

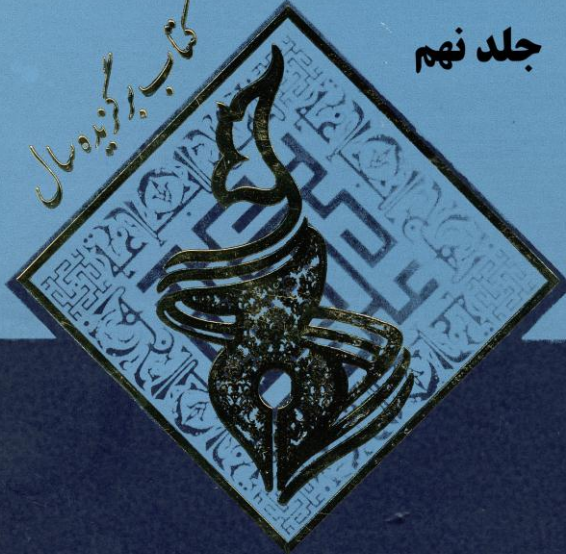
# پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازہ و جامعی پر نہج البلاغہ

جلد نہم

کتاب البرکۃ سال



آیة اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

پاکستان  
جمعی از فضلا و دانشمندان



فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین (ع): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع) - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP۳۸/۰۲/م۷ ۹

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:  
محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی  
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین (ع) / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

# پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد نهم

(نامه‌های تاریخی امام علی (علیه السلام))

۳۱-۱

آیت الله العظمی مکارم شیرازی  
با همکاری جمعی از علما و دانشمندان  
حوزه علمی قم

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م ۷

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقیان:  
مرحوم محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطی -  
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
<b>بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹</b>	
<b>نامه ۱</b>	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
<b>نامه ۲</b>	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
<b>نامه ۳</b>	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴

۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قباله‌ای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قباله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	<b>نامه ۴</b> .....
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	<b>نامه ۵</b> .....
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	<b>نامه ۶</b> .....
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	<b>نامه ۷</b> .....
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small> .....



۹۹	نامه ۸
۹۹	نامه در یک نگاه
۱۰۱	شرح و تفسیر: در مسیر حلّ مشکل از طریق مسالمت آمیز
۱۰۲	نکته: جریر بن عبدالله کیست؟
۱۰۵	نامه ۹
۱۰۵	نامه در یک نگاه
۱۰۹	بخش اول
۱۱۰	شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام
۱۱۵	بخش دوم
۱۱۶	شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند
۱۲۵	بخش سوم
۱۲۵	شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!
۱۲۹	نکته: باز هم درباره قتل عثمان
۱۳۳	نامه ۱۰
۱۳۳	نامه در یک نگاه
۱۳۵	بخش اول
۱۳۶	شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک
۱۳۹	بخش دوم
۱۳۹	شرح و تفسیر: از غفلت بر حذر باش
۱۴۳	بخش سوم
۱۴۳	شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می داریم
۱۴۶	نکته‌ها
۱۴۶	۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش
۱۴۸	۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟
۱۴۹	بخش چهارم
۱۴۹	شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!

- نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد ..... ۱۵۱
- نامه ۱۱** ..... ۱۵۵
- نامه در یک نگاه ..... ۱۵۵
- شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر ..... ۱۵۸
- نامه ۱۲** ..... ۱۶۳
- نامه در یک نگاه ..... ۱۶۳
- شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد ..... ۱۶۶
- نکته: معقل بن قیس کیست؟ ..... ۱۶۹
- نامه ۱۳** ..... ۱۷۱
- نامه در یک نگاه ..... ۱۷۱
- شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق ..... ۱۷۳
- نکته‌ها ..... ۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر ..... ۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نصر ..... ۱۷۶
- نامه ۱۴** ..... ۱۷۹
- نامه در یک نگاه ..... ۱۷۹
- شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ ..... ۱۸۲
- نکته‌ها ..... ۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج‌البلاغه ..... ۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان ..... ۱۸۸
- نامه ۱۵** ..... ۱۹۱
- نامه در یک نگاه ..... ۱۹۱
- شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد ..... ۱۹۳
- نامه ۱۶** ..... ۱۹۷
- نامه در یک نگاه ..... ۱۹۷
- شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر ..... ۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه .....	۲۰۴
۲. فضائل امام <small>علیه السلام</small> از زبان دشمنش .....	۲۰۹
<b>نامه ۱۷</b> .....	۲۱۱
نامه در یک نگاه .....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم .....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر .....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> .....	۲۲۴
<b>نامه ۱۸</b> .....	۲۲۷
نامه در یک نگاه .....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن .....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
<b>نامه ۱۹</b> .....	۲۳۷
نامه در یک نگاه .....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر وندان .....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه .....	۲۴۳
<b>نامه ۲۰</b> .....	۲۴۵
نامه در یک نگاه .....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان .....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد .....	۲۴۹
<b>نامه ۲۱</b> .....	۲۵۱
نامه در یک نگاه .....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام <small>علیه السلام</small> باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد .....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۱. رابطه اعمال و پاداش ها ..... ۲۵۸
۲. «زیاد» مرد نمک‌شناس ..... ۲۵۹
- نامه ۲۲** ..... ۲۶۱
- نامه در یک نگاه ..... ۲۶۱
- شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا ..... ۲۶۳
- نکته‌ها ..... ۲۶۶
۱. پاسخ به یک سؤال ..... ۲۶۶
۲. انسان فاعل مختار است ..... ۲۶۶
- نامه ۲۳** ..... ۲۶۹
- گفتار امام علیه السلام در یک نگاه ..... ۲۶۹
- شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش ..... ۲۷۲
- نکته‌ها ..... ۲۷۷
۱. قصاص یا عفو؟ ..... ۲۷۷
۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ» ..... ۲۷۸
- نامه ۲۴** ..... ۲۸۱
- وصیت‌نامه در یک نگاه ..... ۲۸۱
- شرح و تفسیر: دستور حساب شده‌ای برای سرپرستی موقوفه ..... ۲۸۴
- نکته‌ها ..... ۲۹۲
۱. پاسخ به دو سؤال ..... ۲۹۲
۲. اهمیت وقف در اسلام ..... ۲۹۴
- نامه ۲۵** ..... ۲۹۷
- وصیت‌نامه در یک نگاه ..... ۲۹۸
- بخش اول ..... ۳۰۱
- شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی ..... ۳۰۲
- نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال ..... ۳۰۷
- بخش دوم ..... ۳۱۱

۳۱۲	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.....
۳۱۷	بخش سوم.....
۳۱۸	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.....
۳۲۳	نکته‌ها.....
۳۲۳	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.....
۳۲۳	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.....
۳۲۷	<b>نامه ۲۶</b> .....
۳۲۷	نامه در یک نگاه.....
۳۲۹	بخش اول.....
۳۲۹	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.....
۳۳۳	بخش دوم.....
۳۳۴	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.....
۳۳۷	نکته‌ها.....
۳۳۷	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.....
۳۳۹	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.....
۳۴۱	<b>نامه ۲۷</b> .....
۳۴۱	نامه در یک نگاه.....
۳۴۵	بخش اول.....
۳۴۵	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.....
۳۴۹	بخش دوم.....
۳۵۰	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.....
۳۵۳	بخش سوم.....
۳۵۴	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.....
۳۶۲	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.....
۳۶۵	بخش چهارم.....
۳۶۶	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پر اهمیت.....

۳۷۱	بخش پنجم .....
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید .....
۳۷۴	نکته‌ها .....
۳۷۴	۱. خطر منافقان .....
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی .....
۳۸۱	<b>نامه ۲۸</b> .....
۳۸۱	نامه در یک نگاه .....
۳۸۵	بخش اول .....
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟ .....
۳۹۳	بخش دوم .....
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر .....
۳۹۸	نکته‌ها .....
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا .....
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی طالب .....
۴۰۵	بخش سوم .....
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small> .....
۴۱۳	نکته‌ها .....
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه! .....
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام .....
۴۱۷	بخش چهارم .....
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست! .....
۴۲۳	بخش پنجم .....
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان .....
۴۳۱	بخش ششم .....
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی .....
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار! .....

۴۳۹	.....	نامه ۲۹
۴۳۹	.....	نامه در یک نگاه
۴۴۲	.....	شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره
۴۴۷	.....	نامه ۳۰
۴۴۷	.....	نامه در یک نگاه
۴۵۰	.....	شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!
۴۵۷	.....	نامه ۳۱
۴۵۸	.....	نامه در یک نگاه
۴۶۱	.....	بخش اول
۴۶۱	.....	شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟
۴۶۹	.....	بخش دوم
۴۷۰	.....	شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه
۴۷۵	.....	بخش سوم
۴۷۵	.....	شرح و تفسیر: محکم ترین وسیله نجات
۴۷۹	.....	بخش چهارم
۴۸۰	.....	شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن
۴۸۴	.....	نکته‌ها
۴۸۴	.....	۱. حیات و آبادی قلب
۴۸۶	.....	۲. واعظان و اندرزگویان بی شمار
۴۹۱	.....	بخش پنجم
۴۹۲	.....	شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است
۴۹۸	.....	نکته‌ها
۴۹۸	.....	۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر
۴۹۹	.....	۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی
۵۰۱	.....	بخش ششم
۵۰۱	.....	شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر

- نکته: علوم نافع و غیر نافع ..... ۵۰۵
- بخش هفتم ..... ۵۰۷
- شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه ..... ۵۰۸
- نکته: آثار تربیت در جوانی ..... ۵۱۳
- بخش هشتم ..... ۵۱۵
- شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران ..... ۵۱۶
- نکته‌ها ..... ۵۱۸
۱. مجموعه‌ی پر از اسراری به نام تاریخ ..... ۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام علیه السلام به تاریخ گذشتگان ..... ۵۲۰
- بخش نهم ..... ۵۲۱
- شرح و تفسیر ..... ۵۲۱
- بخش دهم ..... ۵۲۷
- شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز ..... ۵۲۸
- بخش یازدهم ..... ۵۳۵
- شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست ..... ۵۳۶
- نکته: مقایسه علم و جهل بشر ..... ۵۳۹
- بخش دوازدهم ..... ۵۴۱
- شرح و تفسیر: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را راهنمای خود قرار ده ..... ۵۴۱
- بخش سیزدهم ..... ۵۴۵
- شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او ..... ۵۴۶
- نکته‌ها ..... ۵۵۰
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی ..... ۵۵۰
۲. آغاز خلقت و دوام فیض ..... ۵۵۲
- بخش چهاردهم ..... ۵۵۵
- شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند ..... ۵۵۶
- بخش پانزدهم ..... ۵۶۱



۵۶۱	شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....
۵۶۷	بخش شانزدهم.....
۵۶۷	شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش.....
۵۷۱	بخش هفدهم.....
۵۷۲	شرح و تفسیر: زاد و توشهٔ آخرت را با دیگران بفرست!.....
۵۷۷	بخش هجدهم.....
۵۷۷	شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!.....
۵۸۱	بخش نوزدهم.....
۵۸۳	شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....
۵۹۶	نکته: شرایط استجاب دعا.....
۵۹۹	بخش بیستم.....
۶۰۰	شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....
۶۰۵	بخش بیست و یکم.....
۶۰۶	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن.....
۶۱۵	بخش بیست و دوم.....
۶۱۵	شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند.....
۶۱۸	نکته: مسافران جهان دیگر!.....
۶۱۹	بخش بیست و سوم.....
۶۲۰	شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده.....
۶۲۹	بخش بیست و چهارم.....
۶۳۱	شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانبها.....
۶۴۷	بخش بیست و پنجم.....
۶۴۸	شرح و تفسیر: در برابر بدی‌هائیکی کن!.....
۶۵۷	بخش بیست و ششم.....
۶۵۷	شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن.....
۶۶۳	بخش بیست و هفتم.....

- ۶۶۵..... شرح و تفسیر: بیست و هشت اندرز دیگر.....
- ۶۸۹..... بخش بیست و هشتم.....
- ۶۹۰..... شرح و تفسیر: رفتار حکیمانه و عادلانه با زن.....
- ۶۹۴..... نکته: موقعیت اجتماعی زنان.....
- ۶۹۹..... بخش بیست و نهم.....
- ۶۹۹..... شرح و تفسیر: تقسیم مسئولیت‌ها.....
- ۷۰۳..... بخش سی‌ام (بخش آخر).....
- ۷۰۳..... شرح و تفسیر: همه چیز خود را به خدا بسپار.....

# نامه های تاریخی امام علی علیه السلام

## مقدمه

دومین بخش مهم نهج البلاغه، نامه های امام علیه السلام به دوستان، دشمنان، امرا، فرماندهان و بعضی از فرزندان خویش است که در آن، مسائل بسیار پرارزشی درباره خودسازی، تقوا، آیین کشورداری، نصیحت دشمنان و بازنمودن راه برگشت برای آنان و مسائل مهم دیگری از این قبیل بحث شده است. محتوای این نامه ها به اندازه ای زنده است که گویی امروز از امام علیه السلام صادر شده و برای مخاطبان زمان ماست.

این نامه ها که می تواند به عنوان درس برای قشرهای مختلف مردم مورد استفاده قرار گیرد، از ذخایر مهم اسلام و زندگی امیر مؤمنان علی علیه السلام است و ای کاش همه سیاستمداران جهان بدان توجه می کردند و از آن برای اصلاح وضع جهان بهره می گرفتند. ترجمه فرمان مالک اشتر (دستورالعملی که امام علی علیه السلام به مالک اشتر هنگام اعزام او جهت استانداری مصر فرستاد که در نامه ۵۳ در نهج البلاغه آمده است) به بعضی از زبانهای خارجی، و انتشار آن در سازمان ملل به عنوان یک سند، نمایندگان کشورها را به اعجاب و تحسین واداشته است و آن را مورد مطالعه قرار داده اند؛ که این نمونه خود قابل تأمل می باشد.

امثال نامه مذکور در بین ۷۹ نامه‌ای که در این بخش آمده کم نیست، گرچه هرکدام هدف خاصی را دنبال می‌کند.

نامه امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام درباره مسائل عرفانی و اخلاقی و خودسازی، نامه معروف امام علیه السلام به «عثمان بن حنیف» که به عنوان اعتراض از شرکت او در یک میهمانی اشرافی مرقوم گردیده، نامه معروف امام علیه السلام به شریح قاضی، نامه امام علیه السلام به «حارث همدانی»، نامه‌ای که به اهل مصر همراه مالک اشتر فرستاد و نامه‌های متعددی که به معاویه بن ابی سفیان نوشت و او را از عواقب شوم کارهایش با خبر ساخت، همه از نامه‌هایی است که در نوع خود کم‌نظیر است.

\*\*\*

# رسائل امیر المؤمنین

باب الجنار من كتب مولانا امير المؤمنين علي عليه السلام ورسائله الى اعتدائه وامراء بلاد  
وغيره في ذلك ما ليس من عهدنا ولا من عهدنا ولا من عهدنا ولا من عهدنا

## نامه‌های امام امیر مؤمنان علیه السلام

این بخش شامل نامه‌های برگزیده امیر مؤمنان علی علیه السلام به دشمنان و مخالفان و امرای بلاد است و در این قسمت برگزیده‌هایی از عهدنامه‌ها و وصایایش به یاران و اصحاب و خاندانش نیز آمده است.





## وَمِنْ كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، عِنْدَ مَسِيرِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ

از نامه‌های امام علیؑ است

که برای اهل کوفه به هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره نگاشته<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

در واقع هدف از نوشتن این نامه سه چیز بوده است: نخست اینکه امام علیؑ روشن کند که طلحه و زبیر و عایشه که قتل عثمان را بهانه‌ای برای شورش بر ضد

۱. سند نامه:

مطابق نقل ابن ابی الحدید، در روایات آمده است: هنگامی که علیؑ از مدینه به سوی بصره حرکت کرد، در مسیر خود به سرزمین ربذه رسید. از آنجا «محمد بن جعفر بن ابی طالب» را که مادرش اسماء بنت عمیس بود، به همراهی «محمد بن ابی بکر» با این نامه به سوی کوفه فرستاد. در ذیل این نامه مطابق نقل ابن ابی الحدید اضافاتی آمده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته شده است.

«ابن قتیبه» در الامامة و السياسة نیز این نامه را با اضافاتی آورده است و مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل که قبل از سید رضی تألیف یافته، این نامه را ذکر کرده ولی می‌گوید: امام علیؑ آن را به وسیله امام حسن علیؑ و عمار یاسر به سوی مردم کوفه فرستاد.

مرحوم شیخ طوسی نیز در امالی آن را با تفاوت‌هایی آورده است و روشن است که سید رضی تمام نامه را نقل نکرده، بلکه گزیده‌ای از آن را ذکر نموده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۴).

امام علیه السلام و به راه انداختن مقدمات جنگ جمل به همدستی عایشه به راه انداختند، خودشان در قتل او شریک بودند در حالی که امام علیه السلام تا آنجا که ممکن بود از وی دفاع کرد.

دیگر اینکه همه مردم از روی میل و اراده خود و بدون هیچ‌گونه جبر و فشار با امام علیه السلام بیعت کردند و خلافت او را بر جامعه اسلامی پذیرا شدند. سوم اینکه با توجه به فتنه‌ای که طلحه و زبیر و عایشه به راه انداختند، بر همه اهل کوفه لازم است برای یاری امام علیه السلام و خاموش کردن آتش فتنه به لشکر آن حضرت ملحق شوند.

\* \* \*



## بخش اول

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، جَبْهَةً الْأَنْصَارِ وَسَنَامِ الْعَرَبِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعِيَانِهِ. إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ، فَكُنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرَ اسْتِعْنَابَهُ، وَأَقْلُ عِتَابَهُ، وَكَانَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرُ أَهْوَنَ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ، وَأَرْفَقُ حَدَائِهِمَا الْعَنِيفُ. وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلْتَةٌ غَضِبَ، فَأُتِيَاحَ لَهُ قَوْمٌ فَاقْتَلَوْهُ، وَبَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ.

## ترجمه

این نامه‌ای است که از بنده خدا علی امیرمؤمنان علیه السلام به سوی اهل کوفه، گروه یاران شرافتمند و بلند پایگان عرب نگاشته شده است:

من از جریان کار «عثمان» شما را آگاه می‌سازم، آن چنان که شنیدن آن همچون دیدنش باشد؛ مردم به او عیب گرفتند و بر او طعنه زدند من در این میان یکی از مهاجران بودم که برای جلب رضایت عثمان (از طریق رضایت مردم و تغییر روشهای نادرستش) نهایت کوشش را به خرج دادم و کمتر او را سرزنش کردم (مبادا مردم تحریک به قتل او شوند) ولی طلحه و زبیر (خشونت در برابر او را به آخرین حد رساندند به گونه‌ای که) آسان‌ترین فشاری که بر او وارد می‌کردند مانند تند راندن شتر بود و نرم‌ترین «حُدی‌ها»، سخت‌ترین آن بود (آوازی که شتر را به شتاب وا می‌دارد و خسته می‌کند) و از سوی عایشه نیز خشمی ناگهانی بود (که مردم را سخت بر ضد عثمان شوراند) و به دنبال آن گروهی به تنگ آمدند و بر ضد او شوریدند و او را کشتند (سپس) مردم بدون اکراه و اجبار بلکه با رغبت و اختیار با من بیعت نمودند.

## شرح و تفسیر

## حقیقت ماجرای قتل عثمان

امام علیه السلام در آغاز این نامه مطابق آنچه معمول آن زمان بوده نویسنده نامه و مخاطبان آن را معرفی می کند و می فرماید:

«این نامه ای است که از بنده خدا علی امیر مؤمنان به سوی اهل کوفه، گروه یاران شرافتمند و بلندپایگان عرب نگاشته شده است»؛ (مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، جَبْهَةٌ الْأَنْصَارِ وَسَنَامِ الْعَرَبِ).

روشن است که مراد از انصار در اینجا، انصار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه که معمولاً در مقابل مهاجران قرار داده می شوند نیست، چون در کوفه جبهه انصاری نبود؛ بلکه انصار در اینجا به معنای یاران امام علیه السلام است و تعبیر به «جبهه» اشاره به شرافتمندی آنهاست، زیرا پیشانی از شریف ترین اعضای انسان است. «سنام» گرچه در اصل به معنای کوهان شتر است، ولی سپس بر چیز برجسته و هر شخص بلندپایه اطلاق شده است.

آن گاه امام علیه السلام چنین می فرماید: «اما بعد (پس از حمد و ثنای الهی) من از جریان کار «عثمان» شما را آگاه می سازم، آن چنان که شنیدن آن همچون دیدنش باشد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عَثْمَانَ حَتَّىٰ يَكُونَ سَمْعُهُ كَعَيْنَانِهِ).

چرا امام علیه السلام در این نامه قبل از هر چیز به سراغ ریشه های حادثه قتل عثمان می رود؟ برای اینکه این نامه در آستانه جنگ جمل برای مردم کوفه نوشته شد و می دانیم بهانه شورشیان جمل (طلحه، زبیر، عایشه و پیروانشان) مسأله خون خواهی عثمان بود و هرگاه امام علیه السلام این مسأله را کاملاً روشن می ساخت، مردم کوفه با درایت بیشتری به امام علیه السلام می پیوستند.

۱. «جبهه» در اصل به معنای پیشانی است و از آنجا که پیشانی عضو شریف و آشکار بدن است به جمعیت نیرومندی که اقدام برای جلب خیر یا دفع شر کنند و همچنین به رییس یک جمعیت نیز اطلاق شده است.

سپس افزود: «مردم بر او عیبها گرفتند و طعنه زدند»؛ (إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ). تقریباً همه مورخان اسلام و عموم محققان نوشته‌اند که ایراد مردم بر عثمان عمدتاً دو چیز بود: تقسیم ناعادلانه بیت المال و بخشش بی حساب به اطرافیان و خویشاوندان خود و دیگری سپردن پستهای کلیدی حکومت اسلامی به افراد ناصالح از میان خویشاوندان و پیروانش.

آن‌گاه امام علیه السلام می‌فرماید: «من در این میان یکی از مهاجران بودم که برای جلب رضایت عثمان (از طریق رضایت مردم و تغییر روشهای نادرستش) نهایت کوشش را به خرج دادم و کمتر او را سرزنش کردم (مبادا مردم تحریک به قتل او شوند) ولی طلحه و زبیر (خشونت در برابر او را به آخرین حد رساندند به گونه‌ای که) آسانترین فشاری که بر او وارد می‌کردند مانند تند راندن شتر بود و نرم‌ترین حُدی‌ها، سخت‌ترین آن بود (آوازی که شتر را به شتاب وا می‌دارد و خسته می‌کند) و از سوی عایشه نیز خشمی ناگهانی بود (که مردم را سخت بر ضد عثمان شوراند) و به دنبال آن گروهی به تنگ آمدند و بر ضد او شوریدند و او را کشتند»؛ (فَكُنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرَ اسْتِعْتَابَهُ<sup>۱</sup>، وَأَقْلُّ عِتَابَهُ، وَكَانَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ أَهْوَنَ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ<sup>۲</sup>، وَأَزْفَقُ حِدَائِهِمَا<sup>۳</sup> الْعَنِيفُ<sup>۴</sup>. وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فُلْتَةٌ<sup>۵</sup> غَضَبٍ، فَأَتَيْحَ<sup>۶</sup> لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ).

۱. «استعتاب» از ریشه «عتبی» به معنای سرزنش کردن گرفته شده و به این مفهوم است که از دیگری می‌خواهیم ما را آنقدر سرزنش کند که راضی شود و سپس به معنای رضایت طلبیدن به کار رفته است.
۲. «وجیف» از ریشه «وجف» بر وزن «وقف» به معنای اضطراب گرفته شده و از آنجایی که به هنگام سرعت سیر، اضطراب در سیر کننده پیدا می‌شود، این واژه به معنای سرعت نیز بکار رفته است.
۳. «حدا» و همچنین «حدا» بر وزن «دعا» به معنای آواز خواندن برای شتر به منظور سرعت بیشتر است. سپس به معنای هرگونه برانگیختن و تحریک برای انجام کاری استعمال شده است.
۴. «عنیف» از ریشه «عنف» به معنای خشونت و شدت عمل گرفته شده.
۵. «فلتة» به معنای کاری است که بدون مطالعه و ناگهانی انجام می‌شود و «فلتات اللسان» سخنانی است که از انسان بی مطالعه و از روی غفلت صادر می‌گردد.
۶. «اتیح» از ریشه «تیح» بر وزن «شیء» به معنای آماده شدن برای انجام کاری است و جمله «فاتیح له قوم» به این معناست که گروهی برای کشتن عثمان آماده شدند.

این احتمال نیز در تفسیر «أَكْثَرُ اسْتِغْنَابِهِ» داده شده که من از عثمان پیوسته می‌خواستم که رضایت مردم را جلب کند.<sup>۱</sup>

آن‌گاه می‌فرماید: «مردم بدون اکراه و اجبار بلکه با رغبت و اختیار با من بیعت نمودند»؛ (وَبَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ).

در واقع امام علیه السلام در این بیان کوتاه و پر معنا به سه نکته اشاره می‌فرماید تا مردم بتوانند به خوبی درباره شورشیان جمل قضاوت کنند:

۱. او از مدافعان عثمان بود و می‌خواست او را به راه راست برگرداند و آتش فتنه را خاموش کند.

۲. طلحه و زبیر از عاملان اصلی فتنه بودند. گرچه شورش جنبه عمومی و مردمی داشت، ولی آنان نیز بر این آتش می‌دمیدند و بر آن هیزم می‌ریختند و همچنین عایشه نیز با جمله کوتاهی که در مسجد پیغمبر در حضور مهاجران و انصار به عثمان گفت، در حالی که کفش و پیراهن پیغمبر را در دست گرفته بود، صدا زد: ای عثمان هنوز کفش و پیراهن پیغمبر کهنه نشده که تو دین و سنتش را دگرگون ساختی.

۳. بیعتی که با من شد (بر خلاف بیعت با خلیفه اول، دوم و سوم) بیعتی عام و همگانی بود و هیچ‌کس با فشار و اکراه با من بیعت نکرد.

به این ترتیب امام علیه السلام حقیقت را روشن ساخت تا مردم بدانند او بر حق و شورشیان جمل بر باطل‌اند.

## نکته‌ها

### ۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام علیه السلام

درباره ماجرای عثمان و اشتباهات بزرگ او در امر حکومت اسلامی که منجر

۱. در این صورت ضمیر «اسْتِغْنَابِهِ» ضمیر فاعلی است و مفعول آن محذوف است یعنی «اسْتِغْنَابَهُ مِنَ النَّاسِ» در صورتی که در تفسیر اول ضمیر مفعولی است که تناسب بیشتری با جمله بعد دارد.

به شورش مردم بر ضد وی و منتهی به قتل او شد و نیز دربارهٔ پیمان شکنی طلحه و زبیر و قیام آنها بر ضد امیر مؤمنان علی علیه السلام و داستان بیعت عمومی مردم با امیر مؤمنان علیه السلام، در بخشهای پیشین به قدر کافی بحث کرده‌ایم.<sup>۱</sup>

داستان نوشتن نامه از سوی امام علیه السلام به مردم کوفه، داستان پر پیچ و خمی است؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود اشارهٔ مختصری به آن دارد و خلاصهٔ آن را در زیر مطالعه می‌کنید:

او از محمد بن اسحاق نقل می‌کند که امام علیه السلام محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر را به کوفه فرستاد تا مردم را برای کمک به علی علیه السلام آماده کنند. جمعی نزد ابوموسی اشعری که فرماندار کوفه بود و پس از قتل عثمان، امام علیه السلام او را ابقا نموده بود، رفتند و نظر وی را برای یاری به امام علیه السلام جویا شدند.

ابوموسی (که مرد خبیثی بود خیانت خود را در اینجا آشکار ساخت و) گفت: اگر راه آخرت را می‌پویید در خانه بنشینید و اگر طالب دنیا هستید با این دو نفر حرکت کنید، لذا مردم از همراهی با فرستادگان امام علیه السلام خودداری کردند.

فرستادگان امام علیه السلام نزد ابوموسی رفته و به او اعتراض کردند، ولی ابوموسی (با نهایت تعجب) به آنها پاسخ داد: بیعت عثمان هنوز به گردن من و شما باقی است؛ اگر قرار باشد مبارزه کنیم باید از قاتلان عثمان شروع کنیم.

۱. داستان قتل عثمان و جنگ جمل و ریشه‌ها و عوامل و پیامدهای آن، داستان بسیار پرماجرا و طولانی است که ما در مجلدات سابق این مجموعه، به بخشهای مهمی از آن اشاره کردیم و اکنون فهرستی از آن را برای خوانندگان بر می‌شماریم تا با مراجعه به آن نسبت به تمام جوانب داستان آشنا شوند:

۱. علل شورش مسلمین بر ضد عثمان، ج ۱، ص ۳۷۱ تا ۳۷۶.

۲. ماجرای جنگ جمل، ج ۱، ص ۳۸۹ تا ۳۹۱.

۳. قتل عثمان و عدم دخالت امیر مؤمنان در آن و نقش طلحه و زبیر در تحریک مردم، ج ۲، ص ۳۰.

۴. تحلیل دیگری دربارهٔ قتل عثمان، ج ۲، ص ۲۳۲ تا ۲۴۱.

۵. نقش طلحه و زبیر در ماجرای جنگ جمل، ج ۲، ص ۲۵۱.

۶. کارهایی که از عثمان سر زد و سبب خشم مردم شد، ج ۲، ص ۴۸۸.

۷. بحث دیگری دربارهٔ نقش طلحه در تحریک مردم به قتل عثمان، ج ۶، ص ۵۲۷.

فرستادگان امام علیه السلام نزد آن حضرت باز گشتند و جریان را گزارش دادند. امام علیه السلام نامه‌ای به ابوموسی نوشت، ولی ابوموسی فرستاده امام علیه السلام را تهدید به قتل کرد.

امام علیه السلام نامه دیگری به ابوموسی نوشت و به همراه عبدالله بن عباس و محمد بن ابی بکر برای او فرستاد و او را از مقام خود برکنار کرد. باز هم ابوموسی به مخالفت خود ادامه داد.

سرانجام امام علیه السلام مالک اشتر را برای خاتمه دادن به قائله ابوموسی و بسیج مردم برای جهاد با آتش افروزان جنگ جمل به کوفه فرستاد.

مالک اشتر وارد کوفه شد و در مسجد اعظم خطابه‌ای خواند و مردم را دعوت کرد تا با او به قصر دارالاماره بروند و در حالی وارد قصر شدند که امام حسن علیه السلام و عمار یاسر با ابوموسی مشغول جر و بحث بودند. اشتر فریادی بر سر ابوموسی کشید و گفت: «أُخْرِجْ مِنْ قَصْرِنَا لِأَنَّكَ أَخْرَجَ اللَّهُ نَفْسَكَ فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لِمِنَ الْمُنَافِقِينَ قَدِيمًا؛ از دارالاماره بیرون شو ای ناپاک! خداوند مرگت دهد به خدا سوگند تو از قدیم از منافقان بودی».

ابوموسی که خود را کاملاً در ضعف دید یک شب از اشتر مهلت خواست. او به وی مهلت داد به شرط اینکه در دارالاماره نماند. پس از این ماجرا بیش از دوازده هزار نفر از کوفه برای یاری امام علیه السلام به سوی بصره شتافتند.<sup>۱</sup>

## ۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان

می دانیم غالب اهل سنت قائل به تنزیه صحابه هستند؛ یعنی همه آنها را بدون استثنا افرادی پاک، با ایمان، عادل و قابل اعتماد می‌شمرند.

بعضی به قدری در این امر راه اغراق و مبالغه را پوییده‌اند که حتی مخالفان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۸-۲۱.

یک نفر از صحابه را زندیق و کافر می‌دانند. از جمله ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه از ابوزرعه رازی نقل می‌کند که او می‌گوید: هرگاه کسی را دیدید که به یکی از اصحاب پیغمبر خرده می‌گیرد بدانید که او زندیق است (دلیل او قابل توجه است)، زیرا رسول خدا حق است و قرآن حق است و آنچه او آورده حق است و تمام اینها را صحابه برای ما آورده‌اند و مخالفان می‌خواهند شهود ما را از اعتبار بیاندازند تا کتاب و سنت از دست برود.<sup>۱</sup>

آنها هنگامی که در برابر حوادث مسلم تاریخی قرار می‌گیرند که مثلاً طلحه و زبیر و حتی عایشه آتش جنگی را در برابر خلیفه مسلمانان برافروختند که توده‌های مردم و مهاجر و انصار با او بیعت کرده بودند و در آن جنگ بیش از ده هزار و به قولی هفده هزار نفر کشته شدند، حیران و سرگردان می‌شوند که در جواب چه بگویند و نیز هنگامی که می‌بینند معاویه بر ضد خلیفه مسلمین امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر می‌خیزد و جنگ صفین را به راه می‌اندازد و دهها هزار نفر از مسلمین و حتی افرادی از صحابه مانند عمار یاسر به دست پیروان معاویه کشته می‌شوند، در تنگنای عجیبی قرار می‌گیرند.

آنها نه این حقایق مسلم تاریخی را می‌توانند انکار کنند و نه حاضرند دست از تنزیه صحابه بردارند. در اینجا متوسل به منطق عجیبی می‌شوند.

گاه می‌گویند ما نباید درباره صحابه صحبت کنیم «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ...»<sup>۲</sup> و به این ترتیب درهای فهم و درک را بر خود می‌بندند. آیا هیچ فرد خردمندی می‌تواند چشم خود را بر حقایق تاریخی که بیانگر بسیاری از مسائل مورد نیاز امروز ماست، بندد.

گاه می‌گویند صحابه همه مجتهد بودند و هر یک به اجتهاد خود عمل کردند؛

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۱۷.

۲. بقره، آیه ۱۳۴.

علی علیه السلام به اجتهاد خود عمل کرد و طلحه و زبیر و عایشه و معاویه نیز به اجتهاد خود عمل کردند و همه در پیشگاه خدا معذورند.

اینها فراموش کردند که اجتهاد مربوط به مسائل نظری و مورد شک و تردید است و مسائل بدیهی و مسلّم، جای اجتهاد ندارد آیا کسی می تواند با اجتهاد خود روز را شب و شب را روز کند؟ مسأله جنگ جمل یا صفین که اساس آن قیام بر ضد حکومت اسلامی و مورد قبول مسلمانان بود و ریختن خون های آنان بر اثر جاه طلبی و هوا و هوس ها چیزی نیست که حرام بودن آن جای شک و تردید باشد تا کسی بخواهد در آن اجتهاد کند و اگر در اجتهاد خود خطا کرد معذور و مغفور باشد. چرا این برادران حاضر نیستند دست از تعصب بردارند و اعتراف کنند صحابه پیغمبر مانند سایر گروه های مردم دارای خوب و بد و صالح و ناصالح اند؟

قرآن مجید در سوره بقره، توبه، احزاب و منافقین بحث های زیادی درباره منافقین و نکوهش آنان دارد. این منافقان چه کسانی بودند؟ همان کسانی بودند که تعریف صحابه بر آنان کاملاً تطبیق می کند. چرا انسان شعری بگوید که در قافیه اش بماند؟

آیا بهتر این نیست که بگوییم گروهی در زمان پیغمبر ناصالح بودند و گروهی صالح و صالحان نیز دو دسته شدند گروهی بعد از پیغمبر اکرم، پاک و قداست خود را حفظ کردند و گروهی بر اثر جاه طلبی از صراط مستقیم منحرف شدند و مصائبی برای جهان اسلام بار آوردند، آری آنها نتوانستند از عهده امتحان الهی پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برآیند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان.<sup>۱</sup>

۱. در ذیل خطبه سوم، ج ۱، ص ۳۷۶ به بعد و ج ۴، ص ۳۲۰ ذیل خطبه ۹۷، و ج ۵، ص ۵۱۸ ذیل خطبه ۱۳۵، توضیحات دیگری درباره تنزیه صحابه آمده است و نیز در کتاب شیعه پاسخ می گوید به طور مستوفی در این باره بحث شده است.



## بخش دوم

وَاعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهَجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَقَلَعُوا بِهَا، وَجَاشَتْ جَيْشَ  
الْمَرْجَلِ، وَقَامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى الْقُطْبِ، فَاسْرِعُوا إِلَيَّ أَمِيرَكُمْ، وَبَادِرُوا جِهَادَ  
عَدُوِّكُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

## ترجمه

بدانید سرای هجرت (مدینه) اهل خود را از جا کند و بیرون راند و آنها هم از آن فاصله گرفتند و (مدینه) همچون دیگی بر آتش در حال غلیان است، فتنه پیاخاسته و بر محور خود در گردش است حال که چنین است به سوی امیر و فرمانده خود بشتابید و به جهاد با دشمنان خویش به خواست خداوند بزرگ، مبادرت ورزید.

## شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال معرفی ماهیت شورشیان بصره و آتش افروزان جنگ جمل است و می‌خواهد اهل کوفه را برای مبارزه با آنها بسیج کند تا به یاری امام علیه السلام بشتابند و آتش فتنه را خاموش کنند، لذا برای ایجاد انگیزه در آنها می‌فرماید: «بدانید سرای هجرت (مدینه) اهل خود را از جا کند و بیرون راند و آنها هم از آن فاصله گرفتند و (مدینه) همچون دیگی بر آتش در حال غلیان است، فتنه پیاخاسته و بر محور خود در گردش است»؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهَجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَقَلَعُوا بِهَا، وَجَاشَتْ جَيْشَ الْمَرْجَلِ<sup>۱</sup>، وَقَامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى

۱. «جَاشَتْ» از ریشه «جیش» بر وزن «حیف» به معنای جوشیدن و به هیجان آمدن گرفته شده است.

۲. «مَرْجَل» به معنای دیگ است خواه آن را از سفال ساخته باشند یا مس و غیر آن، لذا هنگامی که کسی سخت عصبانی می‌شود می‌گویند: «جاشت مراجله».

## الْقُطْبُ (۱).

اشاره به اینکه شما چرا خاموش نشستید در حالی که پایتخت اسلام، مدینه، یکپارچه جنب و جوش و شورش است و مؤمنان مدینه با من برای خاموش کردن آتش فتنه شورشیان در بصره یکپارچه حرکت کرده‌اند.

حضرت به دنبال آن می‌افزاید: «حال که چنین است به سوی امیر و فرمانده خود بشتابید و به جهاد با دشمنان خویش به خواست خداوند بزرگ، مبادرت ورزید»؛ (فَأَسْرِعُوا إِلَىٰ أَمِيرِكُمْ، وَبَادِرُوا جِهَادَ عَدُوِّكُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ).

همان طور که در بالا گفته شد منظور از «دار الهجرة» مدینه است که به این نام معروف بود و بزرگترین هجرت در تاریخ اسلام، هجرت مسلمانان مکه و شخص پیامبر به مدینه بود و اینکه بعضی احتمال داده‌اند که منظور از آن کوفه باشد یا کل بلاد اسلام، احتمال بسیار بعیدی است.

تشبیه مدینه به دیگری که روی آتش گذارده شده و در حال غلیان است به خاطر حوادثی است که در اواخر زندگی عثمان و پس از قتل او واقع شد.

تعبیر به بپا خاستن فتنه و گردش بر محورش، اشاره به فتنه طلحه و زبیر و عایشه است که با طرحی از پیش تعیین شده برای کنار زدن علی علیه السلام از مرکز خلافت و یا لاقلاً تجزیه کشور اسلام به گونه‌ای که حجاز و مدینه در دست علی علیه السلام باشد و عراق و کوفه و بصره در دست طلحه و زبیر و عایشه و شام در دست معاویه باشد. این فتنه عظیمی بود که علی علیه السلام نسبت به آن هشدار داد.

این نامه کوتاه و پر معنا تأثیر خود را در مردم کوفه گذاشت و بیش از دوازده هزار نفر بسیج شدند و در بصره به امام علیه السلام پیوستند و نقش مؤثری در پیروزی بر منافقان و پیمان شکنان در جنگ جمل داشتند.

۱. «قطب» در اصل به معنای میله‌ای است که در وسط سنگ زیرین آسیاب قرار دارد و سنگ رویین به دور آن می‌چرخد؛ سپس به هر چیزی که نقش محوری دارد، قطب اطلاق شده است.

جالب این است که در تاریخ طبری آمده است که یکی از راویان خبر به نام ابوالطفیل می‌گوید: قبل از پیوستن لشکر کوفه به ما، علی علیه السلام فرمود: دوازده هزار نفر به اضافه یک نفر از کوفه به یاری شما می‌شتابند و می‌گویند من از این خبر دقیق در تعجب فرو رفتم و با خود گفتم باید آنها را به دقت بشمارم بر سر راه لشکر به مکان مرتفعی نشستم و آنها را به دقت شماره کردم و همان‌گونه که علی علیه السلام گفته بود آنها دوازده هزار و یک نفر بودند نه کمتر و نه بیشتر.<sup>۱</sup>

## نکته

### سرنوشت شورشیان جمل

هر مورخ محقق، بلکه هر انسان آگاهی که تاریخچه جنگ جمل را مطالعه کند می‌داند که علی علیه السلام گذشته از آنکه به وسیله پیغمبر اکرم منسوب به خلافت بود، توده‌های عظیم مردم با او بیعت کردند و رسماً به عنوان خلیفه مسلمانان با پایگاهی مردمی قوی‌تر از خلفای پیشین، زمام امور را به دست گرفتند؛ ولی دلباختگان ثروت و مقام بر او شوریدند و خونهای زیادی در این راه ریخته شد به یقین همه آنها گناهکار و متمرد بودند و هیچ عذری از آنها پذیرفته نیست.

ولی جالب است که ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود سخنی در این زمینه دارد که خلاصه‌اش چنین است؛ او می‌گوید: متکلمان و ارباب علم عقائد درباره شورشیان جمل و سرنوشت کسانی که در آن واقعه حاضر شدند اختلاف کردند، امامیه معتقدند تمامی اصحاب جمل اعم از رؤسا و پیروان کافر شدند (چون بر امام وقت و بر ضد حکومت اسلامی خروج کردند) درحالی که گروهی از اهل سنت می‌گویند: اینها مجتهد بودند و اجتهادشان آنان را به این راه کشاند، بنابراین گناهی نداشتند. مانه آنها را خطا کار می‌دانیم و نه علی علیه السلام و اصحابش را.

گروه سومی می‌گویند: اصحاب جمل خطاکار بودند؛ ولی خطای آنها بخشوده است؛ مانند خطای مجتهد در مسائل فرعیّه و این عقیده اکثر اشاعره است.

سپس می‌افزاید اصحاب ما (معتزله که ابن ابی الحدید از آنها بود) می‌گویند: تمام آنها گمراه بودند مگر کسانی که بعداً توبه کردند؛ آنها می‌گویند: عایشه از کسانی بود که توبه کرد و همچنین طلحه و زبیر؛ اما عایشه در روز جمل اعتراف به خطا کرد و از علی علیه السلام تقاضای عفو نمود و روایات متواتره درباره اظهار پشیمانی او به دست ما رسیده است. او می‌گفت: ای کاش من ده پسر از پیغمبر آورده بودم و همه آنها در حیات من می‌مردند و بر آنها اشک می‌ریختم؛ ولی روز جمل به وجود نیامده بود و گاه می‌گفت: ای کاش قبل از روز جمل مرده بودم و نیز روایت شده که هر زمان به یاد روز جمل می‌افتاد آنقدر اشک می‌ریخت که مقنعه‌ای که بر سر داشت تر می‌شد. طلحه و زبیر نیز از کار خود توبه کردند.<sup>۱</sup>

ولی این سؤال را از ابن ابی الحدید و امثال او داریم که اگر کسی دست به کاری زد که خونهای گروهی از مسلمین ریخته شود آیا در برابر چنین حق الناس عظیمی، اظهار ندامت و پشیمانی و اشک ریختن کفایت می‌کند یا باید حق الناس را جبران کرد؟

\*\*\*

## وَمِنْ كِتَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ السَّيِّدِ

إِلَيْهِمْ، بَعْدَ فَتْحِ الْبَصْرَةِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که بعد از فتح بصره به اهل کوفه نوشت<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در بحث سند نامه آمده، این نامه بخش کوتاهی از نامه مفصل‌تری است که امام علیه السلام بعد از پایان جنگ جمل برای مردم کوفه نوشت و

۱. سند نامه:

آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده قسمتی از نامه نسبتاً طولانی است که امام علیه السلام بعد از فتح بصره به مردم کوفه نوشته و اول نامه چنین است: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى قِرْظَةَ بْنِ كَعْبٍ (که یکی از سرشناسان صحابه پیغمبر بود و به کوفه فرستاده شده بود) وَمِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...»

این نامه را عبیدالله بن ابی رافع، کاتب آن حضرت در سال ۳۶ هجری نوشت و آن را شیخ مفید در کتاب النصره از کتاب جمل واقدی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۵)

در کتاب تمام نهج البلاغه، ص ۷۸۸ آمده است که امام علیه السلام بعد از فتح بصره این نامه را به وسيله «زحر بن قیس جعفی» به سوی اهل کوفه فرستاد و اول نامه چنین است: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ...».

محتوای آن قدردانی از زحمات آنان نسبت به اسلام و اهل بیت پیغمبر اکرم است؛ زیرا دعوت امام علیه السلام را پذیرفته بودند و در جنگ با شورشیان و طغیانگران جمل پایمردی به خرج داده بودند.

\*\*\*

وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ  
بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَدُعِيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ.

## ترجمه

خداوند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش دهد،  
بهترین پاداشی که به فرمان‌بران خود و سپاسگزاران نعمتهایش عطا می‌کند، زیرا  
شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید.

## شرح و تفسیر

### رضایت امام علیه السلام از مردم کوفه

امام علیه السلام در این نامه خطاب به اهل کوفه برای آنها دعا می‌کند و از خدمات و  
زحمات آنها سپاسگزاری می‌نماید و آنها را به چند وصف مهم توصیف می‌کند  
و می‌فرماید: «خداوند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان  
پاداش دهد؛ بهترین پاداشی که به فرمان‌بران خود و سپاسگزاران نعمتهایش عطا  
می‌کند، زیرا شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت  
نمودید»؛ (وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ  
بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَدُعِيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ).

روشن است که مخاطب در این نامه اهل کوفه هستند همان‌طور که مرحوم  
سید رضی در عنوان خطبه نگاشته و شواهد نیز نشان می‌دهد؛ زیرا اهل بصره  
غالباً به لشکر طلحه و زبیر پیوستند و در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه نکوهش

شده‌اند<sup>۱</sup> و این اهل کوفه بوده‌اند که دعوت امام علیه السلام را اجابت کردند و سر بر فرمانش نهادند و شایستهٔ تشکر بودند.

علاوه بر این، در بحث نکته‌ها مجموع نامه را از بعضی منابع دیگر نقل خواهیم کرد که به روشنی نشان می‌دهد که مخاطبان اهل کوفه بودند.

تعبیر به (عَنْ أَهْلِ يَتِّبِ نَبِيِّكُمْ) اشاره به این است که قیام شما مردم نه تنها حمایت از اسلام و قرآن بود، بلکه حمایت از اهل بیت نیز محسوب می‌شد و این ثواب مضاعفی برای شما می‌آورد.

امام علیه السلام در این نامه اوصاف پنج‌گانه‌ای برای مردم کوفه بیان کرده که شایستگی آنها را برای این دعا نشان می‌دهد: نخست عمل به طاعت الهی، دوم ادای شکر نعمتهای او، سوم گوش فرا دادن به فرمان، چهارم اطاعت فرمان امام علیه السلام و پنجم اجابت دعوت او که در واقع تعبیرات مختلفی از یک حقیقت است.

## نکته

### متن کامل نامهٔ امام علیه السلام به اهل کوفه

مرحوم سید رضی مطابق روش گزینشی که از آن پیروی می‌کند، بخش بسیار کوتاهی از نامهٔ امام علیه السلام را آورده است در حالی که این نامه بسیار پرمحتواست و سزاوار بود همهٔ آن در اینجا ذکر می‌شد، زیرا در مجموع نامه هم فنون بلاغت، رعایت شده هم نکته‌های سرنوشت ساز برای مسلمانان وجود دارد.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار متن نامه را از کتاب الکافیة فی ابطال توبة الخاطئة (نوشتهٔ شیخ مفید) از ابو مخنف چنین نقل می‌کند: امام علیه السلام نامه‌ای نوشت و با عمر بن سلمه به سوی مردم کوفه فرستاد، هنگامی که گروهی از مردم کوفه

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۳ و ۱۴.



باخبر شدند، صدا را به تکبیر بلند کردند، صدا در کوفه پیچید و همه آگاه شدند و به سوی مسجد روان گشتند و منادی نیز مردم را به اجتماع در مسجد دعوت کرد. همه مردم کوفه که مشتاق شنیدن نامه امام علیه السلام بودند در مسجد جمع شدند و عمر بن سلمه نامه را به این شرح قرائت کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم از سوی بنده خدا امیر مؤمنان به قرظة بن كعب (فرماندار کوفه) و کسانی که نزد او از مسلمانان هستند. درود خدا بر شما، من خداوند یکتا را سپاس می‌گویم.

اما بعد: ما گروه پیمان‌شکنان بیعت و جداشوندگان از جماعت و شورشیان از امت را ملاقات کردیم، با منطوق و استدلال با آنها سخن گفتیم؛ ولی نتیجه‌ای نگرفتیم و سرانجام خداوند ما را بر آنها پیروز کرد. طلحه و زبیر کشته شدند و این در حالی بود که قبلاً با آنها اتمام حجت کردم و نصیحت و اندرز دادم و جمعی از صالحان امت را گواه گرفتم. آنها از راهنمایان اطاعت نکردند و ناصحان را اجابت نمودند. گروهی از شورشیان به عایشه پناه بردند و در اطراف او از اهل بصره گروه زیادی کشته شدند. خداوند بر صورت بقیه کوبید و فرار کردند. و همان‌گونه که ناقه صالح از کوه به در آمد و سرانجام مایه عذاب قوم نمود شد، شتر عایشه نیز نسبت به اهل این شهر (بصره) بدبختی فراوان به بار آورد. علاوه بر اینکه گناه بزرگی در معصیت پروردگار و پیامبرش مرتکب شدند و مایه شکاف در صفوف مسلمین و ریختن خونهای مؤمنان، بدون هیچ دلیل و عذر و حجت آشکار گردیدند.

هنگامی که خداوند آنها را شکست داد و فرار کردند، دستور دادم فراریان را دنبال نکنند و مجروحان را به قتل نرسانند، وارد خانه‌ها نشوند و پرده‌ای را کنار نزنند مگر با اجازه قبلی من و همه مردم بصره را امان دادم. گروهی از مردان صالح ما شربت شهادت نوشیدند. خداوند بر حسنات آنها

بیفزاید و درجاتشان را بالا برد و ثواب صادقان و صابران بر آنها عنایت فرماید. خداوند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش دهد، بهترین پاداشی که به مطیعان فرمان خود و سپاسگزاران نعمتهایش عطا می‌کند، زیرا شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید. شما برادران بسیار خوب و یاوران بر حق بودید. درود بر شما و رحمت خدا و برکاتش»<sup>۱</sup>.

\* \* \*



## وَمِنْ كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لشريح بن الحارث قاضيه

وَرُوِيَ أَنَّ شُرَيْحَ بْنَ الْحَارِثِ قَاضِيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، اشْتَرَى عَلَيَّ  
عَهْدِهِ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا، فَبَلَغَهُ ذَلِكَ، فَاسْتَدْعَى شُرَيْحًا، وَقَالَ لَهُ:

از نامه‌های امام عليه السلام است

که به شریح بن حارث، قاضی آن حضرت (در کوفه) نوشته شده است.<sup>۱</sup>  
روایت شده است که شریح بن حارث، قاضی امیر المؤمنین عليه السلام در دوران  
حکومت امام عليه السلام، خانه‌ای به هشتاد دینار خریداری کرد، این مطلب به آن  
حضرت رسید، امام عليه السلام شریح را فرا خواند و به او چنین فرمود:

### نامه در یک نگاه

این نامه که در نوع خود بی نظیر است، برخورد امام عليه السلام را با یکی از قضات

۱. سند نامه:

ماجرای این نامه را مرحوم صدوق در امالی (قبل از نهج البلاغه) نقل کرده است که با آنچه در نهج البلاغه آمده اندکی تفاوت دارد. افرادی بعد از سید رضی عليه السلام این نامه را آورده‌اند با تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای که نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری قبل از نهج البلاغه گرفته‌اند از جمله سبط بن جوزی است که در تذکرة الخواص آن را آورده و همچنین قاضی قضایی در دستور معالم الحکم و شیخ بهایی در کتاب اربعین (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۹).

معروف خود به هنگام خریداری کردن یک خانه نسبتاً گران قیمت بیان می‌کند و محتوای آن این است که بعد از نکوهش شریح به علت خریداری این خانه، چیزی به نام سند برای او تنظیم می‌کند؛ اما نه سندی مانند اسناد معمولی خانه‌ها، بلکه سندی بسیار عبرت انگیز و آموزنده که ناپایداری دنیا و بی‌اعتباری آن را کاملاً برملا می‌سازد و نشان می‌دهد چه اندازه مردم گرفتار غفلت و غرورند و از واقعیات دنیا دورند و به تعبیر امام علیه السلام، اگر شریح این سند اخلاقی را قبلاً مشاهده می‌کرد از خرید آن خانه صرف نظر می‌نمود.

اما چرا امام علیه السلام چنین برخوردی با شریح کرد؟ آیا به راستی آن را از اموال حرام و رشوه خریداری کرده بود؟ بعید به نظر می‌رسد که امام علیه السلام چنین فرصتی را به قاضی کوفه داده باشد یا اینکه می‌خواهد بفرماید: کسی که قاضی بر جان و مال و ناموس مردم است باید ساده زیستی را پیشه کند و الگوی مردم در این قسمت باشد.



## بخش اول

بَلَّغَنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَاراً بِثَمَانِينَ دِينَاراً، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَاباً، وَأَشْهَدَتْ فِيهِ شُهُوداً.

فَقَالَ لَهُ شُرَيْحٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: فَنَظَرُ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ لَهُ:

يَا شُرَيْحُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنِ بَيِّنَتِكَ، حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصاً، وَيُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصاً. فَانْظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونُ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ، أَوْ نَقَدْتَ النِّمْنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ! أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكْتُبْتَ لَكَ كِتَاباً عَلَى هَذِهِ النُّسْخَةِ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدَرَاهِمٍ فَمَا فَوْقُ.

## ترجمه

(ای شریح!) به من خبر رسیده که خانه‌ای به قیمت هشتاد دینار خریده‌ای و برای آن قبالة و سندی نوشته‌ای و بر آن گواهانی گرفته‌ای! «شریح» عرض کرد: آری چنین بوده است ای امیر مؤمنان. راوی این روایت می‌گوید: امام علیه السلام نگاهی خشم‌آلود به او کرد سپس چنین فرمود: «ای شریح!» بدان به زودی کسی به سراغت می‌آید که نه به قبالات نگاه می‌کند و نه از شهودت می‌پرسد، تا تو را از آن خانه آشکارا خارج سازد و تنها به قبرت تحویل دهد. حال ای شریح! نگاه کن، نکند این خانه را از غیر مال خود خریده باشی یا بهای آن را از غیر مال حلال برداشته باشی که هم دنیا را از دست داده‌ای و هم آخرت را، بدان اگر هنگام

خریدن این خانه نزد من آمده بودی سندی را بدین گونه برای تو می نوشتم که دیگر در خریدن این خانه حتی به بهای یک درهم یا بیشتر رغبت نکنی. (متن سند در بخش بعد آمده است)

## شرح و تفسیر

### این خانه را از کجا آورده‌ای؟!

امام علیه السلام بعد از آنکه شریح را احضار کرد به او چنین فرمود: «به من خبر رسیده که خانه‌ای به قیمت هشتاد دینار خریدهای و برای آن قباله و سندی نوشته‌ای و بر آن گواهانی گرفته‌ای»؛ (بَلَّغْنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَاراً بِثَمَانِينَ دِينَاراً، وَ كَتَبْتَ لَهَا كِتَاباً، أَشْهَدَتْ فِيهِ شُهُوداً).

«شریح عرض کرد: آری چنین بوده است ای امیر مؤمنان»؛ (فَقَالَ لَهُ شُرَيْحٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

«راوی این روایت می‌گوید: امام علیه السلام نگاهی خشم‌آلود به او کرد سپس چنین فرمود»؛ (قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ لَهُ).

«ای شریح بدان به زودی کسی به سراغت می‌آید که نه به قبالات نگاه می‌کند و نه از شهودت می‌پرسد تا تو را از آن خانه آشکارا خارج کند و تنها به قبرت تحویل دهد»؛ (يَا شُرَيْحُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنِّي نَبِيِّتِكَ، حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصاً، وَيُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصاً).

امام علیه السلام در حقیقت می‌فرماید: هرچند تو با قباله و سند این ملک را برای خود تثبیت کرده‌ای تا کسی مزاحم تو نشود؛ ولی هنگامی که فرشته مر به سراغ تو می‌آید اعتنایی به اسناد تو نمی‌کند و تو را گرفته و از آن بیرون می‌فرستد، چرا که اسناد و بیانات به درد زندگی در دنیا می‌خورد نه آن زمان که انسان راهی سرای آخرت بشود.

تعبیر به «شاخص» از ماده شخوص به معنای مسافرت گرفته شده و مفهوم جمله این است که تو را به صورت مسافری به عالم دیگر می فرستند. بعضی نیز احتمال داده اند که «شاخص» به معنای چیزی است که آشکارا دیده می شود و انسان هنگامی که از دنیا می رود روی دستها و شانه ها به صورت آشکار به سوی قبرش برده می شود و نیز این احتمال داده شده که یکی از معانی شخوص خیره شدن چشم است و اشاره به این است که بسیاری هنگام مردن چشم های آنها باز و بی حرکت می ماند گویی به نقطه ای خیره شده اند؛ ولی معنای اول از همه مناسب تر است. جمله «وَيُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا» اشاره به این است که انسان چیزی از اموال دنیا جز کفن با خود به گور نمی برد.

البته اینها همه در صورتی است که خانه را از مال حلال و طیب و طاهر خریده باشد و اگر از مال حرام یا مشکوک باشد، مصیبت بزرگتر است، لذا امام علی (ع) در ادامه این سخن به این نکته اشاره کرده می فرماید: «ای شریح نگاه کن نکند این خانه را از غیر مال خود خریده باشی یا بهای آن را از غیر مال حلال پرداخته باشی که هم دنیا را از دست داده ای و هم آخرت را»؛ (فَأَنْظُرُ يَا شَرِيحُ لَا تَكُونُ ابْتِغَتْ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ<sup>۱</sup>، أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكِ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَ دَارَ الْآخِرَةِ).

در تفاوت میان جمله «مِنْ غَيْرِ مَالِكَ» و جمله «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكِ» با اینکه ظاهراً مضمون یکی است، ممکن است گفته شود: اولی اشاره به چیزی است که ظاهراً جزء اموال شخص نیست مثلاً شریح خانه ای را که خریده قیمت آن را از بیت المال بردارد و بپردازد، چیزی که ظاهراً و واقعاً مال او نیست؛ اما «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكِ» اشاره به اموالی است که ظاهراً مال او و در اختیار اوست؛ ولی از طریق

۱. در بعضی از نسخ «مِنْ غَيْرِ مَالِكِهَا» آمده که اشاره به همان غصبی بودن است؛ ولی با توجه به جمله «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكِ» به نظر می رسد که کاف در «غَيْرِ مَالِكِ» خطاب باشد.

رشوه و غیر آن به دست آمده که حلال نیست.

جمله «قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا» ممکن است اشاره به این باشد که مال حرام آثار وضعیه نامطلوبی دارد و باعث بدبختی انسان می شود، همان گونه که در کلمات قصار حضرت آمده است که «الْحَجْرُ الْغَضَبِ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا؛ یک سنگ غضبی در ساخت خانه گروگان ویرانی آن است»<sup>۱</sup> و یا اشاره به آن است که اگر از چنین اموال حرامی خانه خریده باشی ممکن است به زودی رسوا شوی و خسران دنیا علاوه بر آخرت دامن تو را بگیرد.

آن گاه امیر مؤمنان او را به نکته اصلی نامه توجه می دهد و می فرماید:

«آگاه باش اگر هنگام خرید این خانه نزد من آمده بودی سندی را بدین گونه برای تو می نوشتم که دیگر در خریدن این خانه حتی به بهای یک درهم یا بیشتر رغبت نکنی»؛ (أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَ كِتَابًا عَلَيَّ هَذِهِ النُّسْخَةِ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ).

جمله (بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ) ممکن است به این معنا باشد که به یک درهم یا بالاتر از آن در قلت همان گونه که در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا»؛ خداوند از اینکه به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن مثال بزند باکی ندارد».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۴۰.

۲. بقره، آیه ۲۶.



## بخش دوم

وَالنُّسْخَةُ هَذِهِ:

«هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ، مِنْ مَيْتٍ قَدْ أُرْعَجَ لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْعُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخِطَّةِ الْهَالِكِينَ. وَتَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ: الْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْأَفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرِيدِي، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي، وَفِيهِ يُسْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ. اشْتَرَى هَذَا الْمُعْتَرِّ بِالْأَمَلِ، مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ، هَذِهِ الدَّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقِنَاعَةِ، وَالِدُخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ، فَمَا أَدْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبْلَلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ، وَسَالِبِ نَفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَمُزِيلِ مُلْكِ الْفِرَاعِنَةِ، مِثْلِ كِسْرَى وَقَيْصَرَ، وَتُبَّعٍ وَحَمِيرٍ، وَمَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ، وَمَنْ بَنَى وَشَيَّدَ، وَزَخْرَفَ وَنَجَّدَ، وَادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ، وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ، إِشْخَاصَهُمْ جَمِيعًا إِلَى مَوْقِفِ الْعَرَضِ وَالْحِسَابِ، وَمَوْضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ: إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ» شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى وَسَلِمَ مِنْ عِلَاقِ الدُّنْيَا».

## ترجمه

نسخه قباله این است:

این ملکی است که بنده‌ای ذلیل از کسی که به اجبار در آستانه کوچ کردن (از این دنیا) است، خریداری کرده خانه‌ای از خانه‌های سرای فریب و غرور، در محله فانی شوندگان، و در کوی هالکان، حدود چهارگانه این خانه چنین است:

حدّ اوّل به «اسباب آفات و بلاها» می خورد و حدّ دوم به «عوامل مصائب» و حدّ سوم به «هوا و هوس های مهلک» و حدّ چهارم به «شیطان گمراه کننده» منتهی می شود و درب خانه از همین جا باز می گردد! این خانه را فریب خورده آرزوها از کسی که در سرآمد معین (و کوتاهی) از این جهان بیرون رانده می شود، به مبلغ خروج از عزت قناعت، و دخول در ذلت حرص و دنیاپرستی و خواری، خریداری نموده است؛ هرگونه عیب و نقص و کشف و خلافی که در این معامله واقع شود و خسارتی به مشتری برسد بر عهده بیماری بخش اجسام پادشاهان و گیرنده جان جباران و زایل کننده سلطنت فراعنه همچون کسری، قیصر، تبع و حمیر است. همچنین آنها که اموالی را گردآوری کردند و بر آن افزودند و بنا کردند و محکم ساختند، آراستند و زینت نمودند، اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان باقی گذاردند، اینها همان کسانی هستند که همگی به پای حساب و محل ثواب و عقاب رانده می شوند؛ در آن هنگام که فرمان دآوری الهی صادر می شود و بیهوده کاران در آنجا زیان می بینند، و شاهد این سند عقل است آن گاه که از تحت تأثیر هوا و هوس خارج شود و از علایق دنیا به سلامت بگذرد».

## شرح و تفسیر

### قباله ای بی نظیر

به دنبال آنچه در بخش نخست این نامه آمد، طبق بعضی از روایات شریح آن سند را از امام علیه السلام درخواست کرد و امام علیه السلام به او این گونه فرمود: «نسخه قباله این است: این ملکی است که بنده ای ذلیل از کسی که به اجبار در آستانه کوچ کردن (از این دنیا) است، خریداری کرده خانه ای از خانه های سرای فریب و غرور در محله فانی شوندگان و در کوی هالکان»؛ (هَذَا مَا اشْتَرَيْتُ عَبْدًا ذَلِيلًا، مِنْ مَيِّتٍ قَدْ

أُزْعِجُ<sup>۱</sup> لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخِطَّةٌ<sup>۲</sup> الْهَالِكِينَ).

قابل توجه اینکه برای تنظیم اسناد، معمولاً جهات زیر رعایت می شود:

۱. نام فروشنده و خریدار.
۲. آدرس و نشانی ملک مورد معامله.
۳. حدود چهارگانه و در ورودی آن.
۴. قیمت و بها.
۵. تعیین مسئول در برابر کشف فساد.
۶. گواهان.

امام علیه السلام در این قباله ای که برای شریح نوشته است نخست به اوصاف خریدار و فروشنده و سپس به نشانی و محل ملک اشاره فرمود که در جمله های بالا گذشت.

آن گاه به قسمت سوم؛ یعنی تعیین حدود چهارگانه آن پرداخته و می فرماید: «این خانه چهار حد دارد: «حد اول به اسباب آفات و بلاها، و حد دوم به عوامل مصائب، و حد سوم به هوا و هوسهای مهلک، و حد چهارم به شیطان گمراه کننده منتهی می شود و درب خانه از همین جا گشوده خواهد شد»؛ (وَتَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ: الْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْأَفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ يَنْتَهِي

۱. «أزْعج» از «ازعاج» به معنای راندن و از جا کندن گرفته شده است.

۲. «خِطَّة» در اصل به معنای زمینی است که انسان آن را انتخاب کرده و آن را علامت گذاری و خط کشی نموده است، از ریشه «خط» گرفته شده سپس به معنای منطقه و ناحیه و کوی به کار رفته است و در جمله بالا همین معنای اخیر اراده شده است.

۳. «داوعی» جمع «داعیه» به معنای سبب است.

إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي ۱، وَفِيهِ يُشْرَعُ ۲ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ).

انسان در دنیا در محاصره چهار عامل خطرناک است؛ یکی از آنها انواع آفت‌هایی مانند سیل‌ها و زلزله‌ها و بیماری‌ها و جنگ‌هاست که از بیرون به انسان تحمیل می‌شود و دیگر مصائبی است که از داخل به آن گرفتار می‌گردد؛ مانند از دست دادن اعضای مختلف بدن یا بستگان و نزدیکان، و از سوی سوم و چهارم هوا و هوس سرکش که از درون بر انسان فشار می‌آورد و شیطانی که از برون انسان را وسوسه می‌کند.

این چهار عامل در همه جا انسان‌ها را احاطه کرده و ممکن است انسان با تهذیب نفس، هوا و هوس را و با ایستادگی در برابر وسوسه‌های شیطان، او را مهار کند و از این دو عامل هلاکت برهد؛ ولی آفت‌ها و مصیبت‌ها برای همه کس و در هر زمان و مکان غیر قابل اجتناب است؛ لذا امام علیه السلام در جای دیگر دنیا را سرایی می‌داند که در لابه‌لای بلاها و آفت‌ها پیچیده شده است: (دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ وَبِالْعَذْرِ مَعْرُوفَةٌ).<sup>۳</sup>

تعبیر به «دَوَاعِي» در مورد آفت‌ها و مصیبت‌ها اشاره به اسباب آن است که زندگی انسان‌ها را احاطه کرده است.

و تعبیر به «الْهُوَى الْمُرْدِي» اشاره به هوا و هوسی است که انسان را به هلاکت مادی و معنوی می‌کشاند، زیرا «رداء» به معنای هلاکت یا هوا و هوسی است که انسان را به سقوط می‌کشاند، در نتیجه هوای نفس باعث سقوط از مقام والای انسانیت و سقوط در درون جهنم است.

جمله «وَفِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ» اشاره به این است که راه نفوذ در این خانه

۱. «المغوی» اسم فاعل از «اغواء» به معنای گمراه کننده است.

۲. «یشرع» از ریشه «اشراع» در این‌گونه موارد به معنای گشودن است.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۶.

خطرناک، شیطان است؛ هرچند بقیه عوامل هر کدام در جای خود مشکل آفرین است. امام علیه السلام در ادامه به بیان بخش چهارم این قباله پرداخته و بهای این ملک را این گونه بیان می‌فرماید: «این خانه را فریب خورده آرزوها از کسی که در سرآمد معینی از این جهان بیرون رانده می‌شود به مبلغ خروج از عزت قناعت و دخول در ذلت حرص و دنیاپرستی و خواری، خریداری کرده است»؛ (اشْتَرَى هَذَا الْمُعْتَرِبَ بِالْأَمَلِ، مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ، هَذِهِ الدَّارِ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ، وَالْدُخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالصَّرَاعَةِ<sup>۱</sup>).

تعبیرهای امام علیه السلام و جناس‌ها و تضادهایی که در این جمله‌ها به کار رفته قابل توجه است: «خروج» و «دخول»، «عزت» و «ذلت»، «قناعت» و «حرص». در جمله‌های بالا نیز «آفت‌ها» و «مصیبت‌ها» و «مردی» و «مغوی» نیز نمونه‌ای از جناس مطلوب است.

سپس امام علیه السلام به سراغ پنجمین نکته مربوط به قباله‌ها و اسناد مالکیت می‌رود و آن تعیین مسئول در مقابل کشف فساد و خسارت‌های ناشی از آن است؛ می‌فرماید: «هرگونه عیب و نقص و کشف و خلافی که در این معامله واقع شود و خسارتی که به مشتری برسد به عهده بیماری بخش اجسام پادشاهان و گیرنده جان جباران و زایل کننده سلطنت فراعنه همچون کسری، قیصر، تبّع و حمیر است و همچنین آنها که مال را گردآوری کردند و بر آن افزودند و بنا کردند و محکم ساختند، آراستند و زینت نمودند، اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان باقی گذاردند»؛ (فَمَا أَدْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبْلِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ، وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَمَزِيلِ مُلْكِ الْفَرَاغِنَةِ، مِثْلِ كَسْرَى وَقَيْصَرَ، وَتُبَّعٍ وَحَمِيرٍ، وَمَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ، وَمَنْ بَنَى

۱. «ضراعة» به معنای ذلت است (هم معنای مصدری دارد و هم معنای اسم مصدری)؛ این واژه به معنای فروتنی کردن نیز آمده است.

وَشَيْدٍ، زَخْرَفَ وَنَجَّدَ، وَادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ، وَنَظَرَ بِرَعْمِهِ لِلْوَلَدِ).

جان کلام امام علیه السلام این است که اگر در معامله‌ای کشف فساد شود و عیب و نقصی داشته باشد باید مسئولیت آن بر عهده کسی باشد و همچنین اگر معلوم شود متاع، غصبی و مستحقاً للغير است باید بر طبق قراردادى که در معامله نوشته شده عمل شود. امام علیه السلام در اینجا می‌فرماید: برای جبران این نقایص باید به سراغ عزرائیل و ملک الموت رفت همان کسی که جان پادشاهان را گرفت و حکومت آنها را بر باد داد. همان کسی که کسری‌ها، قیصرها، تبع‌ها و حمیرها را به زیر خاک پنهان ساخت و کسانی را که تمام هم‌تشان جمع مال و ساختن قصرهای مرتفع و محکم و گردآوری ضیاع و عقار بود محکوم به فنا نمود.

«مبلبل» از ریشه «بلبله» بر وزن «مزرعة» معانی متعددی دارد گاه به معنای تشویش و اضطراب گاه به معنای پراکنده ساختن و گاه به معنای فاسد کردن آمده است و در اینجا مناسب همان معنای فاسد و بیمار نمودن است که به دنبال آن سلب نفوس و در تعقیب آن زوال ملک در عبارت بالا آمده است.

در ضمن باید توجه داشت واژه کسری که در اصل خسرو بوده، مفهوم عامی دارد مثل واژه شاه و همچنین واژه قیصر برای پادشاهان روم، تبع برای پادشاهان یمن و حمیر (نیز برای گروهی از پادشاهان یمن بود) که همه به معنای پادشاه است؛ گرچه در هر کشوری تعبیر خاصی داشته است.

جمله «مَنْ بَنَى وَشَيْدًا» با توجه به اینکه تشید، هم به معنای محکم ساختن و هم مرتفع نمودن آمده، در اینجا قابلیت هر دو معنا را دارد و حتی جمع میان آن دو مشکل نیست؛ یعنی کسانی که بناهای مرتفع و محکم ساختند.

جمله‌های «زَخْرَفَ وَنَجَّدَ» هر کدام اشاره به نوعی زینت است. «زخرف» اشاره به تزیین بنای ساختمان و «نجد» اشاره به تزیین وسایل از قبیل فرش، پستی‌ها و پرده‌ها و مانند آن است.

جمله «اعتقد» به معنای محکم کاری و نگهداری کردن از طریق تنظیم اسناد و مانند آن است که دنیاپرستان با وسواس زیاد سعی دارند ذخیره‌های اموال خود را با اسناد محکم از تسلط دیگران بر آن حفظ کنند و به گمان خود برای فرزندانشان به یادگار بگذارند.

سپس امام علیه السلام در ادامه این قباله می‌فرماید: «اینها همان کسانی هستند که همگی به پای حساب و محل ثواب و عقاب، رانده می‌شوند در آن هنگام که فرمان داوری الهی صادر می‌شود و بیهوده‌کاران در آنجا زیان می‌بینند؛ (إِشْخَاصُهُمْ<sup>۱</sup> جَمِيعاً إِلَى مَوْقِفِ الْعَرِضِ وَالْحِسَابِ، وَمَوْضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ: إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ ﴿وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾<sup>۲</sup>).

(اشخاصهم) مطابق تفسیر بالا مبتداست و (الی موقف الارض) به منزله خبر<sup>۳</sup> ولی جمعی از مفسران نهج البلاغه (اشخاص) را ابتدای مؤخر دانسته‌اند و جمله (فَعَلَى مُبْتَلِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ ...) را خبر مقدم، بنابراین مفهوم جمله چنین می‌شود: فرشته‌های مر که اجسام پادشاهان را به لرزه در آوردند و ارواح آنها را قبض کردند و سلطنتشان را به زوال کشیدند بر آنهاست که مسئولان کشف فساد در املاک دنیوی را در قیامت به پای حساب و میزان اعمال بکشانند.

آری تمام قدرتها رو به زوال می‌رود و تمام ثروتها و املاک به جا می‌ماند و همه انسان‌ها از جام مر می‌نوشند و در قیامت در پای حساب حاضر می‌شوند. در پایان این قباله - مانند قباله‌های مردم دنیا - امام علیه السلام اشاره به شهود این

۱. «اشخاص» به معنای احضار کردن، فرستادن و راندن است و در عبارت بالا مناسب، همان معنای اول است.

۲. غافر، آیه ۷۸.

۳. از جمله قرآینی که این نظر را تأیید می‌کند دوقرینه زیر است:

الف) در کتاب دستور معالم الحکم ابن سلامه، ص ۱۳۷ نامه فوق را تا عبارت «وتبع وحمیر» پایان داده بی‌آنکه جمله «اشخاصهم...» را آورده باشد در حالی که نامه را ادامه داده است.

ب) در کتاب حلیة الالیاء، ج ۸، ص ۱۰۲ جمله «اشخاصهم» را به این صورت آورده است: (و اشخصهم...) که نشان می‌دهد جمله مستقلی است جدای از جمله‌های سابق.

معامله معنوی می‌کند و می‌فرماید: «شاهد این سند، عقل است آن‌گاه که از تحت تأثیر هوا و هوس خارج شود و از علایق دنیا به سلامت بگذرد»؛ (شَهْدَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَىٰ وَسَلِمَ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْيَا).

از آنجا که شاهد باید عادل و ثقه باشد، امام علیه السلام می‌فرماید: عقلی می‌تواند بر این امر گواهی دهد که از چنگال هوای نفس خارج شده باشد و وابستگی‌ها به دنیای مادی او را از بیان حق خارج نکرده باشد.

به این ترتیب امام علیه السلام ارکان شش‌گانه این سند معنوی را به زیباترین وجهی تبیین می‌کند.

## نکته‌ها

### ۱. انگیزه تنظیم این قباله

این بیع‌نامه عجیب و بی‌سابقه را که امام علیه السلام برای یکی از قضات خود نوشته است از جهات مختلفی شایان دقت است.

نخست اینکه هشتاد دینار که مبلغ این خانه بوده در آن زمان بهای سنگینی نبوده؛ ولی چون خریدار خانه یکی از قضات است و قاضی همیشه در معرض اتهام و وسوسه‌های نفسانی است امام علیه السلام این مقدار را نیز برای او نمی‌پسندد.

از این گذشته می‌دانیم دوران حکومت امام علیه السلام بعد از دوران پر مخاطره عثمان بود که با ریخت و پاش گسترده بیت‌المال و روی آوردن گروهی از سرشناسان جامعه اسلامی به زندگی پر زرق و برق صورت گرفت و امام علیه السلام برای متوقف ساختن این جریان خطرناک همواره در خطبه‌ها و نامه‌های نهج‌البلاغه درباره دنیای مادی و زخارف فریبنده آن هشدار می‌دهد و خود نیز زندگی بسیار زاهدانه‌ای را در حالی که در رأس حکومت اسلامی است پیش گرفته و حتی حاضر نمی‌شود چیزی - هرچند مختصر - به برادرش عقیل از



بیت‌المال ببخشد و هنگامی که به او خبر می‌دهند فرماندار تو در بصره - عثمان بن حنیف - دعوت یکی از ثروتمندان آن شهر را پذیرفته و بر سر سفره رنگینی نشسته که ثروتمندان در آن دعوت شده بودند و خبری از فقرا در کنار آن نبود، سخت برآشفته می‌شود و نامه تندی برای او می‌نویسد.

همه اینها برای آن بوده است که آن فرهنگ نادرست ضد اسلامی را دگرگون سازد و مسلمانان را به فرهنگ عصر پیغمبر اکرم باز گرداند.

به یقین در آن زمان قصرها و خانه‌های گران قیمت که بسیار از خانه خریداری شده به وسیله شریح پر زرق و برق‌تر و گران‌بها تر بود، کم نبود. این نامه هشدار می‌دهد که دست و پای خود را جمع کنند و حال و هوای حکومت امام علیه السلام را دریابند.

به یقین این نامه در همان زمان دست به دست می‌گشت و بسیاری از مردم از آن باخبر شدند که امام علیه السلام نامه‌ای به این مضمون برای شریح قاضی نوشته است و به دنبال آن عده‌ای واقعاً متنبه شدند و سبب شد گروهی نیز از ترس اعتراض مردم، خود را با آن هماهنگ سازند.

این نامه مخصوص آن عصر و زمان نبود و برای امروز و فردا و فرداها نیز کارساز است و برای همه نسل‌ها در همه عصرها صادق است و مخصوص به گروه خاصی نیست.

ما امروز افرادی را می‌بینیم که برای بنای یک خانه قصر مانند، چه زحمت‌هایی می‌کشند؛ مصالح گران قیمت، تزیینات پرخرج و وسائل غیر ضروری از گوشه و کنار دنیا برای آن فراهم می‌سازند و گاه یک عمر برای رسیدن به چنین بنایی تلاش می‌کنند و گاه با پایان آن، عمر آنها هم پایان می‌گیرد و ناگفته پیداست چنین هزینه‌های سرسام آوری را نمی‌توان از طریق حلال تحصیل کرد. در نتیجه وزر و وبال و گناه بر دوش آنهاست و لذت و نشاط آن را

دیگران می‌برند.

## ۲. شریح کیست؟

شریح بن حارث، ابوامیه از قبیله «بنی‌کنده» بود و اینکه بعضی شریح بن هانی گفته‌اند، نادرست است؛ در اینکه آیا او از صحابه بود یا نه در میان مورخان گفتگو است. در کتاب اسدالغابه آمده است که او زمان پیغمبر اکرم را درک کرد ولی هرگز حضرت را ملاقات نمود. بعضی گفته‌اند ملاقات کرد و نزد پیامبر آمد و مسلمان شد سپس عرض کرد: ای رسول خدا من خانواده‌ای پر جمعیت در یمن دارم؛ پیامبر فرمود: آنها را نزد من بیاور؛ ولی هنگامی که آنها را به مدینه آورد پیغمبر اکرم رحلت فرموده بود.

ابن اثیر در اسدالغابه می‌گوید: عمر او را قاضی کوفه قرار داد و این منصب تا زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام ادامه داشت و حضرت نیز او را به موجب سوابقش در این کار ابقا فرمود؛ ولی طبق روایت معتبری که در کتاب وسائل الشیعه آمده به او شرط کرد حکم نهایی را بدون اطلاع آن حضرت صادر نکند: (لَمَّا وُلِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ شَرِيحًا الْقَضَاءِ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُنْفَذَ الْقَضَاءُ حَتَّى يُعْرَضَهُ عَلَيْهِ).<sup>۱</sup> این منصب حتی تا زمان حجاج ادامه داشت.

جمعی از مورخان او را فردی باهوش و زیرک دانسته‌اند؛ ولی این دلیل نمی‌شود که خطاهای مهمی نیز در امر قضا مرتکب نشده باشد که نمونه‌های آن نیز در کتب حدیث آمده است.<sup>۲</sup>

دمیری نویسنده کتاب حیاة الحیوان می‌نویسد: کسی به شعبی (یکی از تابعین) گفت: این ضرب المثلی که معروف شده: «إِنَّ شَرِيحًا كَانَ أَذْهِي مِنَ الثَّعْلَبِ وَأَحْيَلْ»

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶ (حدیث اول باب سوم ابواب صفات قاضی).

۲. کافی، ج ۷، ص ۳۸۵، ح ۵.

شریح از روباه مکارتر است» به چه معناست؛ شعبی در جواب گفت: شریح در ایامی که بیماری طاعون به صورت همه گیر (در کوفه) آمده بود، به سوی سرزمین نجف رفت هنگامی که نماز می خواند روباهی می آمد و در مقابل او می ایستاد و ادا و اطوار او را در می آورد و مایه هواس پرتی او در نماز می شد شریح برای گرفتن این روباه تدبیری اندیشید؛ پیراهن خود را بر سر چوبی کرد و آستین هایش را مشخص نمود و شب کلاه خود را بر سر آن نهاد روباه آمد در مقابل آن آدمک ایستاد و همان کارها را تکرار کرد. شریح ناگهان از پشت سر آمد و روباه را گرفت، لذا گفته می شود شریح از روباه هم مکارتر است.<sup>۱</sup>

ابن خلکان او را از تابعین می شمرد؛ هرچند دوران جاهلیت را درک کرده بود. وی معتقد است شریح شصت و پنج سال بر مسند قضا نشسته بود و در این مدت تنها سه سال، آن هم در زمان فتنه عبدالله بن زبیر از قضاوت امتناع ورزید و سرانجام در زمان حجاج استعفای خود را به او داد و دیگر تا آخر عمر قضاوت نکرد. او کوسه بود و مویی بر صورت نداشت.

در مورد سن او اختلاف است؛ بعضی سن او را صد و بیست سال و بعضی صد و ده سال و بعضی کمتر یا بیشتر از آن شمرده اند.

بی شک او سرانجام گرفتار سوء عاقبت شد؛ یکی از شواهد آن داستانی است که طبری در تاریخ خود از ابومخنف نقل کرده است. او می گوید: هنگامی که ابن زیاد هانی بن عروه را دستگیر کرد او فریاد می زد: کجا هستند دینداران و اهل این شهر که مرا در برابر دشمنشان تنها گذاردند. این سخن را می گفت در حالی که خون بر محاسن او جاری بود در این هنگام صدای فریادهایی بر در قصر دارالاماره شنیده شد و معلوم شد به طایفه بنی مذحج خبر داده اند که بزر آنها

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۵۸ و سفینة البحار، ریشه شرح.

هانی کشته شده آنها حرکت کردند و قصر را احاطه نمودند عبيدالله بن زیاد به شریح قاضی گفت: بیا تماشا کن هانی زنده است سپس بیرون رو و به مردم خبر بده که او زنده است و او را دیده‌ای. شریح هم این کار را انجام داد و مردم پراکنده شدند (سپس ابن زیاد) هانی را به قتل رساند.<sup>۱</sup>

در واقع شریح که می‌دانست جان هانی در خطر است چرا یاران و حامیان او را امر به بازگشت کرد و رضایت ابن زیاد را بر رضایت خدا مقدم داشت.

موضع‌گیری‌های نامناسب یا سکوت معنادار در برابر امر شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اسیران در آن زمان که در کوفه بود نیز نشانه دیگری از خبثات و ضعف نفس اوست و اگر او قبیله بنی مذحج را به هنگامی که دارالاماره را در محاصره خود داشتند امر به بازگشت نمی‌کرد اوضاع کوفه و آینده یاران امام حسین علیه السلام به شکل دیگری رقم می‌خورد.<sup>۲</sup>

از روایتی که ابی مخنف در کتاب مقتل الحسین خود نقل کرده استفاده می‌شود هنگامی که مختار بر سر کار آمد او را به سبب کوتاهی‌هایی که در امر یاری یاران امام حسین علیه السلام کرده بود از منصبش عزل کرد.<sup>۳</sup>



۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۴ در باب حوادث سال ۶۰ قمری.

۲. رجوع کنید به: الاصابة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۷۰، شرح حال حسین بن علی علیه السلام.

۳. از تواریخ استفاده می‌شود که در زمان حجاج به کار خود بازگشته بود؛ ولی بعداً استعفای خود را به حجاج ارائه کرد و او هم موافقت نمود. برای توضیح بیشتر به استیعاب، ص ۵۹۰ و شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ص ۲۸ و ۲۹ مراجعه کنید.

# وَمِنْ كِتَابِ الرَّسَائِلِ السِّيَاحِ

إِلَى بَعْضِ أَمْزَاءِ جَيْشِهِ

از نامه‌های امام علیه السلام است  
که به بعضی از سران سپاهش نوشته<sup>۱</sup>

## نامه در یک نگاه

محتوای نامه روشن است. امام علیه السلام به یکی از فرماندهان لشکرش دستور می‌دهد که در مقابل گروهی شورشی ایستادگی کند. نخست آنها را نصیحت کند که به راه راست باز گردند و اگر نپذیرفتند با نیروی نظامی آنها را بر سر جای خود بنشانند.

۱. سند نامه:

این نامه بخشی از نامه‌ای است که امام علیه السلام به بعضی از فرماندهان لشکرش نوشته است و سبط بن الجوزی در کتاب تذکرة الخواص آن را به صورت گسترده‌تر و متفاوتی نقل کرده و کاملاً روشن است که از جای دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته به خصوص اینکه ابن جوزی در اوّل باب ششم از کتابش می‌گوید: هر کلامی از علی علیه السلام در این کتاب نقل شده با اسنادی بوده که متصل به امام علیه السلام می‌شده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۱).

همان‌گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد مخاطب این نامه عثمان بن حنیف فرماندار بصره بود که در عین حال فرماندهی لشکر را نیز بر عهده داشت و لذا مرحوم سید رضی عنوان نامه را «إِلَى بَعْضِ أُمَرَاءِ جَيْشِهِ» قرار داده است.

\* \* \*

فَإِنْ عَادُوا إِلَىٰ ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَاكَ الَّذِي نُحِبُّ، وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَىٰ الشُّقَاقِ وَالْعَصِيَانِ فَانْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَىٰ مَنْ عَصَاكَ، وَاسْتَعْنِ بِمَنْ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنكَ، فَإِنَّ الْمُتَكَارِهَ مَغِيبُهُ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ، وَقُعودُهُ أَغْنَىٰ مِنْ نُهُوضِهِ.

### ترجمه

مخالفان را (کسانی که فرمان تو را در مقابله با لشکریان طلحه و زبیر پذیرا نیستند) نصیحت کن. اگر به سایه اطاعت باز گردند (و تسلیم فرمان تو شوند) این همان چیزی است که ما دوست داریم (و از آنها می‌خواهیم) و اگر حوادث، آنان را به سوی اختلاف و عصیان کشاند به کمک کسانی که از تو اطاعت می‌کنند با کسانی که از تو نافرمانی می‌کنند پیکار کن و با کسانی که مطیع‌اند از کسانی که سستی می‌ورزند خود را بی‌نیاز ساز؛ زیرا سست عنصران و کسانی که از جنگ با دشمن کراهت دارند غیبت‌شان بهتر از حضورشان است و قعود آنها از جنگ، از قیامشان کارسازتر است!

### شرح و تفسیر

#### افراد سست را کنار بزن

قبل از ورود در تفسیر این نامه باید به شأن صدور آن توجه کنیم. جریان آن‌گونه که مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل نوشته است چنین بود:  
«بعد از قتل عثمان و بیعت عامه مردم با امیر مؤمنان علی رضی الله عنه هنگامی که طلحه و زبیر به اهداف خود که خلافت (یا لا اقل امارت بخشی از جهان اسلام بود)،

نرسیدند، از مدینه به سمت مکه حرکت کردند و در مکه عبدالله بن زبیر را نزد عایشه فرستادند که به او بگوید امیر المؤمنین عثمان مظلوم کشته شد و علی بن ابی طالب امور مردم را قبضه کرد و به وسیله سفیهانی که قتل عثمان را بر عهده گرفتند بر همه چیز غلبه یافت و ما از این می ترسیم که مفاسدی از این طریق در جهان اسلام پیدا شود. اگر مصلحت می بینی در سفر به بصره همراه ما باش امید است خداوند به وسیله تو اختلاف این امت را التیام بخشد و شکاف میان آنها را پر کند و پراکندگی آنها را بر طرف سازد و امورشان را بدین طریق اصلاح نماید. عبدالله نزد عایشه آمد و پیام را رساند. عایشه در ابتدا امتناع ورزید سپس فردای آن روز موافقت خود را اعلام کرد هنگامی که طلحه و زبیر به اتفاق عایشه و گروه شورشیان به بصره رسیدند عثمان بن حنیف فرماندار امیر مؤمنان علی علیه السلام در بصره نامه ای برای آن حضرت نوشت و آن حضرت را در جریان امور گذاشت حضرت نامه مورد بحث را مرقوم داشت و برای عثمان بن حنیف فرستاد و دستور داد به اتفاق گروه وفاداران به امام علیه السلام از اهالی بصره در مقابل مخالفان بایستند»<sup>۱</sup>.

اکنون به شرح نامه می پردازیم. امام علیه السلام می فرماید: «مخالفان را (کسانی که فرمان تو را در مقابله با لشکریان طلحه و زبیر پذیرا نیستند) نصیحت کن اگر به سایه اطاعت باز گردند (و تسلیم فرمان تو شوند) این همان چیزی است که ما دوست داریم (و از آنها می خواهیم) و اگر حوادث، آنان را به سوی اختلاف و عصیان کشاند با کمک کسانی که از تو اطاعت می کنند با کسانی که نافرمانی تو را می کنند پیکار کن و با کسانی که مطیع اند از کسانی که سستی می ورزند خود را بی نیاز ساز»؛ «فَإِنْ عَادُوا إِلَيَّ ظِلُّ الطَّاعَةِ فَذَلِكَ الَّذِي نُحِبُّ، وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ

۱. الجمل، ص ۱۲۲.

۲. «توافقت» از ریشه «وفا» گرفته شده و به معنای دست به دست هم دادن و گرد هم آمدن است و منظور در جمله بالا این است که اگر حوادث دست به دست هم بدهد و مخالفان را به ادامه سرکشی وادارد.



بِالْقَوْمِ إِلَى الشَّقَاقِ الْعِصْيَانِ فَانْهَدْ<sup>۱</sup> بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ وَاسْتَعْنِ بِمَنْ انْقَادَ  
مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ<sup>۲</sup> عَنْكَ).

تعبیر به «ظِلُّ الطَّاعَةِ» (سایه اطاعت) تعبیر لطیفی است و اشاره به این دارد که عصیان و سرکشی و مخالفت، همچون آفتاب سوزان است و اطاعت و تسلیم در برابر فرماندهان عدل، سایه لذت بخشی است که به جامعه آرامش می دهد. تفاوت شقاق و عصیان در این است که شقاق به معنای جدایی است و عصیان و نافرمانی چیزی فراتر از جدایی است.

آن گاه امام علیه السلام در پایان این نامه اشاره به دلیل دستور خود پرداخته می فرماید: «زیرا سست عنصران و کسانی که از جنگ با دشمن کراحت دارند غیابشان بهتر از حضورشان است و قعود آنها از جنگ از قیامشان کارسازتر است»؛ «فَإِنَّ الْمُتَكَارِهَ<sup>۳</sup> مَغِيبُهُ<sup>۴</sup> خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ، وَقُعُودُهُ<sup>۵</sup> أَغْنَى مِنْ نُهْوَ ضِيهِ).

این همان چیزی است که قرآن مجید نیز درباره گروهی از منافقان در سوره توبه اشاره کرده، می فرماید: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعِفُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ»؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید و فساد، چیزی بر شما نمی افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند».<sup>۵</sup>

\* \* \*

۱. «انهد» صیغه امر است از ریشه «نهد» به معنای برآمدن و برخاستن برای انجام کاری است.
۲. «تقاعس» از ریشه «قعس» بر وزن «فحص» و به معنای کندی کردن، شانه خالی کردن و عقب نشینی نمودن از انجام کاری یا نبرد است.
۳. «المتكاريه» به معنای کسی است که راضی به انجام کاری نیست و از انجام آن خشمگین است. از ریشه کراحت گرفته شده است.
۴. «مغيبه» واژه «مغيب» و «مشهد» که بعد از آن آمده، مصدر میمی است و به معنای غیبت و حضور است.
۵. توبه، آیه ۴۷.

## نکته‌ها

### ۱. جنایات شورشیان جمل

از تاریخ طبری و بعضی کتب دیگر و همچنین خطبه ۱۷۲ که سابقاً به طور مشروح درباره آن سخن گفتیم استفاده می‌شود که بعد از ورود طلحه و زبیر و لشکر آنها به بصره، عثمان بن حنیف طی نامه فوق که از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام به او رسید مأمور شد با آنها به مقابله برخیزد تا امام علیه السلام و لشکریانش وارد شوند؛ ولی مردم بصره به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند ما باید به یاری نماینده امام علیه السلام برخیزیم و گروه دیگر می‌گفتند: شورشیان راست می‌گویند ما باید به حمایت عایشه همسر پیغمبر و همراهانش برخیزیم و این دو گروه با هم به مقابله برخاستند و قابل توجه اینکه (جاریه بن قدامه) یکی از سران قبایل بصره، در مقابل عایشه آمد و گفت: ای ام‌المؤمنین به خدا قتل عثمان نزد ما کم‌اهمیت‌تر است از اینکه تو از خانهات بیرون آمده‌ای و ستر و حرمت پیغمبر را کنار زده‌ای و بر این شتر ملعون سوار شده‌ای و خود را در معرض تیر و شمشیر مخالفان قرار داده‌ای و احترام خود را پایمال ساخته‌ای. اگر به میل خود آمده‌ای به خانهات برگرد و اگر تو را با اکراه آورده‌اند از مردم کمک بخواه تا به خانهات برگردی.

به هر حال طلحه و زبیر و همدستانش در زیر لباس خود زره پوشیدند و هنگام نماز صبح به مسجد آمدند. عثمان بن حنیف بی‌خبر از این جریان به هنگام نماز به مسجد آمد تا با مردم نماز بخواند. یاران طلحه و زبیر او را عقب کشیدند و زبیر را برای نماز جلو آوردند. گروه پاسداران بیت المال که «سباجه» نامیده می‌شدند جلو آمدند و زبیر را از مسجد بیرون کردند و عثمان را برای نماز جلو آوردند؛ ولی یاران زبیر حمله کردند و عثمان بن حنیف و یارانش را عقب راندند. این جنگ و گریز تا نزدیک طلوع آفتاب ادامه یافت. جمعی فریاد

کشیدند: ای اصحاب محمد از خدا بترسید آفتاب دارد طلوع میکند نماز چه شد. سرانجام زبیر غالب شد و نماز را با مردم خواند و بعد از نماز، زبیر با یاران مسلح خود به عثمان بن حنیف و طرفدارانش حمله کردند و او را گرفتند و تا سرحد مر زدند و تمام موهای صورت و ابروها و مژه‌های چشمانش را کردند و سرانجام گروهی را شکنجه کردند و کشتند.

امام علیه السلام در خطبه ۱۷۲ به این مسأله اشاره کرده می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر آنها تنها یک نفر را بدون گناه می‌کشتند، خونشان برای من حلال بود تا چه رسد به اینکه گروه عظیمی از مسلمانان را به قتل رساندند».

البته این درگیری غیر از درگیری دیگری است که بر سر امامت نماز بین طلحه و زبیر واقع شده که هر کدام می‌خواستند امامت جماعت را عهده‌دار شوند که عایشه میانجی‌گری کرد و بنا شد پسر زبیر امامت جماعت را بر عهده بگیرد. طرفداران طلحه و زبیر و عایشه جنایات عجیبی را مرتکب شدند از جمله «سبابجه» که هفتاد نفر و به روایتی چهارصد نفر بودند همه را به دستور عایشه سر بریدند و این اوضاع خونبار همچنان ادامه یافت تا لشکر امام علیه السلام وارد شد و شورشیان جمل را تار و مار کرد و طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه را با گروهی تحت الحفظ به مدینه بازگرداندند و آرامش به بصره بازگشت.<sup>۱</sup>

## ۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟

امام علیه السلام در این نامه اشاره به نکته مهمی کرده است که سزاوار است مورد توجه همه مدیران و فرماندهان باشد و آن اینکه هرگز افراد سست اراده و خالی از انگیزه و تصمیم را به حساب نیاورند و آنها را به صورت سیاهی لشکر با خود به

۱. برای شرح بیشتر به تاریخ طبری، ج ۳، در باب حوادث سنه ۳۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۰۵ تا ۳۲۳ مراجعه شود.

صحنه نکشانند، چرا که خطر و ضرر آنها بیش از سود و منفعت آنهاست، عدم حضور آنها در صحنه، مایه آرامش مبارزان است و حضورشان مایه ناراحتی و تنش.

شبیبه این معنا همان گونه که اشاره شد در قرآن مجید نیز در داستان جنگ تبوک (و همچنین جنگ احد) آمده است؛ در مورد اول می فرماید: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا حَبَالًا وَلَا أَوْضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ»؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید و فساد، چیزی بر شما نمی افزودند؛ و به سرعت در میان شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند.<sup>۱</sup>

در مورد داستان جنگ احد، در آیه بعد از آن می فرماید: «لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ»؛ آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون (و آشفته) ساختند؛ تا آنکه حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آنها ناراضی بودند.<sup>۲</sup>

کوتاه سخن اینکه آیات فوق، درس بزرگی به همه مسلمانان می دهد که هیچگاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیّت و تعداد نباشند، بلکه به این فکر باشند که افراد مخلص و باایمان را انتخاب کنند هر چند نفراشان ظاهراً کم باشد؛ همان گونه که در آیات مربوط به داستان بنی اسرائیل و طالوت و جالوت نیز آمده است: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. توبه، آیه ۴۷.

۲. توبه، آیه ۴۸.

۳. بقره، آیه ۲۴۹.



## وَمِنْ كِتَابِ الْمَعْلِيَةِ السِّيَاحُ

إِلَى أَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ غَامِلٍ أَدْرَبِيحَانَ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان نوشته است.<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

این نامه عمدتاً به این نکته اشاره دارد که مقامات و منصب‌ها در حکومت اسلامی وسیلهٔ آب و نان افراد نیست بلکه امانت‌های الهی است که باید به دقت از آن مراقبت کنند. به همین دلیل باید نسبت به مردم استبداد به خرج ندهند و در مورد بیت المال با احتیاط تمام گام بردارند.

۱. سند نامه:

از جمله کسانی که این نامه را ذکر کرده‌اند نصر بن مزاحم در کتاب صفین است که آن را از آغاز کلام امام علیه السلام در این نامه نقل کرده و با توجه به اینکه نصر بن مزاحم حدود دو قرن جلوتر از سید رضی می‌زیسته، و علاوه بر آن نامه را به صورت کامل ذکر کرده معلوم است که از منابع دیگری اخذ کرده است. ابن عبد ربه نیز نامه را با اضافاتی آورده و ابن قتیبه نیز در الامامة والسیاسة کمی مختصرتر از عبارات نصر بن مزاحم ذکر کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۲).



وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَرَعَى لِمَنْ  
فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَنَاتَ فِي رَعِيَّةٍ، وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ، وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ  
مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ، وَلَعَلِّي أَلَا أَكُونَ شَرًّا  
وُلَاتِكَ لَكَ، وَالسَّلَامُ

## ترجمه

این فرمانداری، برای تو وسیلهٔ آب و نان نیست؛ بلکه امانتی است در گردنت  
و (بدان) تو از سوی مافوق خود تحت مراقبت هستی. هرگز حق نداری دربارهٔ  
رعیّت، استبداد به خرج دهی و حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان  
وارد شوی. در دست تو بخشی از اموال خداوند عزّوجلّ است و تو یکی از  
خزانه داران او هستی، باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی، امید است من  
رییس بدی برای تو نباشم والسلام.

## شرح و تفسیر

### مقامات کشور اسلام امانت الهی است

همان‌گونه که در بالا اشاره شد آنچه مرحوم سیّد رضی در این نامه آورده  
است بخشی از نامهٔ مشروح تری است که در کتاب صفین آمده است. از مجموع  
نامه چنین استفاده می‌شود که اشعث بن قیس به موجب سوابق سویمی که داشت  
بعد از روی کار آمدن امام علیه السلام احساس ناامنی در موقعیت خود کرد که امام علیه السلام  
ممکن است او را از حکومت آذربایجان بردارد و مسألهٔ جنگ جمل و قتل عثمان

را بهانه‌ای برای سرکشی قرار دهد، لذا امام علیه السلام برای پیش‌گیری از فتنه‌انگیزی او این نامه را برایش نوشت و در آغاز نامه چنین فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ أَمَا بَعْدُ، فَلَوْ لَا هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ كُنَّ مِنْكَ لَكُنْتَ الْمُقَدَّمُ فِي هَذَا الْأَمْرِ قَبْلَ النَّاسِ وَلَعَلَّ آخِرَ أَمْرِكَ يَحْمَدُ أَوْلَاهُ، وَيَحْمِلُ بَعْضُهُ بَعْضًا، إِنْ اتَّقَيْتَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ؛ اگر لغزشهایی چنین و چنان از تو سر نزده بود در این کار (فرمانداری آذربایجان یا بیعت کردن با امام علیه السلام) مقدم بر دیگران بودی و شاید پایان کار تو آغاز آن را جبران کند و بخشی از آن بخش دیگر را بیوشاند اگر تقوای الهی را پیشه کنی».

سپس امام علیه السلام در ادامه این نامه اشاره به قتل عثمان و بیعت مردم با او و شورش طلحه و زبیر و شکستن بیعت آن حضرت نمود و افزود که آنها عایشه را نیز با خود به سوی بصره بردند و من به اتفاق مهاجرین و انصار به سوی آنها رفتم و در میدان نبرد در مقابل هم قرار گرفتیم. من از آنها خواستم که از سرکشی بازگردند و به بیعت خود وفادار باشند و آنچه وظیفه اتمام حجت بود انجام دادم؛ ولی آنها نپذیرفتند جنگ در گرفت و شکست خوردند و گروهی مجروح شدند و گروهی فرار کردند و من دستور دادم مجروحان را نکشند و فراریان را تعقیب نکنند و هرکس سلاح خود را بر زمین بگذارد و به خانه خویش برود و در راه روی خود ببندد در امان خواهد بود.<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام این بخش از نامه را که سید رضی نقل کرده است بیان فرمود. امام علیه السلام در این بخش از نامه، اول او را با دو جمله پرمعنا هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «فرمانداری تو برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است در گردنت و تو از سوی مافوق خود تحت مراقبت هستی»؛ (وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ<sup>۲</sup> وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَرَعَى لِمَنْ فَوْقَكَ).

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۸۰۳؛ واقعه صفین، ص ۲۰.

۲. «طعمه» به معنای چیز خوردنی است؛ ولی گاه به صورت کنایه به کار می‌رود مثلاً می‌گویند فلان کس خبیث الطعمه است یعنی کسب و کار بدی دارد و در نامه بالا به معنای وسیله آب و نان است.



تعبیر بالا بیانگر دیدگاه اسلام دربارهٔ پست‌ها و منصب‌های حکومتی است. از دیدگاه اسلام رییس حکومت، وزرا، استان‌داران و فرماندهان، تنها امانت‌دارانی هستند که امانت جامعهٔ اسلامی از سوی خداوند به آنها سپرده شده و نباید آن را وسیلهٔ برتری‌جویی و تحصیل منافع شخصی کنند؛ بلکه باید مانند هر امانت‌دار امین از آن مراقبت به عمل آورده و سالم به دست اهلسش بسپارند.

در تفسیر آیهٔ شریفه **﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾**<sup>۱</sup> در روایات متعددی آمده که این امانت همان ولایت (و حکومت والیان صالح) است.<sup>۲</sup> البته این تفسیر به آن معنا نیست که مفهوم آیه منحصر در امر حکومت و امامت باشد، بلکه یکی از مصادیق بارز و مهم آن است.

سپس امام علیه السلام بعد از این هشدار گویا به بیان سه وظیفه برای اشعث به عنوان یک فرماندار می‌پردازد، نخست می‌فرماید: «تو حق نداری دربارهٔ رعیت استبداد به خرج دهی»؛ **(لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَتَا فِي رَعِيَّةٍ)**<sup>۴</sup>.

بلکه باید طبق موازین الهی و آنچه در اسلام دربارهٔ حقوق مردم پیش‌بینی شده رفتار کنی نه اینکه آنچه دلخواه توست خودسرانه انجام دهی و با مردم

۱. نساء، آیهٔ ۵۸.

۲. به تفسیر نور الثقلین، ذیل آیهٔ فوق و کافی، ج ۱، ص ۲۷۶ باب آن الإمام يعرف الامام الذی یکون من بعده مراجعه شود.

۳. «فتنات» در اصل از ریشهٔ «فوت» گرفته شده که گاه به معنای از دست رفتن و گاه به معنای سبقت جستن است و طبق معنای دوم هنگامی که به باب افتعال برود به معنای استبداد و خودسری است. گویی بر همه کس در انتخاب مقصودش پیشی می‌گیرد. این احتمال نیز وجود دارد که از ریشهٔ «فأت» (به همزه) گرفته شده باشد که آن نیز به معنای انفراد و استبداد است.

۴. «رعیه» صفت مشببه به معنای مراعات شده از ریشهٔ «رعی» که در اصل به معنای به چرا بردن گوسفندان است که توأم با مراعات و نگهداری است، گرفته شده و این تعبیر نشان می‌دهد که در حکومت اسلامی، دولت باید در خدمت مردم و مراقب و محافظ آنها باشد. حدیث معروف **«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»** نیز اشاره به این معنا دارد که همهٔ مردم باید مراقب یکدیگر باشند و در مقابل هم مسئولند. (حدیث مزبور در بحارالانوار و جامع الاخبار و در کتابهای اهل سنت در صحیح بخاری و مسند احمد و کتابهای دیگر نقل شده است).

همچون بندگان و بردگان عمل کنی.

حضرت در دستور دوم می‌فرماید: «تو حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان وارد شوی»؛ (وَلَا تُخَاطِرُ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ).

با توجه به اینکه جمله (وَلَا تُخَاطِرُ) از ریشه خطر است و امور مهم را خطیر می‌گویند به سبب خطرهایی که آن را تهدید می‌کند، منظور امام علیه السلام این است که در اموری که با سرنوشت مردم سر و کار دارد جز با دقت و تأمل و مشورت کافی و در صورت لزوم گرفتن اذن از امام علیه السلام و پیشوایت اقدام مکن، زیرا برای حفظ امانت‌های مهم باید از دست زدن به کارهای خطرناک پرهیز کرد؛ بنابراین واژه وثیقه هم تفکر و اندیشه را شامل می‌شود و هم مشورت و هم اجازه گرفتن از امام علیه السلام در صورت نیاز.

در دستور سوم درباره حفظ اموال بیت‌المال می‌فرماید: «در دست تو بخشی از اموال خداوند عزوجل است و تو یکی از خزانه داران او هستی باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی»؛ (وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْتَ مِنْ خَزَائِنِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ).

در پایان به او اطمینان می‌دهد که اگر در مسیر صحیح گام بر دارد، امام علیه السلام نسبت به او هیچ‌گونه تعرضی نکند و از این نظر در امنیت باشد، می‌فرماید: «امید است من رییس بدی برای تو نباشم والسلام»؛ (وَلَعَلِّي أَلَّا أَكُونَ شَرًّا وَلَا تِكَ لَكَ وَالسَّلَامُ).

البته این تعبیر، تعبیری است بسیار متواضعانه و پدرانانه.

## نکته‌ها

### ۱. دستور العملی کامل

جالب این است که امام علیه السلام در این بخش کوتاه از نامه تمام گفتنی‌ها را که باید

برای یک مسئول سیاسی کشور اسلامی بگوئید، بیان فرموده؛ نخست ماهیت منصب او را بیان داشته تا آگاه باشد او تنها یک امانتدار است نه یک زمامدار خودکامه و مالک الرقاب مردم.

سپس به سراغ نخستین چیزی می‌رود که دامن زمامداران را می‌گیرد و آن مسأله استبداد رأی و ترجیح دادن تمایلات شخصی بر منافع مردم است. مخصوصاً امام علیه السلام از واژه رعیت در اینجا استفاده می‌کند که مفهومش کسانی است که باید حال آنها مراعات شود و مصالح آنها را در نظر بگیرند.

سپس به او دستور می‌دهد که کارهای مهم اجتماعی را همچون کارهای شخصی نشمرد و ابعاد و آثار آن را در جامعه در نظر بگیرد و بدون اطمینان از عواقب آثار آن تصمیم نگیرد.

سرانجام به یکی از مهم‌ترین عوامل فساد حکومت‌ها که مسأله اموال و ذخائر کشور است، اشاره می‌کند و آن را به عنوان «مال الله» معرفی می‌نماید؛ همان تعبیری که از قرآن مجید گرفته شده که خداوند متعال درباره بردگانی که در مسیر آزادی قرار دارند دستور می‌دهد سرمایه‌ای در اختیار آنها بگذارند تا بتوانند کسب و کار کرده و دین خود را ادا نمایند؛ می‌فرماید: ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

سپس او را به عنوان خزانه‌دار اموال الهی نه صاحب اختیار معرفی کرده دستور می‌دهد از آن مراقبت نماید تا به دست امام علیه السلام برسد و در میان حق داران تقسیم شود.

در عین حال در پایان نامه به او اطمینان می‌دهد که اگر از مسیر حق منحرف نشود امام علیه السلام هرگز با او بدرفتاری نخواهد داشت؛ ولی در عین حال هشدار دیگری است که اگر اشعث نصایح سه گانه فوق را نپذیرد باید منتظر عواقب سوء کار خود باشد.

قابل توجه اینکه نصر بن مزاحم در کتاب صفین می نویسد: «هنگامی که امام علیه السلام این نامه را به اشعث نوشت (او که دارای سوابق سوئی بود) به یاران خود گفت: نامه امام علیه السلام من را در وحشت فرو برد، او می خواهد اموال آذربایجان را از من مطالبه کند من ناچارم به سوی معاویه بروم. یارانش به او گفتند اگر بمیری برای تو از این بهتر است. آیا شهر خود و جمعیت خویش را رها می کنی و دنباله روی اهل شام می شوی؟ اشعث به اشتباه خود پی برد و سرانجام نزد امام علیه السلام آمد و در کوفه زندگی کرد»<sup>۱</sup>.

## ۲. اشعث بن قیس کیست؟

در ذیل خطبه ۱۹ در جلد اول همین مجموعه که امام علیه السلام سخنان تندی در آن خطبه به اشعث بن قیس فرموده بود شرح حال اشعث را نوشته ایم. نام اصلی وی معدی کرب بود و به مناسبت موهای ژولیده و فرفری که داشت او را اشعث می نامیدند؛ تا آنجا که اسم اصلی او به فراموشی سپرده شد و این نام بر وی ماند.

او دارای سوابق سوء بسیاری است؛ در زمان جاهلیت مرتکب جنایاتی شد و از سوی قبیله دشمن اسیر گشت و با پرداختن غرامت سنگینی از سوی قومش آزاد شد.

تاریخ تاریک زندگی او نشان می دهد که وی از منافقان بود و در عصر حکومت علی علیه السلام به گفته بعضی از مورخان ریشه اصلی تمام مفاسد جامعه اسلامی بود. او با عمرو عاص در مسأله ایجاد نفاق در صف های یاران علی علیه السلام در جنگ صفین همکاری کرد.

اشعث بن قیس در زمان عثمان به حکومت آذربایجان منصوب شد و امام علیه السلام

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۷.

بعد از عثمان طبق روایت بالا می‌خواست با او مدارا کند مبادا به سوی معاویه و شام بگریزد.

قابل توجه اینکه ابوبکر برای جلوگیری از خطرات اشعث، خواهر خود ام‌فروه را به او تزویج کرد و این زن سه پسر آورد که یکی از آنها محمد بود که در کربلا از فرماندهان لشکر ابن زیاد در برابر امام حسین علیه السلام بود. اشعث دختری به نام جعدہ داشت که همه شنیده‌ایم امام مجتبی علیه السلام را مسموم ساخت و طبق روایت کافی خود اشعث نیز از کسانی است که در قتل امیر مؤمنان علی علیه السلام شرکت داشت.<sup>۱</sup>

این سخن را با حدیثی که درباره اشعث از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است پایان می‌دهیم امام علیه السلام خطاب به مردم فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْأَشْعَثَ لَا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَإِنَّهُ أَقَلُّ فِي دِينِ اللَّهِ مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ؛ ای مردم! اشعث به اندازه پر پشه‌ای در پیشگاه خدا وزن و ارزش ندارد و او در دین خدا از آب بینی بز کمتر است».<sup>۲</sup>

لازم به ذکر است که اشعث در زمان عمر والی آذربایجان شد و در زمان عثمان باقی بود و در عصر حکومت علی علیه السلام نیز مدتی ابقا شد.

### ۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی

از فتوح البلدان بلاذری و تاریخ طبری و معجم البلدان حموی اجمالاً استفاده می‌شود که منطقه آذربایجان در حدود سنه ۲۰ هجری زیر پرچم اسلام قرار گرفت؛ ولی چیزی نگذشت که گروهی بر ضد آن قیام کردند. خلیفه دوم اشعث بن قیس را فرستاد و بار دیگر آنجا را فتح کرد و اشعث بر حکومت آنجا باقی ماند.

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۷، ح ۱۸۷.

۲. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۲۰ برای شرح بیشتر درباره اشعث به جلد اول همین کتاب، ص ۴۴۴ به بعد ذیل خطبه ۱۹ مراجعه فرماید.

محدودهٔ آذربایجان آن روز از امروز گسترده‌تر بود و علاوه بر تبریز، خوی، سلماس، ارومیه و اردبیل، مناطقی از گیلان و مازندران را نیز شامل می‌شد و از طرف غرب نیز فراتر از مرزهای کنونی بود. حموی می‌گوید: «این منطقه خود مملکت عظیمی است، دارای برکات فراوان، خرم و سرسبز، پرآب و دارای چشمه‌های بسیار». یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: معاویه هر سال سی هزار هزار (سی میلیون) درهم از خراج آذربایجان دریافت می‌داشت و این نشان می‌دهد که تا چه اندازه آن منطقه گسترده و آباد بوده است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. به کتاب تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۳ و تاریخ طبری در حوادث سنهٔ ۲۲ و همچنین معجم البلدان حموی، ج ۱، ص ۱۲۸ و فتوح البلدان بلاذری، ج ۲، ص ۴۰۰ مراجعه شود.



## وَمِنْ كِتَابِ الرَّسَائِلِ السِّيَاحِ

### إِلَى مُعَاوِيَةَ

از نامه‌های امام عليه السلام است

که به معاویه نگاشته<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

امام عليه السلام طی این نامه در واقع در چند چیز با معاویه اتمام حجت می‌کند: نخست اینکه مسأله بیعت او همانند بیعت مردم با خلفای پیشین بود (بلکه از جهاتی برتر) بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند به مخالفت با آن برخیزد و باید همه با آن هماهنگ باشند.

۱. سند نامه:

این نامه بخشی از یک نامه مشروح‌تر است که امام عليه السلام آن را برای معاویه مرقوم داشت و همراه با «جریر بن عبدالله البجلي» به سوی معاویه فرستاد و از جمله کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند، نصر بن مزاحم در کتاب صفین، ابن قتیبه در الامامة والسياسة و ابن عبد ربه در عقد الفريد است. علاوه بر اینها طبری نیز در تاریخ خود این نامه و داستان مشروحی را که درباره این نامه است در جلد سوم کتاب خود در حوادث سنه ۳۶ آورده است. ابن عساکر نیز در تاریخ مدینه دمشق در شرح حال معاویه آن را نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۹).

دیگر اینکه کسانی که از حوزه بیعت دور بوده‌اند چون به آنها خبر می‌رسد که مهاجرین و انصار با کسی بیعت کرده‌اند، در نتیجه آنها نیز باید بپذیرند، همان‌گونه که سابقاً هم چنین بوده است.

دیگر اینکه اگر کسی بخواهد از این بیعت خارج شود باید او را بازگرداند و اگر سرکشی و مقاومت کند مسلمانان می‌توانند با او به جنگ برخیزند.

دیگر اینکه قتل عثمان را بهانه‌ای برای سرپیچی از بیعت قرار دادن بسیار نادرست و بی‌معناست، زیرا امام علیه السلام کمترین دخالت در قتل عثمان نداشته است. در پایان - مطابق آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه است - از معاویه دعوت می‌کند که با جریر بن عبدالله که نماینده آن حضرت بود بیعت کند و آتش‌ها را خاموش سازد.

\* \* \*



إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّيْتُ. وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةَ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزَلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّنِي؛ فَتَجَنَّنَ مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ.

## ترجمه

(بیعتی که مردم در مدینه با من کردند، برای تو که در شام بودی الزام آور است، زیرا) همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد. شورا تنها از آن مهاجران و انصار است، هرگاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از او راضی و خشنود است؛ بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می‌گردانند، و اگر امتناع ورزد، با او پیکار می‌کنند، چرا که از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد. ای معاویه! به جانم سوگند اگر با نگاه عقل بنگری نه با چشم هوا و هوس، مرا از همه مبرّاتر از خون عثمان می‌یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می‌خواهی بزن والسلام.

## شرح و تفسیر

همان‌گونه که در بیان سند نامه گفته شد آنچه را مرحوم سید رضی در اینجا آورده، بخشی از یک نامه مفصل‌تر است که امام علیه السلام بعد از واقعه جمل به همراه جریر بن عبدالله بجلی که از مشاهیر صحابه بود برای معاویه فرستاد.

در آغاز این نامه که مرحوم سید رضی نقل نکرده ولی در کتاب تمام نهج‌البلاغه در نامه شماره ۲۹ آمده است، چنین می‌خوانیم که امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «بیعتی که مردم در مدینه با من کردند برای تو که در شام بودی الزام‌آور است»؛ سپس می‌افزاید: «همان کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد»؛ (إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يُرَدَّ).

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در اینجا، نه به مسأله غدیر اشاره می‌کند، نه به وصیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات بسیاری که سند روشنی بر امامت اوست؛ زیرا معاویه می‌توانست با انکار کردن از کنار آن بگذرد. ولی مسأله خلافت خلفای پیشین چیزی نبود که بتواند آن را انکار کند. در واقع استدلال امام علیه السلام یک استدلال به اصطلاح جدلی است که مسلمات طرف مقابل را می‌گیرد و با آن بر ضد وی استدلال می‌کند و در اینجا معاویه که خود را از طرفداران حکومت خلفای پیشین (ابوبکر، عمر، عثمان) می‌دانست، نمی‌توانست چگونگی گزینش آنها را برای خلافت انکار کند و این در حالی بود که این گزینش به صورت بسیار کامل‌تری در مورد حکومت علی علیه السلام واقع شده بود. عموم مهاجران و انصار در مدینه با آن حضرت بیعت کرده بودند و حتی طلحه و زبیر که بعداً به مخالفت برخاستند نیز جزء بیعت‌کنندگان بودند. سنت آن زمان بر این بود که اگر

مهاجران و انصار مدینه کسی را انتخاب می‌کردند غایبان و دور افتادگان آن را به رسمیت می‌شناختند؛ بنابراین معاویه نمی‌توانست با این استدلال امام علیه السلام به مخالفت برخیزد.

از این رو امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «شورا تنها از آن مهاجران و انصار است هرگاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از آن راضی و خشنود است»؛ (وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا).

آن‌گاه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می‌گردانند و اگر امتناع ورزید، با او پیکار می‌کنند؛ زیرا از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد»؛ (فَإِنِ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّهُ إِلَىٰ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنِ أَبَىٰ قَاتَلُوهُ عَلَىٰ اتِّبَاعِهِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى).

هرگز نباید از این استدلال که در بالا گفتیم جنبه جدلی و استفاده از مسلمات طرف مقابل دارد، چنین استنباط کرد که امام علیه السلام مسأله امامت منصوص را رها فرموده و امامت را مسأله‌ای انتخابی می‌داند نه انتصاب از سوی خدا، آن‌گونه که بعضی از شارحان نهج‌البلاغه از اهل سنت تصور کرده‌اند؛ بلکه در برابر امثال معاویه راهی جز اینگونه استدلال وجود نداشت و نظیر این‌گونه استدلال‌ها در قرآن مجید نیز در برابر مشرکان دیده می‌شود.

در بخش دیگر این نامه، امام علیه السلام به سراغ مسأله قتل عثمان می‌رود که معاویه - مانند طلحه و زبیر - آن را بهانه برای سرکشی در برابر امام علیه السلام قرار داده بود؛ می‌فرماید: «ای معاویه به جانم سوگند اگر با نگاه عقلت بنگری نه با چشم هوا و هوس مرا از همه مبرّاتر از خون عثمان می‌یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من

بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می خواهی بزن و السلام)؛ «وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةَ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّنِي<sup>۱</sup>، فَتَجَنَّنَ<sup>۲</sup> مَا بَدَأَ لَكَ، وَالسَّلَامُ».

از قضایای عجیب تاریخ صدر اسلام این است که گروهی در زمان عثمان به مخالفت شدید با او برخاستند و حتی در قتل او مستقیم یا غیر مستقیم نقش داشتند؛ ولی بعد از قتل عثمان ناگهان تغییر مسیر داده و به خون خواهی او برخاستند و بر کشته شدن مظلومانه او اشک تمساح ریختند. این گونه تغییر مسیرها در دنیای سیاست های مادی، عجیب نیست؛ ولی اینها که دم از اسلام می زدند چگونه این اعمال خود را توجیه می کردند.

ماجرای قتل عثمان از علل شورش بر ضد او گرفته تا حوادثی که در این مورد رخ داد و عثمان را مجبور به توبه و کناره گیری کردند و عثمان توبه را پذیرفت اما کناره گیری را نپذیرفت و دفاع هایی که امیر مؤمنان علی علیه السلام برای حفظ جان او کرد که مبادا دامنه فتنه تمام کشور اسلام را فرا بگیرد و همچنین چگونگی قتل عثمان و حوادث بعد از آن، از مسائل مهمی است که در تاریخ اسلام بحث شده و دقت در آن می تواند مسائلی زیادی را روشن سازد.

ما در این باره در بحث های گذشته از جمله در جلد اول، در شرح خطبه شقشقیه (صفحه ۳۷۱ به بعد) و جلد دوم ذیل خطبه ۳۰ (صفحه ۲۳۷ تا ۲۴۱) و همچنین ذیل خطبه ۴۳ (صفحه ۴۸۸) مطالبی را ذکر کرده ایم.

۱. «تَجَنَّنِي» در اصل از ریشه «جَنَانٌ» گرفته شده و هنگامی که به باب تفاعل می رود مفهومش این است که کسی می خواهد جنایتی را بر عهده دیگری بگذارد در حالی که او مرتکب آن نشده است و این همان مفهوم تهمت است.

۲. «تَجَنَّنَ» این واژه فعل امر است از همان ریشه «تَجَنَّنِي» که قبلاً شرح آن داده شد و مفهوم تمام جمله این است که ای معاویه تو خود می دانی نسبت دادن خون عثمان به من یک تهمت است، حال که می دانی هر چه می خواهی در این زمینه بگو.

## نکته

## چرا استدلال به شورا و بیعت

می‌دانیم در مسأله امامت و خلافت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو نظر در میان مسلمانان هست؛ مطابق عقیده شیعه، امامت و خلافت با نص است؛ یعنی به وسیله خداوند از طریق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علیه السلام و خلیفه بعد از او تعیین شده است. آیاتی از قرآن نیز این نظر را تأیید می‌کند و احادیثی همچون حدیث غدیر، منزلت و حدیث ثقلین نیز گواه بر آن است. اضافه بر این شیعیان دلیل عقلی نیز بر این مسأله اقامه می‌کنند که اینجا جای شرح آنها نیست.<sup>۱</sup>

ولی اهل تسنن طرفدار شورا هستند و معتقدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین خلیفه بعد از خود را به امت واگذار کرده و آنها بر طبق شورای مهاجرین و انصار و بیعت مردم تعیین شده‌اند. ابوبکر در سقیفه بنی ساعده با حضور جمع قلیلی از مهاجرین و انصار انتخاب شد و عمر با نص ابوبکر، و عثمان با چهار رأی از آرای شورای شش نفری عمر انتخاب شد و امیر مؤمنان نیز با بیعت گسترده مهاجرین و انصار و توده‌های مردم.

طرفداران شورا هنگامی که به خطبه شقشقیه می‌رسند که خلافت خلفای سه‌گانه نخستین را زیر سؤال می‌برد، گاه به سند آن اشکال می‌کنند و گاه به دلالت آن؛ اما هنگامی که به نامه ششم (نامه مورد بحث) می‌رسند با آغوش باز از آن استقبال کرده و آن را دلیل بر حقانیت مذهب خود می‌شمرند درحالی که هم این نامه از علی علیه السلام است و هم آن خطبه.

نکته مهم اینجا است که همیشه باید مخاطبان را در نظر گرفت؛ زیرا اعتقادات مخاطب در نحوه بیان مسائل تأثیر دارد. در خطبه شقشقیه مخاطب، عموم مردمند ولی در این نامه مخاطب، معاویه است.

۱. برای اطلاع بیشتر از این ادله قرآنی و روایی و عقلی می‌توانید به پیام قرآن، ج ۹ مراجعه فرمایید.

چگونه ممکن است امام علیه السلام در این نامه برای حقانیت خود در برابر معاویه به نص استدلال کند؛ چیزی که او از اساس با آن مخالف بود. باید از دلیلی استفاده کند که او نتواند در برابر آن سخن بگوید و راه انکار بیوید و آن مسأله شورا است. شورایی که خلفای پیشین بر اساس آن انتخاب شدند؛ همان کسانی که معاویه از طرف آنها به خلافت شام نصب شد.

این همان چیزی است که در علم منطق از آن به فن جدل تعبیر می‌شود و آن اینکه مسلمات خصم را بگیرند و با آن بر ضد او استدلال کنند هرچند مسلمات خصم از سوی گوینده پذیرفته نشده باشد.

مثل اینکه ما با تورات و انجیل کنونی در برابر یهود و نصاری استدلال می‌کنیم و می‌گوییم مطابق فلان فصل و فلان آیه شما چنین می‌گویید و بنابراین طبق عقیده خودتان محکوم هستید. فی المثل می‌گوییم: شما مسیحیان عقیده دارید عیسی را به دار آویختند و کشتند و دفن کردند و بعد از چند روز زنده شد و به آسمان رفت. بر طبق این عقیده باید مسأله رجعت انسان به زندگی در این دنیا را پذیرا شوید، هرچند ما معتقد به کشته شدن حضرت مسیح نیستیم.

در قرآن مجید نیز گونه‌هایی برای این مطلب می‌توان پیدا کرد؛ از جمله در داستان ابراهیم علیه السلام هنگامی که در برابر ستاره پرستان، ماه پرستان و آفتاب پرستان قرار گرفت با جمله «هَذَا رَبِّي» یا «هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ»<sup>۱</sup> مسلمات آنها را پذیرفت اما هنگامی که همگی افول کردند و افول و غروب آنها دلیل بر حادث بودن آنها بود، آنها را محکوم ساخت.

شگفت‌آور اینکه ابن ابی‌الحدید با اینکه در بسیاری از مسائل راه اعتدال را می‌پوید، هنگامی که به این نامه می‌رسد می‌گوید: «بدان که این فصل از کلام امیرالمؤمنین با صراحت دلالت بر این دارد که انتخاب شورا راه اثبات خلافت

است، همان‌گونه که متکلمان ما (اهل سنت) ...؛ اما امامیه این نامه را حمل بر تقیّه می‌کنند و می‌گویند: امام علیه السلام نمی‌توانست در برابر معاویه واقعیت را بیان کند و تصریح کند که من از سوی رسول الله مبعوث به خلافت شدم.<sup>۱</sup>

خطای ابن ابی الحدید از اینجاست که اولاً به مخاطب این نامه یعنی معاویه اصلاً نگاه نکرده و ثانیاً مسأله جدل را با مسأله تقیّه اشتباه نموده است. شیعه نمی‌گوید امیر مؤمنان در مقابل معاویه تقیّه کرد بلکه می‌گوید: به چیزی استدلال کرد که او نتواند با آن مخالفت کند یعنی مسلمات نزد او را گرفت و بر ضدش با آن استدلال فرمود.

در نهج البلاغه کلمات دیگری نیز شبیه نامه بالا دیده می‌شود که پاسخ همه همان است که گفتیم و نیاز به تکرار ندارد.

\* \* \*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۳۶ و ۳۷.







## وَمِنْ كِتَابِ الرَّسَائِلِ السِّبَاكِ

إِلَيْهِ أَيْضاً

از نامه‌های امام علیه السلام است  
که آن را نیز برای معاویه مرقوم داشته است<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در بیان مدرک نامه گفته شد این نامه پاسخ نامه‌ای است که معاویه برای حضرت در اواخر جنگ صفین نوشت؛ نامه‌ای که بسیار جسورانه و بی‌ادبانه بود و به نکات مختلفی در آن اشاره کرده بود که مهم‌ترین آن به رسمیت نشناختن بیعت امام علیه السلام بود به بهانه اینکه اهل شام این بیعت را نپذیرفتند. امام علیه السلام در این نامه در جواب او پاسخ دندان‌شکنی می‌دهد.<sup>۲</sup>

۱. سند نامه:

از جمله کسانی که این نامه را قبل از سید رضی در کتب خود نقل کرده‌اند ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح و مبرد در کامل و نصر بن مزاحم در کتاب صفین است. آنها نامه فوق را با تفاوت کمی نقل کرده‌اند و این نامه در واقع نامه‌ای است که امام علیه السلام در پاسخ نامه (زشت و شیطنت‌آمیز و منافقانه) معاویه در اثنای جنگ صفین، بلکه در اواخر آن جنگ مرقوم داشت (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱).

۲. نامه معاویه در پایان این بحث خواهد آمد.



**أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَيْتَنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ، وَرِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ، نَمَّقَتْهَا  
بِضَلَالِكَ، وَأَمْضَيْتَهَا بِسُوءِ رَأْيِكَ، وَكُتِبَ امْرِي لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ، وَلَا  
قَائِدٌ يُرْشِدُهُ، قَدْ دَعَاهُ الْهُوَى فَاَجَابَهُ، وَقَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ، فَهَجَرَ لَا غِطَاءَ،  
وَضَلَّ خَابِطًا.  
وَمِنْهُ: لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ، وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ.  
الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَالْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ.**

## ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ای از سوی تو به من رسید، نامه‌ای با  
اندرزهای نامربوط و سخنان رنگارنگ که با گمراهی خویش آن را تزیین کرده و  
با سوء رأیت امضا نموده بودی، این نامه از کسی است که نه چشم بصیرت دارد  
تا هدایتش کند و نه رهبری آگاه که ارشادش نماید (به همین دلیل) هوا و هوس  
او را به سوی خود دعوت نموده و او این دعوت را اجابت کرده، گمراهی، رهبر  
او شده و او از آن پیروی نموده، به همین دلیل بسیار هذیان می‌گوید و در  
گمراهی سرگردان است.

بخش دیگری از این نامه: بیعت خلافت یک بار بیشتر نبوده و نیست نه  
تجدید نظر در آن راه دارد نه اختیار فسخ، بنابراین آن کس که از بیعت خارج  
شود (بر آرای مهاجران و انصار) طعنه زده و به مخالفت برخاسته (و آن را  
بی اعتبار شمرده) و آن کس که درباره آن تردید به خود راه دهد منافق است.

## شرح و تفسیر

## موعظه گمراهان!

از آنجا که معاویه در نامه خود به اصطلاح امام علیه السلام را موعظه به تقوا و پرهیزکاری کرده و به بعضی از آیات قرآن متوصل شده آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۱</sup> آیه‌ای که هیچ ارتباطی حتی به ادعاهای باطل او نداشته، امام علیه السلام در آغاز این نامه می‌فرماید:

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ای از سوی تو به من رسید، نامه‌ای با اندرزهای نامربوط و سخنان رنگارنگ که با گمراهی خویش آن را تزئین کرده و با سوء رأیت امضا نموده بودی»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَيْتَنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ<sup>۲</sup>، وَرِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ<sup>۳</sup>، نَمَّقَتْهَا<sup>۴</sup> بِضَلَالِكَ، وَأَمْضَيْتَهَا<sup>۵</sup> بِسُوءِ رَأْيِكَ).

تعبیر به (مَوْصَّلَةٌ) اشاره به ناهمگون بودن نامه معاویه است که تمسک به بعضی از آیاتی کرده که هیچ ارتباطی به مقصود او نداشته و از یک سو امام علیه السلام را به شق عصای مسلمین؛ یعنی ایجاد اختلاف متهم می‌کند در حالی که کلمات او مصداق بارز ایجاد اختلاف است.

تعبیر به (رِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ) (با توجه به اینکه محبره به معنای تزئین شده است) اشاره به این است که معاویه سعی کرده است به هر وسیله‌ای که ممکن است نامه خود را حق به جانب معرفی کند گاه از روز قیامت و عذاب الهی سخن می‌گوید،

۱. زمر، آیه ۶۵.

۲. «مَوْصَّلَةٌ» به معنای امور پراکنده و نامربوطی است که از اینجا و آنجا جمع می‌کنند، از ریشه «وصل» به معنای پیوند گرفته شده است.

۳. «مُحَبَّرَةٌ» به معنای تزئین شده از ریشه «حبر» بر وزن «أبر» به معنای زینت کردن گرفته شده و «حبر» بر وزن «حفظ» به معنای زیبایی است.

۴. «نَمَّقَتْ» از ریشه «تمیق» به معنای تزئین است؛ ولی ثلاثی آن «نمق» بر وزن «نقد» به معنای کتابت آمده است و هنگامی که به باب تفعل می‌رود معنای تزئین را می‌رساند.

۵. «امضیت» از ریشه «امضاء» به معنای ارسال و اجرا و نافذ کردن چیزی است و از آنجا که امضای اسناد و قراردادها نوعی انفاذ آن است، این واژه در آنجا نیز به کار می‌رود.

گاه مصالح مسلمین را مطرح می‌کند و گاه آیات قرآن را سپر قرار می‌دهد. تعبیر به (نَمَفَّتْهَا بِضَلَالِكَ) اشاره به این است که تعبیرات ظاهراً زیبای نامه شبیه تعبیراتی است که منافقان گمراه هنگام عذرخواهی در مقابل پیغمبر به کار می‌بردند جمله (أَمْضَيْتَهَا بِسُوءِ رَأْيِكَ) یا به معنای این است که امضا کردن چنین نامه‌ای جز از انسان کج فکر و نادان صورت نمی‌گیرد و یا اگر امضا را به معنای ارسال بگیری، مفهومش این است که فکر نادرست تو به تو اجازه داد که چنین نامه زشت و جسورانه‌ای را برای امام علیه السلام و پیشوای مسلمانان بفرستی.

امام علیه السلام در ادامه سخن، محتوای نامه معاویه و شخصیت او را در عباراتی کوتاه و پر معنا روشن می‌سازد و می‌فرماید: «این نامه از کسی است که نه چشم بصیرت ندارد تا هدایتش کند و نه رهبری آگاه که ارشادش نماید (به همین دلیل) هوا و هوس او را به سوی خود دعوت نموده و او این دعوت را اجابت کرده و گمراهی، رهبر او شده و او از آن پیروی نموده به همین دلیل بسیار هذیان می‌گوید و در گمراهی سرگردان است»؛ (وَ كِتَابُ امْرِي لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ، وَلَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ، قَدْ دَعَاهُ الْهَوَىٰ فَأَجَابَهُ، وَقَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ، فَهَجَرَ لَا غِطَاءَ، وَ ضَلَّ خَابِطًا<sup>۳</sup>).

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در این سه جمله از امور دوگانه‌ای استفاده کرده است که به صورت لازم و ملزوم با یکدیگر در ارتباط است؛ در جمله اول می‌فرماید: «نه چشم بصیرت دارد و نه راهنما». در جمله دوم که نتیجه آن است می‌فرماید: «به جای چشم بصیرت، هوای نفس او را به سوی خود دعوت می‌کند و به جای راهنمای آگاه، ضلالت و گمراهی قائد اوست» و در جمله سوم که نتیجه جمله دوم است می‌فرماید: «او پیوسته هذیان و سخنان بیهوده می‌گوید و

۱. «هجر» از ریشه «هجر» بر وزن «زجر» به معنای هذیان‌گویی است.

۲. «لا غط» از ریشه «لغط» بر وزن «وقت» به معنای جار و جنجال به راه انداختن است.

۳. «خابط» از ریشه «خبط» بر وزن «وقت» به معنای سرگردان بودن و بی هدف‌گام برداشتن است.

به سبب راهنمایان گمراه، در گمراهی سرگردان است». و به راستی چنین است، زیرا نور هدایت یا باید از درون بتابد یا از برون به وسیله رهبران الهی. در غیر این صورت تاریکی درون و گمراهی برون که به وسیله مشاوران بی‌ایمان و ناآگاه حاصل می‌شود، انسان را به سوی پرتگاه می‌برد؛ نه سخنانش نظم منطقی دارد و نه در اعمالش برنامه عاقلانه‌ای دیده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به پاسخ یکی از اشتباهات بزرگ معاویه که در نامه خود ذکر کرده، می‌پردازد او در نامه خود چنین نوشته بود که بیعت امام علیه السلام صحیح نبوده، زیرا مردم شام آن را نپذیرفته‌اند امام علیه السلام می‌فرماید: «بیعت خلافت یک بار بیشتر نیست نه تجدید نظر در آن راه دارد نه اختیار فسخ، بنابراین آن کس که از بیعت خارج شود (بر آرای مهاجران و انصار) طعنه زده و به مخالفت برخاسته (و آن را بی‌اعتبار شمرده) و آن کس که درباره آن تردید به خود راه دهد منافق است»؛ *لَا تَهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ<sup>۱</sup>، وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ. الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَالْمُرَوِّي<sup>۲</sup> فِيهَا مُدَاهِنٌ<sup>۳</sup>.*

در واقع امام علیه السلام به یکی از مسلمات نزد معاویه در مسأله خلافت استدلال می‌کند؛ زیرا او معتقد بود که خلافت خلفای پیشین که بر اساس آرای مهاجرین و انصار بوده رسمیت داشته است و کسانی که از مدینه دور بوده‌اند می‌بایست به آرای مهاجرین و انصار احترام بگذارند و آن را بپذیرند. سنت خلفای پیشین چنین بوده است. امام علیه السلام می‌فرماید: چگونه درباره خلفای پیشین رأی مهاجرین و انصار و به اصطلاح اهل حل و عقد را می‌پذیری؛ اما نسبت به بیعت من که

۱. «النظر» در اینجا به معنای تأمل کردن است؛ یعنی بیعت بعد از انجامش قابل تأمل و تجدید نظر نیست (این در صورتی است که نظر با (فی) متعددی بشود).

۲. «مروی» به معنای کسی است که درباره چیزی شک و تردید دارد و فکر و اندیشه می‌کند؛ از ریشه «ترویه» که گاه به معنای سیراب کردن و گاه به معنای مطالعه کردن درباره چیزی آمده است.

۳. «مداهن» به معنای چالپوس و منافق.

بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تر از آنان بوده است تردید به خود راه می‌دهی و عدم تسلیم اهل شام را مطرح می‌کنی این نشانه یکی از دو چیز است: یا روش پیشینیان خود را باطل می‌شمی و یا همچون منافقان گاه چیزی را می‌پذیری و گاه همانند آن را انکار می‌کنی.

اگر واقعاً برای پذیرش حکومت امام علیه السلام مسلمانان، اتفاق آرای تمام بخش‌های کشور اسلام لازم باشد، باید حکومت خلفای پیشین را باطل بدانی و حکومت تو هم که از آنان گرفته شده باطل خواهد بود.

امام علیه السلام در جمله «لَا تَبِيعُهُ وَاحِدَةٌ...» به یک واقعیت مسلم آن زمان اشاره می‌کند که بیعت همچون یک بیع لازم بدون هیچ حق خیار بود؛ نه تکرار در آن راه می‌یافته و نه خیار فسخ؛ یعنی یک بار و برای همیشه.

## نکته

### نامه معاویه به امیرمؤمنان امام علی علیه السلام

با توجه به اینکه نامه امام علیه السلام در اینجا ناظر به پاسخ گفتن به نامه معاویه است، ناگزیر باید متن نامه او را که در کتب تاریخ نقل شده است در اینجا بیاوریم، هرچند بسیار جسورانه و بی‌ادبانه است و قبلاً از خوانندگان عزیز و مخصوصاً از پیشگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام پوزش می‌طلبیم متن نامه چنین است:

«مَنْ عَبْدَ اللَّهِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ  
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ  
قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ إِنِّي أَحَدُكُمْ اللَّهُ أَنْ تُحْبَطَ  
عَمَلُكَ وَسَابِقَتُكَ بِشَقِّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَتَفْرِيقِ جَمَاعَتِهَا فَاتَّقِ اللَّهَ وَادْكُرْ مَوْقِفَ  
الْقِيَامَةِ وَأَقْلَعْ عَمَّا أَسْرَفْتَ فِيهِ مِنَ الْخَوْضِ فِي دِمَائِ الْمُسْلِمِينَ وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ  
اللَّهِ يَقُولُ: «لَوْ تَمَالَأَ أَهْلُ صَنْعَاءَ وَعَدَنَ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَأَكْبَهُمُ

اللَّهُ عَلَىٰ مَنَاجِرِهِمْ فِي النَّارِ فَكَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ أَعْلَامَ الْمُسْلِمِينَ سَادَاتِ الْمُهَاجِرِينَ بَلَهُ مَا طَحَنَتْ رَحَىٰ حَزْبِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ وَذَوِي الْعِبَادَةِ وَالْإِيمَانِ مِنْ شَيْخٍ كَبِيرٍ وَشَابِّ غَرِيرٍ كُلُّهُمْ بِاللَّهِ تَعَالَىٰ مُؤْمِنٌ وَلَهُ مُخْلِصٌ بِرَسُولِهِ مُقَرَّرٌ عَارِفٌ فَإِنْ كُنْتُ أَبَا حَسَنِ إِنَّمَا تُحَارِبُ عَلَى الْأَمْرَةِ وَالْخِلَافَةِ فَلَعَمْرِي لَوْ صَحَّتْ خِلَافَتُكَ لَكُنْتُ قَرِيبًا مِنْ أَنْ تُعْذَرَ فِي حَرْبِ الْمُسْلِمِينَ وَلَكِنَّهَا مَا تَصِحَّ لَكَ أَنْي بِصِحَّتِهَا وَأَهْلُ الشَّامِ لَمْ يَدْخُلُوا فِيهَا فَقَدْ وَاللَّهِ أَكَلْتَهُمُ الْحَزْبُ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا كَالثَّمَدِ فِي قَرَارَةِ الْعَدِيرِ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ؛<sup>۱</sup> از سوی عبدالله معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب؛ اما بعد: خداوند متعال در کتاب محکمش می گوید: «به یقین به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند وحی شده است که اگر مشرک شوی عملت باطل می شود و از زیانکاران خواهی بود» من تو را بر حذر می دارم از اینکه اعمال خود را حبط و نابود کنی و سابقه خود را به سبب ایجاد تفرقه در این امت برباد دهی. از خدا بپرهیز و روز قیامت را به یاد آور و از ریختن خون مسلمانان دست بردار. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر تمام اهل صنعا و عدن دست به دست هم دهند و یک نفر از مسلمانان را به قتل برسانند خداوند همه آنها را به صورت در آتش دوزخ خواهد افکند، پس چگونه خواهد بود حال کسی که بزرگان اسلام و سران مهاجرین را به قتل برساند. این آسیاب جنگ را که به راه انداخته ای و اهل قرآن و صاحبان عبادت و ایمان را از پیرمرد تا جوانان نخواستی؛ کسانی که همه به خداوند متعال ایمان دارند و مخلصند و نسبت به رسولش اقرار دارند و عارفند، از بین می برد، رها ساز. اگر تو ای ابوالحسن به خاطر این جنگ می کنی که امیر و خلیفه مسلمانان هستی به جانم سوگند اگر خلافت تو صحیح بود ممکن بود این عذر در جنگ با مسلمانان از تو پذیرفته شود؛ ولی خلافت تو

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱ و ابن ابی الحدید نیز این نامه را با کمی تفاوت در ج ۱۴، ص ۴۲ نقل کرده است.



صحیح نیست. چگونه ممکن است صحیح باشد در حالی که اهل شام در آن داخل نشدند و با تو بیعت نکردند. به خدا سوگند جنگ آنها را خورده و چیزی از آنها باقی نمانده جز به مانند ته مانده آبی که در آبگیر باقی می ماند. والله المستعان».

این نامه که از جهتی مودیانه و از جهتی احمقانه است به خوبی بیانگر سوء رأی معاویه است، زیرا اولاً او به آیه حبط اعمال بر اثر شرک توسل می جوید در حالی که مطلقاً سخنی از شرک در میان نیامده و شق عصای مسلمین و تفرقه در میان آنها به فرض که صحیح باشد، ربطی به شرک ندارد این همان چیزی است که امام علیه السلام عنوان «مَوْعِظَةٌ مَوْصَلَةٌ» به آن داده و نوعی پراکنده گویی و سخنان نامربوط شمرده است.

ثانیاً امام علیه السلام در پاسخ نامه که مرحوم رضی بخش هایی از آن را نیاورده، می فرماید: تو مرا امر به تقوا کردی و من امیدوارم که اهل تقوا باشم و اما به خدا پناه می برم که از کسانی باشم که وقتی به آنها امر به تقوا می شود تعصب و دنیاپرستی او را به گناه می کشاند (و تو از آنها هستی).

ثالثاً در پاسخ به مسأله حبط اعمال و سابقه در اسلام می فرماید: من اگر بر او خروج کرده بودم جا داشت مرا بر حذر داری؛ ولی می بینم که خداوند متعال می فرماید: «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد». تو درست نگاه ببین اهل بغی، گروه ماست یا تو؟ به یقین اهل بغی گروهی است که تو در آنی، زیرا بیعت من در مدینه که مهاجران و انصار آن را پذیرفتند، برای تو که در شام بودی الزام آور بود، همان گونه که بیعت عثمان در مدینه برای تو الزام آور شد در حالی که تو از سوی عمر امیر شام بودی و همان گونه که برای برادرت یزید بیعت عمر الزام آور شد در حالی که از سوی ابوبکر امیر شام بود.

سپس امام علیه السلام به پاسخ این نکته می پردازد که چه کسی شق عصای مسلمین کرده است و می فرماید: من باید تو را از این کار نهی کنم، رسول خدا مرا دستور داده است که با اهل بغی پیکار کنم و خطاب به یارانش فرمود: در میان شما کسی است که بر اساس تأویل قرآن پیکار می کند آن گونه که من بر تنزیل قرآن پیکار کردم و در آن هنگام که این سخن را می گفت، پیامبر اشاره به من کرد و من نخستین کسی هستم که فرمان او را اطاعت می کنم.

سپس امام علیه السلام به پاسخ بقیه نامه می پردازد که مرحوم سید رضی در بالا آن را آورد و شرح داده شد.

از آنچه گفته شد صداقت امام علیه السلام و وقاحت و حماقت معاویه کاملاً روشن می شود.

در طول تاریخ افراد طغیانگر نیز به این گونه منطوقها متوسل می شدند. قرآن مجید بیان روشنی در داستان موسی و فرعون در این زمینه دارد؛ هنگامی که موسی فرعونیان را دعوت به یگانه پرستی و ترک ظلم و ستم کرد، فرعون گفت: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ»؛ زیرا من می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد، و یا در این زمین فساد برپا کند!<sup>۱</sup> در حالی که مفسد واقعی خود فرعون بود که حتی کودکان بی گناه را می کشت و شکم زنان باردار را می درید.

در اینجا با پاسخ یک سؤال بحث را پایان می دهیم و آن اینکه معاویه با آنکه می دانست محتوای نامه اش دروغ است، و اوست که شق عصای مسلمین کرده و اجماع بر بیعت را به هم زده و راه بی تقوایی و سرکشی را پیش گرفته و اگر اعمال صالحی در گذشته داشته با جنگ افروزی خود آن را بر باد داده، و او و دوستانش در خون عثمان شریک بوده اند نه علی علیه السلام، پس چرا قیافه حق به جانب به خود

می‌گیرد و این همه در نامه خود دروغ می‌نویسد؟

پاسخ همه این سؤالات این است: معاویه این نامه را در حقیقت برای علی علیه السلام نوشت، بلکه برای مردم شام و اغفال آنها نوشت او می‌خواست به آنها بگوید ببینید من چه انسان صلح‌طلبی هستم و فریاد صلح برآورده‌ام؛ ولی علی گوش به سخنان من نمی‌دهد و در واقع این کار هم شبیه بلند کردن قرآن‌ها بر سر نیزه بود. او و یارانش به یقین نمی‌خواستند قرآن داور باشد، بلکه می‌خواستند از یکسو مردم شام را فریب دهند و از سوی دیگر در میان لشکر علی علیه السلام ایجاد تفرقه و نفاق کنند.

\*\*\*





## وَمِنْ كِتَابِ الْمَوْلَانَا السَّيِّدِ الْإِسْلَامِ

إِلَى جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ لَمَّا أُرْسِلَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به جریر بن عبدالله بجلّی هنگامی که او را به سوی معاویه (برای اتمام  
حجّت نهایی) فرستاد نگاشت<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

محتوای نامه کاملاً روشن است امام علیه السلام می‌خواهد فرستاده‌اش جریر، به  
معاویه اتمام حجّت نهایی را بکند که اگر آماده بیعت است بیعت کند؛ و اگر آماده  
بیعت نیست مفهومش این است که قصد جنگ دارد.

\* \* \*

---

۱. سند نامه:

از کسانی که قبل از سید رضی این نامه را نقل کردند نصر بن مزاحم در کتاب صفین و ابن عبد ربه در کتاب  
عقد الفرید است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱).



أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا آتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَصْلِ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجَلِيَّةٍ، أَوْ سَلْمٍ مُخْزِيَّةٍ، فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ، وَإِنْ اخْتَارَ السَّلْمَ فَخُذْ بِيَعْتَهُ، وَالسَّلَامُ.

### ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) هنگامی که نامه من به تو رسید معاویه را به حکم نهایی، دعوت کن و برای یک طرفه شدن کار، او را به یک نتیجه جزمی و ادار ساز سپس او را میان جنگی آواره کننده یا تسلیمی رسواگر مخیر ساز، اگر جنگ را اختیار کرد به او اعلان جنگ کن و اگر راه صلح و سلامت را پیش گرفت از او بیعت بگیر و السلام.

### شرح و تفسیر

#### در مسیر حلّ مشکل از طریق مسالمت آمیز

در تواریخ آمده است هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به جریر مأموریت داد تا نزد معاویه برود و از او بیعت بگیرد و او پیام امام علیه السلام را به معاویه رساند معاویه پیوسته امروز و فردا می کرد تا جایی که اصحاب امیر مؤمنان او را متهم به همکاری با معاویه کردند و امام علیه السلام درباره او فرمود: آن قدر جریر نزد معاویه درنگ کرده است که یا گنهکار است و یا فریب خورده!

لذا امام علیه السلام نامه مورد بحث را برای جریر مرقوم فرمود تا بیش از این معطل نشود و یکی از دو جواب را از معاویه بگیرد یا بیعت کند یا اعلان جنگ دهد امام علیه السلام در این نامه می فرماید:

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) هنگامی که نامه من به تو رسید معاویه را به حکم نهایی دعوت کن و برای یک طرفه شدن کار، او را به یک نتیجه جزمی وادار ساز. سپس او را میان جنگی آواره کننده یا تسلیمی رسواگر مخیر ساز اگر جنگ را اختیار کرد به او اعلان جنگ کن و اگر راه صلح و سلامت را پیش گرفت از او بیعت بگیر و السلام»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَأَحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفُضْلِ<sup>۱</sup>، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجَلِبَةٍ<sup>۲</sup>، أَوْ سِلْمٍ مُخْزِيَةٍ<sup>۳</sup>، فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَاِنْبِذْ<sup>۴</sup> إِلَيْهِ، وَإِنْ اخْتَارَ السَّلْمَ فَخُذْ بِيَعْتِهِ، وَالسَّلَامَ).

هنگامی که نامه امام علیه السلام در شام به جریر رسید آن را به دست معاویه داد و خود به پا خاست و برای مردم سخن گفت و تذکر داد که همه شما از وضع عثمان آگاهید و تمام بلاد بدون گفتگو با علی بیعت کرده اند؛ یعنی با شخصی که اگر مسأله خلافت به اختیار خود ما گذاشته می شد کسی جز او را نمی پذیرفتید.

## نکته

### جریر بن عبدالله کیست؟

جریر بن عبدالله از مشاهیر صحابه از قبیله بجیله از قبایل یمن است. بجیله نام

۱. «فصل» در اصل به معنای جدایی است و به حکم قطعی که از قاضی و غیر قاضی صادر می شود، فصل گفته می شود، زیرا میان ارباب دعوا جدایی می افکند و مسائل مشتبه را از هم جدا می سازد.

۲. «مجلبیه» از ریشه «اجلاء» به معنای اخراج از وطن است و ریشه اصلی آن «جلاء» به معنای آشکار شدن است و به همین مناسبت به خروج از شهر نیز اطلاق شده، گویی شخص در شهر مخفی است و با خروج آشکار می گردد و «جلاء» به معنای سیقل دادن نیز، نوعی آشکار شدن رنگ حقیقی است که در زیر زنگار پوشیده شده بود.

۳. «مخزیه» از ریشه «خزی» است که به باب افعال رفته و «خزی» به معنای رسوایی و ذلت آمده است و شاید ریشه اصل رسوایی باشد که سبب ذلت هم می شود و جمعی از ارباب لغت ریشه اصلی آن را بدحالی حاصل از وقوع در بلا و رسوایی و ذلت دانسته اند.

۴. «فانبد» از ریشه «نبد» بر وزن «سبز» در اصل به معنای دور افکندن اشیای بی ارزش است و گاه به معنای اعلام کردن نیز آمده؛ گویی سخنی به سوی طرف افکنده می شود، خواه این سخن الغای پیمان باشد یا اعلان جنگ یا چیز دیگر و در جمله بالا به معنای اعلان جنگ است.



زنی بود معروف در آن قبیله که قبیله به نام او نامیده شد و گاهی منسوب به آن قبیله را بجلی می‌گویند.

جریر در سال دهم هجرت در رأس ۱۵۰ تن از قبیلهٔ بجله نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد. پیغمبر او را احترام کرد و هنگامی که دست خود را برای بیعت گشود فرمود: بیعت به این شرط که به یکتایی خداوند و نبوت من ایمان داشته باشی نماز را به پا داری و زکات را پردازی خیر خواه مسلمانان باشی و روزه ماه رمضان را انجام دهی و والی مسلمانان را اطاعت کنی.

سپس آن حضرت اوضاع منطقهٔ زندگی او را سؤال کرد جریر عرض کرد: یا رسول الله اسلام در آن منطقه ظاهر شده و مردم بتها را شکستند. فرمود: بت «ذوالخلمه» چطور؟ عرض کرد این بت بزرگ به حال خود باقی است. حضرت وی را مأمور به نابود کردن آن ساخت. جریر با ۲۰۰ تن از قبیلهٔ خویش به آنجا شتافت و بعد از چند روز بازگشت و عرض کرد: به خدا سوگند آن را ویران کردم و به پیش چشم عبادت کنندگانش آتش زدم.

جریر همراه قبیلهٔ بجلیه در فتح قادسیه شرکت داشت و مؤثر بود. بعداً از سوی عثمان به عنوان فرماندار منطقهٔ همدان نصب شد و بعد از قتل عثمان و رسیدن نامهٔ امیر مؤمنان به او، مردم را به امامت حضرت و بیعت با او دعوت کرد و بعد از چندی به کوفه آمد و چون در میان مردم شام شهرتی داشت امام علیه السلام نامهٔ خود را که برای معاویه نوشته بود به دست او داد که به شام برود؛ ولی نتوانست نقش خود را به خوبی ایفا کند و به کوفه بازگشت. مردم عراق به او بدبین شدند و او را طرفدار معاویه شمردند. جریر از بدبینی عراقیان دلگیر شد و به جزیرهٔ قرقیسا رفت و از کارهای سیاسی و اجتماعی دوری گزید.



# وَمِنْ كِتَابِ الْمَغَايِبِ السَّالِكِ

## إِلَى مُعَاوِيَةَ

از نامه‌های امام عليه السلام است  
که (آن را نیز) برای معاویه نگاشته<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

با توجه به اینکه این نامه پاسخی است به نامه زشت و جسورانه معاویه به آن حضرت که مشتمل بر انبوهی از اهانت‌ها و شیطنت‌ها بوده است، نگاه نامه بیشتر به پاسخ سخنان شیطنت آمیز معاویه معطوف است.

#### ۱. سند نامه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه پس از بیان چگونگی نوشتن این نامه می‌گوید: این داستان مشهوری است که در کتاب صفین نصر بن مزاحم آمده است و آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده تنها قسمت پایانی این نامه است. سپس اضافه می‌کند: این نامه را افراد دیگری نیز در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله:

۱. ابن عبد ربه در عقد الفرید.
۲. بلاذری در کتاب انساب الاشراف.
۳. شیخ مفید در کتاب الفصول المختارة آن مرحوم تنها قطعه‌ای از این نامه را آورده است.
۴. خطیب خوارزمی در کتاب المناقب (باید توجه داشت که سه نفر اول پیش از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند) (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۷).

در بخشی از این نامه، امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌فرماید که به هنگام قیام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروه زیادی از جمله قریش، کمر به قتل او بستند و خداوند او را از چنگال آنان نجات داد و بیش از همه قریش بر ضد او قیام کردند.

در بخش دیگری از آن به این نکته اشاره می‌فرماید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ‌ها خاندان خود را در خط اول قرار می‌داد و با فداکاری آنان، یارانش را حفظ می‌کرد. شهادت حمزه و جعفر و افراد دیگری از خاندان بنی‌هاشم را گواه این می‌شمرد. این در واقع پاسخی است به ادعای معاویه که در نامه‌اش افرادی غیر بنی‌هاشم؛ مانند خلیفه اول و دوم را دلسوزترین افراد نسبت به اسلام شمرده است.

در بخش سوم، حضرت اظهار شگفتی می‌کند که چگونه روزگار او را در برابر کسی همچون معاویه قرار داده که نه به اسلام خدمت کرده و نه سابقه‌ای در دین دارد.

و بالاخره در چهارمین بخش نامه از عدم پذیرش درخواست معاویه مبنی بر تحویل دادن قاتلان عثمان سخن می‌گوید، زیرا اگر بناست قاتلان او محاکمه و مجازات شوند این کار در اختیار رییس حکومت اسلامی است نه یک فرد شورشی. شایان ذکر است که نوشتن نامه از سوی معاویه و پاسخ علی علیه السلام داستانی دارد که برای روشن ساختن محتوای نامه امام علیه السلام بسیار مفید است و آن اینکه: ابومسلم خولانی که در اصل اهل یمن بود زمان جاهلیت را درک کرده بود؛ ولی هرگز پیغمبر اسلام را ندید و عمدتاً در شام زندگی می‌کرد، با عده‌ای از مردم شام پیش از آنکه امام علیه السلام به سوی صفین حرکت کند نزد معاویه رفت و از او خواست که با علی علیه السلام که دارای مقام والایی از نظر همنشینی با پیغمبر و قرابت و خویشاوندی با اوست و هجرت و سبقت در اسلام دارد، جنگ نکند و به او گفت تو هرگز چنین موقعیتی را نداری.

معاویه در پاسخ آنها به این بهانه متوسل شد که علی به قاتلان عثمان پناه داده اگر آنها را تحویل دهد تا قصاص شوند، با او جنگ نخواهد کرد. ابومسلم و همراهانش از معاویه خواستند که همین مطلب را در نامه‌ای برای علی علیه السلام بنویسد. معاویه نامه‌ای به این مضمون نوشت و به ابومسلم داد تا به امیر مؤمنان برساند.

ابومسلم نامه را خدمت امام علیه السلام آورد و در حضور جمع به آن حضرت داد سپس بپاخواست و طی خطابه‌ای عرض کرد: من دوست ندارم ولایت امور مسلمین به دست غیر تو باشد؛ اما عثمان به ناحق کشته شد. قاتلان او را به دست ما بسپار اگر کسی مخالفت کرد نیروهای ما در اختیار توست.

امام علیه السلام پاسخ داد: فردا بیا جواب نامه‌ات را بگیر. ابومسلم فردا که برای گرفتن جواب نامه آمد دید که مسجد پر از جمعیت است و همه به طور دسته جمعی شعار می‌دهند: ما همه در قتل عثمان شرکت داشته‌ایم.

قابل توجه اینکه اجتماع آن گروه عظیم در مسجد از این جهت بود که احساس کردند شاید امام علیه السلام بخواهد قاتلان عثمان را به معاویه تحویل دهد تا بهانه او بر مخالفت از بین برود، لذا همه آنها و طرفدارانشان در مسجد جمع شدند تا اعلام کنند قاتل عثمان یک یا چند نفر نبوده است؛ ولی امام علیه السلام هم هرگز تصمیم نداشت که آن چند نفر را به معاویه بسپارد عملاً نیز چنین کاری ممکن نبود.

در این موقع امام علیه السلام پاسخ مکتوب معاویه را به ابومسلم داد تا به شام ببرد؛ ولی ابومسلم با خود می‌گفت: «الآن طابَ الضرابُ»؛ اکنون برای ما جنگ کردن برای خونخواهی عثمان رواست.<sup>۱</sup>

ابومسلم و همراهانش گویا نمی‌خواستند این حقیقت را درک کنند که اولاً قتل عثمان بعد از یک قیام مردمی بر ضد او به خاطر کارهای ناروایش بوده نه کار یک

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۷۳ تا ۷۵.

یا چند فرد و ثانیاً به فرض که بخواهند قاتلان عثمان را محاکمه و قصاص کنند، این کار مربوط به یک فرد شورشی؛ مانند معاویه نیست باید به دست رئیس حکومت اسلامی که از سوی مهاجران و انصار برگزیده شده و مردم با او بیعت کرده‌اند انجام گیرد.

\*\*\*

## بخش اول

فَارَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا، وَاجْتِيَا حَ أَصْلِنَا، وَهَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ، وَمَنَعُونَا الْعَذْبَ، وَأَحْلَسُونَا الْخَوْفَ، وَأَضْطَرُّوْنَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرٍ، وَأَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ، فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الدَّبِّ عَن حَوَزَتِهِ، وَالرَّمْيِ مِن وَّرَائِ حُرْمَتِهِ، مُؤْمِنًا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ، وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ، وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خَلُوْ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ، أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ، فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمْنٍ.

## ترجمه

قبیله ما (قریش) خواستند پیامبرمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به قتل برسانند (که در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود) و ما را ریشه کن کنند، آنها انواع غم و اندوه را به جان ما ریختند و هرچه می توانستند درباره ما بدی کردند، ما را از زندگی شیرین (خود) باز داشتند و با ترس و وحشت قرین ساختند، و ما را مجبور کردند که به کوهی سنگلاخ و صعب العبور پناه بریم و آتش جنگ را بر ضد ما برافروختند. (هنگامی که دشمنان اسلام با تمام قوا بپا خاستند) خداوند اراده نمود که به وسیله ما از شریعتش دفاع کند و با دفاع ما شر آنها را از حریم اسلام باز دارد (در این هنگام جمعیت ما بنی هاشم به دو گروه تقسیم شده بودند؛ گروهی ایمان آورده و گروهی هنوز به صف مؤمنان نپیوسته بودند؛ ولی همه از اسلام دفاع می کردند) مؤمنان ما با این کار خواستار ثواب و اجر الهی بودند و کافران ما (که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند) به خاطر دفاع از اصل و ریشه خود و خویشاوندی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفاع می کردند اما سایر افراد قریش (غیر از خاندان ما) که اسلام آوردند

از این ناراحتی‌ها بر کنار بودند یا به این عنوان که با قبایلی پیمان ترک مخاصمه داشتند (و نمی‌خواستند با آنها بجنگند) و یا عشیره آنها (که ایمان نیاورده بودند) از آنها حمایت می‌کردند از این رو جان آنها در امان بود.

## شرح و تفسیر

### بنی‌هاشم نخستین حامیان اسلام

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد این نامه پاسخی است به نامه معاویه و از آنجا که معاویه در ابتدای نامه خود دم از اسلام و عظمت پیغمبر اکرم و یاران و انصار او زده و سعی کرده است موقعیت خلفای سه‌گانه را بیش از حد بالا ببرد و از طرفی گویا فراموش کرده است که فرزند ابوسفیان، دشمن شماره یک اسلام است که آتش جنگ‌های مهم ضد اسلام را برافروخت. امام علیه السلام در این بخش از نامه چنین می‌فرماید: «قبیله ما (قریش) خواستند پیامبران را به قتل برسانند (که در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود) و ما را ریشه‌کن کنند. آنها انواع غم و اندوه را به جان ما ریختند و هرچه می‌توانستند درباره ما بدی کردند ما را از زندگی خوش و راحت باز داشتند و با ترس و وحشت قرین ساختند و ما را مجبور کردند که به کوهی سنگلاخ و صعب‌العبور پناه بریم و آتش جنگ را بر ضد ما افروختند؛ (فَارَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا، وَاجْتِيَا حِ ۱ أَصْلِنَا، وَهَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ ۲ وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ ۳،

۱. «اجتياح» به معنای هلاک کردن، ریشه‌کن ساختن و ویران نمودن است و از ریشه «جوح» بر وزن «قوم» به همین معنا گرفته شده است.

۲. «هموم» جمع «هم» به معنای اندوه‌ها، نگرانی‌ها، نقشه‌ها و تصمیم‌هاست و در اینجا به معنای توطئه‌هایی است که قریش بر ضد پیغمبر کردند و مایه غم و اندوه فراوان شدند. اصل این واژه به معنای قصد کردن است و از آنجا که قصد در بسیاری از موارد توأم با نگرانی‌ها و اندوه‌هاست، به معنای اندوه و نگرانی نیز به کار رفته است.

۳. «الافاعیل» جمع «افعال» و آن جمع «فعل» است و در این‌گونه موارد به معنای کارهای بزرگ و دسیسه‌ها و توطئه‌هاست.



مَنْعُونَا الْعَذْبَ<sup>۱</sup>، وَأَخْلَسُونَا<sup>۲</sup> الْخَوْفَ، وَاضْطَرُّوْنَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرِ<sup>۳</sup>، وَأَوْقَدُوا<sup>۴</sup> لَنَا نَارَ الْحَرْبِ).

این چند جمله اشاره به بخش عظیمی از تاریخ اسلام و رفتار دشمنان مخصوصاً قبیله قریش است که به اصطلاح قبیله پیغمبر بود. آزارهایی که در مکه بر پیغمبر و یارانش رساندند، مسخره کردند، سنگ باران نمودند، یارانش را شکنجه کردند و سرانجام که از پیشرفت اسلام در قبایل اطراف مکه به وحشت افتادند، تصمیم جدی گرفتند که مسلمانان را که گروه اندکی بودند در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار دهند، آن عهدنامه معروف را نوشتند که هیچ کس با مسلمانان رفت و آمد نکند، نه چیزی به آنان بفروشد نه بخرند، نه از آنها زن بگیرند نه زن بدهند. پای این عهدنامه را امضا کردند و برای تأکید در داخل خانه کعبه آویزان نمودند. مسلمانان به ناچار به شعب ابی طالب<sup>۵</sup> که دره‌ای سنگلاخ بود پناه بردند و سه سال در محرومیت شدید، سخت‌ترین زندگی را داشتند. در آن حد که صدای کودکان گرسنه آنها در بیرون شعب مخصوصاً در شبها که محیط خاموش بود به خوبی شنیده می‌شد و سرانجام هنگامی که پیغمبر اکرم به وسیله ابوطالب به آنها خبر داد که تمام عهدنامه جز نام الله را موریانه خورده از مشاهده

۱. «العذب» به معنای شیرین و گواراست که گاه جنبه ظاهری دارد و گاه جنبه باطنی و معنوی.

۲. «أخلسونا» از ریشه «حلس» بر وزن «حرص» گرفته شده که به معنای پارچه نازکی است که زیر جهاز شتر می‌گذارند و در واقع به بدن شتر چسبیده است. سپس به هر چیزی که ملازم با دیگری باشد اطلاق شده است؛ مثلاً می‌گویند: فلان کس حلس البیت است؛ یعنی از خانه بیرون نمی‌آید و جمله بالا «أخلسونا الْخَوْفَ» به این معناست که دشمنان ترس و وحشت را دائماً بر ما مستولی می‌ساختند.

۳. «وعر» به معنای زمین سنگلاخ و صعب العبور است.

۴. «أوقدوا» از ریشه «ایقاد» به معنای برافروختن آتش و از ریشه «وقود» به معنای شعله‌ور شدن گرفته شده است.

۵. بر خلاف آنچه بعضی گمان می‌کنند، شعب ابی طالب، همان مکان قبرستان ابوطالب که الآن نزدیک پل حجون قرار دارد، نیست؛ زیرا آنجا فاصله قابل توجهی تا خانه کعبه و مسجدالحرام دارد. شعب ابی طالب دره‌ای بود در کنار کوه ابوقبیس در نزدیکی خانه کعبه و مسجد الحرام و لذا در تواریخ آمده که صدای گریه کودکان مسلمان از شدت گرسنگی و ناراحتی شبها از داخل شعب به کنار خانه کعبه می‌رسید.

آن در وحشت فرو رفتند و گروهی طرفدار آزادی مسلمانان شدند و این محاصره شکسته شد.

جمله «وَأَوْقِدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ» اشاره به زندگی مسلمانان در مدینه است که جنگ‌های متعددی از سوی کفار قریش که باز در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود، تحمیل شد جنگ‌هایی که فداکارترین فرد در حمایت از پیغمبر و اسلام در آنها علی علیه السلام بود؛ جنگ بدر، احد، احزاب و مانند آن و خاندان معاویه در روشن ساختن آتش این جنگ‌ها بزرگترین سهم را داشتند. با این حال او دم از عظمت اسلام و پیغمبر اکرم و یاران و انصار او می‌زند و آنها را می‌ستاید و علی علیه السلام را به عنوان کسی که بر حسد بود معرفی می‌کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای ابطال ادعای واهی معاویه که خود را در نامه‌اش مدافع اسلام و مدافع مدافعان اسلام قلمداد کرده، دست او را گرفته به گذشته تاریخ اسلام بر می‌گرداند و می‌فرماید: «(هنگامی که دشمنان اسلام با تمام قوا بر ضد ما بپا خاستند) خداوند اراده نمود که به وسیله ما از شریعتش دفاع کند و با دفاع ما شر آنها را از حریم اسلام باز دارد (در این هنگام جمعیت ما بنی‌هاشم به دو گروه تقسیم شده بودند گروهی ایمان آورده و گروهی هنوز به صف مؤمنان نپیوسته بودند و همه از اسلام دفاع می‌کردند اما) مؤمنان ما با این کار خواستار ثواب و اجر الهی بودند و کافران ما (که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند) به خاطر دفاع از اصل و ریشه خود و خویشاوندی از پیغمبر اکرم دفاع می‌کردند»؛ (فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الدَّبِّ<sup>۱</sup> عَنْ حَوْزَتِهِ، وَالرَّمِي مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ. مُؤْمِنُنَا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ، وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ).

جمله «وَالرَّمِي مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ» کنایه از حفظ حریم اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، زیرا تیراندازان در پشت سنگرها قرار می‌گیرند تا به دفاع از لشکر و حفظ

۱. «ذب» به معنای دفع کردن و دور ساختن و دفاع نمودن است.

آنها بکوشند. به گفته مرحوم علامه مجلسی واژه وراء در اینجا ممکن است به معنای جلو و پیشاپیش باشد (زیرا وراء گاه به این معنا آمده) و ممکن است به معنای پشت سر باشد، همان‌گونه که تیراندازان بر حسب ضرورت‌های میدان جنگ گاهی در پیشاپیش لشکر قرار می‌گرفتند و گاهی در پشت سر به دفاع برمی‌خواستند.

جمله «وَكَاْفِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ» به عقیده جمعی از مفسران نهج‌البلاغه اشاره به شخصیت‌هایی همچون عباس، ابوطالب، حمزه و امثال آنهاست که حتی قبل از آن که اسلام بیاورند، مدافع اسلام و پیغمبر اکرم به خاطر وفاداری به اصول عواطف خویشاوندی بودند.

جالب توجه اینکه به گفته بعضی از محققان، هنگامی که عده‌ای از مسلمانان در شعب ابی‌طالب در محاصره دشمن بودند، افرادی مانند عباس، عقیل بن ابی‌طالب و برادرش طالب بن ابی‌طالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و پسرش حارث و برادرش ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب (او غیر از ابوسفیان بن حرب است) با مسلمانان در شعب به سر می‌بردند در حالی که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند.<sup>۱</sup>

البته بعضی معتقدند که ابوطالب و حمزه مدتها قبل از اظهار اسلام، مسلمان شده بودند و اسلام خود را به دلایلی پنهان می‌داشتند.

اینها همه در حالی بود که خاندان معاویه، ابوسفیان و دار و دسته‌اش در تمام صحنه‌ها بر ضد مسلمانان آشکارا و پنهان توطئه می‌کردند و معاویه گویا همه این مسائل مسلم تاریخی را در نامه خود به فراموشی سپرده و دم از حمایت اسلام و حامیان آن می‌زند و افرادی را که از این صحنه‌ها غایب بودند به عنوان مدافعان صف اول می‌شمرد.

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۷، ص ۳۶۵.

لذا امام علیه السلام می‌افزاید: «اما سایر افراد قریش (غیر از خاندان ما) که اسلام آوردند از این ناراحتی‌ها برکنار بودند یا به این عنوان که با قبایلی پیمان ترک مخاصمه داشتند (و نمی‌خواستند با آنها بجنگند) و یا عشیره آنها (که ایمان نیاورده بودند) از آنها حمایت می‌کردند از این رو جان آنها در امان بود»؛ (وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خُلُوًّا مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحَلْفٍ يَمْنَعُهُ، أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ، فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمْنٍ).

به این ترتیب امام علیه السلام به این نکته مهم اشاره می‌فرماید که حامیان اصلی اسلام بنی‌هاشم بودند آنها که ایمان آوردند، با جان و دل از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع می‌کردند و آنها که اسلام نیاورده بودند چون برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عظمت و احترام قائل بودند از او دفاع می‌کردند؛ اما دیگران از قریش از جمله خلفای سه گانه که معاویه در نامه‌اش بر خدمات و فداکاری‌های آنها تکیه کرده هرگز در این صف قرار نداشتند.

البته چنان نبود که معاویه از تاریخ اسلام بی‌خبر باشد، بلکه برای توجیه افکارش خود را به بی‌خبری می‌زد.



## بخش دوم

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ، وَأَحْجَمَ النَّاسُ، قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوْقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَزَّ السُّيُوفِ وَالْأَسِنَّةِ، فَقُتِلَ عُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقُتِلَ حَمْزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَقُتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُوتَةَ. وَأَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ، وَلَكِنَّ آجَالَهُمْ عَجَلَتْ، وَمَنْبَيْتُهُ أُجَلَّتْ. فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ! إِذْ صِرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي، وَلَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا، إِلَّا أَنْ يَدْعِيَ مُدْعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ، وَلَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

## ترجمه

هرگاه آتش جمع شعله‌ور می‌شد و دشمنان حمله می‌کردند، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می‌داد و بدین وسیله اصحابش را از آتش شمشیرها و نیزه‌ها مصون می‌داشت، عبیده بن حارث روز بدر شهید شد، و حمزه در روز احد، و جعفر در موته. کسی را هم سراغ دارم که اگر بخواهم می‌توانم نامش را ببرم که دوست داشت همانند آنان شهادت نصیبش شود؛ ولی اجل آن گروه (عبیده بن حارث و حمزه و جعفر) به سر رسیده بود و مرا اوبه تأخیر افتاد.

شگفتا از این روزگار که مرا هم سنگ کسانی قرار می‌دهد که هرگز چون من برای اسلام تلاش نکرده‌اند و سابقه درخشانی چون من ندارند، همان سوابقی که هیچ کس به مثل آن دسترسی پیدا نکرده است مگر اینکه کسی ادعای فضیلتی برای آنها کند که من از آن آگاه نیستم و گمان نمی‌کنم خدا هم از آن آگاه باشد

(زیرا اصلاً چنین چیزی وجود ندارد تا خدا از آن آگاه باشد) و خدا را در هر حال شکر می‌گوییم.

## شرح و تفسیر

### آنها که اسلام را یاری دادند

امام علیه السلام در این بخش از نامه آنچه را در بخش قبل به اجمال بیان فرموده بود، به تفصیل بیان می‌فرماید و نشان می‌دهد چه اشخاصی از بنی هاشم در راه اسلام فداکاری کردند و شربت شهادت نوشیدند، در حالی که کسانی را که معاویه به عنوان پیشگامان و فداییان اسلام نام می‌برد، هیچ کدام به این مقام نرسیدند؛ می‌فرماید: «هرگاه آتش جنگ شعله‌ور می‌شد و دشمنان حمله می‌کردند، رسول خدا اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می‌داد و بدین وسیله اصحابش را از آتش شمشیرها و نیزه‌ها مصون می‌داشت»؛ (وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ<sup>۱</sup> وَأَحْجَمَ<sup>۲</sup> النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوْقَ بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّيُوفِ الْأَسِنَّةِ<sup>۳</sup>).

تعبیر به «أَحْمَرَ الْبَأْسُ؛ جنگ سرخ می‌شد» اشاره به شعله‌ور شدن آتش جنگ است به سبب اینکه جنگ را به آتشی تشبیه می‌کنند که به هنگام شدت افروختگی کاملاً سرخ می‌شود و گاه گفته شده که سرخ شدن در اینجا کنایه از خونریزی است که به هنگام شدت جنگ آشکار می‌گردد.

جمله‌های مذکور نشان می‌دهد که بر خلاف روش فرماندهان در دنیای امروز که فرزندان و نزدیکان خود را به عقب جبهه می‌برند و بیگانگان را در صفوف

۱. «الْبَأْسُ» در اصل به معنای شدت و قوت و قدرت است و به معنای مشکلات شدید و جنگ نیز آمده است و جمله «لَا بَأْسَ بِهِ» یعنی «مشکلی ندارد» و در جمله بالا «أَحْمَرَ الْبَأْسُ» اشاره به جنگ و شعله‌ور شدن آن است.

۲. «أَحْجَمَ» از ریشه «حجم» بر وزن «رجم» به معنای بازداشتن از چیزی است و جمله «أَحْجَمَ النَّاسُ» به معنای خودداری کردن مردم (از پیشگام شدن) در میدان جنگ است.

۳. «أَسِنَّة» جمع «سنان» به معنای سرنیزه و «رُمح» به معنای نیزه است.

مقدم وامی دارند، پیغمبر اکرم عزیزترین بستگان خود را در صف مقدم قرار می‌داد تا ثابت کند چه اندازه به هدف خود معتقد است و در راه آن فداکاری می‌کند.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن نام سه نفر از بستگان نزدیک خود را که در سه جنگ مهم از جنگ‌های اسلامی شربت شهادت نوشیدند ذکر می‌کند؛ نخستین آنها «عبیده بن حارث» (پسر عموی پیغمبر که در روز بدر شهید شد) و دوم حمزه عموی پیغمبر که روز احد به شهادت رسید و سومین نفر جعفر بن ابی طالب پسر عموی دیگرش که در روز جنگ موته به افتخار شهادت نایل شد می‌فرماید:

«عبیده بن حارث روز بدر شهید شد و حمزه در روز احد و جعفر در موته شهید شد»؛ *(فَقُتِلَ عَبِيدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَقُتِلَ حَمْزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ وَقُتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُوتَةَ)*.

«بدر» نام چاهی است که در میان مکه و مدینه قرار داشت و به مدینه نزدیک‌تر بود و به اسم حفر کننده آن چاه نامگذاری شده بود. داستان شهادت عبیده بن حارث بن عبدالمطلب که به دست عتبه بن ربیع از مشرکان واقع شد چنین است:

هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر با مشرکان روبه‌رو شدند مطابق رسم جنگ تن به تن، سه نفر از شجاعان لشکر مشرکان به نامهای عتبه و برادرش شیبیه و پسرش ولید به میدان آمدند و مبارز طلبیدند. چند نفر از انصار به سوی آنها حرکت کردند تا هر یک در مقابل یکی از آنان قرار گیرد؛ ولی مشرکان گفتند ما هماوردهای خود را از مهاجران می‌خواهیم پیغمبر اکرم به حمزه، عبیده و امیر مؤمنان علیه السلام روی کرد و فرمود: آماده شوید و به سوی این سه نفر بروید عبیده با عتبه روبه‌رو شد و حمزه با شیبیه و علی علیه السلام با ولید. علی علیه السلام با چند ضربت ولید را از پای در آورد و به قتل رساند و حمزه شیبیه را به خاک افکند.

عبیده که سن بیشتری داشت در برابر عتبه قرار گرفت و ضرباتی میان آنها رد و بدل شد و سرانجام عبیده به روی خاک افتاد و نیمه‌جان بود. او را نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بردند هنگامی که به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد: آیا من شهید

نیستم؟ حضرت فرمود: آری تو شهید راه خدا هستی.

اما حمزة بن عبدالمطلب در جنگ احد که بعد از واقعه بدر در سال سوم هجرت واقع شد به وسیله وحشی که اسم با مسمایی داشت! به شهادت رسید. سبب این جنگ را چنین نوشته‌اند که مشرکان بعد از شکست در جنگ بدر به مکه برگشتند و با یکدیگر (به رهبری ابوسفیان) هم قسم شدند که بخشی از شتران خود را بفروشند و وسائل حمله مجددی را به مسلمانان فراهم کنند در نتیجه سه هزار نفر از داخل و خارج مکه با دویست اسب و سه هزار شتر و هفتصد زره گردآوری کرده آماده حرکت به سوی مدینه شدند.

داستان این جنگ بسیار مفصل است. همین مقدار می‌دانیم که بر اثر اشتباه بعضی از مسلمانان و سرپیچی از فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، سرانجام این جنگ به شکست مسلمانان پایان گرفت، دندان و صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اثر سنگی که «عتبة بن ابی وقاص» به سوی آن حضرت پرتاب کرد مجروح شد و حمزه مرد «شجاع لشکر اسلام» عموی باوفای پیغمبر اکرم شربت شهادت نوشید؛ «هند» همسر ابوسفیان و مادر معاویه که با گروهی از زنان، لشکر دشمن را همراهی می‌کردند در پایان جنگ به مثله کردن شهدای مسلمان پرداختند، هند گوش و بینی را می‌برید و برای خود گردن‌بند می‌ساخت. جگر حضرت حمزه را از پهلویش بیرون آورد و به دندان گرفت و قصد خوردن آن را داشت؛ ولی نتوانست و بیرون افکند و به همین دلیل مسلمانان او را هند جگرخوار و معاویه را پسر هند جگرخوار نامیدند.

اما جعفر بن ابی طالب در غزوه موته به قتل رسید. این جنگ که در سرزمین موته نزدیک شام (مرز شمالی جزیره العرب) در سال هشتم هجرت واقع شد، از اینجا نشأت گرفت که پیغمبر اکرم، رسولی از سوی خود به نام حارث بن عمیره را به سوی حاکم بصری فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. هنگامی که او به



سرزمین موته رسید به دستور حاکم بصری به قتل رسید و این برخلاف سنتی بود که دربارهٔ رسولان اقوام به یکدیگر انجام شد، سنتی که تا امروز نیز برقرار است. این مصیبت بر مسلمانان گران آمد و لشکری به فرمان پیغمبر در حدود سه هزار نفر به فرماندهی زید بن حارثه مأمور مقابله با شامیان شدند.

پیغمبر اکرم دستور داده بود که اگر زید شهید شود، جعفر پرچم را به دست گیرد و اگر جعفر شهید شود، عبدالله بن رواحه بعد از او فرماندهٔ لشکر شود و اگر او هم شهید شود مسلمانان یک نفر را از میان خود به فرماندهی قبول کنند.

لشکر حرکت کرد، نخست به محل کشته شدن فرستادهٔ پیغمبر رسیدند و آنها را به سوی اسلام دعوت کردند؛ ولی هنگامی که دشمنان آگاه شدند لشکر عظیمی در حدود یکصد هزار نفر فراهم کردند؛ اما مسلمانان از انبوه لشکر دشمن که تعداد آنها قابل مقایسه با تعداد لشکر اسلام نبود نهراسیدند و به پیکار برخاستند و همان‌گونه که پیغمبر اکرم پیش‌بینی کرده بود، زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه یکی بعد از دیگری به شهادت رسیدند. دشمن دست‌های جعفر را قطع کرد و به همین جهت پیغمبر اکرم بعداً دربارهٔ او فرمود: او با دو بال در فضای بهشت پرواز خواهد کرد.

سرانجام مسلمانان تدبیری اندیشیدند و چنین وانمود کردند که این سه هزار نفر مقدمهٔ لشکر اسلام است و انبوه لشکر به زودی فرا می‌رسد و همین سبب شد که لشکر دشمن عقب‌نشینی کند و مسلمانان با تلفات معدودی به مدینه بازگشتند بی‌آنکه شکستی را تحمل کرده باشند و در واقع این جنگ بدون پیروزی دشمن تمام شد.

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی صدق کلمات امام علیه السلام در نامهٔ مورد بحث روشن می‌شود که چگونه پیغمبر اکرم همه جا خاندان بنی‌هاشم را در پیشاپیش صفوف رزمندگان قرار می‌داد و دیگران - بر خلاف گفتهٔ معاویه - در صفوف بعد قرار داشتند.

امام علیه السلام در ادامه این نامه به صورت کنایه‌ای که از تصریح رساتر است اشاره به نفس مبارک خود می‌کند که او هم مشتاق شهادت در راه اسلام بود؛ ولی خدا نخواست و اجلش فرا نرسیده بود می‌فرماید: «کسی هم بود که اگر بخوایم می‌توانم نامش را ببرم که دوست داشت همانند آنان شهادت نصیبش شود؛ ولی اجل آن گروه (عبیده بن حارث و حمزه و جعفر) به سر رسیده بود و مرا او به تأخیر افتاد»؛ (وَأَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ وَلَكِنَّ آجَالَهُمْ عَجَلَتْ مَبِيَّتَهُ أُجِّلْتُ).

این جمله بر همان چیزی تأکید می‌کند که بارها از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیده شده بود که می‌گفت من به شهادت علاقه‌مندترم از کودک شیرخوار نسبت به پستان مادرش<sup>۱</sup>؛ و یا اینکه در پایان جنگ احد امام علیه السلام خدمت پیغمبر آمد و غمگین بود و عرضه داشت: جمعی از مسلمانان (از جمله عمویم حمزه) شهید شدند ولی شهادت نصیب من نشد. پیغمبر فرمود: «يَا عَلِيُّ أَبَشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؛ ای علی بشارت باد بر تو، شهادت در انتظار توست (تو هم شهید راه خدا خواهی شد)»<sup>۲</sup>.

آن‌گاه امام بعد از آنکه دلیل برتری و فداکاری خود و خاندانش را بر دیگران روشن ساخت، از گردش روزگار که در واقع به معنای مردم روزگار است اظهار شگفتی می‌کند که او و خاندانش را با این همه فضیلت در ردیف کسانی قرار می‌دهد که هرگز چنین سوابقی را نداشته‌اند، می‌فرماید: «شگفتا از این روزگار که مرا هم سنگ کسانی قرار می‌دهد که هرگز چون من برای اسلام تلاش نکردند و سابقه درخشانی چون من ندارند، همان سوابقی که هیچ کس به مثل آن دسترسی پیدا نکرده است»؛ (فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ! إِذْ صِرْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي، وَلَمْ تَكُنْ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

لَهُ كَسَابَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي<sup>۱</sup> أَحَدٌ بِمِثْلِهَا).

بعضی چنین پنداشته‌اند که این جمله اشاره به این است که مردم، آن حضرت را با معاویه مقایسه کرده‌اند در حالی که منظور امام علیه السلام این نیست. نظر امام علیه السلام در واقع به نامه معاویه است که خلفای سه گانه پیشین را در نامه‌اش مطرح کرده و فضیلت آنان را به رخ امام علیه السلام کشیده است و گرنه معاویه در نامه‌اش هیچ اشاره‌ای به سوابق خود در اسلام ننموده، زیرا اصولاً سوابقی نداشت و اگر هم داشت، سابقه‌ای جز سوء او و خاندان ابوسفیان، دشمن شماره یک اسلام نبود. به هر حال امام علیه السلام از مردم روزگار و از جمله معاویه ابراز شگفتی می‌کند که چگونه او را با خلفای پیشین مقایسه می‌کنند. این سخن در واقع هماهنگ با چیزی است که در خطبه ششقیه آمده است که می‌فرماید: «مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ چه زمانی در مورد مقایسه من با خلیفه اول و برتری من بر او شک و تردید واقع شد تا بخواهند مرا قرین این اشخاص (اعضای شورای معروف عمر برای خلافت بعد از او) قرار دهند». گویا کسانی که سخن مولا را در اینجا ناظر به مقایسه با معاویه دانسته‌اند تحت تأثیر جمله دیگری از کلام حضرت در جای دیگر واقع شده‌اند.

ولی اگر به این نکته دقت شود که نامه امام علیه السلام در پاسخ به نامه معاویه است و در نامه معاویه سخن از برتری خلفای پیشین بوده است، روشن می‌شود که منظور امام علیه السلام همان است که ما در بالا گفتیم.

سپس در ادامه همین سخن امام علیه السلام با کنایه‌ای رساتر از تصریح چنین می‌فرماید: «مگر اینکه کسی ادعای فضایی برای آنها کند که من از آن فضایل آگاه نیستم و

۱. «لا یدلی» از ریشه «دلاء» به معنای ابراز داشتن و اعلان کردن است. گفته می‌شود: «أدلی برأیه» یعنی رأی خود را ابراز داشت. این واژه در اصل از ماده «دلو» گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنای افکندن و فرستادن دلو به چاه برای کشیدن آب است. سپس به هرگونه ابراز نظر کردن اطلاق شده است.

گمان نمی‌کنم خدا هم از آن آگاه باشد (زیرا اصلاً چنین چیزی وجود نداشته تا خدا از آن آگاه باشد)؛ «إِلَّا أَنْ يَدَّعِيَ مُدَّعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ، وَلَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ».

این شبیه همان چیزی است که در آیه شریفه ۱۸ سوره یونس آمده است که می‌فرماید: «آنها غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنها زیانی می‌رساند و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند». آن‌گاه اضافه می‌کند: «﴿قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ بگو آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد».

آن‌گاه در پایان این فراز از نامه بعد از روشن شدن سوابق اهل بیت و مخالفان، خدا را شکر و سپاس می‌گوید و می‌فرماید: «و خدا را در هر حال شکر می‌گویم»؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ).

جمله «فِيَا عَجَباً لِلدَّهْرِ» به این معنا نیست که امام علیه السلام روزگار را سرنوشت‌ساز می‌داند و برای آن نقشی در حوادث می‌شمرد آن چنان که شاید ده‌ریون اعتقاد داشتند، بلکه منظور از دهر (روزگار) در اینجا همان مردم زمانه است که مقام آن حضرت را نشناختند و او را با کسانی قرین ساختند و مقایسه کردند که هرگز گامی همچون گام امام علیه السلام در راه اسلام برنداشته بودند، بنابراین گله از مردم روزگار است، هرچند ظاهراً از خود روزگار است.

به عبارت دیگر خوبی و بدی روزگار به وسیله خوبی و بدی مردم آن زمان مشخص می‌شود و به گفته شاعر:

يُعِيبُ النَّاسُ كُلَّهُمْ زَمَانًا      وَ مَا لِزَمَانِنَا عَيْبًا سِوَانَا  
نُعِيبُ زَمَانَنَا وَالْعَيْبُ فِينَا      وَ لَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا

همه مردم بر زمان عیب می‌نهند در حالی که زمان ما عیبی جز خود ما ندارد. ما بر زمان عیب می‌گیریم در حالی که عیب در ماست و اگر زمان زبان برآورد ما را هجو خواهد کرد.

جمله «مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي» مفهومش این است که گامی همچون گام من بر نداشته و کنایه از این است که دیگران هرگز خدماتی را که من به اسلام کردم نکردند.

\*\*\*



## بخش سوم

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتَلَةَ عُثْمَانَ إِلَيْكَ، فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَلَمْ أَرَهُ  
يَسْعُنِي دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَلَا إِلَىٰ غَيْرِكَ، وَلَعَمْرِي لَئِن لَّمْ تَنْزِعْ عَنَّا عَيْكَ وَشِقَاقَكَ  
لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَن قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ، لَا يُكَلِّفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ، وَلَا جَبَلٍ لَا  
سَهْلٍ، إِلَّا أَنَّهُ طَلَبُ يَسُوءِكَ وَجِدَانِهِ، وَزُورٌ لَا يَسْرُكَ لُقْيَانُهُ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

## ترجمه

اما آنچه از من خواسته‌ای که قاتلان عثمان را به تو بسپارم، من در این امر  
اندیشیدم و صلاح نمی‌دانم که آنان را به تو یا به دیگری تسلیم کنم (زیرا ارتباطی  
به تو ندارد نه ولی دم آنها هستی نه حاکم اسلام). به جانم سوگند اگر دست از  
گمراهی و نفاق افکنی بر نداری، به زودی کسانی را که تو از قاتلان عثمان  
می‌شمری خواهی شناخت که در تعقیب تو بر می‌آیند و به تو زحمت نمی‌دهند  
که برای دسترسی به آنان در صحرا و دریا و کوه و دشت به جستجوی آنها  
برخیزی؛ ولی بدان که تعقیب آنها نسبت به تو چیزی است که یافتنش برای تو  
ناراحت کننده و دیداری است که ملاقاتش هرگز تو را خوشحال نخواهد  
ساخت، و سلام بر آنان که اهل آنند!

## شرح و تفسیر

### تورا با قاتلان عثمان چکار؟!

می‌دانیم معاویه در کتاب خود از امام علیه السلام درخواست کرده بود که قاتلان  
عثمان را به وی تحویل دهد، درخواستی بی‌معنا و دور از منطق؛ زیرا اگر باید

کسی به خاطر کشتن انسان بی گناهی قصاص شود این کار بر عهده امام مسلمین و خلیفه آنهاست و با موافقت ارباب دم - نه فردی شورشی که ولی دم او نیست - آن هم در صورتی که ثابت شود که مقتول بی گناه بوده و قاتلان گناه کار؛ لذا امام علیه السلام در برابر این درخواست معاویه می فرماید: «اما آنچه از من خواسته‌ای که قاتلان عثمان را به تو بسپارم، من در این امر اندیشیدم و صلاح نمی دانم که آنان را به تو یا به دیگری تسلیم کنم (زیرا ارتباطی به تو ندارد نه ولی دم آنها هستی نه حاکم اسلام)»؛ «وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتْلَةِ عُثْمَانَ إِلَيْكَ، فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَلَمْ أَرَهُ يَسْعُنِي<sup>۱</sup> دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَلَا إِلَيَّ غَيْرِكَ).

به یقین مسأله خونخواهی عثمان بهانه‌ای بیش نبود، بهانه‌ای برای بیعت نکردن و شورش بر امام مسلمانان. این مسأله از نظر تاریخی به قدری روشن است که در میان مردم به صورت ضرب‌المثلی در آمده و هنگامی که می‌خواهند بگویند فلان کس بهانه‌جویی می‌کند و فلان موضوع را بهانه مخالفت خود قرار داده می‌گویند: «او فلان مطلب را پیراهن عثمان کرده». به یقین اگر علی علیه السلام افرادی را به او تحویل می‌داد معاویه قناعت نمی‌کرد و باز افراد دیگری را می‌طلبید و همچنان بهانه‌جویی را ادامه می‌داد تا پایه‌های حکومت خود را در شام محکم کند و این نهایت ناجوانمردی در برابر امام مسلمین بود.

از اینکه بگذریم دلایل بسیاری در دست است که معاویه حق نداشت چنین تقاضایی کند و امام علیه السلام هرگز نمی‌بایست به چنین تقاضایی اعتنا کند. از این گذشته هرگز این کار عملی نبود، زیرا شورش مسلمانان بر ضد عثمان شورشی عام بود. شاهد این سخن داستانی است که شارح بحرانی در شرح نهج‌البلاغه خود آورده است، او می‌گوید:

«ابوهریره و ابو درداء نزد معاویه آمدند و گفتند: چرا با علی جنگ می‌کنی؟

۱. «یسعنی» از ریشه «وُسع» به معنای امکان‌پذیر بودن و در توان بودن است.



حال آنکه او به دلیل فضیلت و سابقه‌ای که در اسلام دارد به امر حکومت از تو سزاوارتر است. معاویه در پاسخ گفت: من هرگز ادعا ندارم که از او برترم؛ من برای آن می‌جنگم که قاتلان عثمان را به من تسلیم کند. آن دو نفر (که هر دو از افراد ساده ذهن بودند، بی‌آنکه از او سؤال کنند تو چه کاره‌ای که قاتلان عثمان را به تو تسلیم کند؟ رییس حکومتی یا ولیّ دم)، از نزد او خارج شده و به خدمت علی علیه السلام آمدند و عرض کردند: معاویه معتقد است که قاتلان عثمان نزد تو و در میان لشکریان توست آنها را به او تحویل بده و بعد از آن اگر با تو جنگ کرد می‌دانیم او ستمکار است.

امام علیه السلام فرمود: روز قتل عثمان حاضر نبودم تا قاتلانش را بشناسم اگر شما آنها را می‌شناسید به من معرفی کنید.

آنها گفتند: به ما چنین رسیده است که محمد بن ابی‌بکر، عمار یاسر، مالک اشتر، عدی بن حاتم، عمرو بن حمق و فلان و فلان از جمله کسانی بودند که بر عثمان داخل شدند.

امام علیه السلام فرمود: اگر چنین است بروید و دستگیرشان کنید.

این دو نفر ساده‌لوح نزد آن بزرگواران رفتند و اظهار داشتند شما از قاتلان عثمان هستید و امیرالمؤمنین دستور دستگیری شما را داده است.

در این هنگام فریاد آنها بلند شد و بیش از ده هزار تن از میان لشکر علی علیه السلام برخاستند در حالی که شمشیر خود را کشیده در دست داشتند و می‌گفتند ما همه او را کشته‌ایم.

ابوهریره و ابو درداء از این جریان مبهوت و حیران شدند و نزد معاویه باز گشتند در حالی که می‌گفتند: این کار سرانجام و پایانی نخواهد داشت و داستان را برای معاویه نقل کردند.<sup>۱</sup>

۱. ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۶۲۸، ذیل نامه فوق. شبیه همین روایت را با مختصر تفاوتی

آیا وقتی قاتلان عثمان و مدافعان آنها به این کثرت باشند امام می تواند همه یا یکی از آنها را تسلیم معاویه کند به فرض که معاویه ولی دم عثمان باشد و خونخواهی در دست او قرار گیرد.

از آنجا که معاویه در پایان نامه اش امام را تهدید به جنگ کرده بود، برای اینکه این تهدید بی پاسخ نماند امام علیه السلام نیز در پایان نامه خود او را با جمله های کوبنده ای که آمیخته با انواع فصاحت و بلاغت است تهدید می کند و می فرماید: «به جانم سوگند اگر دست از گمراهی و نفاق افکنی بر نداری، به زودی کسانی را که تو از قاتلان عثمان می شمری خواهی شناخت که در تعقیب تو بر می آیند و به تو زحمت نمی دهند که برای دسترسی به آنان در صحرا و دریا و کوه و دشت به جستجوی آنها برخیزی؛ ولی بدان تعقیب آنها نسبت به تو چیزی است که یافتنش برای تو ناراحت کننده و دیداری است که ملاقاتش هرگز تو را خوشحال نخواهد ساخت و سلام بر آنان که اهل آنند»؛ (وَلَعَمْرِي لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ عَيْكَ<sup>۱</sup> شِقَاقَكَ<sup>۲</sup> لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْبُؤُنَكَ، لَا يُكَلِّفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ، لَا جَبَلٍ وَلَا سَهْلٍ، إِلَّا أَنَّهُ طَلَبٌ يَسْوَأُكَ وَجَدَانُهُ، وَزَوْرٌ<sup>۳</sup> لَا يَسْرُكَ لُقْيَانُهُ<sup>۴</sup>، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به معاویه یادآور می شود که قاتلان عثمان آنچنان که تو فکر می کنی (به فرض که در لشکر من باشند) یکی دو تا نیستند بلکه گروه عظیمی هستند که به زودی به سراغ تو می آیند. لازم نیست زحمت جستجوی آنها را بر خود هموار کنی. آری در آینده نزدیک تو را ملاقات خواهند

→ ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، ج ۳، ص ۶۱ نقل کرده است و مشابه آن را در بالا از ابومسلم خولانی نقل کردیم.

۱. «غی» و «غواية» به معنای گمراهی و گمراه شدن و بیراهه رفتن است.

۲. «شقاق» به معنای تفرقه و نفاق و ناسازگاری است و در اصل به معنای شکاف و جدایی میان دو چیز است.

۳. «زور» گاه معنای مصدری دارد؛ یعنی دیدار کردن و ملاقات نمودن و گاه به معنای زائر است و در جمله بالا مناسب همان معنای مصدری است.

۴. «لقیان» و «لقاء» مصدر است به معنای ملاقات نمودن.

کرد اما ملاقاتی ناخوشایند، آمیخته با ضربات شمشیر و نیزه و این بهانهٔ احمقانه را از دست تو خواهند گرفت.

به راستی هم چنین شد و اگر ساده‌لوحی جمعی از فریب خوردگان توطئهٔ عمرو و عاص به هنگام بالا بردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها نبود کار معاویه و حکومتش در شام یکسره شده بود.

## نکته

### باز هم دربارهٔ قتل عثمان

گرچه دربارهٔ قتل عثمان و قاتلان او و عواملی که سبب شورش مسلمانان بر ضد او شد بارها در این کتاب بحث کرده‌ایم، باز هم لازم است به نکتهٔ دیگری به صورت فشرده اشاره کنیم.

در میان یاران علی علیه السلام از میان کسانی که پیغمبر شهادت به بهستی بودنشان داده بود، افرادی بودند که عقیده داشتند عثمان به دلیل بدعت‌هایش مستحق قتل است.

نصر بن مزاحم در کتاب خود (صفین) نقل می‌کند: عمار در یکی از روزهای جنگ صفین در میان دوستان خود ایستاد و گفت: ای بندگان خدا با من بیایید تا نزد مردمی برویم که از شخص ستمکاری خونخواهی می‌کنند و جمعی از نیکان مخالف ظلم و ستم و آمرین به نیکی و احسان او را کشته‌اند. این مردم اگر دنیایشان آباد باشد باکی ندارند، هر چند دین اسلام را در حال نابودی ببینند اگر به ما بگویند چرا عثمان را کشتید خواهیم گفت: به دلیل بدعت‌هایی بود که ایجاد کرد، هر چند آنها خواهند گفت: هیچ بدعتی ایجاد نکرده است. البته آنها حق دارند منکر شوند، زیرا عثمان بیت‌المال را در اختیار آنها گذاشته بود، می‌خوردند و می‌چریدند و اگر کوه‌ها بر سرشان فرود می‌آمد باکی نداشتند.<sup>۱</sup>

هنگامی که مرد بزرگواری مانند عمار که به یقین از بهشتیان بود، اقرار به شرکت در قتل عثمان می‌کند و دلیل آن را بدعت‌های خطرناک او می‌داند، روشن است که امام اجازه نمی‌دهد این‌گونه افراد از مهاجران و انصار و تابعان به دست معاویه داده شود تا آنها را به قتل برساند.

ریشه‌های قیام مسلمانان علیه عثمان را در پنج امر می‌توان جستجو کرد:

۱. تعطیل شدن حدود و موازین الهی در دوران خلیفه سوم.
۲. تقسیم بیت‌المال در میان بنی‌امیه.
۳. مسلط ساختن بنی‌امیه بر مراکز حساس اسلامی.
۴. ضرب و جرح یاران پیامبر صلی الله علیه و آله همچون عبدالله بن مسعود و عمار یاسر.
۵. تبعید شخصیت‌هایی مانند ابوذر، مالک اشتر، صعصعة بن صوحان و برادرش و عمرو بن حَمَقْ خُزاعی.

موج مخالفت با عثمان و اعتراض بر او چندان شدید و گسترده بود که حتی افرادی همچون عبدالرحمن بن عوف که پیروزی عثمان در شورای شش نفره عمر، مرهون ابتکار و خدعه او بود، علیه وی به اعتراض برخاستند. عبدالرحمن به همین جهت تا پایان عمرش با خلیفه سخن نگفت و حتی وقتی عثمان در دوران بیماری او برای عیادتش آمده بود از خلیفه روی برگردانید و حاضر به سخن گفتن با وی نشد.<sup>۱</sup>

در این میان عایشه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از دیگران اعمال عثمان را تخطئه می‌کرد و حتی پس از ضرب عمار یاسر که به دستور عثمان صورت گرفت، عایشه جامه و کفش پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون آورد و گفت: مردم! هنوز لباس و کفش پیامبر صلی الله علیه و آله فرسوده نشده است اما شما سنت او را فراموش کرده‌اید.

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۳؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۸ و ۲۶۱ و

این جمله عایشه معروف است که در مورد عثمان می‌گفت: «أَقْتُلُوا نَعْمَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْمَلًا؛ این پیر گفتار را بکشید که خدا او را بکشد».<sup>۱</sup>

همچنین از زمره مخالفان عثمان باید از طلحه و زبیر نام برد که بیش از همه از او انتقاد می‌کردند و جای بسی شگفتی است که بعدها آن دو به همراهی عایشه برای خونخواهی عثمان، بر ضد خلیفه بر حق رسول خدا ﷺ یعنی امیرالمؤمنین ﷺ که خود با او بیعت کرده بودند، جنگ جمل را به راه انداختند.

به هر حال تعداد کسانی که با گفتار خود بر ضد عثمان شوریدند و مقدمات قتل او را فراهم ساختند بیش از آن است که در اینجا نام برده شوند.

عوامل پنج‌گانه بالا سبب شد که از مراکز اسلامی مهم آن روز؛ مانند کوفه، بصره و مصر افراد زیادی از مردم به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر رهسپار مدینه شوند و با دیگر همفکران خود چاره‌ای برای توبه و بازگشت خلیفه به اسلام واقعی یا کناره‌گیری او از خلافت بیندیشند. آنان خانه خلیفه را محاصره کرده و ضمن نامه‌ای خواستار توبه او شدند.

عثمان که از عمق اعتراض آگاه نبود کوشید تا با واسطه قرار دادن افراد بدنامی همچون مغیره بن شعبه و عمرو عاص غائله را پایان دهد؛ ولی مردم آنها را نپذیرفته و بر ضد آنان شعار دادند.

پس از این بود که عثمان چند بار دست به دامان امیرالمؤمنین ﷺ شد و حضرت نیز هر بار با تدابیر حکیمانه خویش اوضاع را آرام می‌کرد؛ ولی متأسفانه عثمان که فاقد اراده قوی بود و به شدت تحت تأثیر اشخاص فاسدی همچون مروان بن حکم قرار گرفته بود و در هر کاری با آنان مشورت می‌کرد، عملاً به تلاش‌های امیرالمؤمنین ﷺ وقعی ننهاد.

۱. النهایة ابن اثیر الجزری، ج ۵، ص ۸۰ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۷۷ و ج ۶، ص ۲۱۵.

در نهایت بار دیگر معترضان خانه خلیفه را محاصره کردند و این بار از ورود آب به آنجا به شدت جلوگیری نمودند. در این میان امیر مؤمنان علیه السلام به درخواست خلیفه و با کمک بنی هاشم مشک پر از آب روانه خانه عثمان کرد و در این جریان برخی از بنی هاشم به دلیل درگیری با محاصره کنندگان مجروح شدند.

عثمان در ایام محاصره نامه‌ای برای معاویه نوشت و از او درخواست کمک کرد؛ ولی معاویه به نامه عثمان ترتیب اثر نداد و گفت که با یاران پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نمی‌کند.

هدف محاصره کنندگان خانه خلیفه قتل او نبود، بلکه می‌خواستند با جلوگیری از ورود آذوقه به آنجا، عثمان و دستیاران او را تسلیم خواسته‌های خویش کنند ولی سوء تدبیر مروان بن حکم که یک نفر از شورشیان را کشت، سبب شد که هجوم به داخل خانه آغاز گردد.

شدت هجوم به گونه‌ای بود که بنی امیه که محافظان جان خلیفه و کارگزاران خلافت بودند، پا به فرار نهادند و ام حبیبه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دختر ابوسفیان (که خود از بنی امیه بود) آنان را در خانه خود مخفی کرد. سه نفر از طرفداران خلیفه که فرصت فرار نیافته بودند در درگیری با مهاجران کشته شدند و سرانجام عثمان نیز به دست آنان به قتل رسید. در این میان اشخاصی همچون محمد بن ابی بکر و کنانه بن بشر تحیبی و سودان بن حرمان مرادی و عمرو بن حَمَق خُزاعی و عمیر بن صابی نقش مهم‌تری داشتند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۸ به بعد و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۰ به بعد. برای تحقیق بیشتر مراجعه شود به کتاب فروغ ولایت از استاد جعفر سبحانی، ص ۳۲۷-۳۳۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۹ تا ۱۵۸، ذیل خطبه ۳۰.

# وَمِنْ كِتَابِ الرَّسَائِلِ السَّالِفَةِ

إِلَيْهِ أَيْضًا

از نامه‌های امام علیه السلام است  
که آن را نیز به معاویه نوشته است<sup>۱</sup>

## نامه در یک نگاه

این نامه در حقیقت از چهار بخش تشکیل یافته است: در بخش اول امام علیه السلام معاویه را نصیحت می‌کند و نسبت به سرنوشتش در قیامت و عواقب کارهایش هشدار می‌دهد، هر چند او را اسیر شیطان می‌داند و امید چندانی به هدایت او ندارد.

در بخش دوم این نکته را به معاویه گوشزد می‌کند که چگونه می‌خواهد

۱. سند نامه:

این نامه را نصر بن مزاحم که قبل از سید رضی می‌زیسته، در کتاب صفین آورده و بعد از سید رضی ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال معاویه آن را نقل کرده البته آنچه را مرحوم سید رضی آورده تمام نامه نیست و نامه آغازی دارد که در مصادر نهج البلاغه آمده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۰).  
نامه مزبور ذیلی هم دارد که در کتاب تمام نهج البلاغه آمده است.

زامداری امت اسلامی را بر عهده بگیرد درحالی که نه سابقه درخشانی در اسلام دارد و نه از خانواده شریف و با تقوایی است.

در بخش سوم این نکته را گوشزد می فرماید که چرا دعوت به جنگ کرده ای مردم را رها کن و تنها به میدان بیا و با من نبرد تن به تن کن تا تکلیف مسلمانان روشن گردد و گذشته تاریخ اسلام را که طعم شمشیر را بر جد و برادر و دایی ات نشاندم به یاد تو آورد.

بالاخره در بخش چهارم بهانه خونخواهی عثمان را مطرح می فرماید و می گوید: تو به خوبی می دانی چه کسی قاتل عثمان بوده است چرا به سراغ او نمی روی؟ در پایان می فرماید: می بینم که در میدان جنگ، ضجه و ناله لشکرت بلند می شود و شکست بعد از شکست دامت را می گیرد و سرانجام به کتاب خدا پناه میبری در حالی که به آن ایمان نداری.

\*\*\*



## بخش اول

وَكَيفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ  
تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا، وَخَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا. دَعَتَكَ فَأَجَبْتَهَا، وَقَادَتَكَ فَاتَّبَعْتَهَا، وَأَمَرَتْكَ  
فَأَطَعْتَهَا. وَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقْفِكَ وَأَقْفُ عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مَجْنٌ، فَأَقْعَسَ عَنِ  
هَذَا الْأَمْرِ، وَخَذَ أَهْبَةَ الْحِسَابِ، وَشَمَّرَ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ، وَلَا تُمْكِنُ الْعُجُوءَ مِنْ  
سَمْعِكَ، وَإِلَّا تَفْعَلْ أُعْلِمُكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ  
مِنْكَ مَا خَذَهُ، وَبَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ، وَجَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَالِدَمِّ.

## ترجمه

چه خواهی کرد آنگاه که لباسهای (پر زرق و برق) این دنیا را که در آن فرو  
رفته‌ای از تنت برگیرند، دنیایی که با زینتهایش خود را جلوه داده و با لذت‌هایش  
(تو را) فریب داده است؟!

این دنیا تو را فرا خواند و اجابتش نمودی و زمامت را به دست گرفت و به  
دنبالش رفتی، فرمانت داد اطاعتش کردی. (ولی بدان) این دنیای فریبنده به  
زودی تو را وارد میدان نبرد می‌کند که هیچ سپری در آنجا تو را نجات نخواهد  
داد حال که چنین است از این امر (حکومت) کناره‌گیر و آماده حساب الهی شو و  
دامن را در برابر حوادثی که بر تو نازل می‌شود در هم پیچ و به حاشیه نشینان  
فرومایه گوش فرانده. هرگاه به این دستور و رهنمود عمل نکنی به تو اعلام  
می‌کنم که خود را در غفلت فرو برده‌ای، زیرا فزونی نعمت تو را به طغیان وا  
داشته (به همین دلیل) شیطان بر تو مسلط شده و به آرزوی خود درباره تو رسیده  
و همچون روح و خون در سراسر وجودت جریان یافته است.

## شرح و تفسیر

## نگاهی به آینده تاریک

همان‌گونه که در بالا گفتیم این نامه آغازی دارد که مرحوم سید رضی آن را در نهج‌البلاغه نیاورده است. امام علیه السلام در آغاز این نامه بعد از حمد و ثنای الهی و اشاره به زودگذر بودن دنیا و زندگی آن، خطاب به معاویه می‌فرماید: ای معاویه تو ادعای چیزی می‌کنی که اهلش نیستی؛ نه در گذشته و نه در حال. نه دلیل بر مدعای خود (لیاقت حکومت بر مسلمانان) داری و نه شاهی از قرآن مجید و نه سخنی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله. آن‌گاه دست او را گرفته و به عواقب زندگی دنیا برده و وقوف او را در قیامت در پیشگاه خدا در نظرش محسوم می‌کند شاید از خطاهای خود باز گردد و در صراط مستقیم گام نهد؛ می‌فرماید: «چه خواهی کرد آن‌گاه که لباسهای (پرزرق و برق) این دنیا را که در آن فرو رفته‌ای از تنت برگیرند، دنیایی که با زینت‌هایش خود را جلوه داده و با لذت‌هایش (تورا) فریب داده است»؛ (وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبٌ<sup>۱</sup> مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ<sup>۲</sup> بِزِينَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا).

سپس می‌افزاید: «این دنیا تو را فرا خواند و اجابتش نمودی و زمامت را به دست گرفت و به دنبالش رفتی، فرمانت داد اطاعتش کردی»؛ (دَعَاكَ فَأَجَبْتَهَا، قَادَتْكَ فَأَتَّبَعْتَهَا، وَأَمَرَتْكَ فَأَطَعْتَهَا).

امام علیه السلام در این عبارات تشبیهات جالبی برای دنیا فرموده، زرق و برق دنیا را به لباسهای رنگارنگی تشبیه کرده که در تن می‌پوشند و یا چادری که به سر می‌کشند. زینت‌های دنیا را فریبنده و لذت‌هایش را مایه‌ی جلب و جذب به سوی

۱. «جلابیب» جمع «جلیاب» بر وزن «مفتاح» (این واژه به کسر جیم و فتح آن هر دو گفته می‌شود و به معنای چادر و پارچه‌ای است تمام بدن را می‌پوشاند و به پیراهن بلند و گشاد نیز اطلاق شده است).

۲. «تبهجت» از ریشه «بهج» و «بهجة» به معنای زیبایی و طراوت گرفته شده و «تبهج» به معنای مسرور شدن به سبب زیبایی است.

آن شمرده. هوس بازان و کسانی که از ماهیت دنیا بی خبرند به زودی به سوی آن جلب می‌شوند و برای اینکه بتوانند به این زینت‌ها و لذات ادامه دهند سر بر فرمان دنیا می‌نهند و اوامرش را اطاعت می‌کنند.

آن‌گاه امام علیه السلام به عاقبت این ماجرا اشاره کرده می‌فرماید: «بدان این دنیای فریبنده به زودی تو را وارد میدان نبرد می‌کند که هیچ سپری در آنجا تو را نجات نخواهد داد حال که چنین است از این امر (حکومت) کناره گیر و آماده حساب الهی شو و دامن را در برابر حوادثی که بر تو نازل میشود در هم پیچ و به حاشیه‌نشینان فرومایه گوش فرانه»؛ (وَإِنَّهُ يُوشِكُ<sup>۱</sup> أَنْ يَقْفِكَ<sup>۲</sup> وَاقِفٌ عَلَيَّ مَا لَا يُنجِيكَ مِنْهُ مَجْنٌ<sup>۳</sup>، فَأَقْعَسُ<sup>۴</sup> عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، وَخَذُّ أَهْبَةَ<sup>۵</sup> الْحِسَابِ، وَشَمَّرُ<sup>۶</sup> لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ، وَلَا تُمَكِّنِ الْغَوَاةَ<sup>۷</sup> مِنْ سَمْعِكَ).

امام علیه السلام در این عبارات، هم ریشه انحرافات را برای معاویه بازگو می‌کند و هم راه درمان این درد را نشان می‌دهد؛ می‌فرماید: بهترین راه این است که از حکومت شام کنار بروی و آماده حساب الهی شوی.

جمله «شَمَّرُ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ» یا اشاره به حوادث دردناکی است که در همین دنیا دامان معاویه و طرفدارانش را می‌گرفت و یا اشاره به حوادث روز قیامت است

۱. «یوشک» از ریشه «وشک» بر وزن «اشک» به معنای تند رفتن گرفته شده، بنابراین «یوشک» مفهومش این است که به زودی فلان امر تحقق می‌یابد (و صحیح آن «یوشک» با کسر شین است و گاه با فتح شین گفته می‌شود).

۲. «مجن» به معنای سپر است.

۳. «أقعس» صیغه امر است از ریشه «قعس» بر وزن «نفس» در اصل به معنای برآمدن سینه به طرف جلو و فرو رفتن پشت است. سپس به معنای عقب‌نشینی کردن از کاری آمده است و در عبارت بالا به همین معناست؛ یعنی ای معاویه از امر خلافت عقب‌نشینی کن.

۴. «أهبة» به معنای وسائل انجام کاری است.

۵. «شمر» از ریشه «تشمیر» و از ریشه «شمر» بر وزن «تمر» به معنای جمع کردن، برچیدن و آماده شدن آمده است و معادل آن در فارسی دامن همت به کمر زدن است.

۶. «غواة» جمع «غاوی» به معنای گمراه است.

(احتمال دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد) و در هر حال چون این حوادث قطعی‌الوقوع بوده به صورت فعل ماضی بیان شده است.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن معاویه را به یک سلسله امور معنوی تهدید می‌کند و می‌فرماید: «و اگر به این دستور و رهنمود عمل نکنی به تو اعلام می‌کنم که خود را در غفلت فرو برده‌ای، زیرا فزونی نعمت تو را به طغیان وا داشته (به همین دلیل) شیطان بر تو مسلط شده و به آرزوی خود درباره تو رسیده است و همچون روح و خون در سراسر وجودت جریان یافته»؛ (وَإِلَّا تَفْعَلْ أُعْلِمُكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ<sup>۱</sup> قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا خَذَهُ، وَبَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ، جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَالْدَّمِ).

بعضی جمله «إِلَّا تَفْعَلْ...» را اشاره به این دانسته‌اند که امام علیه السلام او را تهدید به جنگ می‌کند و منظور از اعلام، اعلام عملی است در حالی که هیچ یک از تعبیرات جمله‌های قبل و بعد از آن چنین مفهومی ندارد، بلکه مجموعه‌ای است از اندرزهای بیدارگر.

این نکته جالب است که معاویه در نامه‌اش امام علیه السلام را تهدید به جنگ نموده؛ ولی امام علیه السلام او را تهدید به سلطه شیطان بر او می‌کند و او را اندرز می‌دهد.



۱. «مترف» به معنای کسی است که دارای نعمت بسیار است و از آنجا که غالباً سبب طغیان می‌شود، مترف به معنای متنعمان طاغی و گردن‌کش به کار می‌رود.

## بخش دوم

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةَ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ، وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ بَغَيْرِ قَدَمِ سَابِقٍ،  
وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ، وَنَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ. وَأَحْذَرُكَ أَنْ تَكُونَ  
مُتَمَادِيًّا فِي غِرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ، مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيرَةِ.

## ترجمه

ای معاویه! چه زمانی شما حاکمان و مدیران رعیت و والیان امر امت اسلامی بوده‌اید، آن هم بدون پیشی گرفتن در اسلام و شرافت والای معنوی؛ پناه به خدا می‌بریم از اینکه ریشه‌های شقاوت گذشته آثار پایدار بگذارد و تو را برحذر می‌دارم از اینکه در طریق غفلت ناشی از آمال و آرزوهای دراز همچنان به راه خود ادامه دهی. تو را برحذر می‌دارم از اینکه آشکار و نهانت یکسان نباشد (در ظاهر دم از اسلام بزنی ولی در باطن در افکار جاهلیت غوطه‌ور باشی).

## شرح و تفسیر

### از غفلت برحذر باش

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود به عدم صلاحیت معاویه و بنی امیه برای حکومت بر امت اسلام، هرچند بر بخشی از کشور اسلام باشد اشاره می‌کند، زیرا می‌داند مسأله خونخواهی عثمان و امثال آن بهانه‌ای بیش نیست؛ هدف اصلی آن است که خود را بر مردم شام به عنوان یک حاکم اسلامی تحمیل کند؛ می‌فرماید: «ای معاویه چه زمانی شما حاکمان و مدیران رعیت و والیان امر امت اسلامی بوده‌اید آن هم بدون سبقت در اسلام و شرافت والای معنوی»؛ (وَمَتَى كُنْتُمْ يَا

مُعَاوِيَةَ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ، وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ، وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ<sup>۱</sup>).

درست است که خاندان بنی امیه و اجداد آنها زمانی حکمران بودند ولی این مربوط به زمان جاهلیت و کفر و شرک است و تعبیر به «وَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ» نشان می دهد که منظور امام علیه السلام، عصر ظهور اسلام است؛ زیرا می دانیم که به هنگام ظهور اسلام خاندان بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان در جبهه مخالف اسلام کار می کردند و مدافع مشرکان و کفار بودند.

تعبیر به «سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ» و «وَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ» ممکن است از قبیل عطف تفسیری باشد و هر دو اشاره به همان حکومت اسلامی داشته باشد؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که «سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ» مربوط به دوران قبل از اسلام و تعبیر به «وَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ» مربوط به ظهور بعد از اسلام باشد، زیرا قبل از اسلام بنی امیه تنها زعیم قبیله خود بودند؛ ولی رعیت به معنای وسیع کلمه و به تعبیر دیگر «مردم مکه» تحت زعامت عبدالمطلب و بعد از او ابوطالب قرار داشتند.

امام علیه السلام در تعبیر خود به «بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ...» به این واقعیت اشاره می کند که حکومت و زمامداری بر امت اسلامی نیاز به شرایطی دارد از جمله پیشگام بودن در اسلام و شرافت والای نسب در حالی که معاویه فرزند ابوسفیانی است که تا آخرین لحظه ها در برابر پیغمبر اکرم مقاومت کرد و داستان آلودگی های مادر معاویه معروف است.

آن گاه امام علیه السلام در ضمن سه جمله به او هشدار می دهد؛ نخست می فرماید: «پناه به خدا می بریم از اینکه ریشه های شقاوت پیشین آثار پایدار بگذارد»؛ (وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ).

این جمله احتمالاً اشاره به آن است که معاویه به خاطر وراثت نامناسبی که از پدر و مادر (ابوسفیان و هند جگرخوار) داشت و سالیان دراز با پیغمبر اسلام

۱. «باسق» به معنای بلند و مرتفع از ریشه «یسوق» بر وزن «طلوع» گرفته شده است.

همراه پدرش مبارزه کرد، زمینه‌های شقاوت و انحراف در او آماده بود و جز با خودسازی و تلاش فراوان رهایی از آن ممکن نبود.

حضرت در دومین جمله می‌افزاید: «و تو را برحذر می‌دارم از اینکه در طریق غفلت ناشی از آمال و آرزوهای دراز همچنان به راه خود ادامه دهی»؛ (وَأَحْذَرُكَ أَنْ تَكُونَ مَتَمَادِيًّا فِي غَرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ<sup>۱</sup>).

این جمله نظر به همان چیزی دارد که بارها در روایات اسلامی به آن اشاره شده که آرزوهای دور و دراز، انسان را از خدا و روز جزا و حتی موقعیت خویش در دنیا غافل می‌سازد (وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ)<sup>۳</sup>.

در سومین جمله می‌فرماید: «تو را برحذر می‌دارم از اینکه آشکار و نهانت یکسان نباشد (در ظاهر دم از اسلام بزنی ولی در باطن در راه شرک و افکار جاهلیت گام برداری)»؛ (مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيرَةِ).

این جمله اشاره به نفاق معاویه است که در ظاهر به عنوان خونخواهی عثمان و دفاع از مقام خلافت برخاسته بود و در باطن هدفی جز حکومت بر شام نداشت و می‌دانیم که حالت نفاق و دوگانگی ظاهر و باطن و گفتار و رفتار از شرک هم خطرناک‌تر است، زیرا مسلمانان تکلیف خود را با مشرکان و دشمنان اسلام می‌دانند در حالی که ممکن است منافقان را به سبب پوششی که از اسلام در ظاهر دارند شناسند و از پشت به آنها خنجر بزنند.

\*\*\*

۱. «غَرَّة» به معنای غفلت، بی‌خبری و غرور است.

۲. «الْأُمْنِيَّة» به معنای آرزو است و ریشهٔ اصلی آن «مَنَى» بر وزن «رَمَى» به معنای تقدیر و فرض است و اینکه به آرزوها تمنی و امنیه گفته می‌شود به این دلیل است که انسان مطالبی را در عالم خیال خود برای آینده فرض و تقدیر می‌کند و به آن دل می‌بندد. واژهٔ امنیه غالباً در مواردی به کار می‌رود که آرزوهای دستنیافتنی در میان است.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳.





## بخش سوم

وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْحَرْبِ، فَدَعِ النَّاسَ جَانِبًا وَاخْرُجْ إِلَيَّ، وَأَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ  
مِنَ الْقِتَالِ، لَتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَالْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ! فَأَنَا أَبُو  
حَسَنِ قَاتِلُ جَدِّكَ وَأَخِيكَ وَخَالَكَ شَدْخَا يَوْمَ بَدْرٍ، وَذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَبِذَلِكَ  
الْقَلْبِ أَلْفَى عَدُوِّي، مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَلَا اسْتَحَدَّثْتُ نَبِيًّا. وَإِنِّي لَعَلَى  
الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَدَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ.

## ترجمه

تو مرا به جنگ دعوت کردی (اگر راست می‌گویی) مردم را کنار بگذار و خودت تنها به میدان بیا و هر دو لشکر را از جنگ معاف کن تا بدانی چه کسی گناهان بر قلبش زنگار نهاده و چه کسی پرده بر دیده‌ او افتاده است؟! من ابوالحسن هستم، قاتل جد و برادر و دایی تو در روز بدر، و بر مغز آنها کوبیدم و همان شمشیر اکنون با من است و با همان قلب (و همان جرأت و شهامت) با دشمنم روبه‌رو می‌شوم من نه بدعتی در دین گذاشته‌ام نه پیامبر جدیدی انتخاب کرده‌ام من بر همان طریقی هستم که شما پس از آنکه با اکراه آن را پذیرفتید با میل خود ترکش کردید!

## شرح و تفسیر

همواره بر طریق هدایت گام بر می‌دارم

امام علیه السلام در این بخش از نامه به پاسخ بخش دیگری از نامه معاویه می‌پردازد؛ معاویه با کلمات زننده و جسورانه و بی‌ادبانه امام علیه السلام را تهدید به جنگ می‌کند و

حضرت را به عنوان کسی که بر چشمش پرده افکنده شده و قلبش زنگار گرفته نام می برد. راستی عجیب است کسی که از بازماندگان عصر جاهلیت و فرزند سرسخت ترین دشمنان اسلام است به کسی که تمام وجودش از کودکی تا پایان عمر در خدمت اسلام بوده و شجاع ترین مرد عرب شمرده می شود این گونه جسورانه سخن بگوید.

به هر حال می فرماید: «تو مرا به جنگ دعوت کردی (اگر راست می گویی) مردم را کنار بگذار و خودت تنها به میدان بیا و هر دو لشکر را از جنگ معاف کن تا بدانی چه کسی گناهان بر قلبش زنگار نهاده و چه کسی پرده بر دیده او افتاده است»؛ «وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ، فَدَعَا النَّاسَ جَانِبًا وَأَخْرَجَ إِلَيَّ، وَأَعْفَى الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ، لِنِعْمَةِ أُنَيْنَا الْمَرِيضُ عَلَى قَلْبِهِ، وَالْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ».

امام علیه السلام بی آنکه معاویه را صریحاً به تعبیراتی که خودش داشته خطاب نماید، پاسخ دندان شکنی به معاویه می دهد که اگر در تهدید به جنگ صادق است، به جای اینکه خون های مسلمانان از دو طرف ریخته شود تک و تنها به میدان بیاید و در برابر امام علیه السلام قرار گیرد و به یقین معاویه پاسخی برای این پیشنهاد نداشت، زیرا هرگز خود را مرد چنین میدانی نمی دانست.

مرحوم مغنیه از کتاب الامامة والسياسة نکته جالبی در اینجا نقل کرده که هنگامی که این پیام به معاویه رسید عمرو بن عاص به معاویه گفت: آیا تو می ترسی به میدان علی بروی؟ والله من می روم، هرچند هزار بار کشته شوم؛ لذا در ایام صفین عمرو بن عاص در برابر علی علیه السلام به میدان آمد و امام علیه السلام نیزه ای بر او زد و او به زمین افتاد در اینجا عمرو برای نجات خود چاره ای جز این ندید که لباس خود را بالا بزند و عورتش را آشکار سازد، زیرا می دانست امام علیه السلام حیا می کند و باز می گردد و از کشته شدن نجات می یابد.

به همین دلیل بعد از آن معاویه به عمرو بن عاص می گفت: دو چیز تو را از

مر نجات داد: اول عورت و دوم حیای علی بن ابی طالب.

سپس امام علیه السلام در تأیید این سخن می فرماید: «من ابوالحسن هستم، قاتل جد و برادر و دایی تو در روز بدر، من بر مغز آنها کوبیدم و همان شمشیر اکنون با من است و با همان قلب (و همان جرأت و شهامت) با دشمنم روبه رو می شوم»؛  
 (فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّكَ وَأَخِيكَ وَخَالِكَ شَدْخًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَبِذَلِكَ الْقَلْبِ الْفَقِي عَدُوِّي).

می دانیم که «عتبه بن ربیعه» پدر هند که مادر معاویه بود روز جنگ بدر در برابر «عبیده بن حارث» (پسر عموی علی علیه السلام) قرار گرفت، امام علیه السلام به کمک عبیده شتافت و او را به قتل رساند، برادر معاویه به نام «شیبیه بن ابوسفیان» در برابر حمزه قرار گرفت و امام علیه السلام به کمک حمزه او را به خاک افکند و دایی معاویه که «ولید بن عتبه» نام داشت به تنهایی در برابر امام علیه السلام قرار گرفت و امام علیه السلام او را بر خاک افکند.

با توجه به اینکه «شدخ» به معنای شکستن چیز تو خالی است، این تعبیر امام علیه السلام بیانگر این حقیقت است که جد و برادر و دایی معاویه که در روز جنگ بدر کشته شدند مجموعه‌هایی تو خالی داشتند که خالی از مغز متفکر بود.

در حالی که معاویه در نامه‌اش الفاظ تند و داغ ولی تو خالی به کار می برد، علی علیه السلام تعبیراتی ملایم تر و آمیخته با قوت و قدرت واقعی ذکر می کند. معاویه دعوت به جنگ گروه‌ها می کند، علی علیه السلام او را به جنگ تن به تن؛ یعنی معاویه را فرا می خواند.

معاویه بی آنکه ادعای خود را با مدرکی تاریخی تأیید کند، سخن می گوید و علی علیه السلام دست او را گرفته به سوابق تاریخی روشن و آشکار از جنگ بدر می برد و به او گوشزد می کند که من همان علی بن ابی طالبم و شمشیرم همان شمشیر و قلب نیرومندم همان قلب است و شجاعتم همان شجاعت.

آن‌گاه به نکته دیگری اشاره می‌کند و آن ثبات و بقا در مسیر معنوی اسلام است؛ می‌فرماید: «من نه بدعتی در دین گذاشته‌ام نه پیامبر جدیدی انتخاب کرده‌ام من بر همان طریقی هستم که شما پس از آنکه با اکراه آن را پذیرفتید با میل خود ترکش کردید»؛ (مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا، وَلَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيًّا. وَإِنِّي لَعَلَى الْمُنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَدَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرِهِينَ).

اشاره به اینکه ابوسفیان و دار و دسته‌اش روز فتح مکه با اکراه اسلام را ظاهراً پذیرفتند و قراین تاریخی نشان می‌دهد که اعتقاد راستین به اسلام نداشت و لذا بعد از آنکه بنی‌امیه حکومت را در زمان خلیفه سوم به دست گرفتند، بسیاری از اصول اسلام و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاردند و بیت المال مسلمین را غارت کردند و نیازمندان را که مالک اصلی آن بودند محروم ساختند.

از آنچه در بالا گفته شد معلوم گردید که منظور امام علیه السلام از اینکه می‌فرماید: «شما اسلام را با میل خود ترک کردید»، مربوط به بعد از پذیرش اسلام است؛ یعنی نخست با اکراه آن را پذیرفتید سپس پس از آنکه قدرت پیدا کردید سنت‌های پیغمبر را یکی پس از دیگری شکستید. شاهد این سخن آنکه امام علیه السلام می‌گوید: «من هرگز دینم را تغییر ندادم و سنت را نشکستم»، بنابراین آنچه جمعی از شارحین نهج‌البلاغه گفته‌اند که جمله «تَرَكَتُمُوهُ طَائِعِينَ» راجع به عدم پذیرش اسلام قبل از فتح مکه است با توجه به سخنی که امام علیه السلام درباره خود می‌گوید تفسیر صحیحی به نظر نمی‌رسد. به خصوص که واژه ترک در جایی گفته می‌شود که انسان قبلاً چیزی را پذیرفته باشد یا به مکانی رفته باشد و یا آن را رها سازد.

## نکته‌ها

### ۱. مقایسه شجاعت امام علیه السلام با دشمنانش

از نکات جالبی که درباره میزان شجاعت معاویه و عمرو عاص در تواریخ

آمده این است که واقدی مورخ معروف - طبق آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده، می نویسد: - بعد از آنکه علی علیه السلام شهید شد و معاویه بر عریکه قدرت نشست، روزی به عمرو عاص گفت: ای اباعبدالله (کنیه عمرو عاص اباعبدالله بود) هر زمان که تو را می بینم خنده ام می گیرد. عمرو گفت: برای چه؟ گفت: من به یاد روزی می افتم که علی در صفین به تو حمله کرد و تو از وحشت برای اینکه از مر حتمی نجات یابی عورت خود را آشکار ساختی (و علی حیا کرد و تو نجات یافتی) عمرو گفت: من هم از دیدن تو بیشتر خنده ام می گیرد، زیرا به یاد آن روز می افتم که علی فریاد زد و تو را به میدان دعوت کرد ناگهان نفس در سینه ات پیچید و زبان در دهانت قفل شد و آب دهانت در گلویت گیر کرد و لرزه بر اندامت افتاد و چیز دیگری از تو سر زد که نمی خواهم بگویم. معاویه گفت چگونه ممکن است چنین چیزی شده باشد در حالی که دو قبیله عک و اشعریون از من حمایت می کردند؟ عمرو گفت: تو خود می دانی که آنچه را گفتم واقع شد در حالی که آن دو قبیله هم اطراف تو را گرفته بودند حال فکر کن اگر به میدان می آمدی چه بر سرت می آمد معاویه که پاسخی برای این سخن نداشت گفت: ای اباعبدالله شوخی را رها کن و سخنان جدی بگو، ترس و فرار از علی بر هیچ کس عیب نیست؛ (إِنَّ الْجُبْنَ وَالْفِرَارَ مِنْ عَلِيٍّ لَا غَارَ عَلَيَّ أَحَدٍ فِيهِمَا).<sup>۱</sup>

۱. از نکات جالب تاریخ اینکه شبیه این داستان دربارهٔ بسر بن ارطاة که او را یکی از شجاعان عرب می دانستند واقع شد. ابن عبد البر در کتاب استیعاب (ج ۱، ص ۱۶۴) آورده است که بسر با معاویه در صفین حضور داشت. معاویه بسر را تشجیع به جنگ با امیر مؤمنان کرد و به او گفت: «من شنیده ام تو آرزو داری با او روبه رو شوی اگر بر او پیروز شوی دنیا و آخرت در اختیار توست» و بیوسته او را تشجیع می کرد و به او وعده می داد تا اینکه بسر چشمش به امیر مؤمنان افتاد که در میدان جنگ بود. بسر به سوی امام علیه السلام آمد و با امام درگیر شد. حضرت با ضربه ای او را بر زمین افکند او نیز متوسل به همان چیزی شد که عمرو عاص متوسل شده بود؛ یعنی پیراهن خود را بالا زد و عورت خود را نمایان ساخت. امام از او چشم پوشید همان گونه که از عمرو عاص چشم پوشیده بود (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۱۶ و ۳۱۷).

## ۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟

ابن ابی الحدید می‌گوید: از استادم نقیب پرسیدم آیا معاویه در جنگ بدر همراه مشرکان حاضر بود؟ گفت: آری سه نفر از اولاد ابوسفیان حنظله، عمرو و معاویه در این جنگ حضور داشتند یکی از آنها (حنظله) کشته شد و دیگری (عمرو) اسیر گشت و معاویه فرار کرد و پیاده به سوی مکه به راه افتاد هنگامی که به مکه رسید هر دو پای او ورم کرده بود و دو ماه معالجه کرد تا بهبودی یافت. سپس استاد او می‌افزاید: هیچ یک از مورخان در این مسأله تردید ندارند که حنظله به دست علی علیه السلام کشته شد و برادرش عمرو اسیر گشت. علاوه بر این غیر از معاویه کسی در جنگ بدر فرار کرد، که از همه اینها شجاع‌تر بود و آن عمرو بن عبدود، یکه تاز میدان بود. او در جنگ بدر حضور داشت و با پای پیاده فرار کرد و هنگامی که به مکه رسید بیمار بود و بعد از بهبودی در جنگ خندق شرکت کرد و به دست علی علیه السلام کشته شد و آنچه از دست امام علیه السلام روز بدر رفته بود روز خندق جبران شد.

سپس می‌افزاید: مردی از اعمش سؤال کرد: آیا معاویه از بدر یون بود؟ گفت: آری معاویه در جنگ بدر حضور داشت؛ ولی در لشکر دشمن. امام علیه السلام نیز در یکی از نامه‌های خود به داستان فرار معاویه اشاره می‌فرماید و می‌گوید: من چیزی را به خاطر تو می‌آورم که حتماً فراموش نکرده‌ای، در آن روز که برادرت حنظله کشته شد و برادر دیگری را اسیر کردم و به سراغ تو آمدم فرار کردی و اگر نه این بود که من فرارکنندگان را تعقیب نمی‌کنم، تو سومین آنها بودی.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۸۴-۸۵.

## بخش چهارم

وَزَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ نَائِرًا بِدَمِ عُثْمَانَ. وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ  
فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا، فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ تَضِجُ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّنَكَ  
ضَجِيجَ الْجِمَالِ بِالْأَثْقَالِ، وَكَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِنَ الضَّرْبِ  
الْمُتَتَابِعِ، وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعِ، إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَهِيَ  
كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ، أَوْ مُبَايَعَةٌ حَائِدَةٌ.

## ترجمه

تو گمان کردی برای انتقام خون عثمان آمده‌ای، در حالی که خوب می‌دانی  
خون او کجا (و به دست چه کسی) ریخته شد و اگر به راستی طالب خون او  
هستی، از همان جا که میدانی آن را طلب کن، گویا تو را می‌بینم که از رویارویی  
در جنگ ضجه و ناله می‌کنی همچون شتران سنگین بار، و گویا تو را مشاهده  
می‌کنم که با جمعیت خود بر اثر ضربات پی در پی و فرمان حتمی شکست و  
کشتگانی که پشت سر هم روی زمین می‌افتند، ناله و فریاد بر آورده‌ای و مرا به  
کتاب خدا دعوت می‌کنی و این در حالی است که جمعیت تو به آن کافر و منکرند  
یا بیعت خود را شکسته‌اند.

## شرح و تفسیر

### آینده شوم و تاریک دشمن!

در آخرین بخش این نامه امام علیه السلام باز از داستان قتل عثمان سخن می‌گوید که  
معاویه آن را بهانه‌ای برای تمرد و مخالفت خود قرار داده بود و خونخواهی

عثمان را بهانه کرده بود می‌فرماید: «تو گمان کردی برای انتقام خون عثمان آمده‌ای درحالی که خوب می‌دانی خون او کجا (و به دست چه کسی) ریخته شد و اگر به راستی طالب خون او هستی، از همان جا که میدانی آن را طلب کن»؛  
 (وَزَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ ثَائِرًا بِدَمِ عُمَانَ. وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا).

اشاره به اینکه اگر شرکای خون عثمان را می‌خواهی دوستان تو طلحه و زبیر بودند و اگر به دنبال کسانی هستی که او را تنها گذاشتند و فریاد استغاثه او را پاسخ ندادند، خودت بودی که عثمان به تو نامه نوشت و از تو تقاضای کمک کرد؛ ولی تو هیچ گامی برای او بر نداشتی، بنابراین تو در خونخواهی عثمان صادق نیستی و اگر صادق بودی مسیری غیر از این داشتی.

سپس امام علیه السلام آینده جمعیت معاویه و جنگ او را با یارانش چنین پیشگویی می‌کند، می‌فرماید: «گویا تو را می‌بینم که از رویارویی در جنگ ضجه و ناله می‌کنی همچون شتران سنگین بار»؛ (فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتَكَ تَضِجُ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْكَ<sup>۲</sup> ضَجِيجَ الْجِمَالِ<sup>۳</sup> بِالْأَثَالِ).

همان‌گونه که می‌دانیم این پیشگویی در جنگ صفین واقع شد و هنگامی که لشکر امام علیه السلام عرصه را بر لشکر معاویه تنگ کرده بودند و مالک اشتر به سراپرده معاویه نزدیک می‌شد و چیزی نمانده بود او را به قتل برساند، فریاد و ناله معاویه و همراهانش بلند شد.

در پیشگویی دوم می‌فرماید: «و گویا تو را مشاهده می‌کنم که با جمعیت خود بر اثر ضربات پی در پی و فرمان حتمی شکست و کشتگانی که پشت سر هم

۱. «ثائر» به معنای خونخواه از ریشه «ثر» بر وزن «سرد» به معنای خونخواهی گرفته شده و اینکه درباره بعضی از معصومین علیهم السلام گفته می‌شود: «یا ثارالله» یعنی ای کسی که خونخواهش خداست نه یک فرد و یک قبیله.

۲. «عض» از ریشه «عض» به معنای دندان گرفتن، گرفته شده است.

۳. «جمال» جمع «جمل» به معنای شتر است؛ مانند «جبال» که جمع «جبل» است.



روی زمین می افتند، ناله و فریاد بر آورده‌ای و مرا به کتاب خدا دعوت می کنی و این در حالی است که جمعیت توبه آن کافر و منکرند یا بیعت خود را شکسته‌اند؛ (وَكَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِّنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ، وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَهِيَ كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ، أَوْ مُبَايَعَةٌ حَائِدَةٌ<sup>۱</sup>).

این پیشگویی نیز کاملاً به وقوع پیوست و هنگامی که لشکر شام زیر ضربات یاران علی علیه السلام توان خود را از دست داده بودند و پی در پی روی خاک می افتادند، گروهی به همراهی عمرو عاص قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و گفتند: ما تسلیم کتاب الله هستیم و هر چه بگویند سر بر فرمانش می نهیم. این در حالی بود که گروهی از شامیان در حقیقت کافر و منکر کتاب الله بودند، زیرا با امام علیه السلام به حق بیعت نکرده بودند و گروه دیگری در میان آنها از بیعت کنندگان با امام علیه السلام بودند که بر خلاف تمام اصول شناخته شده اسلامی و رسم دیرینه‌ای که در میان عرب بود بیعت خود را شکستند و به معاویه و دشمنان امام علیه السلام پیوستند.

البته ممکن است کسانی ایراد کنند که این تعبیر امام علیه السلام راه سوء استفاده را به دشمن برای استفاده ناصواب از قرآن مجید به هنگام نزدیک شدن به شکست نهایی نشان داد؛ ولی این سخن صحیح نیست، زیرا امام علیه السلام تنها اشاره مجمل و کمرنگی به این جریان می کند که برای معاویه و یارانش در آن زمان مفهوم نبود، زیرا تنها سخن از دعوت به کتاب الله به میان آورده، هرچند امروز برای ما که از ماجرای تاریخی آن آگاهیم، این اشاره گویایی است.

## نکته

### پیش‌بینی‌هایی که انجام شد

پیشگویی‌هایی که امام علیه السلام در این نامه کرده و برای معاویه نوشته است دقیقاً

۱. «حائده» به معنای مایل شونده از طریق مستقیم از ریشه «حید» بر وزن «صید» به معنای میل به یک طرف. این واژه به معنای بیعت شکن نیز به کار می‌رود.

صورت گرفت، زیرا صبح روز سه‌شنبه دهم ماه صفر سال ۳۷ هجری پس از نماز صبح دو لشکر به سختی با یکدیگر نبرد کردند. لشکر شام سخت و امانده شد و لشکر امام علیه السلام که با سخنان گرم و آتشین مالک اشتر پیش می‌رفت، چیزی نمانده بود که لشکر شام را به کلی متلاشی کند و معاویه را به قتل برسانند یا اسیر کنند. عمار بن ربیعہ می‌گوید: اشتر در میان یارانش ایستاد و گفت: «تمام خاندانم به فدایتان باد آنچنان به شدت حمله کنید که خدا را از خود خشنود سازید و آیین حق را عزت بخشید به من نگاه کنید به هر سو حمله کردم حمله کنید».

اشتر چنان غرق در جنگ شده بود که کلاهش را از سر برداشت و بر قربوس زین (قسمت برجسته جلوی زین) گذارد و فریاد می‌زد: مؤمنان استقامت کنید. ابن ابی‌الحدید در اینجا می‌گوید: آفرین به مادری که او را زاد اگر کسی سوگند یاد کند که بعد از علی علیه السلام در میان عرب و عجم کسی شجاع‌تر از اشتر نبوده، خلافی نگفته است.

سرانجام مالک اشتر و همراهانش لشکر شام را در هم پیچیدند، پرچم‌داران آنها را کشتند و تا لشکرگاه آنان پیش تاختند. این جنگ تا شب هم ادامه یافت که آن شب به نام «لیلة الهیر»<sup>۱</sup> معروف شد.

در این هنگام اشتر فرمانده میمنه لشکر بود و ابن عباس فرمانده میسره و علی علیه السلام در قلب سپاه و نشانه‌های پیروزی و پیشرفت کاملاً آشکار شد.

این جریان را به معاویه گزارش دادند و او عمرو عاص را طلبید و گفت امشب شبی است که تا فردا کار ما یکسره خواهد شد فکری کن و نقشه‌ای طرح نما.

عمرو گفت مردان تو توان مردان علی علیه السلام را ندارند به علاوه تو مثل علی علیه السلام نیستی هدف او شهادت در راه خداست و هدف تو دنیا، از همه گذشته عراقیان از

۱. «هیر» در لغت به معنای زوزه کشیدن سگ به هنگام ناراحتی است و این اشاره به ناله و فریاد شامیان در آن شب دارد.

پیروزی تو وحشت دارند، زیرا می‌دانند تو به آنها ستم می‌کنی ولی شامیان از پیروزی علی علیه السلام ترسی ندارند، زیرا می‌دانند او مردی با محبت است و به کسی ظلم و ستم نخواهد کرد. تنها راهی که به نظر من می‌رسد این است که لشکر تو به هنگام صبح قرآن‌ها را بر نیزه کنند و بگویند ما به حکومت قرآن راضی هستیم، این کار میان لشکر علی علیه السلام اختلاف خواهد افکند و جنگ سرنوشت دیگری پیدا می‌کند. و چنین شد که شرح آن را در گذشته بیان کردیم.<sup>۱</sup>

\* \* \*

۱. به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۵۶ مراجعه شود.





وَمِنْ وَصِيَّتِهِ لِعَلِيٍّ السَّلَامُ

وَصَّى بِهَا جَيْشاً بَعَثَهُ إِلَى الْعَدُوِّ

از وصایا و سفارشهای امام علیه السلام است  
به سپاهی که آنها را به سوی دشمن فرستاد<sup>۱</sup>

## نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در شرح سندنامه ذکر شده است، این نامه بخشی از نامه‌ای است که امام علیه السلام برای دو نفر از فرماندهان لشکر هنگام حرکت به سوی صفین مرقوم داشت و گفته شده که امام علیه السلام، مالک اشتر را امیر بر هر دو فرمانده قرار داد.

### ۱. سند نامه:

این نامه را پیش از سید رضی، نصر بن مزاحم که حدود ۲۰۰ سال قبل از وی می‌زیسته، در کتاب صفین آورده و حسن بن شعبه حرّانی در تحف العقول و دینوری در کتاب الاخبار الطوال نقل کرده‌اند. ابن میثم بحرانی که از شارحان نهج‌البلاغه است این نامه را با اضافات قابل توجهی آورده که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج‌البلاغه آورده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۴).

نویسنده مصادر تصریح می‌کند که این نامه بخشی از نامه مفصل‌تری است که امام علیه السلام آن را به زیاد بن نضر حارثی و شریح بن هانی که فرمانده دو لشکر از لشکریان امام علیه السلام بودند نگاشت. در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز این نامه تحت شماره ۱ از نامه امیر مؤمنان علی علیه السلام در ص ۹۴۵ آمده است.

امام علیه السلام در این نامه تمام امور مهمی را که مربوط به روش های لشکرکشی و موضع گیری در برابر دشمن است و چگونگی استفاده از فرصت ها و پرهیز از کمین دشمن و چگونگی حمایت از لشکر در شب ها به هنگام استراحت و مسائل دقیق دیگری از این قبیل را بیان فرموده است. به راستی دقت نظر امام علیه السلام به قدری عمیق است که برنامه تنظیمی حضرتش در هر عصر و زمان برای لشکریان اسلام قابل استفاده است.

\* \* \*

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مُعْسِكْرَكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سَفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِدْءًا، وَدُونَكُمْ مَرْدًا. وَلَنْتَكُنْ مُقَاتَلَتَكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ، وَاجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صِيَاصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهَضَابِ، لِنَلَّا يَأْتِيَكُمْ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ. وَاعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَعُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ. وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانزِلُوا جَمِيعًا وَإِذَا اذْهَبْتُمْ فَانْهَبُوا جَمِيعًا، وَإِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً، وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً.

## ترجمه

هنگامی که به دشمن رسیدید یا دشمن به سراغ شما آمد، لشکرگاه خود را در جلوی تپه‌ها یا دامنه کوه‌ها یا کنار نهرها قرار دهید تا سبب حفاظت و ایمنی شما گردد و بهتر بتوانید از پیش رو به دفاع بپردازید و باید همواره پیکار شما با دشمن از یک سو یا دو سو باشد (نه بیشتر زیرا تعدد جهات باعث تجزیه لشکر و تشتت قوا و آسیب پذیری آن می‌شود) مراقبان و دیدبان‌هایی بر قلعه کوه‌ها و روی تپه‌ها و بلندی‌ها قرار دهید مبادا دشمن از جایی که محل خطر یا مورد اطمینان شماست ناگهان به شما حمله کند و بدانید مقدمه لشکر چشم‌های لشکرند، و چشم‌های مقدمه، پیشگامان و نیروی اطلاعاتی لشکرند.

از پراکندگی و تفرقه به شدت بپرهیزید؛ بنابراین هنگامی که توقف کردید و پیاده شدید، همه با هم پیاده شوید و هرگاه کوچ کردید همه با هم کوچ کنید و هنگامی که پرده‌های تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه‌داران را با نیزه به صورت

دایره‌ای در اطراف لشکر قرار دهید (و لشکر در وسط آن استراحت کند) ولی خوابتان باید بسیار سبک و کوتاه باشد همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می‌نوشد و یا مضمضه می‌کند.

## شرح و تفسیر

### آرایش صحیح لشکر

امام علیه السلام در این نامه و دستورالعمل، هفت فرمان مهم جنگی را برای آرایش صحیح لشکر و پیروزی بر دشمن بیان فرموده که دقت نظر آن حضرت را در مسائل مربوط به فرماندهی لشکر نشان می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «هنگامی که به دشمن رسیدید یا او به سراغ شما آمد، لشکرگاه خود را در جلوی تپه‌ها یا دامنه کوه‌ها یا کنار نهرها قرار دهید تا سبب حفاظت و ایمنی شما گردد و بهتر بتوانید از پیش رو به دفاع بپردازید»؛ (فَإِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدُ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مَعْسَكَرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ<sup>۱</sup>، أَوْ سَفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ<sup>۳</sup> الْأَنْهَارِ، كَيْمًا يَكُونُ لَكُمْ رِءَاءً<sup>۴</sup>، وَدُونَكُمْ مَرَدًّا<sup>۵</sup>).

امام علیه السلام هدف از این دستور را بیان فرموده، زیرا هنگامی که لشکر در کنار بلندی‌ها یا دامنه کوه یا کنار نهر باشد، این احتمال که دشمن لشکر را دور بزند و از عقب حمله کند و یا لشکر را به محاصره در آورد بسیار ضعیف خواهد بود.

۱. «اشراف» جمع «شرف» بر وزن «هدف» به معنای مکان مرتفع است و تعبیر به «قبل الاشراف» یعنی در جلوی بلندی‌ها.

۲. «سفاح» در اصل به معنای ریزش آب است سپس به دامنه کوه «سفاح» گفته شده، زیرا آب از آن فرو می‌ریزد این واژه به عنوان کنایه در مورد زنا نیز بکار رفته است.

۳. «اثناء» جمع «ثنی» بر وزن «صنف» به معنای پیچ و خم است این واژه «اثناء» نیز به معنای وسط چیزی به کار می‌رود.

۴. «رءاء» به معنای یار و یاور است.

۵. «مرد» گاه به معنای مانع و گاه به معنای محل بازگشت به کار می‌رود و در جمله بالا - همان‌گونه که گفتیم - هر دو معنا قابل قبول است.



امام علیه السلام در بیان دلیل این دستور به دو نکته اشاره می‌کند؛ نخست اینکه این‌گونه موضع‌گیری به شما کمک می‌کند و دیگر اینکه مانع حمله دشمن است. مفهوم جمله دوم روشن است، زیرا دشمن در چنین شرایطی نمی‌تواند از پشت سر حمله کند و مفهوم جمله اول ممکن است این باشد که اگر لشکرگاه در دامنه شیب‌داری باشد، حرکت به سوی دشمن آسان‌تر است و حرکت دشمن به سوی لشکر اسلام سخت‌تر، البته این سخن تنها در مورد دامنه کوه‌ها و تپه‌ها صادق است. این احتمال نیز در معنای «مرد» وجود دارد که منظور از «مرد» محل بازگشت بوده باشد یعنی هرگاه گروهی از شما بخواهند ساعتی عقب نشینی کرده و استراحت کنند و آماده حمله مجدد شوند، دامنه کوه‌ها و مانند آن محل بازگشت خوبی برای آنان خواهد بود.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که اتخاذ چنین موضعی فایده سومی نیز دارد و آن اینکه افراد بزدل و ترسو از لشکر خودی کمتر می‌توانند فرار کنند، زیرا پشت سرمانعی وجود دارد.

سپس امام علیه السلام به دستور دوم اشاره کرده می‌فرماید: «و باید همواره پیکار شما با دشمن از یک سو یا دو سو باشد (نه بیشتر، زیرا تعدد جهات باعث تجزیه لشکر و تشتت قوا و آسیب‌پذیری آن می‌شود)»؛ «وَلْتَكُنْ مَقَاتِلُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ».

به همین دلیل یکی از دام‌های دشمنان در گذشته و امروز این بوده که برای در هم شکستن مخالفین خود جبهه‌های متعددی در جنگ‌های نظامی یا سیاسی بگشایند تا نیروی مخالف را تجزیه و تشتت کنند. ممکن است منظور از دو جبهه، دو جبهه مختلف مثلاً شرقی و غربی نباشد، بلکه دو جبهه باشد که به اصطلاح امروز به صورت دایره و گاز انبری پیش می‌رود و نتیجه‌اش ممکن است به محاصره کامل دشمن بینجامد.

آن‌گاه در سومین دستور می‌فرماید: «مراقبان و دیدبان‌هایی بر قلّه کوه‌ها و روی تپه‌ها و بلندی‌ها قرار دهید مبادا دشمن از جایی که محل خطر یا مورد اطمینان شماست ناگهان به شما حمله کند»؛ (وَاجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صِيَّاصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ<sup>۲</sup> الْهَضَابِ، لِيَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ).

امام علیه السلام در این دستور دو نقطه حساس را مورد توجه قرار داده است؛ یکی قلّه کوه‌ها و دیگر فراز تپه‌ها و بلندی‌ها، چرا که اشراف بر تمام اطراف دارند و قرار دادن دیده‌بان در آنجا جلوی حمله‌های غافلگیرانه را می‌گیرد.

تعبیر به «مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ» ناظر به این است که حمله غافلگیرانه دشمن ممکن است از محلی باشد که انتظار آن نمی‌رود یا محلی که انتظار آن می‌رود، بنابراین باید دیده‌بان‌ها تمام این نقاط را زیر نظر داشته باشند.

در چهارمین دستور اشاره به یکی از تقسیمات مهم لشکر کرده می‌فرماید: «و بدانید مقدمه لشکر چشم‌های لشکرند، و چشم‌های مقدمه، پیشگامان و نیروی اطلاعاتی لشکرند»؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّ مَقْدِمَةَ الْقَوْمِ عِيُونُهُمْ، وَعِيُونَ الْمَقْدِمَةِ طَلَائِعُهُمْ). در گذشته چنین معمول بود که هرگز انبوه لشکر همه با هم حرکت نمی‌کردند بلکه گروهی از زبده‌ها را به عنوان مقدمه به فاصله‌ای جلوتر می‌فرستادند و در میان این گروه افراد زبده‌تری بودند که پیشاهنگان و طلایه‌داران بودند که در واقع به عنوان نیروهای اطلاعاتی زبردست لشکر عمل می‌کردند و به محض آگاهی از وضع دشمن، فرمانده اصلی لشکر را با خبر می‌ساختند تا بتوانند موضع‌گیری صحیحی داشته باشند.

۱. «صیاصی» جمع «صیصیه» یا «صیصه» در اصل به معنای شانه‌ای است که بانده تار و پود پارچه خود را با آن نظم می‌بخشد و یا شاخکی که در پای بعضی از پرندگان است سپس به قلعه‌های محکم که بر فراز کوه‌ها ساخته می‌شود و نیز به قلّه کوه‌ها اطلاق شده است و در عبارت بالا معنای اخیر اراده شده است.

۲. «مناکب» جمع «منکب» بر وزن «مغرب» به معنای شانه و دوش است و با توجه به اینکه هضاب جمع هضبة (بر وزن حمزة) به معنای کوه‌های پهن نسبتاً مسطح است، «مناکب هضاب» به معنای قسمت‌های بالای اینگونه کوه‌هاست که شانه کوه محسوب می‌شود.

در دستور پنجم آنها را به شدت از تفرقه برحذر می‌دارد می‌فرماید: «از پراکندگی و تفرقه سخت بپرهیزید، بنابراین هنگامی که توقف کردید و پیاده شدید، همه با هم پیاده شوید و هرگاه کوچ کردید همه با هم کوچ کنید»؛ (وَإِيَّاكُمْ وَالتَّقْوَىٰ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَأَنْزِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا أَرْتَحِلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا).

با توجه به اینکه امام علیه السلام این دستورات را به «زیاد بن نصر حارثی» و «شریح بن هانی» که سرکردهٔ مقدمهٔ لشکر بودند بیان می‌کند منظور این است که مقدمهٔ لشکر به صورت پراکنده عمل نکنند و همه با هم باشند تا ضعف و فتور به آنها دست ندهد.

حضرت در ششمین دستور شیوهٔ آسایش شبانهٔ لشکر را بیان کرده و می‌فرماید: «و هنگامی که پرده‌های تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه‌داران را با نیزه به صورت دایره‌ای در اطراف لشکر قرار دهید (و لشکر در وسط آن استراحت کند)»؛ (وَإِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً<sup>۱</sup>).

این همان چیزی است که در دنیای امروز نیز چه در میدان جنگ و چه در غیر آن افرادی را می‌گمارند که به اصطلاح کشیک دهند و از لشکر یا اماکن حساس در داخل شهرها و پادگان‌ها مراقبت به عمل آورند و به محض اینکه احساس خطری کنند، زنگ‌های بیدار باش را به صدا در بیاورند و امروز به عنوان نیروی حفاظت از آن یاد می‌شود.

در هفتمین و آخرین دستور به بدنهٔ لشکر نیز توصیه می‌کند که هنگام استراحت شبانه به سراغ خواب عمیق نروند همانند کسانی که آسوده در خانه‌هایشان در بستر می‌خوابند. می‌فرماید: «ولی خوابتان باید بسیار سبک و کوتاه باشد همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می‌نوشد و یا مضمضه

۱. «کفه» جمع «کفاف» به معنای شیء مدور است و کفهٔ ترازو را به همین مناسبت کفه می‌گویند که به صورت دایره است.

می‌کند»؛ (وَلَا تَذُقُوا النَّوْمَ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً).

درست شبیه کسی که در انتظار مسافر یا میهمان یا فرد عزیز دیگری است که شب وارد می‌شود اندکی می‌خوابد و بیدار می‌شود سپس می‌خوابد و باز بیدار می‌شود. لشکر اسلام نیز در مقابل دشمن باید این‌گونه استراحت کنند مبادا دشمن با شیخون ضایعات فراوانی به بار آورد. این معنا تشبیه به جرعه جرعه نوشیدن یا مضمضه آب در دهان است.

البته این نکات دقیق هفتگانه در بیان امام علیه السلام، دستوراتی درباره مقدمات لشکر و مسیر راه است؛ اما تاکتیک‌های مربوط به میدان جنگ را در بعضی از خطبه‌های گذشته بیان فرموده است. (به خطبه ۱۱ در جلد اول صفحه ۴۸۷ و خطبه ۶۶ در جلد سوم صفحه ۹۱ به بعد و خطبه ۱۲۴ جلد پنجم صفحه ۲۵۸ به بعد مراجعه شود).

\*\*\*

## وَمِنْ وَصِيَّتِهِ لِمَوْلَانَا السَّيِّدِ

وَصَّى بِهَا مَعْقِلَ بْنَ قَيْسِ الرِّيَّاحِيِّ حِينَ أُنْفَذَهُ إِلَى الشَّامِ  
فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ مُقَدَّمَةً لَهُ

از وصایا و سفارشهای امام علیه السلام است

که به معقل بن قیس ریاحی، در آن هنگام که او را با سه هزار نفر به عنوان  
مقدمه لشکر خویش به سوی شام فرستاد<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

این نامه همانند سایر نامه‌هایی که امام علیه السلام به فرماندهان سپاهش می‌نویسد با

۱. سند نامه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که در نبرد امام علیه السلام با شامیان هنگامی که به مدائن رسید، معقل بن قیس ریاحی را با سه هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر به سوی شام فرستاد و به او سفارش‌هایی فرمود که شریف رضی بخشی از آن را برگزیده است. بخش دیگری از این وصیت را نیز نصر بن مزاحم در کتاب صفین آورده است و بدون شک مصدري که شریف رضی از آن نقل نموده غیر از کتاب صفین نصر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۶)

سپس می‌افزاید: مرحوم ابن میثم نیز در شرح خود بر نهج البلاغه اضافه‌ای را بر آنچه سید رضی آورده است

توصیه به تقوا و پرهیزکاری شروع می‌شود؛ همان تقوایی که خمیرمایه هرگونه سعادت است. آن‌گاه دستوراتی در مورد بسیج نیروها و چگونگی حرکت به سوی دشمن و نخستین برخورد با آنها بیان می‌فرماید.

امام علیه السلام در این نامه مرتب تأکید می‌کند که آغازگر جنگ نباشید و چنان به دشمن نزدیک نشوید که احساس آمادگی جنگ کند و آنقدر دور نایستید که حمل بر ضعف و ترس نماید. لشگر را خسته نکنید. در مسیر راه، آغاز شب استراحت و سحرگاهان حرکت کنید و در وسط روز که هوا گرم است اطراق کنید و... و صیای دیگری که همه از روح بلند امام علیه السلام و صلح‌طلبی آن حضرت و رعایت اخلاق اسلامی حتی در مقابل دشمن حکایت می‌کند.




---

→ نقل می‌کند که نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ کرده است (شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۸۰).

و شگفتا اینکه در کتاب تمام نهج البلاغه چیزی اضافه بر آنچه سید رضی آورده است جز یکی دو کلمه در پایان آن دیده نمی‌شود (تمام نهج البلاغه، ص ۷۴۴).

اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ. وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ. وَسِرِّ الْبُرْدَيْنِ، وَغَوْرٍ بِالنَّاسِ، وَرَفَّةٍ فِي السَّيْرِ، وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا، وَقَدَرَهُ مُقَامًا لَا ظِعْمًا، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرُوحَ ظَهْرِكَ. فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ. فَإِذَا لَقَيْتَ الْعَدُوَّ فَكَفِّ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطًا، وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُو مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ. وَلَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ، حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي، وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَايَهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.

## ترجمه

تقوای الهی را پیشه کن، همان خدایی که سرانجام باید به لقای او برسی و عاقبتی جز حضور در پیشگاهش نداری، جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن، صبح و عصر که هوا خنک است، لشکر را به حرکت درآور و به هنگام گرمی روز به آنها استراحت ده و در پیمودن راه آرامش و رفاه لشکر را در نظر بگیر، در ابتدای شب حرکت مکن چرا که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای توقف تعیین نموده نه کوچ کردن؛ بنابراین شب هنگام بدنت را آرام ساز و مرکب‌ها را نیز آسوده بگذار و پس از توقف به هنگام سحرگاه یا وقتی که سپیده می‌دمد به یاری خدا حرکت نما و هنگامی که دشمن را ملاقات کردی، در وسط یاران و قلب سپاهت قرار گیر، نه آنقدر به دشمن نزدیک شو مانند کسی که می‌خواهد آتش جنگ را بر افروزد و نه آنقدر دوری کن، همانند کسی که از جنگ می‌ترسد (این‌گونه باش) تا فرمان من به تو برسد، مبدا عداوت شخصی شما با دشمن سبب شود که پیش از دعوت آنها به صلح و اتمام حجت جنگ را آغاز کنی.

## شرح و تفسیر

## دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد

امام علیه السلام در آغاز این نامه فرمانده لشکر (معقل بن قیس) را به تقوای الهی سفارش می‌کند و می‌فرماید: «تقوای خداوند را پیشه کن؛ همان خدایی که سرانجام باید به لقای او برسی و عاقبتی جز حضور در پیشگاهش نداری»؛ (اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ).

این تعبیرات در حقیقت برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ﴾<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ إِلِيَّ رُبُّكَ الْمُنْتَهَى﴾<sup>۲</sup>. آری هر که باشی و به هر جا برسی عاقبت باید به لقای الله بشتابی و در محضر عدلش حضور یابی و حساب اعمال خود را پس دهی.

اگر امام علیه السلام نامه خود را با توصیه به تقوا و یادآوری معاد آغاز می‌کند، به جهت آثار مختلف آن است، زیرا از یک سو سبب می‌شود که دستورهای دنبال آن را مو به مو اجرا کند و از سوی دیگر چون برنامه لشکر، برنامه جهاد فی سبیل الله و سیر الی الله است، به آنها روحیه می‌دهد و آمادگی آنان را برای پیکار با دشمن بیشتر می‌کند.

آن‌گاه امام علیه السلام به ده دستور جنگی در مورد اعزام نیروها به میدان نبرد و چگونگی مقابله با دشمن، اشاره می‌فرماید که در واقع همه جنبه مقدماتی و آمادگی دارد؛ نخست می‌فرماید: «جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن»؛ (وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ).

این دستور نخستین، بیانگر روح مسالمت‌جویی انسان است که نمی‌خواهد آغازگر جنگ، مسلمانان باشند و تا دشمن شروع نکند، آنها اقدام به جنگ نکنند.

۱. بقره، آیه ۲۲۳.

۲. نجم، آیه ۴۲.



قرآن مجید می فرماید: «وَإِنْ جَاحُوا لِّلْسَلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست.<sup>۱</sup>

سپس در دومین، سومین و چهارمین دستور می افزاید: «صبح و عصر که هوا خنک است، لشکر را به حرکت درآور و به هنگام گرمی روز به آنها استراحت ده و در پیمودن راه آرامش و رفاه لشکر را در نظر بگیر»؛ (وَيْسِرَ الْبُرْدَيْنِ<sup>۲</sup>، وَغَوْرُ<sup>۳</sup> بِالنَّاسِ، رَفَّهُ<sup>۴</sup> فِي السَّيْرِ).

بدیهی است هرگاه لشکر عجولانه و با شتاب به سوی میدان حرکت کند و ملاحظه سرما و گرما و استراحت را ننماید، هنگامی که وارد میدان می شود خسته و ناتوان است و پیکار با دشمن برای او بسیار دشوار.

آنگاه در پنجمین و ششمین دستور می فرماید: «در ابتدای شب حرکت مکن چرا که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای توقف تعیین نموده نه کوچ کردن، بنابراین شب هنگام بدنت را آرام ساز و مرکبها را نیز آسوده بگذار و پس از توقف به هنگام سحر یا وقتی که سپیده می دمَد به یاری خدا حرکت نما»؛ (وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا، وَقَدَّرَهُ مَقَامًا لَا ظِعْنًا، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، رَوْحَ ظَهْرِكَ. فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبُطُ<sup>۵</sup> السَّحْرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ

۱. انفال، آیه ۶۱.

۲. «بردین» تشبیه «برد» به معنای سرما و اشاره به صبح و عصر است که هوا نسبتاً خنک تر است.

۳. «غور» از ریشه «غور» بر وزن «قول» در منابع لغت دو معنا برای آن ذکر شده است: نخست خوابیدن در نیمه روز که گاه از آن تعبیر به قیلوله می شود و دوم فرو رفتن در باطن و عمق چیزی است و در جمله بالا معنای اول اراده شده است و گاه این واژه به معنای حمله و غارت کردن نیز بکار رفته است.

۴. «رفه» از ریشه «ترفیه» و «رفوه» به معنای آسایش و راحت بودن زندگی گرفته شده و رفاه نیز به عنوان یکی از مصدرهای این واژه ذکر شده است.

۵. «ینبطح» از ریشه «بطح» بر وزن «فتح» به معنای گستردن است و جمله «يَنْبُطُ السَّحْرُ» به معنای گسترش سحرگهان و آشکار شدن نشانه‌های آن است. این واژه گاه به معنای دراز کشیدن در روی زمین نیز آمده است.

عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ).

این سخن اشاره به همان چیزی است که بارها در قرآن مجید آمده است که شب را خداوند مایه آرامش قرار داده: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا»؛ خداوند شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش قرار داده است.<sup>۱</sup> همین مضمون در سوره یونس، آیه ۶۷، قصص، آیه ۷۳، غافر، آیه ۶۱ و در آیات دیگر نیز آمده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه قرآن شب را وسیله آسایش و آرامش قرار داده در حالی که امام علیه السلام سخن از آغاز شب می‌گوید و سحر را استثنا می‌کند.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه منظور از شب همه آن است به استثنای سحر که مقدار کمی از آخر شب است. از دستوراتی که درباره نماز شب داده شده به خوبی استفاده می‌شود که آخر شب مستثناست، لحظه بیداری و هشیاری و حرکت و جدیت و استغفار و توبه است همان‌گونه که در آیه قرآن آمده است: «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ».<sup>۲</sup>

از اینکه امام علیه السلام روی اوّل شب تکیه می‌کند به نظر می‌رسد علت آن است که بسیاری عادت دارند کاری را که از عصر شروع کرده‌اند تا مدتی از شب ادامه دهند، امام علیه السلام می‌فرماید: شب که آغاز شد توقف کنید و به نماز بایستید و سپس استراحت کنید.

جمله «رَوْحُ ظَهْرِكَ» به عقیده بعضی از مفسران اشاره به استراحت دادن مرکب‌های سواری مانند اسب است و بعضی آن را اشاره به شتران بارکش می‌دانند که نیازهای لشکر را با خود به سوی میدان جنگ می‌برد و مانعی ندارد

۱. انعام، آیه ۹۶.

۲. آل عمران، آیه ۱۷.

که هر دو در این جمله مراد باشد.

باید توجه داشت که یکی از معانی «ظهر» که در کتب لغت آمده حیواناتی است که بار بر دوش آنها می‌نهند و یا سوار بر آنها می‌شوند و اینکه بعضی از مفسران نهج البلاغه معنای «ظهر» را محدود به شتران بارکش یا محدود به اسب‌های سواری کرده‌اند، درست به نظر نمی‌رسد.

آن‌گاه در هفتمین، هشتمین و نهمین دستور می‌فرماید: «و هنگامی که دشمن را ملاقات کردی در وسط یاران و قلب سپاهت قرار گیر نه آنقدر به دشمن نزدیک شو مانند کسی که می‌خواهد آتش جنگ را بر افروزد و نه آنقدر دوری کن همانند کسی که از جنگ می‌ترسد (این‌گونه باش) تا فرمان من به تو برسد»؛ (فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطًا، وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوًّا مَنْ يَرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ. وَلَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعِدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ، حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي).

قرار گرفتن فرمانده لشکر در وسط آنها از یک سو مایه قوت قلب لشکر است و از سوی دیگر آسان‌تر می‌تواند فرمانش به تمام لشکر برساند.

در دهمین و آخرین دستور می‌فرماید: «مبادا عداوت شخصی شما با دشمن سبب شود که پیش از دعوت آنها به صلح و اتمام حجت با آنها بیکار کنید»؛ (وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ سَنَانُهُمْ<sup>۲</sup> عَلَى قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دَعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ<sup>۳</sup> إِلَيْهِمْ).

## نکته

### معقل بن قیس کیست؟

۱. «ینشب» از ریشه «نشوب» بر وزن «سجود» به معنای درگیر شدن و دخالت کردن در چیزی و گاه به معنای شعله‌ور شدن جنگ است و «انشاب» که از باب افعال است به معنای فرو بردن چنگ در گریبان کسی است و گاه به معنای برافروختن آتش جنگ می‌آید.

۲. «سنان» مصدر است به معنای خصومت و دشمنی داشتن.

۳. «اعذار» به معنای اتمام حجت کردن و راه عذر را بر دیگری بستن است.

بعضی از مورخان گفته‌اند که او از مردان شجاع کوفه بود و فرماندهی بعضی از لشکرها را در زمان عمر بن خطاب به عهده داشت و او از شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و حضرت او را به فرماندهی بعضی از سپاهیان انتخاب می‌کرد و در روز جنگ جمل یکی از امیران لشکر بود. در ایمان و اخلاص او نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام همین بس که قبل از جنگ صفین هنگامی که لشکر در نخیله (منزلگاهی نزدیک کوفه) اجتماع کرده بودند، امام علیه السلام خطبه‌ای دربارهٔ جهاد در برابر شورشیان شام ایراد فرمود، معقل عرض کرد: «وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَتَخَلَّفُ عَنْكَ إِلَّا ظَنِينٌ وَلَا يَتَرَبَّصُ بِكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؛ به خدا سوگند ای امیر مؤمنان هیچ‌کس در این سفر از تو جدا نمی‌شود مگر فرد متهم و مورد سوء ظن و تردید نمی‌کند دربارهٔ تو مگر منافق».

در بعضی از روایات آمده است که در یکی از معرکه‌ها، مستورد که یکی از خوارج بود با معقل روبه‌رو شد. او نیزه‌ای به دست داشت و معقل شمشیری، او نیزه‌اش را در بدن معقل فرو کرد و معقل محکم با شمشیرش بر او کوفت و هر دو جان سپردند معقل به شهادت رسید و مستورد به جهنم وارد شد.<sup>۱</sup>



۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۲؛ تاریخ الامم و الملوك للطبری، ج ۴، ص ۱۴۴.

## وَمِنْ كِتَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ السَّيِّدِ

إِلَى أَمِيرَيْنِ مِنْ أَمْراءِ جَيْشِهِ

از نامه‌های امام علیه السلام است  
که به دو نفر از سران سپاهش نگاشته<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

این نامه در واقع بیانگر دو چیز است؛ نخست دستوری است به آن دو فرمانده لشکر که از مالک اشتر پیروی کنند و زیر نظر او قرار گیرند و دیگر اینکه او صافی از مالک اشتر را بیان کرده که شایستگی او را برای هر فرماندهی نشان می‌دهد.

۱. سند نامه:

این نامه در تاریخ طبری (ج ۳، ص ۵۶۴) و در کتاب صفین نصر بن مزاحم ص ۱۵۳ آمده است. مصادر نهج البلاغه نیز به این دو که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیستند نیز اشاره کرده است و در تاریخ طبری چنین آمده که امام علیه السلام این نامه را برای زیاد بن نصر و شریح بن هانی که دو فرمانده مقدمه سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام به سوی صفین بودند، نگاشته است. هنگامی که آنها به نیروهای معاویه نزدیک شدند با یکی از فرماندهان لشکر او که نامش ابو الاعور سلمی بود برخورد کردند و او را به اطاعت از امیر مؤمنان علیه السلام دعوت نمودند ولی او نپذیرفت جریان را به وسیله نامه‌ای به امام علیه السلام گزارش کردند امام علیه السلام مالک اشتر را به عنوان فرمانده همراه با این نامه نزد آنان فرستاد.



وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيْزِكُمَا مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَاهُ دِرْعًا وَمِجَنًّا، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهَنُهُ وَلَا سَقَطَتُهُ وَلَا بَطُوهُ عَمَّا الْأَسْرَاعِ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.

## ترجمه

من مالک بن حارث اشتر را بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امیر ساختم؛ گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید. او را زره و سپر محکم خویش سازید، زیرا او کسی است که سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی‌کند، در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی‌دهد.

## شرح و تفسیر

### مالک فرماندهی لایق

امام علیه السلام در این نامه که به زیاد بن نضر و شریح بن هانی نوشته است نخست به مأموریت مهم مالک اشتر اشاره کرده و می‌فرماید: «من مالک بن حارث اشتر را بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امیر ساختم گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید»؛ (وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيْزِكُمَا مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا).

سپس می‌افزاید: «او را زره و سپر محکم خویش سازید، زیرا او کسی است که

۱. «حَیْزٌ» به معنای مکان، حوزه و ناحیه است و از ریشه «حیازة» به معنای تملک کردن و در اختیار گرفتن است.

بیم سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی‌کند. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی‌دهد؛ (وَاجْعَلَاهُ دُرْعاً وَمِجَنًّا<sup>۱</sup>، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَهِنَّهُ وَلَا سَقَطْتَهُ<sup>۲</sup> وَلَا بُطُوهُ عَمَّا إِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ<sup>۳</sup>، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلُ<sup>۴</sup>).

از تعبیر امام علیه السلام استفاده می‌شود که فرمانده لشکر باید کاملاً از نفرات خود حفاظت کند همچون زره و سپر برای افراد، آن‌گونه برنامه‌ریزی کند که ضایعات به حداقل برسد و کشته و مجروح کمتر باشد.

نکته دیگری که امام علیه السلام در این چند جمله بیان فرموده ویژگی‌های چهار گانه‌ای است که برای اشتر برشمرده که اگر در فرمانده‌ای جمع شود، آن فرمانده از هر نظر لایق و شایسته است.

۱. سستی به خرج ندهد و در برابر فشارهای دشمن و سنگینی برنامه‌های جنگی مانند کوه استوار باشد.

۲. در محاسبات خود کمتر دچار اشتباه شود، موقعیت نیروهای خودی و دشمن را به طور کامل ارزیابی کند و مطابق آن برنامه‌ریزی نماید.

۳. در میدان جنگ مسائلی پیش می‌آید که دقیقه‌ها و ثانیه‌ها در آن سرنوشت‌ساز است و باید با سرعت هرچه تمام‌تر عمل کرد. فرمانده لایق باید این دقیقه‌ها و ثانیه‌ها را بشناسد و بر طبق آن موضع‌گیری کند.

۴. به هنگام مبارزه لحظاتی پیش می‌آید که در آن خونسردی و ترک شتاب لازم است؛ مثلاً در جایی که دشمن تدریجاً به دام می‌افتد، اگر کار عجولانه‌ای شود از دام بیرون خواهد رفت. در این گونه موارد باید خونسرد بود.

۱. «مِجَنٌّ» به معنای سپر است، از ریشه «جَنٌّ» بر وزن «فَنٌّ» به معنای پوشانیدن گرفته شده است.

۲. «سَقَطْتَهُ» به معنای لغزش و سقوط است.

۳. «أَحْزَمُ» از ریشه «حَزَمُ» بر وزن «نَظَمُ» به معنای محکم‌کاری کردن گرفته شده.

۴. «أَمْثَلُ» به معنای افضل است.



به یقین فرماندهی که این چهار وصف در او باشد فرمانده بسیار با ارزشی است و این همان چیزی است که در مالک اشتر به اضافه صفات دیگر جمع بود.

## نکته‌ها

### ۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر

درباره مالک اشتر و شرح حال او به خواست خدا در ذیل بحث از نامه ۵۳ عهدنامه معروف مالک اشتر سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها اشاره‌ای به بعضی از ویژگی‌های او می‌شود.

ابن ابی الحدید در پایان همین نامه تحت عنوان «نَبَذُ مِنَ الْأَقْوَالِ الْحَكِيمَةِ» سخنانی درباره مسائل مربوط به مدیریت و تدبیر امر جامعه بیان کرده و از افراد مختلفی سخنان کوتاهی در این زمینه بیان می‌کند سپس در پایان آن می‌گوید: امیر مؤمنان علیه السلام همه آنچه را این گروه بیان کرده‌اند در یک جمله خلاصه کرده و درباره مالک اشتر بیان فرموده، آنجا که می‌گوید: «لَا يَخَافُ... وَلَا بُطُوهَ عَمَّا الْأِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلُ؛ در آنجا که سرعت لازم است کندی نمی‌کند و در آنجا که کندی و خونسردی سزاوارتر است شتاب نمی‌گیرد».

در ذیل همین نامه می‌گوید: ارباب حدیث روایتی نقل کرده‌اند که دلالت بر فضیلت مهمی درباره اشتر می‌کند و گواهی قاطع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نسبت به ایمان او نشان می‌دهد و آن اینکه هنگامی که ابوذر در ربه در آستانه مرگ قرار گرفت (و همسرش بسیار بی‌تابی می‌کرد که بعد از مرگ وی چگونه وسائل غسل و کفن و دفن او را فراهم کند در حالی که در آن بیابان تنهاست) به همسرش گفت: بی‌تابی نکن که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: یکی از شما در بیابانی از دنیا خواهید رفت و گروهی از مؤمنان بر جنازه او حاضر می‌شوند و یقین دارم آن

فرد منم، بنابراین مراقب و منتظر باش که مؤمنانی از راه می‌رسند و امر کفن و دفن مرا بر عهده خواهند گرفت.

آن‌گاه از ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب نقل می‌کند، آن گروه که بعد از مر ابوذر ناگهان حاضر شدند، جماعتی بودند از جمله «حجر بن عدی» و «مالک اشتر» و این همان حجر بن عدی است که معاویه او را شهید کرد و از بزرگان و شخصیت‌های شیعه بود.

همسر ابوذر می‌گوید: هنگامی که ابوذر از دنیا رفت ناگهان گروهی از سواران را دیدم که همچون عقاب به سرعت در کنار جنازه او حاضر شدند رو به من کردند گفتند: ای زن چه مشکلی داری؟ گفتم: مردی از مسلمانان از دنیا رفته او را کفن کنید. سؤال کردند: او کیست؟ گفتم: ابوذر. گفتند: همان یار رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ گفتم: آری، گفتند: پدران و مادران ما به فدای او. سپس با سرعت مراسم کفن و دفن او را انجام دادند.<sup>۱</sup>

این حدیث هم دلیل روشنی بر عظمت ابوذر است و هم مالک اشتر. شرح بیشتر را درباره این شخصیت والا مقام و بی‌نظیر اسلامی که از وفادارترین دوستان امیر مؤمنان علیه السلام بود، امام علیه السلام در چهار موضع دیگر نهج البلاغه بیان فرموده است؛ از جمله در نامه ۳۴ و ۳۸ و کلمات قصار ۴۴۳ و ذیل نامه ۵۳ (فرمان مالک اشتر) که شرح آن را به خواست خدا خواهیم آورد.

## ۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر

همان‌گونه که در بالا گفتیم امام علیه السلام این نامه کوتاه و پرمعنا را برای دو نفر از فرماندهان لشکری که به سوی میدان صفین فرستاده بود مرقوم داشت. در مورد نفر اول یعنی شریح بن هانی، ابن عبدالبر در الاستیعاب می‌گوید: او

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۰ (با تلخیص).

از کسانی بود که جاهلیت و اسلام را درک کرد و از صحابه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محسوب می‌شود و از بزرگان اصحاب علی عَلِيٌّ و یاران نزدیک او بود که در تمام میدان‌های نبرد با آن حضرت همراهی می‌کرد.<sup>۱</sup>

ذهبی در تاریخ خود آورده است که او در سال ۷۸ در عصر حجاج شهید شد در حالی که یکصد و بیست سال از عمر او گذشته بود و از قاسم بن مخیمرة نقل می‌کند که می‌گوید، من در طائفه بنی حارث مردی برتر از شریح بن هانی ندیدم.<sup>۲</sup>

اما در مورد زیاد بن نضر که دومین فرمانده این سپاه بود مرحوم محقق نمازی شاهرودی در مستدرک علم رجال الحدیث می‌نویسد: او از ارکان اصحاب امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ بود و حضرت او را امیر طایفه مذحج و اشعریین قرار داده بود و امام عَلِيٌّ او را با شریح بن هانی همراه دوازده هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر به سوی صفین فرستاد و از تاریخ طبری نقل می‌کند که امام عَلِيٌّ به مالک اشتر دستور داد زیاد بن نضر را فرمانده میمنه لشکر و شریح بن هانی را فرمانده میسره لشکرش قرار بدهد و از جمله مأموریت‌های او این بود که علی عَلِيٌّ او را همراه عبدالله بن عباس برای گفتگوی با خوارج فرستاد و در پایان می‌افزاید: از مجموع این امور استفاده می‌شود که او مردی عالم و با کمال و صاحب ایمان و عدالت بود.<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. استیعاب، ج ۲، ص ۷۲.

۲. تاریخ اسلام ذهبی، ج ۵، ص ۴۲۳.

۳. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۴۵۵.



## وَمِنْ وَصِيَّتِهِ لِعَلِيٍّ السَّلَامُ

لِعَسْكَرِهِ قَبْلَ لِقَاءِ الْعَدُوِّ بِصِفِّينَ

از وصایا و سفارشهای امام علیه السلام است

به لشکرش پیش از روبه‌رو شدن با دشمن در صفین<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

این نامه نیز مانند نامه‌های سابق مشتمل بر یک سلسله دستورات اخلاقی و انسانی دربارهٔ نبرد با دشمن است، دستوراتی که بیانگر روح عظوفت و رأفت

۱. سند نامه:

نویسنده کتاب مصادر تصریح می‌کند که این وصیت و سفارش به طور متواتر از امام علیه السلام نقل شده است امام علیه السلام بارها همین سخنان را به عنوان توصیه و سفارش به اصحاب و یارانش می‌نمود. گروهی از کسانی که قبل از سید رضی بوده‌اند آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند از جمله طبری که در کتاب تاریخ معروف خود در حوادث سال ۳۷ از عبد الرحمن بن جندب از پدرش نقل می‌کند که علی علیه السلام در هر میدان نبردی که با دشمن روبه‌رو می‌شدیم همین سفارش‌ها را به ما می‌فرمود و نیز نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود همین مضمون را نقل کرده است، مرحوم کلینی نیز در کتاب فروع کافی در کتاب جهاد آن را از همان راوی (عبد الرحمن بن جندب از پدرش) آورده است همچنین مسعودی در مروج الذهب و ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح؛ و بعد می‌افزاید با توجه به این همه از راویان قبل از سید رضی نیازی نمی‌بینیم که نام کسانی را که بعد از سید رضی این نامه را از امام علیه السلام نقل کرده‌اند بیاوریم (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۷).

اسلامی است و نشان می‌دهد مسائل اخلاقی در هیچ جا حتی در میدان جنگ نباید فراموش شود. دستوراتی که دنیای امروز بعد از گذشت ۱۴ قرن هنوز در ابتدای راه آن است و تنها بخشی از آن را توصیه می‌کند، توصیه‌ای که هرگز با عمل همراه نبوده است.

مخصوصاً امام علیه السلام در این وصیت درباره زنان سفارش زیادی می‌کند که کمترین آزاری به آنها نرسانند حتی اگر آنها دشنام عرضی به شما بدهند و رؤسای شما را سب و لعنت کنند. امام علیه السلام در این وصایای خود نخستین چیزی را که بر آن تأکید می‌کند این است که یارانش آغازگر جنگ نباشند، سفارشی که همه جا به یارانش می‌کرد.

\* \* \*

لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ يَبْدُءُواكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَىٰ حُجَّةٍ، وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّىٰ يَبْدُءُواكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَىٰ لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ الْهَرِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا، وَلَا تُصِيبُوا مُعُورًا، وَلَا تُجْهَرُوا عَلَىٰ جَرِيحٍ. وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَىٰ، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَّرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتٌ أَلْفُؤُىٰ وَالْأَنْفُسُ وَالْعُقُولُ؛ إِنْ كُنَّا لَنُؤَمِّرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ؛ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيُعَيِّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.

## ترجمه

با آنها نجنگید تا آنها جنگ را آغاز کنند، زیرا به حمد خدا شما دارای حجت و دلیل هستید (شما پیرو امام علیه السلام و پیشوایی هستید که خدا و خلق بر آن اتفاق دارند)، بنابراین اگر آنها آغازگر جنگ باشند، حجت و دلیل دیگری برای شما بر ضد آنهاست و هنگامی که به اذن خدا دشمن شکست خورد فراریان را نکشید، و بر ناتوان‌ها ضربه‌ای وارد نکنید، و مجروحان را به قتل نرسانید، زنان را با اذیت و آزار به هیجان نیاورید، هر چند آنها به شما دشنام دهند و به سرانتان بدگویی کنند، زیرا آنها از نظر قوا ناتوان و از نظر روحیه و عقل و خرد ضعیف‌اند و در آن زمان که زنان مشرکان (در عصر پیامبر) به ما بدگویی می‌کردند و دشنام می‌دادند (از سوی آن حضرت) دستور داده می‌شد که از آزار و اذیت آنها خودداری کنیم، حتی در زمان جاهلیت اگر مردی دست به روی زنی بلند می‌کرد و سنگی به سوی او پرتاب می‌نمود و یا او را با چوب می‌زد، همین امر باعث ننگ او و فرزندان او می‌شد!

## شرح و تفسیر

## بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ

در اینکه مخاطبان این نامه جنگ جویان جمل هستند یا صفین در میان مورخان و شارحان نهج البلاغه گفتگوست. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار<sup>۱</sup> این توصیه را مربوط به جنگ جمل می‌داند، هرچند در جای دیگر نیز برای صفین نقل کرده است. مسعودی در مروج الذهب نیز آن را مربوط به جنگ جمل می‌داند.

ابن میثم این مشکل را در شرح نهج البلاغه خود حل کرده و می‌گوید: «این سفارشی بود که امام علیه السلام برای تمام صحنه‌های جنگ بیان می‌فرمود و همه جا بر آن تکیه می‌کرد» و قبل از ابن میثم نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ خود نیز آن را نقل کرده‌اند و با توجه به اینکه محتوا یک دستور عام است این سخن بعید به نظر نمی‌رسد.

به هر حال امام علیه السلام در این سفارش بر پنج نکته تأکید فرموده است: نخست می‌فرماید: «با آنها نجنگید تا آنها جنگ را آغاز کنند، زیرا بحمدالله شما دارای حجت و دلیل هستید (شما پیرو امام علیه السلام و پیشوایی هستید که خدا و خلق بر آن اتفاق دارند) بنابراین اگر آنها آغازگر جنگ باشند حجت و دلیل دیگری برای شما بر ضد آنهاست»؛ (لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ يَبْدِءُوكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَىٰ حُجَّةٍ، وَتَرَكُوكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّىٰ يَبْدِءُوكُمْ حُجَّةً أُخْرَىٰ لَكُمْ عَلَيْهِمْ).

این دستوری است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به سپاهیان اسلام می‌داد و نتیجه‌اش همان است که امام علیه السلام در این گفتار بیان فرموده است که سپاه اسلام دارای دو دلیل روشن بر ضد دشمن می‌شوند؛ نخست اینکه پیروی آنها از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام بر اساس موازین صحیح و منطقی بوده است. دیگر اینکه وقتی آنها



جنگ را آغاز کنند عملاً دلیل دیگری بر ضد خود اقامه کرده‌اند، زیرا سبب کشتن افراد بی‌گناه و کوشیدن در ایجاد فساد بر روی زمین و مصداق محارب خدا و رسول می‌شوند، زیرا هر کس اسلحه به روی مردم بی‌گناه کشد محارب است، بنابراین مشمول آیه شریفه ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا...﴾<sup>۱</sup> می‌شوند.

افزون بر این آنها مصداق آیه شریفه ﴿فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ فَاغْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾؛ هر کس به شما حمله کرد همانند حمله‌ی وی بر او حمله کنید<sup>۲</sup> خواهند بود.

سپس امام علیه السلام به بیان سه دستور مهم دیگر می‌پردازد و می‌فرماید: «و هنگامی که به اذن خدا دشمن شکست خورد، فراریان را نکشید و بر ناتوان‌ها ضربه‌ای وارد نکنید و مجروحان را به قتل نرسانید»؛ (فَإِذَا كَانَتْ الْأَهْزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا، وَلَا تُصِيبُوا مُعْوِرًا<sup>۳</sup>، وَلَا تُجْهِزُوا<sup>۴</sup> عَلَىٰ جَرِيحٍ).

این سه دستور کاملاً جنبه اخلاقی دارد، زیرا هدف در هم شکستن حرکت دشمن است نه انتقام‌جویی. کسی که صحنه نبرد را ترک کرده و فرار می‌کند کشتن آن مفهومی ندارد همچنین آن کس که ناتوان و آسیب‌پذیر شده، وارد کردن ضربت بر او با اصول جوانمردی سازگار نیست؛ مانند کسی که سلاح خود را از دست داده و یا از جنگیدن بازمانده و ناتوان شده و دیگر خطری از ناحیه او

۱. مانده، آیه ۳۳.

۲. بقره، آیه ۱۹۴.

۳. «معور» در اصل از ریشه «عار» و «عور» بر وزن «غور» به معنای عیب گرفته شده است. سپس به معنای نقاط آسیب‌پذیر به کار رفته و معور به کسی گفته می‌شود که توانایی دفاع از خود را ندارد و در برابر حمله مخالفان آسیب‌پذیر است و عضو جنسی را از این جهت عورت گفته‌اند که آشکار ساختن آن مایه عیب و عار است.

۴. «لَا تُجْهِزُوا» از ریشه «جهاز» به معنای تسریع در قتل مجروحان و پایان دادن به عمر آنهاست، شبیه چیزی که امروز به عنوان زدن تیر خلاص گفته می‌شود.

احساس نمی‌شود؛ همچنین کشتن مجروحانی که بر خاک افتاده‌اند و توان جنگیدن در آنها باقی نمانده، با اصول انسانی سازگار نیست.

علامه تستری در شرح نهج البلاغه خود در اینجا سؤالی مطرح کرده و آن اینکه از بعضی روایات (مانند روایتی که مرحوم کلینی در جلد پنجم کافی نقل کرده) استفاده می‌شود که امام علیه السلام چنین دستوری را در جنگ جمل داد و در جنگ صفین عکس آن را فرمود و اجازه داد فراریان و مجروحان را بکشند.

ولی در روایت دیگری پاسخ این سؤال آمده است؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَ لِأَهْلِ الْعَدْلِ أَنْ يَتَّبِعُوا مُدْبِرًا وَلَا يَقْتُلُوا أُسِيرًا وَلَا يُجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ وَهَذَا إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ أَحَدٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَزْجَعُونَ إِلَيْهَا فَإِذَا كَانَ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَزْجَعُونَ إِلَيْهَا فَإِنَّ أُسَيْرَهُمْ يُقْتَلُ وَمُدْبِرَهُمْ يُتَّبَعُ وَجَرِيحُهُمْ يُجْهَرُ عَلَيْهِ؛ طرفداران عدالت، حق ندارند فراریان را دنبال کنند و اسیری را به قتل برسانند و مجروحی را بکشند و این در صورتی است که از لشکر دشمن کسی که جنگ را ادامه دهد باقی نمانده باشد، اما اگر هنوز گروهی دارند جنگ را ادامه می‌دهند (و از ناحیه آنها احساس خطر می‌شود) اسیرانشان به قتل می‌رسند و فراریان را دنبال می‌کنند و مجروحان را می‌کشند»<sup>۱</sup>.

کوتاه سخن اینکه رعایت این اصول انسانی مربوط به جایی است که لشکر دشمن متلاشی شده و احتمال بازگشت و حمله مجدد در کار نیست و می‌دانیم که در جنگ بصره لشکر دشمن به طور کامل متلاشی شد.

آن‌گاه امام علیه السلام در پنجمین دستور می‌فرماید: «زنان را با اذیت و آزار به هیجان نیاورید، هرچند آنها به شما دشنام دهند و به سرانتان بدگویی کنند»؛ «وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَدْوَى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَّيْنَ أُمَّرَاءَكُمْ».

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان دلیل این دستور پرداخته می‌فرماید: «زیرا آنها از نظر قوا

ناتوان و از نظر روحیه و عقل و خرد ضعیف‌اند؛ (فَيَأْتِيَنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ).

از آنجا که زنان توان نبرد ندارند، کینه خود را با دشنام دادن ابراز می‌کنند و از آنجا که روح و خردشان ضعیف است، انتقام‌جویی را در بدگویی و بدزبانی نشان می‌دهند؛ به همین دلیل افراد آگاه و بیدار نباید در برابر بدزبانی آنها واکنش نشان دهند. بگذارند عقده دل را با این سب و دشنام‌ها واکنند و آرام بگیرند و به یقین اگر در برابر این سخنان زشت عکس‌العملی نشان داده شود، هیجان آنها بیشتر می‌شود و چه بسا سر از کفرگویی در آورند.

آن‌گاه امام عليه السلام اشاره به سیره و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر زنان مشرک می‌کند و می‌فرماید: «و در آن زمان که زنان مشرکان (در عصر پیامبر) به ما بدگویی می‌کردند و دشنام می‌دادند (از سوی آن حضرت) دستور داده می‌شد که از آزار و اذیت خودداری کنیم؛ (إِنْ كُنَّا لَنُؤْمِرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ).

آن‌گاه امام عليه السلام به نکته سومی در این باره اشاره کرده و می‌فرماید: «حتی در زمان جاهلیت اگر مردی دست به روی زنی بلند می‌کرد و سنگی به سوی او پرتاب می‌نمود و یا او را با چوب می‌زد، همین امر باعث ننگ او و فرزندانش می‌شد؛ (وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَسْتَأْوِلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ<sup>۱</sup> أَوْ الْهَرَاوَةِ<sup>۲</sup> فَيُعَيِّرُ بِهَا وَعَقْبَهُ<sup>۳</sup> مِنْ بَعْدِهِ).

هرگاه مردم عصر جاهلیت چنین باشند و هرگاه مسلمانان در برابر مشرکان مأمور به خویشن‌داری شوند، در عصر ظهور اسلام و در برابر زنان مسلمان ناآگاه، به طریق اولی باید خویشن‌داری نشان دهند.

۱. «فهر» به معنای قطعه سنگ صافی است که مشت انسان را پر می‌کند و «فهر» بر وزن «شعر» به سنگ‌هایی گفته می‌شود که با آن ادویه را نرم می‌کنند.

۲. «هراوة» به معنای قطعه چوبی مانند عصا و چماق است.

۳. «عقب» به معنای فرزند است خواه پسر باشد یا دختر.

امام علیه السلام که این دستور را درباره زنان به لشکریان خود می داد، خودش در عمل به آن پیشگام بود. در تاریخ جنگ جمل آمده است هنگامی که علی علیه السلام و لشکریانش پیروز شدند، حضرت از یکی از کوچه های بصره عبور می کرد همسر عبدالله بن خلف (یکی از سرشناسان بصره) که بر در خانه خود ایستاده بود، رو به امام علیه السلام کرد و گفت: «يَا قَاتِلَ الْأُجَيْبَةِ لَا مَرْحَبًا بِكَ أَيُّمَ اللَّهُ مِنْكَ وَكَدَّكَ كَمَا أَيُّمَتَ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَلْفٍ؛ ای قاتل دوستان! خوش نیامدی خدا فرزندان را یتیم کند همان گونه که فرزندان عبدالله بن خلف را یتیم کردی». امام علیه السلام هیچ پاسخی به او نداد ولی ایستاد و اشاره به گوشه ای از خانه آن زن کرد آن زن این اشاره پر معنا را فهمید و ساکت شد و به خانه برگشت. او می دانست که آن زن، عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم را در خانه خود پنهان کرده است و امام علیه السلام هم به همان نقطه خانه که آنها پنهان بودند اشاره کرد؛ یعنی اگر بخواهم این دو را بیرون می کشم و به سزای اعمالشان می رسانم ولی امام علیه السلام با حلم و کرمی که داشت از این کار صرف نظر فرمود.<sup>۱</sup>

## نکته ها

### ۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه

در چندین مورد از خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه نکوهشی از زنان دیده می شود و بعضی از ناآگاهان آن را به عنوان زن ستیزی تفسیر می کنند در حالی که قرائنی همراه این بیانات امام علیه السلام است که نشان می دهد نظر امام علیه السلام به گروه خاصی است.

مثلاً بعضی از این عبارات بعد از جنگ جمل که یکی از آتش افروزانش یکی از همسران مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، وارد شده که نشان می دهد هدف امام علیه السلام

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۵.

نکوهش از چنین زنانی است که مسیر صحیح را رها کرده و آلت دست فرصت طلبان سیاسی مانند طلحه و زبیر می شوند، کاری که منجر به ریخته شدن خون هزاران نفر از مسلمانان شد و امام علیه السلام در پایان جنگ، آن زن را به احترام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با نهایت تکریم همراه برادرش و گروهی از محافظان به مدینه بازگرداند.

در نامه مورد بحث نیز از زنانی نکوهش شده که زبان آنها آلوده به دشنام و بدگویی و سخنان زشت و خشن می شود. امام علیه السلام آنها را ضعیف العقل و ناتوان می شمرد.

بنابراین اگر قراین حالی و مقاله را در همه جا در نظر بگیریم پاسخ این گونه ایرادات روشن می شود.

لذا در حدیثی در اصول کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که بعد از اشاره به عیب و نقصان گروهی از زنان در پایان می فرماید: «إِلَّا الْمُسْلِمَاتُ مِنْهُنَّ؛ غیر از زنان مسلمان»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صَالِحٍ؛ یک زن صالحه برتر است از یک هزار مرد ناصالح»<sup>۲</sup>.  
در حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام که در کتاب کافی آمده نیز تقسیم بندی روشنی درباره زنان دیده می شود که امام علیه السلام گروهی از آنان را مایه سعادت مردان می داند و گروهی را اسباب غبن می شمارد؛ «فَمَنْ يَظْفَرُ بِصَالِحِيهِنَّ يَسْعَدُ وَمَنْ يُعْبِنُ فَلَيْسَ لَهُ انْتِقَامٌ»<sup>۳</sup>.

روایات سه گانه بالا و همچنین روایات دیگری که در همان باب از کافی (باب اصناف النساء) آمده قرینه روشنی است بر تفسیری که درباره سخنان علی علیه السلام در نهج البلاغه آورده ایم.

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۴.

۲. وسائل الشیعه، باب ۸۹ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۲۳، ح ۳ باب اصناف النساء.

## ۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان

آنچه در نامه بالا و بعضی از نامه‌های گذشته و آینده آمده است، بیانگر روش اسلام در میدان نبرد و در برابر دشمنان است. روشی که تمام موازین صحیح نبرد را آمیخته با مسائل اخلاقی نشان می‌دهد. بر خلاف روش دنیای مادی و روش دشمنان امام علیه السلام که هیچ قید و شرطی را در میدان جنگ پذیرا نبودند. ناجوانمردانه‌ترین کارها اگر به اهداف آنها کمک می‌کرد، مجاز بود؛ و بهترین دستورهای انسانی و اخلاقی اگر در مسیر منافع آنها نبود، ممنوع شمرده می‌شد. این تفاوت را به خوبی می‌توان در طرز رفتار امام علیه السلام و طرز رفتار معاویه مشاهده کرد.

بعضی از تحلیل‌گران پیشین و امروز که افکارشان تحت تأثیر مکتب‌های مادی بوده و هست همین تفاوت را دلیل بر برتری سیاست‌های معاویه بر سیاست امام علیه السلام می‌گیرند.

در اینجا بد نیست به سخنی از جاحظ در این زمینه گوش فرا دهیم او می‌گوید: بعضی از کسانی که خود را عاقل و دانا و فهیم می‌دانند و در واقع عوام هستند و خود را از خواص می‌پندارند، گمان می‌کنند که معاویه بهتر از علی علیه السلام فکر می‌کرد و در مسائل سیاسی دقیق‌تر می‌اندیشید در حالی که مطلب چنین نیست، زیرا علی علیه السلام در جنگ‌هایش کاری جز آنچه موافق کتاب و سنت بود انجام نمی‌داد در حالی که معاویه بر خلاف کتاب و سنت عمل می‌کرد و هرگونه نیرنگی را اعم از حلال و حرام به کار می‌برد و در جنگ‌هایش مطابق سیره پادشاهان ظالم غیر مسلمان عمل می‌کرد. علی علیه السلام دستور می‌داد که آغازگر جنگ نباشید، فراریان را تعقیب نکنید، مجروحان را به قتل نرسانید، درهای بسته را نگشایید و خودش این برنامه را در تمام جنگ‌ها به کار می‌برد در حالی که جنگ‌جویانی (همچون لشکر معاویه) به هیچ قید و شرط اخلاقی مقید نبودند، اگر دشمن در خواب بود به او حمله می‌کردند و از سوزاندن و غرق کردن دشمن پروا نداشتند

هنگامی که گروهی از عوام خدعه و نیرنگهای معاویه را دیدند و نتایج آن را بررسی کردند درحالی که علی علیه السلام مرتکب هیچ یک از آنها نشد به واسطه کوتاهی عقل و قلت علم و دانش تصور کردند این دلیل بر برتری سیاست معاویه بر سیاست علی علیه السلام است.<sup>۱</sup>

نکته مهمی که نباید از آن غفلت کرد این است که علی علیه السلام - و تمام مردان الهی - مهم‌ترین هدفشان حفظ ارزش‌ها بود و حتی آن را بر پیروزی در میدان جنگ ترجیح می‌دادند؛ زیرا پیروزی موقتی بود و حفظ ارزش‌ها ماندگار است و اگر با این دید به برنامه‌های انبیا و اولیا نگاه کنیم پاسخ بسیاری از سؤالات روشن می‌شود.

بعضی سؤال می‌کنند چرا هنگامی که عمرو عاص و بسر بن اوطاة در زیر شمشیر علی علیه السلام قرار گرفته بود، حضرت به زندگانی این دو موجود کثیف و خونخوار پایان نداد، زیرا آنها پیراهن خود را بالا زده بودند و عورت خود را نمایان ساخته بودند. پاسخ این است که امام علیه السلام حفظ ارزش‌ها را بر این امور مقدم می‌داشت و این یک مکتب عالی الهی و انسانی است که ممکن است بسیاری آن را برنتابند.

در دنیای امروز سخن از حفظ ارزش‌ها در میدان جنگ، زیاد به میان می‌آید؛ ولی بسیاری از سلاح‌ها جزء سلاح‌های ممنوعه شمرده می‌شود و دستوراتی درباره عدم حمله به غیر نظامیان و رفتار انسانی با اسیران داده شده است؛ ولی همان‌گونه که بارها و بارها در تاریخ معاصر دیده‌ایم، به هنگام عمل هیچ یک از آنها به رسمیت شناخته نمی‌شود. با سلاحهای کشتار جمعی مانند بمب اتم و سلاحهای شیمیایی گروه زیادی از انسانها را می‌کشند و غیر نظامیان را به خاک و خون می‌کشند و اسیران جنگی را زیر بدترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند و می‌توان

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۱۳، ص ۵۱۴.

گفت اعمال اینها از اعمال کسانی که دم از ارزشها نمی‌زدند و مرتکب انواع خلاف‌ها می‌شدند بدتر است، زیرا در سخن، از ارزشها حمایت کردن و در عمل مخالفت نمودن چیزی جز نفاق نیست و کسانی که چنین می‌کنند جزء منافقانند.

\* \* \*



## وَمِنْ كِتَابِ رَبِّكَ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ

كَانَ يَقُولُ إِذَا لَقِيَ الْعَدُوَّ مُحَارِباً

از دعاهای امام علیه السلام است

که همواره به هنگام روبه‌رو شدن با دشمن در میدان جنگ می‌خواند<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

امام علیه السلام در این دعا ناراحتی خود را از بروز و ظهور جنگ، آشکار می‌سازد و از کثرت اعدا و پراکندگی مسلمانان در نبودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خدا شکایت

#### ۱. سند دعا:

این دعا را قبل از مرحوم سید رضی، جمع دیگر از معاریف در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند از جمله نصر بن مزاحم در کتاب صفین آن را با چهار سند از امام علیه السلام نقل کرده است که اضافات قابل ملاحظه‌ای بر آنچه مرحوم سید رضی آورده است دارد.

مرحوم شیخ مفید نیز آن را در کتاب النصره ذکر کرده و می‌فرماید: امام علیه السلام این دعا را روز جنگ جمل می‌خواند.

در کتاب صفین عبد العزیز بن یحیی الجلودی نیز مطابق نقل مرحوم علامه مجلسی آمده است. (و سید بن طاووس آن را در مهج الدعوات ذکر کرده است). در روایات بالاگام اشاره به جنگ جمل و گاه اشاره به جنگ صفین و یوم الهمیر شده و از بعضی استفاده می‌شود که امام علیه السلام هر زمان به سوی میدان جنگ حرکت می‌کرد این دعا را قرائت می‌فرمود (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۰).

می برد و سرانجام از خداوند صلح و عدالت و پایان گرفتن جنگ را طلب می کند. اینها همه نشان می دهد که اسلام هرگز طرفدار جنگ نیست و جنگ همواره امری تحمیلی محسوب می شود، زیرا آثار زیانبار جنگ ها گاهی در نسل های متوالی ادامه دارد؛ مخصوصاً در جنگ های امروز که آثار تخریبی آن بسیار بیش از گذشته است.

مثلاً سالیان درازی است که آتش جنگ های جهانی خاموش شده؛ ولی هنوز معلولان فراوان آن در گوشه و کنار جهان به چشم می خورند.

\* \* \*

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ، وَمُدَّتِ الْأَعْنَاقُ، وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ، وَنُقِلَتِ  
 الْأَقْدَامُ، وَأَنْضِيَتِ الْأَبْدَانُ. اللَّهُمَّ قَدْ صَرَّحَ مَكْنُونُ الشَّنَّانِ، وَجَاسَتْ مَرَاجِلُ  
 الْأَضْغَانِ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَتَشْتَتُّ أَهْوَانِنَا  
 ﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ، وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾.

## ترجمه

خداوندا! قلب‌ها به تو پیوسته، گردن‌ها به سوی تو کشیده شده، چشم‌ها به  
 جانب تو خیره گشته، قدم‌ها در راه تو جابجا شده و بدن‌ها فرسوده گردیده  
 است.

خداوندا! کینه نهانی این گروه آشکار شده و دیگ‌های دشمنی و عداوت در  
 سینه آنان به جوش آمده است، خداوندا! شکایت خود را به سوی تو می‌آوریم که  
 پیامبران از میان ما رفته، دشمنان ما فراوان گشته و خواسته‌ها و اهدافمان  
 مختلف و متشتت شده است.

پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (و درهای پیروزی، صلح و  
 عدالت را به روی ما بگشا) که تو بهترین داوری‌کنندگانی.

## شرح و تفسیر

### دعای جامعی برای میدان نبرد

همان‌گونه که در بالا اشاره شد حضرت هر زمان که در میدان جنگ در برابر  
 دشمن قرار می‌گرفت، این دعا را می‌خواند. این نشان می‌دهد که امام علیه السلام همواره

یارانش را به این نکته توجه می‌داد که این جنگ برای برتری جویی و غلبه بر دشمن به منظور رسیدن به مال و مقام نیست، بلکه جهادی است که از مهم‌ترین عبادت‌ها محسوب می‌شود و باید به نام خدا و به یاد خدا در این میدان گام نهاد و پیروزی خود را از او خواست، با نیتی خالص گام برداشت و با قلبی مملو از عشق خدا بر دشمنان حق حمله آورد.

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! قلب‌ها به تو پیوسته، گردن‌ها به سوی تو کشیده شده، چشم‌ها به جانب تو خیره گشته، قدم‌ها در راه تو جابجا شده و بدن‌ها فرسوده گردیده است»؛ (اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَمُدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَشَخَّصَتِ الْأَبْصَارُ وَنَقَلَتِ الْأَقْدَامُ وَأَنْضِيَتِ ۳ الْأَبْدَانُ).

اشاره به اینکه هدف نهایی تویی و هر گامی که بر می‌داریم برای تو و به سوی توست.

آری مجاهدان اسلام در تمام برنامه‌هایی که دارند هدفشان خداست، لذا قرآن مجید می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ \* وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ سزاوار نیست که اهل مدینه و کسانی از اعراب بادیه‌نشین که اطراف آنها هستند، از پیامبر خدا جدا

۱. «افضت» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است.

۲. «شخصت» از ریشه «شخص» به معنای خیره شدن چشم است به چیزی به گونه‌ای که پلک را باز و بسته نکند.

۳. «انضیت» از ریشه «انضاء» به معنای لاغر و تحیف کردن بدن انسان یا حیوان است و به معنای فرسوده و رنجور ساختن نیز آمده است.

شوند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم‌پوشند؛ زیرا هیچ‌گونه تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود بر نمی‌دارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند مگر اینکه به خاطر آن عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) صرف نمی‌کند و هیچ سرزمینی را (به سوی میدان جهاد یا در بازگشت) نمی‌پیمایند جز اینکه برای آنها نوشته می‌شود؛ تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد.<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به انگیزه دشمنان برای جنگ با او اشاره می‌کند تا سربازانش به حقیقت امر آشنا گردند؛ عرضه می‌دارد: «خداوند کینه نهانی این گروه آشکار شده و دیگرهای دشمنی و عداوت در سینه آنان به جوش آمده است»؛ (اللَّهُمَّ قَدْ صَرَخَ مَكْنُونُ الشَّنَانِ، وَجَاشَتْ<sup>۲</sup> مَرَاجِلُ<sup>۳</sup> الْأَضْغَانِ<sup>۴</sup>).

اشاره به اینکه اینها همان کینه‌های عصر جاهلیت و زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در زمان پیروزی آن حضرت همه را مخفی داشتند و به ظاهر مسلمان شدند ولی کینه و عداوت را در دل پنهان می‌کردند و این منافقان بعد از زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله زمینه را برای آشکار ساختن آن کینه‌ها مناسب دیدند.

چه کسی انکار می‌کند که معاویه، فرزند دشمن شماره یک پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوسفیان و هند معروف به جگرخوار است و هم‌دستان او گروهی از منافقان و دشمنان اسلام در عصر ظهور اسلام و یا فرزندان آنها بودند و احقاد بدریه و حنیثیه و غیر آن را در برابر امام علیه السلام بروز دادند.

۱. توبه، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲. «جاشت» از ریشه «جیش» بر وزن «عیش» به معنای جوشیدن و به غلیان آمدن است. این واژه در غلیان ظاهری اشیا و یا غلیان معنوی و درونی؛ مانند غلیان غم و غصه در درون سینه‌ها اطلاق می‌شود.

۳. «مراجل» جمع «مرجل» بر وزن «منبر» به معنای دیگ است.

۴. «اضغان» جمع «ضغن» به معنای کینه است.

این درسی است برای اصحاب و یارانش تا بدانند با چه کسی می‌جنگند و برای چه جهاد می‌کنند.

آن‌گاه در پایان این دعا بار دیگر دست توسل را به دامان لطف پروردگار زده، با تعبیری که از صفای دل و نورانیت باطن و محبت به همه کس حتی به دشمن حکایت می‌کند عرضه می‌دارد: «خداوند! شکایت خود را به سوی تو می‌آوریم که پیامبران از میان ما رفته، دشمنان ما فراوان گشته و خواسته‌ها و اهدافمان مختلف و متشتت شده است. پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (و درهای پیروزی، صلح و عدالت را به روی ما بگشا) که تو بهترین داوری‌کنندگانی»؛ (اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَتَشْتَتِ أَهْوَانِنَا) «رَبَّنَا افْتَحْ<sup>۱</sup> بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ»<sup>۲</sup>.

این تعبیرات بیانگر نهایت لطف و محبت امام علیه السلام حتی نسبت به دشمنان فریب‌خورده و گمراه اوست تعبیر به «قَوْمِنَا» و تعبیر به (داوری کن) به جای (پیروز نما) و تعبیراتی که با صیغه جمع بیان شده «غَيْبَةَ نَبِيِّنَا، وَتَشْتَتِ أَهْوَانِنَا» همه نشان می‌دهد که هدف نهایی امام علیه السلام آن است که آنها به سوی حق باز گردند و با سایر مسلمانان دست به دست هم دهند و در برابر دشمنان بایستند.



۱. «افتح» از ریشه «فتح» گاه به معنای پیروزی و گاه به معنای گشودن و گاه به معنای داوری کردن است که همه آنها به نوعی گشودن محسوب می‌شود.  
۲. اعراف، آیه ۸۹.

## وَكَانَ يَقُولُ لِلْبُرَّاءِ السَّيِّدِ

لِأَصْحَابِهِ عِنْدَ الْحَرْبِ

از سخنان امام علیه السلام است

که به هنگام جنگ به یارانش توصیه می فرمود<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

این نامه - یا صحیح تر این کلام - از سخنان امام علیه السلام است که در میدان جنگ به عنوان تعلیم فنون و رموز نبرد با دشمن برای یارانش بیان می فرمود. در وصایا و سفارش هایی که گذشت، آداب حرکت به سوی میدان جنگ و چگونگی موضع گیری در مقابل دشمن بیان شده بود. امام علیه السلام در این کلام فنون جنگ را به

۱. سند نامه:

این سخن در حقیقت بخشی از کلامی است که امام علیه السلام به یارانش در روزی از ایام صفین بیان فرمود و از کلام ابن ابی الحدید چنین استفاده می شود که این کلام، ادامه خطبه ۶۲ (طبق شماره بندی نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۶۴) است. به هر حال از جمله کسانی که قبل از سید رضی بخشی از آن را نقل کرده اند مرحوم کلینی در کتاب کافی در کتاب الجهاد است که چند جمله ای از آن را آورده و نصر بن مزاحم نیز در کتاب صفین خود قسمتی از آن را ذکر کرده است. شگفت آنکه در کتاب تمام نهج البلاغه نیز تنها بخشی از این کلام آمده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۲).

یارانش می آموزد و در بخش آخر این کلام در واقع به سؤالی که بعضی از یارانش صریحاً مطرح می کردند یا در دل داشتند پاسخ می گوید که اگر ما با معاویه و یاران و انصارش می جنگیم، جنگ با مسلمانان محسوب نمی شود. اگر بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان اظهار اسلام کردند در واقع تظاهری به اسلام بیش نبود، لذا هنگامی که اعوان و یارانی برای اظهار کفر یافتند آن را ظاهر ساختند.

\* \* \*



لَا تَشْتَدَّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةً بَعْدَهَا كَرَّةٌ، وَلَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حَمَلَةٌ، وَأَعْطُوا  
السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَوَطَّنُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا وَادْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ  
الدَّعْسِيِّ، وَالضَّرْبِ الطَّلْحَفِيِّ، وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرُدُ لِلْفَتْلِ. فَوَ الَّذِي  
فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسْمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسَلَّمُوا، وَأَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا  
وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.

## ترجمه

از فرار و عقب نشینی‌هایی که پس از آن، حمله تازه‌ای به دشمن است نگران  
نباشید و همچنین از جولانی که بعد از آن، حمله صورت می‌گیرد ناراحت  
نشوید. حق شمشیرها را ادا کنید و جای درغلطیدن دشمن را مهیا سازید. خود را  
برای زدن سخت‌ترین نیزه و شدیدترین ضربه شمشیر بر پیکر دشمن به هیجان  
در آورید، صداها را خاموش کنید که در بیرون راندن سستی بسیار مؤثر است.  
سوگند به آن کس که دانه را شکافته و انسان‌ها را آفریده دشمنان ما، اسلام را  
هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و  
هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند آشکار ساختند!

## شرح و تفسیر

### تقویت عزم و اراده لشکر

امام علیه السلام در این گفتار پرمغز و پرمحتوای خود شش دستور مهم جنگی را در  
عباراتی کوتاه بیان می‌کند.

در دستور اول و دوم چنین می فرماید: «از فرار و عقب نشینی هایی که پس از آن، حمله تازه ای به دشمن است نگران نباشید و همچنین از جولانی که بعد از آن حمله صورت می گیرد ناراحت نشوید»؛ (لَا تَشْتَدَنَّ عَلَيْكُمْ فِرَّةٌ<sup>۱</sup> بَعْدَهَا كِرَّةٌ<sup>۲</sup>، وَلَا جَوْلَةٌ<sup>۳</sup> بَعْدَهَا حَمَلَةٌ).

منظور از جمله اول این است که گاه شرایط ایجاب می کند که جنگجویان به طور موقت فرار کنند تا دشمن به دنبال آنها بشتابد، ناگهان برگردند و او را غافلگیر ساخته با حمله ای شدید در هم بشکنند. در واقع نوعی عقب نشینی تاکتیکی است که در جنگ ها معمول است و گاه مخالفت با آن برای لشکر گران تمام می شود، لذا امام علیه السلام می فرماید: از چنین فرار و عقب نشینی نگران نباشید. در جمله دوم اشاره به جولان به این سمت و آن سمت قبل از حمله است، زیرا گاه می شود که سرباز شجاع برای حمله به دشمن محل خود را در میدان تغییر می دهد و جابه جا می کند تا نقطه ای را که از آن نقطه بهتر می تواند حمله کند به دست آورد و یا دشمن را خسته کند؛ بنابراین نه فراری که بعد از آن، حمله مجددی است ایرادی دارد و نه جولانهایی که بعد از آن حملات شروع می شود. به تعبیر دیگر بعضی از افراد مغرور تصور می کنند که فرار به هر صورت که باشد ننگ است و همچنین معطل کردن دشمن در میدان با جولان های مکرر؛ در حالی که هیچ یک عیب نیست، بلکه نوعی روش مبارزه و در بسیاری از موارد عامل پیروزی است.

آن گاه در سومین و چهارمین دستور می فرماید: «حق شمشیرها را ادا کنید و

۱. «فِرَّة» به معنای یک بار فرار کردن است.

۲. «کِرَّة» به معنای یک بار بازگشت و حمله بر دشمن است و علی علیه السلام را از این رو کزار گفته اند که پیوسته به دشمن باز می گشت و حمله خود را تکرار می کرد.

۳. «جَوْلَةٌ» به معنای جولان دادن و به این طرف و آن طرف حرکت کردن است. (این واژه هم معنای مصدری دارد و هم اسم مصدری). بعضی نیز «جَوْلَه» را به معنای فرار کوتاه مدت ذکر کرده اند؛ ولی با توجه به کلام امیر مؤمنان علیه السلام در بالا این معنا بعید به نظر می رسد.

جای در غلطیدن دشمن را مهیا سازید»؛ (وَأَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَوَطَّئُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا<sup>۱</sup>).

شمشیر مهم‌ترین ابزار مبارزه و جنگ در آن زمان بود. هنگامی که شمشیرزن در برابر دشمن قرار می‌گیرد باید از این وسیله جنگی حداکثر استفاده را بنماید و ادای حقش همین است.

جمله «وَوَطَّئُوا لِلْجُنُوبِ...» اشاره به این است که ضربات خود را چنان محکم بر دشمن وارد سازید که با همان ضربات نخستین بر خاک بیفتد؛ گویی جایگاهشان را از پیش برای فرو غلطیدن و به خاک افتادن فراهم ساخته‌اید. بعضی نیز احتمال داده‌اند که اشاره به لشکر خودی است؛ یعنی در عین اینکه هدفشان پیروزی بر دشمن است آماده‌ی شهادت در راه خدا نیز باشید و پهلوهای خود را برای قرار گرفتن بر خاک آماده سازید.

ولی با توجه به جمله قبل و جمله بعد از آن، این معنا بعید به نظر می‌رسد، زیرا هر دو دعوت به ضربات کاری بر دشمن است.

حضرت در پنجمین و ششمین دستور که در واقع ادامه همان بحث ضربات کاری بر دشمن است می‌فرماید: «خود را برای زدن سخت‌ترین نیزه و شدیدترین ضربه شمشیر بر پیکر دشمن به هیجان در آورید»؛ (وَأَذْمُرُوا<sup>۲</sup> أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ<sup>۳</sup> الدَّعْسِيِّ<sup>۴</sup>، وَالضَّرْبِ الطَّلْحِيِّ<sup>۵</sup>).

۱. «مصارع» جمع «مصارع» به معنای محلی است که کسی بر زمین می‌افتد.

۲. «أَذْمُرُوا» امر است از ریشه «ذمر» بر وزن «امر» به معنای تهییج کردن و برانگیختن است.

۳. «الطَّعْن» به معنای فرو کردن نیزه در بدن دشمن است. این واژه به صورت کنایی به معنای عیب‌جویی نیز به کار می‌رود.

۴. «دعسی» از ریشه «دعس» بر وزن «درس» به معنای پرکردن و گاه به معنای اثر گذاشتن آمده است. این واژه در جایی که نیزه‌ای بر بدن دشمن فرو کنند و گویی جوف او را پر می‌کند و بر بدن او اثر می‌گذارد به کار رفته است.

۵. «طلحف» به معنای شدید است.

در واقع امام علیه السلام جنگجویان را به استفاده کردن از تمام وسائل جنگی آن زمان ترغیب می‌کند آن هم استفاده‌ای در حد اعلی؛ نیزه را چنان بر پیکر دشمن وارد کنند که در اندامش فرو رود و او را به خاک افکند و شمشیر را چنان بر بدن او وارد سازند که او را به خاک افکند و برای انجام این کار باید خود را تهییج کنند و هیجان لازم را در درون خویش به یاری خدا به وجود آورند، زیرا پیروزی از آن گروهی است که سخت‌تر می‌جنگند و سلاح خود را بر پیکر دشمن محکم‌تر می‌کوبد.

در هفتمین و آخرین دستور می‌فرماید: «صداها را خاموش کنید که در بیرون راندن سستی بسیار مؤثر است»؛ (وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفُشْلِ).  
 آنها که در جنگ داد و فریاد می‌کنند از یک سو ممکن است نشانه ترس و وحشت در نظر دشمن باشد و سبب شود که روحیه دشمن بالا رود و از سوی دیگر به همان اندازه که نیروی جسمی و فکری صرف در فریادها می‌شود از نیروی مبارزه با دشمن می‌کاهد به همین دلیل امام علیه السلام دستور می‌دهد که نیروی خود را صرف داد و فریاد نکنند و توجه خود را به طور کامل معطوف به مبارزه با دشمن نمایند.

البته این کار منافات با تکبیرهایی که به هنگام پیروزی گفته می‌شود ندارد حتی آن تکبیرها هم باید محدود و حساب شده باشد و زیاده‌روی در آن بر خلاف این دستور است.

به همین دلیل در داستان جنگ بدر می‌خوانیم: هنگامی که مشرکان چشمشان به لشکر پیغمبر اسلام افتاد که با تعداد کم در مقابل آنها حاضر شده بودند تصور کردند که گروهی از مسلمانان در پشت تل‌ها کمین کرده‌اند تا در فرصت مناسب بیرون آیند و حمله کنند، لذا عمر بن وهب را با جماعتی برای تحقیق درباره این مطلب در اطراف میدان فرستادند. عمر بن وهب گرداگرد لشکر اسلام را

جستجو کرد سپس بازگشت و به سران مشرکان گفت: آنها هیچ کمین و مددکاری غیر خودشان ندارند؛ ولی من گمان می‌کنم شترهای بارکش یثرب مر را برای شما با خود به ارمغان آورده‌اند. سپس افزود: «أَمَّا تَرَوْهُمْ خُرُسٌ لَا يَتَكَلَّمُونَ يَنْلَمُظُونَ تَلَمُّظَ الْأَفَاعِي مَا لَهُمْ مَلْجَأٌ إِلَّا سُيُوفُهُمْ وَمَا أَرَاهُمْ يُؤَلُّونَ حَتَّى يُقْتَلُوا وَلَا يُقْتَلُونَ حَتَّى يُقْتَلُوا بِعَدَدِهِمْ فَازْتَوُوا رَأْيَكُمْ؛ آیا نمی‌بینید آنها خاموشند و سخن نمی‌گویند گویی زبان خود را همچون زبان مار افعی در اطراف دهان می‌گردانند آنها هیچ پناهگاهی جز شمشیرهایشان ندارند و هرگز فرار نخواهند کرد تا کشته شوند و کشته نمی‌شوند تا از ما به تعداد خودشان به قتل برسانند مطلب چنین است حال هر تصمیمی می‌خواهید بگیرید»<sup>۱</sup>.

سپس امام علیه السلام در پایان این گفتار نکته دیگری بیان می‌کند و در واقع پاسخی است به سؤال مقدر یا سؤال مذکور در کلمات یارانش که معاویه و یارانش ظاهراً مسلمانند چگونه ما با مسلمانان بجنگیم؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «سوگند به آن کس که دانه را شکافته و انسانها را آفریده دشمنان ما اسلام را هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند آشکار کردند»؛ (فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ<sup>۲</sup>، مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَأَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَاناً عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ).

اینکه امام علیه السلام در سوگند خود و بیان صفات خداوند، روی شکافتن دانه‌ها در زیر خاک و آفرینش انسان تکیه می‌کند به دلیل آن است که از عجیب‌ترین و شگفت‌انگیزترین افعال خداوند همین است؛ هسته‌ها هنگامی که با پوست‌های بسیار محکم در زیر خاک قرار می‌گیرند و رطوبت کافی به آنها می‌رسد، جنب و

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۵۲.

۲. «نَسَمَةٌ» به معنای انسان و گاه به معنای روح و گاه به هر موجود ذی روحی اطلاق می‌شود. ریشه اصلی آن همان نسیم به معنای وزش ملایم باد است.

جوشی در درون هسته آغاز می‌گردد و نطفه زنده شروع به نمو می‌کند و ساقه لطیفی از آن آشکار می‌گردد. همین ساقه لطیف هنگامی که جا را بر خود تنگ می‌بیند هسته را می‌شکافد و سر بیرون می‌کشد و از مادر خود جدا می‌گردد و راه نمو را پیش می‌گیرد تا زمانی که به صورت درخت برومندی در آید. همچنین هنگامی که نطفه انسان در رحم مادر قرار می‌گیرد، روز به روز آفرینش جدیدی می‌بیند و شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد و با یک سلسله تحولات پیچیده و بسیار دقیق و ظریف و در عین حال سریع، مبدل به انسان کاملی می‌شود و هنگامی که رحم مادر را برای ادامه رشد و نمو کافی نمی‌بیند تصمیم بر خروج می‌گیرد و با هیجان و تب و تاب شدید مادر، قدم به عرصه دنیا می‌گذارد.

مطالعه درباره تولد گیاهان و انسانها، به راستی انسان را به عظمت بی‌پایان خدا آشنا می‌سازد و به همین دلیل گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به هنگام سوگند، خدا را با این اوصاف یاد می‌کردند و نباید فراموش کرد که این در زمانی بود که علم گیاه‌شناسی و جنین‌شناسی هرگز متولد نشده بود.

## نکته‌ها

### ۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه

در آخرین جمله گفتار بالا، امام علیه السلام تصریح می‌کند که مخالفانش (معاویه و یاران‌ش) هرگز اسلام را با دل و جان نپذیرفته بودند، بلکه به حکم اجبار به آن تن در دادند و هنگامی که یارانی پیدا کردند کفر درون را آشکار ساختند.

ممکن است این سخن بر بعضی از ناآگاهان از برادران اهل سنت گران آید، ولی مطالعه کتب صحاح و سایر منابع معروف اهل سنت نشان می‌دهد که واقعیتی آشکار است؛ ما در اینجا بخشی از روایاتی را که در منابع معروف آنان آمده درباره عقاید و اعمال معاویه بیان می‌کنیم بی آنکه چیزی بر آن بیافزاییم و

داوری را بر عهده خوانندگان می‌گذاریم.

۱. در صحیح مسلم آمده است که عبد الرحمان بن عبد رب الكعبه می‌گوید: وارد مسجد الحرام شدم دیدم عبدالله بن عمرو عاص در سایه کعبه نشسته و مردم گرد او جمع شده‌اند به او گفتم: پسر عمویت معاویه دستور می‌دهد که ما اموالمان را در میان خود به باطل بخوریم و مسلمانان را به قتل برسانیم در حالی که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...» و می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...»<sup>۱</sup> عبدالله ساکت شد سپس گفت: در اطاعت خدا از او اطاعت کن و در معصیت خدا با او مخالفت نما.<sup>۲</sup>

۲. در تاریخ طبری آمده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوسفیان را مشاهده کرد که سوار بر الاغی می‌آید، معاویه افسار آن را به دست دارد و یزید (برادر معاویه) از پشت سر آن را می‌راند (و در روایتی عتبه برادر معاویه زمام آن را در دست داشت و معاویه از پشت سر آن را می‌راند) رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را دید و فرمود: «لَعَنَ اللهُ الْقَائِدَ وَالرَّاكِبَ وَالسَّائِقَ؛ خدا لعنت کند سوار و زمام‌دار و کسی که آن را از پشت سر می‌راند».<sup>۳</sup>

۳. نیز در تاریخ طبری آمده است که روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره به نقطه‌ای از اطراف خود کرد و فرمود: از این سو مردی از امت من می‌آید که بر غیر دین من محشور خواهد شد. ناگهان معاویه پیدا شد.<sup>۴</sup>

۴. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب اخبار الملوک چنین نقل می‌کند: روزی معاویه شنید مؤذن می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» معاویه سه بار آن را تکرار کرد؛ ولی هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ» معاویه گفت:

۱. نساء، آیه ۲۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۸.

۳. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

۴. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۶، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

عجب ای فرزند عبدالله (منظورش پیغمبر اسلام بود) تو همت بلندی داشتی راضی نشدی جز اینکه اسم خودت را در کنار اسم خدا قرار دهی و شهادت به نبوت را تکرار نکرد.<sup>۱</sup>

۵. احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از عبدالله بن بریده نقل می‌کند که می‌گوید: من و پدرم وارد بر معاویه شدیم ما را بر فرشی (که در کنار او بود) نشانند سپس غذایی آوردند و خوردیم. سپس شراب آوردند معاویه از آن نوشید و به دست پدرم داد، پدرم گفت: از آن روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده هرگز از آن نوشیده‌ام.<sup>۲</sup>

۶. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «قَدْ طَعَنَ كَثِيرٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي دِينِ مُعَاوِيَةَ وَلَمْ يَفْتَصِرُوا عَلَى تَفْسِيحِهِ وَقَالُوا عَنْهُ: إِنَّهُ كَانَ مُلْحِداً لَا يَعْتَقِدُ النُّبُوَّةَ وَنَقَلُوا عَنْهُ فِي فَلَاتَاتٍ كَلَامِهِ وَسَقَطَاتِ الْأَفَاظِهِ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ؛ اصحاب ما (منظور ابن ابی الحدید گروه معتزله از اهل سنت است) معاویه را فقط فاسق نمی‌دانند، بلکه اعتقادات او را نیز مخدوش می‌شمارند و گفته‌اند او ملحد بود و اعتقادی به نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشت و سخنانی را که گاه از زبان او می‌پرید و دلالت بر این معنا داشت نقل کرده‌اند».<sup>۳</sup>

۷. مشکلات ایمان و عمل معاویه به اندازه‌ای بود که حسن بصری مطابق آنچه ابن عبد ربه در عقد الفرید آورده است می‌گوید: به خدا سوگند اگر عمرو بن عاص با معاویه بیعت نکرده بود امر حکومت برای او استقرار نمی‌یافت. معاویه به عمرو گفت: با من بیعت کن عمرو گفت: برای چه؟ برای آخرت؟ و الله آخرتی با تو نیست یا برای دنیا؟ به خدا سوگند دنیا نیز با تو نخواهد بود مگر اینکه من با تو شرکت کنم! معاویه گفت: تو شریک من در دنیا باش عمرو گفت: بنویس برای

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.



من حکومت مصر و اطراف آن را. معاویه نوشت: سپس می‌افزاید: عتبه بن ابوسفیان وارد بر معاویه شد در حالی که با عمرو بن عاص دربارهٔ مصر سخن می‌گفت و عمرو به او گفت: من دینم را در مقابل حکومت مصر به تو می‌فروشم عتبه گفت: این مرد دینش را ثمن و بهای معامله قرار داد.<sup>۱</sup>

۸. ابن اثیر نیز در کامل التواریخ از حسن بصری نقل می‌کند که می‌گوید: چهار چیز در معاویه بود که حتی اگر تنها یکی از آنها را داشت، موجب هلاکت (اخروی) وی می‌شد: نخست اینکه امر حکومت را با شمشیر به دست گرفت در حالی که بقایای صحابه و صاحبان فضیلت که از او برتر بودند وجود داشتند. دوم اینکه فرزند شراب خوارش را که لباس ابریشمین می‌پوشید و طنبور می‌زد، خلیفه بعد از خود کرد. سوم اینکه ادعا کرد زیاد برادر من است در حالی که پیغمبر ﷺ فرموده بود: فرزند به پدر رسمیش ملحق می‌شود و نصیب فرد زناکار سنگ است. چهارم اینکه حجر بن عدی (آن مرد پاک ایمان) را به قتل رساند.<sup>۲</sup>

۹. مطابق آنچه بیهقی در کتاب محاسن و مساوی آورده است، یک نفر مرد شامی از ابن عباس سؤال کرد ناکثین (پیمان شکنانی که پیامبر ﷺ از آنان خبر داده بود) چه کسانی بودند؟ ابن عباس گفت: کسانی که با علی علیه السلام در مدینه بیعت کردند سپس بیعت خود را شکستند و در بصره در جنگ جمل مقابل او حضور پیدا کردند و منظور از «قاسطین» معاویه و اصحاب اوست و «مارقین» اشاره به اهل نهروان است.<sup>۳</sup>

۱۰. این قسمت را با سخن عجیبی که در مروج الذهب مسعودی و در موفقیات زبیر بن بکار و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است پایان

۱. عقد الفرید، ج ۵، ص ۸۷.

۲. کامل التواریخ، ج ۳، ص ۴۸۷.

۳. المحاسن و المساوی، ص ۴۳ چاپ بیروت (مطابق نقل شرح احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۶۲).

می‌دهیم (توجه داشته باشید که در میان این سه نفر کسی وجود دارد مانند زبیر بن بکار که نه تنها تمایلی به اعتقادات شیعه نداشت بلکه با آنها مخالف بود). مطرف فرزند مغیره بن شعبه می‌گوید: همراه پدرم بر معاویه وارد شدم پدرم کراً به سراغ او می‌رفت و با او به گفتگو می‌پرداخت سپس به منزل باز می‌گشت و از عقل و هوش و کیاست معاویه سخن می‌گفت ولی شبی از نزد او به منزل باز گشت بسیار ناراحت بود و غذا و شام نخورد من دیدم او بسیار غمگین است کمی مهلت دادم و دانستم که حادثه‌ای پیش آمده است، گفتم: چرا تو را امشب غمگین می‌بینم؟ گفت: فرزندم من از نزد کافرترین و خبیث‌ترین مردم می‌آیم. گفتم: چه کسی؟ گفت: من با او (معاویه) خلوت کرده بودم و به او گفتم: ای امیر مؤمنان سنی از تو گذشته اگر راه عدالت پیش گیری و کارهای خیر انجام دهی بهتر است و اگر برادرانت از بنی‌هاشم را در نظر بگیری و صلۀ رحم بجا بیاوری بسیار مناسب است، زیرا آنها امروز هیچ خطری برای تو ندارند و این کار سبب می‌شود که نیک نامی و ثواب آن برای تو بماند.

معاویه گفت: هیهات هیهات کدام نام نیک، اخو تیم (ابوبکر که از قبیله تیم بود) به حکومت رسید و عدالت کرد، هنگامی که از دنیا رفت فراموش شد فقط کسی می‌گوید: ابوبکر چنین و چنان. سپس اخو عدی (عمر که از قبیله عدی بود) به حکومت رسید، ده سال تلاش و کوشش کرد و هنگامی که از دنیا رفت نام او هم فراموش شد جز اینکه بعضی می‌گویند عمر چنین و چنان کرد؛ ولی ابن ابی‌کبشه (لقبی که مشرکان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دهند) همه روز پنج بار (بر فراز مناره‌ها) فریاد می‌زنند: (أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) با این حال چه نام نیکی و چه عملی از من باقی می‌ماند؟ ای بی‌پدر «لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنَا دَفْنَا؛ به خدا سوگند باید کاری کرد که این نام دفن شود و یا اینکه باید کاری کرد که بنی‌هاشم برای همیشه

دفن و فراموش شوند»<sup>۱</sup>.

بار دیگر تکرار می‌کنیم که هیچ یک از نکات ده گانه بالا از ما نیست، ما عین عبارات دانشمندان اهل سنت را درباره معاویه آوردیم بی آنکه چیزی به آن بیافزاییم.

## ۲. فضائل امام علیه السلام از زبان دشمنش

با اینکه عمرو عاص صد در صد پشتیبان معاویه بود و اگر نقشه‌های شیطانی او نبود به یقین معاویه در کار خود پیروز نمی‌شد؛ ولی با این حال از او صریح اللهجه‌تر بود و در موارد لزوم با صراحت از برتری فوق‌العاده علی علیه السلام نسبت به او و همچنین از لشکر شجاع آن حضرت سخن می‌گفت.

نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود اشعار عجیبی از عمرو عاص نقل می‌کند که معاویه را در آن شدیداً تحقیر می‌کند از جمله درباره لشکریان علی علیه السلام چنین می‌گوید:

فَإِنْ وَرَدَتْ فَأَوْلُهَا وَرُوداً      فَإِنْ سَدَّتْ فَلَيْسَ بِذِي صُدُودِ

«هرگاه سواران لشکر علی علیه السلام وارد معرکه شوند، پیشگامند و اگر جلو لشکر دشمن خود را بگیرند، کسی قادر بر جلوگیری از آنها نیست».

سپس می‌افزاید:

وَمَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بِنُكْرٍ      وَلَا هُوَ مِنْ مَسَائِكَ بِالْبَعِيدِ

«فضایل علی علیه السلام ناشناخته نیست و نقطه ضعف‌های تو دور از نظر نیست».

آن‌گاه به درخواست معاویه از امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت به حکومت شام اشاره کرده می‌گوید:

۱. الموفقیات، ص ۵۷۶، چاپ وزارت اوقاف، بغداد، سال ۱۳۹۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۹، چاپ بیروت، سال ۱۹۸۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

وَقُلْتَ لَهُ مُقَالَةَ مُسْتَكِينٍ      ضَعِيفِ الرُّكْنِ مُنْقَطِعِ الْوَرِيدِ  
 دَعَنَّ لِي الشَّامَ حَسْبُكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ      مِنْ السَّوْآةِ وَالرَّأْيِ الرَّهِيدِ  
 وَلَوْ أُعْطَاكَهَا مَا ازْدَدَتْ عِزًّا      وَلَا لَكَ لَوْ أَجَابَكَ مِنْ مَزِيدِ

«تو همچون فقیر مستمند ناتوان در مانده‌ای از علی علیه السلام تقاضا کردی که شام را به تو واگذارد. همان نقطه ضعف‌ها و تدبیر نادرست برای تو کافی است. و اگر حکومت شام را به تو واگذارد چیزی عزیز نخواهی شد و اگر تقاضای تو را اجابت کند فزونی نخواهی یافت».

هنگامی که اشعار عمرو بن عاص به گوش معاویه رسید او را فرا خواند گفت: از تو تعجب می‌کنم، تو فکر و تدبیر مرا نکوهش می‌کنی و علی علیه السلام را بزر می‌شمری در حالی که علی علیه السلام تو را رسوا ساخت. عمرو در پاسخ گفت: اما تحقیر فکر و رأی تو از من صادر شد؛ ولی بزر شمردن علی علیه السلام چیزی نیست که بر تو مخفی باشد تو از آن نسبت به من آگاه‌تری با این تفاوت که تو آن را مخفی می‌داری و من آشکار می‌سازم. و اما رسوا شدن من به دست علی علیه السلام، او کسی نیست که اگر انسانی با او ملاقات کند رسوا شود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

## وَمِنْ كِتَابِ الْمَعَاوِيَةَ السَّيِّئَاتِ

إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَاباً عَنْ كِتَابٍ مِنْهُ إِلَيْهِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که در پاسخ به نامه معاویه نگاشته<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

به گفته نصر بن مزاحم در کتاب صفین، روزی امام علیه السلام فرمود: فردا صبح شخصاً پا به میدان می‌گذارم و با این گروه می‌جنگم. این سخن در میان لشکر شام منتشر شد و آنها در وحشت عمیقی فرو رفتند. در این هنگام معاویه نامه‌ای برای امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشت که خلاصه

۱. سند نامه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این نامه را جمعی از مؤلفان قبل از سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ مانند: نصر بن مزاحم در کتاب صفین، بیهقی در المحاسن و المسایب، ابن قتیبة در الامامة والسیاسة، مسعودی در مروج الذهب و ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح و طبق گفته نصر بن مزاحم امام علیه السلام این نامه را دو یا سه روز قبل از لیلة الهریر نگاشت (لیلة الهریر شبی در اواخر جنگ صفین که آتش جنگ برخلاف معمول خاموش نشد و تا صبح دو لشکر با هم جنگیدند و آثار شکست در لشکر معاویه ظاهر شد) مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴.

مضمونش چنین است: «من گمان می‌کنم اگر می‌دانستی کار جنگ به اینجا می‌رسد اقدام بر جنگ نمی‌کردی و از گذشته پشیمان می‌شدی من از تو درخواست کرده‌ام که حکومت شام را به من واگذاری به این شرط که مستقل باشم نه با تو بیعت کنم و نه از تو اطاعت. این را نپذیرفتی و الآن من شام را در اختیار دارم و باز همان خواسته را از تو می‌کنم. ما همه از فرزندان عبد مناف هستیم، همواره عزیز و آزاد بوده‌ایم.

هنگامی که این نامه به امام علیه السلام رسید فرمود: راستی وضع معاویه و نامه‌اش هر دو عجیب است؛ سپس کاتب خود عبیدالله بن ابی‌رافع را فراخواند و دستور داد نامه مورد بحث را برای معاویه بنویسند و به سخنان ناروای او پاسخ گویند.<sup>۱</sup>

البته مرحوم سید رضی آن‌گونه که دأب و عادت اوست، بخشی از نامه را که در آغاز آن بوده است ذکر نکرده ولی قسمت مهم و عمده نامه را آورده است.<sup>۲</sup>

\* \* \*

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۸.  
 ۲. به کتاب تمام نهج البلاغه، ص ۸۵۲ مراجعه شود.

## بخش اول

وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسٍ. وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ، أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ. وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشُّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ، وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدٍ مَنَافٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ، وَلَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةٌ كَهَاشِمٍ، وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ، وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيْقِ، وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ. وَلَيْبَسُ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتَّبِعُ سَلْفًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

## ترجمه

و اما اینکه از من خواسته‌ای شام را به تو واگذارم (و در برابر آن نه بیعت کنی و نه اطاعت، بلکه فعال ما یشاء باشی بدان) من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید و اما اینکه گفته‌ای جنگ (صفین) همه عرب را جز اندکی در کام خود فرو برده، آگاه باش آن کس که بر حق بوده (و در راه خدا شهید شده) جایگاهش بهشت است و آن کس که به راه باطل کشته شده در آتش است و اما اینکه ادعا کرده‌ای ما در جنگ و نفرات (از تمام جهات) یکسان هستیم، چنین نیست، زیرا تو در شک (به مبانی اسلام) از من در یقین و ایمان (به آنها) فراتر نیستی، و اهل شام بر دنیا از اهل عراق به آخرت حریص تر نیستند؛ اما اینکه گفته‌ای ما همه فرزندان عبد مناف هستیم (بنابراین همه در شرافت و استحقاق

حکومت و پیشوایی مردم یکسانیم) من هم قبول دارم (که همه از نسل عبد مناف هستیم) ولی امیّه هرگز همانند هاشم و حرب همچون عبدالمطلب و ابوسفیان چون ابوطالب نبودند و نیز هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده نیستند و نه فرزندان صحیح النسب همانند منسوبان مشکوک. آن کسی که طرفدار حق است هرگز چون کسی نیست که طرفدار باطل است و نه انسان با ایمان همچون فرد مفسد؛ چه بد هستند نسلی که از نسل پیشین خود پیروی می‌کنند که در آتش دوزخ سرنگون شده‌اند (و به آنها افتخار دارند).

## شرح و تفسیر

### بدهکارانی در چهره طلبکار

همان‌گونه که قبلاً گفتیم، این نامه پاسخی است به نامه‌ای که معاویه خدمت آن حضرت نوشته و سخنانی طلب‌کارانه را در آن آورده است. معاویه قاعدتاً دستور می‌داد این‌گونه نامه‌ها را بر فراز منابر یا در برابر لشکر بخوانند تا خود را از گناه بزرگی که مرتکب شده تبرئه نماید و نیز قاعدتاً این نامه به دست یاران امام علیه السلام نیز افتاده است و امکان داشته افراد ظاهریین تحت تأثیر آن واقع شوند، بنابراین چاره‌ای نبوده جز اینکه امام علیه السلام انگشت مبارک بر فقرات مختلف این نامه بگذارد و جواب قاطع به آن بدهد.

به همین دلیل می‌بینیم که امام علیه السلام به چهار نکته اساسی در برابر چهار ادعای معاویه اشاره نموده و این چنین پاسخ می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «و اما اینکه از من خواسته‌ای شام را به تو واگذارم (و در برابر آن نه بیعت کنی و نه اطاعت، بلکه فعال ما یشاء باشی بدان) من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید»؛ (وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسًا).



زیرا آن منع به سبب حکم الهی بوده که امارت هیچ بخشی از حکومت اسلامی را نباید به ظالمان و مفسدان داد و این حکم همچنان به قوت خود باقی است؛ این مسأله امری سیاسی و گذرا نبوده که با تغییر شرایط سیاسی عوض شود. این سخن در واقع پاسخی است به کسانی که می‌گویند آیا بهتر نبود امام علیه السلام به طور موقت شام را به معاویه واگذار می‌کرد و بعد از استقرار حکومت خود از او پس می‌گرفت.

آنها که چنین می‌گویند، به این نکته توجه ندارند که اگر امام علیه السلام حکومت شام (و طبق بعضی از نقل‌ها حکومت مصر، چون آن را نیز تقاضا داشت) به معاویه واگذار می‌کرد و پایه‌های حکومتش تقویت می‌شد، تکان دادن او از جایش امکان نداشت در حالی که ما می‌بینیم امام علیه السلام با لشکریانش در صفین او را تا آستانه شکست قطعی و دفع شر او از کشور اسلام پیش برد و اگر ناآگاهی و خباثت بعضی از کسانی که ظاهراً در لشکر امام علیه السلام بودند نبود، کار یکسره می‌شد.

سپس به پاسخ دومین بخش از نامه او پرداخته می‌فرماید: «و اما اینکه گفته‌ای جنگ (صفین) همه عرب را جز اندکی در کام خود فرو برده، آگاه باش آن‌کس که بر حق بوده (و در راه خدا شهید شده) جایگاهش بهشت است و آن‌کس که به راه باطل کشته شده در آتش است»؛ (وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتٍ<sup>۲</sup> أَنْفُسٍ بَقِيَتْ، أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ).

سپس به پاسخ سومین بخش از نامه او که گفته بود من با تو از نظر جنگ و لشکر یکسان هستم (هر دو برای یک هدف می‌جنگیم و یک چیز می‌طلبیم) پرداخته و می‌فرماید: «و اما اینکه ادعا کرده‌ای ما در جنگ و نفرات (از تمام

۱. طبق بعضی از روایات در جنگ صفین چهل و پنج هزار نفر از لشکر شام و بیست و پنج هزار نفر از لشکر عراق کشته شدند.

۲. «حُشَاشَاتٍ» جمع «حشاشة» به معنای نفس آخر و واپسین دم است.

جهات) یکسان هستیم، چنین نیست، زیرا تو در شک (به مبانی اسلام) از من در یقین و ایمان (به آنها) فراتر نیستی و اهل شام بر دنیا از اهل عراق به آخرت حریص تر نخواهند بود؛ (وَأَمَّا اسْتَوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرَّجَالِ فَلَسْتَ بِأَمْضَىٰ عَلَى الشَّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ).

اشاره به اینکه دو تفاوت در میان یاران من و طرفداران توست: اینها همراه امام عادل می جنگند که به وظیفه خود یقین دارد و آنها را در راه روشنی سیر می دهد در حالی که تو هدف روشنی نداری جز اینکه به مال و مقامی برسی. دیگر اینکه همراهان تو گروهی دنیاپرستند که با وعده های مادی، سران آنها را به میدان کشیده ای و قدم به میدانی گذارده اند که شاید غنایمی نصیبشان شود در حالی که فرماندهان لشکر من نه وعده جایزه ای به آنها داده شده و نه حتی فکر آن را می کنند.

به تعبیر دیگر تو هرگز یقین به استحقاق خلافت بر مردم نداری در حالی که من یقین دارم و طرفداران تو برای دنیا می جنگند در حالی که پیروان من هدفشان خداست و برای اقامه حکومت الهی نبرد می کنند؛ به این دو دلیل ما در کار خود کوشاتر و مصمم تریم در حالی که تو و پیروانت چنین نیستید. در نتیجه هرگز یکسان نخواهیم بود و پیروزی نهایی از آن ماست و همان گونه که امام علیه السلام پیش بینی کرده بود، سربازانش به مرز پیروزی رسیدند؛ افسوس که گروهی ناآگاه به همراهی جمعی از منافقان نتیجه نهایی را عقیم گذاشتند.

آن گاه امام علیه السلام به چهارمین ادعای معاویه پرداخته و به آن پاسخ می گوید و می فرماید: «اما اینکه گفته ای ما همه فرزندان عبد مناف هستیم (بنابراین همه در شرافت و استحقاق حکومت و پیشوایی مردم یکسانیم) من هم قبول دارم (که

۱. «امضی» به معنای نافذتر و مؤثرتر در اقدام و عمل از «مضی» به معنای عبور و گذرکردن گرفته شده است.

همه از نسل عبد مناف هستیم؛ (وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ).  
آن‌گاه امام علیه السلام به تفاوت‌هایی که میان او و معاویه وجود داشته پرداخته و آن را  
در پنج قسمت بیان می‌دارد.

نخست اشاره به شرافت نسبی می‌کند و می‌فرماید: «ولی امیّه هرگز همانند  
هاشم و حرب همچون عبدالمطلب و ابوسفیان چون ابوطالب نبودند؛ (وَلَكِنْ  
لَيْسَ أُمَّيَّةٌ كَهَاشِمٍ، وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ).

اشاره به اینکه جد اعلای تو امیّه و جدّ ادنای تو حرب و پدرت ابوسفیان بود  
که همگی در میان عرب به شرارت و پستی معروف بودند در حالی که جدّ اعلای  
من، هاشم و جدّ ادنای من عبدالمطلب و پدرم ابوطالب است که همه از سادات  
عرب و سخاوتمندان و پاکان و نیکان بودند؛ چگونه می‌توان آنها را با یکدیگر  
یکسان دانست.

آن‌گاه به تفاوت دوم و سوم اشاره کرده می‌فرماید: «و نیز هرگز مهاجران چون  
اسیران آزاد شده نیستند و نه فرزندان صحیح النسب همانند منسوبان مشکوک»؛  
(وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ<sup>۱</sup>، وَلَا الصَّرِيحُ<sup>۲</sup> كَاللَّصِيقِ<sup>۳</sup>).

اشاره به اینکه من از نخستین مهاجران از مکه به مدینه‌ام که همواره در خدمت  
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم ولی تو و پدرت ابوسفیان همچنان در شرک و کفر در مکه  
ماندید تا روزی که مکه به وسیله لشکر اسلام فتح شد و پیامبر صلی الله علیه و آله حکم آزادی  
تو و سایر اسیران را با گفتن: «إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطَّلَاقُ» صادر فرمود.

از سوی دیگر نسب ما روشن است؛ ولی درباره نسب تو بسیار گفتگوست؛  
گروهی تو را فرزند ابوسفیان نمی‌دانند، بلکه فرزند نامشروع مسافر بن ابی عمرو

۱. «طَلِيقٌ» به معنای اسیر آزاد شده است از ریشه «طَلَقَ» به معنای رهایی گرفته شده است.

۲. «صَرِيحٌ» به کسی گفته می‌شود که نسب او خالص و روشن باشد.

۳. «لَصِيقٌ» نقطه مقابل صریح است و به معنای کسی است که نسب او روشن نیست و او را به شخص یا قبیله‌ای  
نسبت می‌دهند.

که از بردگان ابوسفیان بود می شناسند البتّه این سخن منافات با آنچه امام علیه السلام درباره پدر معاویه یعنی ابوسفیان فرموده است ندارد، زیرا آن جمله بر حسب ظاهر بیان شده و این جمله اشاره به این است که اگر در نسب تو دقت شود جای گفتگو وجود دارد.

گرچه ابن ابی الحدید این تفسیر را برای جمله اخیر با اعتقاد خود هماهنگ ندانسته و به سراغ تفسیر دیگری می رود و می گوید: منظور از صریح، کسی است که با اعتقاد راسخ اسلام را پذیرفته و لصیق، آن کسی است که از ترس شمشیر و یا به انگیزه علاقه به دنیا، اسلام را پذیرا شده است.<sup>۱</sup>

گرچه این تفسیر خلاف ظاهر عبارت است ولی به فرض اینکه چنین باشد باز در این میان اعتراف به تفاوت آشکاری میان امام علیه السلام و معاویه خواهد بود.

آنگاه امام علیه السلام به ذکر تفاوت‌ها در صفات و افعال دینی و انسانی پرداخته می فرماید: «آن کسی که طرفدار حق است هرگز چون کسی نیست که طرفدار باطل است و نه انسان با ایمان همچون فرد مفسد؛ (وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ)<sup>۲</sup>».

اشاره به اینکه نه تنها نسب ما بنی هاشم با نسب بنی امیه قابل قیاس نیست، صفات و اعمال ما نیز قابل مقایسه نیست ما همواره در راه حق گام برداشتیم و دودمان بنی امیه بر طریق باطل؛ ما خالصانه به اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردیم ولی شما منافقانه اظهار ایمان کردید (و مدارک آن در تاریخ اسلام ثبت است).

امام علیه السلام در پایان این فقره می فرماید: «چه بد هستند نسلی که از نسل پیشین خود پیروی می کنند که در آتش دوزخ سرنگون شده اند»؛ (وَلَبِئْسَ الْخَلْفُ خَلْفُ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

۲. «مدغل» به معنای مفسد و فتنه انگیز است از ریشه «دغل» به معنای فتنه و فساد گرفته شده.

يَتَّبِعُ سَلْفًا هَوَىٰ فِي نَارِ جَهَنَّمَ).

قابل توجه اینکه امام علیه السلام معاویه را تنها به انحراف اسلاف و جد و پدرش نکوهش نمی‌کند، بلکه تکیه سخن امام علیه السلام بر این است که این فرزند همان راه پدران را که اهل دوزخند دنبال می‌کند.

\*\*\*

---

۱. «هوی» از ریشه «هوی» به ضم ها و تشدید یا در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و چون نتیجه آن هلاکت است، گاهی به هلاکت نیز اطلاق می‌شود.



## بخش دوم

وَفِي أَيِّدِينَا بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّةِ الَّتِي أَدَلَّلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ، وَنَعَشْنَا بِهَا الدَّلِيلَ.  
وَلَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا، وَأَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَكَرْهًا،  
كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً، عَلَى حِينٍ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ  
بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوْلُونَ بِفَضْلِهِمْ. فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ  
نَصِيبًا، وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا، وَالسَّلَامُ.

## ترجمه

(علاوه بر اینها) فضل و برتری نبوت در دست ماست که با آن عزیزان (گردن‌کش و ظالم) را ذلیل، و ذلیلان (محروم و پاکباز) را عزیز و بلند مرتبه ساختیم و هنگامی که خداوند عرب را دسته دسته در دین خود داخل ساخت و این امت از روی میل و رغبت یا (منافقان از روی) ترس و وحشت در برابر اسلام تسلیم شدند، شما از گروهی بودید که وارد اسلام شدید یا به انگیزه رغبت (در دنیا و نیل به مقام و منصب) و یا از روی ترس (از مجازات به سبب جنایات سابقتان) این در حالی بود که پیشگامان به جهت سبقتشان، رستگار شدند و مهاجران نخستین به فضل و برتری خویش نایل آمدند بنابراین، شیطان را از خود بهره‌مند مساز و راه او را در وجود خویش باز نگذار والسلام.

## شرح و تفسیر

### نبوت افتخار برتر

امام علیؑ در این بخش از نامه خود اشاره به بخشی از نامه معاویه می‌کند که

گفته بود: «لِبَعْضِنَا فَضْلٌ عَلَى بَعْضٍ؛ ما هیچ کدام بر دیگری فضیلتی نداریم و به فرض که فضیلت مختصری هم باشد نه عزیز را ذلیل می‌کند و نه ذلیل را عزیز» و پاسخ کوبنده‌ای به او می‌دهد و می‌فرماید: «(علاوه بر اینها) فضل و برتری نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان (گردن‌کش و ظالم) را ذلیل و ذلیلان (محروم و پاکباز) را عزیز و بلند مرتبه ساختیم»؛ (وَفِي أَيْدِينَا بَعْدُ فَضْلُ النَّبُوَّةِ الَّتِي آذَلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ، وَنَعَّسْنَا بِهَا الذَّلِيلَ).

اشاره به اینکه اسلام آمد، ابوسفیان‌ها و ابوجهل‌ها و امثال آنان را که سالیان دراز بر مردم حکومت ظالمانه داشتند خوار کرد و سلمان‌ها و مقدادها و عمار یاسرها و بلال‌ها را که غالباً برده و اسیر و ذلیل بودند، بر اوج عزت نشانند با این حال چگونه می‌گویی نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اثر گذار در این زمینه نبود.

آن‌گاه امام علیه السلام دست معاویه را گرفته و به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌برد و چگونگی پذیرش اسلام را از ناحیه او و خاندانش نشان می‌دهد و می‌فرماید: «و هنگامی که خداوند عرب را دسته دسته در دین خود داخل ساخت و این امت از روی میل و رغبت یا (منافقان از روی) ترس و وحشت در برابر اسلام تسلیم شدند، شما از گروهی بودید که وارد اسلام شدید یا به انگیزه رغبت (در دنیا و نیل به مقام و منصب) و یا از روی ترس (از مجازات به سبب جنایات سابقتان)»؛ (وَلَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا، وَأَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَكَرْهًا، كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِيهِ الدِّينَ: إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً).

اشاره به جریان فتح مکه، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ»

۱. «نعشنا» از ریشه «نعش» به معنای بالا بردن است و نعش میت را به این سبب نعش می‌گویند که دارای ارتفافی است یا اینکه به روی دستها بلند می‌شود. در جمله بالا منظور این است که افراد ذلیل اما با ایمان و پاک‌دل در سایه اسلام به عزت رسیدند.



إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا<sup>۱</sup>. در آن روز افراد بی‌غرض صفحه دل را از لوث عشق به بت‌ها پاک کردند و مخلصانه وارد اسلام شدند؛ ولی مشرکان متعصب و شیطان صفتانی که سال‌ها با اسلام در حال جنگ بودند به ظاهر و از روی ناچاری تسلیم شدند. ابوسفیان دشمن شماره یک اسلام و پدر معاویه از کسانی بود که در آن روز ظاهراً مسلمان شد و خانواده و بستگان او نیز به پیروی او اظهار اسلام کردند. از همان روز نقشه‌ها عوض شد و دشمنان اسلام به این فکر افتادند که از طریق نفوذ در صفوف مسلمانان، روزی به حکومت برسند و بر جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه زنند. تعبیر به «رغبة» در جمله بالا اشاره به همین معناست و این رغبت هیچ منافاتی با رهبت ندارد؛ یعنی پذیرش اسلام از ناحیه آنها آمیزه‌ای از ترس و امید رسیدن به مقام در آینده بود.

آیا چنین اسلامی را می‌توان با اسلام امیر مؤمنان علی علیه السلام که در آغاز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر آن همه دشمن و در زمان تنهایی پیامبر اکرم صورت گرفت، یکسان دانست؟

به همین دلیل امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «این در حالی بود که پیشگامان به جهت سبقتشان، رستگار شدند و مهاجران نخستین به فضل و برتری خویش نایل آمدند»؛ (عَلَىٰ حِينٍ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ).

این سخن به چند گروه بودن مسلمانان که در قرآن مجید نیز آمده اشاره دارد در آنجا که می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾<sup>۲</sup> گروهی از پیشگامان در اسلام بودند که امام علیه السلام در این میان پیشگام پیشگامان بود و گروه دیگری اسلام را پذیرفتند و

۱. فتح، آیه ۱-۳.

۲. توبه، آیه ۱۰۰.

اقدام به هجرت از مکه به مدینه کردند. گروه سومی از پاکان در مدینه به آنها پیوستند و انصار و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و گروه چهارمی که نسل بعدی آنها را تشکیل می دادند با میل و رغبت به آنها ملحق شدند؛ ولی جایگاه معاویه در میان کدام یک از این چهار گروه بود؟ باید گفت هیچ کدام و عجب اینکه با این شرایط، خود را با امام علیه السلام و بنی هاشم مقایسه می کند و خویش را در اسلام هم ردیف علی علیه السلام می شمرد! و تاریخ اسلام از این شگفتی ها بسیار دارد.

در پایان امام علیه السلام به او هشدار می دهد و می فرماید: «بنابراین، شیطان را از خود بهره مند مساز و راه او را در وجود خویش باز مگذار والسلام»؛ (فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا، وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا، وَالسَّلَامُ).

اشاره به اینکه با این سخنان، خود را فریب می دهی و با این مقایسه های نابه جا، شیطان را بر خود مسلط می سازی و در نتیجه موقعیت خویش را فراموش می کنی و می خواهی بر جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه زنی کاری که دنیا و آخرت تو را تباه خواهد کرد.

## نکته

### پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله

پیروان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با استفاده از آیه شریفه ۱۰۰ از سوره براءت می توان به چند گروه تقسیم کرد:

نخست: گروه سابقین؛ یعنی پیشگامان اسلام و کسانی که در روزهای تنهایی پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و دست بیعت به او دادند که از میان زنان، نخستین فرد، خدیجه کبری و از میان مردان علی علیه السلام بود. سپس افراد دیگری به آنها پیوستند. سابقین افتخار بزرگی دارند، چرا که در آن شرایط جان خود را در طبق اخلاص گذارده تقدیم اسلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند.

گروه دوم مهاجرانند که البته سابقین نیز جزء آنها بودند و آنها کسانی هستند که در مکه به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آوردند و چون کار بر مسلمانان در مکه تنگ شد و جان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خطر قرار گرفت به دنبال هجرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه مهاجرت کردند؛ یعنی از تمام زندگی و خانه و کاشانه خود چشم پوشیدند و به همراه خانواده به مدینه آمدند در حالی که نه در آنجا خانه‌ای داشتند نه وسیله‌ای برای امرار معاش و تا سالیان دراز با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کردند و سرانجام خداوند گشایشی برایشان فراهم کرد.

البته گروه دیگری نیز بودند که قبل از هجرت مسلمین از مکه به مدینه برای نجات از شر اشرار قریش و مشرکان به مدینه هجرت کردند و بعد از مدتی که اسلام در مدینه استقرار یافت از حبشه به مدینه آمدند.

گروه سوم انصارند که اهل مدینه بودند، اسلام آوردند و مهاجران را با آغوش باز پذیرفتند و با اینکه غالباً زندگی سختی داشتند، با مهاجران مواسات کردند و آنچه را داشتند در واقع با آنان تقسیم نمودند.

البته در میان انصار هم سابقین و غیر سابقین وجود دارند که قرآن هم به آنها اشاره کرده: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»<sup>۱</sup> یعنی آنها که در پیوستن به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه پیشگام شدند و یا آنها که قبلاً به مکه آمده بودند و در محل «عقبه» (در نزدیکی مکه) با پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیعت کردند. گروه مهاجران و انصار و سابقان را مجموعاً صحابه می‌نامند.

گروه چهارم کسانی هستند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مشاهده نکردند و در واقع نسلی بعد از مهاجران و انصار بودند، این نسل دوم را تابعین می‌گویند که پیروی از مهاجران و انصار کردند و در قرآن به عنوان «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»<sup>۲</sup> و به

۱. توجه داشته باشید که در قرائت مشهور، انصار به کسر خوانده شده که عطف است بر مهاجرین، نه با ضمه که عطف بر سابقین باشد.

۲. توبه، آیه ۱۰۰.

عنوان «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ»<sup>۱</sup> و نیز به عنوان «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ»<sup>۲</sup> در قرآن مجید آمده است این گروه همان‌گونه که اشاره شد زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک نکردند و یا آن حضرت را ندیدند؛ ولی صحابه را دیدند و درک کردند. گروه پنجم تابعین تابعین اند؛ آنها کسانی بودند که صحابه را نیز درک نکرده و ندیدند، بلکه در واقع شاگرد تابعین هستند.

البته در اینکه این گروه‌های پنج‌گانه همه آنها افراد نیکی بودند و یا اگر در آغاز جزء نیکان بودند، در ادامه زندگی بر همان مسیر باقی ماندند یا نه سخن بسیار است که در بحث تنزیه صحابه آورده شده است. به یقین بودند کسانی که در یک زمان در اوج فضیلت قرار داشتند سپس بر اثر هوای نفس یا دنیاپرستی سقوط کردند.<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. جمعه، آیه ۳.

۲. حشر، آیه ۱۰.

۳. درباره تنزیه صحابه در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه تحت عنوان «آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟» بحث کافی شده است و همچنین ذیل خطبه شقشقیه، خطبه سوم، ج ۱، ص ۳۷۶ تحت عنوان «آیا همه صحابه راه پیامبر را پیمودند؟» و نیز در همین جلد از شرح نهج البلاغه، ذیل نامه اول بحث‌هایی آورده‌ایم. برای شرح بیشتر می‌توانید به کتاب شیعه پاسخ می‌گوید در بحث تنزیه صحابه مراجعه کنید.

## وَمِنْ كِتَابِ الْعَلِيِّ السَّيِّدِ

إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به عبدالله بن عباس در آن زمان که از طرف امام علیه السلام فرماندار بصره بود،  
نگاشته شد<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

مرحوم ابن میثم در مقدمه شرح این نامه می‌نویسد که ابن عباس بعد از آنکه از طرف امیر مؤمنان علی علیه السلام والی بصره شد نسبت به بنی تمیم راه خشونت را پیش گرفت؛ زیرا عداوت آنها را در روز جمل نسبت به امام علیه السلام و لشکر امام علیه السلام به خاطر داشت. آنها از پیروان طلحه و زبیر و عایشه در آن روز بودند و ابن

۱. سند نامه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه درباره این نامه می‌گوید: ابن میثم در شرح نهج البلاغه خود آن را نقل کرده؛ ولی سیاق کلامش به خوبی نشان می‌دهد که این نامه را از غیر نهج البلاغه در اختیار داشته است و همچنین ابوهلال عسکری در کتاب صناعتین و باقلانی در اعجاز القرآن و سید امیر یحیی علوی در کتاب الطراز بخشی از این نامه را نقل نموده و با توجه به تفاوت‌های موجود روشن می‌شود که منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته‌اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۱).

عباس به آنها حمله کرد و آنان را دور راند و آنها را پیروان شتر و یاران عسکر - نام شتر عایشه عسکر بود - و حزب شیطان می‌نامید. این کار بر گروهی از شیعیان امام علیه السلام از بنی تمیم سخت آمد که از جمله آنها جاریه بن قدامه بود. او نامه‌ای خدمت امام علیه السلام نوشت و از ابن عباس شکایت کرد و همین امر سبب شد که امام علیه السلام نامه مورد بحث را برای ابن عباس بنویسد.

در این نامه به چند امر اشاره می‌کند.

نخست اینکه بنی تمیم طایفه‌ای هستند که مردان شجاع بزرگی دارند و حتی در زمان جاهلیت و پس از آن در عصر اسلام کسی در دلیری بر آنان پیشی نمی‌گرفت. دیگر اینکه با ما خویشاوندی دارند و دستور صلّه رحم ایجاب می‌کند ما با آنها نیکی کنیم.

سرانجام امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند که آنچه از خیر و شر بر زبان و دست تو جاری شود نتیجه نیک و بد آن دامان مرا نیز می‌گیرد، بنابراین نسبت به بنی تمیم خوش رفتار باش.



وَاعْلَمُ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ ابْلِيسَ، وَمَعْرِسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ  
إِلَيْهِمْ، وَاحْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ، وَقَدْ بَلَغَنِي تَنَمُّرُكَ لِبَنِي تَمِيمٍ،  
وَعَلِظَتْكَ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ، وَإِنَّهُمْ لَمْ  
يُسَبِّقُوا بِوَعْمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ، وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِمًا مَاسَّةً، وَقَرَابَةً  
خَاصَّةً، نَحْنُ مَا جُورُونَ عَلَى صِلَتِهَا وَمَا زُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا، فَارْبَعُ أَبَا  
الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللهُ، فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا  
شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ، وَكُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ، وَالسَّلَامُ.

### ترجمه

بدان بصره محل نزول ابلیس و کشتزار فتنه هاست، به همین دلیل با اهل آن به  
نیکی رفتار کن و گره ترس و وحشت را از دل های آنها بگشا (تا آتش فتنه  
خاموش شود و آنها احساس امنیت کنند) بدرفتاری تو با طائفه بنی تمیم و  
خسونت تو به آنها را به من گزارش داده اند (ولی بدان آنها فضایی دارند از  
جمله اینکه) طائفه بنی تمیم کسانی هستند که هرگاه رییس نیرومندی از آنها  
غایب گردد (و از دنیا برود) مرد نیرومند دیگری در میان آنها ظاهر می شود، نه در  
عصر جاهلیت و نه در عصر اسلام کسی در نبرد بر آنان پیشی نمی گرفت (علاوه  
بر این) آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت خاص دارند که ما نزد  
خداوند به وسیله صلۀ رحم به آنها مأجور خواهیم بود و با قطع آن مؤاخذه  
خواهیم شد، بنابراین ای ابوالعباس، خدا تو را رحمت کند خویشان دار باش و  
مدارا کن در آنچه بر زبان و دست تو از خیر و شر جاری می شود، چرا که هر دو

در این امور شریک هستیم و سعی کن که حسن ظن من به تو پایدار بماند و نظرم درباره (شایستگی های تو برای امر حکومت) دگرگون نشود والسلام.

## شرح و تفسیر

### آتش فتنه را با مدارا خاموش کن

هنگامی که طلحه و زبیر به اتفاق عایشه با گروهی از ماجراجویان فاسد وارد بصره شدند و در آنجا پرچم مخالفت بر ضد امیر مؤمنان علی علیه السلام را بر افراشتند، بصریان از آنان استقبال کرده و لشکر عظیمی را برای جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام برپا کردند. فتنه عظیمی را برپا نمودند و سرانجام شکست خوردند و متلاشی شدند و شاید انتظار داشتند که امام علیه السلام بعد از پیروزیش دستور قتل گروهی از آنان را صادر کند؛ ولی امام علیه السلام با آنها از در محبت وارد شد همان کاری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه کرد و همین باعث شد که آرامش کامل به بصره باز گردد. امام علیه السلام در آغاز این نامه که به فرماندار بصره، ابن عباس، نگاشته است به همین معنا اشاره کرده و می فرماید: «بدان بصره محل نزول ابلیس و کشتزار فتنه هاست. به همین دلیل با اهل آن به نیکی رفتار کن و گره ترس و وحشت را از دل های آنها بگشا (تا آتش فتنه خاموش شود و آنها شرمند گردند و احساس امنیت کنند)»؛ (وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ ابْلِيسَ، وَمَغْرَسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثٌ<sup>۲</sup> أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَاحْتُلُ عَقْدَةُ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ).

اینکه می فرماید: بصره مهبط و جایگاه فرود ابلیس و محل رویش فتنه هاست، اشاره به این است که آنجا اقوام گوناگونی زندگی می کنند که هم نسبت به یکدیگر مشکل دارند و هم نسبت به بیرون این سرزمین و شاید به همین دلیل،

۱. «مغرس» در اصل به معنای محل غرس درختان است. سپس به محل پیدایش هر امری اطلاق شده است.  
 ۲. «حادث» صیغه امر از «محدثه» به معنای مراقبت و بررسی و زدودن زنگار است؛ یعنی زنگار کینه ها را از قلبشان بدین وسیله بزدا.



طلحه و زبیر و عایشه آنجا را برای فتنه‌انگیزی بر ضد امام امیر مؤمنان علیه السلام انتخاب کردند به خصوص اینکه آنجا مهم‌ترین بندر عراق است و بنادر معمولاً مرکز رفت و آمد اقوام مختلف‌اند. به همین دلیل افکار التقاطی و نفوذی و مفساد اخلاقی

در این گونه بندرگاه‌ها بیشتر است مگر اینکه اهالی آن تحت آموزش مستمر اخلاقی قرار گیرند. بعضی نیز معتقدند؛ هنگامی که ابلیس به زمین فرود آمد، بصره را جایگاه نخستین خود انتخاب کرد؛ ولی دلیلی برای این مطلب اقامه نکرده‌اند.

مهم این است که امام علیه السلام به ابن عباس دستور می‌دهد: بهترین راه برای آرام کردن این شهر آن است که به مضمون آیه شریفه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ \* وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup> عمل کند؛ یعنی بدی‌هایی را که آنها در جنگ جمل داشتند با نیکی پاسخ گوید تا آنان شرمنده احسان او گردند و دست از هر گونه مخالفت بردارند به علاوه بخشی از مخالفت آنها ممکن است به علت ترس از انتقام و مکافات عمل باشد هنگامی که با آنها به نیکی رفتار شود آتش این خوف و ترس فرو می‌نشیند و آرامش جای آن را می‌گیرد.

امام علیه السلام به این معنادر کلمات قصار اشاره فرموده و به صورت اصل کلی می‌فرماید: «عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَازْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ؛ برادرت را به هنگام خطا کردن با نیکی سرزنش کن و شر او را از طریق بخشش از خودت دور ساز.»<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر این مقدمه وارد اصل مقصود می‌شود و می‌فرماید: «بدرفتاری تو با طایفه بنی تمیم و خشونت تو به آنها را به من گزارش داده‌اند؛

۱. فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۵۸.

(وَقَدْ بَلَّغَنِي تَنْمُرُكَ لِبَنِي تَمِيمٍ، وَغِلْظَتِكَ عَلَيَّهِمْ).

آن‌گاه امام علیه السلام صفاتی برای طایفه بنی تمیم ذکر می‌کند که دلیل بر شایستگی آنها برای عفو و گذشت و نیکی کردن است.

در نخستین صفت می‌فرماید: «طایفه بنی تمیم کسانی هستند که هرگاه رئیس نیرومندی از آنها غایب گردد (و از دنیا برود) مرد نیرومند دیگری در میان آنها ظاهر می‌شود»؛ (وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ).

تعبیر به نجم (ستاره) اشاره به این است که آنها همیشه دارای شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که اگر یکی از آنها از بین می‌رفته، دیگری جای او را می‌گرفته و به سبب همین، مردان مدیر و مدبر همیشه در میان قبایل عرب درخشیده‌اند.

در دومین وصف آنها به شجاعتشان اشاره کرده و می‌فرماید: «و نه در عصر جاهلیت و نه در عصر اسلام کسی در نبرد بر آنان پیشی نمی‌گرفت»؛ (وَإِنَّهُمْ لَمْ يُسْبِقُوا بَوْعَمٍ<sup>۲</sup> فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ).

با توجه به اینکه «وَعَم» در لغت هم به معنای جنگ تفسیر شده و هم به معنای حقد و حسد، این احتمال در تفسیر جمله بالا داده شده است که آنها جمعیتی انتقام‌جوی کینه‌توزند و اگر کسی مزاحم آنان شود سخت در مقابل او می‌ایستند و فتنه برپا می‌کنند؛ ولی با توجه به اینکه امام علیه السلام در این چند جمله در مقام مدح آنهاست این تفسیر به نظر درست نمی‌رسد.

در سومین و آخرین وصف می‌فرماید: «(اضافه بر اینها) آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت خاص دارند که ما نزد خداوند به وسیله صلۀ رحم نسبت به آنها مأجور خواهیم بود و با قطع آن مؤاخذه خواهیم شد»؛ (وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا

۱. «تَمُر» به معنای خشمگین شدن و بدرفتاری نمودن است و از ریشه «نمر» بر وزن «کبد» به معنای پلنگ است.

۲. «وَعَم» این واژه هم به معنای جنگ آمده و هم به معنای کینه.

رَحْمًا مَاسَّةً<sup>۱</sup>، وَقَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَا جُورُونَ عَلَيَّ صَلَاتِهَا، وَمَا زُورُونَ<sup>۲</sup> عَلَيَّ قَطِيعَتِهَا). مفسران نهج البلاغه دلیل خویشاوندی را این می دانند که بنی تمیم و بنی هاشم به واسطه جد اعلای آنها که الیاس بن مضر بود (مطابق این بیان هاشم با سیزده واسطه به الیاس می رسد) همچنین بنی تمیم نیز با واسطه های زیادی به او می رسند؛ ولی از آنجا که مسأله خویشاوندی در اسلام بسیار اهمیت دارد امام علیه السلام حتی با این مقدار واسطه باز هم آنها را خویشاوند نزدیک شمرده است. علاوه بر این، بعضی گفته اند که در میان هاشم و تمیم از طریق دامادی و ازدواج دو فامیل با یکدیگر رابطه ای برقرار بود. بعضی نیز گفته اند که یکی از همسران علی علیه السلام به نام لیلابنت مسعود حنظلیه از بنی تمیم بود؛ ولی با توجه به اینکه ارتباط سببی به عنوان رحم شناخته نمی شود، بلکه باید رابطه نسبی باشد، این دو تفسیر بعید به نظر می رسد.

ابن ابی الحدید و بعضی دیگر فضایل دیگری برای طائفه بنی تمیم نیز بر شمرده اند که از مجموع آنها استفاده می شود که این طایفه به راستی طایفه ای ممتاز بوده اند.

در ضمن از کلام امام علیه السلام این نکته استفاده می شود که مسأله صلۀ رحم در اسلام بسیار گسترده است که حتی با فاصله زیاد در اجداد باز هم مشمول این حکم اسلامی است که امام علیه السلام می فرماید: اگر آن را مراعات نکنی در پیشگاه خدا مسئول هستی و مراعات آن مایه خیر و برکت است.

در پایان این نامه، امام علیه السلام به ابن عباس دستور مدارا کردن و خویشتن داری در برابر مخالفان به طور کلی و بنی تمیم به طور خاص می دهد و می فرماید: «بنابراین ای ابوالعباس، خدا تو را رحمت کند خویشتن دار باش و مدارا کن در

۱. «ماسه» در اینجا به معنای نزدیک و قریب است از ریشه «مس» به معنای تماس گرفته شده است.

۲. «مازورون» به معنای گناه کاران از ریشه «وزر» به معنای گناه گرفته شده است.

آنچه بر زبان و دست تو از خیر و شر جاری می‌شود، زیرا هر دو در این امور شریک هستیم و سعی کن که حسن ظن من نسبت به تو پایدار بماند و نظرم درباره (شایستگی‌های تو برای امر حکومت) دگرگون نشود؛ والسلام»؛ (فَارْبَعٌ<sup>۱</sup> أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، فِيمَا جَرَى عَلَي لِسَانِكَ وَيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ، وَكُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ<sup>۲</sup> رَأْيِي فِيكَ، وَالسَّلَامُ).

منظور از خیر و شر، سود و زیان است؛ یعنی کارهایی که ممکن است منشأ ظلم و یا زبانی شود و شر به معنای ظلم و ستم نیست، زیرا ابن عباس کسی نبود که بر کسانی ظلم کند.

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در دستوری که درباره مدارا کردن با مخالفان می‌دهد به این نکته اشاره می‌فرماید که تو نماینده منی و هر کاری از تو سرزند، هم به حساب تو می‌نویسند و هم به حساب من، بنابراین باید کاملاً مراقب باشی. این سخن مانند آن است که به علمای دین گفته می‌شود مراقب کار خود باشید زیرا کارهایی که شما انجام می‌دهید هم به حساب خودتان می‌نویسند و هم به حساب اسلام. امام علیه السلام در آن جمله آخر هشدار می‌دهد که اگر خویشتن‌داری و مدارا را پیشه نکند ممکن است نظر امام علیه السلام درباره او تغییر کند و این تأکید دیگری است بر دستوری که حضرت بیان فرمود.

در عبارت بالا امام علیه السلام ابن عباس را به عنوان «ابوالعباس» خطاب می‌کند و کنیه اوست و در عرب معمول است که هنگامی که می‌خواهند به کسی احترام بگذارند نام اصلی او را نمی‌برند بلکه او را به کنیه صدا می‌زنند یا به لقب و در اینجا امام علیه السلام احترام عبدالله بن عباس را کاملاً حفظ فرموده و او را به کنیه‌اش صدا زده است.

۱. «اربع» از ریشه «ربوع» به معنای مدارا کردن و خویشتن‌داری نمودن است.

۲. «یفیلن» از ریشه «فیل» بر وزن «میل» به معنای نادرست یا ضعیف بودن است.

## نکته

### ویژگی‌های اهل بصره

در خطبه‌های متعددی از نهج البلاغه از جمله، خطبه ۱۳ و ۱۴ مذمت‌های شدیدی از اهل بصره شده و همان‌گونه که در نامه بالا نیز ملاحظه کردید، امیر مؤمنان علی علیه السلام بصره را مهبط شیطان و محل ورود ابلیس و پایگاه فتنه‌ها می‌شمرد؛ ولی به قرینه بعضی از روایات که مدح فراوانی از اهل بصره اعم از زنان، مردان، کودکان و بزرگان شده، امام علیه السلام مقطع خاصی از زمان را در نظر داشته است، همان زمانی که آتش جنگ جمل را برافروختند و از سرکشان و پیمان شکنانی همچون طلحه و زبیر حمایت کردند و گروه زیادی از مسلمانان را به کشتن دادند.

بنابراین نکوهش‌های مزبور دلیل بر آن نیست که هر کس در آن شهر وارد شود و یا افراد بومی آن شهر همیشه و در طول تاریخ صفات نکوهیده‌ای دارند و اهل صلاح و سعادت نیستند. به خصوص اینکه در میان آنها دانشمندان، علما، قاریان و موالیان اهل بیت فراوان بوده و هستند.

برای توضیح بیشتر به جلد اول، ذیل خطبه ۱۳ مراجعه فرمایید.





## وَمِنْ كِتَابِ الرَّسَائِلِ السَّالِفَةِ

إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ

از نامه‌های امام علیه السلام است  
که به بعضی از فرماندهانش نگاشته<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

مخاطب این نامه آن‌گونه که از تاریخ یعقوبی و تاریخ بلاذری استفاده می‌شود عمر بن ابوسلمه (مسلمه) ارحبى است که به گفته بعضی حاکم بر فارس و بحرین بود<sup>۲</sup> که نسبت به بعضی از گروه‌هایی که تحت حاکمیت او قرار داشتند و از طایفه مجوس بودند، خشونت به کار برده بود و آنها شکایت‌نامه‌ای خدمت امام علیه السلام فرستادند. امام علیه السلام ناراحت شد و نامه مورد بحث را برای او مرقوم

۱. سند نامه:

این نامه در کتاب‌هایی قبل از سید رضی نیز آمده است از جمله در انساب الاشراف بلاذری (متوفای ۲۷۹) و ابن واضح (معروف به یعقوبی متوفای ۲۸۴) در تاریخ خود با تفاوت‌هایی و اضافاتی نسبت به آنچه در نهج البلاغه آمده آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۲).

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل نامه فوق.

داشت و او را دعوت به رعایت اعتدال و ترک خشونت فرمود.  
 جالب اینکه توصیه امام علیه السلام در این نامه درباره غیر مسلمین است، آنهایی که  
 به عنوان «اهل ذمه» در داخل کشور اسلام زندگی مسالمت آمیز داشتند و باید  
 مورد رأفت و محبت اسلامی قرار گیرند و جان و مال و عرض آنها محفوظ  
 باشد، امام هیچ‌گونه خشونت را در حق آنها نمی‌پذیرد.  
 ولی از آنجا که نزدیکی بیش از حد به آنها ممکن بود سبب مشکلات دیگری  
 شود امام علیه السلام دستور رعایت اعتدال را به این فرماندار می‌دهد.

\* \* \*



أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلَ بَلَدِكَ شَكُوا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا  
وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنِّي يُدْنَوْنَ لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنِّي يُقْصَوْنَ وَيُجْفَوْنَ  
لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْتُ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرْفٍ مِنَ الشَّدَّةِ، وَدَاوِلٌ لَهُمْ  
بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّافَةِ، وَامْرُجٌ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ.  
إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

## ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) گروهی از زعما و کدخدایان اهل شهر تو از خشونت و قساوت و تحقیر و بدرفتاری تو شکایت کردند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن (بیش از حد) یافتم، زیرا مشرکند و نه سزاوار دوری و بدرفتاری؛ چرا که با آنان پیمان بسته‌ایم (و اهل ذمه هستند) بنابراین لباسی از نرمش همراه کمی شدت و خشونت برای آنان بر خود بپوشان و بارفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن و نزدیک ساختن و تقریب را با دور نمودن و ابعاد آنها با هم بیامیز؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

## شرح و تفسیر

### شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهروندان

همان‌گونه که در بالا گفته شد، مخاطب این نامه فرماندار فارس و بحرین بود که نسبت به گروهی از مجوس که در آنجا می‌زیستند با خشونت رفتار می‌کرد و آنها چون معتقد به عدالت و خلق نیکوی امام علیه السلام بودند به امام علیه السلام شکایت

کردند، امام علیه السلام این نامه را که در عین کوتاهی، بسیار پر محتواست و می تواند برنامه ای برای همه زمامداران باشد برای او مرقوم داشت. فرمود: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) گروهی از زعما و کدخدایان اهل شهر تو از خشونت و قساوت و تحقیر و بد رفتاری تو شکایت کردند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن (بیش از حد) یافتم، زیرا مشرکند و نه سزاوار دوری و بد رفتاری، چرا که با آنان پیمان بسته ایم (و اهل ذمه هستند)؛ «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلَ بِلَدِكَ شَكُوا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنُوا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُفْضُوا وَيُجْفَوَا لِعَهْدِهِمْ».

امام علیه السلام در تعبیرات خود روی چهار نقطه از اعمال ناروای آن فرماندار انگشت نهاده؛ نخست خشونت و دیگر قساوت و بی رحمی و سوم تحقیر کردن آنها و چهارم بد رفتاری نسبت به آنهاست؛ گرچه این چهار مفهوم با هم نزدیکند ولی تفاوت های دقیقی با هم دارند. لذا امام علیه السلام به تمام آنها اشاره کرده و به دنبال آن نظر مبارک خود را چنین اعلام می کند که از یک سو باید توجه داشت آنها مشرکند، زیرا مجوس به عنوان دوگانه پرست و ثنوی شناخته می شود، چون معتقد به دو مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن بوده اند، هر چند زرتشتی های امروز مدعی هستند که ما موحدیم نه مشرک، اما منابع دینی آنها غیر از این را می گوید. به هر حال امام علیه السلام با ملاحظه تفاوت اعتقادی، نزدیک شدن بیش از حد به آنها را نهی می کند و در عین حال این نکته را یادآور می شود که آنها تحت پیمان ذمه هستند؛ یعنی با مسلمانان هم زیستی مسالمت آمیز دارند آنها متعهدند که به اسلام احترام بگذارند و حکومت اسلامی نیز متعهد است که از جان و ناموس آنها دفاع کند و نسبت به آنان خوش رفتاری نماید، بنابراین به خاطر این

۱. «دهاقین» جمع «دهقان» از ریشه فارسی «دهگان» یا «دهبان» گرفته شده که به معنای بزرگ ده، رئیس، کدخدا و زعیم به کار می رود و گاه به هر کشاورزی نیز اطلاق می شود؛ ولی در عبارت بالا معنای اول مناسب تر است، زیرا شکایت را رؤسا و بزرگان محل می نویسند.

پیمان ذمه، جفا کردن و بد رفتاری در حق آنها جایز نیست.

آن‌گاه امام علیه السلام مطلب را روشن تر ساخته و چنین می‌فرماید: «بنابر این لباسی از نرمش همراه کمی شدت و خشونت برای آنان بر خود بیوشان و با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن و نزدیک ساختن و تقریب را با دور نمودن و ابعاد آنها با هم بیامیز؛ ان شاء الله»؛ (فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً<sup>۱</sup> مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرْفٍ مِنَ الشَّدَّةِ، وَدَاوِلٌ<sup>۲</sup> لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْرُجٌ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ الْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

بدیهی است این‌گونه رفتار با افرادی که مسلمان نیستند ولی در سایه حکومت اسلامی باید زندگی سالمی داشته باشند، بهترین رفتار است؛ از یک سو به آنان آرامش می‌دهد و هر گونه فکر طغیان و سرکشی را از وجودشان بر می‌چیند و از سویی دیگر رفتار حکومت اسلامی را حمل بر ضعف و ناتوانی که ممکن است آن هم سرچشمه طغیان گردد نخواهند کرد. این بهترین طریق رفتار با این اقلیت‌هاست.

روشن است آنچه امام علیه السلام در این نامه بیان فرموده منحصر به اشخاص و یا زمان و مکان معینی نیست بلکه برنامه حساب‌شده‌ای است که در همه جا کارایی دارد، بلکه می‌توان گفت حکومت نسبت به افراد خودی نیز باید همین‌گونه معامله کند. اگر زیاد در مقابل آنها نرمش نشان دهد، ممکن است حمل بر ضعف او کنند و گروهی جرأت بر قانون‌شکنی پیدا نمایند و اگر قوانین را با خشونت و

۱. «جلباب» به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می‌شود و برای آن معانی مختلفی ذکر شده‌گه به معنای چادر «ملحفه» و گاه به معنای روسری «مقنعه» و گاه به معنای پیراهن بلند و گشاد معنا شده و در نامه مورد بحث جنبه کنایی دارد و منظور از آن پوشش معنوی است که مدیر و فرمانده گروه بر خود می‌پوشد که امام علیه السلام می‌فرماید ترکیبی از نرمش و شدت باشد.

۲. «داویل» صیغه امر است از «مداوله» به معنای گردانیدن و گردش دادن و چیزی را به جای دیگری نشان دادن یا شخصی را به جای شخص دیگری قرار دادن و در نامه بالا منظور این است که گاه با محبت با آنها رفتار کن و گاه با کمی خشونت.

شدت اجرا کند، سبب رمیدن مردم و از دست دادن عشق و علاقه آنها نسبت به حکومت خواهد شد. به هر حال اعتدال در میان نرمش و خشونت، یکی از اصول ثابت مدیریت و فرماندهی در تمام سطوح است.

حتی در مورد خداوند و سیاست الهی نسبت به بندگان همین اصل رعایت شده و خداوند متعال آنها را بین خوف و رجا ننگه می‌دارد، قرآن مجید می‌فرماید: «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفُورُ الرَّحِيمُ \* وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ»؛ ای پیامبر! بندگانم را آگاه کن که آمرزندهٔ مهربان منم \* و (اینکه) عذاب من همان عذاب دردناک است.<sup>۱</sup>

و در دعای معروف افتتاح می‌خوانیم: «وَأَيُّقَتُ أَنْكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ الْمَعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ التَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ؛ یقین دارم تو در جای رحمت، ارحم‌الراحمین و در جای کیفر، اشد‌المعاقبین هستی».

بعضی از مفسران نهج‌البلاغه در اینجا سؤالی مطرح کرده‌اند و آن اینکه امام علیه السلام چگونه دستور می‌دهد که غیر مسلمانان را زیاد به خود نزدیک نکن در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: آنهایی که از در جنگ با شما در نیامدند و شما را از سرزمین خود آواره نساختند (و هیچ‌گونه عداوت و دشمنی با شما نداشتند) خداوند از نیکی با آنها و اجرای عدالت در حقشان نهی نمی‌کند ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾.<sup>۲</sup>

پاسخ این ایراد روشن است و آن اینکه امام علیه السلام نمی‌فرماید به آنها نیکی نکن، بلکه می‌فرماید اعتدال را رعایت کن؛ نه بیش از حد نزدیک شوند که جرأت بر مخالفت پیدا کنند و نه دور شوند که سبب رنجش و طغیانشان گردد.

۱. حجر، آیه ۴۹ و ۵۰.

۲. ممتحنه، آیه ۸.



## نکته

### اسلام و اهل ذمه

رابطهٔ اسلام و مسلمین را با غیر مسلمانان می‌توان در چهار صورت خلاصه کرد

۱. اهل ذمه: آنها صاحبان کتب آسمانی هستند که در داخل کشورهای اسلامی به صورت اقلیتی مذهبی زندگی می‌کنند هرگاه آنها تظاهر بر خلاف قوانین اسلام نکنند و به مسلمین احترام بگذارند مسلمانان نیز موظفند آنها را محترم بشمارند. حکومت اسلامی نیز موظف است جان و مال و ناموس آنها را حفظ کند. ذمه به معنای پیمان است در واقع آنها پیمان هم‌زیستی مسالمت آمیز با مسلمین دارند که یکی از شرایطش پرداختن مالیات کوچک و مختصری است به نام «جزیه» که در برابر این وجه مختصر، حکومت اسلامی خدمات مهمی را در مورد آنها متعهد است و همان‌گونه که در نامهٔ بالا دیدیم، امیر مؤمنان علی علیه السلام نامهٔ اعتراض آمیزی به فرماندارش در مناطقی که اهل ذمه بودند می‌نویسد و او را دعوت به خوش رفتاری با آنها می‌کند.

احکام اهل ذمه در کتب فقهی در ذیل کتاب جهاد به صورت گسترده آمده است.

۲. کفار حربی: آنها همان‌گونه که از نامشان پیداست کسانی هستند که در حال جنگ با مسلمانانند و به همین دلیل نه تنها احترامی ندارند بلکه مسلمانان مأمور به جهاد در مقابل آنان هستند.

احکام کفار حربی نیز در فقه اسلام در کتاب الجهاد به طور مشروح آمده است. ۳. کفار معاهد: آنهایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی نمی‌کنند ولی روابطی با مسلمانان از نظر تجاری، سیاسی و امثال آن دارند و حقوق

یکدیگر را محترم می‌شمارند. مصداق بارز آن زمان ماست، تمام کشورهایی که رابطه سیاسی با مسلمانان دارند و مبادله سفیر، کاردار و امثال آن در کشور یکدیگر انجام می‌دهند. آنها نیز در هر کجا باشند چه به داخل کشورهای اسلامی سفر کنند چه در خارج تماس داشته باشند، همه چیزشان محترم است. احکام این گروه نیز در همان کتاب جهاد و در کتب تفسیر، در تفسیر سوره براءت آمده است.

۴. کفار مهادن: آنهایی هستند که در بیرون کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و معاهده و رابطه خاص سیاسی با مسلمانان ندارند ولی در حال جنگ و پیکار و مبارزه و مخالفت نیز نیستند. اسلام درباره آنها نیز دستور به خوش رفتاری و مسالمت داده از جمله در آیه ۸ سوره ممتحنه درباره آنها فرموده است که نهی نمی‌کند خداوند از نیکی کردن و رفتار عادلانه با کسانی که با شما در حال جنگ نیستند و شما را از خانه و کاشانه خود بیرون نرانند.

\*\*\*

## وَمِنْ كِتَابِ الْعَمَلِ فِي السِّيَاحِ

إِلَى زِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَهُوَ خَلِيفَةُ عَامِلِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَلَى الْبَصْرَةِ،  
وَعَبْدُ اللَّهِ عَامِلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا وَعَلَى كُورِ الْأَهْوَازِ وَفَارَسِ  
وَكِرْمَانَ وَغَيْرِهَا:

از نامه‌های امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است

که به زیاد بن ابیه جانشین فرماندار آن حضرت، عبدالله بن عباس در بصره  
نوشته است. عبدالله بن عباس در آن زمان فرمانداری بصره، اهواز، فارس،  
کرمان و دیگر نواحی آنجا را از طرف امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بر عهده داشت.<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

از این نامه مخصوصاً با توجه به صدر آن، که در تاریخ یعقوبی آمده، استفاده  
می‌شود که «زیاد» قصد خیانت در بیت المال و طفره رفتن از پرداختن تمام خراج

۱. سند نامه:

این نامه قبل از مرحوم سید رضی، در کتاب انساب الاشراف بلاذری و در تاریخ یعقوبی (با تفاوت‌هایی) آمده  
است. و در مصادر نهج البلاغه به کتاب اول اشاره شده و سپس افزوده است که این نامه را بیهقی در المحاسن  
و المساوی نیز نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۲).

را داشت. امام علیه السلام از طریق بعضی از «عیون» خود از این امر آگاه شد و این نامه شدیدالحن را برای او نوشت که خراج را باید به طور کامل به بیت المال بپردازد و نزد امام علیه السلام بفرستد و امام علیه السلام او را تهدید کرد که اگر از این کار خودداری نماید او را شدیداً مجازات خواهد کرد.

از این نامه و مانند آن روشن می شود که امام علیه السلام عمال و مراقبینی بر تمام مسئولان حکومتی گماشته بود که مسائل مهم را مرتباً گزارش می دادند، و اگر مسئولی پا از مأموریت خود فراتر می نهاد امام علیه السلام به او هشدار می داد.

\* \* \*



وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا، لَئِن بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيءِ الْمُسْلِمِينَ  
شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهِرِ،  
ضَنْبِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.

## ترجمه

صادقانه به خداوند سوگند یاد می‌کنم اگر به من گزارش رسد که از بیت المال مسلمین چیزی کم یا زیاد، به خیانت برداشته‌ای آنچنان بر تو سخت می‌گیرم که زندگی تو را کم‌بهره، سنگین بار و حقیر و ذلیل سازد؛ والسلام.

## شرح و تفسیر

### هشدار شدید به متخلفان

از تاریخ یعقوبی استفاده می‌شود که امام علیه السلام در آغاز این نامه چنین مرقوم داشت: «إِنَّ رَسُولِي أَخْبَرَنِي بِعَجَبٍ زَعَمَ أَنَّكَ قُلْتَ لَهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ: إِنَّ الْأَكْرَادَ هَاجَتُ بِكَ فَكَسَرْتُ عَلَيْكَ كَسِيرًا مِنَ الْخِرَاجِ وَقُلْتَ لَهُ: لَا تَعْلَمُ بِذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛ فرستاده من چیز تعجب‌آوری را به من خبر داد او می‌گوید: تو این سخن را به عنوان یک راز به او گفته‌ای که کرده‌ای منطقه سرکشی کردند و از پرداختن بسیاری از خراج خودداری ورزیدند و گفته‌ای: این سخن را به امیر مؤمنان علیه السلام نگو (شاید به گمان اینکه امام علیه السلام از مقدار خراج که قرارداد شده دقیقاً خبر نداشته باشد و هرچه برای او بفرستند می‌پذیرد)».

از این قسمت نامه به خوبی استفاده می‌شود که زیاد برای تقلیل خراج توطئه

کرده بود و به عنوان اینکه اکراد از پرداختن خراج به طور کامل خودداری کردند می‌خواست بخشی از خراج را به نفع خود بردارد و برای بیت المال نفرستد. امام علیه السلام از توطئه او آگاه شد و این نامه شدید اللحن را برای او فرستاد و فرمود: «صادقانه به خداوند سوگند یاد می‌کنم اگر به من گزارش رسد که از بیت المال مسلمین چیزی کم یا زیاد به خیانت برداشته‌ای آنچنان بر تو سخت می‌گیرم که در زندگی تو را کم‌بهره، سنگین‌بار و حقیر و ذلیل سازد. والسلام»؛ (وَإِنِّي أَكْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا، لَئِن بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لَا شُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، تَقِيلَ الظَّهْرَ ضَيْلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ).

تعبیر امام علیه السلام به اینکه قسمی را یاد می‌کند که قسم صدق است مفهومی این نیست که ممکن است که قسم غیر صادقانه‌ای از امام علیه السلام صادر شود، بلکه نوعی تأکید بر جدی بودن این قسم است.

نکته دیگر این است که امام علیه السلام به او صریحاً نفرمود تو خیانت کرده‌ای، بلکه سخن را به نحو مشروط بیان کرد که «اگر به من برسد که مرتکب چنین خیانتی شده‌ای» زیرا در این گونه موارد اگر پرده را از روی کار شخص متخلف کنار بزنند او جسورتر می‌شود. فصاحت و بلاغت ایجاب می‌کند که پرده را کمی کنار بزنند و مطلب را به صورت مشروط بیان کنند تا او جسور نشود و قصد فرار از منطقه و با خود بردن اموال را نکند.

این نکته نیز حایز اهمیّت است که امام علیه السلام می‌فرماید، چنان بر تو سخت می‌گیرم که سه بلا بر سر تو بیاید نخست اینکه در زندگی کم‌بهره شوی، آبرویت بریزد و کاری به تو نسیارند.

دوم اینکه تو سنگین‌بار گردی که ممکن است منظور سنگین‌بار شدن در دنیا باشد؛ یعنی مسئولیت خیانت بر دوش او قرار گیرد و به دنبال آن مجازات شود و یا اثر بی‌نواپی پشتش برای اداره زندگی شخصی خود سنگین گردد. بعضی از

شارحان نیز احتمال داده‌اند که منظور سنگینی پشت از نظر مسئولیت اخروی است همان‌گونه که در آیه شریفه آمده است: «وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند، و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از دروغ‌هایی که به خدا می‌بستند سؤال خواهند شد.<sup>۱</sup>

ولی این احتمال بعید به نظر می‌رسد، زیرا امام علیه السلام می‌فرماید: من کاری می‌کنم که این عواقب سه‌گانه را برای تو به بار آورد و می‌دانم مسئولیت روز قیامت بر اثر خیانت قطعی خواهد بود و نیازی به سخت‌گیری امام علیه السلام بر او نیست.

جمله «ضَيْلُ الْأَمْرِ» با توجه به اینکه «ضَيْلُ» به معنای حقیر، ضعیف و کوچک است مفهومی این است که اگر خیانت کنی و مردم تو را به خیانت بشناسند، در آینده در میان مردم حقیر، ضعیف و سربه‌زیر خواهی بود. اصولاً خیانت مخصوصاً خیانت در اموال به ویژه خیانت در بیت‌المال مایه رسوایی شدید در دنیا و آخرت است و این منحصر به زیاد نبود که در صورت خیانت سرنوشت‌های سه‌گانه‌ای را که امام علیه السلام در نامه بالا نوشته است پیدا کند، بلکه این سرنوشت‌ها در انتظار تمام خائنان مخصوصاً خائنان به بیت‌المال است. پشت آنها از بار گناه و مسئولیت و مجازات سنگین می‌شود، بهره آنها کم و شخصیت آنها حقیر و بی‌مقدار خواهد شد.

## نکته

چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد

۱. عنکبوت، آیه ۱۳.

درباره تاریخچه زندگی «زیاد» سؤالات زیادی مطرح است نخست اینکه چرا او را زیاد بن ابیه (زیاد فرزند پدرش) می‌گویند که حکایت از نامشروع بودن نطفه او دارد و دیگر اینکه چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام در دوران حکومت خود چنان منصبی به او داد و یا لاقبل عبدالله بن عباس که به یقین شناختی از او داشت او را به چنین مقامی نصب کرد و سرانجام پایان کار او به کجا کشید و دودمانش چه نقش تخریبی در تاریخ اسلام داشتند.

پاسخ این سؤالات را به خواست خدا ذیل نامه ۴۴ که تناسب بیشتری با این مطالب دارد بیان خواهیم کرد.

\* \* \*

## وَمِنْ كِتَابِ الرَّسَائِلِ السَّالِفَةِ

إِلَى زِيَادٍ أَيْضاً

از نامه‌های امام علیه السلام است  
که آن را نیز برای زیاد نوشته است<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

از صدر این نامه که در انساب الاشراف بلاذری آمده، استفاده می‌شود که افرادی به امام علیه السلام خبر داده بودند که زیاد مرتکب کارهای خلافی می‌شود از جمله اینکه سفرهٔ رنگین با چند نوع غذا ترتیب می‌دهد و در برخورد با افراد،

۱. سند نامه:

این نامه را بلاذری در انساب الاشراف آورده است و در واقع آنچه مرحوم سید رضی در اینجا ذکر کرده بخشی از نامهٔ مفصلی است که امام علیه السلام برای زیاد فرستاد. در مصادر نهج البلاغه نیز تنها از همین منبع ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۳)

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه خود ذیل نامهٔ ۴۴ آنچه را بلاذری در انساب الاشراف آورده، با تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای ذکر کرده و چون این تفاوت‌ها نسبتاً زیاد است حمل بر اختلاف نسخ بعید به نظر می‌رسد شاید ابن ابی الحدید منبع دیگری در اختیار داشته است که این نامه را با آن شرح و تفصیل از آن نقل نموده است.

متکبرانه برخورد می‌کند. امام علیه السلام در این نامه او را از اسراف، تکبر و دنیاپرستی برحذر می‌دارد و به او تأکید می‌فرماید که به فکر آخرتش باشد.

\* \* \*

فَدَعَ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا، وَادَّكَرَ فِي الْيَوْمِ غَدًا، وَأَمْسَكَ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ  
 ضَرُورَتِكَ، وَقَدَّمَ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ. أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ  
 الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ! وَتَطْمَعُ - وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ؛  
 تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَزْمَلَةَ - أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؟ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ  
 مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ.

## ترجمه

(ای زیاد) اسراف را کنار بگذار و میانه‌روی را پیشه کن و از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیابت از پیش بفرست، آیا تو امید داری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که نزد او از متکبران باشی؟ تو طمع داری که ثواب انفاق کنندگان را خداوند برای تو قرار دهد در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن باز می‌داری و (بدان) انسان تنها به آنچه از پیش فرستاده جزا داده می‌شود و بر آنچه قبلاً برای خود ذخیره کرده وارد می‌گردد؛ والسلام.

## شرح و تفسیر

امام علیه السلام باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد این نامه مقدمه‌ای دارد که با توجه به آن، تفسیر آنچه را مرحوم سید رضی آورده می‌توان دریافت. در مقدمه این نامه چنین آمده

که سعد (فرستادهٔ امیر مؤمنان علی علیه السلام) گفته است که تو به او دشنام داده‌ای و تهدید کرده‌ای و بر اثر کبر و غرور اجازهٔ ملاقات به او نداده‌ای. چه چیز تو را به این تکبر فرا خوانده در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگی شایستهٔ ذات پاک خداست و هرکس در این امر با خدا به منازعه برخیزد خدا او را در هم می‌شکند؟ (اضافه بر این) سعد به من خبر داده که تو انواع مختلف غذاها را در روز واحد بر سر سفرهٔ خود حاضر می‌کنی و همه روز بدن خود را با روغن مخصوص چرب می‌کنی (که در واقع نوعی وسیلهٔ آرایش آن روز بود).<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام به او دستور صدقه در راه خدا و کمک به ضعفا و فقرا می‌دهد و همچنین به او می‌فرماید: سخنان تو سخنان نیکان است اما عملت عمل خاطیان و گنهکاران. اگر واقعاً چنین باشد به خود ستم کردی و اعمالت را بر باد دادی....<sup>۲</sup> با توجه به آنچه در بالا آمد به سراغ تفسیر نامه مطابق آنچه مرحوم سیّد رضی آورده است می‌رویم. امام علیه السلام نخست چهار دستور ضمن عباراتی کوتاه و پرمعنا به زیاد می‌دهد ابتدا می‌فرماید: «(ای زیاد) اسراف را کنار بگذار و میانه‌روی را پیشه نما»؛ **فَدَعَ الْأِسْرَافَ مُقْتَصِداً**.

اشاره به سفره‌های رنگین زیاد و تجمل‌پرستی اوست که این کار برای همهٔ مسلمانان نکوهیده است مخصوصاً برای حاکمان و منصوبین از طرف آنها. البته اسراف منحصر به زیاده روی در غذا و امثال آن نیست، بلکه زیاده‌روی در همه چیز در اسلام نکوهش شده است حتی در عبادات که گاهی سبب خستگی و بی‌میلی به اطاعت و عبادت می‌شود.

۱. دربارهٔ استفاده از انواع روغن‌ها (و کرمها) برای نرم کردن موها و صورت و بدن و آنچه در آن زمان معمول بوده و آنچه مستحب و مکروه است، مرحوم صاحب وسائل در وسائل الشیعه در جلد اول که از باب ۱۰۲ آداب الحمام شروع می‌شود، روایات فراوانی ذکر کرده است و از تعبیر امام علیه السلام در عبارت بالا بر می‌آید که زیاده‌روی در این کار برنامهٔ افراد ثروتمند و متنعم بوده است.

۲. این مضمون را بلاذری در انساب الاشراف و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغهٔ خود (ج ۱۶، ص ۱۹۶) آورده‌اند.



امام صادق علیه السلام می فرماید: «وَإِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّ السَّرْفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ حَتَّى طَرَحَكَ النَّوَاةُ فَإِنَّهَا تَصْلُحُ لِلشَّيْءِ وَحَتَّى صَبَّكَ فَضَلَ شَرَابِكَ؛

میان‌روی چیزی است که خداوند متعال آن را دوست دارد و خداوند اسراف را مبعوض می‌شمرد حتی دور انداختن یک هسته خرما، زیرا به درد چیزی می‌خورد و حتی ریختن اضافه آب که در ظرف آب‌خوری باقی می‌ماند»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه امام علیه السلام در دومین توصیه به او می‌فرماید: «و از امروز به فکر فردا باش»؛ (وَادْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا).

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تکیه کرده است گاه می‌فرماید: «﴿وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ هر کار خیری را برای خودتان از پیش می‌فرستید آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت»<sup>۲</sup>.

گاه می‌فرماید: «﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و تقوای الهی داشته باشید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است»<sup>۳</sup>.

پیدا است هرگاه انسان توجه داشته باشد که امروز را فردایی است، فردایی جاودان که نیاز او به اموال و ثروت‌های دنیا در آن روز بسیار بیشتر است، به یقین به جای عیاشی و خوش‌گذرانی به کارهای خیر روی می‌آورد و بیش از حد نیاز خود را در این دنیا برای آن روز ذخیره می‌کند.

حضرت در سومین و چهارمین توصیه می‌فرماید: «و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیازت از پیش بفرست»؛

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۶.

۲. بقره، آیه ۱۱۰.

۳. حشر، آیه ۱۸.

(وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ).

در واقع آنچه را امام علیه السلام در جمله «وَأَذْكُرُ فِي الْيَوْمِ غَدًا» با اشاره فرموده در دو جمله اخیر به تفصیل بیان داشته و به یاد فردا بودن را در این عبارت تفسیر می‌کند و آن نگاه داشتن مال به اندازه نیاز و از پیش فرستادن برای روز حاجت به خصوص اینکه انسان می‌داند مال و ثروت هر چه باشد در این دنیا فانی می‌شود و اگر فانی نشود به هنگام مرگ از انسان جدا می‌گردد و کمترین چیزی از آن را نمی‌تواند با خود ببرد حتی بعضی از اقوام گذشته که بسیاری از اموال نفیس سلاطین و ثروتمندان را همراه آنها دفن می‌کردند، در واقع گنجی می‌ساختند برای نسلهای بعد و کمترین چیزی از آن عاید آنها نشد.

شبییه همین معنا با تعبیر جالب و پرمعنای دیگری در وصیت‌نامه معروف آن حضرت به امام حسن علیه السلام (نامه ۳۱) آمده است آنجا که می‌فرماید: «فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلًا ذَلِكُمْ وَبِالْأَعْيُنِ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمَهُ وَحَمْلُهُ إِيَّاهُ؛ بِيَسْ مِنْ أَتَابٍ وَتَحْمِلُ خُودَ بَار (ثَرُوتِ وَ اَمَوالِ) رَا بَر دُوشِ مَگِیرِ کِه سَنَگِینِی اَن بَر تُو وَبَالِ خَواهِد بُوَد وَ هَرگَاه نِیازمندی را یافتی که می‌تواند زاد و توشه تو را تا قیامت بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند شوی به تو باز گرداند این را غنیمت شمار و این زاد و توشه را بر دوش او بگذار».

آنچه در چهار صفت بالا آمد در واقع اشاره به همان چیزی است که بعضی از آگاهان، به امام علیه السلام درباره اسراف کاری زیاد و خیانتش نسبت به بیت المال خبر داده بودند.

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از نقاط ضعف او که همان تکبر در برابر ارباب رجوع و مستضعفان است، اشاره کرده و می‌فرماید: «آیا تو امید داری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که نزد او از متکبران باشی؟»؛ (أَتَرْجُو أَنَّ يُعْطِيكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ!).

به یقین کسی که امید به پاداش گروهی از مؤمنان دارد باید همانند آنها عمل کند و تناقض در رفتار و خواست درونی خود نداشته باشد. این درست به آن می ماند که شخص کشاورزی امید به برداشت محصول فراوان از زمین زراعتی خود داشته باشد در حالی که نه بذری افشاند و نه آبیاری کرده است.

امام علیه السلام در واقع روی نقطه بسیار حساسی در اینجا انگشت گذارده است که به تعبیر خود آن حضرت در حدیثی که در غرر الحکم از وی نقل شده: «اِخْذِرِ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَمَعْصِيَةُ الرَّحْمَنِ؛ از کبر بپرهیز، زیرا سرچشمه طغیانها و معاصی الهی است» اشاره دارد.<sup>۱</sup>

به تعبیر دیگر از همان حضرت: «أَقْبِحُ الْخُلُقِ التَّكْبُرُ؛ زشت ترین اخلاق تکبر است».<sup>۲</sup>

در تعبیر دیگری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می خوانیم: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خُرْدٍ مِنْ كِبْرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی از کبر باشد، هرگز داخل در بهشت نخواهد شد».<sup>۳</sup>

آن گاه امام علیه السلام بار دیگر به مسأله انفاق در راه خدا بر می گردد و می فرماید: «تو طمع داری که ثواب انفاق کنندگان را خداوند برای تو قرار دهد در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن باز می داری»؛ (وَتَطْمَعُ - وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ<sup>۴</sup> فِي النَّعِيمِ، تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ<sup>۵</sup> - أَنْ يُوجِبَ لَكَ

۱. غرر الحکم، ج ۲۶۰۹.

۲. همان مدرک، ج ۲۸۹۸.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۴. «متمرغ» به معنای کسی است که در خاک می غلظد از ریشه «تمرغ» به معنای در خاک غلط زدن گرفته شده است.

۵. «أرمله» به زنی گفته می شود که شوهرش از دنیا رفته است (بیوه زن) و «أرمله» به مردی گفته می شود که زوجه اش از دنیا رفته است این واژه گاهی به معنای از دست دادن زاد و توشه نیز به کار می رود و در اصل از ریشه «رمل» به معنای شن گرفته شده گویی این گونه افراد از شدت ناتوانی، فقر و نیاز به زمین می چسبند. واژه «أرامل» به مساکین نیز اطلاق می شود.

## ثَوَابُ الْمُتَصَدِّقِينَ؟

این حالت مخصوص به زیاد نبود و نیست، بسیاری کسانى که به هنگام دعا از خدا تقاضای پاداش‌های بسیاری می‌کنند؛ ولی در عمل چیزی که سبب آن باشد انجام نمی‌دهند و در واقع این تقاضا و دعا نوعی نفاق و دوگانگی خواسته‌ها و اعمال است که برای رسیدن به سعادت باید از وجود انسان ریشه کن شود آنچه را می‌خواهد، هماهنگ با آن عمل کند، هرچند از خدا بیش از آن را طلب نماید. آنگاه امام علیه السلام نامه را با بیان قاعده‌ای کلی که شامل تمام توصیه‌های گذشته و فراتر از آن می‌شود، به پایان می‌برد و می‌فرماید: «و (بدان) انسان تنها به آنچه از پیش فرستاده جزا داده می‌شود و بر آنچه قبلاً برای خود ذخیره کرده وارد می‌گردد؛ والسلام»؛ (وَإِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَىٰ مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ).

## نکته‌ها

### ۱. رابطه اعمال و پاداش‌ها

آنچه از تعلیمات قرآن مجید استفاده می‌شود این است که اساس کار در قیامت بر رابطه میان اعمال و پاداش‌ها و کیفرها یا مشاهده اعمال و نتیجه آنهاست؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۱</sup> در حالی که بسیاری از مردم اساس را شفاعت و عفو الهی و مانند آن می‌دانند و به همین دلیل چندان به اعمال خود توجه ندارند و همین طرز فکر گاهی آنها را در ترک واجبات و ارتکاب محرمات سهل‌انگار می‌کند. به یقین شفاعت حق است، عفو الهی یک واقعیت است؛ ولی اینها اساس نجات در روز قیامت نیست. آن روز «یوم الدین» است یوم جزا و گرفتن نتیجه اعمال.

امام علیه السلام نیز در نامه بالا به این مسأله تأکید فرموده و می‌گوید: تنها انسان به

اموری جزا داده می‌شود که از پیش فرستاده و بر اموری وارد می‌گردد که قبلاً ذخیره نموده است.

اگر اساس را بر این بگذاریم، به یقین اعمال ما بسیار پاک‌تر خواهد شد.

## ۲. «زیاد» مرد نمک‌شناس

درباره زیاد و فرزندش عبیدالله و زشتی‌های اعمال و عقاید آنها سخن بسیار است که بخش قابل ملاحظه‌ای از آن در ذیل نامه ۴۴ به خواست خدا خواهد آمد ولی در اینجا سزاوار است اشاره کوتاهی با ذکر کلامی از ابن ابی‌الحدید به این مسأله داشته باشیم:

او می‌گوید: «خداوند روی زیاد را سیاه کند که آن همه محبت و احسان علی علیه السلام را با اعمال زشت و جنایات در مورد شیعیان و دوستان علی علیه السلام و اسراف در لعن آن حضرت تلافی کرد، او در برابر معاویه در نکوهش از اعمال امیر مؤمنان علی علیه السلام به قدری زیاده‌روی کرد که معاویه انتظار آن را نداشت؛ ولی او برای خوش آیند معاویه این کار را نکرد، بلکه با طبع کثیف و قلب پر از عناد خود این کار را انجام می‌داد و خدا می‌خواست که او را با این اعمال رسوا کند و او را به مادرش بازگرداند تا از نسب او خبر دهد! آری! از کوزه همان برون تراود که در اوست. و بعد از او فرزندش (عبیدالله) آمد و اعمال زشت پدر را (نسبت به شیعیان و خاندان آن حضرت) آن‌گونه که می‌دانیم به نهایت رساند»<sup>۱</sup>.



۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۳۹، ذیل نامه ۲۱.



## وَمِنْ كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ: «مَا انْتَفَعْتُ بِكَلَامٍ بَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كَأَنْتَفَاعِي بِهَذَا الْكَلَامِ!»

از نامه‌های امام علیه السلام است

که به عبدالله بن عباس رضی الله عنه مرقوم داشته و عبدالله همواره می‌گفت: پس از سخنان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از هیچ سخنی به اندازه این سخن سود نبردم<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

هدف اصلی این نامه آن است که امام علیه السلام مخاطب خود، ابن عباس و به یک معنا تمام رهروان راه حق را به این نکته مهم توجه دهد که سرور و شادی انسان

۱. سند نامه:

به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه، این نامه از روایات متواتری است که گروه زیادی قبل از سید رضی و بعد از او در کتاب‌های خود آورده‌اند. از جمله کسانی را که قبل از سید رضی نام می‌برد: نصر بن مزاحم در کتاب صفین، مرحوم کلینی در روضة الکافی، بلاذری در انساب الاشراف و یعقوبی در کتاب تاریخش و بعد از مرحوم سید رضی گروه دیگری را نیز نام می‌برد و از مجموع این نقل‌ها استفاده می‌شود که نامه، نامه بسیار مشهور و معروفی بوده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴).

نباید نسبت به مواهب مادی دنیا که در دسترس او قرار می‌گیرد باشد، و غم و اندوه او نباید مربوط به مواهبی که از دست می‌رود بوده باشد، بلکه سرور و شادی باید فقط برای نیل به مواهب معنوی و اخروی، و تأسف و اندوه به جهت از دست رفتن آنها باشد.

روح این نامه همان چیزی است که در قرآن مجید در سوره حدید آمده است: «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ این به جهت آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده شده دل بسته و شادمان نباشید.<sup>۱</sup>

اگر این دستور را انسان در زندگی به کار بندد هرگز دگرگونی‌های روزگار و طوفان‌های زندگی او را تکان نخواهد داد.

\* \* \*



أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسْرُهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ، وَيَسُوُّهُ فُوتُ مَا لَمْ  
يَكُنْ لِيُدْرِكُهُ، فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نَلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ  
مِنْهَا، وَمَا نَلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ  
جَزَعًا، وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

## ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاه مسرور می شود به سبب رسیدن به چیزی که هرگز از دستش نمی رفت! و ناراحت می شود به سبب از دست دادن چیزی که هرگز به او نمی رسید، حال که چنین است شادی و سرور تو باید به خاطر چیزی باشد که در مسیر آخرت به دست آورده ای و تأسف و اندوهت به سبب آن امور معنوی و اخروی باشد که از دست داده ای. بنابراین به خاطر آنچه از دنیا به دست آورده ای زیاد خوشحال نباش و آنچه را از دنیا از دست داده ای بر آن تأسف نخور و جزع نکن؛ تمام همّت خود را به آنچه بعد از مرگ و پایان زندگی است متوجه ساز.

## شرح و تفسیر

### خوشحالی و تأسف بیجا

در این نامه، امام علیه السلام نخست به دو نکته مهم و سرنوشت ساز که در سراسر زندگی انسان تأثیر گذار است اشاره کرده و می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاه مسرور می شود به سبب رسیدن به چیزی که هرگز از دستش

نمی‌رفت! و ناراحت می‌شود به سبب از دست دادن چیزی که هرگز به او نمی‌رسید»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرَكٌ<sup>۱</sup> مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ وَيَسُوُّهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُذْرِكَهُ).

مواهب دنیا بر دو گونه است؛ بخشی از آن با سعی و کوشش به دست می‌آید و با سستی و تنبلی از دست می‌رود. بخشی دیگر چنان است که بدون سعی و کوشش در اختیار او قرار می‌گیرد و قسمتی چنان است که به هر حال از دست می‌رود، هرچند نهایت سعی و تلاش را بنماید.

بخش اول محدوده اختیارات انسان است و آیه شریفه «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۲</sup> اشاره به آن دارد؛ ولی بخش دوم محدوده قضا و قدر حتمی است که از تحت اختیار انسان بیرون است.

امام علیه السلام در حقیقت به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از چیزهایی که مایه مسرت انسان است از بخش دوم است. به هر حال اموری بوده که طبق قضا و قدر الهی در اختیار او قرار می‌گرفته، بنابراین مسرور شدن به سبب آن بیهوده است؛ مثل اینکه کسی به سبب طلوع آفتاب مسرور شود و در نقطه مقابل اموری است که با هیچ سعی و کوششی به دست نمی‌آید و اگر کسی به سبب از دست رفتن آن غمگین شود، بیهوده غمگین شده؛ مثل اینکه برای غروب آفتاب غمگین گردد که چرا آفتاب چهره خود را پنهان کرد.

مواهب مادی اعم از اموال، ثروت‌ها، مقامات و پیروزی‌ها و همچنین شکست‌ها، ناکامی‌ها و از دست رفتن امکانات، در بسیاری از مواقع از همین قبیل است؛ نه آمدنش اختیاری بوده و نه از دست رفتنش، نه آمدنش باید مایه سرور باشد و نه از دست رفتنش مایه تأسف.

۱. «درک» در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه «دَرَك» بر وزن «نمک» آمده است؛ ولی در بعضی «دَرَك» بر وزن «ارک» آمده است و هر دو به یک معناست و آن به دست آوردن چیزی است.

۲. نجم، آیه ۳۹.

هنگامی که ما از این دیدگاه به حوادث زندگی خود نگاه کنیم و پیروزی‌ها و شکست‌ها را از این منظر ببینیم، نه پیروزی‌ها موجب شادی و ذوق‌زدگی می‌شود و نه شکست‌ها مایه اندوه و غم.

آن‌گاه امام علیه السلام چنین ادامه می‌دهد: «حال که چنین است شادی و سرور تو باید برای چیزی باشد که در مسیر آخرت به دست آورده‌ای و تأسف و اندوهت به سبب امور معنوی و اخروی باشد که از دست داده‌ای»؛ (فَلْيَكُنْ سُورُوكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا).

دلیل آن هم روشن است مواهب مادی چه اختیاری و چه غیر اختیاری به سرعت رو به فنا می‌رود و حتی در زمان وجودش قابل اعتماد نیست و دائما در معرض آفت‌ها و آسیب‌هاست و محرومیت‌های مادی نیز زودگذر و پایان‌پذیر است؛ آنچه همیشه باقی می‌ماند، مواهب اخروی است و آنچه برای از دست رفتنش باید تأسف خورد، همین مواهب جاودانی است.

امام علیه السلام در پایان در یک نتیجه‌گیری شفاف و روشن می‌فرماید: «بنابراین آنچه از دنیا به دست آورده‌ای زیاد به آن خوشحال نباش و آنچه را از دنیا از دست داده‌ای بر آن تأسف نخور و جزع نکن؛ تمام همّت خود را برای آنچه بعد از مرگ و پایان زندگی است قرار ده»؛ (وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرْحًا، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا، وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ).

در پایان این نامه لازم است توجه کنیم که مواهب دنیا بر دو قسم است و مواهب آخرت یک نوع بیش نیست، مواهب دنیاگاه با تلاش و کوشش به دست می‌آید و گاه بدون تلاش و کوشش؛ و به تعبیر بعضی: «گر نستانی به ستم می‌دهند». از آنجا که انسان در بسیاری از مواردی که به نعمتی می‌رسد یا از نعمتی محروم می‌شود، نمی‌داند دقیقاً از کدام قسم است به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: به آنچه می‌رسی زیاد مسرور و شادمان نباش چه بسا از آن نوع

مواهبی بوده که هرگز از دست نمی‌رفت، همچنین از آنچه محروم می‌شوی نگران نباش چه بسا چیزی بوده که هرگز به دست نمی‌آمده است؛ ولی تمام همت خود را برای آخرت بگمار که آن را جز با سعی و تلاش و کوشش به کسی نمی‌دهند. همان‌گونه که امام علیه السلام در جای دیگر از نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَوْجُو الْأَخْرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ؛ از کسانی نباش که امید نجات در آخرت دارد و عمل صالحی انجام نمی‌دهد»<sup>۱</sup>.

## نکته‌ها

### ۱. پاسخ به یک سؤال

در تعبیر امام علیه السلام در نامه بالا آمده بود که باید شادی تو برای اموری باشد که از آخرت به دست آورده‌ای در حالی که می‌دانیم آخرت در آینده به دست می‌آید نه در دنیا.

ولی باید توجه داشت که اولاً بسیاری از امور معنوی است که انسان در دنیا به دست می‌آورد و نوعی امور اخروی محسوب می‌شود؛ مانند موفقیت در سیر و سلوک الی الله. ثانیاً این جمله ناظر به اسباب نائل شدن به مواهب اخروی است؛ کسی که دارای اعمال صالح و صفات پسندیده در این دنیا است می‌توان گفت که به مواهب اخروی نائل شده است؛ زیرا اسبابش را از امروز فراهم ساخته است و به تعبیر دیگر نائل شدن به اسباب، نوعی نیل به مسببات است.

### ۲. انسان فاعل مختار است

در بحث جبر و اختیار ثابت شده است که طبق دلایل عقلی و آیات فراوان در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام انسان در اعمال خود فاعل مختار است و

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۰۵.

محال است انسان مجبور بر گناه باشد و خداوند عادل او را مجازات کند و ممکن نیست مجبور بر اعمال صالح باشد و خداوند پاداشی به عنوان استحقاق به او بدهد؛ ولی بی‌شک در زندگی انسان اموری وجود دارد که از اختیار او بیرون است و خداوند هرگز نه او را مجازات می‌کند و نه پاداشی می‌دهد؛ مثل اینکه انسان در چه زمان و چه مکان و از کدام پدر و مادر و با چه خصوصیات جسمانی متولد شود. این امور ممکن است در چگونگی اعمال انسان اثر بگذارد ولی تأثیر قطعی و غیر قابل اجتناب نمی‌گذارد و به تعبیر دیگر این امور ممکن است زمینه‌هایی برای اعمال صالح و غیر صالح فراهم سازد؛ اما حرف آخر را اراده انسان می‌زند که تصمیم می‌گیرد کاری را انجام دهد یا ندهد.

البته آنها که زمینه‌های مساعدتری برای اعمال صالح دارند نسبت به آنها که از زمینه‌های نامساعدتری برخوردارند پاداش کمتری دارند و به عکس آنها که زمینه‌های مساعدتری برای گناه دارند و آن را ترک می‌کنند پاداش بیشتری از کسانی که زمینه‌های نامساعدتری دارند، خواهند داشت که با ذکر دو مثال می‌توان آن را روشن ساخت؛ بسیاری از مردم به مسجد می‌روند ولی همسایه مسجد با کسی که در یک کیلومتری آن قرار دارد یکسان نیست.

مسلمانان روزه می‌گیرند ولی پاداش کسی که مزاج قوی و نیرومندی دارد با کسی که مزاج ضعیفی دارد نمی‌تواند یکسان باشد. شرح این مطلب در کتب مختلف آمده است.



## وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ قَبْلَ مَوْتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْوَصِيَّةِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ

از سخنان امام علیه السلام است

که پس از ضربت ابن ملجم ملعون و قبل از شهادتش

به عنوان وصیت بیان فرمود<sup>۱</sup>

### گفتار امام علیه السلام در یک نگاه

این وصیت نامه در عین اختصار از چهار بخش تشکیل شده است.

در بخش اول، امام علیه السلام توصیه به تمسک به دو رکن مهم اسلام، توحید و

نبوت کرده و می فرماید: هیچ گونه شرک به زندگی خود راه ندهید و سنت پیغمبر

۱. سند کلام:

این وصیت را مرحوم کلینی در کتاب کافی با تفاوت هایی ذکر کرده و می گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام ضربت خورد، گروهی از عبادت کنندگان اطراف بستر او را گرفته بودند. کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان، وصیتی فرما: امام علیه السلام فرمود: متکایی برای من بیاورید تا بر آن تکیه کنم سپس بیان نسبتاً مشهوری فرمود که آنچه مرحوم سید رضی آورده است بخشی از آن است.

بخشی از این کلام را مسعودی در مروج الذهب و نیز در کتاب اثبات الوصیة و ابن عساکر در تاریخ خود در حوادث مربوط به شهادت آن حضرت آورده است.

اکرم صلی الله علیه و آله را ضایع مکنید.

در بخش دوم، از دوران زندگانی خود سخن می‌گویند و آن را به سه مرحله تقسیم می‌کنند که هر یک در مقایسه با دیگری درس عبرتی است برای مخاطب و می‌فرماید: روزی که سالم بودم و روزی که در بسترم و روزی که از میان شما می‌روم سه روز عبرت‌انگیز است.

در بخش سوم، امام علیه السلام طرز رفتار با قاتلش را که آمیخته با نهایت محبت و عطف است، بیان می‌کند که اگر زنده بماند، او را عفو خواهد کرد و اگر از بستر شهادت برنخیزد، گرچه اولیای دم می‌توانند قصاص کنند، باز هم توصیه به عفو می‌فرماید.

در بخش چهارم چگونگی برخورد خود را با مرگ شرح می‌دهد و می‌فرماید: من هرگز مرگ (شهادت) را ناخوش نداشتم و همچون تشنه‌ای که به سرچشمه می‌رسد از ورود به آن شادم.

\*\*\*



وَصِيَّتِي لَكُمْ: أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا؛ وَمُحَمَّدٌ ﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعُمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمًّا! أَنَا بِالْأُمْسِ صَاحِبِكُمْ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيِّ دَمِي، وَإِنْ أُنْفَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعَفَ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ. وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا: ﴿إِلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ وَاللَّهُ مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدُ كَرِهَتُهُ، وَلَا طَالِعُ أَنْكَرَتُهُ؛ وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَفَّارٍ وَرَدٍ، وَطَالِبٍ وَجَدٍ؛ ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾.

## ترجمه

وصیت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنت محمد ﷺ را ضایع نکنید و این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ پرفروغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست.

من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده‌ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می‌گویم). اگر زنده بمانم، ولی خون خویشم (و می‌توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم‌پوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خداست و برای شما حسنه و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید «آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد».

به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مرگ به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم.

من نسبت به مر همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان (یأس و) تاریکی به آب برسد و یا همچون کسی که گمشده (نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چراکه من به این واقعیت معتقدم) که «آنچه نزد خدا (در سرای دیگر) است برای نیکان بهتر است».

## شرح و تفسیر

### چند وصیت پرارزش

همان‌گونه که در بالا اشاره شد آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده است، بخشی از سخن مشروح تری است که امام علیه السلام در آخرین ساعات عمرش به عنوان سرمایه‌ای گرانبها برای همه امت اسلامی به یادگار گذاشت. در بخش اول این وصیت چنین می‌فرماید: «وصیت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید، این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست»؛ (وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا؛ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعُمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلَاكُمْ ذَمًّا!).

با توجه به اینکه امام علیه السلام تأکید بر این دارد که مطلقاً چیزی را همتای خدا قرار ندهید، تمام شاخه‌های شرک را بدین وسیله نفی می‌کند؛ اعم از شرک در ذات و صفات و افعال، شرک در عبادت و غیر آن و اگر توحیدی خالص از انواع شرک باشد تمام روح و جان انسان را روشن می‌کند و از او وجودی ملکوتی و به تمام معنا روحانی می‌سازد.

حضرت در دومین تأکیدی که بر عدم تضييع سنت پیغمبر دارد، عمل به تمامی آن را لازم می‌شمرد به عکس کسانی که در آن زمان و هر زمان اهل تبعیض‌اند و در واقع خود را فریب می‌دهند، نمی‌خواهند به سراغ جهاد واجب و

امر به معروف و نهی از منکر برود، به نماز شب و نوافل روی می آورند، حاضر نیستند از محرمات چشم بپوشد و فقط به عزاداری شهیدان بسنده می کنند.

جالب توجه اینکه امام علیه السلام این دو اصل اساسی را گاه به ستون‌های خیمه تشبیه کرده و گاه به دو چراغ نورانی؛ خیمه‌های کوچک معمولاً یک ستون دارد ولی خیمه‌های بزرگ و تشکیلاتی دارای دو ستون و معمولاً در کنار هر ستونی چراغی آویزان است و یا به گفته بعضی نور از آن ستون‌ها برمی خیزد. به هر حال خیمه دین بدون این دو اصل برپا نمی شود و فضای آن بدون این چراغ‌ها ظلمانی و کاملاً تاریک است.

اما جمله «خَلَاكُمْ ذَمًّا» همان‌گونه که در شرح خطبه ۱۴۹ در جلد پنجم نوشته‌ایم، در میان اعراب به صورت ضرب المثل در آمده و مفهومش این است که ملامت و نکوهش و مذمتی بر شما نیست، چرا که وظیفه خود را انجام داده‌اید؛ یعنی شما آنچه را که گفتم انجام دهید دیگر هیچ مشکلی ندارید؛ اما اینکه نخستین کسی که این جمله را به کار برد چه کسی بود، شرح آن را در همان جلد نوشته‌ایم.

سپس امام علیه السلام در بخش دوم این خطبه در عباراتی بسیار کوتاه و پر معنا، زندگی خود را درس عبرت بزرگی دانسته و برای یارانش بیان می کند و می گوید: «من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده‌ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می گویم)؛» (أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمِ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ).

یعنی من که فاتح خیبر و احزاب و بدرم و دیروز به صورت انسانی نیرومند در میان شما بودم، با گذشت یک روز دگرگون شدم و اکنون با فرق شکافته از بیداد ابن ملجم در بستر شهادت هستم و همین فرق شکافته من به شما درس بی وفایی دنیا می دهد و فردا که جای خالی مرا ببینید، احساس می کنید که دنیا تا

چه اندازه بی اعتبار است؛ به همین سادگی مردی شجاع و قهرمانی بی بدیل از دنیا چشم می پوشد و در برابر حوادث تسلیم می گردد.

در تاریخ بشر، شبیه این حادثه کم نیست که افراد یا گروه‌ها و کشورهای نیرومندی با گذشت زمان کوتاهی به کلی دگرگون شدند و از نسیمی دفتر ایام برای آنها به هم خورد و به گفته شاعر:

شبانگه به دل قصد تاراج داشت      سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت  
به یک گردش چرخ نیلوفری      نه نادر به جا ماند و نی نادری  
آری نادرشاه در اوج عظمت در حالی که قصد حمله به بعضی از کشورها را داشت، شب در بستر خوابیده بود، آشپز او که از عصبانیت نادر نسبت به بعضی از مواد غذایی ترسیده بود با کارد سر او را برید و صبحگاهان همه چیز تمام شد. از همه روشن تر، سرگذشت اقوام پیشین است که به طور مکرر در قرآن مجید آمده است. فرعون‌ها، نمرودها و قوم عاد و ثمود که در عین عظمت و قدرت با مشیت و اراده الهی در چند لحظه به علت اعمالشان مورد غضب الهی قرار گرفتند یا در میان امواج دفن شدند، یا صیحه آسمانی و یا زلزله‌ای ویرانگر آنها را در هم کوبید.

این مسأله منحصر به بدان عالم نیست، نیکان و بدان همه مشمول بی اعتباری دنیا هستند.

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین بخش در ارتباط با قاتل خود سخن می گوید و با پیامی کریمانه و بسیار محبت آمیز به فرزندان و یاران خود درباره او توصیه می کند و می فرماید: «اگر زنده بمانم، ولی خون خویشم (و می توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم پوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خدا و برای شما (در صورتی که از میان شما بروم) حسنه و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید. آیا دوست ندارید

خدا شما را بیامرزد؛ (إِنَّ أَبَقَ فَإِنَّا وَلِيُّ دَمِي، وَإِن أَفَنَ فَأَلْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِن أَغْفُ فَاَلْعَفُو لِي قُرْبَةٌ، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا ﴿۱﴾ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ﴿۱﴾).

آنچه امام علیه السلام در جمله اخیر فرمود، برگرفته از آیه شریفه سوره نور است که ذیل آیات «افک» آمده است، هنگامی که گروهی از منافقان به همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تهمت زدند و قرآن مجید او را به کلی تبرئه کرد و از تهمت‌ها مبرا نمود. بعضی از ثروتمندان اصحاب قسم یاد کردند که بعد از این حادثه از کمک مادی به افرادی که دامن به این شایعه دروغین زده بودند خودداری کنند آیه شریفه نازل و به آنها دستور گذشت داد و در ذیل آن فرمود: «آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد» یعنی همان‌گونه که انتظار عفو الهی دارید دیگران هم انتظار عفو از شما را در برابر کارهای خلافی که انجام داده‌اند دارند.

به یقین قصاص در اسلام اصلی است که به گفته قرآن، حیات جامعه در گروی آن است؛ ولی در عین حال ترک قصاص و عفو کردن درباره کسانی که شایسته عفوند، فضیلتی است بسیار بزرگ و مقامی است والا.

سرانجام در چهارمین و آخرین بخش از این وصیت، موضع خود را در برابر مرگ و شهادت بیان می‌کند؛ همان چیزی که در موارد دیگری از نهج البلاغه نیز منعکس است و آن اینکه من نه تنها از مرگ نمی‌ترسم، بلکه عاشق بی‌قرار مرگی هستم که در راه خدا و برای خدا باشد. می‌فرماید: «به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مرگ به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم من نسبت به مرگ همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان تاریکی‌ها به آن برسد و یا همچون کسی که گمشده (بسیار نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چرا که من به این واقعیت معتقدم) که آنچه نزد خداست (در سرای

دیگر) برای نیکان بهتر است؛ (وَاللَّهُ مَا فَجَّانِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ، وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ، وَطَالِبٍ وَجَدٍّ؛ «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»).

جمله اخیر برگرفته از آیه شریفه ۱۹۸ سوره آل عمران است. در آغاز آیه، از پادشاه پرهیزکاران سخن می‌گوید و سرانجام با جمله مزبور آیه را پایان می‌دهد. آنچه در بخش اخیر این وصیت‌نامه آمده همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام بارها در نهج‌البلاغه و غیر آن بیان فرموده. امام علیه السلام که جای خود دارد، مؤمنان عادی هم هرگز از مر نمی‌ترسند مخصوصاً اگر مر آمیخته با شهادت در راه خدا باشد. کسانی از مر می‌ترسند که یا ایمان به زندگی پس از مر ندارند و مر را فنا و نابودی همه چیز می‌پندارند و از آن وحشت می‌کنند یا اینکه ایمان به زندگی پس از مر دارند ولی پرونده اعمالشان به گونه‌ای سیاه و تاریک است که می‌دانند مر برای آنان آغاز ناراحتی و عذاب است؛ اما آنها که هم ایمان به آخرت دارند و هم پرونده اعمالشان پاک و نورانی است، دلیلی ندارد که از مر بترسند، بلکه به بیان امام علیه السلام در خطبه ۵ نهج‌البلاغه علاقه آنها به مر از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر هم بیشتر است (وَاللَّهُ لَا بَنُ أَبِی طَالِبٍ أَنَسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِشَدَىٰ أُمَّهِ).

بی جهت نیست که طبق روایت مشهور هنگامی که عبد الرحمن ملجم مرادی فرق نازنین امام علیه السلام را در محراب عبادت شکافت، امام علیه السلام فرمود: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به پروردگار کعبه رستگار شدم».

با توجه به اینکه «قارب» طبق آنچه در لسان‌العرب و بعضی از کتب آمده است به معنای کسی است که شبانه به دنبال آب می‌رود و یا کسی که فاصله میان او و سرچشمه آب یک شب راه است، استفاده می‌شود که جمله «كَقَارِبٍ وَرَدٍّ وَطَالِبٍ وَجَدٍّ» اشاره به این است که مر و شهادت را همچون تشنه‌کامی که زودتر از آنچه فکر می‌کرد به سرچشمه آب رسید، به دست آوردم و گمشده خود

را که سال‌ها در انتظارش بودم یافتم.

چقدر تفاوت است میان این سخن و سخن زورمندان از خدا بی‌خبر که وقتی در چنگال مر گرفتار می‌شوند، می‌لرزند و فریاد می‌کشند و ذلیلانه تقاضای بازگشت به دنیا می‌کنند.

مرحوم سید رضی در پایان این نامه می‌گوید: «قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَقُولُ: وَقَدْ مَضَى بَعْضُ هَذَا الْكَلَامِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ الْخُطْبِ، إِلَّا أَنَّ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةٌ أَوْجَبَتْ تَكَرُّرَهُ؛ بَخْشِي از این سخن در گذشته در ضمن خطبه‌های پیشین (خطبه ۱۴۹) گذشت ولی به جهت اضافه‌ای که در اینجا بود آن را تکرار نمودیم».

## نکته‌ها

### ۱. قصاص یا عفو؟

همان‌گونه که در بالا اشاره شد حکم قصاص در اسلام برای حفظ جامعه انسانی از شر اشرار تشریح شده است و همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup> و آنها که در زمان ما با حکم قصاص مخالفت می‌کنند، در واقع ترحم بر پلنگ تیزدندان دارند و به بی‌گناهان جامعه که گرفتار این گر صفتان می‌شوند، اهمیتی نمی‌دهند. همواره افراد شروری پیدا می‌شوند که اگر احساس امنیت از قصاص کنند، کسی نمی‌تواند جلودار آنها باشد. یکی از عوامل افزایش قتل نفس در بعضی از جوامع همان الغای حکم حکیمانۀ قصاص است.

ولی اسلام برای اینکه جلو خشونت‌ها را تا حد ممکن بگیرد و کسانی را که بر اثر هیجان‌های آنی یا فریب خوردن، دست به قتل نفس زده‌اند از نظر دور ندارد، در کنار حکم قصاص، حکم عفو را قرار داده است و اولیای خدا همواره این

۱. بقره، آیه ۱۷۹.

گزینه را انتخاب می‌کردند و به همین دلیل امام علیه السلام در وصیت بالا فرزندان و یاران نزدیک خود را توصیه به عفو قاتل می‌کند آن هم قاتلی همچون ابن ملجم. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که با این توصیه امام علیه السلام چرا فرزندان گرامی آن حضرت قصاص را ترجیح دادند؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن اینکه احساسات مردم در برابر این جنایت به قدری شدید بود که عفو ابن ملجم سبب ناآرامی جامعه آن روز می‌شد و عاشقان امام علیه السلام قدرت تحمل چنین عفوی را نداشتند. به علاوه اگر ابن ملجم را زندانی می‌کردند، جمعیت به زندان هجوم می‌بردند و اگر آزادش می‌گذاشتند او را قطعه قطعه می‌کردند، پس بهتر این بود که با قصاص آرامش به جامعه باز گردد.

## ۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»

اساس اسلام همان است که امام علیه السلام در این وصیت نامه پر نور و پر محتوا بیان فرمود: توحید و حفظ سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. توحید در همه ابعاد، به ویژه توحید در عبودیت و افعال و خدا را سرچشمه تمام خیرات و برکات دانستن و تنها دست به دامان کبریایی او دراز کردن؛ خداوندی که شفاعت شفیعان نیز به اذن او انجام می‌گیرد و روزی همه بندگان به دست اوست. مر و حیات از ناحیه او و عزت و ذلت به فرمان اوست.

حفظ سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن است که نه تنها در سخن، بلکه در عمل پیاده شود. با نهایت تأسف گروهی تنها به نام اسلام قناعت کرده و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به کلی فراموش کرده‌اند.

گروه دیگری با انواع تفسیر به رأی‌ها و توجیه‌ها و به اصطلاح قرائت‌های جدید و نو آنچه را می‌خواستند بر سنت تحمیل کرده و هوای نفس خود را جانشین سنت کرده‌اند تا آنجا که امام علیه السلام در وصیت دیگری که در همان بستر



شهادت فرموده است می‌گوید: نکند دور افتادگان از قرآن به قرآن عمل کنند و شما تربیت شدگان در سایه قرآن آن را به فراموشی سپارید. دیگران امانت و صداقت از خود نشان دهند و شما خیانت و کذب. دیگران در دنیای خود متحد باشند و شما در دین خود مختلف و پراکنده؛ «وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ»<sup>۱</sup>.

از این بیم داریم، آن روز که «لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِسْمُهُ وَلَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ» نزدیک باشد.

\* \* \*



## وَمِنْ وَصِيَّتِهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ

بِمَا يُعْمَلُ فِي أَمْوَالِهِ، كَتَبَهَا بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ صِفِّينَ:

از وصایا و سفارشهای امام علیؑ است  
که دربارهٔ اموال (و موقوفاتش) بعد از بازگشت از صفین  
مرقوم فرموده است<sup>۱</sup>

### وصیت‌نامه در یک نگاه

قسمت عمدهٔ این وصیت‌نامه همان‌گونه که از لحن آن پیداست در واقع وقف‌نامه است نه وصیت‌نامه. تنها بخش کوچکی مربوط به وصیت می‌شود و

۱. سند وصیت‌نامه:

بر حسب آنچه در مصادر نهج‌البلاغه آمده این وصیت را مرحوم کلینی پیش از شریف رضی در کتاب فروع کافی، ج ۷، ص ۴۹ از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده (ولی آنچه در کافی موجود است با آنچه در نهج‌البلاغه آمده تفاوت بسیار دارد) و شیخ طوسی رحمته الله بعد از شریف رضی در کتاب تهذیب آن را آورده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۴)

از کتاب تمام نهج‌البلاغه چنین استفاده می‌شود که وصیت‌نامه، بسیار مفصل‌تر از آنچه سید رضی آورده است بوده و در واقع آنچه در نهج‌البلاغه آمده گوشه‌ای از آن وصیت‌نامه است ولی گوشه‌ای گویا و پرمعنا. (برای آگاهی بیشتر به کتاب تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۸۸ مراجعه شود).

حاصل آن بیان متولی وقف؛ یعنی فرزندان رشید امیر مؤمنان علیه السلام امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام و مصارف موقوفه و چگونگی تقسیم آن و نیز نحوه اداره نخلستانهاست. از مجموع این وصیتنامه استفاده می شود که امام نخلستانهای متعددی در مناطق مختلف داشته که یا از سهمیه غنائم جنگی به دست آمده بود و یا با تلاش و کار و کوشش خود آن حضرت و همه آنها را وقف خاص و در مواردی وقف عام نمود تا استفاده آن فراگیر باشد.

تنها در بخش اخیر وصیتنامه اشاره‌ای به کنیزان شده که چگونه راه آزادی به روی آنها گشوده شود.

در ضمن از کلام سید رضی در ذیل نامه استفاده می شود که آنچه را مرحوم سید نسبت به آن اهتمام می ورزیده بخش‌هایی است که از نظر فصاحت و بلاغت برجستگی خاصی داشته است.

\* \* \*

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءً  
وَجْهِ اللَّهِ، لِيُوجِبَهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ. مِنْهَا: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ  
بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَّثَ بِحَسَنِ  
حَدَّثْتُ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ. وَإِنَّ لِابْنِي فَاطِمَةَ  
مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنِي  
فَاطِمَةَ ابْتِغَاءً وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَةً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ،  
وَتَشْرِيفاً لَوْصَلَتِهِ. وَيَشْتَرِطُ عَلَيَّ الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرَكَ الْمَالَ عَلَيَّ  
أُصُولِهِ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أَمَرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ، وَالْأَيُّبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ  
هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَدِيَّةً حَتَّى تُشْكَلَ أَرْضُهَا غِرَاساً. وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي -اللاتي  
أَطُوفَ عَلَيْهِنَ- لَهَا وَوَلَدٌ، أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتَمَسَّكَ عَلَيَّ وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ  
مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرَّقُّ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ.

## ترجمه

این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب امیر مؤمنان در مورد  
اموالش (موقوفاتش) صادر کرده و هدفش جلب خشنودی خداوند است تا از  
این طریق او را وارد بهشت کند و امنیت و آرامش سرای دیگر را به او عطا  
فرماید. سرپرستی این موقوفه بر عهده حسن بن علی است که به طور شایسته  
(دور از اسراف و تبذیر) از درآمد آن مصرف کند و بخش دیگری از آن را (در راه  
خدا) انفاق نماید و اگر برای «حسن» حادثه‌ای رخ دهد، و (برادرش) حسین  
زنده باشد سرپرستی آن را بعد از وی به عهده می‌گیرد و همان کاری را که حسن

انجام می‌داد، برادرش انجام می‌دهد. پسران فاطمه همان مقدار از این موقوفه سهم دارند که پسران علی (از غیر فاطمه علیه السلام) سهم دارند و من سرپرستی آن را به پسران فاطمه واگذاردم فقط برای خدا و به جهت تقرب به رسول الله صلی الله علیه و آله و تکریم احترام او و گرمی داشت پیوند خویشاوندیش.

(بنده خدا علی بن ابی طالب) با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کند که اصل این اموال را حفظ کند و تنها از میوه و درآمدش در راهی که به او دستور داده شده و راهنمایی گردیده انفاق نماید و (شرط نمود که) چیزی از اولاد نخل‌های این آبادی‌ها را نفروشد تا همه این سرزمین زیر پوشش نخل قرار گیرد (و یک پارچه آباد شود) و هر کدام از کنیزانم که با آنها آمیزش داشته‌ام صاحب فرزند یا باردار است، از سهم ارث فرزندش آزاد می‌شود و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او نیز آزاد است و بند بردگی از گردنش برداشته شده و به آزاد شدگان ملحق می‌شود.

## شرح و تفسیر

### دستور حساب شده‌ای برای سرپرستی موقوفه

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد این وصیت‌نامه عمدتاً وقف‌نامه است و لذا ارکان وقف از جمله واقف، موقوف علیهم، متولی و... در آن یکی پس از دیگری بازگو شده است.

نخست سخن از واقف و هدف اصلی او به میان آمده است، می‌فرماید: «این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب امیر مؤمنان در مورد اموالش (و موقوفاتش) صادر کرده و هدفش جلب خشنودی خداوند است تا از این طریق او را وارد بهشت کند و امنیت و آرامش سرای دیگر را به او عطا فرماید»؛ (هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءً وَجْهِ اللَّهِ، لِيُؤَلِّجَهُ بِهِ

الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَهُ بِهَا الْأَمْنَةَ).

از این عبارت به خوبی استفاده می‌شود که یکی از شرایط وقف که قصد قربت است در این وقف‌نامه مورد توجه قرار گرفته است و بلافاصله بعد از ذکر نام واقف به آن اشاره شده است.

تعبیر امیر مؤمنین علیه السلام بعد از ذکر نام مبارک خود برای این است که نشان دهد این وقف‌نامه در ایام حکومتش تحریر یافته هرچند آن حضرت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه به عنوان امیر مؤمنان - از سوی آگاهان - شناخته می‌شد.

سپس امام علیه السلام در بخش دیگری از این وصیت‌نامه (وقف‌نامه) که مرحوم سید رضی آن را با تعبیر به «منها» جدا ساخته است چهار نکته را بیان می‌کند: در بیان شخص متولی و حق التولیه و مصارف وقف و کسانی که بعد از وفات یا شهادت متولی اول، قائم مقام او می‌شوند می‌فرماید: «سرپرستی این موقوفه بر عهده حسن بن علی است که به طور شایسته (دور از اسراف و تبذیر) از درآمد آن مصرف کند و بخش دیگری از آن را (در راه خدا) انفاق نماید و اگر برای حسن حادثه‌ای رخ دهد، و (برادرش) حسین زنده باشد سرپرستی آن را بعد از وی به عهده می‌گیرد و همان کاری را که حسن انجام می‌داد، برادرش انجام می‌دهد؛ (منها: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنِ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَأَصْدَرَهُ مَضْرَهُ).

جمله «يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ» از آن به طور شایسته مصرف می‌کند» ممکن است اشاره به حق التولیه باشد و ممکن است اشاره به استفاده از موقوفه به عنوان موقوف علیهم؛ ولی احتمال اول با توجه به جمله‌هایی که در آینده می‌آید شایسته‌تر است.

از جمله «وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ» به خوبی استفاده می‌شود که این موقوفه هم جنبه وقف خاص داشته و هم وقف عام؛ بخشی از آن تعلق به فرزندان آن

حضرت داشته و بخشی دیگر به همه نیازمندان و مؤمنان.

جمله «وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ» اگر ضمیر «مصدره» به موقوفه برگردد، مفهومی این است که امام حسین علیه السلام نیز همان‌گونه که امام حسن علیه السلام درباره درآمد موقوفه عمل می‌کرد، عمل کند و اگر ضمیر به امام حسن علیه السلام برگردد مفهومی این است که همان روش امام حسن علیه السلام را دنبال کند، گرچه نتیجه هر دو یکی است؛ ولی از نظر تفسیر عبارت، با هم متفاوتند و در هر حال احتمال اول قوی‌تر به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام به سراغ شرح بیشتری برای موقوف علیهم می‌رود و می‌فرماید: «پسران فاطمه علیها السلام همان مقدار از این موقوفه سهم دارند که پسران علی (از غیر فاطمه علیها السلام) سهم دارند»؛ «وَإِنَّ لِابْنِي فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيِّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ». این جمله دو تفسیر دارد: نخست همان که در بالا اشاره شد که استفاده امام حسن و امام حسین علیهما السلام از حق التولیه، مانع استفاده آنها از درآمد آن موقوفه به عنوان موقوف علیهم نیست. آنها هم متولی هستند و هم در زمره موقوف علیهم. تفسیر دوم اینکه امتیازی در استفاده از این موقوفه میان هیچ یک از فرزندان علی علیه السلام نیست؛ چه آنها که از نسل فاطمه علیها السلام هستند و چه آنها که از همسران دیگر امیر مؤمنان علیه السلام.

امام علیه السلام در این جمله نمی‌فرماید: «فرزندان من از نسل فاطمه» بلکه می‌گوید فرزندان فاطمه علیها السلام و این برای نهایت احترام به مقام شامخ آن حضرت است. امام علیه السلام در ادامه، به بیان این نکته می‌پردازد که چرا تولیت را به فرزندان فاطمه علیها السلام سپرده است نه سایر فرزندان؛ می‌فرماید: «و من سرپرستی آن را به

۱. عبارتی که در روایت کافی به جای این روایت آمده، نشان می‌دهد که تفسیر دوم مناسب‌تر است، زیرا در عبارت کافی چنین آمده: «وَإِنَّ حَدَّثَ بِحَسَنِ حَدَّثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ ... وَإِنَّ حُسَيْنًا يَفْعَلُ فِيهِ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُ بِهِ حَسَنًا» که مفهومی این است که امام حسین علیه السلام همان برنامه‌ای را در مورد موقوفه اجرا می‌کند که امام حسن علیه السلام دستور اجرای آن را داشت (کافی، ج ۷، ص ۵۰).



پسران فاطمه و اگذاردم فقط برای خدا و به جهت تقرب به رسول الله ﷺ و تکریم احترام او و گرمی داشت پیوند خویشاوندیش؛ «وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِدَلِكِ إِلَيَّ ابْنِي فَاطِمَةَ ابْنِعَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَةَ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِيفاً لُوْصَلْتِهِ».

در واقع امام علیؑ چهار دلیل بر این انتخاب بیان فرموده که همه با هم مرتبط است: جلب خشنودی خدا، تقرب به رسول الله ﷺ، اکرام و احترام او و بزرگداشت پیوند خویشاوندیش.

به گفته ابن ابی الحدید هنگامی که کارها بعد از پیغمبر اکرم ﷺ به نزدیک ترین افراد شایسته او سپرده شود، پذیرش آن از سوی مردم بهتر خواهد بود، زیرا آنها بهتر از هرکس دیگر از آیین پیغمبر اکرم ﷺ باخبرند و بهتر از هرکس می توانند آن را پاسداری نمایند.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن می گوید: «در این تعبیر امام علیؑ رمز و اشاره و انتقادی است به کسانی که امر (خلافت) را از اهل بیت رسول الله ﷺ برگرداندند. در حالی که مناسب تر و اولی این بود که ریاست را بعد از او به خاندان پیغمبر اکرم ﷺ برای تقرب به رسول الله ﷺ بسپارند و اجانب را در این کار مقدم ندارند، زیرا هیبت نبوت و رسالت در صورتی که سلطان حاکم در خلق از بیت نبوت بود بیشتر می شد تا اینکه حکومت به دست کسانی باشد که از نسب صاحب دعوت دور باشند».<sup>۱</sup>

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا امام علیؑ متولیان بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام را معین نفرموده است.

پاسخ آن است که امام علیؑ بیان فرموده و در روایاتی که تمام این وصیت نامه در آن آمده است به طور مشروح دیده می شود؛ ولی مرحوم سید رضی که برنامه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۹.

گزینشی در نقل کلمات آن حضرت داشته آن قسمت را حذف کرده است. به طور خلاصه امام علیه السلام بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نخست تولیت را به سایر فرزندان و اگر در میان آنان فرد مناسبی نبود به مردان دیگری از آل ابی طالب که مورد قبول بوده باشند منتقل می‌کند و در صورتی که در میان آنها هم فرد مورد قبولی برای این کار نبود به سراغ فردی از بنی هاشم می‌رود.<sup>۱</sup>

در آخرین بخش از این وقف‌نامه، امام علیه السلام از چگونگی نگهداری و رسیدگی به این موقوفات سخن می‌گوید و دو دستور مهم در این زمینه صادر می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «(بنده خدا علی بن ابی طالب) با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کند که اصل این اموال را حفظ نماید و تنها از میوه و درآمدش در راهی که به او دستور داده شده و راهنمایی گردیده انفاق کند؛» (وَيَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ الْمَالَ عَلَى أَصُولِهِ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَ بِهِ وَهَدِيَ لَهُ).

آنچه را امام علیه السلام در اینجا بیان فرموده قاعده‌ای کلی در همه موقوفه‌هاست که باید اصل آن مال سالم بماند و تنها درآمدش در موارد وقف صرف شود. حتی این تعبیر گاه به هنگام اجرای صیغه عقد وقف، گفته می‌شود که «أَنْ لَا يُبَاعَ وَلَا يُوهَبَ» یا در تعریف وقف می‌گویند: «الْوَقْفُ حَبْسُ الْعَيْنِ وَتَسْيِيلُ الثَّمَرَةِ» ولی امام علیه السلام به عنوان تأکید آن را بیان فرموده مبدا کسانی از موقوف علیهم به این فکر باشند که بخشی از نخلستان را بفروشند و از ثمن آن استفاده کنند.

در دومین دستور می‌فرماید: «و (شرط نمود که) چیزی از اولاد نخل‌های این آبادی‌ها را نفروشد تا همه این سرزمین زیر پوشش نخل قرار گیرد (و یک پارچه آباد شود)؛» (وَالْأَبْيَعُ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَدِيَّةٍ حَتَّى تُشَكَّلَ أَرْضُهَا غَرَّاسًا). «وَدِيَّةً» به معنای نهال کوچکی است که از کنار نخل بیرون می‌آید و تدریجاً ریشه می‌دواند و قوی‌تر می‌شود تا زمانی که جدا کردن آن میسر باشد آن‌گاه آن را

۱. برای اطلاع بیشتر به فروع کافی، ج ۷، ص ۵۰ مراجعه فرمایید.

جدا کرده و در جای مناسبی غرس می‌کنند و تعبیر به «أَوْلَادِ نَخِيلٍ» به همین مناسبت است و این کار دو فایده دارد: نخست اینکه فضاهاى خالى نخلستان بدین وسیله پر می‌شود و به گفته امام علیه السلام «تُشَكِّلُ أَرْضَهَا غِرَاسًا».

این جمله همان‌گونه که مرحوم سید رضی در پایان وصیت‌نامه آن را توضیح داده مفهومی این است که آنقدر از نهال‌های جدید نخل استفاده شود و نخلستان پر درخت شود که برای بیننده تشخیص آن مشکل گردد که آیا این همان نخلستان سابق است.

به هر حال تأکید امام علیه السلام بر گسترش عمران و آبادی این موقوفات، قابل توجه است به خصوص اینکه گفته می‌شود اگر نهال‌های کنار نخل را به زودی قطع کنند و برای فروش آماده کنند گاهی به خود نخل آسیب می‌رساند، بنابراین لازم است آن را تا زمان معینی حفظ کنند و بعد طبق دستور امام علیه السلام و مطابق مفاد وقف‌نامه آن را در همان نخلستان و در همان سرزمینی که پرورش یافته و از همه جا برای رشد و نمو آن مساعدتر است بنشانند.

این دستور نه تنها برای موقوفات امام علیه السلام که برای تمام موقوفات قابل توجه است، هرچند متأسفانه متولیان سودجو گاه برعکس آن عمل کرده و نخلستان را در معرض آفات قرار می‌دهند، چرا که اگر نخلستان پر نخل نباشد سرما و گرما زودتر به آن آسیب می‌رساند؛ اما هنگامی که تمام زمین نخلستان پر از نخل شود، آفات و آسیب‌های آن کمتر خواهد بود.

این سخن بدان معنا نیست که فاصله‌های معقول در میان درختان نادیده گرفته شود که آن هم سبب تضعیف باغ می‌شود.

در ضمن به این نکته باید توجه کرد که بچه‌های نخل ممکن است جزء منافع محسوب شوند و حرمت بیع وقف شامل آن نگردد؛ ولی با این حال امام علیه السلام می‌فرماید تازمانی که خود نخلستان آن را نیاز دارد به خارج از نخلستان نفروشد.

امام علیه السلام در پایان این وصیّت نامه و بعد از بیان مسائل مربوط به موقوفات به مسائل مربوط به همسران کنیز خود پرداخته و وضع آنها را روشن می‌سازد، به گونه‌ای که بعد از او همه آزاد شوند؛ می‌فرماید: «و هر کدام از کنیزانم که با آنها آمیزش داشته‌ام صاحب فرزند یا باردار است، از سهم ارث فرزندش آزاد می‌شود و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او نیز آزاد است و بند بردگی از گردنش برداشته شده و به آزاد شدگان ملحق می‌شود»؛ (وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي - اللَّاتِي أَطُوفَ عَلَيْهِنَّ<sup>۱</sup> - لَهَا وَلَدٌ أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتُمَسِّكُ عَلَيَّ وَلِدَهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلِدَهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فِيهَا عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ).

در آن زمان امام علیه السلام چندین کنیز که حکم همسران آن حضرت بودند در اختیار داشت و فرزندان متعددی از آنها متولد شدند و شاید هدف امام علیه السلام از تکثیر اولاد این بود که آل علی و بنی هاشم فرونی یابند و خطراتی که از سوی دشمنان آنها را تهدید می‌کرد سبب انقراض این نسل شریف نگردد.

به هر حال امام علیه السلام در این بخش از وصیّت نامه تکلیف کنیزانی را که فرزندی داشتند یا باردار بودند معین نموده و طبق قاعده فقهی معروف که مورد اتفاق همه فقهاست، این‌گونه کنیزان از سهم الارث فرزندشان آزاد می‌شوند و یا به تعبیر دیگر جزء سهم الارث فرزند قرار می‌گیرند و بلافاصله آزادی شامل حال آنها می‌شود، زیرا هیچ کس نمی‌تواند مالک پدر و مادر خود شود.

ولی درباره کنیزانی که صاحب فرزند نبودند، در این عبارت حکمی ذکر نشده و در روایات دیگری که از این وصیّت نامه در کتاب کافی و جز آن به گونه مشروح تری آمده، تکلیف آنها نیز مشخص شده است که امام علیه السلام دستور آزادی

۱. تعبیر به «اطوف علیهن» تعبیر کنایی زیبایی است برای آمیزش جنسی، زیرا از طواف یک نوع گردش فهمیده می‌شود که هنگامی که با «علی» همراه باشد همان گردش دورانی است به خصوص اینکه طبق گفته لسان العرب این تعبیر معمولاً در حرکت شبانه به کار می‌رود و اگر مربوط به روز باشد باید با قرینه‌ای همراه گردد.

همه آنها را داده‌اند و مرحوم سید رضی به علت تلخیص و گزینش، تنها به این بخش قناعت کرده است.

این نشان می‌دهد که تا چه حد امام علیه السلام به آزادی بردگان و کنیزان اهمیّت می‌داده و در طول تاریخ زندگی پر برکتش نیز - طبق بعضی از روایات - هزار برده از دست رنج خود خرید و آزاد کرد (أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْتَقَ أَلْفَ نَسَمَةٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ).<sup>۱</sup>

مسأله برنامه تدریجی اسلام برای آزادی بردگان در اسلام، مسأله‌ای است بسیار دامنه دار که نشان می‌دهد اسلام اصل را بر آزادی انسانها گذاشته حتی در جامعه‌ای که تار و پودش با بردگی پیوند داشت؛ ولی برای رسیدن به این هدف برنامه مفصل و دراز مدتی چیده بود، زیرا اعلام آزادی فوری همه آنها تنش‌های زیادی ایجاد می‌کرد و حتی سبب بیچارگی و نابودی بسیاری از بردگان می‌شد.<sup>۲</sup>

جمله «فَإِنْ مَاتَ وَوَلَدَهَا» اشاره به این نکته است که تصور نشود که اگر کنیزی باردار یا صاحب فرزند بود و فرزندش بعد از مرگ مولی از دنیا رفت، آن کنیز به حالت بردگی بازگشت می‌کند؛ امام علیه السلام می‌فرماید: بردگی از او برداشته شده و آزادی به سراغ او آمده است؛ یعنی دیگر او قابل بازگشت نیست».

\* \* \*

مرحوم سید رضی در پایان این وصیّت‌نامه می‌گوید: «قَالَ الشَّرِيفُ: قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْوَصِيَّةِ: «وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ نَخْلِهَا وَدِيَّةً»، أَلْوَدِيَّةُ: الْفَسِيلَةُ، وَجَمْعُهَا وَدِيٌّ. وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَتَّى تُشَكِلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا، هُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْأَرْضَ يَكْثُرُ فِيهَا غِرَاسُ النَّخْلِ حَتَّى يَرَاهَا النَّاطِرُ عَلَى غَيْرِ تِلْكَ الصِّفَةِ الَّتِي عَرَفَهَا بِهَا فَيُشَكِّلُ عَلَيْهِ أَمْرَهَا وَيَحْسِبُهَا غَيْرَهَا». تعبیر امام علیه السلام به «وَدِيَّة» به معنای نهال نخل است که جمع آن «وَدِي» (بر وزن علی) است.

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۲، روایت ۳.

۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۱۲-۴۲۳.

جمله دیگر حضرت که می فرماید: «حَتَّى تُشَكِّلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا» از فصیح ترین سخنان است و مفهوم آن این است که آنقدر درختان و نهال های خرما زیاد شود و صحنه نخلستان را بپوشاند به گونه ای که هرکس آن را قبلاً دیده باشد تشخیص آن بر او مشکل شود و گمان کند به سرزمین دیگری گام نهاده است».

## نکته ها

### ۱. پاسخ به دو سؤال

درباره این وصیّت نامه چند سؤال مطرح است:

۱. از تعبیر وصیّت نامه استفاده می شود که امام علیه السلام اموال قابل ملاحظه ای داشته که آنها را در حیات خود وقف نموده است، با توجه به زهد فوق العاده آن حضرت، این اموال از کجا بدست آمده بود؟

همان گونه که در بالا نیز به اشاره بیان کردیم، امام علیه السلام سه منبع درآمد داشت؛ یکی منبع سهم غنایم که عاید همه سربازان اسلام می شد و گاه مبلغ قابل توجهی را تشکیل می داد. دوم خراج اراضی خراجیه که تعلق به عموم مسلمانان داشت، نه خصوص جنگ جویان و مقدار آن بعد از فتوحات اسلامی بسیار زیاد بود، سهمی از آن نیز به امام علیه السلام تقدیم می شد. سوم اینکه امام علیه السلام سالیان دراز به غرس درختان و تربیت نخلستان پرداخت و باغ های متعددی ایجاد کرد سپس آنها را به صورت وقف خاص و عام در آورد. بخشی را برای فرزندان خود و آل ابی طالب و بنی هاشم و بخشی را به عنوان انفاق فی سبیل الله قرار داد و اگر مالی از آن حضرت به ارث باقی ماند، مقدار کمی بود.

در روایات نیز آمده است که برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اموال و باغاتی بود که خلفا به بهانه اینکه پیغمبران چیزی از خود به ارث نمی گذارند تمام آنها را جزء بیت المال کردند.

ابن عبد ربه در استيعاب می گوید: «قُتِلَ عَلِيٌّ وَلَا مَالَ اخْتَجَبَهُ وَلَا دُنْيَا أَصَابَهَا؛ علی علیه السلام به شهادت رسید در حالی که نه مالی اندوخته بود و نه مواهب دنیوی برای خود فراهم ساخته بود».<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید نیز از بعضی خرده گیران نقل می کند که بر امیر مؤمنان علی علیه السلام خرده گرفته اند و گفته اند: ابو بکر از دنیا رفت و دینار و درهمی از خود به یادگار نگذاشت؛ ولی هنگامی که علی علیه السلام چشم از دنیا پوشید، نخلستان های بسیاری از خود به یادگار گذاشت. سپس در پاسخ آن می نویسد: همه می دانند که علی علیه السلام چشمه های متعددی با زحمت خود در شهر مدینه، یَنبُع و سُویعه احداث کرد و به وسیله آن زمین های مواتی را آباد نمود. سپس همه آنها را از ملک خود خارج ساخت و وقف مسلمین کرد و از دنیا نرفت در حالی که چیزی از آنها در ملکش باشد. آن حضرت چیزی از مال، کم یا زیاد برای فرزندانش به ارث نگذاشت مگر چند غلام و کنیز (که دستور آزادی آنها را داده بود) و هفتصد درهم از سهم او از بیت المال که برای به دست آوردن خادمی برای خانواده اش ذخیره کرده بود.<sup>۲</sup>

۲. سؤال دیگر اینکه چگونه امام علیه السلام می فرماید: حسن را متولی وقف ساختم و اگر حسن چشم از جهان ببوشد و حسین زنده باشد، او جانشین برادر خود خواهد شد. مگر امام علیه السلام از طریق علم غیب نمی دانست که شهادت امام حسین علیه السلام سالها بعد از شهادت امام حسن علیه السلام خواهد بود؟

پاسخ این سؤال و سؤالات فراوان دیگری از این قبیل یک جمله است و آن اینکه امامان در کارهای عادی خود تکیه بر علم عادی داشتند که از مجاری معمولی حاصل می شود، نه علم غیب؛ همان گونه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در مسائل مربوط به زندگی خود و یارانش تکیه بر علم حاصله از مجاری عادی داشت و از علم غیب جز در موارد استثنایی استفاده نمی فرمود.

۱. استيعاب، ج ۳، ص ۱۱۲۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

## ۲. اهمیت وقف در اسلام

اهتمام امیر مؤمنان علی علیه السلام به امر وقف و پیشگام بودن در این کار خیر به خوبی نشان می‌دهد که این مسأله ارزش فوق العاده‌ای در اسلام دارد. گرچه وقف را اسلام ابداع نکرد و قبل از اسلام نیز در مذاهب دیگر اوقاف بسیاری وجود داشت ولی اسلام اهمیت خاصی برای آن قائل شد و تحت عنوان صدقات جاریه بر آن تأکید کرد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که از کنار باغستانی عبور می‌کرد، مردی را دید که مشغول غرس درختی است. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: می‌خواهی غرسی بهتر از این را به تو یادآوری کنم؟ سپس اذکار مهمی را به او تعلیم فرمود. آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا من تو را گواه می‌گیرم که تمام این باغ را بر فقهای مسلمین از اهل صفة وقف کردم. در اینجا این آیات شریفه نازل شد: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى \* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى \* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾<sup>۱</sup>.<sup>۲</sup> به این ترتیب، وقف به عنوان یک سنت حسنه اسلامی مورد تأیید قرار گرفت.

در بعضی از روایات از جابر ابن عبدالله نقل شده که تمام صحابه که اموالی داشتند، وقفی از خود به یادگار گذاشتند.

در امالی شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خَيْرُ مَا يُخَلَّفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ: وَلَدٌ بَارٌّ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَسُنَّةٌ خَيْرٌ يُقْتَدَى بِهَا وَصَدَقَةٌ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ؛ بهترین چیزی که انسان بعد از خود به یادگار می‌گذارد سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برای انسان استغفار کند و سنت نیکی که مردم در آن به او اقتدا نمایند و صدقه‌ای که بعد از او جریان داشته باشد».<sup>۳</sup>

۱. لیل، آیه ۵-۷.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، صفحه ۱۸۲، ح ۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۳، کتاب الوقوف و الصدقات، باب ۱، ح ۱۰.



احادیث در این زمینه فراوان است و باید توجه داشت که یکی از طرق پیشگیری از تکاثر و ثروت‌اندوزی، گسترش دادن سنت وقف است که اموال را از چنگ افراد معدودی بیرون می‌آورد و منافع آن را در اختیار نیازمندان قرار می‌دهد.

\* \* \*



## وَمِنْ وَصِيَّتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَانَ يَكْتُبُهَا لِمَنْ يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى الصَّدَقَاتِ  
 قَالَ الشَّرِيفُ: وَإِنَّمَا ذَكَرْنَا هُنَا جُمْلًا لِيُعْلَمَ بِهَا أَنَّهُ عليه السلام كَانَ يُقِيمُ عِمَادَ  
 الْحَقِّ، وَيَشْرَعُ أُمَّثِلَةَ الْعَدْلِ، فِي صَغِيرِ الْأُمُورِ وَكَبِيرِهَا وَدَقِيقِهَا وَجَلِيلِهَا.

از وصایا و سفارشهای امام عليه السلام است

که آن را برای مأموران جمع آوری زکات مرقوم می داشت.

مرحوم شریف رضی می گوید: ما بخشی از این نامه را در اینجا آوردیم تا  
 معلوم گردد، امام عليه السلام همواره ارکان حق را به پا می داشت و فرمان به عدل  
 می داد؛ در کارهای کوچک و بزرگ، پر ارزش یا کم ارزش.<sup>۱</sup>

۱. سند وصیّت نامه:

این نامه را مرحوم کلینی در باب «ادب المصدّق» از کتاب الزکاة در کتاب کافی به سند معتبر نقل کرده است و  
 شیخ الطائفة شیخ طوسی نیز در باب «الزیادات فی الزکاة» آن را با همان سند از کلینی آورده است. نویسنده  
 کتاب الغارات (ابراهیم ثقفی) نیز آن را به سند خود از امام صادق عليه السلام نقل کرده است. صاحب کتاب مصادر  
 نهج البلاغه می گوید: این وصیّت نامه در میان علما و دانشمندان قبل از سید رضی معروف بوده است و از  
 جمله کسانی که وی به آن اشاره می کند مرحوم شیخ مفید در مقنعه است. سپس اضافه می کند: (کسانی بعد  
 از سید رضی مانند) ابن ادریس در سرائر آن را از مقنعه نقل کرده و زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را با  
 تفاوت های مختصری ذکر کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۷).

## وصیت‌نامه در یک نگاه

این وصیت‌نامه که امام علیه السلام همواره به دست عاملان جمع آوری زکات می‌داد، مشتمل بر نکات بسیار دقیق و ظریف و حساب شده‌ای است که ادب اسلامی و نهایت رعایت عدالت را درباره همه مسلمانان و فراتر از آن حتی درباره حیوانات نشان می‌دهد.

در بخش اول این نامه، به مأموران جمع آوری زکات توصیه می‌کند که با قصد قربت و نیت خالصانه و تقوای الهی حرکت کنند و هرگز به تهدید و تخویف متوسل نشوند و بیش از حق الهی را از کسی نگیرند.

در بخش دوم به نکات ظریف و دقیقی در مورد نخستین برخورد با مردمی که زکات در اموال آنهاست، اشاره می‌کند که آمیخته با نهایت لطف و محبت و ادب است.

در بخش سوم چگونگی جدا کردن حق الله از اموال مردم از طریق قرعه را شرح می‌دهد تا هیچ گونه اجحافی به کسی در این قسمت نشود.

در بخش چهارم دستورات متعددی می‌دهد درباره خوش رفتاری با چهارپایانی که به عنوان زکات گرفته می‌شوند که برتر و بالاتر از حقوقی است که مدعیان حمایت حیوانات اظهار می‌کنند.

مرحوم کلینی بعد از آنکه این نامه را از امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل می‌کند می‌افزاید: امام صادق علیه السلام در اینجا گریست و به راوی که برید بن معاویه است فرمود: ای برید به خدا سوگند که همه حرمتها (بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) بر باد رفت و عمل به کتاب الله و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله به فراموشی سپرده شد و بعد از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، هیچ حقی در میان مردم برپا داشته نشد.

جالب اینکه نویسنده مصادر بعد از ذکر این بخش از کلام امام صادق علیه السلام می‌گوید: به خداوند متعال سوگند یاد می‌کنم که پیش از اینکه به روایت مرحوم

کلینی در کافی راجع به گریه امام صادق علیه السلام هنگام ذکر این روایت، دست یابم  
بارها به هنگام مطالعه این نامه اشک ریختم.<sup>۱</sup>

\* \* \*



## بخش اول

انْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِمًا وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْذِجَ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ، ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللَّهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ، لِأَخْذِ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مِنْعِمٌ فَأَنْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَيِّفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَحُذِّ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ.

## ترجمه

(تو ای مأمور جمع آوری زکات) با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی همتا حرکت کن و در مسیر خود هیچ مسلمانی را نترسان و از سرزمین او در حالی که از تو ناخشنود باشد، نگذر و بیش از حق خداوند در اموالش را از وی نگیر.

هنگامی که وارد آبادی قبیله شدی در کنار سرچشمه یا چاه آب فرود آی، بی آنکه داخل خانه‌های آنها شوی سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری به آنها سلام کن و از اظهار محبت و تحیت چیزی فروگذار ننما و بعد از سلام و تحیت به آنها می‌گویی: ای بندگان خدا! ولی خدا و خلیفه‌اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است از شما بگیرم، آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ولایتش بدهید، اگر کسی

از آنها) گفت: نه (چیزی به اموال تعلق نمی‌گیرد) دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سخت‌گیری نمایی یا کار او را مشکل سازی.

## شرح و تفسیر

### اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی

امام علیه السلام در این نامه نخست دستوری کلی و جامع در عبارات کوتاهی به گردآورندگان زکات می‌دهد. سپس وارد جزئیات می‌شود که این خود یکی از روش‌های پسندیده فصاحت و بلاغت است، می‌فرماید: «با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی‌همتا حرکت کن و در مسیر خود هیچ مسلمانی را ترسان و از سرزمین او در حالی که از تو ناخشنود باشد، نگذر و بیش از حق خداوند در اموالش را از وی نگیر»؛ (أَنْطَلِقَ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرَوِّعَنَّ<sup>۱</sup> مُسْلِمًا وَلَا تَجْتَازَنَّ<sup>۲</sup> عَلَيْهِ كَارِهًا، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ).

امام علیه السلام در این عبارت، افزون بر دستور به تقوا سه مطلب مهم را یادآور می‌شود؛ نخست اینکه: مأمور جمع‌آوری زکات نباید مردم را بترساند و با خشونت رفتار کند، زیرا در گذشته مأموران اخذ مالیات هنگامی که وارد منطقه‌ای می‌شدند، مردم از ترس اینکه مبالغ سنگینی از آنها بخواهند که در طاقت آنها نباشد، در وحشت فرو می‌رفتند؛ ولی هنگامی که بنا بر ارفاق باشد، نه تنها نمی‌ترسند بلکه از آنها استقبال می‌کنند.

۱. «لا تروعن» از ریشه «روع» بر وزن «قول» به معنای ترساندن گرفته شده، بعضی از علما نیز گفته‌اند که «روع» ممکن است به معنای شدت ترساندن باشد.

۲. «تجتازن» از ریشه «اجتياز» به معنای عبور کردن گرفته شده است.



در دستور دوم می‌فرماید: نه تنها نباید آنها را بترسانی، بلکه نباید از حضور تو ناخشنود باشند تو را مأمور از طرف امیری بخشنده و مهربان، جواد و کریم بدانند و حضورت را گرامی دارند.

در جمله سوم پیش از آنکه بفرماید حق خدا را به طور کامل بگیر، می‌فرماید: بیش از حق خداوند از آنها نگیر و این تأکید بر نهایت تقوا و پرهیز از گرفتن بی‌دلیل اموال مردم است.

آن‌گاه امام علیه السلام بعد از این دستور کلی وارد جزئیات می‌شود و تمام مسیر گردآوری کنندگان زکات و کیفیت برخورد آنها را با مردمی که حقوق الهی در اموالشان است به طرز جالبی شرح می‌دهد و می‌فرماید: «و هنگامی که وارد آبادی قبیله شدی در کنار سرچشمه یا چاه آب فرود آی بی آنکه داخل خانه‌های آنها شوی»؛ (فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ<sup>۱</sup> فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ آبِيَانَهُمْ).

اشاره به اینکه نباید خود را بر مردم تحمیل کنی، زیرا ممکن است وضع مساعدی نداشته باشند که از میهمان پذیرایی کنند درحالی که طبیعت آنها پذیرایی از میهمان است و یا اینکه نخواهند از نزدیک از وضع مالی آنها با خبر شوی و یا اینکه اگر وارد بر شخصی شوی دیگران ناراحت شوند که چرا نماینده امام علیه السلام به نزد آنها نیامده و یا صاحب خانه توقع امتیازی داشته باشد. بر اساس این جهات امام علیه السلام دستور می‌دهد در کنار چشمه یا چاه آب وارد شود و انتخاب چشمه یا چاه آب برای این است که عبور همه به آنجا می‌افتد و در واقع مرکزی است که برای همه آشناست و ظاهراً مأمور جمع‌آوری صدقه به تنهایی این راه را طی نمی‌کرد بلکه نفراتی را به عنوان کمک با خود می‌برد و خیمه و خرگاهی به همراه داشتند که آن را در کنار چشمه یا چاه آب برپا می‌کردند و در آنجا ساکن می‌شدند.

۱. «حی» گاه به معنای موجود زنده می‌آید و گاه به معنای قبیله، چرا که مجموع قبیله به منزله انسان واحد زنده‌ای شمرده می‌شود و در استعمالات امروز به معنای منطقه مسکونی نیز به کار می‌رود.

آن‌گاه می‌افزاید: «سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری به آنها سلام کن و از اظهار محبت و تحیت چیزی فروگذار منما؛ (ثُمَّ أَمْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْرِجَ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ).»  
به یقین، با آرامش و وقار به سوی آنها رفتن و سلام و تحیت کامل داشتن سبب آرامش آنان می‌گردد و مردم از آمدن چنین مأمورانی وحشت و ناراحتی به خود راه نمی‌دهند.

این دستورات برای خنثی کردن ذهنیتی است که در گذشته در زمان پادشاهان و امرای ظالم معمول بوده که مأموران خشن را برای گرفتن مالیات و خراج می‌گماردند که مردم وجود آنها را شبیه بلاهای آسمانی تصور می‌کردند.  
با توجه به اینکه «لَا تُخْرِجُ» از ریشه «خداج» (بر وزن علاج) در اصل به معنای جنینی است که ناقص یا قبل از موعد متولد می‌شود و سپس به هر امر ناقصی گفته شده، استفاده می‌شود که امام علیه السلام تأکید دارد که نماینده او در تحیت و خوش آمد گفتن هیچ کوتاهی نکند و مانند بسیاری از مأموران و نمایندگان حکومت‌ها که از موضع برتر با مردم سخن می‌گویند و حتی از پاسخ سلام هم ابا دارند، با آنان رفتار نکند و به تعبیری دیگر برخورد او با توده مردم، برخورد دو دوست پر محبت با یکدیگر باشد.

آن‌گاه امام علیه السلام انگشت روی جزئیات مربوط به طرز مطالبه زکات گذارده و آن را به صورت جالبی شرح می‌دهد.

نخست اینکه می‌فرماید: «و بعد از سلام و تحیت به آنها می‌گویی: ای بندگان خدا! ولی خدا و خلیفه‌اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است از شما بگیرم آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ویش بدهید؛ (ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللَّهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَوَلِيَّ اللَّهِ وَخَلِيفَتَهُ، لِأَخَذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فُتُّوْهُ إِلَىٰ وَوَلِيِّهِ).»

قابل توجه است که در این عبارت روی سه چیز تکیه شده است: یکی اینکه مردم بندگان خدا هستند. دوم اینکه جمع آوری کننده زکات فرستاده ولی الله و خلیفه الله است. سوم اینکه آنچه را می خواهد بگیرد حق الله است که در اموال آنها وجود دارد.

این تعبیرات قلب هر شنونده ای را نرم می کند و او را برای ادای زکات آماده می سازد و تأثیر روانی آن تا حدی است که با عشق و علاقه و شوق زکات را تحویل می دهد. پیش خود فکر می کند که نماینده ولی الله آمده و مرا به عنوان بنده خدا معرفی کرده و از من چیزی جز حق خدا نمی خواهد.

جمله «فَهَلْ لِّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ» به اضافه جمله هایی که بعد از آن می آید به یکی از مرفقی ترین روش های اخذ مالیات که گاه در بعضی از مناطق، در دنیای امروز روی آن تکیه می شود اشاره دارد و آن اعتماد کردن بر خود مردم است؛ یعنی آنها را امین و راستگو و درستکار شناختن و از خودشان درباره زکات اموالشان توضیح خواستن. تجربه نشان داده است که این گونه اعتماد سازی اثر مهمی دارد. برعکس اگر مردم را دروغ گو و خائن فرض کنند و برخورد یک طلب کار با یک بدهکار مرموز و نادرست با آنها داشته باشند، سبب می شود که آنها اموال خود را مخفی سازند و تا آنجا که ممکن است از پرداختن مالیات اسلامی فرار کنند و به تعبیر امروز برای خودشان دو دفتر درست کنند: دفتری برای حساب و کتاب واقعی اموال و دفتری هم برای مأموران مالیات.

این نکته نیز قابل توجه است که در عصر ما و در کشور ما در سالهای اخیر این روش از سوی مأموران جمع آوری مالیات آزمایش شد و نتیجه آن افزایش حجم مالیات بر درآمدها بود.

در روش سنتی ما در مسأله خمس نیز دقیقاً مطلب همین گونه است که مردم باایمان با انگیزه های الهی به سراغ علمای دینی می روند و اموال خود را دقیقاً

صورت برداری کرده به آنها ارائه می دهند تا خمس آنها را تعیین کنند بدون آنکه اجبار و فشاری در کار باشد.

البته آنچه گفته شد اصلی عمومی درباره همه کسانی است که اموالشان مشمول حکم زکات است ولی ممکن است در این میان استثنائاتی نیز وجود داشته باشد که بعضی از زورمندان در برابر حکومت اسلامی بایستند و آشکارا نسبت به پرداختن زکات مخالفت کنند. در این گونه موارد حکومت با آنها برخورد کند و حق الله را به زور از آنها بستاند تا سبب جرأت بعضی دیگر نشود ولی همان گونه که گفتیم این یک استثناست.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «اگر کسی (از آنها) گفت: نه (چیزی به اموالم تعلق نمی گیرد) دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سخت گیری نمایی یا کار او را مشکل سازی»؛ (فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَأَنْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعَسِّفَهُ<sup>۲</sup> أَوْ تُرْهِقَهُ<sup>۳</sup>).

جالب اینکه امام علیه السلام نهایت لطف و محبت را درباره کسی که اظهار می دارد، زکاتی در اموال او وجود دارد به خرج داده و در چهار جمله بسیار کوتاه، چهار دستور به مأمور گردآوری زکات می دهد: نخست اینکه نباید او را بترساند که مثلاً اگر زکات را به طور کامل ندهی مجازات خواهی شد و دیگر اینکه با تهدید چیزی از او نگیرد و سوم اینکه در گرفتن زکات سخت گیری ننماید و چهارم

۱. «أَنْعَمَ» از ریشه «انعام» گاه به معنای بخشیدن نعمتی است و گاه به معنای گفتن نعم (آری). در جمله بالا معنای اخیر اراده شده است به قرینه جمله ما قبل «فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَا».

۲. «تُعَسِّفُ» از ریشه «عسف» بر وزن «کسب» در اصل به معنای بیراهه رفتن است سپس به ظلم و ستم که آن نیز مصداق بیراهه رفتن است اطلاق شده است.

۳. «ترهق» از ریشه «ارهاق» از ریشه «رهق» بر وزن «شفق» که در اصل به معنای پوشاندن یا پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در بسیاری از موارد معنای سخت گیری را می دهد. در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

اینکه مشکلاتی برای او فراهم نسازد؛ یعنی درست مانند یک شریک مهربان و بزرگواری و باگذشت با او رفتار کند. حال که او اعتراف به وجود حق الله در اموالش کرده، این حق شناسیش را محترم بشمار و ادب و انسانیت را با ادب و انسانیت پاسخ بگو.

## نکته

### آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال

آنچه در توصیه بالا آمده گوشه‌ای از دستورات اسلام در مورد وظایف جمع‌آوری کنندگان زکات و اموال بیت المال و چگونگی برخورد با صاحبان اموال است.

قرآن مجید به عنوان پایه گذار این مطلب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که از اموال آنها زکات بگیر، زکاتی که آنها را پاک و پاکیزه می‌کند و سپس دستور می‌دهد که بعد از گرفتن زکات به آنها درود بفرست و برای آنها دعا کن که مایه آرامش آنهاست؛ «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»<sup>۱</sup>.

در این زمینه در منابع حدیث نیز روایات متعددی وارد شده که جزئیات بیشتری را بیان می‌دارد؛ مرحوم علامه مجلسی در جلد ۹۳ در باب ۹ تحت عنوان «ادب المصدق» احادیث متعددی در ده صفحه (صفحه ۸۰ تا ۹۰) ذکر می‌کند.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى أَنْ يُخْلَفَ النَّاسُ عَلَى صَدَقَاتِهِمْ وَقَالَ هُمْ فِيهَا مَأْمُونُونَ يَعْنِي أَنَّهُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ تَجِبُ فِيهِ زَكَاةٌ وَلَمْ يُوَجَدْ ظَاهِرًا عِنْدَهُ لَمْ يُسْتَخْلَفْ؛ رَسُولَ خَدَاةَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» فرمود: مردم را نسبت به زکاتی که بر عهده دارند

۱. توبه، آیه ۱۰۴.

قسم ندهید، هر چه می‌گویند بپذیرید، زیرا آنها مورد اعتمادند و اگر کسی انکار کرد که مال واجب الزکاتی دارد و یقین به کذب او نبود، باید پذیرفت»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که به یکی از یارانش هنگامی که او را برای گردآوری زکات مأمور ساخت، دستورهای مفصلی داد از جمله اینکه: «أَنْ يَتَلَقَّاهُمْ بِبَسِطِ الْوَجْهِ وَبَيْنِ الْجَانِبِ وَأَمْرَهُ أَنْ يَلْزَمَ التَّوَاضُعَ وَيَجْتَنِبَ التَّكْبُرَ؛ با چهره گشاده و نرمش و تواضع با مردم برخورد کند و از تکبر بپرهیزد»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که می‌فرمود: «وَإِذَا كَانَ الْجَدْبُ أُخْزُوا حَتَّى يُخْصِبُوا؛ در خشکسالی گرفتن زکات را به تأخیر بیندازید تا خشکسالی برطرف شود»<sup>۳</sup>.

مرحوم شیخ حر عاملی نیز در کتاب وسائل الشیعه جلد ۶ در کتاب الزکاة باب ۱۴ احادیث متعددی در این زمینه آورده است و مجموع این احادیث نشان می‌دهد که اسلام از به کار گرفتن هرگونه خشونت به هنگام جمع‌آوری مالیات اسلامی نهی کرده و نهایت ارفاق را نسبت به مشمولین زکات لازم می‌شمرد و به تعبیر دیگر پرداخت زکات را تبدیل به مسأله‌ای انسانی و اخلاقی کرده که افراد با ایمان در آن پیشگام می‌شوند و از برکات معنوی و مادی آن بهره می‌گیرند نه به صورت گرفتن بدهی‌ها از یک بدهکار نافرمان و متخلف.

البته ممکن است این‌گونه برخورد محبت‌آمیز ضایعاتی داشته باشد و بعضی افراد از آن سوء استفاده کنند و حقوق مالی خود را نپردازند؛ ولی تجربه نشان داده که برکات مادی و معنوی آن بیشتر از ضایعات آن است به خصوص که می‌دانیم

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۸۵.

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک.

پرداختن زکات و مانند آن در اسلام نوعی عبادت است و در عبادت قصد قربت لازم است و این قصد هنگامی حاصل می‌شود که انسان با میل و اختیار و علاقه خود به سراغ آن برود.

مرحوم کلینی در جلد سوم کافی نیز در بابی که تحت عنوان «ادب المصدق» ذکر کرده، هشت روایت در این زمینه آورده است که رحمت، رأفت و ادب اسلامی را در آن مثال می‌زند؛ از جمله اینکه هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فردی از طایفه بنی تقیف را به عنوان فرماندار برای بخشی از آبادی‌های اطراف کوفه انتخاب کرد، در حضور مردم به او دستور داد در جمع‌آوری خراج، کوتاهی نکن و حتی یک درهم از آن را ترک ننما. سپس به او فرمود: هنگامی که خواستی به منطقه مأموریت خود بروی نزد من آی. آن شخص می‌گوید: هنگامی که نزد حضرت رفتم فرمود: آنچه را درباره خراج به تو گفتم برای حفظ ظاهر بود. اکنون به تو می‌گویم: «إِيَّاكَ أَنْ تَضْرِبَ مُسْلِمًا أَوْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا فِي دِرْهَمِ خَرَجٍ أَوْ تَبِيعَ ذَابَّةً عَمِلَ فِي دِرْهَمٍ فَإِنَّمَا أَمْرُنَا أَنْ نَأْخُذَ مِنْهُمْ الْعُقُوبَ؛ مبادا مسلمان یا یهودی یا نصرانی را به خاطر یک درهم خراج مضروب سازی یا چهارپایان مورد نیازشان را از آنها بگیری، زیرا به ما دستور داده شده است که (خراج و زکات را) از اضافات بگیریم.»<sup>۱</sup>

\*\*\*





## بخش دوم

فَخَذُ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلُهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلُ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنَيْفٍ بِهِ. وَلَا تُذْفَرَنَّ بِهَيْمَةٍ وَلَا تُفْرِعَنَّهَا، وَلَا تُسَوَّانَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا، وَأُصَدِّعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ حَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ أُصَدِّعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ حَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءً لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ؛ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ. فَإِنْ اسْتَقَالَكَ فَأَقْلَهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوْ لَا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ. وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْدًا وَلَا هَرِمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ، وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقَ بِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيُقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ، وَلَا تُوَكَّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَأَمِينًا حَفِيزًا، غَيْرَ مُعْزِفٍ وَلَا مُجْحَفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ.

## ترجمه

آنچه را از زکات طلا و نقره (یا قیمت زکات غلات) می دهد بپذیر (و با او گفتگو درباره کم و زیاد آن نکن، او به تو اعتماد کرده تو هم به او اعتماد کن) و اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اذن او داخل نشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست. آن گاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سخت گیر نسبت به او رفتار نکن، چهارپایان را فرار نده و ناراحت نساز و صاحبش را درباره آن ناراحت نکن (به هنگام گرفتن حق بیت المال) حیوانات را به دو بخش تقسیم کن سپس صاحب مال را مخیر نما که یک قسمت را انتخاب کند و بعد از

انتخاب، متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو؛ سپس باقیمانده را نیز به دو بخش تقسیم کن و باز او را مخیر نما (تا یکی را انتخاب کند) و هرگاه یکی را انتخاب کرد در این انتخاب متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو و همچنان این تقسیم را ادامه می دهی (و صاحب مال را مخیر می سازی تا یکی را انتخاب کرده کنار بگذارد) تا آنجا که باقیمانده به اندازه (زکات و) حق خداوند در مال او باشد، آنگاه حق خدا را از او بگیر و اگر صاحب مال پشیمان شد و از تو تقاضا کرد که تقسیم را تجدید کنی، تقاضای او را بپذیر و آن دو دسته را با هم بار دیگر مخلوط کن سپس همان گونه که در بار اول انجام دادی، تقسیم را تکرار کن تا حق خدا را از مال او دریافت داری، ولی هرگز حیوان مسن و فرتوت و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر.

## شرح و تفسیر

### نهایت احترام به خواسته های زکات دهندگان

آنگاه می افزاید: «اگر زکات، زکات طلا و نقره (درهم و دینار و یا قیمت زکات غلات بود) هرچه می دهد بپذیر (و با او گفتگو درباره کم و زیاد آن نکن، او به تو اعتماد کرده تو هم به او اعتماد کن)»؛ (فَخُذْ مَا أُعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِصَّةٍ).

«و اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اذن او داخل نشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست»؛ (فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ<sup>۱</sup> أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ).

سپس می افزاید: «آنگاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سخت گیر نسبت به او رفتار نکن، چهارپایی را فرار نده و ناراحت نساز و صاحبش را درباره آن ناراحت نکن»؛ (فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا

۱. «ماشیه» در اصل به معنای راه رونده از ریشه «مشی» است. سپس به چهارپایان اعم از شتر، گاو و گوسفند اطلاق می شود؛ اما غالباً به گوسفندان گفته می شود و جمع آن مواشی است و در عبارت بالا منظور گاو و گوسفند است به قرینه ذکر ابل (شتر) بعد از آن.

عَنِيفٍ<sup>۱</sup> بِهِ، وَلَا تُنْفِرَنَّ<sup>۲</sup> بِهَيْمَةً وَلَا تُفْزِعَنَّهَا<sup>۳</sup>، وَلَا تَسْؤَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا).

منظور از این جمله آن است که احترام مالکان اموال را در مورد اموالشان حفظ کن، سرزده وارد آغل گوسفندان یا شتران نشو و به صورت افراد طلبکار و زورگو چیزی را مطالبه نکن حتی نسبت به چهارپایان نیز مدارا نما؛ حرکت یا صدایی که باعث وحشت آنها شود انجام مده، چرا که هم این حیوانات و هم صاحب آنها ممکن است ناراحت شوند. و این نهایت محبت و ادبی است که امام علیه السلام به آن توصیه می‌کند که حتی حقوق حیوانات هم به هنگام جمع‌آوری زکات رعایت بشود، چه رسد به حقوق و احترام انسان‌ها.

آن‌گاه برای اینکه تقسیم عادلانه باشد و در انتخاب گوسفند یا شتر زکات نگرانی برای صاحبان اموال پیدا نشود و در انتخاب، اجحاف و ظلمی بر مالک و بیت‌المال حاصل نگردد، دستور به قرعه کشی می‌دهد و هنگام قرعه کشی انتخاب را به صاحب مال وا می‌گذارد و می‌فرماید: «(به هنگام گرفتن حق بیت‌المال) حیوانات را به دو بخش تقسیم کن سپس صاحب مال را مخیر کن که یک قسمت را برگزیند و بعد از انتخاب، متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو. سپس باقیمانده را نیز به دو بخش تقسیم کن و باز او را مخیر نما (تا یکی را انتخاب کند) و هرگاه یکی را برگزید در این انتخاب نیز متعرض آنچه برگزیده نشو و همچنان این تقسیم را ادامه می‌دهی (و صاحب مال را مخیر می‌سازی یکی را انتخاب کرده کنار بگذارد) تا آنجا که باقیمانده به اندازه (زکات و) حق خداوند در مال او باشد آن‌گاه حق خدا را از او بگیر»؛ (وَأَصْدَعِ<sup>۳</sup> الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ

۱. «عنیف» به معنای خشن و سخت‌گیر است از ریشه «عنف» بر وزن «قفل» گرفته شده است.

۲. «لا تنفرعن» از ریشه «فزع» به معنای ترسیدن و به وحشت افتادن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای ترساندن و به وحشت انداختن است.

۳. «أصدع» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» به معنای شکافتن و جدا ساختن گرفته شده و این واژه (صدع) به صورت اسم مصدری و به معنای بخش جدا شده از چیزی آمده است.

خَيْرُهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيْرُهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ؛ فَأَقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ).

آن‌گاه امام علیه السلام می‌افزاید: «و اگر صاحب مال پشیمان شد و از تو تقاضا کرد که تقسیم را تجدید کنی، تقاضای او را بپذیر و آن دو دسته را با هم بار دیگر مخلوط کن سپس همان‌گونه که در بار اول انجام دادی، تقسیم را تکرار کن تا حق خدا را در مال او دریافت داری»؛ (فَإِنْ اسْتَفَالَكَ<sup>۱</sup> فَأَقِلَّهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ).

در اینجا دو نکته حائز اهمیت است: نخست اینکه مفهوم جمله‌های بالا این نیست که به هنگام تقسیم کردن خوب‌ها را در یک بخش قرار بدهند و متوسط‌ها را در بخش دیگر آن‌گاه مالک را مخیر سازند که یکی از آن دو بخش را انتخاب کند، زیرا اولاً معمولاً گوسفندان یا شتران در شرایط عادی مخلوط هستند و به هنگام تقسیم، طبعاً بخشی از خوب در یک طرف و بخشی در طرف دیگر قرار می‌گیرد. ثانیاً این کار نوعی قرعه‌کشی است و در مفهوم قرعه‌کشی این جمله نهفته است که باید تقسیمی نسبتاً عادلانه صورت گیرد و بعد یکی از دو بخش را به وسیله قرعه یا انتخاب شخصی جدا کنند.

نکته دیگر اینکه می‌دانیم که در زکات شتر، سن و سال آنها در مقدار زکات تأثیر دارد و مثل زکات گوسفند نیست، بنابراین یا باید مسأله سن و سال در این تقسیم کردن رعایت گردد و یا بگوییم که این نوع تقسیم ناظر به مسأله زکات گوسفند و گاو است.

۱. «استفال» از ریشه «استفالة» به معنای طلب فسخ کردن و به هم زدن قراردادی یا توافقی است و ریشه اصلی آن قیلولة است که معنای خواب نیمروز یا استراحت در نیمروز است. از آنجاکه هنگامی که انسان از قرارداد پشیمان می‌شود اگر آن را به هم زنند و فسخ کنند مایه راحتی او می‌گردد، اقاله به آن اطلاق شده و مطالبه آن استفاله است.

در ضمن از مجموع این کلام، این مطلب استفاده می‌شود که در پرداخت زکات هم می‌توان قیمت را محاسبه کرد (به قرینه تعبیر به ذهب و فضه که در آغاز این کلام آمد) زیرا سخن تنها از زکات درهم و دینار نیست، بلکه منظور مطلق زکات است) و هم می‌توان از عین مالی که زکات به آن تعلق گرفته پرداخت. این نکته قابل توجه است که در روایات اسلامی و کلمات فقها حیوانات ممتاز؛ مانند گوسفند پرواری و شترهای پرارزش و حیوان باردار و حیوانات نر که برای بارور ساختن حیوانات ماده از آنها استفاده می‌شود، استثنا شده‌اند؛ یعنی مأمور جمع‌آوری زکات برای جلب محبت صاحبان این اموال، نخبه‌ها را به خودشان واگذار می‌کند تا زکات را با طیب خاطر بپردازند.<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام دستور می‌دهد که پنج نوع از حیواناتی که به نحوی ناقص و کم‌ارزش هستند به عنوان زکات انتخاب نشود؛ می‌فرماید: «هرگز حیوان مسن و فرتوت و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر»؛ (وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْدًا وَلَا هَرِمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً<sup>۲</sup>، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ<sup>۳</sup>).

با توجه به اینکه «عَوْد» و «هَرِم» هر دو به معنای حیوان پیر است، به نظر می‌رسد که «عود» حیوانی است که سنی از آن گذشته و «هرم» به معنای پیر و فرتوت است؛ یعنی چیزی فراتر از حیوان مسن.

«مهلوسه» گاه به معنای حیوان بیمار مسلول و گاه به معنای هرگونه حیوان

۱. به جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۱۶۰ مراجعه شود.

۲. «مهلوسه» از ریشه «هلاس» بر وزن «عبار» و «هلس» بر وزن «درس» به معنای بیماری سل است، بنابراین «مهلوس» همان حیوان مبتلا به این بیماری است ولی گاه این واژه به معنای هرگونه بیماری به کار می‌رود. بعضی از ارباب لغت نیز هلاس را به معنای بیماری‌هایی که سبب لاغری می‌شود گرفته‌اند و از آنجایی که بیماری سل شخص مبتلا را کاملاً لاغر می‌کند، در مورد این بیماری به کار رفته است.

۳. «عوار» از ریشه «عار» و «عور» بر وزن «غور» گرفته شده و به معنای عیب است و از آنجا که آشکار ساختن آلت جنسی مایه عیب است به آن «عورة» اطلاق شده است این واژه در مورد خانه بی‌حفاظ و لباس معیوب نیز به کار می‌رود.

بیمار تفسیر شده است و مناسب معنای دوم است و حیوان «ذات عوار» به معنای حیوانی است که عیب و نقصی دارد؛ مثلاً فاقد چشم یا گوش یا مانند آن است. شایان ذکر است که فقها گفته‌اند، منظور از این دستور آن است که اگر تمام نصاب سالم بوده باشد نمی‌تواند حیوان ناسالمی را از جایی دیگر بیاورد و به عنوان زکات بپردازد؛ ولی اگر تمام نصاب حیوان بیمار و معیوب است، مانعی ندارد زکات را از همان بپردازد و نیز اگر قسمتی معیوب و قسمتی سالم است، زکات به نسبت از سالم و معیوب گرفته می‌شود و این نشانه رعایت عدالت اسلامی در مسائل مربوط به بحث زکات است.<sup>۱</sup>

گفتنی است که اسلام از یک سو دستور می‌دهد حیوانات معیوب، پیر و فرتوت و بیمار را به عنوان زکات نپذیرید، زیرا ارزش زکات را به عنوان یک عبادت پایین می‌آورد و به مقتضای آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»؛ هرگز به حقیقت نیکوکاری و قرب الی الله نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید در راه خدا انفاق کنید»<sup>۲</sup>؛ و از سویی دیگر دستور می‌دهد اموال نخبه و گران‌قیمت را در اختیار صاحب قیمت بگذارید و به عنوان زکات نگیرید، زیرا بسیاری از مردم از این کار ناراحت می‌شوند و به مصداق «إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ»؛ چرا که هرگاه اموال شما را طلب کند و بر آن تأکید نماید، بخل می‌ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می‌سازد».<sup>۳</sup> و به این ترتیب تعادل را در مسأله ادای زکات کاملاً رعایت کرده است.

\* \* \*

۱. به جواهرالکلام، ج ۱۵، ص ۱۳۵ مراجعه شود.

۲. آل عمران، آیه ۹۲.

۳. محمد، آیه ۳۷.

## بخشی سوم

وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوصِلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ، وَلَا تُوَكَّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَأَمِينًا حَفِيظًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْذُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ إِلَّا يَحُولُ بَيْنَ نَاقَةِ بَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْضُرُ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بَوْلِدَهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا؛ وَلَا يَعْدِلُ بَيْنَ صَوَابَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرْفَهُ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ الظَّالِعِ، وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْعُدْرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنِ الْأَرْضِ إِلَىٰ جَوَادِ الطَّرْقِ، وَلْيُرَوْحَهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيَمْهَلْهَا عِنْدَ النَّطَافِ وَالْأَعْشَابِ، حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بَدْنًا مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

## ترجمه

آنها (حيوانات زکات) را به غير از کسی که به دینش اطمینان داری و نسبت به اموال مسلمین دلسوزتر است مسپار تا آن را (سالم) به ولی مسلمین برساند و او در میان مسلمانان تقسیم کند. تنها کسانی را مأمور این کار کن که خیرخواه و مهربان و امین و حافظ باشند، سخت‌گیر و اجحاف‌گر نباشند، حیوانات را خسته نکنند و به زحمت نیندازند، سپس آنچه را نزد تو جمع شده فوراً به سوی ما روانه کن تا آن را در مصارفی که خداوند امر فرموده صرف کنیم و هنگامی که امین تو آنها را در اختیار گرفت به او سفارش کن که میان شتر ماده و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را چنان ندوشد که به بچه‌اش زیان وارد شود و در سوار

شدن بر شتران، آنها را به زحمت نیفکند و عدالت را در این امر در میان آنها رعایت کند (گاه بر این سوار شود و گاه بر دیگری) و نیز حال شتر خسته و یا زخمی را که سواری دادن برایش مشکل است رعایت کند و با حیوانی که سم او ساییده یا لنگ شده مدارا نماید.

امین تو باید هنگامی که در اثنای راه به غدیرهای آب می‌رسد، آنها را سیراب کند و از کناره‌های جادهٔ علف‌دار به درون جاده‌های خشک و بی‌گیاه منحرف نسازد و ساعاتی به آن حیوانات استراحت دهد و چون به آب و علفزار می‌رسد به آنها مهلت دهد (تا به اندازهٔ کافی آب بنوشند و از علفها تغذیه کنند) تا هنگامی که نزد ما می‌آیند به اذن خدا فربه و سر حال باشند نه خسته و کوفته و هدف نهایی این است که آنها را مطابق دستور خداوند و سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله (در میان نیازمندان) تقسیم کنیم (بی‌آنکه منافع شخصی در آن وجود داشته باشد) (و بدان) عمل به این برنامه پاداش تو را بیشتر و هدایت تو را افزون‌تر خواهد کرد؛ **إن شاء الله.**

## شرح و تفسیر

### رأفت اسلامی حتی دربارهٔ حیوانات

در بخش گذشته، امام علیه السلام دستورات لازم را دربارهٔ چگونگی اخذ زکات از کسانی که زکات بر آنها واجب است بیان فرمود. در این بخش از نامه، سخن دربارهٔ چگونگی حفظ این اموال و طرز رفتار با حیواناتی است که به عنوان زکات پرداخته شده‌اند.

نخست امام علیه السلام صفات کسانی را که مأمور انتقال زکات به سوی بیت‌المال می‌شوند، بیان می‌کند و چندین ویژگی برای آنها بر می‌شمرد. در نخستین و دومین صفت می‌فرماید: «آنها را به غیر از کسی که به دینش اطمینان داری



و نسبت به اموال مسلمین دلسوز است، مسپار تا آن را (سالم) به ولی مسلمین برساند و او در میان مسلمانان تقسیم کند؛ «وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّىٰ يُوَصَّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ».

بنابراین مهمترین شرط، در این گونه مسائل امانت و وثاقت و شرط دوم رفق، مدارا و دلسوزی است و اگر این دو شرط در متصدیان بیت‌المال و خزانه‌داران کشورهای اسلامی رعایت شود به یقین مشکلی در امور مالی پیدا نخواهد شد؛ نه خیانتی رخ می‌دهد و نه حیف و میل و افراط و تفریطی.

سپس در ادامه این سخن، هشت وصف دیگر برای مأموران انتقال این اموال و چوپان‌ها بیان کرده و می‌فرماید: «تنها کسانی را مأمور این کار کن که خیرخواه و مهربان و امین و حافظ باشند، سخت‌گیر و اجحاف‌گر نباشند، حیوانات را خسته نکنند و به زحمت نیندازند؛» «وَلَا تُوَكَّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَأَمِينًا حَفِيزًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ ۱ وَلَا مُجْحِفٍ ۲، وَلَا مُلْغِبٍ ۳ وَلَا مُتْعِبٍ ۴».

به یقین این اوصاف هشت‌گانه ارتباط نزدیک با یکدیگر دارند؛ چوپانی که ناصح و شفیق است قطعاً حیوانات را خسته نمی‌کند و تند نمی‌راند، زیرا هم حیوانات به زحمت می‌افتند که بر خلاف عدل اسلامی است و هم وزن آنها کم می‌شود و یا بیمار می‌گردند که به زیان مصرف‌کنندگان است.

قابل توجه اینکه این دستورات را امام علیه السلام هنگامی بیان فرمود که نه از حقوق حیوانات سخنی در میان دانشمندان جهان مطرح بود و نه از حقوق بشر؛ ولی

۱. «مُعْنِفٌ» از ریشه «عَنْفٌ» بر وزن «قَفْلٌ» به معنای گرفتن چیزی با شدت و قساوت است.

۲. «مُجْحِفٌ» از ریشه «اجحاف» از ریشه «جحف» بر وزن «حرف» به معنای اصرار بر ضرر زدن به کسی است.

۳. «مُلْغِبٌ» از ریشه «لغوب» به معنای خسته شدن و خستگی گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنای خسته کردن است.

۴. «مُتْعِبٌ» این واژه که از ریشه «تعِبٌ» به معنای خستگی گرفته شده، هنگامی که باب افعال برود مفهوم آن خسته کردن است، با «ملغب» قریب‌المعناست؛ ولی بعضی گفته‌اند: «لغوب» به معنای تعب و زحمت روحی است در حالی که تعب رنج جسمانی را نیز شامل می‌شود.

اسلام به عنوان آئینی مملو از برنامه‌های اخلاقی، حرمت حیوانات و حقوق آنها را نیز فراموش نکرده و مشمول محبت و رأفت قرار داده است (توضیح بیشتری در این زمینه در بحث نکات خواهد آمد).

آن‌گاه در دستور دیگری می‌فرماید: «سپس آنچه نزد تو جمع شده فوراً به سوی ما روانه کن تا آن را در مصارفی که خداوند امر فرموده صرف کنیم»؛ (ثُمَّ اخْذُوا إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكُمْ نُصَيِّرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ).

این دستور به دو دلیل داده شده است: نخست اینکه ممکن است نیازمندیانی به صورت فوق العاده در انتظار کمک‌های بیت‌المال باشند که اگر حق آنها زودتر برسد، مشکلاتشان حل خواهد شد و دیگر اینکه تأخیر در رساندن این اموال، معرض آفات است و برای نجات از آن آفات باید تعجیل کرد و اموال زکات را به ولی امر مسلمین رسانید.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه از این جمله احکام فقهی متعددی استفاده کرده‌اند: نخست اینکه نقل زکات از شهری به شهر دیگر جایز است و دیگر اینکه مأموران جمع‌آوری زکات حق ندارند خودسرانه آنها را تقسیم کنند و سوم اینکه زکات باید به دست ولی امر مسلمین برسد و زیر نظر او تقسیم گردد.

بدیهی است این دستور مربوط به مناطق نزدیک به مرکز حکومت امام علیه السلام است و اما مناطق دور دست که انتقال مال زکات به غیر صورت نقدی عملاً امکان‌پذیر نیست حکم دیگری دارد؛ یعنی نمایندگان امام علیه السلام می‌توانند آن را در مرکز نمایندگی خود جمع‌آوری و تقسیم کنند.

آن‌گاه امام علیه السلام درباره کیفیت نقل حیوانات زکوی به نماینده خود دستورات

۱. «أُحْذَرُ» از ریشه «حذر» بر وزن «حرف» به معنای به سرعت حرکت کردن و نیز به معنای پایین آوردن چیزی از بلندی است و در اینجا معنای اول مراد است؛ یعنی حیوانات زکات را که جمع‌آوری کردی به سرعت نزد ما بیاور تا به اهلس برسانیم.

ده گانه دقیق و ظریفی می دهد و می فرماید: «هنگامی که امین تو آنها را در اختیار گرفت به او سفارش کن که میان شتر ماده و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را چنان ندوشد که به بچه اش زیان وارد شود و در سوار شدن بر شتران، آنها را به زحمت نیفکند و عدالت را در این امر در میان آنها رعایت کند (گاه بر این سوار شود و گاه بر دیگری) و نیز حال شتر خسته و یا زخمی را که سواری دادن برایش مشکل است رعایت کند و با حیوانی که سم او ساییده یا لنگ شده مدارا نماید؛» (فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ<sup>۱</sup> إِلَيْهِ<sup>۱</sup> أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا<sup>۲</sup>، وَلَا يَمْضُر<sup>۳</sup> لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بَوْلِدَهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا، وَلْيُعِدِلْ بَيْنَ صَوَابَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرْفَهُ عَلَى اللَّاعِبِ<sup>۴</sup>، وَلْيُسْتَأْنِ<sup>۵</sup> بِالنَّقَبِ<sup>۵</sup> وَالظَّالِعِ<sup>۶</sup>).

آنچه در بالا آمد شش قسمت از دستوراتی است که امام علیه السلام برای مراعات حال حیوانات زکوی بیان فرموده که هم جنبه انسانی و اخلاقی دارد و نشان می دهد که اسلام حتی مراعات حال حیوانات را نیز لازم می شمرد؛ حیواناتی که زبان برای گفتن ندارند و قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

آن گاه در ادامه این سخن چند دستور دیگر می دهد و می فرماید: «امین تو باید هنگامی که در اثنای راه به غدیرهای آب می رسد، آنها را سیراب کند و از کناره های جاده علف دار به درون جاده های خشک و بی گیاه منحرف نسازد

۱. «أَوْعِزْ» از ریشه «وعز» بر وزن «وعظ» به معنای پیشنهاد کردن و سفارش نمودن کاری به دیگری است.
۲. «فصیل» به معنای بچه شتری است که از شیر باز گرفته شده و از ریشه «فصل» به معنای جدایی است؛ ولی با توجه به اینکه امام علیه السلام بعد از این جمله دستور می دهد که تمام شیر ناقه را ندوشند تا بچه او هم بهره ای داشته باشد، استفاده می شود که منظور از فصیل در اینجا بچه شتری است که در آستانه از شیر باز گرفتن است و هنوز از شیر باز گرفته نشده (به تعبیر ادبا مجاز به علاقه اول و مشارفت است).
۳. «لا یمضر» از ریشه «مصر» بر وزن «نصر» به معنای دوشیدن شیر به طور کامل است.
۴. «یُسْتَأْنِ» از ریشه «أُتِيَ» بر وزن «أمر» به معنای مهلت دادن گرفته شده و هنگامی که به باب استفعال برود، به معنای انتظار کشیدن و مدارا کردن است.
۵. «نقب» به معنای شتری است که کف پای او ساییده شده (و به زحمت راه می رود).
۶. «ظالع» از ریشه «ظلع» بر وزن «زرع» به معنای لنگیدن گرفته شده است.

و ساعاتی به آن حیوانات استراحت دهد و چون به آب و علفزار می‌رسد به آنها مهلت دهد (تا به اندازه کافی آب بنوشند و از علف‌ها تغذیه کنند) تا هنگامی که نزد ما می‌آیند به اذن خدا فربه و سرحال باشند نه خسته و کوفته؛ (وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْعُدْرِ<sup>۱</sup>، وَلَا يَعْدِلُ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطُّرُقِ<sup>۲</sup>، وَلْيُرْوَحْهَا فِي السَّاعَاتِ وَيُمَهِّلَهَا عِنْدَ النَّطَافِ<sup>۳</sup> وَالْأَعْشَابِ<sup>۴</sup>، حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدْنًا<sup>۵</sup> مُنْقِيَاتٍ<sup>۶</sup>، غَيْرِ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ).

در این چهار دستور اخیر امام علیه السلام، بیشتر به آب و علف این حیوانات نظر دارد. هدف آن است که اینها تشنگی نکشند، گرسنه نشوند، در مسیر راه به اندازه کافی آب بنوشند و در کنار جاده‌ها که غالباً علف وجود دارد، از آن استفاده کنند. این دستورات افزون بر اینکه جنبه اخلاقی و انسانی دارد، به نفع بیت المال و نیازمندی است که از حقوق بیت المال بهره می‌گیرند؛ لذا در آخر این عبارات فرمود:

در پایان این نامه، به هدف نهایی اشاره کرده و می‌فرماید: «هدف این است که آنها را مطابق دستور خداوند و سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله (در میان نیازمندان) تقسیم کنیم (بی آنکه منافع شخصی در آن وجود داشته باشد)؛ (لِنَقْسِمَهَا عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله).

آن‌گاه اضافه می‌کند: «عمل به این برنامه پاداش تو را بیشتر و هدایت تو را افزون‌تر خواهد کرد؛ (فَإِنَّ ذَلِكَ أَكْبَرُ لَأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

۱. «عُدْر» جمع «غدیر» به معنای برکه آب است.

۲. «جواد» جمع «جاده» به معنای راه وسیع است.

۳. «نطاف» جمع «نطفه» به معنای آب زلال است.

۴. «الأعشاب» جمع «عشب» بر وزن «قفل» به معنای گیاهان سبز است.

۵. «بُدن» جمع «بدن» به معنای حیوان چاق و فربه است.

۶. «مُنْقِيَاتٍ» جمع «مُنْقِيَة» به معنای حیوانی است که چربی فراوان داشته باشد.

## نکته‌ها

### ۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان

امام علیه السلام در این نامه نورانی سه بار بر این مطلب تأکید فرموده که اموال زکات بعد از جمع‌آوری باید در میان نیازمندان تقسیم شود. حضرت تعبیر به «مَالُ الْمُسْلِمِينَ» کرده؛ در یک جا می‌فرماید: «فَيَقْسِمُهُ بَيْنَهُمْ» و در جای دیگر می‌فرماید: «نُصِيْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ» و در پایان نامه نیز می‌فرماید: «نَقَسِمَهَا عَلَي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ». این تکرار، هرچند به گفته ابن ابی الحدید در ابتدا مخالف بلاغت به نظر می‌رسد، ولی با توجه به اینکه خاطرات زمان عثمان که بیت‌المال در میان افراد خاصی تقسیم می‌شد و نیازمندان محروم می‌ماندند و همان سبب فتنه و آشوب بر علیه او شد، در نظرها باقی مانده بود، امام علیه السلام برای اطمینان بخشیدن به مردم در یک نامه سه بار این نکته را تکرار می‌کند که هدف ما این است که مال مسلمین را در میان آنها تقسیم کنیم و نیازمندان را به حقوقشان برسانیم.

### ۲. حمایت از حیوانات در اسلام

مردم جهان از قدیم الایام به طور سنتی برای حیواناتی که از آنها استفاده می‌کردند، احترام قائل بودند و اصولی را درباره آنها رعایت می‌کردند و در بعضی از موارد به صورت افراطی در می‌آمد و شکل پرستش به خود می‌گرفت همان‌گونه که امروز در میان جمعی از هندوها نیز دیده می‌شود تا اینکه در این اواخر به مدافعان از حیوانات، شکل جمعیت دادند و اصول و مقرراتی قائل شدند و اگر کسانی از آن تخلف کنند مورد اعتراض قرار می‌گیرند، هرچند این موضوع مانند سایر موضوعاتی که مربوط به حقوق بشر یا حمایت زندانیان و کودکان و امثال آنهاست در بسیاری از موارد رنگ سیاسی به خود گرفته و تبدیل به چماقی برای کوبیدن بر سر مخالفان شده است؛ گاه هزاران انسان بی‌گناه را

می‌کشند و در سال میلیادرها دلار سلاحهای کشتار جمعی صادر می‌کنند و صدای کسی بلند نمی‌شود؛ اما یک یا چند حیوان اگر مورد آزار قرار گیرند فریادشان بلند می‌شود.

ولی اسلام حد اعتدال را از آغاز در این مسأله رعایت کرده و سفارش‌های اکید و دقیق و ظریفی درباره حیوانات نموده که هر انسان منصفی را به تحسین وامی‌دارد. در کتب روایی ما، احادیث فراوانی در این باره وارد شده است؛ از جمله در ابواب مربوط به حج به تناسب استفاده از حیوانات به عنوان مرکب در مسیر حج، ابوابی تحت عنوان «أَبْوَابُ أَحْكَامِ الدَّوَابِّ فِي السَّفَرِ وَغَيْرِهِ» دیده می‌شود. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در جلد هشتم تحت همین عنوان روایات فراوانی در بیش از پنجاه باب ذکر کرده است که ذیلاً بعضی از روایات آن را که در باب اول ذکر کرده از نظر می‌گذرانیم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا خِصَالٌ يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَلَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا وَلَا يَقِفُ عَلَى ظَهْرِهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَلَا يُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشِيِّ إِلَّا مَا تُطِيقُ؛ برای چهارپایان بر صاحبان آنها حقوق (شش‌گانه) است: نخست اینکه هنگامی که به منزل رسید و پیاده شد اول آذوقه آنها را آماده کند (چرا که این حیوان از صاحبش خسته‌تر است به علاوه زبان تقاضا ندارد) و هر زمان که از کنار آب بگذرد، آب را بر او عرضه کند (تا اگر تشنه باشد بنوشد) و هرگز به صورتش تازیانه نزند، چرا که او تسبیح و حمد خدا می‌گوید و هرگز بر پشت آن هنگام توقف ننشیند مگر در هنگام جنگ (اشاره به اینکه هنگامی که سواران به هم می‌رسند، یا از کنار فرد پیاده‌ای عبور می‌کنند و برای احوال‌پرسی و مطالب دیگر توقف می‌نمایند باید از مرکب پیاده شوند، حرفهایشان که تمام شد سوار شوند و به راه خود ادامه دهند، زیرا این زحمت را به حیوان دادن که در حال توقف سوار آن باشند و پیاده

نشوند، زحمتی است بدون دلیل؛ ولی در میدان جنگ چنین نیست (زیرا پیاده شدن از مرکب به هر حال خطرناک است) و بیش از طاقتش چیزی بر آن بار نکند و بیش از توانایش آن را راه نبرد.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام شبیه همین معنا تحت عنوان «لِلدَّائِبَةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةٌ حُقُوقٌ؛ برای چهارپایان بر صاحبان آنها شش حق است» نقل شده و در روایت دیگری هفت حق ذکر شده است.

تعبیرات ظریفی در این روایت آمده که اسلام کوچک‌ترین مسائل را درباره این موضوع از نظر دور نداشته و انسانی‌ترین دستورات را در این باره داده است. بسیاری کسان که هنگامی که مرکب آنها کم و زیادی می‌کند با شلاق به جان آن می‌افتند و گاه عصبانیت خود را در موضوعات دیگر، بر سر حیوان خالی می‌کنند؛ ولی اسلام تأکید می‌کند که بی دلیل مرکب را آزار ندهند. در حدیث می‌خوانیم که امام سجاد زین العابدین علیه السلام چهل بار از مدینه به مکه برای زیارت خانه خدا از شتری استفاده کرد و در تمام این مدت حتی یک تازیانه به آن شتر نزد.<sup>۲</sup>

در حدیث معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت آمده است می‌خوانیم: «خداوند زنی را به سبب گربه‌ای وارد دوزخ ساخت چرا که آن را بسته بود نه رهایش می‌کرد که خودش غذا پیدا کند و نه غذایی به او می‌داد».<sup>۳</sup>

حتی از بعضی روایات استفاده می‌شود که نباید فحش و ناسزا به حیوانات داد<sup>۴</sup> این تعبیر نشان می‌دهد که حیوانات هم برای خود فهم و شعوری دارند و از فحش و ناسزا متأثر می‌شوند. به علاوه هنگامی که زبان انسان آلوده شد، تدریجاً برای او عادت می‌شود و در مورد انسانها نیز آن را به کار می‌برد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب احکام الدواب، باب ۹، ص ۳۵۰، ح ۱.

۲. همان مدرک، باب ۱۰، ص ۳۵۳، ح ۹.

۳. کنز العمال، ح ۴۳۶۹۵ و وسائل الشیعه، باب ۵۳ از احکام الدواب، ص ۳۹۷.

۴. تهذیب، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۴.





## فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ عَذَابِ آتِيهِمْ أَلِيمٌ

إِلَىٰ بَعْضِ عُمَّالِهِ وَقَدْ بَعَثَهُ عَلَىٰ الصَّدَقَةِ

از نامه‌های امام علیه السلام است

که برای بعضی از مأموران گردآوری زکات مرقوم داشته است<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

امام علیه السلام در این نامه، قبل از هر چیز، مخنف بن سلیم را از نفاق و دوگانگی ظاهر و باطن بر حذر می‌دارد و از بدرفتاری با مردم و خود برترینی و بی‌اعتنایی به آنها نهی می‌فرماید و در بخش دیگری تأکید می‌کند که تو به عنوان عامل جمع‌آوری زکات حقی در آن داری که ما به تو می‌پردازیم؛ ولی بقیه آن متعلق به نیازمندان امت است که باید به آنها برسد.

۱. سند نامه:

مطابق آنچه قاضی نعمان مصری (متوفای ۳۶۳) در کتاب دعائم الاسلام آورده، امام علیه السلام این نامه را برای «مخنف بن سلیم الازدی» که از فرمانداران آن حضرت بود، نوشت و آنچه قاضی نعمان در کتاب مزبور آورده فشرده‌تر از چیزی است که مرحوم سید رضی در نهج‌البلاغه آورده است و مرحوم حاجی نوری در کتاب مستدرک‌الوسائل در کتاب زکات باب ۱۲ حدیث ۳ آن را ذکر کرده نویسنده مصادر نهج‌البلاغه نیز مدرک دیگری از کسانی که قبل از سید رضی می‌زیستند غیر از آنچه در بالا آمد نقل نکرده است.

حضرت در پایان نامه، او را از هرگونه خیانت در این امانت برحذر می‌دارد و خیانت به امت و امام امت را بدترین خیانت می‌شمرد.

\* \* \*

## بخش اول

أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ. وَأَمْرُهُ أَلَّا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَى غَيْرِهِ فِيمَا أَسْرَرَ، وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ آدَى الْأَمَانَةَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ وَأَمْرُهُ أَلَّا يَجِبَهُمْ وَلَا يَعْضَهُمْ، وَلَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفْضُلًا بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمْ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ.

## ترجمه

اورا به تقوای الهی در امور پنهانی و اعمال مخفی خود دستور می دهد در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه نیست، و نه احدی غیر از او ناظر و حافظ اعمال. به او دستور داده، هر عملی را از اطاعت های خدا که آشکارا انجام می دهد در پنهانی خلاف آن را انجام ندهد، آن کس که پنهان و آشکارش، عمل و سخنش بر خلاف یکدیگر نباشد امانت الهی را ادا کرده و حق بندگی خالصانه را بجا آورده است. با مردم برخورد بد نداشته باش (و با چهره عبوس با آنها روبه رو نشو) و به آنها بهتان زن (که مقدار زکاتشان بیش از آن بوده است که آنها اظهار داشته اند) و نسبت به آنها به جهت اینکه رییس بر آنان هستی، بی اعتنایی نکن، چه اینکه آنها برادران دینی تو هستند و یاوران در استخراج حقوق و جمع آوری زکات.

## شرح و تفسیر

### برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی

امام علیه السلام در بخش اول این نامه سه دستور به کارگزار خود می دهد و هر کدام از

این دستورات با جمله «أَمْرَهُ» آغاز می شود.

نخست دستور به تقوای الهی در نهان و آشکار می دهد و می فرماید: «او را به تقوای الهی در امور پنهانی و اعمال مخفی خود دستور می دهد در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه نیست و نه احدی غیر از او ناظر و حافظ اعمال»؛ (أَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ).

شایان توجه است امام علیه السلام در این جمله بر یکی از مهم ترین مصادیق تقوا انگشت می گذارد؛ یعنی تقوا در امور پنهانی، اعم از نیت درون و اعمال برون که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه آن نیست و این مهم ترین چیزی است که جز از طریق ایمان به خدا و اعتقاد به حضور او در همه جا و در هر زمان، حاصل نمی شود. مشکلاتی که در جوامع انسانی پیش می آید و آسیب هایی که به مردم می رسد غالباً مربوط به همین قسمت است؛ تصمیماتی به تنهایی گرفته می شود و کارهایی دور از چشم مردم انجام می گیرد و در آن منافع عموم فدای منافع نامشروع اشخاص می گردد.

جمله «حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ» به یقین ناظر به افراد عادی است که در خلوت حضور ندارند؛ ولی فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسانند، در هر مکان و هر زمان با او هستند و مراقب اعمال اویند و از همه بالاتر ذات پاک پروردگار همه جا حضور دارد و چیزی از بندگان بر او مخفی نیست.

سپس به او فرمان دوم را می دهد و می فرماید: «به او امر کرده که هیچ عملی را از اطاعت های خدا آشکارا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آن را انجام می دهد»؛ (وَأَمْرَهُ أَلَّا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَيْ غَيْرِهِ فِيمَا أَسْرَ).

یعنی باید ظاهر و باطن خود را یکی کرد، زیرا اختلاف ظاهر و باطن و خلوت و جلوت مصداق آشکار نفاق است و مسلمان از نفاق بیگانه است.

سپس امام علیه السلام تعبیری دارد که در واقع به منزله دلیل برای دستور گذشته است، می‌فرماید: «آن کس که پنهان و آشکارش، عمل و سخنش بر خلاف یکدیگر نباشد امانت الهی را ادا کرده و بندگی خالصانه را انجام داده است»؛ (وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ، وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ). مفهوم این سخن آن است که آنهایی که پنهان و آشکارشان متفاوت است و گفتارشان با رفتارشان هماهنگ نیست، خائن و غیر مخلص‌اند و به واقع چنین است. چه خیانتی از این بدتر که انسان اعمال نیک ریاکارانه در برابر مردم انجام دهد و آن‌گاه که به خلوت می‌رود کار دیگر کند؛ یا با زبانش وعده‌های نیکی دهد و پاکی و تقوا را بستاید؛ ولی عملش بر ضد آن باشد و مایه بی‌اعتمادی و سلب عقیده مردم گردد. این کارها از هر کس که باشد نازیباست و از دولت‌مردان اسلام نازیباتر.

امام علیه السلام در این فرمایش خود در مسأله اخلاص و امانت، روی دو چیز انگشت گذاشته‌اند: یکی هماهنگی خلوت و جلوت و دیگری هماهنگی گفتار و کردار و در واقع اخلاص بر همین دو رکن استوار است و ریاکاران هر دو یا یکی از آن دو را از دست می‌دهند.

البته رعایت این اصل بیش از هر کس در مسئولان اموال بیت المال اهمیت دارد که باید حفیظ و امین باشند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ خَالَفَتْ سَرِيرَتُهُ عَالَانِيَتَهُ فَهُوَ مُنَافِقٌ كَأَنَّ مَنْ كَانَ وَحَيْثُ كَانَ وَ فِي أَى أَرْضٍ كَانَ وَعَلَى أَى رُتْبَةٍ كَانَ؛ کسی که باطنش با ظاهرش مخالف باشد او منافق است هر کس باشد و در هر جا که باشد و در هر سرزمین و در هر رتبه و مقامی که باشد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از لقمان حکیم آمده است: «لِئَلْمُنَافِقِ ثَلَاثَ عِلْمَاتٍ يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَقَلْبُهُ فِعْلَهُ وَعَلَانِيَتُهُ سِرِّيَرَتَهُ؛ منافق سه نشانه دارد: زبانش با قلبش مخالف است و قلبش با عملش و آشکارش با نهانش»<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین امرش سه دستور به نماینده خود می‌دهد و می‌فرماید: «با مردم برخورد بد نداشته باش (و با چهره عبوس با آنها روبه‌رو نشو) و به آنها بهتان نزن (که مقدار زکاتشان بیش از آن بوده است که آنها اظهار داشته‌اند) و نسبت به آنها به جهت اینکه رییس بر آنان هستی، بی‌اعتنایی نکن چه اینکه آنها برادران دینی تو هستند و یاوران در استخراج حقوق و جمع‌آوری زکات»؛ (وَأَمْرُهُ إِلَّا يَجِبُهُمْ وَلَا يَعْضَهُمْ، وَلَا يَزُغَبُ عَنْهُمْ تَفْضُلًا بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمْ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَيَّ اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ).

اینها نکات روانی بسیار مهم در مسأله جمع‌آوری حقوق بیت‌المال و به یک معنا در تمام امور مربوط به مدیریت است؛ برخورد خوب با مردم، اعتماد بر آنها و عدم برتری‌جویی، اموری هستند که مردم را برای ادای حقوق و انجام وظایف خود تشویق می‌کنند و سبب می‌شوند بدون نیاز به بازرس و مأموران غلاظ و شداد و پرونده و دادگاه به وظایف خود در برابر حکومت یا کسی که مدیر بر آنهاست عمل نمایند. تجربیات عصر ما نیز صدق این گفتار و صحت این بیان را روشن ساخته است.

درست است که امکان دارد بعضی از این مسأله سوء استفاده کنند و حقوق بیت‌المال را نپزدازند؛ ولی به یقین ضایعات این‌گونه رفتار بسیار کمتر از بی‌اعتنایی و برخورد خشن نسبت به آنهاست.

\*\*\*

## بخش دوم

وَإِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا، وَحَقًّا مَعْلُومًا، وَشُرْكَاءَ أَهْلِ مَسْكَنَةٍ، وَضِعْفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ، وَإِنَّا مُؤَفُّوكَ حَقَّكَ، فَوْقَهُمْ حُقُوقَهُمْ، وَإِلَّا تَفَعَّلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَبُؤْسَى لِمَنْ - خَصَمَهُ عِنْدَ اللَّهِ - الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ وَالْعَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ! وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنْزِهُ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَدْلُ وَأَخْزَى! وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَأَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأُمَّةِ، وَالسَّلَامُ.

## ترجمه

(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و بینوایان داری، به یقین ما حق تو را به طور کامل خواهیم داد تو هم باید حق آنها را به طور کامل بپردازی. اگر چنین نکنی از کسانی خواهی بود که در قیامت بیش از همه دشمن و شاکی دارند، بدا به حال کسی که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و سائلان و کسانی که از حقشان محروم شده‌اند و بدهکاران و رشکسته و در راه ماندگان (همگی) خصم و شاکی او باشند (این‌گونه افراد، خائنان به بیت‌المال‌اند) و آن‌کس که امانت را سبک بشمرد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویشتن و دینش را از آن پاک نسازد درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود. (و بدان) به یقین بزرگترین خیانت، خیانت به امت است و رسواترین غش و تقلب، غش و تقلب نسبت به پیشوایان اسلام است والسلام.

## شرح و تفسیر

## کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند

امام علیه السلام به نکته مهمی اشاره می‌کند که می‌تواند به منزله دلیل برای گفتار سابقش باشد و آن اینکه کارگزار امام علیه السلام، نباید این حقیقت را فراموش کند که او تنها به عنوان عامل جمع‌آوری زکات، حَقّ معینی دارد و گروه‌های دیگر از مستحقین زکات با او شریک‌اند و اگر رعایت حق آنها را نکند سرنوشتش در قیامت بسیار شوم و تاریک خواهد بود، می‌فرماید: «(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و بینویان داری، به یقین ما حق تو را به طور کامل خواهیم داد تو هم باید حق آنها را به طور کامل بپردازی»؛ (وَإِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا، وَحَقًّا مَعْلُومًا، وَشُرَكَاءَ أَهْلِ مَسْكِنَةٍ، وَضِعْفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ، وَإِنَّا مُوفُونَكَ حَقَّكَ، فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ).

اشاره به اینکه مبادا در مورد زکات که طبق صریح آیه قرآن مجید مال مشترکی است در میان هشت گروه، معامله مال اختصاصی و شخصی کنی.

آنگاه به آثار زیان‌بار تخلف از این دستور اشاره کرده و می‌فرماید: «اگر چنین نکنی از کسانی خواهی بود که در قیامت بیش از همه دشمن و شاکی دارند»؛ (وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

اشاره به اینکه در دادگاه عدل الهی گاه انسان یک یا چند مخالف دارد، شاید بتواند به نحوی رضایت آنها را جلب کند و گاه هزاران هزار شاکی که جلب رضایت همه آنها غیر ممکن است و کسانی که در زکات و اموال بیت المال خیانت کنند از این گروه‌اند.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «بدا به حال کسی که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و سائلان و کسانی که از حقشان محروم شده‌اند و بدهکاران و رشکسته



و در راه ماندگان (همگی) خصم و شاکی او باشند»؛ (وَبُؤْسِي<sup>۱</sup> لِمَنْ - خَصْمُهُ عِنْدَ اللَّهِ - الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ<sup>۲</sup>، وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ).  
واژه‌های «فقراء»، «مساکین»، «سائِلون» و «مدفوعون» همه اشاره به گروه نیازمندان؛ با این تفاوت که بسیاری از مفسران قرآن مجید معتقدند که مسکین از فقیر بیچاره‌تر است، گویی شدت فقر او به حدی است که او را زمین‌گیر کرده است (زیرا «مسکین» از ماده «سکون» است). آنها باید کاملاً مورد توجه باشند و ای بسا به سبب شرم و حیا مطلقاً از کسی و حتی از بیت المال درخواست نکنند در حالی که «سائِلون» شرم و حیا را کنار گذاشته و از باب ناچار درخواست کمک می‌کنند و «مدفوعون» کسانی هستند که ممکن است بالقوه غنی و بی‌نیاز باشند؛ یعنی اموال قابل ملاحظه‌ای دارند؛ اما اموالشان را غاصبان گرفته و آنها را از حقشان محروم ساخته‌اند و فعلاً فقیر و نیازمندند.

«غارِمون» به معنای بدهکارانی است که از پرداخت بدهی خود عاجز شده‌اند یا بدون تقصیر ورشکست گردیده‌اند.

بعضی از مفسران نهج البلاغه، «مدفوعون» را معادل «فی سبیلِ الله» که در مصارف زکات آمده دانسته‌اند به اعتبار اینکه آنها را به وسیله زکات به کارهای الهی و ادار می‌کنند و «سائِلون» را معادل «فی الرُّقَاب» (بردگانی که در رنج و زحمتند) دانسته‌اند به اعتبار اینکه تقاضای آزادی از بردگی را دارند.

به این ترتیب از مصارف هشت گانه زکات شش مصرف در اینجا ذکر شده و یک مصرف که «عَامِلُونَ عَلَیْهَا» (کسانی که فعالیت برای جمع‌آوری زکات می‌کنند) هستند، قبلاً امام علیه السلام به آن اشاره کرده و باقی می‌ماند هشتمین مصرف که «مؤلفه قلوبهم» باشند که در عبارت امام علیه السلام نیامده شاید به این دلیل که در آن

۱. «بؤسی» به معنای شدت گرفتاری و بدحالی است که گاه بر اثر فقر و گاه عوامل دیگر حاصل می‌شود مانند «بأساء» و «بؤس» بر وزن «قفل».

۲. «مدفوعون» به معنای افرادی است که ممنوع شده‌اند و در اینجا به معنای ممنوع از حق و محروم است.

محیط محل ابتلا نبوده است. به علاوه به گفته مرحوم علامه مجلسی، امام علیه السلام در این بیان خود در صدد ذکر همه مصارف هشت‌گانه نبوده است تا بخواهیم با تکلفاتی همه آنها را در کلام امام علیه السلام درج کنیم.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به استدلال محکمی پرداخته و بدی حال خیانت‌کاران به بیت المال را این‌گونه شرح داده و می‌فرماید: «(این‌گونه افراد، خائنان به بیت المال‌اند) و آن‌کس که امانت را سبک بشمرد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویشتن و دینش را از آن پاک نسازد درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود»؛  
 (وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ، وَرَتَعَ<sup>۱</sup> فِي الْخِيَانَةِ، وَلَمْ يُنْزِهِ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ<sup>۲</sup> بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذْلُ وَأَخْزَى).

اما ذلت و رسوایی در دنیا به سبب آن است که خیانت‌های گسترده معمولاً پنهان نمی‌ماند و دیر یا زود فاش می‌شود و صاحب آن رسوا می‌گردد و مردم با چشم حقارت به او نگاه می‌کنند و در آخرت که نامه‌های افراد به دستشان داده می‌شود، و «یوم البروز» و روز آشکار شدن اعمال پنهانی است، پرونده آنها در برابر اهل محشر گشوده می‌شود و ذلت و رسوایی بزرگ در آنجاست.

شایان توجه اینکه امام علیه السلام تنها تعبیر به خیانت در امانت نمی‌کند، بلکه سبک شمردن امانت را هم به عنوان «اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ» عیب بزرگی می‌شمرد و این به علت اهمّیت فوق العاده امانت است.

آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این نامه به نکته دیگری اشاره می‌فرماید که خیانت‌گاه

۱. «رَتَعَ» از ریشه «رتع» بروزن «فتح» به معنای خوردن و نوشیدن فراوان مخصوصاً در فصل بهار و در روستاهاست ولی به معنای وسیع کلمه به هرگونه خوردن و نوشیدن اطلاق می‌شود و حتی به چریدن حیوانات در صحراها نیز گفته می‌شود و مرتع را به همین جهت مرتع گفته‌اند.

۲. «أَحَلَّ» از ریشه «حلول» به معنای وارد شدن است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای وارد ساختن است.

دربارهٔ یک شخص است و گاه دربارهٔ یک امت و به یقین خیانت دربارهٔ یک امت بسیار زشت تر است و خطرناک تر است. می فرماید: «(و بدان) به یقین بزرگترین خیانت، خیانت به امت است و رسواترین غش و تقلب، غش و تقلب به پیشوایان اسلام است؛ والسلام»؛ «وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَأَفْظَعَ الْغِشِّ ۲ غِشُّ الْأَيْمَةِ، وَالسَّلَامُ».

دلیل آن روشن است، زیرا اگر انسان به یک یا چند نفر خیانت کند ممکن است روزی پشیمان شود و آنها را پیدا کند و به نحوی رضایتشان را جلب نماید، ولی اگر خیانت به امتی صورت گیرد، جبران کردن آن بسیار مشکل و گاه محال است. به علاوه خیانت به امت، خیانت به امام امت نیز خواهد بود و جلب رضای او نیز بسیار مشکل است.

امام علیه السلام در این عبارت از دو عنوان استفاده فرموده‌اند: یکی مسألهٔ خیانت و دیگری غش (تقلب) و این بدان جهت است که بسیاری از خیانت کاران از پنهان کاری و غش برای کار خود استفاده می‌کنند و در واقع مرتکب دو خلاف می‌شوند یکی غش و دیگری خیانت از طریق غش، از این رو امام علیه السلام به هر دو عنوان اشاره فرموده است. علت اینکه غش را در برابر امامان و پیشوایان علیهم السلام ذکر کرده، آن است که خائنان، از امام علیه السلام و پیشوایان علیهم السلام در هراسند به همین دلیل خیانت خود را از طریق غش و پنهان کاری اعمال می‌کنند.

## نکته‌ها

### ۱. اصناف هشت‌گانهٔ مستحقین زکات

در قرآن مجید در آیهٔ ۶۰ سورهٔ توبه هشت مصرف برای زکات ذکر نموده

۱. «أَفْظَعُ» از ریشهٔ «فِظَاعَت» به معنای بسیار زشت بودن گرفته شده است.
۲. «الغش» این واژه گاهی به کسر غین و گاهی به فتح غین خوانده می‌شود. هرگاه به کسر غین باشد جنبهٔ اسم مصدری دارد و به معنای فریب‌کاری و تقلب و خیانت است و اگر به فتح غین باشد معنای مصدری دارد و به معنای خیانت کردن و تقلب نمودن است.

است؛ آنجا که می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» و تمام این مصارف هشتگانه را در سه اصل کلی می توان خلاصه کرد.

نخست نیازمندانند که شامل فقرا و مساکین و بردگانی می شود که در زحمتند و بدهکاران و ورشکستگان بدون تقصیر و آنها که در راه مانده اند. این پنج گروه هر یک به نحوی نیازمندند؛ بعضی برای گذران روزانه خود، غذا، لباس و مسکن بعضی برای بدهکاری و بعضی به سبب واماندن در راه و از دست دادن اندوخته های خود برای سفر (هرچند در وطن خود بی نیاز و غنی باشند) و بعضی برای نجات از بردگی.

گروه دوم کسانی هستند که برای جمع آوری زکات و حفظ آن و رساندن آن به بیت المال زحمت می کشند که باید اجرة المثل کار آنها داده شود.

گروه سوم مصالح عامه مسلمین است؛ هزینه های جهاد، بنای مساجد، تأسیس مدارس، وسائل تبلیغ و آنهایی که مسلمان نیستند؛ ولی برای تألیف قلوب و جلب محبت از زکات، کمک هایی به آنها داده می شود.

این گروه های سه گانه که به صورت هشت مصرف در قرآن مجید ذکر شده اند در واقع در برگیرنده تمام نیازهای جامعه اسلامی هستند و اگر زکات (و همچنین خمس) به طور دقیق پرداخته شود، قسمت عمده مشکلات مالی حل خواهد شد. همان گونه که در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيْرًا مُّحْتَاجًا... وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا اِحْتَاَجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرَّوْا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ؛ اگر همه مردم زکات اموال خود را بپردازند، مسلمانی فقیر و نیازمند باقی نخواهد ماند... و مردم فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند مگر به سبب گناه ثروتمندان».<sup>۱</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴، باب ۱، ح ۶، از ابواب زکات.

## ۲. امانت، اصولی ترین اصل اخلاقی در اسلام

امانت و درست‌کاری و در کنارش صدق و راست‌گویی دو اصل بسیار مهم از آموزه‌های دینی است که نه تنها در قرآن مجید و روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیعی دارد، بلکه جزء اساسی‌ترین تعلیمات همه انبیا بوده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَنْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه راست‌گویی و ادای امانت، جزء برنامه‌های اصلی او بود، خواه امانت مربوط به نیکوکار یا بدکار باشد».<sup>۱</sup>

این دو به اندازه‌ای اهمیّت دارند که از نشانه‌های اصلی ایمان و تقوا شمرده شده‌اند، همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ وَطَنُطْنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه به فزونی نماز و روزه مردم و کثرت حج و انفاق و کمک‌های آنها و سر و صدایشان در عبادات شبانه نکنید، بلکه به راست‌گویی و ادای امانت آنها نگاه کنید (تا به ایمان و تقوای آنها پی ببرید)».<sup>۲</sup>

در حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ زِيمًا لِهَجِّ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّىٰ لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ فریب نماز و روزه بعضی‌ها را نخورید، زیرا ممکن است بعضی چنان شیفته نماز و روزه باشند که اگر آن را ترک کنند به وحشت می‌افتند، لیکن آنها را به راست‌گویی و ادای امانت بیازمایید».<sup>۳</sup> نیز تعبیرات تکان دهنده دیگری که در روایات دیگر آمده است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱.

۲. امالی صدوق، ص ۳۰۰، ح ۶.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۲.

دلیل این همه تأکیدات نیز روشن است، زیرا مهم‌ترین سرمایه جامعه اسلامی اعتماد متقابل به یکدیگر است که اگر اعتماد و اطمینان نباشد، رشته‌های همکاری از هم می‌گسلد و سرمایه بزرگ اعتماد و اطمینان در صورتی حفظ می‌شود که اصل صداقت و امانت بر جامعه حاکم باشد، زیرا با خیانت و دروغ کاخ با شکوه اعتماد فرو می‌ریزد و جامعه انسانی به صورت بیابان وحشتناکی در می‌آید که پناهگاهی در آن نیست.

از همه خیانت‌ها مهم‌تر - همان‌گونه که امام علیه السلام در این نامه اشاره فرموده - خیانت به امت و خیانت به بیت‌المال و حکومت اسلامی است که آثار زیانبار آن بسیار گسترده‌تر از خیانت‌های فردی است.

\* \* \*

## وَمِنْ عَهْدِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - حِينَ قَلَدَهُ مِصْرَ

از نامه‌های علی علیه السلام است

که به محمد بن ابی بکر رضی الله عنه هنگامی که او را به فرمانداری مصر

منصوب کرد، نگاشت<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

در کتاب الغارات آمده است که امام علیه السلام هنگامی که این نامه را برای محمد بن ابی بکر رضی الله عنه نوشت او پیوسته در آن نگاه می‌کرد و از دستورات و آدایش بهره می‌گرفت. بعد از مدتی که عمرو بن عاص در مصر بر او غلبه کرد و او را کشت،

۱. سند نامه:

به گفته مصادر نهج البلاغه این فرمان را قبل از مرحوم سید رضی نویسنده کتاب الغارات ابراهیم بن هلال ثقفی و نویسنده کتاب تحف العقول ابن شعبه حرانی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و بعد از سید رضی شیخ طوسی در امالی و طبری در بشارة المصطفی و گروه دیگری آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۵) از کتاب الغارات و کتاب تمام نهج البلاغه و غیر آن استفاده می‌شود که عهدنامه بسیار گسترده‌تر از آنچه سید رضی آورده است بوده و مرحوم سید رضی بخشی از آن را به صورت فشرده نقل کرده است.

تمام نامه‌های او را جمع‌آوری کرد و به سوی معاویه فرستاد. معاویه در این عهدنامه نگاه می‌کرد و در شگفتی فرو می‌رفت. ولید بن عقبه که نزد معاویه بود و شگفتی معاویه را از مطالعه این عهدنامه دید به او گفت: دستور بده این نامه‌ها را بسوزانند! معاویه گفت: چقدر اشتباه می‌کنی. ولید گفت: آیا صحیح این است که مردم بدانند احادیث ابوتراب (علی بن ابی طالب) نزد توست و از آن درس می‌آموزی؟ معاویه گفت: وای بر تو به من می‌گویی علم و دانشی مثل این را بسوزانم به خدا سوگند مطالب علمی جامع‌تر و استوارتر از این تاکنون نشنیدم. ولید گفت: اگر این‌گونه علم و داوری او را می‌ستایی پس چرا با او پیکار می‌کنی؟ گفت: اگر نبود که ابوتراب عثمان را به قتل رساند سپس می‌خواست بر ما حکومت کند، ما از او درس فرا می‌گرفتیم. سپس کمی مکث کرد و نگاه به کسانی که اطراف او نشسته بودند نمود و گفت: ما نمی‌گوییم اینها از نامه‌های علی بن ابی طالب و از سخنان اوست بلکه می‌گوییم: از نامه‌های ابوبکر است و نزد فرزندش محمد بوده و ما آنها را مطالعه می‌کنیم و از آن بهره می‌گیریم.

این نامه‌ها همچنان در خزاین بنی‌امیه وجود داشت تا زمانی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید و او آشکارا بیان کرد که اینها از احادیث علی بن ابی طالب است.

الغارات سپس می‌افزاید: هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابی‌بکر و افتادن این نامه (مانند سایر نامه‌های او) به دست معاویه به آن حضرت رسید، سخت متأثر و ناراحت شد (که چرا چنین گوهر گرانبهایی به دست نااهل افتاده است).<sup>۱</sup> به هر حال این عهدنامه مطابق آنچه مرحوم سیّد رضی آورده، شامل چند بخش است: نخست امام علیه السلام دستوراتی درباره طرز برخورد با مردم و رعایت

۱. الغارات، ص ۲۵۱؛ این سخن را ابن ابی‌الحدید به طور فشرده، در شرح نهج البلاغه خود (ج ۶، ص ۷۹) و صاحب‌کتاب تمام نهج البلاغه، در ص ۹۰۳، بعد از ذکر تمام نامه آورده‌اند.



تواضع و عدالت و نشان دادن قدرت در برابر زورمندان و محبت در برابر ضعیفان می‌دهد.

در بخش دوم در یک بحث کلی و جامع، یکی از صفات متقیان را در طرز برخورد آنها با دنیا و مواهب مادی در عباراتی جامع، گویا و پرمعنا شرح می‌دهد که چگونه آنها توانسته‌اند از نعمت‌های الهی در دنیا بهره‌مند شوند بی‌آنکه گرفتار دنیاپرستی گردند.

امام علیه السلام در بخش سوم، اشاره‌ای به پایان زندگی و مرگ می‌کند و تعبیراتی دارد که دقت در آن هر انسانی را از خواب غفلت بیدار می‌سازد.

امام علیه السلام در بخش چهارم، متوجه محمد بن ابی‌بکر شده و اهمّیت مأموریتی را که به او واگذار کرده (حکومت مصر) به او گوشزد می‌کند و دستوراتی در این زمینه به او می‌دهد.

در بخش پنجم و آخرین بخش، باز امام علیه السلام از یک تحلیل کلی درباره تفاوت‌های پیشوایان هدایت و پیشوایان ضلالت سخن می‌گوید و به خطرات منافقان در جامعه اسلامی اشاره می‌فرماید.

با توجه به اینکه عهدنامه بسیار گسترده‌تر از آن است که مرحوم سیّد رضی آورده، بخش‌های مهم و متعدّد دیگری نیز در این عهدنامه که همه آن در کتاب الغارات و تمام نهج‌البلاغه و مانند آن آمده است، دیده می‌شود.

\* \* \*



## بخش اول

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنُّظْرَةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبُ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَغْفُفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

## ترجمه

بال‌های محبت و حمایت را برای آنها بگستران و در برابر همه متواضع باش، چهره خویش را برای آنها گشاده دار (و نسبت به همه خوب برخورد کن) مساوات را در میان آنها حتی در نگاه‌ها و مشاهده با گوشه چشم رعایت نما، تا بزرگان و زورمندان کشور در نقض عدالت به نفع آنها طمع نورزند و ضعفا از عدالت تو مأیوس نشوند؛ زیرا خداوند از شما بندگان در مورد اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان، بازخواست خواهد کرد، اگر کيفرتان کند شما استحقاق بیشتر از آن را دارید و اگر عفوتان نماید او به مقتضای کرمش عمل کرده است.

## شرح و تفسیر

### برخورد خوب با همه

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، نخستین بخش این نامه ناظر به یک سلسله از دستورات اخلاقی است که محمد بن ابی‌بکر مأمور می‌شود آنها را در برابر مردم انجام دهد و در واقع باید همه مسلمانان در برابر یکدیگر چنین باشند، و آن

چهار دستور است:

نخست رعایت محبت درباره همه مردم است؛ می فرماید: «بالهای محبت و حمایت را با تواضع برای آنها بگستران»؛ (فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ).

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است که در برخورد با مؤمنان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و پر و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند فرود آر»<sup>۱</sup>، که تعبیری کنایی است و از طرز رفتار مرغ با جوجه های خود گرفته شده است هنگامی که جوجه ها نزد مادرشان می آیند، مادر بال های خود را می گستراند و آنها را در زیر بال و پر خود می گیرد که هم اظهار محبت نسبت به آنهاست و هم حمایت. در دومین دستور می فرماید: «و در برابر همه متواضع باش»؛ (وَأَلِنْ<sup>۲</sup> لَهُمْ جَانِبَكَ).

این تعبیر نیز برگرفته از قرآن مجید است، آنجا که می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان نرم و مهربان شدی»<sup>۳</sup>. در سومین دستور می فرماید: «چهره خویش را برای آنها گشاده دار (و نسبت به همه خوب برخورد کن)»؛ (وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ).

مبادا با قیافه عبوس و تندخویی با کسی برخورد کنی که این کار باعث پراکندگی مردم از اطراف توست، همان گونه که قرآن مجید به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد و می گوید: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند»<sup>۴</sup>.

۱. شعراء، آیه ۲۱۵.

۲. «الئن» از ریشه «لین» بر وزن «چین» به معنای نرمش گرفته شده است.

۳. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴. آل عمران، آیه ۱۵۹.

چهارمین دستور ناظر به عدالت در همه زمینها حتی در جزئیات است؛ می‌فرماید: «مساوات را در میان آنها حتی در نگاه‌ها و مشاهده با گوشه چشم رعایت کن تا بزرگان و زورمندان کشور در نقض عدالت به نفع آنها طمع نورزند و ضعفا از عدالت تو مأیوس نشوند»؛ (وَ آس<sup>۱</sup> بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ<sup>۲</sup> وَالنَّظَرَةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ<sup>۳</sup> لَهُمْ<sup>۴</sup> وَلَا يَيْئَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ<sup>۵</sup>).

اشاره به اینکه اگر فردی ثروتمند و زورمند با فردی ضعیف و مستمند در برابر تو جهت داوری یا غیر آن حضور می‌یابند آنقدر عدالت را در میان آنها رعایت کن که اگر چند ثانیه به این نگاه می‌کنی به همان اندازه به دیگری نگاه کن نه اینکه تمام توجه خود را به آن فرد ثروتمند اختصاص دهی و فقیر و ضعیف را نادیده بگیری. هرگاه حتی در این جزئیات رعایت عدالت کنی، هرگز در امور مهم‌تر انتظار تبعیض و ظلم و جور و طرفداری از گروه خاصی، از تو نخواهند داشت. این همان دستوری است که در برنامه‌های قضایی اسلام در مورد عدالت قاضی وارد شده که باید آن دو نفر که برای دادخواهی نزد قاضی حاضر می‌شوند کاملاً به صورت یکسان با آنها رفتار شود. اگر بخواهند بنشینند، هر دو بنشینند و اگر بناست بایستند، هر دو بایستند، اگر قاضی به یکی سلام کند و تحیت می‌گوید

۱. «آس» از ریشه «مواساة» به معنای برابر ساختن با یکدیگر گرفته شده است.

۲. «لحظة» نگاه کردن با گوشه چشم است به خلاف «نظرة» که نگاه کردن با تمام چشم است و عبارت بالا اشاره به این است که نه تنها در نگاه مستقیم و با تمام چشم، بلکه نگاه کردن با گوشه چشم هم باید نسبت به آنها یکسان باشد.

۳. «حیف» به معنای انحراف از حق و ظلم و جور است خواه در قضاوت و داوری باشد یا در امور دیگر.

۴. ضمیر در «لهم» به «عظماء» بر می‌گردد و معنای جمله این است که زورمندان طمع نکنند که به نفع آنها ظلم و ستمی بر دیگران روا داری و این احتمال که ضمیر به «رعیت» بر گردد بسیار بعید است، زیرا «لام» باید به معنای «علی» استعمال شود به علاوه کلمه «رعیت» و «ضعفاء» در جمله‌های قبل نیامده است تا ضمیر به آن برگردد و اگر در آغاز نامه بوده فاصله زیادی می‌شود.

۵. ضمیر «علیهم» به «ضعفا» بر می‌گردد و «علی» در اینجا به معنای لام است؛ یعنی ضعفا از عدالت در حقشان مأیوس نشوند. در بعضی از نسخ به جای «علی» «ب» آمده است که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به دیگری نیز سلام و تحیت کند. اگر لحظاتی به یکی نگاه می کند به همان اندازه به دیگری نگاه کند. اصرار اسلام به رعایت این گونه دستورات برای پیشگیری از ظلم و ستم های فراتر است و ما تصور نمی کنیم در هیچ یک از قوانین قضایی و حکومتی دنیا یک چنین دقت هایی در مورد رعایت اصل عدالت شده باشد.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ اِثْتَلِيَ بِالْقَضَاءِ فَلْيُؤَا سِ بَيْنَهُمْ فِي الْاِشَارَةِ وَفِي النَّظَرِ وَفِي الْمَجْلِسِ؛ کسی که عهده دار قضاوت در میان مردم شد، باید در میان آنها در اشاره و در نگاه و در مجلس، مساوات برقرار سازد (و یکی را بر دیگری در هیچ چیز برتری ندهد)».<sup>۱</sup> شبیه همین معنا در نامه ۴۶ که برای بعضی از کارگزاران امام علیه السلام نوشته شده آمده است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن دلیلی برای این دستور بیان کرده، می فرماید: «زیرا خداوند از شما بندگان در مورد اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان، بازخواست خواهد کرد، اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیشتر از آن را دارید و اگر عفوتان نماید او کریم تر است»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبُ فَاَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَغْفِرُ فَهُوَ أَكْرَمُ).

\*\*\*

## بخش دوم

وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ، وَأَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ، فَحَذَّوْا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَذَّيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ؛ وَالْمَتَجَرِّ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِزْرَانُ اللَّهِ عَدَا فِي آخِرَتِهِمْ. لَا تَرُدُّ لَهُمْ دَعْوَةً، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةِ.

## ترجمه

بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر بهره گرفتند و هم از سرای آخرت، با اهل دنیا در دنیایشان شرکت جستند در حالی که با اهل دنیا در آخرت (تاریک) آنها شرکت نکردند. آنها در دنیا بهترین مسکن (مسکن‌های ساده و دور از تکلف و زرق و برق) را برگزیدند و بهترین خوراک‌ها (خوراک ساده و حلال و مورد نیاز) را تناول کردند و همان لذتی را که متنعمان از دنیا بردند، نصیبشان شد و آنچه را جباران مستکبر از آن بهره گرفتند، بهره آنان گشت (زیرا زندگی ساده اینها لذت بخش‌تر از زندگی پر زرق و برق آنان بود) سپس آنها (پرهیزکاران) از این جهان با زاد و توشه کافی و با تجارتي پرسود، به سوی سفر آخرت رفتند. از لذت زهد در دنیا بهره‌مند شدند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند، در سرایی که هرچه تقاضا کنند اجابت می‌شود و هیچ‌گونه لذتی از آنها دریغ نخواهد شد.

## شرح و تفسیر

## ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود بحث جامعی درباره صفات پرهیزکاران و افتخارات و امتیازات آنها دارد تا درسی برای محمد بن ابی‌بکر و سایر مردم مصر باشد.

نخست می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر بهره گرفتند و هم از سرای آخرت، با اهل دنیا در دنیایشان شرکت جستند در حالی که با اهل دنیا در آخرت (تاریک) آنها شرکت نکردند؛ (وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا<sup>۱</sup> أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ).

آن‌گاه امام علیه السلام به شرح این معنا پرداخته و می‌فرماید: «آنها در دنیا بهترین مسکن (مسکن‌های ساده و دور از تکلف و زرق و برق) را برگزیدند و بهترین خوراک‌ها (خوراک ساده و حلال و مورد نیاز) را تناول کردند و همان لذتی را که متنعمان از دنیا بردند، نصیبشان شد و آنچه را جباران مستکبر از آن بهره گرفتند، بهره آنان گشت (زندگی ساده آنها لذت‌بخش‌تر از زندگی پر زرق و برق جباران بود)؛ «سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ، وَأَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ، فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظَّيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ<sup>۲</sup>، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ).

مفهوم این سخن آن نیست که پرهیزکاران زهد پیشه، مانند اهل دنیا سفره‌های رنگین و کاخ‌های زیبا و لباس‌های زربفت برای خود تهی می‌بینند، بلکه منظور

۱. ضمیر در «لَمْ يُشَارِكُوا» به متقین و پرهیزکاران بر می‌گردد و مفهومی این است که پرهیزکاران در آخرت پر از عذاب دنیاپرستان شرکت ندارند؛ ولی در چندین نسخ و نیز نسخه تصحیح شده نهج‌البلاغه «لَمْ يُشَارِكُهُمْ» آمده که بسیار مناسب‌تر است و مفهومی این است که اهل دنیا در آخرت پرهیزکاران شرکت ندارند در حالی که اهل دنیا در دنیای آنها به صورت معقول شریکند.

۲. «مُتَرَفُّونَ» همان‌گونه که در شرح نامه ۱۰ گفتیم به معنای ثروتمندان مغرور و گردنکش است.



این است که آنها از آن زندگی ساده خود به همان اندازه لذت می‌برند که متنعمان، لذت می‌برند؛ زیرا از یک سو به اندازه نیاز تهیه می‌کنند و انسان نیازمند هنگامی که به مقصود خود برسد بسیار لذت می‌برد همچون انسان گرسنه‌ای که به غذای ساده‌ای دست یابد و از سوی دیگر چون می‌دانند حلال است و رضای خدا در آن است و عقاب اخروی ندارد، با روحی آرام و فکری راحت و قلبی مطمئن از این مواهب ساده بهره می‌گیرند.

بسیارند کسانی که در خانه‌ای ساده و کوچک با وسایلی محدود و غذا و لباسی کم ارزش زندگی می‌کنند؛ ولی بر اثر روحیات عالی، از زندگی خود کاملاً راضی هستند و آرامش بی‌نظیری احساس می‌کنند و خود را بسیار خوشبخت می‌بینند در حالی که اکثر ثروتمندان که در کاخ‌های مجلل و با بهترین وسایل زندگی و سفره‌های بسیار رنگین روزگار می‌گذرانند، گرفتار پریشانی خاطر، اضطراب و گاه افسردگی و بیماری روانی هستند. تجربه این موضوع واقعیت گرفتار مولا علی علیه السلام را در جمله‌های بالا کاملاً روشن می‌سازد.

اضافه بر اینها، پرهیزکاران چون زندگی کاملاً ساده‌ای دارند به هنگام ترک دنیا حسرتی بر دل آنها نمی‌ماند؛ ولی جباران متکبر و مترف با آن زندگی زیبا و پرزرق و برق به هنگام جدایی از دنیا بالاترین حسرت را دارند به خصوص اینکه اگر اعتقادی به آخرت داشته باشند می‌دانند و زر و وبال این همه ثروت‌ها به گردن آنها خواهد بود.

این بدر می‌رود از باغ به صد حسرت و داغ

وان چه دارد که به حسرت بگذارد آن را

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «سپس آنها (پرهیزکاران) از این جهان با زاد و توشه کافی و تجارتی پرسود، به سوی سفر آخرت رفتند. از لذت زهد در دنیا بهره‌مند شدند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند در

سرایي که هرچه تقاضا کنند اجابت می شود و هیچ گونه لذتی از آنها دریغ نخواهد شد»؛ (ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ<sup>۱</sup>، وَالْمَتَجَرِّ الرَّابِحِ اصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ<sup>۲</sup> غَدًا فِي آخِرَتِهِمْ، لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ).

جمله «لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ» اشاره است به آیه شریفه «لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَّا يَدَّعُونَ»؛ برای آنها در بهشت میوه بسیار لذت بخشی است، و هر چه بخواهند در اختیارشان خواهد بود<sup>۳</sup>؛ و جمله «وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ» اشاره است به آیه شریفه «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ»؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است و هرچه طلب کنید به شما داده می شود<sup>۴</sup>.

بعضی از شارحان و مترجمان نهج البلاغه جمله «لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ» را ناظر به حال متقیان در دنیا دانسته اند که دعاهای آنها بر اثر ایمان و حسن یقین و عمل مستجاب می شود و هیچ یک از لذات دنیا از آنها دریغ نخواهد شد؛ ولی این تفسیر صحیح به نظر نمی رسد، زیرا این جمله دنبال جمله ای است که درباره آخرت سخن می گوید و آنچه درباره حال متقیان در دنیا بود در جمله های قبل آمده است و همان گونه که در بالا گفتیم این دو جمله اشاره به آیاتی از قرآن مجید است که ذکر شد.

\*\*\*

۱. «المبْلَغ» در اینجا به معنای زاد و توشه ای است که انسان را به مقصد می رساند از ریشه «بَلَغَ» به معنای رسیدن گرفته شده است.

۲. «جيران الله» به معنای همسایگان خدا، معنای کنایی دارد، زیرا مسلم است خداوند خانه ای ندارد تا همسایه ای داشته باشد و اشاره به مقام قرب معنوی با پروردگار است.

۳. یس، آیه ۵۷.

۴. فصلت، آیه ۳۱.

## بخش سوم

فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ، وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ،  
خَطْبٍ جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا فَمَنْ  
أَقْرَبَ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا! وَمَنْ أَقْرَبَ إِلَى النَّارِ مِنَ عَامِلِهَا! وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ  
الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ الزَّمْ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ  
الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ؛ وَالدُّنْيَا تُطَوَّى مِنْ خَلْفِكُمْ. فَاحْذَرُوا نَارًا قَعْرَهَا  
بَعِيدٌ، وَحَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ. دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا  
دَعْوَةٌ وَلَا تُفْرَجُ فِيهَا كُرْبَةٌ وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَأَنْ  
يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ  
عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَإِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ.

## ترجمه

ای بندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودنش برحذر باشید و آمادگی های لازم را  
برای آن فراهم سازید، زیرا امری عظیم و حادثه ای پر اهمیت را به همراه می آورد  
(و آن اینکه) یا خیری به همراه دارد که هرگز شری در آن نیست و یا شری که  
هیچ گاه نیکی با آن نخواهد بود، پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به  
بهشت نزدیک تر است و کدام فرد از عمل کننده برای آتش، به آتش و عذاب  
نزدیک تر؟ شما رانده ها و تعقیب شدگان مرگ هستید (و سرانجام صید می شوید)  
اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید  
و مرگ از سایه شما با شما همراه تر است؛ مرگ با موی پیشانی شما گره خورده  
و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می شود (و پایان عمر دور

نیست) برحذر باشید از آتشی که عمقش زیاد، حرارتش شدید و عذابش پیوسته تجدید می‌شود، آنجا محلی است که در آن رحمت وجود ندارد و هیچ سخنی (و درخواستی) از کسی شنیده نمی‌شود و غم و اندوه هرگز برطرف نمی‌گردد، اگر می‌توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال (بسیار) به خدا حسن ظن داشته باشید (چنین کنید و) میان این دو جمع نمایید، زیرا حسن ظن بنده (خاص خدا) به پروردگار خویش به اندازه خوفش از اوست و آنها که بیش از همه به خدا حسن ظن دارند کسانی هستند که بیش از همه از (عذاب او) ترسانند (و خوف و رجای آنها کاملاً یکسان است).

## شرح و تفسیر

### هشدارهای پی در پی

امام علیه السلام در این بخش از نامه بار دیگر به سراغ یک مطلب کلی و عام می‌رود که هم شامل مخاطبش محمد بن ابی‌بکر می‌شود و هم ناظر به همه مردم است در آغاز نامه که مرحوم سید رضی آن را نقل نکرده نیز آمده است که امام علیه السلام به محمد بن ابی‌بکر دستور داد که این نامه را برای همگان بخواند: «ای بندگان خدا از من و نزدیک بودنش برحذر باشید و آمادگی‌های لازم را برای آن فراهم سازید، زیرا امری عظیم و حادثه‌ای پر اهمیت را به همراه می‌آورد (و آن اینکه) یا خیری به همراه دارد که هرگز شری در آن نیست و یا شری که هیچ‌گاه نیکی با آن نخواهد بود»؛ (فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ، وَأَعِدُّوا لَهُ عِدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، وَخَطْبٍ جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا، أَوْ شَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا).

بارها گفته‌اند و گفته‌ایم که اگر در هر چیز تردید باشد، در من و پایان زندگی برای همه انسان‌ها بدون استثنا شک و تردیدی نیست و با توجه به اینکه من را

۱. «خطب» به معنای کار و حادثه مهم است ولی غالباً در حوادث ناخوشایند به کار می‌رود.

آغاز حرکت به سوی آخرت می‌دانیم باید برای این سفر دور و دراز آماده شد و آنچه برای پیمودن سالم این راه لازم است فراهم کرد.

امام علیه السلام مر را از این نظر پراهمیت و عظیم می‌شمرد که سرنوشت‌ساز است و انسان را به سوی یکی از دو سرنوشت می‌برد یا کانونی است پر از خیر و سعادت و آرامش و سلامت که همان بهشت جاویدان خداست و یا کانونی پر از شر و بدبختی و عذاب است که هرگز نجات از آن امکان ندارد و چون انسان نمی‌داند جزء کدام یک از این دو گروه است باید شدیداً برحذر باشد.

درباره تفاوت میان «امر عظیم» و «خَطْبُ جَلِيلٍ» در حالی که هر دو قریب‌المعنا هستند؛ شارحان نهج‌البلاغه تا آنجا که می‌دانیم سخنی در این باره نگفته‌اند؛ ولی ممکن است «امر عظیم» اشاره به انتقال از این دنیا باشد؛ انتقالی که بازگشتی در آن نیست و «خطب جلیل» اشاره به محاسبه اعمال و جزای بر آنها باشد. این احتمال نیز وجود دارد که «امر عظیم» اشاره به جمله «خَيْرٌ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا» و خطب جلیلی که مفهوم آن مصیبت سخت است اشاره به جمله «شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا» باشد.

اینجا این سؤال پیش می‌آید که امام علیه السلام در این عبارت مردم را فقط به دو گروه تقسیم کرده است: گروهی که کاملاً سعادت‌مندند و در کانونی از خیر و برکت‌اند و هیچ‌گونه شر و بدی در آن راه ندارد و گروهی به عکس که غرق شرور و بدبختی‌ها هستند و هیچ خیری عاید آنها نمی‌شود؛ در حالی که می‌دانیم گروه سومی نیز وجود دارند که مطابق تعبیر قرآن مجید: «﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾»؛ کسانی که کار خوب و بد را به هم آمیخته‌اند؛ امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است»<sup>۱</sup>.

۱. توبه، آیه ۱۰۲.

شارحان نهج البلاغه در برابر این سؤال پاسخ‌های مختلفی گفته‌اند که گاه بسیار آمیخته با تکلف است. روشن‌ترین پاسخ این است که سخن امام علیه السلام در اینجا ناظر به افراد شاخصی است که در مسیر اطاعت یا عصیان گام بر می‌دارند و ناظر به همه افراد نیست؛ به تعبیر دیگر، این حصر اضافی است نسبت به مؤمنان کامل‌الایمان و سردمداران کفر و ظلم، نه حصر حقیقی نسبت به همه.

در قرآن مجید نیز تعبیراتی همچون تعبیرات امام علیه السلام دیده می‌شود؛ مثلاً در سوره هود می‌خوانیم: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ \* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَوَيْ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا... \* وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَوَيْ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا»؛ گروهی از آنها بدبخت و گروهی سعادت‌مندند اما کسانی که بدبخت شدند، در آتش‌اند و برای آنان در آنجا ناله‌های دردناک و نعره‌های طولانی است \* ...، جاودانه در آن خواهند ماند... \* اما کسانی که سعادت‌مند شدند تا آسمانها و زمین برپاست، جاودانه در بهشت خواهند ماند».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام جواد علیه السلام از پدرانش نقل شده که فرمود: به امیر مؤمنان عرض کردند: مر را برای ما توصیف کن فرمود: از شخص آگاهی سؤال کردید: «هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرِدُ عَلَيْهِ إِمَّا بَشَارَةٌ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ وَإِمَّا بَشَارَةٌ بِعَذَابِ الْأَبَدِ وَإِمَّا تَحْزِينٌ وَتَهْوِيلٌ وَأَمْرُهُ مَبْهُمٌ لَا تَدْرِي مِنْ أَيِّ الْفِرَقِ هُوَ فَأَمَّا وَلِيِّنَا الْمُطِيعُ لِأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِنَعِيمِ الْأَبَدِ؛ یکی از سه حالت به هنگام مر بر انسان وارد می‌شود یا بشارت به نعمت‌های جاودانی یا بشارت به عذاب جاودانی و یا حالت اندوه و ترس و سرنوشت مبهم که نمی‌داند سرانجام به کدام گروه ملحق خواهد شد اما دوستان ما که مطیع اوامر ما باشند (جزء گروه اولند و) بشارت به نعمت‌های جاودانی داده خواهند شد».<sup>۲</sup>

۱. هود، آیه ۱۰۵-۱۰۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

در اواخر این روایت نیز آمده که بعضی از گروه سوم مدتی در دوزخ می مانند؛ سپس شفاعت اهل بیت شامل حال آنها می شود و گروهی بعد از مدتی طولانی مشمول شفاعت می شوند.

از اینجا روشن می شود آنچه ابن ابی الحدید از عبارات امام علیه السلام در اینجا به نفع مذهب خود استفاده کرده که «هر کس وارد دوزخ شد تا ابد در آن می ماند (و) گنه کاران با کافران یکسانند و راه خروجی از عذاب الهی برای آنها نیست)، زیرا اگر راه نجاتی وجود داشت می بایست بفرماید: مر گاهی آغازگر شرّی است که به دنبالش ممکن است خیر باشد و چنین فرموده است»<sup>۱</sup>. این سخن نادرست است و با سایر کلمات امام علیه السلام و آیات متعددی از قرآن مجید ناسازگار می باشد؛ بلکه منظور امام در اینجا بیان حال دو گروه مؤمنان خالص و کافران است. اما کسانی که به تعبیر آیه شریفه ۱۰۲ سوره توبه: «﴿حَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾؛ اعمال نیک را با اعمال بد آمیخته اند»؛ به یقین مورد توجه امام علیه السلام در این عبارت نبوده است.

آن گاه امام علیه السلام شرط ورود در بهشت و سبب ورود در دوزخ را در دو جمله کوتاه بیان فرموده و می فرماید: «پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به بهشت نزدیک تر است و کدام فرد از عمل کننده برای آتش، به آتش و عذاب نزدیک تر؟»؛ «فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا، وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا». اشاره به اینکه اساس کار بر اعمال انسانها گذارده شده است نه تمنیات و آرزوها؛ این اعمال است که انسان را بهشتی یا دوزخی می کند و حتی شفاعت شفیعان در حاشیه قرار دارد.

شایان توجه است که امام علیه السلام در اینجا می فرماید عاملان بهشت از همه به بهشت نزدیک ترند و عاملان دوزخ به دوزخ و نمی فرماید: عاملان اعمال صالح

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، صفحه ۱۶۶.

و عاصیان؛ این کنایه لطیفی است که عمل صالح گویی بهشت است و معصیت گویی دوزخ.

سپس امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌فرماید که مر ، هیچ کس را رها نمی‌کند و فرار از چنگال آن برای احدی ممکن نیست و چون چنین است باید آن را بسیار جدی گرفت؛ می‌فرماید: «شما رانده شدگان و تعقیب شدگان مر هستید (و صید شدگان به وسیله آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مر از سایه شما با شما همراه تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می‌شود (و پایان عمر دور نیست)»؛ «وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ الزَّمْلُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَوْتُ مَعْفُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ<sup>۲</sup>، وَالذُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ».

تعبیر به «طُرْدَاءُ الْمَوْتِ» یکی از معانی آن، صیدی است که صیاد به دنبال آن می‌رود و مفهومش این است که این صیاد به قدری چیره دست است که انسان‌ها که صید او هستند چه بایستند و چه فرار کنند آنها را خواهد گرفت و احدی از چنگال او رهایی نمی‌یابد. همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ»؛ هر جا باشید مر شما را در می‌یابد،

۱. «طرداء» جمع «طريد» و به گفته بعضی جمع «طريدة» از ریشه «طرد» به معنای دور کردن گرفته شده و به معنای شخص تبعید شده یا صیدی که صیاد به دنبال آن می‌دود و پیوسته او را از خود دور می‌سازد نیز به کار رفته است.

۲. «نواصي» جمع «ناصیه» به معنای موی پیش سر است (نه به معنای پیشانی) بعضی از ارباب لغت که در اقلیت هستند «ناصیه» را به معنای قسمت پیش سر یا موهای آن تفسیر کرده‌اند و بعضی اصل را قسمت پیش سر می‌دانند و موی پیش سر را به مناسبت اینکه بر آن روییده ناصیه می‌گویند؛ ولی موارد استعمال این لغت در قرآن مجید به خوبی نشان می‌دهد که معنای اول (موی پیش سر) مناسب تر است، زیرا هم در قرآن و هم در بسیاری از دعاها ناصیه با واژه اخذ (گرفتن) همراه شده و به یقین آنچه را می‌توان گرفت موی پیش سر است که طرف مقابل را وادار به تسلیم می‌کند نه خود پیش سر که قابل گرفتن نیست. در ضمن، اخذ به ناصیه در بسیاری از موارد، معنای کنایه دارد و آن سلطه بر شخص یا چیزی است.



هرچند در برجهای محکم باشید»<sup>۱</sup>.

جمله «هُوَ الزَّمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ» اشاره به این است که عوامل مر ، همیشه همراه انسان است همچون سایه که به دنبال انسان حرکت می کند، زیرا مر عوامل زیادی در درون وجود انسان دارد؛ یک ایست کوتاه قلبی یا پاره شدن یکی از مویر های باریک مغز و یا پرت شدن کمی غذا در درون دستگاه تنفس، هر یک از اینها ممکن است عامل مر انسان شود. در بیرون وجود انسان نیز حوادث تلخ، زلزله ها، صاعقه ها، سیل ها، حشرات موذی، حیوانات خطرناک و امثال آن پیوسته زندگی انسان ها را تهدید می کنند و هرگز انسان نمی تواند به جایی برود که از عوامل درونی و برونی مر رهایی یابد.

تعبیر به «الزم» (ملازم تر و همراه تر) شاید به سبب این است که سایه در تاریکی شب با انسان نیست؛ ولی عوامل مر شب و روز ندارد.

جمله «الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ» مر با موی پیش سر شما گره خورده» کنایه از این است که در برابر آن هیچ گونه مقاومت از سوی شما ممکن نیست؛ مانند کسی که موهای پیش سر او را محکم بچسبند که هرگونه تحرک از او گرفته می شود. قرآن مجید نیز درباره سرنوشت مجرمان در قیامت می فرماید: «﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِمْيَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾»؛ مجرمان از چهره هایشان شناخته می شوند آن گاه آنها را با موهای پیش سر و پاهایشان می گیرند (و به دوزخ می افکنند)<sup>۲</sup>.

جمله «الدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْقِكُمْ»؛ دنیا پشت سر شما پیچیده می شود» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان از هر مرحله زندگی که می گذرد، آن مرحله گویی همچون فرشی که پشت سر انسان پیچیده و جمع می شود قابل بازگشت

۱. نساء، آیه ۷۸.

۲. الرحمن، آیه ۴۱.

نیست؛ پیران به جوانی باز نمی‌گردند و جوانان به کودکی؛ بنابراین در واقع هر لحظه برای انسان مرگی است و حیات جدیدی، مرگی که بازگشت در آن تصور نمی‌شود.

امام علیه السلام بعد از بیان مشکلات مر و پایان زندگی و حوادث هولناکی که انسان در پیش دارد به شرح دوزخ و عذاب دردناک و گوناگون آن می‌پردازد و می‌فرماید: «ای بندگان خدا) برحذر باشید از آتشی که عمقش زیاد، حرارتش شدید و عذابش پیوسته تجدید می‌شود»؛ (فَاَحْذَرُوا نَارًا قَعْرَهَا بَعِيدٌ وَحَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ).

دربارهٔ عمق آتش دوزخ همین بس که در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحابش در مسجد نشسته بودند ناگهان صدای عظیمی شنیدند و متوحش شدند. پیغمبر فرمود: «أَتَعْرِفُونَ مَا هَذِهِ الْهِدَّةُ؟» می‌دانید این صدای عظیم مربوط به چیست؟» عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌ترند، فرمود: «حَبْرُ الْقَيْمِ مِنْ أَعْلَى جَهَنَّمَ مُنْذُ سَبْعِينَ سَنَةً الْآنَ وَصَلَ إِلَيَّ قَعْرُهَا؛ قطعه سنگی بود که از فراز جهنم هفتاد سال پیش سقوط کرده بود و اکنون به قعر دوزخ رسید و این صدا از آنجاست».<sup>۱</sup>

در مورد شدت آتش دوزخ همین بس که در حدیثی آمده است، آتش دوزخ را هفتاد بار خاموش کردند تا به صورت آتش دنیا در آمد؛ «إِنَّ نَارَ كُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَقَدْ أُطْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ أُلْتَهَبَتْ وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيُّ أَنْ يُطِيقَهَا».<sup>۲</sup>

دربارهٔ عذاب‌های جدید و تازهٔ دوزخ قرآن مجید بیان روشنی دارد؛ می‌فرماید: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»؛ هرگاه

۱. منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۸۹ شبیه همین معنادر عوالی اللغالی، ج ۱، ص ۲۸۰ آمده است.

۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۸۸، ح ۲۱.

پوست‌های تن آنها (در آن) بسوزد، پوست‌های دیگری به جای آن برای آنها قرار می‌دهیم، تا کيفر (الهی) را بچشند».<sup>۱</sup>

آن‌گاه حضرت می‌افزاید: «آنجا سرایی است که در آن رحمت وجود ندارد و هیچ سخنی (و درخواستی) از کسی شنیده نمی‌شود و غم و اندوه هرگز برطرف نمی‌گردد»؛ (دَاوُ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَلَا تُفْرَجُ فِيهَا كُرْبَةٌ).

در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ... قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»؛ و آنها که در آتشند به مأموران دوزخ می‌گویند: (از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد \* ... آنها می‌گویند: پس هر چه می‌خواهید (خدا را) بخوانید ولی دعای کافران (به اجابت نمی‌رسد و) جز در گمراهی نیست».<sup>۲</sup>

در جایی دیگر از قرآن مجید می‌خوانیم: «وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ»؛ آنها فریاد می‌کشند: «ای مالک دوزخ (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)» می‌گوید: شما (در اینجا) ماندگار هستید».<sup>۳</sup> همچنین در جای دیگری از قرآن مجید می‌خوانیم: «وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذَوْقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ»؛ آنها در دوزخ فریاد می‌زنند: پروردگارا! ما را بیرون آور تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می‌دادیم (به آنها گفته می‌شود): آیا شما را به اندازه‌ای که هرکس اهل تذکر است در آن متذکر می‌شود عمر ندادیم و انذار کننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بچشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست».<sup>۴</sup>

۱. نساء، آیه ۵۶.

۲. غافر، آیه ۴۹ و ۵۰.

۳. زخرف، آیه ۷۷.

۴. فاطر، آیه ۳۷.

از کتاب تمام نهج البلاغه که همه نامه را ذکر کرده استفاده می شود که امام علیه السلام بعد از ذکر شرایط بسیار سخت و دردناک دوزخ به بخشی از نعمت های بهشتی و رحمت گسترده الهی اشاره می کند که مرحوم سید رضی به عنوان تلخیص از ذکر آن خودداری کرده است.

بر این اساس، امام علیه السلام در ادامه این نامه بعد از ذکر عذاب بسیار خوفناک دوزخ و مواهب بسیار امیدوار کننده بهشت، به بیان یک اصل مهم اسلامی؛ یعنی لزوم جمع میان خوف و رجا پرداخته و می فرماید: «اگر می توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال (بسیار) به خدا حسن ظن داشته باشید (چنین کنید و) میان این دو جمع نمایید، زیرا حسن ظن بنده (خاص خدا) به پروردگار خویش به اندازه خوفش از اوست و آنها که بیش از همه به خدا حسن ظن دارند کسانی هستند که بیش از همه از (عذاب او) ترسند (و میان خوف و رجا آنها تعادل کامل برقرار است)»؛ (وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ).

در اینجا امام علیه السلام به مسأله مهم خوف و رجا اشاره فرموده و آنها را در حد توازن و تعادل برای مؤمنان لازم می شمارد، همان گونه که شرح آن را در بحث نکات خواهیم داد و این به آن جهت است که مخاطبان با شنیدن عذاب های شدید دوزخ که در کلام امام علیه السلام آمده از رحمت خدا مأیوس نشوند و با شنیدن نعمت های بی پایان بهشت، خود را ایمن از عذاب او نبینند.

## نکته

### تعادل دوبرال خوف و رجا

رجا در واقع عامل حرکت به سوی سعادت و به منزله موتور محرک

دستگاه‌های عظیم تولیدی است و خوف عامل بازدارنده در برابر طغیان‌ها و حرکات بی‌رویه است. همان‌گونه که وسیله نقلیه فاقد موتور، از حرکت باز می‌ماند و فاقد ترمز در برابر پرتگاه‌ها و جاده‌های خطرناک ایمنی ندارد، این دو در وجود هر انسانی باید به صورت متعادل باشند تا هم به سوی طاعات حرکت کند و هم از معاصی خودداری نماید.

اهمیت این دو به اندازه‌ای است که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: در وصیای لقمان مطالب شگفت‌انگیزی بود از جمله اینکه به فرزندش چنین گفت: از خداوند متعال آن‌گونه خائف باش که اگر تمام نیکی‌های جن و انس را به جا آورده باشی، از عذاب او (به علت پاره‌ای از لغزش‌ها) ترسان باشی و رجای تو نسبت به خداوند باید آن‌گونه باشد که اگر معاصی جن و انس را انجام داده باشی امید به رحمت او داشته باشی. هنگامی که امام صادق علیه السلام این حدیث را از لقمان نقل کرد فرمود: پدرم چنین می‌گفت: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَافِيَ قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خِيفَةٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه که در قلبش دو نور است نور خوف و نور رجا اگر این یکی را وزن کنند ذره‌ای از آن یکی افزون‌تر نیست و اگر آن دیگری را وزن کنند ذره‌ای از این زیادتر نخواهد بود»<sup>۱</sup>.

ابن ابی‌الحدید بعد از آنکه در شرح عبارت امام علیه السلام می‌گوید: امام علیه السلام به محمد بن ابی‌بکر دستور می‌دهد که حسن ظن به خدا و خوف از او را در خود جمع کند و این مقام والایی است که جز صالحان آماده به آن نمی‌رسند، حدیثی را از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «لَوْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كِتَابًا أَنَّهُ مُعَذِّبٌ رَجُلًا وَاحِدًا لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَهُ؛ اگر خداوند متعال آیه‌ای نازل کند که یک نفر را در عالم عذاب می‌کند، از آن بیم دارم

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۷، باب الخوف والرجاء، ح ۱.

که آن یک نفر من باشم و اگر بگویند یک نفر را در همه عالم مورد رحمت قرار می‌دهد، امید دارم آن یک نفر من باشم»<sup>۱</sup>.

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که به هم خوردن تعادل خوف و رجا یا سبب غرور و دور ماندن از خدا می‌شود، یا یأس از رحمت او را به دنبال دارد که آن هم مانعی بر سر راه اطاعت و بندگی است.

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۶۷.

## بخش چهارم

وَاعْلَمْ - يَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ - أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ  
مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالَفَ عَلَيَّ نَفْسِكَ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَن دِينِكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ  
لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ، وَلَا تُسَخِّطِ اللَّهَ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا  
مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ. صَلِّ الصَّلَاةَ لِيُوقَّتْهَا الْمُؤَقَّتُ لَهَا، وَلَا  
تُعَجِّلْ وَفَّتَهَا لِفِرَاغٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَن وَفَّتِهَا لِاسْتِغَالٍ. وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ  
عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ.

## ترجمه

ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را سرپرست و والی بزرگترین بخش و  
امّت کشور (اسلام) نمودم و آن اهل مصرند، بنابراین شایسته است که با  
خواستهای دلت مخالفت کنی (چرا که جهاد با نفس برترین جهاد است) بر تو  
لازم است که از دینت دفاع کنی، هرچند بیش از یک ساعت از عمر تو باقی  
نمانده باشد. هرگز خداوند را برای جلب رضای کسی از مخلوقش به خشم نیاور  
چرا که خداوند جای همه کس را می‌گیرد و کسی نمی‌تواند جای او را بگیرد.  
نماز را در اوقات خودش بجای آر نه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل  
کنی و نه آنکه به هنگام اشتغال به کار آن را تأخیر بیندازی و بدان تمام اعمال  
تابع نماز تو خواهد بود (اگر نماز را آن‌گونه که باید و شاید و به طور کامل انجام  
دهی اعمال دیگریت سامان خواهد یافت و در قیامت نیز نخست به نمازت  
می‌نگرند (سپس به سایر اعمالت)).

## شرح و تفسیر

## مأمورین سنگین و پراهمیت

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، بار دیگر محمد بن ابی بکر را مخاطب ساخته و چهار دستور مهم به او می دهد. نخست به عنوان مقدمه می فرماید: «ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را سرپرست و والی بزرگترین بخش و امت از کشور (اسلام) نمودم و آن اهل مصرند»؛ (وَاعْلَمُ - يَا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِي بَكْرٍ - أَنِّي قَدْ وَكَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ).

اجناد جمع جند در اصل به معنای لشکر است ولی گاه به بخش های مختلف یک کشور یا به کسانی که در آن بخش زندگی می کنند نیز اطلاق می شود. به هر حال این جمله به خوبی نشان می دهد که امام علیه السلام برای اهل مصر اهمیت و احترام بسیاری قائل بود و آنها را بزرگترین گروه امت اسلامی می دانست، زیرا مصر یک سرزمین بزرگ تاریخی، دارای تمدنی کهن و مردمی آگاه و باهوش و پرتلاش است.

آن گاه امام علیه السلام به بیان نخستین و مهم ترین توصیه خود می پردازد و می فرماید: «بنابراین شایسته است که با خواسته های دلت مخالفت کنی (چرا که جهاد با نفس، برترین جهاد است)»؛ (فَأَنْتَ مَحْفُوقٌ<sup>۱</sup> أَنْ تُخَالَفَ عَلَيَّ نَفْسِكَ).

جهاد با نفس بر همه لازم است و بر والیان و استانداران و فرمانداران لازم تر، زیرا آنان همیشه در معرض وسوسه های نفس و شیطان قرار دارند و اگر در این مبارزه مغلوب شوند، ظلم و فساد، مناطق تحت فرمانشان را فرا می گیرد.

سپس به بیان دومین دستور پرداخته می فرماید: «بر تو لازم است که از دینت دفاع کنی، هرچند بیش از یک ساعت از عمر تو باقی نمانده باشد»؛ (وَإِنْ تَنَافَحَ<sup>۲</sup>

۱. «محقوق» از ریشه «حق» گرفته شده و در اینجا به معنای شایسته و سزاوار است.

۲. «تنافح» از ریشه «منافحه» به معنای دفاع از چیزی گرفته شده و ریشه آن «نفع» بر وزن «فتح» است که غالباً



عَنْ دِينِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ).

روشن است که بعد از جهاد اکبر که جهاد با نفس است برای حفظ دین باید به سراغ جهاد اصغر رفت که جهاد با دشمن است. امام علیه السلام در این قسمت به اندازه‌ای تأکید می‌کند که اگر تنها یک ساعت از عمر یا حکومت او باقی باشد در دفاع از دین دریغ ندارد و چیزی فروگذار نکند.

آن‌گاه به سراغ دستور سوم رفته و می‌فرماید: «هرگز خداوند را برای جلب رضای کسی از مخلوقش به خشم نیاور، زیرا خداوند جای همه کس را می‌گیرد و کسی نمی‌تواند جای او را بگیرد»؛ (وَلَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرِضَىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ، وَوَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ).

انسان بسیاری از اوقات بر سر دوراهی گرفتار می‌شود؛ راهی به سوی رضای خدا می‌رود و راهی به سوی رضای خلق، در آنجا که خلق چیزی زاید بر حق خود را بخواهند در اینجا مؤمنان خالص از غیر آنها شناخته می‌شوند؛ مؤمنان خالص در آن راه گام می‌گذارند که رضای خداست، زیرا می‌دانند که با جلب رضایت و حمایت او هیچ کس نمی‌تواند کاری بر خلاف آنها انجام دهد در حالی که اگر برای جلب رضای بعضی از زیاده‌خواهان، رضای خدا را زیر پا بگذارند، کاملاً بی‌دفاع خواهند ماند.

آنچه را امام علیه السلام در سومین نصیحت به محمد بن ابی‌بکر فرمود، در روایت دیگر به عنوان یکی از نشانه‌های ایمان خالص آمده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ؛ از نشانه‌های سلامت ایمان مؤمن این است که رضایت مخلوق را به بهای به دست آوردن غضب پرودگار طلب نکند»<sup>۱</sup>.

→ به معنای نسیم ملایم و بوی خوش می‌آید و گاه به معنای دفع کردن چیزی است و «منافحه» از همین معنا گرفته شده است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۷، ح ۲.

تجربه نشان داده آنها که مرتکب این کار می شوند سرانجام هم رضایت خالق را از دست می دهند و هم رضایت مخلوق را و آنها که رضایت خالق را می طلبند، هرچند در پاره‌ای از موارد سبب خشم مخلوق شوند، سرانجام هم رضای خدا را به دست آورده‌اند و هم رضای مخلوق را.

از این فراتر در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ طَلَبَ رِضَا مَخْلُوقٍ بِسَخَطِ الْخَالِقِ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقَ؛ کسی که خشنودی مخلوقی را با خشم پرودگار طلب کند سرانجام خداوند متعال آن مخلوق را بر سر او مسلط می‌کند (تا به او ستم نماید).»<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام در چهارمین توصیه خود به محمد بن ابی بکر به مسأله نماز که از مهم‌ترین ارکان اسلام است، می‌پردازد و می‌فرماید: «نماز را در اوقات خودش بجای آر، نه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و نه آنکه به هنگام اشتغال به کار آن را تأخیر بیندازی و بدان تمام اعمال تابع نماز تو خواهد بود (اگر نماز را آن‌گونه که باید و شاید و به طور کامل انجام دهی اعمال دیگر ت سامان خواهد یافت و در قیامت نیز نخست به نمازت می‌نگرند سپس به سایر اعمال)»؛ (صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَبَهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفِرَاعٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ أَعْلَمُ أَنْ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعُ لِصَلَاتِكَ).

بسیاری از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند امام علیه السلام در نخستین سفارش در مورد نماز به این نظر دارد که نماز را پیش از وقت (مثلاً نماز ظهر را پیش از ظهر و نماز صبح را قبل از طلوع فجر) به جهت فراغت و بیکاری به جای نیاور؛ ولی با توجه به اینکه کمتر کسی دیده‌ایم و شنیده‌ایم که نماز خود را قبل از ظهر یا قبل از غروب و طلوع فجر به جا آورد، زیرا این مطلب بر همه حتی برای افراد کاهل نماز هم مسلم است که نماز قبل از وقت محتوایی ندارد، با توجه به این نکته، احتمال دیگری در تفسیر این جمله هست که فرمایش امام علیه السلام ناظر به نماز

اول وقت و آخر وقت است؛ می فرماید: چنان نباش که اگر بیکار باشی نماز را اول وقت بخوانی و اگر مشغول به کار باشی نماز را موکول به آخر وقت کنی، بلکه همیشه و در هر حال کار خود را تعطیل کن و نماز را در اول وقتش به جای آور. در واقع اشاره به همان جمله معروف است که انسان به نمازش نگوید کار دارم بلکه به کارش بگوید نماز دارد.

به یقین تقید به نماز در اول وقت روح و جان و زندگی انسان را نورانی می کند و کارهای دیگر او از برکت نماز سامان می یابد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا أَرْتَفَعْتَ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ بَيْضَاءُ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللَّهُ وَإِذَا أَرْتَفَعْتَ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بَغِيرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَعْتَنِي ضَيَعَكَ اللَّهُ؛ هنگامی که نماز در اول وقت خوانده شود به سوی صاحبش باز می گردد در حالی که سفید و نورانی است و به او می گوید: مرا محفوظ داشتی خداوند تو را حفظ کند و هنگامی که در غیر وقت و بدون رعایت حدود انجام شود به صاحبش باز می گردد در حالی که سیاه و تاریک است و به او می گوید مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند»<sup>۱</sup>.

جمله «وَأَعْلَمُ...» همان گونه که در بالا اشاره شد دو معنا دارد یکی اینکه در دنیا سایر اعمال انسان تابع نماز اوست اگر نماز را به درستی انجام دهد از برکت نماز سایر اعمال او نیز به درستی انجام خواهد گرفت و دیگر اینکه در آخرت همان گونه که در روایات آمده نخستین چیزی که مورد حساب قرار می گیرد، نماز است و سپس سایر اعمال: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا؛ نخستین چیزی که بندگان با آن حساب می شوند نماز است اگر نماز مقبول شد بقیه اعمال نیز قبول می شود»<sup>۲</sup>.

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۸، باب من حافظ علی صلاته، ح ۴.

۲. همان مدرک.



## بخش پنجم

وَمِنْهُ: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَى وَإِمَامُ الرَّدَى وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ.  
لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا؛ أَمَّا  
الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ. لَكِنِّي أَخَافُ  
عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.

## ترجمه

در بخش دیگری از این نامه آمده است: امام هدایت و امام گمراهی هرگز  
یکسان نیستند همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود  
رسول خدا ﷺ به من فرمود: من بر اتمم نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک، چرا  
که مؤمن ایمانش او را از کار خلاف باز می دارد و مشرک را خداوند به وسیله  
شرکش (رسوا و) خوار و ذلیل می کند. تنها آنان که از شرشان بر شما می ترسم  
کسانی اند که در دل منافق اند، و در زبان به ظاهر دانا (و مؤمن)، سخنانی می گویند  
که شما می پسندید؛ ولی اعمالی انجام می دهند که شما آن را زشت و ناپسند  
می شمارید.

## شرح و تفسیر

### تنها از این گروه بترسید

در آخرین بخش از این نامه مطابق آنچه مرحوم سیّد رضی آورده (و از تعبیر  
به «منه» بر می آید که آنچه در نهج البلاغه آمده تمام نامه نبوده، بلکه بخش هایی از  
آن است) امام علیؑ به نکته ای بسیار مهم و اساسی توجه کرده و می فرماید: «امام

هدایت و امام گمراهی هرگز یکسان نیستند همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود؛ (وَمِنْهُ: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَىٰ وَإِمَامُ الرَّدَىٰ<sup>۱</sup> وَوَلِيِّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ).

روشن است که تعبیر به «إِمَامُ الْهُدَىٰ» در این جمله اشاره به خود آن حضرت و تعبیر به «إِمَامُ الرَّدَىٰ» اشاره به معاویه است که بر خلاف دستور پیامبر و خواسته قاطبه مسلمین پرچم مخالفت بر افراشت و جنگ‌های خونین و هلاکت بسیاری از مسلمین را سبب گردید.

واژه «امام» غالباً به معنای پیشوای حق است؛ ولی گاه در پیشوای باطل هم به کار می‌رود. در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ؛ و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند».<sup>۲</sup> دلیل تطبیق «إِمَامُ الرَّدَىٰ» در جمله فوق بر معاویه افزون بر قرائن حالیه، صراحت بخش‌هایی از این نامه است که مرحوم سیّد رضی آن را نقل نکرده است؛ در بخشی از این نامه طبق آنچه در کتاب تمام نهج‌البلاغه آمده است می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَدَعْوَةَ الْكُذَّابِ ابْنِ هِنْدٍ؛ از خواسته‌ها و دعوت‌های این مرد دروغگو فرزند هند (جگر خوار) بپرهیزید».

آن‌گاه امام علیه السلام در تکمیل همین سخن به حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استناد می‌جوید و می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من بر اتمم نه از مؤمن می‌ترسم و نه از مشرک، چرا که مؤمن ایمانش او را از کار خلاف باز می‌دارد و مشرک را خداوند به وسیله سرکشی (رسوا و) خوار و ذلیل می‌کند. تنها آنان که از شرشان بر شما می‌ترسم کسانی‌اند که در دل منافقند و در زبان به ظاهر دانا، سخنانی می‌گویند که شما می‌پسندید؛ ولی اعمالی انجام می‌دهند که شما آن را زشت

۱. «الردی» از ریشه «ردی» بر وزن «رأی» به معنای هلاکت و یا سقوط از بلندی توأم با هلاکت است.

۲. قصص، آیه ۴۱.

و ناپسند می شمارید)؛ (وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ. وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْبَنَانِ ۲، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ).

این یک واقعت است که مؤمنان واقعی پشت و پناه اسلام و امت اسلامی هستند و مشرکان شناخته شده به سبب شرکشان، مردم از آنها فاصله می گیرند و اگر بخواهند از در عداوت در آیند، مؤمنان به فرمان خداوند دست به دست هم می دهند و آنها را در هم می کوبند؛ ولی مشکل بزرگ جامعه اسلامی و هر جامعه ای دشمنانی هستند که لباس دوستی بر تن می کنند، همان افراد دو چهره ای که چهره زیبایی از خود نشان می دهند و چهره زشت درونی خود را مستور می دارند، در میان صفوف مسلمانان رفت و آمد دارند و از اسرار آنها آگاه می شوند و هر جا بتوانند از پشت به آنها خنجر می زنند. آیات الهی و سنت پیامبر ﷺ را دست آویز خود قرار می دهند؛ ولی در عمل بر خلاف رفتار می کنند. مصداق بارز این سخن در زمان علی عليه السلام، معاویه و اطرافیانش بودند که به نام خونخواهی عثمان که ظاهراً جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، قیام کردند و به هنگام ناچاری قرآن ها را بر سر نیزه ها بالا بردند. نماز می خواندند و در نماز جمعه سخنان زیبا و موافق کتاب و سنت می گفتند؛ ولی برای تضعیف امام هدایت؛ علی عليه السلام که هم از سوی خدا منصوب شده بود و هم از سوی خلق، هیچ فرصتی را از دست نمی دادند. از قتل بی گناهان و غارت اموال مسلمین و شیخون زدن به مناطق مرزی عراق ابا نداشتند و با استفاده از این روش سرانجام توانستند بر جای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه زنند و اسلام را به قهقرا ببرند.

۱. «یقیمع» از ریشه «قیمع» بر وزن «منع» به معنای بازداشتن و مغلوب ساختن و خوار کردن است.

۲. «جنان» به معنای قلب و «جنان» جمع «جِنَّة» به معنای باغ و بهشت است و همه اینها از ریشه «جن» بر وزن «فن» به معنای مستور شدن گرفته شده و از آنجا که قلب در درون سینه مستور است و زمین باغ ها در زیر درختان مستور است، این واژه در مورد آنها به کار رفته است.

## نکته‌ها

### ۱. خطر منافقان

امام علیه السلام در این نامه از خطر مهمی که محمد بن ابی بکر و جامعه مردم مصر، بلکه همه جوامع اسلامی را تهدید می‌کند؛ یعنی خطر منافقان سخن به میان آورده و مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: مؤمن، مشرک و منافق سپس می‌فرماید: مؤمنان هیچ خطری برای جامعه اسلامی ندارند، زیرا ایمانشان به آنها اجازه نمی‌دهد دست به کاری بزنند که خطری برای اسلام و مسلمین ایجاد کند و مشرکان معاند که به اصطلاح شمشیر را از رو بسته‌اند خطر آنها نیز چندان مهم نیست، زیرا شناخته شده‌اند و مسلمانان با ایمان، مراقب توطئه‌های آنها هستند؛ اما مشکل مهم از سوی منافقان است کسانی که در میان اهل ایمان زندگی می‌کنند و به اصطلاح شمشیر را زیر لباس بسته‌اند، سخنانی می‌گویند که خوشایند مؤمنان است و افکار و عواطف آنها را به سوی خودشان جلب و جذب می‌کنند؛ اما در لحظات حساس و هنگامی که فرصتی به دست آورند زهر خود را می‌ریزند و ضربه به اسلام و مسلمین می‌زنند.

گرچه آنها نفاق خود را مکتوم می‌دارند و تخریب را به صورت پنهانی انجام می‌دهند ولی چنان نیستند که نتوان آنها را با دقت تشخیص داد. قرآن مجید علائم متعددی برای شناخت اهل نفاق در سوره «بقره» و سوره «منافقون» بیان فرموده که با دقت در آن می‌توان آنها را شناخت و از خطرات آنها مصون ماند. درباره ریشه‌های نفاق و برنامه‌ریزی دقیق منافقان و نفاق در طول تاریخ و خطرات این گروه بحث‌های مشروحی در خطبه ۱۹۴ (جلد هفتم از صفحه ۶۰۶ تا ۶۱۹) و همچنین در ذیل خطبه ۲۱۰ بیان شده است.

### ۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی

از شگفتی‌های دوران عباسیان نامه‌ای است که معتضد عباسی به صورت -



بخش نامه‌ای مستدل برای نواحی مختلف فرستاد. این نامه را مورخ معروف، طبری در حوادث سال ۲۸۴ در تاریخ خود نقل کرده و کامل ابن اثیر (هرچند با لحن مخالف) به آن اشاره کرده است و ما آن را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید که از آن تلخیص خوبی دارد نقل می‌کنیم.

ابن ابی الحدید در جلد ۱۵ از شرح نهج البلاغه خود در ذیل همین نامه امام علیه السلام به محمد بن ابی بکر می‌نویسد: طبری چنین می‌گوید: در این سنه (سنه ۲۸۴) معتضد عباسی تصمیم گرفت لعن معاویه را بر تمام منابر گسترش دهد و دستور داد نامه‌ای نوشتند (مستدل) که برای مردم خوانده شود. وزیرش عبید الله بن سلیمان او را از ایجاد تنش در میان گروهی از مردم بر حذر داشت و گفت: ممکن است این کار به فتنه بینجامد؛ ولی معتضد اعتنایی به سخنان او نکرد.

نخستین چیزی که معتضد به آن ابتدا کرد این بود که مردم مشغول کار خود باشند و از اجتماعات پرهیزند و عصبیت را کنار بگذارند و به عنوان شهادت دادن، نزد سلطان نروند مگر اینکه از آنها خواسته شود و داستان‌سرایان را از نشستن بر سر جاده‌ها (و گردآوری مردم در اطراف خود) منع کنند و دستور داد نسخه‌هایی از این نامه تهیه شود و در دو طرف بغداد در محلات و کوچه‌ها و بازارها روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی همان سال برای مردم بخوانند سپس روز جمعه از آن خودداری کنند و از اجتماع مردم به صورت گروهی در دو مسجد معروف بغداد جلوگیری کنند و به سقا‌هایی که در آن دو مسجد به مردم آب می‌دادند، سفارش شد که برای معاویه طلب رحمت نکنند چون قبلاً عادت آنها بر این بود که به هنگام آب دادن برای او طلب رحمت می‌کردند. به هر حال روز جمعه نامه خوانده نشد، هرچند مردم انتظار داشتند آن را استماع کنند. در این هنگام وزیر معتضد «عبیدالله بن سلیمان» متوسل به قاضی یوسف شد که حيله‌ای بیندیشد و معتضد را از این کار منصرف نماید. قاضی یوسف به

سراغ معتضد رفت و گفت من از این می ترسم که توده مردم با شنیدن این نامه حرکتی اعتراض آمیز آغاز کنند. معتضد گفت: من با شمشیر آنها را بر سر جای خود می نشانم. قاضی گفت: با آل ابوطالب چه خواهی کرد؟ آنها از این موقعیت استفاده می کنند و در همه جا مردم را به سوی خود دعوت می نمایند و به یقین توجه مردم به آنها بیشتر از توجه به بنی العباس است. معتضد با شنیدن این سخن ساکت شد و پاسخی نداد و بعد از آن اقدامی در این زمینه نکرد.

نامه بسیار مفصل و مستدل است و بخشی از آن چنین است: «خبرهایی به امیر مؤمنان (منظور در اینجا معتضد عباسی است) رسیده که گروهی از مردم گرفتار اشتباهاتی در دین خود و فسادی در عقاید و تعصب‌هایی نابجا شده‌اند که عامل اصلی آن پیشوایان ضلالت بوده‌اند و از این رو سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کرده و به بدعت‌ها روی آورده‌اند.

این جریان بر امیر مؤمنان سخت آمده و سکوت در برابر آن را جایز نشمرده و آن را مخالف وظایف دینی خود دیده که باید در برابر انحرافات ساکت ننشیند و برای ارشاد جاهلان و اقامه حجت در مقابل معاندان قیام کند.

به همین دلیل امیرالمؤمنین (معتضد) به شما مسلمانان خبر می دهد که خداوند متعال، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به آیینش مبعوث ساخت و به او فرمان داد که فرمان خدا را اجرا کند. آن حضرت از خانواده خود شروع کرد؛ گروهی ایمان آوردند و دعوت او را پذیرفتند و سر بر فرمانش نهادند و گروهی به مخالفت برخاستند و از هرگونه کارشکنی فروگذاری نکردند - سپس بعد از ذکر اعمال این دو گروه با عباراتی جالب و زیبا چنین ادامه می دهد - بدترین دشمن پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و کسی که از همه بیشتر مخالفت می کرد و سر آغاز هر جنگ و عداوتی بود و آغازگر هر فتنه‌ای محسوب می شد و هر پرچمی بر ضد اسلام برافراشته می شد، صاحب و رهبر و رییس آن ابوسفیان و پیروانش از بنی امیه ملعون در

کتاب خدا و بر زبان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مواقف متعدّد بودند. سر انجام اسلام پیشی گرفت و این دشمن سرسخت مغلوب و منکوب شد و به ناچار در برابر اسلام تسلیم گشت در حالی که قلبش اسلام را نپذیرفته بود و شرک و کفر را در دل پنهان می داشت. خداوند در قرآن مجید درباره آنها فرموده: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾<sup>۱</sup> و همه اتفاق دارند که این شجره ملعونه همان بنی امیه هستند و در سنت نبوی که راویان ثقه آن را نقل کرده اند، وارد شده که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی ابوسفیان را بر چهارپایی سوار دید که معاویه زمام آن را در دست داشت و یزید (برادر معاویه) آن چهارپا را می راند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَعَنَ اللهُ الرَّاکِبَ وَالْقَائِدَ وَالسَّائِقَ؛ خدا لعنت کند سوار و زمامدار و کسی که آن را از پشت سر می راند».

نیز راویان روایت کرده اند که در روز بیعت عثمان، ابوسفیان - که در آن زمان نابینا شده بود (و حاضران در مجلس) که گمان می کرد همه از بنی امیه هستند - صدا زد: «تَلَقَّوْهَا يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ تَلَقَّفَ الْكُرَّةَ فَوَ اللَّهُ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ؛ ای فرزندان عبد شمس - ای بنی امیه - خلافت را همچون گوی از میدان براباید به خدا سوگند نه بهشتی در کار است و نه دوزخی» و این عبارت به یقین کفر صریح است که لعنت الهی شامل حال گوینده آن می شود.

در روایت دیگری آمده است که ابوسفیان روز فتح مکه بلال را بر بام کعبه دید - هنوز نابینا نشده بود - که مشغول اذان است و می گوید: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»؛ ابوسفیان گفت: خوشا به حال عتبه بن ربیعه (یکی از بستگان ابوسفیان که در جنگ بدر کشته شده بود) که از دنیا رفت و چنین منظره ای را ندید.

در روایت دیگری آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواب وحشتناکی دید و ناراحت شد؛ می‌گویند بعد از این خواب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خندان دیده نشد، زیرا در خواب دیده بود عده‌ای از بنی امیه مانند میمون‌ها به روی منبرش بالا می‌روند و پایین می‌آیند.

در روایت دیگری آمده، روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از این گذرگاه کوه که می‌بینی به زودی مردی بیرون می‌آید که بر مذهب من محشور نخواهد شد» ناگهان معاویه ظاهر شد.

در حدیث دیگری پیغمبر فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَيَّ مِنْبَرِي فَأَقْتُلُوهُ؛ هنگامی که معاویه را بر منبر من ببینید او را به قتل برسانید» و روایات کوبنده دیگری درباره معاویه که در کتب معروف نقل شده است.

سپس در ادامه این نامه داستان شهادت عمار یاسر به وسیله لشکر شام نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب به او فرموده بود: «گروه طغیان‌گر تو را می‌کشند در حالی که تو آنها را به بهشت می‌خوانی و آنها تو را به دوزخ دعوت می‌کنند».

آن‌گاه به شهادت گروهی از صلحا و بزرگان اسلام از نیکان اصحاب و تابعین و اهل فضیلت و دین، به دست معاویه به طور مشروح اشاره می‌کند، افرادی مانند «عمرو بن حمق خزاعی» و «حجر بن عدی الکندی».

سپس به معرفی فرزندش یزید، آن شراب‌خوار مست میمون‌باز اشاره کرده و جنایت معاویه را در گرفتن بیعت برای او با قهر و غلبه و تهدید و تطمیع، یادآور می‌شود.

آن‌گاه به بخشی از کفریات یزید می‌پردازد از جمله تمسک او به شعر ذیل که آشکارا دم از کفر و شرک و بی‌ایمانی می‌زند آنجا که می‌گوید:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا      جَزَعَ الْخَرْجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ

ای کاش نیاکان من که در میدان بدر بودند، ناله خرج را از ضربات نیزه‌ها

مشاهده می کردند.<sup>۱</sup>

سپس در ادامه می افزاید: اضافه بر اینها بنی مروان (شاخه‌ای از بنی امیه) احکام خدا را آشکارا دگرگون یا تعطیل کردند؛ اموال بیت‌المال را در میان خود تقسیم نمودند؛ احترام حرم مکه را سلب کردند و از هرگونه تخریب و آتش‌سوزی در خانه خدا ابا نداشتند و پناهندگان به آن را کشتند و زمین را از جور و عدوان پر کردند و ظلم آنها همه بلاد را فراگرفت تا آنکه خشم خدا بر آنها فرود آمد و قهر و غضب الهی بر آنان نازل شد. گروهی از خاندان پیامبر ﷺ برخاستند و از آنها انتقام گرفتند و بدین وسیله، خون آنها و پدران مرتدشان ریخته شد و خداوند ظالمان را ریشه کن ساخت.

آن‌گاه در ادامه این نامه می افزاید: ای مردم! اوامر الهی را اطاعت کنید آنجا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَاْفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا»<sup>۲</sup> و نیز می فرماید: «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»<sup>۳</sup> بنابراین بر شما ای مردم! لازم است کسی را که خدا و رسولش او را لعن کرده، لعن کنید.

آن‌گاه ابوسفیان و معاویه و یزید و مروان بن حکم و فرزندان و نوه‌های آنها را

۱. اصل این شعر از «عبدالله زبیر» است که از دشمنان سرسخت رسول خدا ﷺ بود و در روز احد بعد از شهادت گروهی از مسلمین که از طایفه خزرج بودند این شعر را با اشعار دیگری سرود و یزید آن را تطبیق بر حائنه کر بلا کرد و منظورش این بود که ای کاش نیاکان من از بنی امیه امروز بودند و ناله و زاری اهل بیت امام حسین علیه السلام و یارانش را مشاهده می کردند.

طبری ابیات دیگر یزید را نیز در کتاب خود نقل کرده که در متن نامه معتضد وجود داشته است هر چند ابن ابی الحدید در تلخیص خود آن را حذف کرده و از جمله آن ابیات این است:

فَالْحَلُوا وَاسْتَحَلُّوا فَرَحًا  
لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالمُلْكِ فَلَا  
ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسَلْ  
حَبِيرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

«نیاکان من اگر این کار مرا می دیدند هلهله می کردند و فریاد شوق برمی کشیدند و می گفتند: ای یزید دست مریزاد، بنی هاشم داعیه سلطنت داشتند و (آن را به نام دین و آیین خدا وانمود کردند) نه خبری از سوی خدا آمده و نه وحیی نازل شده است.

۲. احزاب، آیه ۶۴.

۳. بقره، آیه ۱۵۹.

لعن می کند و می افزاید: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أُمَّةَ الْكُفْرِ وَقَادَةَ الضَّلَالِ وَأَعْدَاءَ الدِّينِ مُجَاهِدِي الرُّسُولِ وَمُعْطِي الْأَحْكَامِ وَمُبَدِّلِي الْكِتَابِ وَمُنْتَهِكِي الدَّمِ الْحَرَامِ؛ خداوندا پیشوایان کفر و رهبر ضلالت و دشمنان دین و آنها که با رسالت جنگ کردند و احکامت را تعطیل نمودند و کتابت را تحریف کردند و خون بی گناهان را ریختند، لعن و نفرین فرما».

آنچه در بالا آمد بخش فشرده‌ای از نامه طولانی «معتضد عباسی» است که در منابع معروف تاریخی نقل شده است.<sup>۱</sup> بدیهی است که نقل نامه «معتضد بالله» به معنای تأیید تمام کارهایش در دوران خلافتش نیست.

این نکته نیز قابل توجه است که مخالفت وزیر معتضد «عبیدالله بن سلیمان» با نشر این نامه به این سبب بود که در حالاتش نوشتند: «كَانَ مُنْحَرِفًا عَنِ عَلِيِّ عليه السلام؛ با امیر مؤمنان علی عليه السلام مخالف بود» و شورش مردم بهانه‌ای بیش نبود.

\*\*\*

۱. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۲-۱۸۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۷۳-۱۸۰.

## وَمِنْ كِتَابِ الْمَعَاوِيَةِ السَّيِّئَاتِ

إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَاباً

از نامه‌های امام علیه السلام است  
که در پاسخ معاویه نگاشته است<sup>۱</sup>

قَالَ الشَّرِيفُ: وَهُوَ مِنْ مَحَاسِنِ الْكُتُبِ

شریف رضی می‌گوید: این نامه از نامه‌های بسیار جالب است.

### نامه در یک نگاه

این نامه همان‌گونه که در طلیعه آن در نهج البلاغه آمده، پاسخی است به یکی

۱. سند نامه:

نویسندهٔ مصادر نهج البلاغه (مرحوم سید عبد الزهراء الحسینی الخطیب) می‌نویسد: این نامه از نامه‌های مشهور حضرت است و متن آن به قدری عالی است که ما را از بررسی سندش بی‌نیاز می‌کند (و پیداست که از غیر امام علیه السلام صادر نشده است) اضافه بر این قبل از سید رضی، ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، آن را با اضافاتی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۸) و در جایی دیگر دربارهٔ این نامه می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی آن را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد از منبع دیگری از غیر نهج البلاغه استفاده نموده‌اند، قلقشندی در کتاب صبح الاعشی و نویری در نهایت الارب است (همان مدرک، ص ۲۷۵).

از نامه‌های معاویه به امام علیه السلام؛ که معاویه در آن بسیار جسورانه با امام علیه السلام سخن گفته و از هیچ‌گونه هتاکی فروگذار نکرده است. در بخش اول از نامه‌اش به عظمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام پرداخته و آن را مقدمه‌ای برای بیان فضایل اصحاب و یاران آن حضرت قرار داده سپس به طرفداری از خلیفه اول، دوم و سوم پرداخته و از منزلت اولی و دومی و مظلومیت سومی سخن به میان آورده و امام علیه السلام را متهم ساخته که در قتل عثمان شرکت داشته و نیز متهم به حسادت ابوبکر و کراهت خلافت عمر نموده و در همه جا از تعبیرات زننده و نیش‌های زشت و آزار دهنده کمک گرفته و در پایان امام علیه السلام را با نهایت بی‌ادبی متهم به لجاجت نموده و می‌گوید: قتله عثمان را به ما بسپار و شورایی برای انتخاب خلیفه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آماده ساز؛ ما بیعت تو را نپذیرفته‌ایم و سر بر فرمانت نمی‌نهیم و بهره تو از ناحیه ما تنها شمشیر است و تا پایان ایستاده‌ایم.

از تعبیرات این نامه کاملاً پیداست که معاویه دو هدف را دنبال می‌کرده است: نخست اینکه امام علیه السلام را عصبانی و خشمگین کند تا سخنان تندی بگوید و آن را بهانه قرار دهد و پیراهن عثمان دیگری بسازد و نیز درباره خلفای سه گانه زیاد اغراق می‌کند و امام علیه السلام را به حسادت نسبت به آنها متهم می‌سازد تا امام علیه السلام سخنی بر ضد آنها بگوید و آن نیز ضمیمه پیراهن عثمان شود.

این سخن یک استنباط نیست، بلکه مطلبی است که صریحاً در تاریخ آمده که بر زبان عمرو عاص جاری شد، ابن ابی الحدید می‌نویسد: عمرو بن عاص به معاویه سفارش کرد که نامه‌ای برای علی علیه السلام بنویسد تا او را شدیداً تحریک کند و به خشم آورد تا سخنی از او در جواب صادر شود که اسباب نکوهش او گردد و روش او را ناهنجار سازد. مخصوصاً تأکید کرد تا می‌توانی از ابوبکر و عمر در نامه‌ات تعریف کن. معاویه نیز پیشنهاد عمرو بن عاص را پذیرفت و نامه‌ای را که در بالا به خلاصه آن اشاره کردیم برای او نوشت.



اما عصاره نامه امام علیه السلام در یک نگاه:

این نامه مشتمل بر چند بخش است؛ امام علیه السلام در بخش اول به افشای ادعاهای دروغین معاویه می پردازد و در پاسخ او که نوشته بود: خداوند محمد را برای دینش برگزید و با یارانش او را تأیید کرد امام علیه السلام از این بیان بسیار اظهار شگفتی می کند و می گوید: تو را با این امور چکار، داستان تو مانند داستان کسی است که خرما را به سرزمین هَجَر ببرد (منطقه ای است بسیار پر خرما که در بحرین قرار دارد و این ضرب المثل شبیه ضرب المثلی است که ما در فارسی داریم و می گوئیم: کار فلان کس همچون زیره به کرمان بردن است) و یا استاد بزر خود را به مسابقه دعوت نماید؛ بر سر جایت بنشین و فضایل خاندان ما را برای ما که از آن آگاه تریم بازگو نکن.

در بخش دوم، امام علیه السلام به منظور یادآوری نعمت های خدا - نه برای آگاه کردن معاویه که او از این امور باخبر بود - به بیان فضایل بنی هاشم پرداخته و از حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار سخن به میان می آورد و در پایان می افزاید: اگر خداوند نهی از خودستایی نکرده بود، فضایل فراوانی را بر می شمردم که دل های مؤمنان از آن باخبر و گوش های شنوندگان با آن آشناست.

در سومین بخش از نامه، اشاره به نکته اصلی ادعاهای معاویه می کند و به مقایسه ای میان بنی هاشم و بنی امیه می پردازد و می فرماید: ما علاوه بر اینکه از خویشاوندان نزدیک پیامبریم، آیین او را پیش از همه پذیرفته ایم و بیش از همه با آن آشناییم و به همین دلیل به خلافت سزاوارتریم. مگر مهاجران در روز سقیفه با استناد به خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله بر انصار که مدعی خلافت بودند، پیروز نشدند؟ اگر این امر دلیل برتری است پس حق با ماست.

در بخش چهارم این نامه به نقد یکی دیگر از سخنان جسورانه و بی پایه معاویه پرداخته، می فرماید: تو نوشته ای مرا همچون شتر مهار شده به سوی

بیعت می‌کشاندند با این سخن خود را رسوا کردی، زیرا مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود مادامی که در دین خود ثابت قدم بماند. تو در مورد عثمان و چگونگی رفتار من با او سخن گفتی. چه کسی بیشتر با عثمان دشمنی کرد؟ آن‌کس که به یاری او برخاست و از او خواست که به کار مردم رسیدگی کند تا شورش فرو نشیند؟ (اشاره به توصیه‌های امام علیه السلام به عثمان است) یا آن‌کس که عثمان از او یاری طلبید و او دریغ کرد و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد (اشاره به وضع معاویه در برابر قتل عثمان است).

در پنجمین و آخرین بخش از نامه، امام علیه السلام در پاسخ تهدید معاویه به لشکرکشی و حمله نظامی می‌فرماید: تو با این سخن مرا به خنده واداشتی، فرزندان عبدالمطلب را در کجا دیدی که پشت به دشمن کنند و یا از شمشیر او بهراسند؟

\*\*\*

## بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَنَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ اصْطَفَاءُ اللَّهِ مُحَمَّدًا ﷺ لِدِينِهِ، وَتَأْيِيدَهُ إِيَّاهُ بِمَنْ أَيْدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَلَقَدْ حَبَّأْنَا لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَبًا؛ إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنَا بِبِلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجْرٍ، أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ إِلَى النُّضَالِ. وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فَلَانٌ وَفَلَانٌ؛ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنَّ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ تَلْمَهُ. وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلِ وَالْمَفْضُولِ، وَالسَّائِسِ وَالْمَسُوسِ! وَمَا لِلطُّلُقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ، وَالتَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، وَتَرْتِيبِ دَرَجَاتِهِمْ، وَتَعْرِيفِ طَبَقَاتِهِمْ! هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا، وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا! أَلَا تَرَبُّعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظَلْعِكَ، وَتَعْرِفُ قُصُورَ نَزْعِكَ، وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدْرُ! فَمَا عَلَيْكَ غَلْبَةُ الْمَغْلُوبِ، وَلَا ظَفْرُ الظَّافِرِ!

## ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ات به من رسید نامه‌ای که در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمد ﷺ را برای آیینش برگزید و با اصحابش او را تأیید کرد به راستی دنیا چه شگفتی‌هایی در خود از سوی تو برای ما نهفته؟ چرا که می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و به ما از نعمت وجود پیغمبر ما در میان ما خبر دهی، کار تو به کسی می‌ماند که خرما را (از نقاط دیگر) به سرزمین هَجْر (سرزمینی که مرکز خرما بود) می‌برد، و یا همچون شاگرد تیراندازی که بخواهد از طریق دعوت به مبارزه، استادش را بیازماید. تو گمان کردی که برترین اشخاص در اسلام، فلان و فلانند! مطلبی را یادآور

شده‌ای که اگر راست باشد به تو مربوط نیست و اگر دروغ باشد زبانی به تو نمی‌رساند، اساساً تو را با برتر و غیر برتر و رییس و زیردست چکار؟ اسیران آزاد شده از کفار زمان جاهلیت و فرزندان آنها را با امتیاز نهادن میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟! هیئات! تو خود را در صفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای، کار به جایی رسیده که محکومی می‌خواهد خودش به داوری بنشیند. ای انسان (غافل و بی‌خبر) چرا بر سر جای خود نمی‌نشینی، و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نیستی، و چرا به آنجا که مقدرات برای عقب راندن تو تعیین کرده باز نمی‌گردی؟ تو را با غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند (در پیدایش و پیشرفت اسلام و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) چکار؟ تو همان کسی هستی که همواره در بیابان (گمراهی) سرگردانی و از راه راست (و حد اعتدال) به این طرف و آن طرف حرکت می‌کنی.

## شرح و تفسیر

### چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟

همان‌گونه که در بالا آمد، این نامه به گفته مرحوم شریف رضی از جالب‌ترین نامه‌هاست که امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن، مسائل مهمی را با عبارات بسیار گویا و رسا به معاویه گوشزد کرده است.

در آغاز به بحثی اشاره می‌کند که معاویه درباره عظمت پیامبر اکرم و آیین او ذکر کرده و می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ات به من رسید نامه‌ای که در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای آیینش برگزید و با اصحابش او را تأیید کرد به راستی دنیا چه شگفتی‌هایی در خود از سوی تو برای ما نهفته؟ چرا که می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و به ما از نعمت وجود پیغمبر ما در میان ما خبر دهی، کار تو به کسی می‌ماند که

خرما را (از نقاط دیگر) به سرزمین هَجَر (سرزمینی که مرکز خرما بود) ببرد و یا همچون شاگرد تیراندازی که بخواهد از طریق دعوت به مبارزه، استادش را بیازماید؛ «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ اصْطِفَاءُ اللَّهِ مُحَمَّدًا ﷺ لِدِينِهِ، وَتَأْيِيدَهُ إِيَّاهُ بِمَنْ أَيْدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَلَقَدْ حَبَّأْنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَبًا؛ إِذْ طَفَقْتَ تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ الثَّمْرِ إِلَى هَجَرَ، أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ<sup>۳</sup> إِلَى النَّضَالِ<sup>۴</sup>».

امام علیه السلام برای بیان زشت بودن سخنان معاویه در مورد توصیف اسلام و عظمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام که نخستین مسلمان و نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نقطه مرکزی اسلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، دو مثال ذکر فرموده که هر یک از دیگری رساتر و گویاتر است. نخست به ضرب المثل معروف عرب تمثیل جسته که می‌گویند: «فَلَانٌ كَنَاقِلِ الثَّمْرِ إِلَى هَجَرَ» این ضرب المثل مربوط به تاجری است که از شهر هَجَر (یکی از شهرهای بحرین) که مرکز پرورش خرما بود برخاست و به بصره آمده تا متاعی خریداری کند و به هَجَر ببرد هرچه نگاه کرد چیزی ارزان‌تر از خرما ندید. سرمایه خود را تبدیل به خرما کرد و آن را به هَجَر آورد و در انتظار گران شدن خرما آنها را در انبار ذخیره نمود؛ ولی از بخت بد او روز به روز خرما ارزان‌تر شد تا آنجا که خرماهای او در انبار فاسد گشت و سرمایه‌اش برباد رفت. این ضرب المثل را عرب درباره کسی می‌گوید که بخواهد

۱. «طَفَقْتَ» از ریشه «طَفِقَ» بر وزن «طَبِقَ» به معنای آغاز کردن و شروع نمودن در انجام کاری است.
۲. «بِلَاءٌ» به معنای امتحان و آزمایش است و از آنجا که گاه به وسیله نعمت کسی را آزمایش می‌کنند و گاه به وسیله مصیبت، این واژه در معنای نعمت و درد و رنج و مصیبت هر دو به کار می‌رود و در جمله بالا به معنای نعمت است.
۳. «مُسَدِّدٌ» از ریشه «سَدَدٌ» بر وزن «نَهَادٌ» به معنای استواری و استحکام است و سد را بدین جهت سد گفته‌اند که دیوارهای محکم و استوار دارد و مسدد به معنای کسی است که دیگری را تعلیم می‌دهد و استوار می‌دارد.
۴. «نَضَالٌ» به معنای تیراندازی دو نفر به یکدیگر است و سپس به هرگونه مبارزه و درگیری و کشمکش اطلاق شده است.

مطالبی نزد کسی بیان کند که او از آن آگاه تر و داناتر است. معاویه نیز در واقع شبیه آن تاجر احمق بود که می خواست عظمت اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای علی علیه السلام شرح دهد و معادل این ضرب المثل در فارسی همان چیزی است که معروف است می گوئیم: فلان کس زیره به کرمان می برد یا حکمت به لقمان می آموزد.

در مثال دوم، امام علیه السلام معاویه را به تیراندازی (ناشی) تشبیه می کند که نزد استادی درس تیراندازی فرا گرفته سپس جسورانه در مقابل استاد برمی خیزد و او را دعوت به مسابقه برای امتحان و آزمایش او می کند که کاری است مضحک و خنده آور. بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: امام علیه السلام در این تشبیه تواضع فراوانی نموده که معاویه را به عنوان شاگردی، هرچند ناآگاه و جسور برای خود پذیرفته است. به هر حال آنها که می خواهند بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام راستین را بیاموزند، کانونش سخنان و رفتار علی علیه السلام است و چقدر زشت و ناپسند است که دورافتادگان و «طلقاً» بخواهند اسلام را به آن حضرت معرفی کنند.

آن گاه امام علیه السلام به بخش دیگری از سخنان معاویه که درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است و به خلیفه اول و دوم و سوم اشاره کرده، می پردازد و چنین می فرماید: «تو گمان کردی که برترین اشخاص در اسلام، فلان و فلانند مطلبی را یاد آور شده ای که اگر راست باشد به تو مربوط نیست و اگر دروغ باشد زبانی به تو نمی رساند اساساً تو را با برتر و غیر برتر و رییس و زیر دست چکار»؛ (وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ؛ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كَلْمُهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقَكَ ثَلْمُهُ<sup>۱</sup>). وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ وَالسَّائِسَ وَالْمَسُوسَ!).

همان گونه که در سابق اشاره شد هدف معاویه از بردن نام خلیفه اول و دوم و سوم و ذکر فضایل آنها در نامه خود این بوده است که امام علیه السلام را عصبانی کند و

۱. «ثَلْمٌ» در اصل به معنای شکستن و شکاف دادن و معنای اسم مصدری آن همان شکاف و عیب است؛ سپس به هرگونه خسارت زدن، و عیب نهادن اطلاق شده و در جمله بالا به معنای ضرر و زیان به کار رفته است.

سخنی بگوید و او آن را بهانه کار خود سازد. امام علیه السلام با جمله‌های بسیار متین و حساب‌شده‌ای که در این فراز از نامه است او را به کلی از میدان برون کرده و سر به زیر ساخته است. در واقع امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید که تو فرزند ابوسفیان، جرثومه کفر و شرک و بت پرستی و دشمن شماره یک اسلام و آتش افروز جنگ‌های ضد اسلامی هستی. تو در دامان هند جگرخوار پرورش یافته‌ای و خاندان تو با اسلام بیگانه بوده است اکنون می‌خواهی برای صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین مقام کنی و فاضل و مفضول بسازی.

حضرت در ادامه به صورتی کوبنده‌تر و آشکارتر می‌افزاید: «اسیران آزاد شده از کفار زمان جاهلیت و فرزندان آنها را با امتیاز نهادن میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟»، (وَمَا لِلطُّلُقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ، التَّمْيِيزَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، وَتَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ، وَتَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ!).

گویا فراموش کرده‌ای که تو در روز فتح مکه که آخرین سنگر دشمنان اسلام فتح شد، زیر تیغ مجاهدان بودی و راهی برای فرار نداشتی و همچنین پدرت ابوسفیان، به همین دلیل در برابر اسلام و رسول خدا تسلیم شدید و آن حضرت بر شما منت نهاد و همه را آزاد کرد. حال آمده‌اید بر کرسی داوری نشسته‌اید و درباره صحابه پیغمبر به قضاوت می‌پردازید؟ راستی شرم‌آور است کسی که دارای چنین سابقه‌ای است و خانواده‌ای با این پیشینه سوء دارد بخواهد در این گونه مسائل دخالت کند.

در واقع باید لبه تیز انتقاد را متوجه کسانی کرد که امثال معاویه را بعد از پیغمبر پر و بال دادند و سوابق او را فراموش کردند و فرمانداری بخش عظیمی از کشور اسلام را به او سپردند. آری در زمان خلیفه دوم بود که معاویه به این مقام منسوب شد و سرزنش، متوجه مسلمانانی است که با این فاصله کم، سوابق خاندان بنی‌امیه را به فراموشی سپردند و به حکومت آنها تن در دادند و بر ضد آنها قیام

نکردند. با آن همه روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع مختلف اسلامی در مذمت بنی امیه و شخص معاویه و خطرات حکومت آنها بیان شده است. سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن و برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «هیئات تو خود را در صفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای، کار به جایی رسیده که محکومی می‌خواهد در این مسائل، داوری کند»؛ (هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا، وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا).

جمله «حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا» ضرب المثلی است در میان عرب که ریشه آن از آنجا گرفته شده که گروهی از بنی‌الحنان (طایفه‌ای از عرب) می‌خواستند با هم قمار کنند و چوب‌های تیر را برای این کار آماده کرده بودند. جد آنها یک چوب تیر عوضی و ناکارآمد در میان آن چوب‌های تیر انداخت و تقسیم‌کننده چوب‌های تیر مردی کور بود، هنگامی که به چوب تیر تقلبی برخورد کرد از صدای آن متوجه شد که آن از چوب‌های اصلی نیست گفت: «حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا» چوب تیری که از جنس چوب‌های اصلی نیست صدا کرد و تقلبی بودن آن فاش شد سپس این ضرب‌المثل را برای هر کسی که خود را داخل در قوم و جماعتی می‌کرد که شایستگی هم‌ردیفی آنها را نداشت به کار بردند و امام علیه السلام در اینجا این ضرب‌المثل را در مورد معاویه به کار برده که تو داری خود را با جماعتی مخلوط می‌کنی که از آنها نیستی. کفار آزاد شده روز فتح مکه کجا و مهاجران و مجاهدان نخستین کجا.<sup>۳</sup>

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در عبارت بالا صریحاً می‌فرماید: تو با آن سوابق در زمره محکومان هستی چگونه بر کرسی حاکمان نشست‌ای و دعوی داوری داری؟

۱. «حَنَّ» از ریشه «حَنِن» به معنای ناله کردن و مطلق صدا دادن آمده است.

۲. «قِدْح» به معنای چوبه تیر است قبل از آنکه پیکان در یک طرف آن و پر در طرف دیگر قرار گیرد.

۳. اقتباس از بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۶۵.



آن‌گاه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «ای انسان (غافل و بی‌خبر) چرا بر سر جای خود نمی‌نشینی و از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نیستی و چرا به آنجا که مقدرات برای عقب راندن تو تعیین کرده باز نمی‌گردی؟ تو را با غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند (در پیدایش و پیشرفت اسلام و بعد از رحلت پیامبر ﷺ) چکار؟» (الْأَلَا تَرَبُّعُ<sup>۱</sup> أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظُلْمِكَ<sup>۲</sup> وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذُرْعِكَ<sup>۳</sup> وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدْرُ فَمَا عَلَيْكَ غَلْبَةُ الْمَغْلُوبِ، وَلَا ظَفْرُ الظَّافِرِ!).

امام علیؑ در این سه جمله، نخست به او هشدار می‌دهد که بر سر جای خود بنشیند و پا را از گلیم خویش درازتر نکند.

در جمله دوم به او دستور خودشناسی می‌دهد که تو باید بدانی مرد این میدان نیستی و از آن ناتوان‌تری که بخواهی زمام حکومت بخشی از کشور اسلامی را به دست بگیری و یا بخواهی برای تشخیص مهاجران و انصار و ترتیب درجات آنها به داوری بنشینی، پس چه بهتر که در همان مرتبه‌ای که مقدرات برای تو رقم زده جای گیری و از آن تجاوز نکنی و در «صف النعال» بنشینی.

در جمله سوم می‌فرماید: درست است که مهاجران و انصار در مبارزه با شرک و بت‌پرستی غالب شدند و بت‌پرستان و دشمنان اسلام مغلوب گشتند؛ ولی این مربوط به پیامبر و صحابه اوست تو را چکار که در این باره سخن می‌گویی و از پیروزی مسلمین و شکست کفار به عنوان یکی از افتخارات خود بحث می‌کنی. جمله «فَمَا عَلَيْكَ...» که با فای تفریع شروع شده، اشاره به این نکته است که تو فردی عقب مانده از اسلامی که در آخرین لحظات پیروزی اسلام با پدرت

۱. «تَرْبُّعُ» از ریشه «ربیع» بر وزن «رفع» به معنای توقف و انتظار است و جمله «الْأَلَا تَرَبُّعُ» یعنی چرا توقف نمی‌کنی و دست بر نمی‌داری.

۲. «ظُلْمُكَ» به معنای لنگیدن و لنگ‌لنگان راه رفتن است و جمله «رَبُّعٌ عَلَى ظُلْمِكَ» در میان عرب ضرب المثلی است و درباره کسی گفته می‌شود که توانایی انجام چیزی را ندارد و با تلاش بی‌پهوده به سراغ آن می‌رود و به او گفته می‌شود: آرام بگیر.

۳. «ذُرْعُ» به معنای گشودن دست و فاصله دو دست است و «قُصُورِ ذُرْعِ» کنایه از ضعف و ناتوانی است.

ابوسفیان ظاهراً تسلیم شدید، بنابراین تو از گردونه این بحث به کلی خارج هستی که بخواهی در میان مهاجران نخستین، قضاوت کنی و درجات آنها را تعیین نمایی.

در چهارمین و آخرین جمله می‌افزاید: «تو همان کسی هستی که همواره در بیابان (گمراهی) سرگردانی و از راه راست (و حد اعتدال) به این طرف و آن طرف حرکت می‌کنی»؛ **وَإِنَّكَ لَذَّهَابٌ فِي التَّيِّهِ، رَوَّاعٌ عَنِ الْقَصْدِ**.

«تیه» در اصل به معنای سرگردانی است. سپس به بیابانی که راه به جایی نمی‌برد و انسان در آن سرگردان می‌شود اطلاق شده است همان‌گونه که به بیابان سینا که بنی اسرائیل در آن چهل سال سرگردان بودند، تیه گفته شده.

امام علیه السلام در این جمله اخیر در واقع مسیر معاویه را از دو جهت بر خطا می‌بیند؛ نخست اینکه خود را در یک وادی گرفتار کرده که در آن راه به جایی نمی‌برد و طریق مقصد نامعلوم است و دیگر اینکه به فرض که طریق مقصد معلوم باشد، او راه مستقیم را انتخاب نمی‌کند، بلکه از مسیر صحیح منحرف می‌گردد.

«رَوَّاعٌ» صیغهٔ مبالغه از ریشهٔ روغ (بر وزن ذوق) به معنای حرکت‌های انحرافی است که گاهی به این طرف و گاه به آن طرف می‌روند. می‌گویند: روباه برای اینکه به دام نیفتد، به این صورت حرکت می‌کند. امام علیه السلام به مخاطب خود در اینجا می‌گوید: تو همواره به این طرف و آن طرف مکارانه مایل می‌شوی و هرگز در مسیر اعتدال حرکت نمی‌کنی؛ گاه مدافع صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شوی و گاه در مقابل صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله دست به شمشیر می‌بری و به جنگ برمی‌خیزی.

## بخش دوم

أَلَا تَرَىٰ غَيْرَ مُخْبِرٍ لَّكَ، وَلَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أُحْدِثُ - أَنْ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّىٰ إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِيدُنَا قِيلَ: سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ، وَخَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ! أَوْ لَا تَرَىٰ أَنْ قَوْمًا قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - لِكُلِّ فَضْلٍ - حَتَّىٰ إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَاحَيْنِ»، وَلَوْ لَا مَا نَهَىٰ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ، لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ. فَدَعُ عِنْدَكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرِّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.

## ترجمه

من نمی خواهم (درباره فضایل بنی هاشم) به تو خبر دهم بلکه به عنوان سپاس و شکرگزاری نعمت خداوند بازگو می کنم، آیا تو نمی بینی گروهی از مهاجران و انصار که در راه خداوند شربت شهادت نوشیدند هر کدام دارای مقام و مرتبتی شدند؛ اما هنگامی که شهید ما حمزه به شهادت رسید به او «سیدالشهدا» گفته شد (سرور شهیدان راه خدا) و رسول الله ﷺ هنگام نماز بر او (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت. آیا نمی بینی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد و هر کدام (در اسلام) مقام و منزلتی پیدا کردند؛ ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از ما رخ داد، لقب «طیار»، پروازکننده در آسمان بهشت با دو بال، به او داده شد و اگر نه این بود که خداوند نهی از خودستایی کرده، گوینده ای (اشاره به خود امام است) فضایلی را برمی شمرد که دل های مؤمنان آگاه با آن آشناست و

گوش‌های شنوندگان از شنیدن آن ابا ندارد، بنابراین دست از این سخنان بردار و گمراهان را از خود دور کن (و بدان) ما برگزیده و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم و مردم پرورش یافتگان و تربیت شدگان و رهین هدایت ما هستند.

## شرح و تفسیر

### امتیازهای بی نظیر

امام علیه السلام بعد از آنکه در فصل گذشته از این نامه، معاویه را در هدفی که داشت مایوس ساخت، زیرا او می‌خواست با برشمردن فضایل خلفای سه‌گانه سخنی از امام علیه السلام بر ضد آنها بشنود و آن را پیراهن عثمان دیگری سازد؛ ولی امام علیه السلام دست رد بر سینه او زد و گفت تو در این میان نامحرمی و حق ورود به این مسأله و داوری میان مهاجران و انصار را نداری.

آنگاه در این بخش از نامه به بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام با بهترین تعبیرات و محکم‌ترین اسناد می‌پردازد تا به صورت غیر مستقیم ادعاهای معاویه را ابطال کند می‌فرماید: «من نمی‌خواهم (درباره فضایل بنی‌هاشم) به تو خبر دهم بلکه به عنوان سپاس و شکرگزاری نعمت خداوند بازگو می‌کنم آیا نمی‌بینی جمعیتی از مهاجران و انصار که در راه خداوند شربت شهادت نوشیدند، هر کدام دارای مقام و مرتبتی شدند اما هنگامی که شهید ما حمزه به شهادت رسید به او «سیدالشهدا» گفته شد (سرور شهیدان راه خدا) و رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام نماز بر او (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت: «أَلَا تَرَى - غَيْرَ مُخْبِرٍ لَكَ، وَلَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أُحْدِثُ - أَنْ قَوْمًا اسْتُشْهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّى إِذَا اسْتُشْهِدَ شَهِدْنَا قِيلَ: سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَخَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ».

در روایات اسلامی آمده، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر پنج تکبیری را که می‌گفت گروهی از فرشتگان با او بر حمزه نماز می‌گذازند و به این ترتیب چهارده گروه از فرشتگان یکی پس از دیگری آمدند و پشت سر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر او نماز گزارند.<sup>۱</sup>

به هر حال هدف امام عَلَيْهِ السَّلَام از این سخن آن است که اگر فضایل را از شهادت شروع کنیم برترین فضیلت از آن خاندان ماست، زیرا حمزه سیدالشهدا از ماست. درست است که همه شهیدان مقام والایی دارند؛ ولی این شهید هاشمی مقامش از همه والاتر بود.

البته این لقب برای حمزه، در مورد شهدای عصر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و گرنه مقام امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام در شهادت بر مقام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و شهیدان کربلا مقام والاتری است. و جالب اینکه ابن ابی الحدید درباره شهادت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نیز همین سخن را بیان کرده است.<sup>۲</sup>

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه سخن به بیان فضیلت دیگری از شهدای بنی‌هاشم پرداخته و داستان شهادت جعفر طیار را ذکر می‌کند و خطاب به معاویه می‌فرماید: «آیا نمی‌بینی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد و هر کدام (در اسلام) مقام و منزلتی یافتند، ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از ما رخ داد، لقب «طیار»، پرواز کننده در آسمان بهشت با دو بال به او داده شد»؛ (أَوَلَا تَرَى أَنَّ قَوْمًا قَطَّعَتْ أَيْدِيَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَلِكُلِّ فَضْلٍ - حَتَّى إِذَا فَعَلَ بِوَاحِدِنَا مَا فَعَلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَّاحَيْنِ»).

در شرح نهج البلاغه مرحوم تستری از مغازی واقدی چنین نقل شده است که

۱. این حدیث (هفتاد تکبیر) به طور اجمال در کافی (ج ۳، ص ۱۸۶، باب من زاد علی خمس تکبیرات، ح ۳) آمده است ولی آنچه در بالا آمد که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چهارده بار نماز با چهارده گروه از فرشتگان خواند در شرح نهج البلاغه ابن میثم آمده است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۳.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از شهادت جعفر بن ابی طالب وارد بر اسما همسر او شد و خبر شهادت جعفر را به اسما داد سپس فرمود: ای اسما آیا بشارتی به تو بدهم؟ عرض کرد: آری پدر و مادرم فدایت باد فرمود: خداوند متعال برای جعفر دو بال قرار داده که در آسمان بهشت با آن پرواز می کند. اسما گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا این بشارت را به همه مردم بده. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست و بر فراز منبر رفت و فرمود: «أَلَا إِنَّ جَعْفَرَ قَدْ اسْتُشْهِدَ وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ؛ آگاه باشید جعفر (در میدان موته) به شهادت رسید و خداوند (به جای دو دستش که قطع شد) دو بال برای او قرار داد که در آسمان بهشت با آن پرواز می کند».<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر این دو مورد مهم از فضایل بنی هاشم به یک بیان کلی می پردازد و می فرماید: «و اگر نه این بود که خداوند نهی کرده است که انسان، خودستایی کند، گوینده فضایلی را برمی شمرد که دل های مؤمنان آگاه با آن آشناست و گوش های شنوندگان از شنیدن آن ابا ندارد»؛ «وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ، لَذَكَرَ ذَا كِرٍّ فَضَائِلَ جَمَّةً، تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا تَمُجُّهَا ۲ آذَانُ السَّامِعِينَ».

اشاره به اینکه فضایل ما اهل بیت همه جا را پر کرده و یکی دو تا نیست و به قدری شهرت دارد که نه تنها مؤمنان، بلکه منافقان و بیگانگان از اسلام نیز با آن آشنا هستند و گروه زیادی آن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده اند، هرچند امثال تو (معاویه) با آن آشنا نباشید؛ ولی از آنجا که ممکن است حمل بر خودستایی شود من از بازگو کردن آن فضایل فراوان چشم پوشی می کنم و آن را به داوری مؤمنان

۱. شرح نهج البلاغه تستری، ج ۳، ص ۱۱۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۱.

۲. «تَمَجُّ» از ریشه «مَج» بر وزن «حَج» به معنای بیرون ریختن چیزی از مایعات از دهان است. سپس آن واژه در مورد شنیدن سخنان به وسیله گوش نیز به کار رفته است؛ معنای جمله بالا این است که گوش ها این فضایل را از خود بیرون نمی ریزد، بلکه آن را پذیرا می شود.

و اصحاب خاص پیامبر ﷺ که هنوز بسیاری از آنها در میان مسلمانان زندگی می‌کنند و می‌گذارم.

سرانجام امام علیؑ در پایان این فراز از نامه گویی بر معاویه فریاد می‌زند و می‌فرماید: «پس دست از این سخن‌ها بردار و گمراهان را از خود دور کن ما برگزیده و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم و مردم پرورش یافتگان و تربیت‌شدگان و رهین هدایت ما هستند»؛ (فَدَعُ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا).

به اعتراف شارحان نهج البلاغه، این جمله بسیار فصیح و بلیغ محتوای بسیار والایی دارد و پاسخ دندان شکنی به سخنان بی‌ارزش معاویه است.

زیرا با توجه به اینکه «صَنَائِعُ» جمع صنیعه و این واژه به معنای برگزیده و پرورش یافته و رهین منت است، امام علیؑ می‌فرماید: جای تردید نیست که آفتاب نبوت از خانه ما طلوع کرد. خداوند برگزیده خودش پیامبر اسلام ﷺ را از خاندان ما انتخاب نمود و او را پرورش داد و در آغوش وحی تربیت نمود؛ هنگامی که به اوج کمال و علم و هدایت رسید به هدایت مردم پرداخت و ما هم به دنبال او همین راه را برگزیدیم، بنابراین ما تربیت یافتگان و برگزیدگان خداییم و مردم تربیت یافته و ساخته و پرداخته برنامه‌های ما، از این رو جای این ندارد که ما را با دیگران مقایسه کنی و در نامه خود نام افرادی را ببری که اگر هدایت شده‌اند به وسیله ما هدایت شده‌اند.

در تفسیر «صَنَائِعُ لَنَا» بعضی راه افراط را پوییده‌اند و مردم را مصنوع

۱. «رَمِيَّةٌ» به معنای صیدی است که با تیراندازی به دست بیاید. و جمع آن «رمایا» است و جمله «مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ» اشاره به کسی است که دنبال صیدی می‌رود و آن صید او را از مسیر اصلی منحرف می‌سازد و ای بسا در بیابان گمراه شود. امام علیؑ، با این سخن به معاویه می‌گوید: افرادی مثل عمرو بن عاص کسانی هستند که دنبال صید مقام و مال دنیا هستند و به همین دلیل از جاده حق منحرف شده‌اند تو زمام اختیار خود را به این گمراهان مسپار.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام یا برده آنها دانسته‌اند در حالی که این سخن با آیات قرآن سازگار نیست؛ قرآن درباره موسی در یک جا می‌فرماید: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»؛ و من تو را برای خودم پرورش دادم<sup>۱</sup> و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالْقِيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي»؛ و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا تحت مراقبت پرورش یابی<sup>۲</sup>.

متأسفانه تفسیر بالا بهانه‌ای به دست مخالفان داد و جالب اینکه در حدیثی معتبر از عیون اخبار الرضا علیه السلام می‌خوانیم که اباصلت خدمت آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا این چیست که مردم از شما نقل می‌کنند؟ امام علیه السلام فرمود: چه چیز؟ عرض کرد: می‌گویند: شما ادعا می‌کنید که همه مردم بردگان شما هستند (إِنَّكُمْ تَدَّعُونَ أَنَّ النَّاسَ لَكُمْ عَبِيدٌ) امام علیه السلام سخت برآشفتم و فرمود: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ شَاهِدٌ بَأَنِّي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ قَطُّ وَلَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي علیهم السلام قَالَ قَطُّ وَأَنْتَ الْعَالِمُ بِمَا لَنَا مِنَ الْمَظَالِمِ عِنْدَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَنَّ هَذِهِ مِنْهَا؛ خداوندا تو که آفریدگار آسمان‌ها و زمین هستی و از پنهان و آشکار آگاهی تو خود گواهی که من هرگز چنین سخنی نگفتم و از هیچ‌یک از پدران و اجدادم هرگز نشنیدم پروردگارا تو به ظلم‌هایی که از این امت بر ما رفته است آگاهی و این تهمت نیز یکی از آنهاست»<sup>۳</sup>.

## نکته‌ها

### فضایل حمزه سیدالشهدا

درباره شخصیت حمزه و خدمات گران‌بهای او به اسلام و شهادت جانسوز

۱. طه، آیه ۴۱.

۲. طه، آیه ۳۹.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴.



او مطالب بسیاری در منابع اسلامی آمده است که ذیلا به بخشی از آن اشاره می‌شود.

۱. در تفسیر فرات کوفی آمده است: «يُدْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَىٰ عَلِيِّ لِيُؤَاءَ الْحَمْدَ وَإِلَىٰ حَمْزَةَ لِيُؤَاءَ التَّكْبِيرَ وَإِلَىٰ جَعْفَرَ لِيُؤَاءَ التَّسْبِيحَ؛ روز قیامت پرچم حمد و ستایش خدا به دست علی عليه السلام و پرچم تکبیر به دست حمزه و پرچم تسبیح به دست جعفر سپرده می‌شود».<sup>۱</sup>

۲. در تفسیر امام حسن عسکری عليه السلام آمده است: «يَأْتِي بِالرُّمْحِ الَّذِي كَانَ يُقَاتِلُ حَمْزَةَ أَعْدَاءَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا فَيُنَاوِلُهُ إِيَّاهُ وَيَقُولُ: يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ ذِدَّ الْأَجْحِيمِ عَنْ أَوْلِيَانَا بِرُمُوحِكَ؛ روز قیامت علی عليه السلام نیزه‌ای را که حمزه با آن، با دشمنان خدا در دنیا جهاد می‌کرد، به دست حمزه می‌دهد و می‌گوید: ای عموی رسول خدا صلوات الله عليه دوزخ را با این نیزه از دوستان دور کن».<sup>۲</sup>

۳. در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابة نوشته ابن حجر عسقلانی آمده است: «حمزه عموی پیغمبر صلوات الله عليه دو سال یا چهار سال با او تفاوت سنی داشت و هر دو از یک زن به نام ثویبه شیر خورده بودند و برادر رضاعی محسوب می‌شدند (البته این شیر خواری مربوط به دو فرزند ثویبه بوده است، در دو زایمان که میان آن، دو یا چهار سال فاصله بود) پیغمبر اکرم صلوات الله عليه او را به لقب اسدالله و سیدالشهدا مفتخر ساخت و پیغمبر اکرم صلوات الله عليه بعد از شهادت حمزه و مثله شدن بدنش از سوی کفار قریش بسیار ناراحت شد و در کنار جسد حمزه ایستاد و فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ أَيُّ عَمٍّ لَكُنْتُ وَصُؤلاً لِلرَّحِمِ فَعُولاً لِلْخَيْرَاتِ؛ خدا رحمت کند ای عمو تو بسیار صلهٔ رحم بجا می‌آوردی و بسیار کار خیر انجام می‌دادی».<sup>۳</sup>

۱. سفینه البحار، مادهٔ حمزه.

۲. همان.

۳. الاصابة، ج ۱، ص ۳۵۴.

۴. در کتاب اسدالغابة فی معرفة الصحابة نوشته ابن اثیر آمده است: «هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از واقعه احد به مدینه باز گشت صدای گریه و زاری را برای شهدای قبیله انصار از خانه‌های آنها شنید (در حالی که خانه حمزه خاموش بود، زیرا او از مهاجرین بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَکِنَّ حَمَزَةَ لَا بُوَاکِیَ لَهُ؛ افسوس که عمویم حمزه عزادارانی ندارد». این سخن به گوش انصار رسید به زنانشان گفتند: پیش از آنکه برای شهیدان خود گریه کنید برای حمزه سوگواری نمایید. واقدی (مورخ معروف) می‌گوید: این کار به عنوان یک سنت در میان مردم مدینه باقی ماند و تا امروز نیز همان برنامه را ادامه می‌دهند»<sup>۱</sup>.

۵. در کتاب مکارم الاخلاق آمده است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از خاک قبر حمزه تسبیحی ساخته بود و ذکر خدا را با آن تسبیح می‌گفت.<sup>۲</sup>

روایات در فضیلت حضرت حمزه و فداکاری او در هنگام غربت اسلام و حمایت بی دریغ او از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت شجاعانه‌اش فراوان است؛ این مختصر را با حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده پایان می‌بخشیم: یکی از یاران آن حضرت می‌گوید: ما در خدمتش بودیم، سخن از حوادثی به میان آمد که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای محروم ساختن امیرمؤمنان علی علیه السلام از خلافت به وجود آمد. کسی عرض کرد: خداوند تو را سالم بدارد؛ بنی هاشم افراد نیرومندی داشتند چرا در مقابل این جریان مقاومت نکردند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آری بنی هاشم مردان شجاع و دلیری همچون جعفر و حمزه داشتند؛ ولی افسوس که شهید شدند و افراد ضعیفی باقی ماندند؛ «أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ حَمَزَةَ وَجَعْفَرَ أَكَانَا بِحَضْرَتِهِمَا مَا وَصَلَا إِلَيَّ مَا وَصَلَا إِلَيْهِ؛ به خدا سوگند اگر حمزه و جعفر در برابر خلیفه اول و دوم بودند به هدف خود نمی‌رسیدند».<sup>۳</sup>

۱. اسدالغابة، ج ۲، ص ۴۸.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۲۸۰ و بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۳۳۳، ح ۱۶.

۳. کافی، ج ۸، ص ۱۸۹، ح ۲۱۶ (با کمی تلخیص).

## مقام والای جعفر بن ابی طالب

امام علیه السلام در نامه بالا اشاره پر معنایی به مقام و منزلت جعفر در میان شهدای عالی قدر اسلام فرمود، در روایات اسلامی نیز تعبیرات مهمی در این باره دیده می شود:

۱. در کتاب کافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت، خداوند همه خلائق را در صحنه محشر جمع می کند اولین کسی را که صدا می زنند نوح است از او سؤال می شود آیا دعوت الهی را به مردم رساندی؟ عرض می کند: آری! به او گفته می شود: چه کسی بر این امر گواهی می دهد؟ می گوید: محمد بن عبدالله (که شاهد و ناظر همه امت ها بوده است) نوح حرکت می کند و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می آید در حالی که علی علیه السلام با اوست عرض می کند: خداوند از من سؤال کرده است که ابلاغ دعوت کرده ام عرضه داشته ام آری از من سؤال شد چه کسی گواهی می دهد عرض کردم: محمد صلی الله علیه و آله. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ای جعفر و ای حمزه بروید و (از سوی من) گواهی دهید که او ابلاغ رسالت کرده است. سپس امام صادق علیه السلام افزود: جعفر و حمزه (به دستور پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله) گواه ابلاغ انبیا هستند. کسی که حاضر بود عرض کرد: پس علی علیه السلام کجا خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: او مقامش از این هم بالاتر است: (هُوَ أَكْبَرُ مَنْزِلَةً مِنْ ذَلِكَ).<sup>۱</sup>

۲. ابن ابی الحدید از ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین نقل می کند که جعفر فضایل فراوانی دارد و احادیث بسیاری در این زمینه نقل شده از جمله اینکه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد جعفر بن ابی طالب از حبشه باز گشته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و این جمله معروف را فرمود: «مَا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا أَشَدُّ فَرَحًا بِقُدُومِ جَعْفَرٍ أَمْ بِفَتْحِ خَيْبَرٍ؟» نمی دانم کدام یک از این دو برای من سرور آفرین تر است آمدن جعفر (از حبشه) یا فتح

خیبر؟»<sup>۱</sup>.

۳. ابن عساکر در تاریخ دمشق در روایتی نقل می‌کند که علی علیه السلام نخستین مردی بود که اسلام آورد، بعد از او زید بن حارثه و سپس جعفر بن ابوطالب.<sup>۲</sup>

۴. در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابه آمده است که جعفر به مستمندان و فقرا علاقه فراوانی داشت در کنار آنها می‌نشست و به آنها خدمت می‌کرد و با آنها سخن می‌گفت به گونه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را «ابوالمساکین» نامید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَشْبَهْتُ خُلُقِي وَخُلُقِي؛ تو از نظر خلقت و خوی شبیه منی» سپس می‌افزاید: این حدیث را بخاری و مسلم در کتاب خود نقل کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۵. ابن عساکر در تاریخ دمشق از انس بن مالک از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ رَسُولُ اللَّهِ وَحَمْرَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَجَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛ ما فرزندان عبدالمطلب بزرگان اهل بهشتیم من و حمزه سیدالشهدا و جعفر ذوالجناحین و علی و فاطمه و حسن و حسین».<sup>۴</sup>

در فضیلت جعفر نیز احادیث فراوانی است، با حدیثی از امام باقر علیه السلام این سخن را پایان می‌دهیم فرمود: خداوند به رسولش وحی فرستاد که من چهار خصلت جعفر را پاداش می‌دهم پیامبر صلی الله علیه و آله به سراغ جعفر فرستاد و این خبر را با او در میان گذاشت. جعفر عرض کرد: اگر نه این بود که خداوند به تو خبر داده بود، من چیزی در این باره نمی‌گفتم (خصال چهارگانه من این است) من هرگز شراب ننوشیدم (حتی در عصر جاهلیت که معمول بود) زیرا می‌دانستم اگر

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۲. این حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۷ نقل کرده است.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۶.

۳. الاصابة، ج ۱، ص ۲۳۷، شرح حال جعفر.

۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۸.

شراب بنوشم عقل من زایل می‌شود و هرگز دروغ نگفتم، زیرا می‌دانستم دروغ شخصیت انسان را پایین می‌آورد و هرگز دامانم آلوده بی‌عفتی نشد، زیرا می‌ترسیدم خانواده من نیز گرفتار شوند و هرگز برای بت سجده نکردم، چون می‌دانستم بت نه زیانی می‌رساند و نه سودی می‌دهد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست بر شانه او زد و فرمود: سزاوار است که خداوند متعال برای تو دو بال قرار دهد که با آن همراه فرشتگان در بهشت پرواز کنی.<sup>۱</sup>

اضافه بر همه اینها از افتخارات جعفر آن است که رییس مهاجران به حبشه بود، بنابراین او دو هجرت داشت (هجرت به سوی حبشه و هجرت به سوی مدینه) و به دو قبله نماز خواند (در آغاز اسلام به سوی بیت المقدس و سپس در مدینه به سوی کعبه) و دو بار با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیعت کرد (بیعتی در آغاز اسلام و بیعتی در فتح مکه) همان گونه که در احادیث وارد شده است.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. من لا یحضره الفقیه، ج، ۴، ص ۳۹۷، این حدیث را ابن عساکر نیز در مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۷ آورده است.

۲. سفینة البحار، مادة جعفر.



## بخشی سوم

لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزِّنَا وَلَا عَادِيَّ طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِنَفْسِنَا؛  
فَنَكَحْنَا وَأَنْكَحْنَا، فَعَلَ الْأَكْفَاءِ، وَلَسْتُمْ! هُنَاكَ وَأَنْتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَّا النَّبِيُّ  
مِنْكُمْ الْمَكْذِبُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ، وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ  
الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صَنِيبَةُ النَّارِ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَمِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ،  
فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ! فَاسْلُمْنَا قَدْ سَمِعَ، وَجَاهِلِيَّتِنَا لَا تَدْفَعُ، وَكِتَابُ اللَّهِ  
يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّدَ عَنَا، وَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ  
أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ  
اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ فَخُنُّ مَرَّةً أَوْلَىٰ  
بِالْقَرَابَةِ، وَتَارَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ. وَلَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ  
السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَجُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ،  
وَإِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ.

## ترجمه

هرگز عزت دیرین و عطاای پیشین ما بر قوم و قبیله شما (بنی امیه) مانع نشد  
که ما با شما آمیزش و اختلاط داشته باشیم به همین دلیل ما از طایفه شما همسر  
گرفتیم و از دختران قبیله خویش به شما همسر دادیم همچون اقوامی که هم  
طراز همدند، در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید. چگونه می توان این دو  
گروه را با هم یکسان دانست در حالی که از میان ما پیامبر اکرم ﷺ برخاست و از  
میان شما تکذیب کننده (ای همچون ابوجهل)، از میان ما شیر خدا (حمزه) و از  
میان شما شیر پیمان های ضد اسلامی (ابوسفیان) از میان ما دو سرور جوانان

بهشت (حسن و حسین علیهما السلام) و از میان شما کودکان آتش (اولاد مروان و فرزندان عقبه بن ابی معیط) از ما بهترین زنان جهان (فاطمه علیها السلام) و از شما حمالة الحطب (ام جمیل همسر ابولهب و خواهر ابوسفیان) و امور فراوان دیگر از فضایی که ما داریم و رذایی که شما دارید، بنابراین دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارها و شرافت ما در عصر جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست، کتاب خدا آنچه را (دشمن) از ما دور ساخته برای ما جمع نموده است و شاهد آن سخن خداوند متعال است که فرموده: «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند» و نیز فرموده: «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و همچنین این پیامبر (که راه پر افتخار او را ادامه داد) و کسانی که به او ایمان آورده‌اند، و خداوند، سرپرست و یاور مؤمنان است»، پس ما از یک طرف به سبب قرابت و خویشاوندی (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) از دیگران سزاوارتریم و از سوی دیگر به سبب اطاعت (از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) زیرا آن روز که مهاجران، در سقیفه در برابر انصار (برای اثبات حقانیت خود نسبت به خلافت) استدلال به قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند و بر آنها پیروز شدند اگر این دلیل پیروزی است پس حق با ماست نه با شما (چرا که ما از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تریم) و اگر دلیل دیگری داشتند ادعای انصار بر جای خود باقی است (و آنها هم در خلافت حقی دارند که آن را به عنوان «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» مطالبه می‌کردند)».

## شرح و تفسیر

### نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت علیهم السلام

امام علیه السلام در این بخش از نامه به نکات مهم دیگری اشاره می‌کند؛ نخست اینکه به معاویه هشدار می‌دهد تصور نکن اگر طایفه بنی‌هاشم با بعضی از



بنی امیه در آمیخته و ازدواج کرده‌اند، دلیل بر یکسان بودن آنهاست، بلکه این نوعی تفضل و ایثار بوده است می‌فرماید: «هرگز عزت دیرین و عطایای پیشین ما بر قوم و قبیله شما مانع نشد که ما با شما آمیزش و اختلاط داشته باشیم؛ به همین دلیل ما از طایفه شما همسر گرفتیم و از دختران قبیله خویش به شما همسر دادیم همچون اقوامی که هم طراز همدند در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید»؛ (لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عَزِّنَا وَلَا عَادِي طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِنَفْسِنَا؛ فَكَحْنَا أَنْكَحْنَا، فِعْلَ الْأَكْفَاءِ<sup>۲</sup>، وَلَسْتُمْ هُنَاكَ!).

امام علیه السلام این سخن را از این جهت می‌گوید که لحن نامه معاویه این بوده که بنی امیه را هم طراز بنی هاشم می‌دانست در حالی که بنی هاشم کانون نبوت و ولایت و بنی امیه سردمدار کفر و شقاوت بودند؛ ولی هنگامی که ظاهراً مسلمان شدند، اسلام با آنها معامله هم طراز و اکفاء کرد؛ به همین دلیل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با ام حبیبه که دختر ابوسفیان بود ازدواج نمود و پیغمبر دخترش ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن برای اینکه با دلیل روشن و برهان دندان‌شکن، تفاوت بنی هاشم و بنی امیه و خاندان وابسته به آنها را روشن سازد می‌فرماید: «چگونه می‌توان این دو گروه را با هم یکسان دانست در حالی که از میان ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست و از میان شما تکذیب کننده (ای همچون ابوجهل)، از میان ما شیر خدا (حمزه) و از میان شما شیر پیمان‌های ضد اسلامی (ابوسفیان) از میان ما دو سرور جوانان بهشت (حسن و حسین علیه السلام) و از میان

۱. «طَوْل» به معنای امکانات و توانایی مالی است، به معنای فضل و بخشش نیز آمده است و در اصل از «طَوْل» در مقابل «عرض» گرفته شده، زیرا توانایی‌های مالی یا جسمی یک نوع طول قدرت انسان را می‌رساند و «ذی الطَوْل» به معنای بخشنده است، بنابراین تعبیر «عَادِي طَوْلِنَا» در جمله بالا به معنای عطایای همیشگی ماست.

۲. «الْأَكْفَاء» جمع «كَفُو» بر وزن «قفل» به معنای هم‌ردیف و هم‌طراز در شخصیت است.

شما کودکان آتش (اولاد مروان یا فرزندان عقبه بن ابی معیط) از ما بهترین زنان جهان (فاطمه علیها السلام) و از شما حمالة الحطب (ام جمیل همسر ابولهب و خواهر ابوسفیان) و امور فراوان دیگر از فضایی که ما داریم و رذایی که شما دارید؛ «وَأَنْتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمْ الْمَكْذِبُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ، وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَمِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ، فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ!».

به این ترتیب امام علیه السلام با بیان این اسناد زنده موقعیت خاندان بنی هاشم و رسوایی های بنی امیه و هم پیمانان آنان را بر شمرده به گونه ای که جای انکار برای کسی باقی نمی ماند و این است معنای فصاحت و بلاغت در سخن.

در اینکه منظور از «مکذّب» کیست، شارحان نهج البلاغه نظرات متفاوتی داده اند و گاه افراد گمنامی را به عنوان مکذّب بر شمرده اند که انسان را به تعجب می آورد در حالی که روشن ترین مصداق مکذّب در تاریخ اسلام همان ابو جهل است چه او را از بنی امیه بدانیم و چه ندانیم، زیرا امام علیه السلام فضیحت های بنی امیه و اقوام وابسته به آنها را بیان می کند که هم عقیده و هم پیمان آنان بودند.

در مورد «اسدالله» هیچ گفتگویی در میان مفسران نیست که منظور حضرت حمزه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به این لقب مفتخر ساخت و در مورد «أسد الأخلاف» نیز احتمالات متعددی داده شده در حالی که روشن ترین تفسیر آن ابوسفیان است که در جنگ هایش بر ضد اسلام از طوایف مختلف مشرکان پیمان می گرفت که آخرین جنگ احزاب بود.

همچنین در مورد تفسیر «صبيّة النار» (کودکان دوزخ) نظرات مختلفی از سوی شارحان نهج البلاغه ابراز شده ولی از همه مناسب تر این است که منظور

۱. «الأخلاف» جمع «حلف» بر وزن «جلف» به معنای پیمان و «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند یاد کردن است و از آنجا که پیمان ها را با سوگند مؤکد می سازند به آن حلف گفته می شود.

بچه‌های عقبه بن ابی معیط باشند که وقتی در روز جنگ بدر ضربات هولناکی بر بدن این مرد خطرناک سنگ‌دل وارد شد، چشمش به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افتاد و با صدایی ترحم آمیز گفت: «مَنْ لِلصَّبِيَّةِ يَا مُحَمَّدُ؛ یا محمد من می‌روم تکلیف فرزندانم چه خواهد شد؟» پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «النَّارُ؛ آتش دوزخ».<sup>۱</sup>

اشاره به اینکه شما مسلمانان را به قتل می‌رسانید و هیچ فکر فرزندان آنها نیستید؛ اما اکنون به فکر فرزندان خود افتاده‌اید فرزندان که در آینده مسیر شما را طی می‌کنند و در صف دشمنان اسلام خواهند بود. تاریخ هم به ما می‌گوید که فرزندان از او پا گرفتند که منشأ شرارت بودند از جمله ولید بن عقبه بود.

منظور از «خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» به اتفاق همه شارحان نهج البلاغه و سایر علمای اسلام بانوی اسلام فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام است، زیرا همان‌گونه که در صحیح مسلم آمده پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگام بیماری وفات خود برای آرامش بخشیدن به دخترش فاطمه فرمود: «يَا فَاطِمَةَ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟».<sup>۲</sup> شبیه همین حدیث در صحیح بخاری جلد ۷ صفحه ۱۴۲ و در مسند احمد و مستدرک حاکم به جای این تعبیر «سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» آمده که فراگیرتر است.<sup>۳</sup>

اما «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» که در قرآن در سوره مسد به او اشاره شده به اتفاق شارحان نهج البلاغه و مفسران قرآن منظور ام جمیل همسر ابولهب، خواهر ابوسفیان و عمه معاویه است.

از مجموع آنچه در بالا آمده به خوبی موقعیت خاندان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بنی هاشم و موقعیت خاندان بنی امیه و خاندان وابسته به آنها روشن می‌شود و امام عَلَيْهِ السَّلَام با

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۷.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۳. مسند احمد، ج ۳ ص ۸۰ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۶.

بیان خود که از ذیل آن استفاده می‌شود، مسائل زیاد دیگری نیز بوده است و روی ملاحظاتی بیان فرموده، پاسخ کوبنده‌ای به معاویه در برابر ادعاهایش داد. آن‌گاه امام علیه السلام برای تأکید آنچه گذشت می‌افزاید: «بنابراین دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارها و شرافت ما در عصر جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست»؛ (فَإِسْلَامُنَا قَدْ سَمِعَ، وَجَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ).

اشاره به اینکه اسلام از ما آغاز شد و نخستین مسلمانان ما بودیم و همواره مدافع اسلام و قرآن بودیم. در زمان جاهلیت نیز به نیک‌نامی و درست‌کاری و امانت در میان همه مردم معروف بودیم همان‌گونه که در روایتی در حالات جعفر خواندیم که خداوند برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به سبب چهار فضیلت برجسته در زمان جاهلیت ستود به عکس بنی‌امیه و خاندان وابسته به آنها که معروف به حيله‌گری و شیطنت و فساد و خون‌ریزی بودند.

مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود از کتاب عبقریه محمد از نویسنده معروف مصری «عقاد» نقل می‌کند که بنی‌هاشم همواره صاحبان عقیده و فضایل اخلاقی و حسن ظاهر بودند و بنی‌امیه حيله‌گرانی با ظواهر ناپسند و ما در تمام صفات، این اختلاف را بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه می‌بینیم.<sup>۱</sup>

جالب اینکه ابن ابی‌الحدید در بیان این تفاوت‌ها بحثی طولانی در حدود یکصد صفحه در سه فصل دارد: در فصل نخست فضایل بنی‌هاشم را نسبت به بنی‌امیه (فرزندان عبد شمس) نقل می‌کند و در فصل دوم از اموری که بنی‌امیه به آن افتخار می‌کردند سخن می‌گوید و در فصل سوم از این افتخارات موهوم پاسخ می‌دهد.<sup>۲</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام بعد از این دلایل قوی تاریخی به سراغ قرآن مجید می‌رود و با

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۱.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۸-۲۹۵.

دو آیه از آن حقایق و اولویت بنی هاشم را اثبات می‌کند می‌فرماید: «کتاب خدا آنچه را (دشمن) از ما دور ساخته و جدا کرده برای ما جمع نموده است و آن سخن خداوند متعال است که فرموده: «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر سزاوارترند و نیز فرموده: «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و همچنین این پیامبر (که راه پر افتخار او را ادامه داد) و کسانی که به او ایمان آورده‌اند و خداوند، سرپرست و یاور مؤمنان است»؛ (و کِتَابِ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا، وَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى ﴿۱﴾ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﴿۲﴾ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۲).

حضرت در تفسیر و تطبیق این آیه می‌افزاید: «پس ما از یک طرف به سبب قرابت و خویشاوندی (پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) از دیگران سزاوارتریم و از سوی دیگر به سبب اطاعت (از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)؛ (فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقُرَابَةِ، وَتَسَارَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ).

در واقع، امام عَلَيْهِ السَّلَام با ذکر این دو آیه تمام راهها را بر معاویه می‌بندد که اگر معیار در جانشینی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قرابت با او باشد، ما از همه سزاوارتریم، چرا که نزدیک‌تریم و اگر معیار، آشنایی با تعلیمات و اطاعت از دستورات آن حضرت باشد ما از همه آشناتر و نسبت به آیین او مطیع‌تریم در حالی که خاندان بنی امیه و کسان دیگری که بر کرسی خلافت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستند هیچ یک از این دو اولویت را ندارند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر خویشاوندی به تنهایی می‌تواند دلیل بر صلاحیت جانشینی پیغمبر اکرم گردد. پاسخ آن است که امام عَلَيْهِ السَّلَام ناظر به

۱. انفال، آیه ۷۵.

۲. آل عمران، آیه ۶۸.

استدلالی است که در سقیفه بنی ساعده از سوی طرفداران خلیفه اول شد؛ آنها قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله را دلیل بر اولویت خود دانستند. امام علیه السلام می فرماید که اگر معیار این باشد ما از همه آنها اقربیم.

به یقین معیار اصلی همان است که امام علیه السلام در جمله دوم گفته است و از آن تعبیر به طاعت نموده، طاعتی زاییده از علم و ایمان. کسی که نسبت به مکتب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه آگاه تر و ایمانش به آن بیشتر باشد، شایستگی بیشتری برای خلافت او دارد. به همین دلیل ما امیر مؤمنان علی علیه السلام را از همه شایسته تر می دانیم و از آن بالاتر اینکه خداوند به موجب شایستگی های بی نظیری که در آن حضرت بود خودش او را برگزید.

سپس امام علیه السلام به توضیح بیشتری درباره آنچه در بالا به آن اشاره کرد پرداخته می فرماید: «آن روز که مهاجران، در سقیفه در برابر انصار (برای اثبات حقانیت خود نسبت به خلافت) استدلال به قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله کردند، بر آنها پیروز شدند اگر این دلیل پیروزی است، پس حق با ماست نه با شما (چرا که ما از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تریم) و اگر دلیل دیگری دارد ادعای انصار بر جای خود باقی ست (و آنها هم در خلافت حقی دارند که آن را به عنوان «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» مطالبه می کردند)؛ «وَلَمَّا اخْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَجُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَإِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ».

در واقع امام علیه السلام پاسخ ضمنی به سخنان معاویه در مورد خلیفه اول و دوم می دهد که معاویه در نامه اش آنها را به رخ کشیده بود می فرماید: نه تنها بنی امیه

۱. «فَلَجُوا» از ریشه «فَلَج» بر وزن «فَتَح» به معنای پیروزی شدن گرفته شده و «فَلَج» بر وزن «حَرَج» اسم مصدر و به معنای پیروزی است. و واژه «فَلَج» بر وزن «حَرَج» به معنای شکاف و فاصله میان دو چیز که گاه سبب زمین گیر شدن می شود نیز اطلاق شده است.

شایستگی برای خلافت پیامبر ﷺ ندارند، زیرا نه از مهاجران بودند و نه از انصار، بلکه از طلقا یعنی همان مشرکان آزاد شده روز فتح مکه بودند. خلفای نخستین نیز به استناد سخنان خودشان شایستگی برای این کار نداشتند، زیرا از آنها شایسته تر وجود داشت. اگر معیار شایستگی - طبق استدلال آنها - قرابت باشد علی علیه السلام از همه آنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود؛ هم پسر عموی پیامبر بود و هم داماد او. اگر دیگران شاخ و برگ این شجره نبوت باشند، علی علیه السلام میوه آن درخت بود و همچنین امامان اهل بیت علیهم السلام.

مجدداً تکرار می‌کنیم که این استدلال در واقع استدلال به مسلمات خصم است که در منطق از آن به عنوان استدلالات جدلی تعبیر می‌کنند؛ یعنی آنچه را او مسلم داشته از او می‌گیرند و به او باز می‌گردانند و خلع سلاحش می‌کنند.

## نکته‌ها

### ۱. داستان پرغوغای سقیفه!

امام علیه السلام در این بخش از نامه به داستان پرماجرای سقیفه بنی ساعده که برای انتخاب خلیفه بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل شد، اشاره فرموده است. ما داستان سقیفه را با ذکر قسمت‌های حساس تاریخی به استناد منابع معتبر در ذیل خطبه ۶۷ تحت عنوان «مسأله خلافت و داستان سقیفه بنی ساعده» به طور مشروح آوردیم و از این توطئه عجیب پرده برداشتیم. در اینجا چند نکته را اضافه می‌کنیم:

نخست اینکه طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در کامل تصریح کرده‌اند که جمعیت انصار که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند یا گروهی از آنها در برابر پیشنهاد عمر نسبت برای بیعت با ابوبکر گفتند: «لَا نُبَايِعُ إِلَّا عَلِيًّا؛ ما تنها با علی بیعت می‌کنیم» (این در حالی بود که علی علیه السلام و بنی هاشم و از جمله زبیر

و همچنین گروه دیگری از مهاجران در سقیفه حاضر نبودند). طبری بعد از ذکر این مطلب می‌گوید: بعد از این جریان، عمر به سراغ منزل علی علیه السلام آمد و در آنجا که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران حضور داشتند، گفت: «وَاللَّهِ لَنُخْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَنُخْرِجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ؛ به خدا سوگند این خانه را با شما آتش می‌زنیم یا بیرون آید و بیعت کنید».<sup>۱</sup>

از جمله کسانی که با عمر در این حمله به خانه امیر مؤمنان علی علیه السلام همراه بودند، اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم بودند.<sup>۲</sup>

دیگر اینکه جمعی از انصار که در بیعت با ابوبکر پیشقدم شدند هر کدام بعداً به مقامی رسیدند از جمله بشیر بن سعد بود که جزو مشاوران عالی خلیفه شد و دیگر اسید بن حضیر که سرپرست نیروی انتظامی مدینه شد سوم سلمة بن اسلم بود که به مقام معاونت اسید رسید.<sup>۳</sup>

## ۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام

گفته شد که ابن ابی‌الحدید در ذیل این نامه بحث بسیار مشروحی (حدود یکصد صفحه) درباره فضایل بنی‌هاشم و مقایسه آن با نقاط ضعف و منفی بنی عبد شمس (عبد شمس پدر امیه بود) ذکر می‌کند.

از جمله اینکه بنی‌هاشم شهیدان بزرگواری همچون علی علیه السلام و حمزه و جعفر به اسلام تقدیم کردند در حالی که بنی‌امیه دلقک‌هایی همچون حکم بن ابی‌العاص داشتند که معروف است گاه راه رفتن پیامبر را تقلید می‌کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دید و او را نفرین کرد. بعد از آن هرگز نمی‌توانست به طور صاف و مستقیم راه برود.

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳ (حوادث سنه ۱۱).

۲. سفینه البحار، ماده اسد.

۳. به کتاب الامامة والسياسة، ص ۹ به بعد مراجعه شود.



دیگر اینکه یکی از پیمان‌های افتخارآمیز در عصر جاهلیت «حلف الفضول» بود پیمانی که برای حمایت از ضعیفان و دفاع از مظلومان بسته شده بود. در این پیمان، بنی‌هاشم و اقوامی از قبایل عرب شرکت داشتند ولی هیچ یک از بنی عبد شمس در آن شرکت نداشت.

دیگر اینکه بنی‌امیه در زمان جاهلیت کارهایی مرتکب شدند که احدی از عرب مرتکب آن نمی‌شد؛ از جمله اینکه امیه یکی از همسرانش را در حیات خود به همسری فرزندش ابو عمرو در آورد. در حالی که دامان بنی‌هاشم از این‌گونه آلودگی‌ها پاک بود.

نیز عبدالمطلب که از بزرگان بنی‌هاشم بود فضایل بی‌نظیری داشت؛ او زمزم را حفر کرد و راه اسماعیل و هاجر را ادامه داد؛ برای خون انسان اهمیّت فوق‌العاده‌ای قائل شد و دیه آن را یک صد شتر قرار داد که اسلام آمد و آن را نیز امضا کرد؛ به هنگام هجوم لشکر فیل (لشکر ابرهه) به مکه، قریش عموماً از مکه فرار کردند؛ ولی عبدالمطلب که در آن زمان جوانی بود گفت: «وَاللّٰهِ لَا أُخْرَجُ مِنْ حَرَمِ اللّٰهِ؛ به خدا سوگند من از حرم خداوند بیرون نمی‌روم» و فضایل فراوان دیگر.

برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید جلد ۱۵ صفحه ۱۹۸ تا ۲۹۵ مراجعه کنید. البته در ضمن این صفحات به بعضی از مفاخر که متملقان و چاپلوسان برای بنی‌امیه شمرده‌اند اشاره می‌کند و آنها را پاسخ می‌گوید.



## بخش چهارم

وَزَعَمْتَ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ، وَعَلَىٰ كُلِّهِمْ بَغَيْتٌ، فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَتْ الْجِنَايَةُ عَلَيْكَ، فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ.

وَتِلْكَ شَكَاءُ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارُهَا

وَقُلْتَ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّىٰ أَبَايَعُ؛ وَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ! وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاظَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكَا فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا بِبِقِينِهِ! وَهَذِهِ حُجَّتِي إِلَىٰ غَيْرِكَ قَصْدُهَا، وَلَكِنِّي أَطْلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ مِنْ نَجْرِهَا.

## ترجمه

تو چنین پنداشتی که من نسبت به خلفای پیشین حسد ورزیدم و بر آنها ستم کردم اگر این گونه باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم (و ابداً به تو مربوط نیست به گفته شاعر: «این عیبی است (اگر عیب باشد) که گرد عار آن بر تو نمی نشیند»).

تو گفته‌ای که مرا همچون شتر افسار زده‌ای می کشیدند تا بیعت کنم به خدا سوگند خواسته‌ای مذمت کنی ولی (ناخود آگاه) مدح و ثنا گفته‌ای و خواسته‌ای رسوا کنی ولی خودت رسوا شده‌ای. این امر برای یک مسلمان عیب نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند. این دلیل و حجت من است در برابر غیر تو و من به همین مقدار که بیان آن پیش آمد برای تو اشاره کردم.

## شرح و تفسیر

## این امور به تو مربوط نیست!

امام علیه السلام در این بخش از نامه، یکی دیگر از سخنان ناموزون معاویه را می آورد که او در نامه اش به امام علیه السلام صریحاً گفته بود: «تو به ابو بکر حسد ورزیدی و از بیعتش سر باز زدی و به عمر نیز حسادت داشتی و از همه بیشتر به عثمان حسد داشتی و زشتی های کار او را برملا ساختی و در فهم و دین و روش و عقل او تردید کردی...» .

امام علیه السلام می فرماید: «تو چنین پنداشتی که من نسبت به خلفای پیشین حسد ورزیدم و بر آنها ستم کردم اگر این گونه باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم (و ابداً به تو مربوط نیست به گفته شاعر): «این عیبی است (اگر عیب باشد) که گرد عار آن بر تو نمی نشیند»؛ (وَزَعَمْتُ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ، عَلَى كُلِّهِمْ بَغِيْتُ، فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَتْ الْجِنَايَةُ عَلَيْكَ، فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ وَتِلْكَ شَكَاةٌ<sup>۱</sup> ظَاهِرٌ<sup>۲</sup> عَنْكَ عَارُهَا).

به این ترتیب، امام علیه السلام معاویه را از ورود در این صحنه کنار می زند و آن را نوعی فضولی در کار دیگران می شمرد و می گوید: اگر من مشکلی با خلفا داشته ام باید آنها یا فرزندان آنها مدعی شوند؛ اما تو که از طلقا هستی و در آخرین مرحله از روی ناچاری در فتح مکه اسلام را پذیرا شدی، حق نداری در این موضوع وارد شوی.

آن مصرع از شعر که امام در این کلامش به آن استناد فرموده از (ابو ذویب هزلی) است مردی که دوران جاهلیت اسلام را درک کرد و هنگام رحلت پیغمبر

۱. «شکاة» و «شکو» و «شکاء» و «شکوی» در اصل به معنای بیماری است و سپس بر هرگونه عیب و نقص اطلاق شده است و شکایت به معنای اظهار ناراحتی و تظلم آمده است.

۲. واژه «ظاهر» هنگامی که با عن متعددی بشود به معنای زایل شدن و برطرف گردیدن است و جمله «ظاهر عَنْكَ عَارُهَا» مفهومی است که عیب و عار آن بر تو نیست.

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه آمد و مسلمان شد و در ردیف مسلمانان ظاهر الصلاح در آمد و مصرع اول این شعر چنین است:

وَعَيَّرَهَا الْوَأَشُونَ أَنِّي أُجِبُّهَا

سعایت کنندگان دوست مرا سرزنش کردند که من او را دوست دارم؛ ولی این عیبی است (اگر عیب باشد) که ننگ و عارش از تو دور است.

این شعر به صورت ضرب المثلی در آمده برای کسی که امری را بد می‌شمرد در حالی که ربطی به او ندارد.

تعبیر به «زَعَمْتُ» مفهومش این است که اولاً نسبتی را که درباره من به عنوان حسد می‌دهی دروغ است، به خصوص اینکه مرا در سخت شریک قتل عثمان پنداشتی در حالی که من مردم را از کشتن او نهی می‌کردم و ثانیاً به فرض که این نسبت درست باشد ارتباطی به تو ندارد.

امام عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه این سخن به پاسخ بخش دیگری از نامه معاویه می‌پردازد و می‌فرماید: «تو گفته‌ای که مرا همچون شتر افسار زده‌ای می‌کشیدند تا بیعت کنم به خدا سوگند خواسته‌ای مذمت کنی ولی (ناخود آگاه) مدح و ثنا گفته‌ای و خواسته‌ای رسوا کنی ولی خودت رسوا شده‌ای»؛ (وَقُلْتَ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ<sup>۱</sup> حَتَّىٰ أَبَايَعُ؛ وَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ!).

اشاره به اینکه تو اولاً اعتراف کرده‌ای که من مظلوم واقع شده‌ام و دیگران به من ستم کرده‌اند، این مدح من مظلوم است و نکوهش ظالمان. ثانیاً ثابت کرده‌ای خلافت به اجماع صحابه نبود؛ در حالی که تو مدافع چنان خلافتی هستی و

۱. «المخشوش» در اصل به شتری می‌گویند که بینی آن را سوراخ کرده و طناب یا چوبی که متصل به طنابی است در آن قرار داده‌اند و هنگامی که آن طناب را بکشند، حیوان به هر سو که مایل باشند می‌رود زیرا در مقابل درد آن نمی‌تواند مقاومت کند.

گفته‌ای خلیفه اول از همه در پیشگاه خدا برتر و والاتر بود چگونه ممکن است چنین باشد در حالی که چنین ستمی با نخستین مسلمان و نزدیک‌ترین فرد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آگاه‌ترین و داناترین آنها بنماید؟ این تناقض‌گویی تو دلیل بر رسوایی توست.

آن‌گاه در شرح این سخن می‌افزاید: «این امر برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند»؛ (وَمَا عَلَي الْمُسْلِمِ مِنْ عَصَاةٍ اِ فِي اَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًا فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ!).

آری نیکان و پاکان در طول تاریخ بر اثر حق‌گویی و حق‌جویی و عدم تسلیم در برابر خواسته‌های ظالمان، مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند، این افتخار آنها بوده و هست.

اشاره به اینکه اگر چنین مظلومیتی عیب باشد باید بگویی در جنگ احد که پیشانی و دندان پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله حامیان پدرت شکست و پهلوی حمزه که به وسیله مادرت شکافته شد و جگرش را بیرون کشید و به دهان گذارد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حمزه در خور مذمت و پدرت و مشرکان مکه و مادرت هند شایسته مدح و تقدیرند.

آیا هیچ عاقلی چنین سخنی را می‌پذیرد؟ و اگر به گذشته تاریخ باز گردیم پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و یحیی و زکریا و حضرت مسیح علیه السلام و غیر آنها را می‌بینیم که در راه حق‌طلبی مورد ستم و ظلم قرار گرفتند.

امام علیه السلام در پایان این فراز از نامه می‌فرماید: «این دلیل و حجت من است در برابر غیر تو و من به همین مقدار که بیان آن پیش آمد برای تو ذکر کردم»؛ (وَهَذِهِ

۱. «عصاظة» به معنای نقصان و عیب است و از ریشه «غض» به معنای کوتاه کردن و پایین انداختن و ناقص نمودن گرفته شده.

حُجَّتِي إِلَىٰ غَيْرِكَ قَصْدُهَا، وَلَكِنِّي أَطَلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحٌ<sup>۱</sup> مِنْ ذِكْرِهَا).

اشاره به اینکه مخاطب واقعی من در این سخن خلفایی هستند که مرا به زور به بیعت خودشان مجبور ساختند ولی چون تو، این مسأله را مطرح کردی به مقداری که لازم بود گوشزد کردم.

\*\*\*

۱. «سنح» از ریشه «سنوح» بر وزن «فتوح» به معنای به خاطر آمدن است.





## بخش پنجم

ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرِ عُثْمَانَ، فَلَكَ أَنْ تَجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمِكَ مِنْهُ،  
فَأَيْنَا كَانَ أَعْدَى لَهُ، وَأَهْدَى إِلَيَّ مَقَاتِلِهِ! أَمَنْ بَدَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ  
اسْتَنْكَفَهُ، أَمْ مَنْ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاحَى عَنْهُ وَبَثَّ الْمُنُونَ إِلَيْهِ، حَتَّى أَتَى قَدْرَهُ  
عَلَيْهِ. كَلَّا اللَّهُ لَـ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا  
وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحْدَاثًا؛  
فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِزْشَادِي وَهِدَايَتِي لَهُ؛ فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ.  
وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةُ الْمُتَنَصِّحُ

وَمَا أَرَدْتُ ﴿إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ  
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾.

## ترجمه

سپس تو وضع مرا در برابر عثمان یادآور شدی (و مرا بر ترک یاری او سرزنش کردی) حق توست که با این گفتار (نادرست) از خویشاوندت دفاع کنی؛ ولی کدام یک از ما دشمنیش نسبت به او بیشتر بود و راه را برای کشتنش هموار ساخت؟ آیا کسی که آماده یاری او بود؛ ولی (او یاریش را نپذیرفت) و از او خواست که بر جای خود بنشیند و دست از این کار بکشد و یا کسی که (عثمان) از او یاری خواست و او تأخیر کرد و مرا به سوی او فرستاد تا زندگانش به سر آمد؟ هرگز چنین نیست که تو می‌گویی (و همه کسانی که در جریان قتل عثمان حضور داشتند این حقیقت را به خوبی می‌دانند). به خدا سوگند (به شهادت قرآن مجید) «خداوند کسانی که مردم را (از جنگ) باز

می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند: «به سوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشید)» به خوبی می شناسد؛ آنها (مردمی ضعیف اند و) جز اندکی پیکار نمی کنند».

ولی هرگز سزاوار نبود که من از این موضوع عذرخواهی کنم که بر عثمان به سبب بدعت‌هایی که (در تقسیم بیت‌المال و مناصب کشور اسلامی در میان ناهلان) گذارده بود عیب گرفتم و او را به علت (این کارها) سرزنش نمودم اگر گناه من ارشاد و هدایت او باشد (هیچ مانعی ندارد و اگر به این کار ملامت شوم افتخار می‌کنم) چه بسیار کسانی که ملامت می‌شوند و بی‌گناهند (و به گفته شاعر) گاه شخص ناصح و خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می‌کند متهم می‌شود. «من جز اصلاح - تا آنجا که توانایی دارم هدفی نداشته و ندارم - و توفیق من (در این کار)، جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کردم؛ و به سوی او باز می‌گردم».

## شرح و تفسیر

### مقصران اصلی در قتل عثمان

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود به پاسخ یکی دیگر از ایرادات یا صحیح‌تر سفسطه‌های معاویه پرداخته می‌فرماید: «سپس تو وضع مرا در برابر عثمان یادآور شدی (و مرا بر ترک یاری او سرزنش کردی) حق توست که با این گفتار (نادرست) از خویشاوندت دفاع کنی؛ ولی کدام یک از ما دشمنیش نسبت به او بیشتر بود و راه را برای کشتنش هموار ساخت؟ آیا کسی که آماده یاری او بود ولی (او یاریش را نپذیرفت) و از او خواست که بر جای خود بنشیند و دست از این کار بکشد و یا کسی که (عثمان) از او یاری خواست و او تأخیر کرد و مرا را به سوی او فرستاد تا زندگانش به سر آمد؟»؛ (ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرٍ

عُثْمَانَ، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحْمِكَ مِنْهُ، فَأَيُّنَا كَانَ أَعْدَىٰ آلِهِ، وَأَهْدَىٰ إِلَيَّ مَقَاتِلِهِ<sup>۲</sup>! أَمِنْ بَدَلٍ لَهُ نُصْرَتُهُ فَاسْتَقْعَدَهُ<sup>۳</sup> وَاسْتَكْفَهُ، أَمْ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاحَىٰ عَنْهُ وَبَثَّ الْمُنُونَ<sup>۴</sup> إِلَيْهِ، حَتَّىٰ أَتَىٰ قَدْرُهُ عَلَيْهِ).

تاریخ اسلام گواهی می‌دهد که نسبتی را که معاویه به علی علیه السلام داد که در خون عثمان شرکت داشته و یا دفاع لازم را از او نکرده نسبت دروغی بود که برای فریب مردم ساخته بود و در همین راه از پیراهن خونین عثمان برای برانگیختن توده‌های نا آگاه بر ضد علی علیه السلام بهره گرفت در حالی که امام علیه السلام کراراً به عثمان نصیحت کرده بود که اشتباهات خود را اصلاح کند، بیت المال را در میان بنی امیه و اطرافیانش تقسیم ننماید و پست‌های مهم اسلامی را به دست آنها نسپارد و به درد دل مردم گوش فرادهد که متأسفانه عثمان هرگز نپذیرفت. علی علیه السلام به هنگام هجوم توده‌های خشمگین مردم به خانه عثمان فرزندان خود را برای دفاع از او فرستاد.

در حالی که معاویه قدمی برای حمایت از عثمان بر نداشت با اینکه عثمان به او نامه نوشته بود و از او خواسته بود که با لشگری از شامیان به دفاع از او برخیزد. جالب است بشنوید هنگامی که معاویه بر مسند خلافت نشست، روزی به ابوالطفیل، صحابی معروف گفت: تو از قاتلان عثمان نبودی؟ ابوالطفیل گفت: نه

۱. «اعدی» به معنای دشمن‌تر از ریشه عداوت گرفته شده است.

۲. «مقاتل» جمع «مقتل» به معنای محل قتل یا موضعی از بدن که آسیب رساندن به آن سبب قتل انسان می‌شود.

۳. «فاستقعد» از مجموع قراین این جمله استفاده می‌شود که ضمیر فاعلی به عثمان برمی‌گردد و ضمیر مفعولی به امام علیه السلام یعنی عثمان نصرت امام علیه السلام را نپذیرفت و از آن حضرت خواست که در جای خود بنشیند و دست از یاریش بردارد؛ ولی بعضی به عکس معنا کرده‌اند و گفته‌اند: امام علیه السلام از عثمان خواست که بر جای خود بنشیند و به مطالبات مردم پاسخ گوید. این معنا بعید به نظر می‌رسد و اگر روی فای تفریع در «فاستقعد» دقت شود ترجیح معنای اول واضح می‌گردد.

۴. «بث» در اصل به معنای پراکنده ساختن است و «منون» به معنای مرگ، بنابراین «بث المنون» یعنی عوامل مرگ را فراهم ساخت.

ولی او را یاری هم نکردم. معاویه گفت: چرا یاری نکردی؟ ابوالطفیل گفت: هیچ یک از مهاجران و انصار او را یاری نکردند معاویه گفت: بر همه آنها واجب بود که عثمان را یاری کنند. ابوالطفیل گفت: تو با این لشگری که در شام داشتی چرا نیامدی تا او را یاری کنی معاویه گفت: همین که من امروز خون خواهی او می‌کنم یاری اوست ابوالطفیل خندید و گفت: کار تو و عثمان همانند چیزی است که شاعر می‌گوید:

لَا أَلْفَيْتَكَ بَعْدَ الْمَوْتِ تَنْدُبُنِي  
وَفِي حَيَاتِي مَا زَوَّدْتَنِي زَادِي

تو در حیات من هیچ خدمتی به من نکردی ولی بعد از مرگم می‌خواهی بر من گریه کنی.<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام به عنوان تأکید و توضیح آنچه در جمله‌های قبل آمد مبنی بر اینکه معاویه به دعوت عثمان برای یاریش هرگز گوش نداد و حالا دیگران را سرزنش می‌کند می‌فرماید: «هرگز چنین نیست که تو می‌گویی (و همه کسانی که در ماجرای عثمان حضور داشتند این حقیقت را به خوبی می‌دانند). به خدا سوگند (به شهادت قرآن مجید) «خداوند کسانی که مردم را (از جنگ) باز می‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: «به سوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشید) به خوبی می‌شناسد»؛ (كَلَّا وَاللَّهِ لَوْ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ<sup>۲</sup> مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۳</sup>).

می‌دانیم این آیه درباره دو گروه از منافقان است: گروهی که رسماً در میدان جنگ احزاب کناره‌گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره‌گیری نمودند و گروه دیگری که به برادران مسلمانان می‌گفتند: به سوی ما بیایید و دست از این

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. «المعوقين» از ریشه «عَوَّقَ» بر وزن «فوق» به معنای بازداشتن و منصرف کردن از چیزی است و «عائق» به معنای «مانع» و «معوق» به معنای بازدارنده است.

۳. احزاب، آیه ۱۸.

پیکار خطرناک بردارید. آنها اهل جهاد و پیکار با دشمن نبودند و جز به مقدار کمی آن هم از روی ریا یا اکراه در جهاد شرکت نمی‌کردند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه مزبور اشاره به دو گروه نباشد، بلکه وضع یک گروه را در دو حالت بیان می‌کند و اشاره به آن دسته از منافقان است که وقتی در میان مجاهدان بوده‌اند آنها را از جنگ باز می‌داشتند و هنگامی که به کنار می‌رفتند دیگران را به سوی خود دعوت می‌نمودند.

به هر حال استفادۀ امام علیه السلام از این آیه شریفه اشاره به این دارد که اگر تو (معاویه) در برابر مردم در مورد جریان قتل عثمان پرده‌پوشی کنی، از خدا مخفی نمی‌ماند که وی از تو یاری طلبید و هرگز به سراغش نیامدی (و از قتل او خوشحال شدی) شاید خلافت به تو برسد.

البته معاویه که یک سیاست‌باز حرفه‌ای بود می‌دانست هنگامی که مهاجران و انصار در برابر شورش مردم بر ضد عثمان سکوت کرده و کمتر کسی از او دفاع می‌کند، چنانچه به میدان بیاید و به دفاع از عثمان پردازد، مقابل مهاجران و انصار قرار گرفته است و این معنا برای او در آینده‌گران تمام می‌شود به همین دلیل اعتنایی به دعوت عثمان برای یاری نکرد، هرچند به حسب ظاهر با او هم پیمان بود.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که آیه شریفه فوق (آیه ۱۸ سوره احزاب) که درباره موضع‌گیری منافقان در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سخن می‌گوید ممکن است مدح ضمنی برای عثمان محسوب شود، چون در اینجا او به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه شده است.

ولی جمله‌های بعد نشان می‌دهد که این تشبیه فقط ناظر به تشبیه معاویه به منافقان بوده و به بیان دیگر تشبیه در یک جهت است، زیرا امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «ولی هرگز سزاوار نبود که من از این موضوع عذرخواهی کنم

که بر عثمان به سبب بدعت‌هایی که (در تقسیم بیت‌المال و پست‌های کشور اسلامی در میان ناهالان) گذارده بود، عیب بگیرم و او را به خاطر (این کارها) سرزنش نمایم. اگر گناه من ارشاد و هدایت او باشد (هیچ مانعی ندارد و اگر به این کار ملامت شوم افتخار می‌کنم) چه بسیار کسانی که ملامت می‌شوند و بی‌گناهند (و به گفته شاعر) گاه شخص ناصح و خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می‌کند متهم می‌شود؛ (وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَدَرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحْدَاثًا؛ فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَهَدَايَتِي لَهُ، فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ. وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّةُ<sup>۳</sup> الْمُتَنَصِّحُ<sup>۴</sup>).

امام علیه السلام در پایان این سخن می‌فرماید: «من جز اصلاح - تا آنجا که توانایی دارم، هدفی نداشته و ندارم - و توفیق من (در این کار)، جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کردم؛ و به سوی او باز می‌گردم؛ (وَمَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ إِلَيْهِ أُنِيبُ<sup>۵</sup>).

بی‌شک، امام علیه السلام از معدود کسانی بود که از ریختن خون عثمان ممانعت می‌کرد و فرزندان خود (امام حسن و امام حسین علیه السلام) را به دفاع از او تشویق می‌نمود.<sup>۶</sup>

در تاریخ ابن عساکر آمده است هنگامی که عثمان در محاصره شدید قرار گرفت پیکی به سوی معاویه فرستاد که فوراً با لشکری برای یاری من از شام

۱. «انقم» از ریشه «نقم» بر وزن «قلم» در اصل به معنای انکار کردن چیزی است. سپس به معنای انتقام گرفتن و خرده گرفتن آمده و در اینجا به همین معناست.

۲. «احداث» جمع «حدث» بر وزن «عبث» به معنای هر چیز تازه و نیز به معنای بدعت آمده است و در اینجا به همین معناست.

۳. «الظنَّة» به معنای تهمت است از ریشه ظنّ به معنای گمان بد گرفته شده است.

۴. «المتنصِّح» به معنای فرد خیرخواه و بسیار نصیحت کننده است.

۵. هود، آیه ۸۸.

۶. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۵۹ و تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۹، ص ۴۱۸.

حرکت کن. معاویه همراه با دو نفر دیگر سوار بر شتران تندرو شدند و خود را به مدینه رساندند. وی چون بر عثمان وارد شد؛ عثمان سؤال کرد لشکری با خود آورده‌ای؟ گفت: نه، پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه ترسیدم اگر لشکر شام در این امر دخالت کنند مردم تو را زودتر به قتل رسانند؛ ولی شتران تندرو با خود آوردم تا سه روزه تو را به شام برساند. عثمان خشمگین شد و به معاویه بدگفت و پیشنهاد او را غلط شمرد و معاویه از نزد عثمان خارج شد و به سوی شام باز گشت.<sup>۱</sup>

در تاریخ طبری در حوادث سال ۳۵ هجری آمده است که شورشیان عثمان را در محاصره شدیدی قرار دادند و همه چیز حتی آب را از او قطع کردند «وَقَدْ كَانُ يَدْخُلُ بِالشَّيْءِ مِمَّا يُرِيدُ؛ عَلِيٌّ نِيازهای او را برطرف می‌کرد».<sup>۲</sup>

نیز در همین کتاب، طبری می‌نویسد: هنگامی که شورشیان آب و غذا را بر عثمان قطع کردند، علی علیه السلام شدیداً ناراحت شد و گفت: ای مردم این کاری که شما انجام می‌دهید نه شبیه کار مسلمانان است و نه کافران، آب و غذا را از او قطع نکنید. روم و فارس حتی با اسیران خود چنین نمی‌کردند چرا و به چه عنوان او را در محاصره قرار داده و قتلش را حلال می‌شمیرید؟<sup>۳</sup>

طبری در ادامه این سخن می‌افزاید: هنگامی که جمعیت به در خانه عثمان حمله بردند، امام حسن علیه السلام و بعضی دیگر از فرزندان صحابه آنها را نهبی کردند.<sup>۴</sup> ولی از آنجا که امام علیه السلام پیش از این حادثه بارها از عثمان در برابر کارهای ناروایش انتقاد می‌کرد و کراراً او را نصیحت و ارشاد می‌فرمود که دست از این اعمال بردارد و در برابر مردم حاضر شود، درد دل مردم را بشنود و به خواسته‌های حق آنها پاسخ گوید. این امور بهانه‌ای به دست معاویه و امثال او داد

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۳۳۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۶ تا ۴۱۸.

۳. همان مدرک.

۴. همان مدرک.

که تو مردم را بر ضد عثمان به شورش واداشتی. امام علیه السلام می فرماید: اگر ارشاد و نصیحت که مصداق بارز امر به معروف و نهی از منکر است گناه محسوب می شود من به این گناه اعتراف می کنم ولی هیچ مسلمان با ایمانی چنین کاری را گناه نمی داند، بلکه از فرایض مسلم اسلام می شمرد.

لازم به یادآوری است که جمله «رُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ چه بسیار کسانی که ملامت می شوند و گناهی ندارند» یکی از ضرب المثل های عرب است و گفته اند: نخستین کسی که این جمله را گفته است «اکثم بن صیفی» بوده است.

جمله «وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّ الْمُتَنَصِّحُ؛ گاهی کسی که بسیار در نصیحت اصرار دارد متهم می شود» مصرع دومی است از یک شعر که مصرع اولش «وَكَمْ سَقَّتْ فِي آثَارِكُمْ مِنْ نَصِيحَةٍ؛ چقدر درباره کارهای شما پند و نصیحت کردم» و گفته اند این شعر از شاعری است به نام الریاشی.<sup>۱</sup>

\*\*\*



## بخشی ششم

وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلَا ضَحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ، فَلَقَدْ أَضْحَكَتَ بَعْدَ  
اسْتِعْبَارِ! مَتَى الْفَيْتَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَبِالسَّيْفِ  
مُخَوِّفِينَ

فَلَبِثْتُ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلٌ

فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ، وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ، وَأَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ فِي  
جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، شَدِيدٍ زَحَامُهُمْ،  
سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ، مُتَسَرِّبِينَ سَرَائِيلَ الْمَوْتِ؛ أَحَبُّ اللِّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ، وَقَدْ  
صَحِبَتْهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ، وَسَيْوُفٌ هَاشِمِيَّةٌ، قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ  
وَخَالِكَ وَجَدِّكَ وَأَهْلِكَ ﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾.

## ترجمه

تو (در نامه خود) گفته‌ای که نزد تو برای من و یارانم جز شمشیر چیزی نیست (و مرا به جنگ تهدید کردی) به راستی بعد از گریه مرا به خنده آوردی! چه زمان یاد داری که فرزندان عبدالمطلب به دشمن پشت کرده باشند و از شمشیر بترسند (و به گفته شاعر): «پس کمی صبر کن که حریفت به میدان می‌آید»، آری به زودی آن کس که او را دنبال می‌کنی به تعقیب تو بر می‌خیزد و آنچه را از آن فرار می‌کنی در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان به سرعت به سوی تو خواهم آمد، لشکری که جمعیتشان به هم فشرده است و به هنگام حرکت غبارشان آسمان را تیره و تار می‌کند، آنها لباس شهادت در تن دارند و بهترین ملاقات برای آنها ملاقات با

پروردگارشان است و همراه آنها لشکری از فرزندان بدرند با شمشیرهای هاشمی که می دانی لبه تیز آنها با پیکر برادر و دایی و جد و خاندانت چه کرد» و آن (مجازات) از سایر ستمکاران دور نیست».

## شرح و تفسیر

### مرا به جنگ تهدید می کنی

امام علیه السلام در این بخش از نامه که آخرین بخش آن است به یکی دیگر از تعبیراتی که در نامه معاویه آمده بود اشاره می کند که همان تهدید به جنگ است، می فرماید: «و (در نامه خود) گفته ای که نزد تو برای من و یارانم جز شمشیر چیزی نیست (و مرا به جنگ تهدید کردی) به راستی بعد از گریه مرا به خنده درآوردی. چه زمان یاد داری که فرزندان عبدالمطلب به دشمن پشت کرده باشند و از شمشیر بترسند (و به گفته شاعر): (پس کمی صبر کن که حریفت به میدان می آید)؛ (وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلَا لِصَحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ<sup>۱</sup>! مَتَى الْفَيْتَ<sup>۲</sup> بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ<sup>۳</sup>، وَبِالسَّيْفِ مُخَوِّفِينَ، فَالْبُتُّ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا<sup>۴</sup> حَمَلٌ).

جمله «لَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ» ضرب المثلی است برای کسی که در ضمن بیان پاره ای از مطالب جدی ناگهان سخنی بی اساس و بی پایه می گوید و منظور امام علیه السلام این است که تهدید به جنگ در برابر علی علیه السلام و بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب خنده آور است؛ آنها مرد میدان و فرزند شمشیر و پیشروان جهادند و

۱. «استعبار» از ریشه «عبر» بر وزن «ابر» به معنای اشک ریختن است.

۲. «الفیت» از ریشه «الفاء» به معنای یافتن ناگهانی است.

۳. «ناکلین» جمع «ناکل» به معنای انسان ضعیف و ترسویی است که از کار عقب نشینی می کند. از ریشه «نکول» به معنای ترس و عقب نشینی گرفته شده است.

۴. «هیجاء» به معنای جنگ است، چون انسان را به هیجان و میدارد.

شما شکست خوردگان بدر و احزاب و فتح مکه و به شهادت تاریخ اسلام افرادی ضعیف و ناتوان هستید. آیا تهدید شما نسبت به ما خنده آور نیست؟ گفتنی است جمله «لَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ» بر این نکته تکیه دارد که اگر کسی را در حال عادی بخنداند چندان مهم نیست؛ اما اگر شخصی مشغول گریستن باشد، سخنی بگویند که او بخندد معلوم می شود که آن سخن فوق العاده خنده آور است.

جمله «لَبِثْتُ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَاءَ حَمَلٌ» مصراع بعدش چنین است «مَا أَحْسَنَ الْمَوْتُ إِذَا الْمَوْتُ نَزَلَ».

این شعر در میان عرب به شکل ضرب المثلی در آمده و اصل آن چنین بود که در یکی از جنگ های عصر جاهلیت شترهای مردی از قبیله «قشیر» به نام حمل بن بدر به غارت برده شد. او که مرد شجاعی بود رفت و بر راهزنان شبیخون زد و شتران خود را گرفت و این شعر را سرود که ترجمه اش این است: کمی صبر کن حَمَل به میدان می آید و چه زیباست مر (در مسیر دفاع از شرف خویش) هنگامی که به سراغ انسان می آید.

امام علیه السلام در ادامه این سخن، معاویه را با عباراتی بسیار کوبنده و فصیح و بلیغ به طور جدی تهدید می کند و می فرماید: «پس به زودی آن کس که او را دنبال می کنی به تعقیب تو بر خواهد خواست و آنچه را از آن فرار می کنی در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان به سرعت به سوی تو خواهم آمد»؛ (فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ، وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ، وَأَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ).

اشاره به اینکه جنگ جویانی که با من همکاری می کنند امتحان خود را در غزوات اسلامی داده اند. آنها از سه گروه تشکیل شده اند مهاجران و انصار و نسلی که بعد از آنها به وجود آمدند و در طریق آنها گام نهاده اند؛ ولی کسانی که با

تو همراهی می‌کنند همان شکست خوردگان غزوات اسلامی و فرزندان آنها و رسوبات دوران جاهلیتند.

جمله «مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ» بر گرفته از این آیه شریفه است: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه امام علیه السلام نیروهای خود را در چند جمله معرفی می‌کند:  
 نخست می‌فرماید: «لشکری که جمعیتشان به هم فشرده است»: «شَدِيدِ زِحَامُهُمْ».  
 سپس می‌فرماید: «و به هنگام حرکت، غبارشان آسمان را تیره و تار می‌کند»:  
 «سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ»<sup>۲</sup>.

در سومین معرفی می‌افزاید: «آنها لباس شهادت در تن دارند و بهترین ملاقات برای آنها ملاقات با پروردگارشان است»؛ «مُتَسَرِّبِلِينَ<sup>۳</sup> سَرَابِيلَ الْمَوْتِ أَحَبُّ الْقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءَ رَبِّهِمْ».

در چهارمین وصف می‌فرماید: «و همراه آنها لشکری از فرزندان بدرند با شمشیرهای هاشمی که می‌دانی لبه تیز آنها با پیکر برادر و دایی و جد و خاندانت چه کرد و آن (مجازات) از ستمکاران دور نیست»؛ «وَقَدْ صَحِبْتُهُمْ ذُرِّيَّةً بَدْرِيَّةً سَيُوفُ هَاشِمِيَّةً، قَدْ عَرَفْتِ مَوَاقِعَ نَصَالِهَا<sup>۴</sup> فِي أَخِيكَ وَخَالِكَ وَجَدَّكَ وَأَهْلِكَ» «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ»<sup>۵</sup>.

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

۲. «قتام» به معنای غبار است.

۳. «متسرپلین» در اصل از سربال به معنای پیراهن گرفته شده و متسرپل به کسی می‌گویند که پیراهنی در بر کند و در اینجا امام علیه السلام شهادت را تشبیه به پیراهنی کرده است که جنگجویان از لشکرش آن را در تن پوشیده‌اند؛ پیراهنی است زینتی و زیبا.

۴. «نصال» جمع «نصل» بر وزن «نسل» به معنای پیکان تیر یا لبه شمشیر است.

امام علیه السلام تمام گفتنی‌ها را در بیان این چهار وصف آورده است؛ از یک سو ایمان آنها به خدا و عشقشان به شهادت و لقای پروردگار که مهم‌ترین انگیزه جهاد است و دیگر سابقه درخشان آنها، همچون شرکت در جنگ بدر و در هم کوبیدن دشمن با شمشیرهای هاشمی و اضافه بر اینها عدد بی‌شمار و انبوه؛ و به حق که تعبیرات امام علیه السلام در این نامه فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و گویاترین و کوبنده‌ترین تعبیرات است.

تعبیر به «مُرْقِل» که دلالت بر سرعت دارد و «جَحْفَل» که به لشکر عظیمی اطلاق می‌شود که سواران بسیاری در آن حضور دارند و تعبیر به «سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ»؛ غبار آنها در آسمان پراکنده است» همه اشاره به این دارد که این لشکر با انگیزه تمام به سرعت به سوی میدان جهاد می‌رود؛ نه تردیدی در نیاتشان است و نه شکی در هدف دارند؛ بلکه با قاطعیت گام به میدان جهاد نهاده‌اند و عاشق شهادت در راه خدا هستند.

تعبیر به «ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ» مفهومی است که آنها فرزندان جنگ بدرند گویی در آن میدان پرورش یافته‌اند. با توجه به اینکه در لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام شمار زیادی از جنگ‌جویان بدر بودند، این تعبیر کاملاً مطابق واقع است. بعضی گفته‌اند مفاد این تعبیر آن است که در لشکر امام علیه السلام گروهی از فرزندان جنگ‌جویان بدر حضور دارند در حالی که این تفسیر با تعبیر امام علیه السلام سازگار نیست.

منظور از «أَخِيكَ»؛ برادر معاویه، حنظلة بن ابی سفیان است و مقصود از «خَالِكَ»؛ دایی معاویه و ولید بن عتبه و منظور امام از «جَدَّكَ»؛ جد معاویه، جد مادری او عتبه بن ربیع است و مراد از «أَهْلَكَ»؛ خاندان معاویه جمعی از عمو زادگان او هستند که در جنگ بدر در صفوف لشکر کفر حضور داشتند.

جمله «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ» بخشی از آیه ۸۳ از سوره هود است که

اشاره به عذاب دردناک و شدید قوم لوط می‌کند. قومی که عذابشان از همه اقوام ستمکار و مشرک شدیدتر بود، زیرا خداوند شهرهای آنها را زیر و رو کرد سپس بارانی از سنگ بر ویرانه‌های آن فرستاد. ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ \* مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ﴾<sup>۱</sup>.

شایان توجه است که در کتاب صفین نصر بن مزاحم آمده است روزی سعد بن قیس، صحابی معروف برخاست و در میان یاران خود خطبه خواند و گفت: اصحاب و یاران محمد صلی الله علیه و آله با ما هستند و در میان جمعیت ما به خدایی که نسبت به بندگانش بصیر است سوگند اگر فرمانده ما غلامی حبشی بود در حالی که هفتاد نفر از بدریین با ما هستند، می‌بایست بینا و خوش دل باشیم حال چگونه خواهد بود در حالی که رییس ما پسر عموی پیغمبر ما از رزمندگان بدر است، او که در کوچکی با پیغمبر نماز خواند و در بزرگی با او جهاد کرد در حالی که معاویه از مشرکان آزاد شده روز فتح مکه است. پدرش نیز چنین بود؛ ولی گروهی را اغوا کرده و وارد آتش دوزخ نموده و داغ ننگ را بر پیشانی آنها زده است.<sup>۲</sup>

## نکته

### بدهکاری در لباس طلبکار!

ضرب المثل معروفی است که از قدیم گفته‌اند: «اگر می‌خواهی بدهکار نشوی طلبکار شو» و معاویه از کسانی بود که از این ضرب المثل استفاده فراوان می‌کرد و نامه معاویه که امام علیه السلام نامه فوق را در جواب او نگاشته، مصداق بارز آن است، زیرا او در حالی که مرتکب کارهای خلاف متعددی شده بود و پیشینه سویی

۱. هود، آیه ۸۲ و ۸۳.

۲. صفین، ص ۲۳۶.

داشت، دست بالا گرفته و نامه‌ای بسیار طلب‌کارانه برای امام علیه السلام نوشته است. اگر لیست بدهکاری‌های اجتماعی و اخلاقی و سوابق او را در نظر بگیریم خواهیم دید که:

۱. او از نظر خانوادگی وضع عجیبی داشت؛ پدرش ابوسفیان دشمن شماره یک اسلام و آتش افروز جنگ‌های ضد اسلامی بود و مادرش هند معروف به جگرخوار زنی بود که در میدان جنگ احد پهلوی افسر رشید اسلام، حمزه بن عبدالمطلب را شکافت و جگر او را بیرون کشید و بر دهان گذاشت.

۲. از نظر ایمان به اسلام، نیز در آخرین مرحله؛ یعنی سال فتح مکه و تحت فشار، خودش و پدرش ظاهراً به مسلمانان پیوستند.

۳. او از بیعت با امام مسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام که مهاجران و انصار و توده‌های عظیم مردم با او بیعت کرده بودند، سر باز زد.

۴. پرچم مخالفت بر ضد حکومت اسلامی را به بهانه خونخواهی عثمان برافراشت و گروه کثیری از منافقان و مطرودین زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را اطراف خود جمع کرد.

۵. بیت‌المال مسلمانان را بازیچه دست خود قرار داد، کاخ عظیمی همچون کاخ شاهان برای خود ساخت و اموال بیت‌المال را به جا‌اعلان حدیث و رؤسای قبایل و کسانی که از او حمایت می‌کردند و تملق می‌گفتند، بی حساب و کتاب بخشید.

۶. از ریختن خون بی‌گناهان پروا نداشت. محمد بن ابی‌بکر، مرد صالح خدا و مالک اشتر، سردار رشید اسلام و عمار یاسر، صحابی معروف و محبوب پیغمبر با توطئه او شهید شدند و با شبیخون‌هایی که به مرزهای عراق می‌زد گروهی از بی‌گناهان را به خاک و خون می‌کشید.

۷. با اینکه در دفاع از عثمان - علی رقم تقاضای یاری از سوی او - کوتاهی

کرده بود خود را وارث خون وی معرفی کرد و به خون خواهی او برخواست. معاویه علی رقم این بدهکاری‌ها، در نامه خود به طلبکاری برخواست؛ از یک سو به حمایت اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و مهاجران و انصار برمی‌خیزد و در دفاع از آنها داد سخن می‌دهد و ظهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قیامش را عطیه بزرگ الهی می‌شمرد و امام علیه السلام را در یاری صحابه مقصر می‌داند و از سویی دیگر امام علیه السلام را متهم به شرکت در خون عثمان می‌کند و از سوی سوم بیعت اجباری امام علیه السلام را با خلیفه اول نقیصه‌ای برای امام ذکر می‌کند.

ولی امام علیه السلام در پاسخ نامه او با تعبیراتی بسیار کوبنده و در عین حال فصیح و بلیغ او را خلع سلاح می‌کند. دست او را گرفته به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌برد و قیام او و پدرش بر ضد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را به او نشان می‌دهد و شرکت بستگان نزدیکش را در جنگ بدر در صف مشرکان و سپس کشته شدن آنها را به دست سپاه اسلام را یادآور می‌شود و با صراحت به او می‌گوید: ستایش پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان اهمیّت قیام او برای شخصی مانند علی علیه السلام از قبیل «زیره به کرمان بردن» یا «خرما به هجر نقل کردن» است. سپس کوتاهی‌های او را در حمایت از عثمان یادآور می‌شود و با عباراتی رسا وضع خاندان بنی امیه و خاندان بنی هاشم را در جاهلیت و اسلام ترسیم می‌کند و شایستگی بی‌قید و شرط خود را برای مقام خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله با دلایل روشنی بیان می‌دارد و نسبت به بیعت اجباریش می‌فرماید: تو خواستی مرا نکوهش کنی ولی ناخود آگاه مدح و ستایش کردی. و سرانجام تهدید معاویه را به جنگ با خود، پاسخ می‌گوید که تهدیدی مضحک و بی‌معناست نسبت به کسی که فرزند جنگ و پرورش یافته میدان‌های جهاد است.

در مجموع همان‌گونه که شارحان نهج البلاغه گفته‌اند و سابقاً نیز به آن اشاره کردیم، این نامه امام علیه السلام از بهترین نامه‌هاست که اهداف امام علیه السلام را به بهترین وجهی بیان کرده است.



## وَمِنْ كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَهْلِ بَصْرَةَ

إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ

از نامه‌های امام علیؑ است

که به اهل بصره نگاشت<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در شرح سند نامه ذیلاً آمده، این نامه مربوط به فتنه‌ای است که معاویه در بصره به راه انداخت و ماجرای آن به طور فشرده چنین بود که بعضی از اطرافیان معاویه بعد از اشغال مصر به دست عمرو بن عاص و کشته شدن

۱. سند نامه:

این نامه مربوط به فتنه‌ای است که معاویه به وسیله فردی به نام ابن حزمی در بصره به وجود آورد و هدفش سلطه بر بصره بود، او دستور داشت از کینه‌هایی که شکست‌خوردگان جنگ جمل در بصره به دل داشتند و همچنین از ماجرای خون عثمان بهره‌گیری کند و مردم را بشورانند و بصره را از قلمرو امیر مؤمنان علیؑ بیرون ببرد که موفق به این کار نشد و خودش نیز کشته شد. این حادثه را «ابراهیم ثقفی» در کتاب معروف الغارات آورده است و امام علیؑ پس از فرونشاندن این فتنه به وسیله بعضی از یاران خود، این نامه را برای مردم بصره نگاشت. باید توجه داشت که کتاب الغارات قبل از سید رضی نگاشته شده، بنابراین از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (نویسنده این کتاب ابراهیم بن هلال ثقفی در سال ۲۸۳ چشم از جهان فرو بست) (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۹).

محمد بن ابی بکر به او گفتند: فردی را به بصره بفرست تا آنجا را نیز از تحت حکومت علی علیه السلام خارج سازد. معاویه این پیشنهاد را پذیرفت و با عمرو عاص مشورت کرد و نیز روی موافق نشان داد سرانجام یکی از فرماندهان لشکر خود، به نام ابن حضرمی را روانه بصره کرد و این در حالی بود که عبدالله بن عباس والی بصره برای تسلیت به امیر مؤمنان علیه السلام در مورد شهادت محمد بن ابی بکر به کوفه رفته بود و زیاد بن ابیه را به جای خود گماشته بود. معاویه به ابن حضرمی دستور داده بود که از احساسات خون‌خواهی عثمان و کینه‌ای که گروهی از جنگ جمل در دل داشتند بهره‌گیری کند و از قبایل مختلف بصره برای این هدف بهره‌گیری نماید.

عبدالله بن عباس به سرعت به بصره برگشت و جریان فتنه را برای امام علیه السلام گزارش داد. امام علیه السلام یکی از مردان خود را به نام اعین که در بصره نفوذ داشت مأمور کرد تا به بصره برود و مردم را از اطراف ابن حضرمی پراکنده سازد. اعین تا حد زیادی در کار خود موفق شد؛ ولی چون به دست گروهی از خوارج به شهادت رسید و خبر شهادت او به امام علیه السلام و اصل گشت امام علیه السلام فرد نافذ الکلمه دیگری را به نام جاریه بن قدامه همراه نامه مورد بحث که در واقع تهدیدی است برای شورشیان و متمردان بصره، به سوی بصره گسیل داشت و دستور داد نامه را برای عموم مردم بخواند. آنچه در نهج البلاغه آمده تنها بخشی از این نامه است. مخالفان امام علیه السلام پس از یک درگیری شدید شکست خوردند و ابن حضرمی در خانه‌ای پناهنده شد. جاریه دستور داد خانه را آتش زدند. ابن حضرمی و هفتاد نفر از طرفدارانش هلاک شدند و فتنه خاموش شد.<sup>۱</sup>

\* \* \*

وَقَدْ كَانَ مِنْ انْتِشَارِ حَبْلِكُمْ وَشِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَغْبُوا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ  
 مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبَلِكُمْ. فَإِنْ خَطَّتْ بِكُمْ  
 الْأُمُورُ الْمُرْدِيَّةُ، وَسَفَهُ الْأَرَاءِ الْجَائِرَةَ، إِلَيَّ مُنَابَذَتِي وَخِلَافِي، فَهَذَا أَنَا ذَا قَدْ  
 قَرَّبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلْتُ رِكَابِي. وَلَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لِأَوْعَنَ  
 بِكُمْ وَقَعَةً لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلْعَقَةِ لَاعِقٍ؛ مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِذِي  
 الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَلِذِي النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَهَمًا إِلَيَّ بَرِيٍّ، وَلَا  
 نَاكِثًا إِلَيَّ وَفِيٍّ.

## ترجمه

به یقین پراکندگی شما (از اطراف من) و دشمنی و پیمان شکنی شما (در  
 آستانه جنگ جمل) چیزی نبود که شما از آن آگاه نباشید؛ ولی من مجرمان شما را  
 عفو کردم و شمشیر را از فراریان برداشتم و کسانی را که به جانب من آمدند  
 پذیرفتم (و از تقصیرشان درگذشتم).

حال اگر افکار مهلک و آرای ضعیف و منحرف از مسیر حق، شما را به  
 ستیزه جویی و مخالفت با من بکشاند من همان مرد دیروزم. سپاه من آماده و  
 اسبها را زین کرده و جهاز بر شتران گذارده‌ام و اگر مرا مجبور به حرکت به  
 سوی خود سازید حمله‌ای به شما بیاورم که جنگ جمل در برابر آن بسیار  
 کوچک باشد.

در عین حال از فضل و برتری مطیعان شما آگاهم و حق ناصحان را به خوبی  
 می‌شناسم و هرگز به جهت وجود متهمی، شخص بی‌گناه را کیفر نمی‌دهم و  
 وفادار را به خاطر پیمان شکن مجازات نمی‌کنم.

## شرح و تفسیر

## خاموش کردن آتش فتنه در بصره

امام علیه السلام در این نامه کوتاه و پر معنا و بسیار حساب شده برای خاموش کردن آتش فتنه معاویه در بصره بر دو اصل تکیه می‌کند: نخست تهدید بسیار کوبنده‌ای نسبت به پیمان‌شکنان دارد و به آنها یادآور می‌شود که اگر دست از فتنه‌گری بردارند با لشکری انبوه به سراغ آنها می‌آید و چنان آنان را در هم می‌کوبد که جنگ جمل را فراموش کنند. سپس بر اصل رحمت و عطف نسبت به کسانی که وفادارند یا از کرده خود پشیمانند تکیه می‌فرماید و به آنها بشارت می‌دهد که جان و مال و عرضشان محفوظ خواهد بود.

در آغاز می‌فرماید: «پراکندگی شما (از اطراف من) و دشمنی و پیمان‌شکنی شما (در آستانه جنگ جمل) چیزی نبود که شما از آن آگاه نباشید ولی من مجرمان شما را عفو کردم و شمشیر را از فراریان برداشتم و کسانی را که به جانب من آمدند پذیرفتم (و از تقصیرشان در گذشتم)»؛ «وَقَدْ كَانَ مِنْ اَنْتِشَارِ حَبْلِكُمْ<sup>۱</sup> شِقَاقِكُمْ<sup>۲</sup> مَا لَمْ تَعْبُؤْا<sup>۳</sup> عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقَبَلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ».

در واقع امام علیه السلام با این سخنان خود، سمپاشی معاویه و گروه طرفداران او را خنثی می‌کند. او تصمیم داشت با یادآوری خاطره جنگ جمل آنها را بر ضد امام علیه السلام بشوراند؛ ولی امام علیه السلام با یادآوری خاطره آن جنگ می‌خواهد آتش فتنه و فساد را خاموش کند می‌فرماید: شما پیمان‌شکنی کردید و بر ضد من قیام کردید؛ ولی پس از شکست نه فرمان قتل عام دادم و نه اجازه تعقیب مجرمان؛ فرمان عفو

۱. «حَبْلٌ» به معنای ریسمان و طناب است. و جمله «اَنْتِشَارُ حَبْلِكُمْ» کنایه از پراکندگی جمعیت است.

۲. «شِقَاقٌ» در اصل به معنای عداوت و دشمنی است و در اینجا به معنای پیمان‌شکنی و ترک در بیعت است.

۳. «تَعْبُؤُا» از ریشه «غباوت» به معنای جهل و غفلت است، بنابراین «لَمْ تَعْبُؤْا عَنْهُ» یعنی از آن غافل و بی‌خبر نیستید.

عمومی صادر کردم و مجرمان شما را بخشیدم و کسانی که به سوی من آمدند آنها را پذیرفتم و گذشته آنان را به فراموشی سپردم، بنابراین حق شناس باشید و با دشمنان من طرح دوستی نریزید.

در بعضی از روایات آمده که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از پیروزی در جنگ جمل دستور داد منادی با صدای رسا ندا در دهد: «لَا تَتَّبِعُوا مَوْلِيًّا وَلَا تُجِيزُوا عَلِيَّ جَرِيحٍ؛ فراریان را تعقیب نکنید و مجروحان (بی دفاع) را به قتل نرسانید»<sup>۱</sup>.  
 نیز دستور داد منادی ندا دهد: «مَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَمَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ؛ آن کس که به خانه خود بازگردد و در خانه را ببندد در امان است و آن کس که اسلحه بر زمین بگذارد در امان است»<sup>۲</sup>. این دستور شبیه فرمان عفو عمومی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هنگام فتح مکه است.

آنگاه برای خاموش کردن این آتش، سخن از شدت عمل در برابر افراد خیره‌سر و لجوج به میان می‌آورد و می‌فرماید: «حال اگر افکار مهلک و آرای ضعیف و منحرف از مسیر حق، شما را به ستیزه‌جویی و مخالفت با من بکشاند من همان مرد دیروزم. سپاه من آماده و اسب‌ها را زین کرده و جهاز بر شتران گذارده‌ام»؛ (فَإِنْ حَطَّتْ<sup>۳</sup> بِكُمْ الْأُمُورُ الْمُؤَدِّيَّةُ، وَسَفَهُ الْأَرَائِ الْجَائِرَةِ، إِلَى مُنَابَذَتِي<sup>۴</sup> خِلَافِي، فَهِيَ أَنَا ذَا<sup>۵</sup> قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي<sup>۶</sup>، وَرَحَلْتُ<sup>۷</sup> رِكَابِي).

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۲.

۲. همان مدرک، ص ۱۲، ح ۲.

۳. «حَطَّتْ» از ریشه «حَطَّو» بر وزن «حَتَم» به معنای گام برداشتن است و خطوه به معنای گام است و گام فاصله‌ای است که میان دو پا به هنگام راه رفتن ایجاد می‌شود. این واژه به وسیله‌ی باء متعدی می‌شود و مفهوم آن در جمله بالا این است: افکار مهلک و آرای سخیف و مفسد، شما را به سوی مخالفت من ببرد...

۴. «مُنَابَذَةٌ» به معنای مخالفت و مبارزه و در اصل از ریشه «نَبَذَ» به معنای افکندن گرفته شده گویی در مخالفت، کسی را از صلح به سوی درگیری می‌افکنند.

۵. «هَا أَنَا ذَا» مرکب از سه کلمه است: «ها» برای تنبیه، «انا» ضمیر متکلم وحده و «ذا» اسم اشاره و مفهوم آن این است که آگاه باشید، من همانم که شما می‌شناسید.

۶. «جِيَادٌ» جمع «جواد» به معنای اسب ممتاز است.

۷. «رَحَلْتُ» از ریشه «رَحَلَ» بر وزن «نَخَلَ» به معنای جهاز بر شتر گذاردن و «رِکَابٌ» به معنای شتر است.

آن‌گاه امام علیه السلام می‌افزاید: «و اگر مرا مجبور به حرکت به سوی خود سازید حمله‌ای به شما بیاورم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد»؛ (وَلَيْسَ الْجَائِئُتُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لِأَوْعَنَ بِكُمْ وَقَعَةً لَا يَكُونُ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعْقَةِ لَأَعِقُ).

اشاره به اینکه در جنگ جمل عِدّه و عُدّه و جمعیت و آمادگی من بسیار کم بود؛ ولی امروز لشکر من منسجم و انبوه است و هرگونه وسیله‌ای در اختیار آنان قرار دارد، بنابراین اگر جنگی رخ دهد قابل مقایسه با آن نخواهد بود و آن محبت‌های جنگ جمل نیز در آن محلی ندارد، چرا که آن محبت‌ها را فراموش کردید و گویا سبب جرأت و جسارت شما شد.

جمله «لَعْقَةُ لَأَعِقُ» با توجه به اینکه لعقه (بر وزن قهوه) به معنای لیسیدن و لعقه (بر وزن بقعه). مقدار چیزی است که در یک قاشق جای می‌گیرد، کنایه از شیء بسیار کم است و در فارسی در این‌گونه موارد می‌گوییم قطره‌ای است در مقابل دریا.

ولی برای اینکه مبادا دشمن از این سخن سوء استفاده کند و تصور نماید امام علیه السلام با این سخن همه اهل بصره را تهدید می‌کند و می‌گوید خشک و تر را با هم می‌سوزانم و بی‌گناه و گناهکار را کیفر می‌دهم اضافه می‌فرماید: «در عین حال از فضل و برتری مطیعان شما آگاهم و حق ناصحان را به خوبی می‌شناسم و هرگز به جهت وجود متهمی، شخص بی‌گناه را کیفر نمی‌دهم و وفادار را به خاطر پیمان شکن مجازات نمی‌کنم»؛ (مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِذِي الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَلِذِي النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مِّنْهُمَا إِلَى بَرِيٍّ، وَلَا نَاكِثًا إِلَى وَفِيٍّ).

در بعضی از روایات آمده است، زیاد که از معاونین ابن عباس، فرماندار بصره بود و به هنگام مسافرت ابن عباس به کوفه برای تسلیت شهادت محمد بن

ابوبکر خدمت امام علیه السلام، زمام امور بصره را در دست داشت، خطبه داغی خواند و طی آن تهدید کرد که من میان گنهکار و بی گناه تفاوت نمی گذارم و پدر را به خاطر فرزند و همسایه را به جرم همسایه کیفر می دهم و همه را در هم می کوبم مگر اینکه به راه راست آید.<sup>۱</sup>

احتمال دارد این سخن به گوش امام علیه السلام رسیده باشد و امام علیه السلام می خواهد با بیان نورانی خود که عدل اسلامی در آن موج می زند گفتار زیاد را اصلاح کند.

\* \* \*

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴.







## وَمِنْ كِتَابِ الرَّبِّ عَلَيْنَا السِّبَا

إِلَى مُعَاوِيَةَ

از نامه‌های امام علیؑ است

به معاویه<sup>۱</sup>

### نامه در یک نگاه

مرحوم سید رضی آغاز این نامه را نیاورده است. آغاز آن مطابق آنچه در نقل ابن ابی الحدید آمده، چنین است: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَّغْنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ مُشَاغَبَتِي...؛ نامه تو به من رسید که در آن مرا متهم ساخته‌ای که شر و فتنه درباره تو و یارانانت برپا کرده‌ام...».

۱. سند نامه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که ابن ابی الحدید در شرح خود و همچنین ابن میثم در شرحی که بر نهج البلاغه نوشته است این نامه را با اضافات قابل ملاحظه‌ای آورده‌اند و در نهج البلاغه نیست این نکته نشان می‌دهد منبع دیگری برای این نامه در دسترس آنها بوده به علاوه در میان نقل ابن ابی الحدید و ابن میثم نیز تفاوت‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد هر کدام منبعی غیر از دیگری داشته‌اند همچنین علوی در کتاب الطراز بخشی از این نامه را با تعبیراتی متفاوت با تعبیرات سید رضی ذکر کرده و آن هم دلیل بر این است که از منبع دیگری گرفته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۰).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که این نامه نامه‌ای ابتدایی از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام نیست، بلکه پاسخی است به نامه معاویه که امام علیه السلام را متهم به ایجاد آشوب و ظلم و ستم کرده و امام علیه السلام پاسخ کوبنده‌ای به او می‌دهد که برنامه من امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمکاران و ملحدان و منافقان است و بر اساس دستور پروردگار در قرآن مجید، این امور را انجام می‌دهم.

امام علیه السلام بعد از آنکه دامن خود را از این تهمت‌های ناروا پاک می‌شمرد، به نصیحت کردن معاویه می‌پردازد که این بخش از نامه در آنچه سید رضی در اینجا نقل کرده، منعکس است.

امام علیه السلام به او می‌فرماید: راه حق را بشناس که نشانه‌هایش روشن است و عذری در شناختن آن نداری. هرگز از مسیر حق منحرف نشو که در بیابان زندگی سرگردان می‌شوی و خدا نعمتش را از تو بر می‌گیرد و نعمت و مجازاتش را بر تو نازل می‌کند. مراقب خویشتن باش باز هم مراقب خویشتن باش؛ مبادا نفس سرکش، تو را به زیان و خسران و کفر و ترک ایمان بکشاند.

\* \* \*

فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَانظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعْذَرُ  
بِجَهَالَتِهِ، فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاصِحَّةً، وَسُبُلًا نَيْرَةً، وَمَحَجَّةً نَهَجَةً، وَغَايَةً  
مُطْلَبَةً، يَرُدُّهَا الْأَكْيَاسُ، وَيُخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ؛ مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ،  
خَبَطَ فِي النَّيِّهِ، وَغَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ، وَأَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ. فَذَفَسَكَ نَفْسَكَ، فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ  
لَكَ سَبِيلَكَ، وَحَيْثُ تَنَاهَيْتَ بِكَ أُمُورَكَ، فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَى غَايَةِ خُسْرٍ، وَمَحَلَّةِ  
كُفْرٍ، فَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْلَجَتْكَ شَرًّا، وَأَفْحَمَتْكَ غِيًّا، وَأَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ، وَأَوْعَرَتْ  
عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ.

## ترجمه

از خدا در مورد آنچه در اختیار داری بترس و در حقی که خداوند بر تو دارد  
نظر کن و به معرفت و شناسایی چیزی که در ندانستن آن معذور نیستی بازگرد،  
زیرا اطاعت (اوامر و نواهی الهی) نشانه‌های واضح، راه‌های نورانی، جاده‌های  
روشن و آشکار و مستقیم، و سرانجامی خواستنی دارد که هوشمندان به آن  
می‌رسند و فرومایگان و نابخردان از آن منحرف می‌شوند. هر کس از آن روی بر  
تابد از حق منحرف شده و در بیابان بدبختی و گمراهی سرگردان خواهد شد؛  
خداوند نعمتش را از او می‌گیرد و بلا و مجازاتش را بر او می‌فرستد.

زنهار زنده‌یاد مراقب خویشتن باش که خداوند سرنوشت نهایی تو را از این راه  
که می‌روی روشن ساخته و آنچه را که امور زندگانی تو به آن منتهی می‌شود بیان  
کرده (سرنوشتی شوم و عاقبتی مدموم داری) چرا که تو به سوی عاقبتی زیانبار و  
منزلگاه کفر پیش می‌روی، زیرا هوای نفست تو را به درون شر وارد ساخته و در

پرتگاه گمراهی انداخته و در مهلکه‌ها داخل نموده و راه‌های نجات را بر تو دشوار ساخته است.

## شرح و تفسیر

### به فکر عاقبت کار خود باش!

برای روشن شدن اهداف امام علیه السلام از این نامه جا داشت نامه معاویه را در اینجا می‌آوردیم، زیرا جواب نامه همیشه ناظر به متن آن نامه است؛ ولی متأسفانه نامه او در هیچ کتابی - تا آنجا که اطلاع داریم - نقل نشده است، گرچه نامه امام علیه السلام آغازی دارد که مرحوم سید رضی آن را نقل نکرده و با توجه به آغاز آن بخش‌هایی از محتوای نامه معاویه نیز روشن می‌شود، زیرا امام علیه السلام در آغاز این نامه مطابق آنچه در کتاب «تمام نهج البلاغه» آمده است چنین می‌فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.»

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ مُشَاغِبَتِي، وَتَسْتَفِيحٌ مُوَازَرَتِي، وَتَزَعُّمِي مُتَجَبِّراً، وَعَنْ حَقِّ اللَّهِ مُقْصِراً. فَسُبْحَانَ اللَّهِ، كَيْفَ تَسْتَجِيزُ الْغَيْبَةَ، وَتَسْتَحْسِنُ الْعُضِيَّةَ. فَإِنِّي لَمْ أَشَاغِبِ إِلَّا فِي أَمْرٍ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ نَهْيٍ عَنْ مُنْكَرٍ. وَلَمْ أَتَجَبَّرِ إِلَّا عَلَى بَاغِ مَارِقٍ، أَوْ مُلْحِدِ كَافِرٍ، وَلَمْ أَخْذُ فِي ذَلِكَ إِلَّا بِقَوْلِ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ - : «لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ» وَأَمَّا التَّفْصِيرُ فِي حَقِّ اللَّهِ - تَعَالَى - فَمَعَادُ اللَّهِ وَإِنَّمَا الْمُقْصَرُّ فِي حَقِّ اللَّهِ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - مَنْ عَطَلَ الْحُقُوقَ الْمُؤَكَّدَةَ، وَرَكَنَ إِلَى الْأَهْوَاءِ الْمُتَبَدِّعَةَ، وَأَخْلَدَ إِلَى الضَّلَالَةِ الْمُحِيرَةِ. وَمِنَ الْعَجَبِ أَنْ تَصِفَ، يَا مُعَاوِيَةُ، الْإِحْسَانَ، وَتُخَالِفَ الْبُرْهَانَ، وَتَنْكُثَ الْوَثَائِقَ الَّتِي هِيَ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - طَلِبَةٌ، وَعَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ، مَعَ نَبَذِ الْإِسْلَامِ، وَتَضْيِيعِ الْأَحْكَامِ، وَطَمْسِ الْأَعْلَامِ، وَالْجَزْيِ فِي الْهُوَى، وَالشَّهْوَسِ فِي الرَّذْيِ.»

«به نام خداوند بخشنده مهربان. این نامه‌ای است از بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان.

اما بعد نامه تو به من رسید که در آن مرا متهم ساخته بودی که بر ضد تو فتنه برپا کرده‌ام و مردم را شورانده‌ام و کمک کردن به من را در برنامه‌هایم زشت شمرده و چنین پنداشته‌ای که من ستمگرم و در ادای حق الهی مقصر. سبحان الله چگونه تو غیبت (و تهمت) را مجاز می‌شمری؟ به یقین من مردم را جز در انجام امر به معروف و نهی از منکر به هیجان نیاورده‌ام و جز بر طغیان‌گران و خارجان از دین یا ملحدان منافق (کافر) ستم روا نداشته‌ام و من در این راه به گفته خداوند (در قرآن مجید) تمسک بسته‌ام آنجا که می‌فرماید: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هرچند پدران یا پسران آنها باشند»<sup>۱</sup> و اما اینکه گفته‌ای من در حق خداوند متعال کوتاهی کرده‌ام، پناه بر خدا هرگز چنین نبوده؛ کسی در حق خداوند متعال کوتاهی می‌کند که حقوق مسلم الهی را تعطیل کند و تکیه بر هوا و هوس‌ها و بدعت‌ها نماید و همواره به سراغ ضلالت‌های حیران‌کننده برود. شگفتا ای معاویه تو از نیکی سخن می‌گویی؛ ولی با برهان عقل مخالفت می‌کنی و پیمان‌های الهی را که خداوند از بندگانش گرفته می‌شکنی. اسلام را رها ساخته، احکام را ضایع نموده و نشانه‌های الهی را محو کرده‌ای و در مسیر هوا و هوس به سوی هلاکت گام بر می‌داری».

آنچه مرحوم سید رضی آورده در ادامه این مقدمه است به این ترتیب که:  
 امام علیه السلام به دنبال آن مقدمه معاویه را از طرق گوناگون نصیحت می‌کند و اندرز می‌دهد و اتمام حجت می‌فرماید؛ نخست در سه جمله کوتاه و پر معنا می‌فرماید:  
 «از خداوند در مورد آنچه در اختیار داری بترس و در حق خداوند بر خود نظر

کن و به معرفت و شناسایی چیزی که در ندانستن آن معذور نیستی باز گرد؛ «فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَانظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلَيَّ مَعْرِفَةَ مَا لَا تُعْذِرُ بِجَهَالَتِهِ». جمله اول: «فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ» ممکن است اشاره به مقامی باشد که در اختیار گرفته یا اموال مسلمین و یا همه نعمت‌های الهی که به او داده شده است. امام علیه السلام به او هشدار می‌دهد مقامی را که غصب کرده‌ای باز گردان و نعمت‌های الهی را در طریق طاعت او صرف کن.

جمله دوم: «وَانظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ» اشاره به این است که خداوند در برابر آن همه نعمت که به بندگانش داده حقی بر آنان دارد و آن اینکه او را اطاعت کنند و از آنچه نهی کرده است خودداری نمایند که اگر این حق را ادا نکنند در آخرت عذاب دردناکی خواهند داشت.

جمله سوم: «وَارْجِعْ إِلَيَّ مَعْرِفَةَ مَا لَا تُعْذِرُ بِجَهَالَتِهِ» به عقیده جمعی از مفسران نهج البلاغه اشاره به معرفت امام علیه السلام واجب اطاعت است که در روایتی معروف آمده: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که از دنیا برود در حالی که امام علیه السلام زمان خود را نشناخته باشد مر او همچون مر عصر جاهلیت است»<sup>۱</sup>.

این احتمال در تفسیر این جمله نیز هست که اشاره به تمام معارف الهیه و دینی باشد که انسان در برابر جهل به آن معذور نیست. به این ترتیب امام علیه السلام معاویه را به معرفت اصول و فروع دین و وظایفی که در برابر خدا و خلق دارد، توصیه می‌کند.

۱. این حدیث با همین تعبیر در کتب شیعه؛ مانند وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹۲، ح ۲۳، باب ۳۳ از ابواب کتاب امر به معروف و نهی از منکر و در کتب اهل سنت با تعبیرات مشابهی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ مانند: «مَنْ مَاتَ وَكَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيِّتَةٌ مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ». (المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۲۸۹)  
در حدیث دیگری از معاویه بن ابی سفیان نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً» (مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶).

امام علیه السلام در ادامه این سخن به عنوان استدلال بر آنچه بیان فرمود (معذور در جهل به آن نیستی) می‌افزاید: «زیرا اطاعتِ (اوامر و نواهی الهی) نشانه‌های واضح، راه‌های نورانی، جاده‌های روشن و آشکار و مستقیم، و سرانجامی خواستنی دارد که هوشمندان به آن می‌رسند و فرومایگان و نابخردان از آن منحرف می‌شوند»؛ (فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَاماً وَاضِحَةً، وَسُبُلًا نَيِّرَةً، وَمَحَجَّةً نَهْجَةً<sup>۱</sup>، وَغَايَةً مُطَلَّبَةً، يَرِدُهَا الْأَكْيَاسُ<sup>۲</sup>، وَيُخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ<sup>۳</sup>).

امام علیه السلام در این گفتار معاویه اتمام حجت می‌کند که هرگز در قیامت نمی‌توانی بگویی راه تاریک بود و پر پیچ و خم و من آن را نشناختم می‌فرماید: نشانه‌های آن روشن است؛ آیات بینات از یک سو، احادیث معتبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی دیگر و دلایل روشن عقلی از سوی سوم همگی نشانه‌های این راه هستند که در جای جای آن خودنمایی می‌کنند. به علاوه جاده تاریک نیست: «سُبُلًا نَيِّرَةً» و مسیر شاه‌راه است نه کوره راه: «مَحَجَّةً نَهْجَةً» و هدف نهایی آن که سعادت جاویدان است نیز برای همه معلوم است.

جالب اینکه امام هم «سُبُل» را که جمع سبیل است در کلام خود آورده و هم «مَحَجَّة» را که به معنای جاده وسیع و آشکار است، زیرا انسان معمولاً از جاده‌های فرعی حرکت می‌کند تا خود را به جاده اصلی برساند. سپس به سوی مقصد پیش برود و اگر «سُبُل» با صیغه جمع و «مَحَجَّة» با صیغه مفرد آمده، ناظر به همین است که جاده فرعی که آغاز حرکت است متعدد است؛ اما جاده اصلی معمولاً یکی است.

۱. «مَحَجَّة» به معنای جاده وسیع و روشن و مستقیم است.

۲. «نَهْجَةً» گاه معنای اسم مصدری دارد و به معنای روش می‌آید و گاه معنای وصفی و به معنای واضح و روشن است.

۳. «أَكْيَاس» جمع «کَیْس» به معنای هوشیار و هوشمند است.

۴. «الْأَنْكَاس» جمع «نَکَس» بر وزن «حَرَص» به معنای انسان ضعیف و پست و نابخرد است و از ریشه «نَکَس» بر وزن «عَکَس» به معنای وارونه شدن چیزی گرفته شده است.

اما تعبیر به «غَايَةً مُطَلَّبَةً» گاه به تشدید طا خوانده شده و گاه به تشدید لام و در بعضی از نسخ «مطلوبه» آمده است که همه آنها به همان معنای مطلوب است. امام علیه السلام می فرماید: اطاعت خداوند دارای هدف مطلوبی است که منظور از آن قرب الی الله و رسیدن به سعادت جاویدان و نجات در آخرت و شمول لطف و رحمت الهی در دنیاست. هوشمندان به سراغ این هدف می روند، چون حاضر نیستند سعادت جاویدان و رضای پروردگار را با اموال و مقامات و شهوات دنیا معاوضه کنند، همان گونه که در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «الْكَيْسُ مَنْ أَحْيَا فَضَائِلَهُ وَأَمَاتَ رِذَائِلَهُ؛ هوشمند کسی است که فضایلش را احیا کند و رذایلش را بمیراند»<sup>۱</sup> و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم فرمود: «إِنَّمَا الْكَيْسُ كَيْسُ الْآخِرَةِ؛ هوشمند واقعی کسی است که در مورد آخرت هوشمندی داشته باشد»<sup>۲</sup>.

در مقابل، فرومایگان با این هدف مخالف اند و تنها به زرق و برق دنیای زودگذر و ناپایدار و بی اعتبار قناعت می کنند و گرانبهاترین متاع را به کم ارزش ترین آن می فروشند که خود دلیل بر سفاهت آنهاست.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به معاویه هشدار می دهد که از صراط مستقیم و طاعت خداوند منحرف مشو، زیرا «هر کس از آن روی بر تابد از حق منحرف شده و در بیابان بدبختی و گمراهی سرگردان خواهد شد؛ خداوند نعمتش را از او می گیرد و بلا و مجازاتش را بر او می فرستد»؛ (مَنْ نَكَبَ<sup>۳</sup> عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ، حَبَطَ فِي التِّيهِ، وَغَيَّرَ اللَّهُ رِعْمَتَهُ، وَأَحَلَّ بِهِ نَقْمَتَهُ).

۱. غررالحکم، ص ۳۲۲، ح ۷۴۶۴.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۲.

۳. «نکب» از ریشه «نکب» بر وزن «نقب» به معنای انحراف از مسیر است و ناکب کسی است که از راه منحرف شود و روی برگرداند. از این جهت به پشت کردن دنیا به انسان نکبت دنیاگفته می شود.



در این چهار جمله، امام علیه السلام نخست به نتیجه مستقیم انحراف از مسیر طاعت خدا که دوری از حق و سرگردانی است اشاره می‌کند و سپس به نتیجه نهایی آن که محروم ماندن از نعمت‌های الهی و گرفتار شدن در چنگال عذاب اوست، می‌پردازد.

دو جمله اول در واقع به منزله مقدمه و دو جمله سوم و چهارم به منزله نتیجه و ذی المقدمه است و این گفتار امام علیه السلام گویا اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام می‌افزاید: «زنهار زنهار مراقب خویشتن باش که خداوند سرنوشت نهایی تو را از این راه که می‌روی روشن ساخته و آنچه را که امور زندگانی تو به آن منتهی می‌شود بیان کرده (سرنوشتی شوم و عاقبتی مذموم) چرا که تو به سوی عاقبتی زیانبار و منزلگاه کفر پیش می‌روی»، (فَنَفْسُكَ نَفْسُكَ! فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ، وَحَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ، فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَىٰ غَايَةِ خُسْرٍ، وَمَحَلَّةِ كُفْرٍ).

این تعبیر در واقع برگرفته از همان تعبیری است که در قرآن مجید آمده است: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾؛<sup>۲</sup> مراقب خود باشید» و تعبیر امام علیه السلام اشاره به این است که این راهی را که در پیش گرفته‌ای سرانجامی جز بدبختی و خسران و کفر ندارد؛ از خواب غفلت بیدار شو و باز گرد.

جمله «قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ» را بسیاری از شارحان این‌گونه معنا کرده‌اند که خداوند راه روشن نجات را برای تو تبیین کرده در حالی که این مطلب در عبارات قبل آمده بود و نیازی به تکرار نداشت. منظور از این جمله چیز دیگری

۱. انفال، آیه ۵۳.

۲. مائده، آیه ۱۰۵.

است و آن اینکه می‌فرماید: «خداوند این مسیر خطایی را که می‌پیمایی و خداوند نتیجه شوم آن را برای تو بیان ساخته». اگر دقت کنیم جمله‌های بعد نیز با همین معنا متناسب است.

امام علیه السلام در بخش پایان این نامه (مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده است) با چهار جمله دیگر معاویه را به عاقبت شوم اعمالش آشناتر می‌سازد و می‌فرماید: «زیرا هوای نفست تو را به درون شر وارد ساخته و در پرتگاه ضلالت و گمراهی انداخته و در مهلکه‌ها داخل نموده و راه‌های نجات را بر تو دشوار ساخته است»؛ (فَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أُولَجَتْكَ<sup>۱</sup> شَرًّا، وَأَفْحَمَتْكَ<sup>۲</sup> غِيًّا<sup>۳</sup>، وَأَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ، وَأَوْعَرَّتْ<sup>۴</sup> عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ).

هر یک از این جمله‌های چهارگانه به یکی از ابعاد عاقبت شوم اعمال معاویه و هر کس که راه او را طی کند اشاره دارد. نخست گرفتار شر شدن. چه شری از این بدتر که دست انسان به خون بی‌گناهان آلوده شود و اموال بیت‌المال را به غیر اهلش بدهد و چه غی و گمراهی از این فراتر که انسان از حد خود تجاوز کند و قدر خود را نشناسد و با نداشتن لیاقت‌ها و شایستگی‌ها، ادعای خلافت و پیشوایی خلق و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کند و چه مهلکه‌ای از این بدتر که انسان خود را در مسیرهایی بی‌فکند که به جهنم منتهی می‌شود و چه مشکلی از این مشکل‌تر که انسان آنقدر گناه کند که راه بازگشت را به روی خود ببندد.

۱. «أُولَجَتْكَ» از ریشه «ایلاج» و «ولوج» به معنای ورود و دخول در چیزی گرفته شده، بنابراین «أُولَجَتْكَ شَرًّا» که از باب افعال است و دو مفعول می‌گیرد مفهومی این است که تو را وارد شر می‌کند.

۲. «أَفْحَمَتْكَ» از ریشه «اقحام» به معنای پرت کردن چیزی است اندرون شیء دیگر؛ این فعل نیز دو مفعول می‌گیرد و معنای جمله این است که تو را در گمراهی پرتاب می‌کند.

۳. «غِيًّا» به معنای گمراهی است.

۴. «أَوْعَرَّتْ» از ریشه «ایعار» و «وعر» بر وزن «وقت» در اصل به معنای سختی و دشواری و صعوبت است و جمله «أَوْعَرَّتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ» مفهومی این است که راه‌های نجات را بر تو سخت و دشوار می‌کند و به همین جهت به سرزمین صعب العبور و سنگلاخ «وعیر» گفته می‌شود.

## وَمِنْ وَصِيَّتِهِ لِعَلِيٍّ السَّلَامَةُ

لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، كَتَبَهَا إِلَيْهِ «بِحَاضِرَيْنِ» عِنْدَ أَنْصَرِافِهِ مِنْ صَفِينِ

از وصایا و سفارشهای امام عليه السلام است

که به امام حسن مجتبی عليه السلام در حالی که در سرزمین حاضرین<sup>۱</sup> (نزدیک

شام) هنگام بازگشت از صفین بود، نگاشت<sup>۲</sup>

۱. این واژه گاه به صورت تشبیه (بافتح راء) و گاه به صورت جمع (با کسر راء) خوانده شده. در صورت اول اشاره به مکانی است که در میان حلب و قنسرین از اراضی شام واقع شده و در صورت دوم ممکن است اشاره به همان مکان به اعتبار حضور اقوام مختلف در آنجا باشد.

۲. سند نامه:

این نامه به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه، از مشهورترین نامه‌ها و وصایای امام امیر مؤمنان عليه السلام است که گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان اسلام آن را پیش از تولد سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله مرحوم کلینی در کتاب الرسائل و مرحوم حسن بن عبدالله عسکری (از اساتید شیخ صدوق) در کتاب الزواجر والمواعظ و نویسنده عقد الفرید در دو بخش از کتاب خود در باب مواعظ الایماء للابناء و نویسنده کتاب تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه در ضمن سخنان امیر مؤمنان علی عليه السلام. شیخ صدوق نیز بخش‌هایی از آن را در دو جای کتاب من لا یحضر آورده است. بعد از سید رضی نیز گروه کثیری آن را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. مرحوم سید بن طاووس در آخر کتاب کشف المحجّة، ضمن بیان این وصیت‌نامه با اسناد متعددی آن را نقل می‌کند. مجموعه اسنادی که بزرگان برای این نامه ذکر کرده‌اند به شش سند بالغ می‌شود (و از مجموع این اسناد و نقل این همه بزرگان به خوبی روشن می‌شود که در انتساب این نامه به امیر مؤمنان علی عليه السلام جای هیچ‌گونه تأملی نیست. اضافه بر اینکه محتوای آن نیز به قدری عالی است که صدور آن از غیر امام معصوم امکان ندارد) (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۱۱).

## نامه در یک نگاه

این وصیت نامه که بعد از نامه مالک اشتر طولانی ترین نامه های امام علیه السلام در نهج البلاغه است، یک دوره کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله است و در حقیقت از سی بخش تشکیل می شود.

امام علیه السلام در بخش اول، خود و فرزندش را به عنوان نویسنده نامه و مخاطب آن با عباراتی بسیار پرمعنا که با روح مجموع نامه هماهنگ است معرفی می کند. در بخش دوم، نامه را به عنوان وصیت پدری دلسوز و پر محبت برای فرزندی که شدیداً مورد علاقه پدر است می نگارد.

در بخش سوم تا بخش دهم، وصیت به تقوا، بررسی تاریخ پیشینیان، توصیه به احتیاط در همه امور و تفقه در دین و شکیبایی در برابر مشکلات و توکل بر خداوند و سپردن کارها به دست او و توجه به این حقیقت که قلب و روح جوان آماده پذیرش هر گونه تعلیماتی است و تأکید بر این معنا که پدرت تجربیات عمر خود را بدون زحمت در اختیار تو می گذارد و سپس توصیه به آشنایی هر چه بیشتر به کتاب خدا و حلال و حرام الهی و سرانجام به اقتدا کردن به سنت صالحات پیشین و لزوم پرهیز از شبهات، توصیه می کند.

در بخش یازدهم تا بخش بیستم نخست از فزونی مجهولات انسان در برابر معلومات و هشدار نسبت به هرگونه انحراف از حق و تأکید بر پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اینکه هیچ کس بدون تاسی بر او به جایی نمی رسد سپس تأکید بر مسأله توحید و شرح بخشی از صفات خداوند و آنگاه ترسیم ناپایداری دنیا با ذکر یک مثال زیبا سخن می گوید.

سپس این درس را به فرزند دلبندهش می آموزد که خود را میزان داوری برای دیگران قرار دهد؛ آنچه را برای خود می پسندد برای آنها بپسندد و آنچه برای

خود نمی‌پسندد برای دیگران نپسندد. آن‌گاه از آفات اخلاقی مهمی؛ مانند خودبینی سخن می‌گوید و خدمت به خلق را به عنوان زاد و توشه‌ای مهم برای آخرت می‌شمرد و نسبت به راه پر پیچ و خمی که در مسیر آخرت است هشدار می‌دهد. از اهمّیت دعا و اینکه کلید همه خیرات و برکات است به طور مشروح سخن می‌گوید و هدف آفرینش انسان را که همان زندگی جاویدان آخرت است نه چند روزه زندگی بی‌حاصل دنیا، برای فرزندش روشن می‌سازد.

در بخش بیست و یکم تا سی‌ام یاد مر را وسیله بیداری می‌شمرد و از پیمودن راه دنیا پرستان برحذر می‌دارد، از گذر سریع و ناخواسته عمر سخن می‌گوید و راه‌های تهذیب نفس و پرهیز از آرزوهای دور و دراز را نشان می‌دهد و در ضمن، یک سلسله مسائل مهم اخلاقی را بر می‌شمرد و بر آن تأکید می‌ورزد. آن‌گاه از طرز معاشرت با برادران دینی سخن می‌گوید و نکات مهمی را در این زمینه یادآور می‌شود. بر حفظ حقوق مردم و نیکی به برادران مسلمان تأکید می‌کند. سپس اندرزهای مهمی در زمینه حریص نبودن برای به دست آوردن روزی، بحث می‌کند. پس از آن، بخشی از مسائل مهم مربوط به حفظ حرمت زنان و رفتار صحیح با آنها را یادآور می‌شود. سپس از مسائل مربوط به مدیریت زندگی و تقسیم کار در میان افراد سخن می‌گوید و سرانجام با توصیه به سپردن خویشتن به خدا و درخواست خیر دنیا و آخرت از او، نامه را پایان می‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، خوانندگان عزیز تصدیق می‌کنند که تا چه حد محتوای این نامه از نظر تربیت نفوس، فوق‌العاده دارای اهمّیت است.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این که مخاطب در این نامه، طبق غالب متون نهج‌البلاغه، امام حسن مجتبی علیه السلام است و در اکثر طرق این نامه (که به گفته علامه تستری در شرح این نامه به پنج طریق بالغ می‌شود) مخاطب آن حضرت است و تنها در یکی از طرق روایت این نامه، مخاطب محمد بن حنفیه شمرده شده است. بعضی از شارحان تأکید بر مطلب دوم دارند که

مخاطب محمد بن حنفیه است و ظاهراً دلیلشان این است که بعضی از تعبیرات این نامه نسبت به مخاطب خود با مقام عصمت امام سازگار نیست در حالی که می دانیم این گونه تعبیرات در مقام اندرز و نصیحت پدران به فرزند، مطلبی رایج است. مهم این است که گرچه مخاطب در این نامه یک نفر است؛ ولی هدف همه شیعیان و مسلمانان جهان، بلکه همه فرزندان آدم اند؛ گویی امام علیه السلام به عنوان پدر همه انسان ها سخن می گوید و مخاطبش امام حسن علیه السلام به عنوان همه فرزندان، مورد نظر است.

اینکه بعضی گفته اند امام علیه السلام با توجه به مقام والای امامت و عصمت نیاز به نصیحت و اندرز ندارد اشتباه بزرگی است، زیرا مقام والای امامت و عصمت هرگز با تأکید بر مسائل مهم اخلاقی منافات ندارد. به همین دلیل در آن زمان که امام علیه السلام در بستر شهادت افتاده بود فرزندانش امام حسن و امام حسین علیه السلام را با نام، مخاطب قرار داد و دستوراتی به آنها فرمود که از آن غافل نبودند.

نیز آنچه بعضی گفته اند که امام حسن علیه السلام در زمان صدور این نامه بیش از سی سال داشت و با تعبیری که در این نامه آمده که می فرماید: قلب جوان آماده پذیرش هرگونه تعلیمات است، سازگار نیست، اشتباه است؛ زیرا انسان در سن سی سالگی هنوز جوان است. علاوه بر این، اشاره شد که مخاطب در این نامه همه انسان ها به عنوان فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام هستند.

شایان توجه اینکه در کتاب الامامة والسیاسة آمده است در داستان سقیفه هنگامی که ابو عبیده جراح می خواست امیر مؤمنان علی علیه السلام را از خلافت کنار بزند گفت: «يَا بَنَ عَمِّ إِنَّكَ حَدِيثُ السِّنِّ وَهُوَ لِأَيِّ مَشِيخَةٍ قَوْمِكَ؛ عموزاده تو هنوز جوانی و اینها (ابوبکر و امثال او) پیرمردان با تجربه قوم تو هستند<sup>۱</sup> و می دانیم امام علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال داشت.

## بخش اول

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمْرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ  
مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا؛ إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يَدْرِكُ، السَّالِكِ  
سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ، وَرَهِينَةِ الْأَيَّامِ، وَرَمِيَةِ الْمَصَائِبِ، وَعَبْدِ  
الدُّنْيَا، وَتَاجِرِ الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفِ الْهُمُومِ،  
وَقَرِينِ الْأَحْزَانِ، وَنُصْبِ الْأَفَاتِ، وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ.

## ترجمه

این نامه از سوی پدری (دلسوز و مهربان) است که عمرش رو به پایان است، او به سخت‌گیری زمان معترف و آفتاب زندگی‌اش رو به غروب (و خواه ناخواه) تسلیم‌گذاشت دنیا (و مشکلات آن) است، همان کسی که در منزلگاه پیشینیان که از دنیا چشم پوشیده‌اند سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد. این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و چشم از جهان فرو بستند) کسی که هدف بیماری‌ها و گروگان‌روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مر، هم‌پیمان اندوه‌ها، قرین غم‌ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.

## شرح و تفسیر

این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟

این بخش در حقیقت عنوان نامه را مشخص می‌کند، زیرا معمولاً به هنگام

نوشتن نامه می‌نویسند: مِنْ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ؛ یعنی این نامه از سوی فلان کس به سوی فلان کس نگاشته می‌شود. امام علیه السلام به جای اینکه نام خود و نام فرزندش امام حسن علیه السلام را ببرد با ذکر اوصافی زمینه را برای اندرزهای بسیار مهم آینده هموار می‌سازد.

ابتدا شش صفت برای خود و سپس چهارده صفت برای فرزندش بیان می‌فرماید که فضای نامه را با این اوصاف کاملاً آماده و روشن و شفاف می‌کند. نخست می‌فرماید: «این نامه از سوی پدری است که عمرش رو به فناست، او به سخت‌گیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب است (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا (و مشکلات آن). همان کسی که در منزلگاه پیشینیان از دنیا رفته سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد»؛ (مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُمِرِّ لِلزَّمَانِ<sup>۱</sup>، الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا<sup>۲</sup>، السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ<sup>۳</sup> عَنْهَا عَدَاً). امام علیه السلام با ذکر این اوصاف برای خود اهداف مختلفی را دنبال می‌کند؛ نخست اینکه به فرزندش می‌فهماند من با کوله‌بار عظیمی از تجربه که با گذشت زمان برایم حاصل شده این نامه را می‌نویسم. دیگر اینکه گوینده اندرزها اگر تواضع به خرج دهد و از موضع بالا و آمرانه سخن نگوید، سخنانش بسیار اثربخش‌تر خواهد بود. سوم اینکه پسرش بداند به زودی پدر می‌رود و باید جای پدر بنشیند و درک این حقیقت او را برای پذیرش اندرزها آماده‌تر می‌سازد.

تعبیر به «فَانٍ» (که در اصل «فانی» بوده و برای هماهنگ شدن با جمله‌های بعد یای آن حذف شده) اشاره به این است که من قسمت عمده عمر خود را از

۱. «زمان» در اصل به همان معنای معروف آن است که شامل اوقات کوتاه و طولانی می‌شود؛ ولی از آنجاکه زمان در این دنیا همراه با حوادث گوناگون تلخ و شیرین است، این واژه گاه اشاره به همین معناست و «الْمُمِرُّ لِلزَّمَانِ» اشاره به کسی است که قبول دارد دنیا دار حوادث است ولی در عمل با آن هماهنگ نیست.

۲. در بسیاری از متون و شروح نهج‌البلاغه بعد از این وصف صفت دیگری نیز به عنوان «الدَّامُ لِلدُّنْيَا؛ نکوهش‌گر دنیا» آمده است که با توجه به آن، هفت وصف می‌شود.

۳. «الظَّاعِنِ» به معنای کوچ‌کننده از ریشه «ظعن» بر وزن «ظعن» به معنای کوچ کردن گرفته شده است.



دست داده‌ام و در آستانه چشم فرو بستن از دنیا قرار دارم، زیرا امام علیه السلام این سخن را زمانی بیان فرمود که ظاهراً عمر مبارکش از شصت گذشته بود.

جمله «الْمُؤَرِّ لِلزَّمانِ» اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرین‌هایی است که خواه ناخواه پیش می‌آید.

جمله «الْمُدِيرِ العُمُرِ» تأکیدی است بر اینکه من در سرایشی پایان عمر قرار گرفته‌ام و جمله «الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا» اشاره به غلبه حوادث بر انسان است.

جمله «السَّاكِنِ مَسَاكِنِ المَوْتِ» اشاره به این است که این منزلی که ما در آن مسکن می‌کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آنها ساختند و ما در آن نشسته‌ایم و گاه ما می‌سازیم و به آیندگان تحویل می‌دهیم.

سرانجام جمله «وَالظَّاعِنِ عَنهَا عَدَاً» اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیاست؛ یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی‌ها و آگاهی‌ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتن این نامه‌ام.

آن‌گاه امام علیه السلام مخاطب خود را بدون ذکر نام با چهارده وصف توصیف می‌کند و می‌فرماید: «این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و از جهان چشم فرو بستند) کسی که هدف بیماری‌هاست و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مر، هم‌پیمان اندوه‌ها، قرین غم‌ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است»؛ (إِلَى الْمُؤَلُّودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضٌ<sup>۱</sup> الْأَسْقَامِ، وَرَهِينَةٌ<sup>۲</sup> الْأَيَّامِ، وَرَمِيَّةٌ<sup>۳</sup> الْمَصَائِبِ، وَعَبْدُ الدُّنْيَا، وَتَاجِرٌ

۱. «غرض» به معنای هدفی است که به سوی آن تیراندازی می‌شود.

۲. «رهینه» به معنای گروگان است.

۳. «رمیه» تعبیر دیگری از «غرض» و «هدف» است (صفت مشبهه‌ای است که معنای مفعولی دارد).

الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَایَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفِ الْهُمُومِ، وَقَرِينِ الْأَخْزَانِ، وَنُصْبِ الْأَفَاتِ، وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ).

نخستین وصفی که امام علیه السلام در اینجا برای فرزندش - و به بیان دیگر برای همه انسان‌ها - ذکر می‌کند این است که او در این جهان به دنبال اموری می‌رود که قابل وصول نیست، زیرا انسان دنیایی خالی از هرگونه مشکلات و ناراحتی‌ها و ناکامی‌ها می‌خواهد در حالی که طبیعت دنیا آمیخته با مشکلات و رنج‌ها و مصائب است «الْمُؤْمَلِ مَا لَا يُدْرِكُ».

جمله «السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ» مفهومش این است که همه انسان‌ها در طریقی گام می‌نهند که انتهای آن مرگ و هلاکت است، همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»<sup>۲</sup> و هیچ‌گونه استثنایی هم برای آن ذکر نمی‌کند. جمله «عَرَضِ الْأَسْقَامِ» در واقع توضیحی است برای آنچه گذشت، زیرا انسان خواه ناخواه در این جهان هدف انواع بیماری‌هاست؛ در کودکی و جوانی به شکلی و در پیری به شکلی دیگر.

تعبیر به «وَرَهِيئَةِ الْأَيَّامِ» با توجه به اینکه «رهینه» معنای گروگان و اسیر دارد اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می‌برد؛ بخواهد یا نخواهد. در پایان عمر نیز وی را رها می‌سازد و به قبر می‌سپرد.

تعبیر «وَرَمِيَّةِ الْمَصَائِبِ» با توجه به اینکه «رمیه» به معنای چیزی است که وسیله نشانه‌گیری برای پرتاب تیرها می‌شود اشاره به این است که مصیبت‌ها که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می‌دهد از هر سو او را نشانه‌گیری کرده‌اند. کسی را نمی‌یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار

۱. «حلیف» به معنای هم‌پیمان از ریشه «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند و پیمان گرفته شده است.

۲. آل عمران، آیه ۱۸۵.

نشود همان‌گونه که امام علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: «ذَا رُبَّ الْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ  
وَبِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ؛ دنیا سرایی است که در لابه‌لای بلاها پیچیده شده و به بی‌وفایی  
معروف است»<sup>۱</sup>.

از عجائب دنیا این است که تیرهای مصائب که به او پرتاب می‌شود غالباً  
نمی‌بیند که از کجاست و چگونه است ناگهان چشم باز می‌کند می‌بیند تیر  
مصیبتی بر جان او نشسته و به گفته شاعر:

وَلَوْ أَنَّنِي أَرْمِي بِنَبْلِ رَأَيْتُهَا      وَلَكِنِّي أَرْمِي بِغَيْرِ سَهَامٍ

«اگر تیری که به سوی من پرتاب می‌شد تیر را می‌دیدم و می‌دانستم از کدام  
سو پرتاب شده ولی نه تیر دنیا را می‌بینم (و نمی‌دانم از چه سویی پرتاب شده).  
جمله «وَعَبْدُ الدُّنْيَا وَتَاجِرُ الْعُرُورِ» اشاره به این است که انسان همچون  
برده‌ای در چنگال هوا و هوسها و زرق و برق دنیا گرفتار است و این امور او را به  
هر سو می‌برند و تاجر غرور بودنش بدین جهت است که او سرمایه‌هایی را با  
تلاش در این دنیا به دست می‌آورد که سرابی بیش نیست و مجموعه‌ای از مکر و  
فریب است. سرمایه‌هایی که به زودی از دست می‌رود و دیگران همیشه به آن  
چشم دوخته‌اند.

فقره «غَرِيمِ الْمَنَايَا» انسان را به شخص بدهکاری تشبیه می‌کند که طلبکار او  
مر است؛ مرگی که جان او را می‌گیرد و جسمش را در خاک پنهان می‌سازد و  
تعبیر به «أَسِيرِ الْمَوْتِ» همان مطلب را به شکل دیگری بیان می‌کند؛ گاه  
می‌فرماید: بدهکار مر و گاه می‌فرماید: اسیر موت است.

جملات «حَلِيفِ الْهُمُومِ؛ هم‌پیمان اندوه‌ها» و «قَرِينِ الْأَحْزَانِ؛ قرین غم‌ها»  
اشاره به این است که سراسر زندگی آمیخته با انواع غم و اندوه است؛ غم روزی،  
غم بیماری، غم از دست دادن فرصت‌ها، غم خیانت‌های بعضی از دوستان و غم

توطئه‌های دشمنان. آیا می‌توان کسی را پیدا کرد که در طول عمر اسیر این غم‌ها نشده باشد.

در اینجا اشاره به داستان معروف اسکندر بد نیست؛ هنگامی که می‌خواست از دنیا برود مادرش زنده بود و می‌دانست بسیار ناراحت می‌شود. تدبیری اندیشید که مایه تخفیف آلام او شود به او گفت: مادر بر من اشک بریز و عزای مرا گرم کن؛ ولی تنها گریه مکن گروهی را دعوت کن که تو را در این امر یاری کنند و کسانی که برای من گریه کنند؛ نه برای گرفتاری‌ها و مصائب خویشتن.

مادر وصیت فرزند را بعد از مرگ او عمل کرد به سراغ همسایگان و دوستان و خویشاوندان و آشنایان رفت. از هر کس سؤال می‌کرد که تو غم و اندوهی نداری؟ غم خود را با او در میان گذاشت؛ یکی گفت همسر من از دنیا رفته دیگری گفت به مصیبت فرزندم گرفتارم، سومی گفت در معاملات زیان سختی دیده‌ام و چهارمی از بیماری و درد خود سخن گفت. مادر فهمید که دلی بی‌غم در این جهان نیست و طبق ضرب المثل معروف «الْبَيْتَةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ؛ بلا و مصیبت هرگاه عمومی شود قابل تحمل است» مصیبت فرزند برای او قابل تحمل شد. تعبیر به «نُصَبِ الْأَفَاتِ وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ» با توجه به اینکه «نُصَب» به معنای اهدافی است که تیر اندازان آن را نشانه‌گیری می‌کنند و «صَرِيح» به معنای کسی است که مغلوب می‌شود و به زمین می‌افتد، اشاره به آفات مختلفی است که از هر سو انسان را هدف‌گیری می‌کند و شهواتی که او را به زانو در آورده تاب مقاومت در برابر آن ندارد.

جمله «خَلِيفَةُ الْأَمْوَاتِ» اشاره به این است که ای انسان فراموش نکن تو جانشین مردگانی و در آینده به آنها خواهی پیوست و کسان دیگری جانشین تو می‌شوند و این رشته همچنان ادامه می‌یابد و سر دراز دارد.

جالب اینکه امام علیه السلام در معرفی خود شش صفت و در معرفی فرزندش چهارده صفت از مشکلاتی که هر انسانی در زندگی دنیا با آن روبه‌روست، بیان فرموده است؛ یعنی در واقع در مقابل هر وصف خویش دو وصف از فرزندش و در برابر هر مشکل خود دو مشکل از مخاطبش را بازگو می‌کند.

\*\*\*



## بخش دوم

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ،  
وَإِقْبَالِ الآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي، غَيْرَ  
أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمُّ نَفْسِي، فَصَدَقَنِي رَأْيِي، وَصَرَفَنِي  
عَنْ هَوَايَ، وَصَرَحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ،  
وَصِدْقٍ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ. وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً  
لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي  
مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِراً بِهِ إِنَّ أَنَا بَقَيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ.

## ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته است. این توجه سبب شده اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشتم را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست و چون تو را جزیی از وجود خود، بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرا دامنانت را بگیرد دامن مرا گرفته، به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه‌گاه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم.

## شرح و تفسیر

## سبب نگاشتن این نامه

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود، از وضع خویشتن شروع می‌کند و در ضمن، انگیزه خود را برای اقدام به این وصیت نامه اخلاقی و انسانی شرح می‌دهد و به طور خلاصه می‌فرماید: من به خود نگاه کردم دیدم ستاره عمرم رو به افول نهاده و باید در فکر خویشتن باشم و آماده سفر آخرت شوم؛ ولی از آنجا که تو را بخشی از وجود خود، بلکه تمام وجود خود می‌بینم خویش را ناگزیر از این اندرزها و نصیحت‌ها و هشدارها دیدم. می‌فرماید:

«اما بعد آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعُنِي<sup>۲</sup> عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي<sup>۳</sup>).

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «این توجه سبب شده، اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشتم را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست»؛ (غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَقَرَّدَ بِي

۱. «جُمُوح» به معنای سرکشی کردن و «جُمُوح» بر وزن «قبول» در اصل به معنای حیوان چموش است. سپس به انسان‌های سرکش و حتی حوادث و برنامه‌هایی که در اختیار انسان نیست اطلاق شده است.

۲. «يَزَعُنِي» از ریشه «وزع» بر وزن «وضع» به معنای باز داشتن گرفته شده است.

۳. «مَا وَرَائِي» اشاره به مردم دنیا، مقامات، ثروت‌ها و امثال آن است و هدف امام علیه السلام بیان این حقیقت است که توجه به قرب انتقال از دنیا مرا از امور دنیوی باز داشته و متوجه سرنوشت آینده‌ام ساخته و جای تعجب است که بعضی از شارحان نهج البلاغه، «مَا وَرَائِي» را به معنای آخرت گرفته‌اند در حالی که مفهوم جمله در این صورت چنین می‌شود: توجه به پایان عمر مرا از اهتمام به امر آخرت باز داشته و این تفسیری است نادرست.



دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي، فَصَدَفَنِي<sup>۱</sup> رَأْيِي وَصَرَفَنِي عَنِ هَوَايَ، وَصَرَحَ لِي مَخْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى<sup>۲</sup> بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعَبٌ، وَصِدْقٍ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ).

اشاره به اینکه پشت کردن دنیا، سبب بیداری انسان است، زیرا خود را در آستانه انتقال از دنیا می‌بیند و همین امر موجب می‌شود که از هوای نفس بپرهیزد و به طور جدی به سرنوشت خویش بیندیشد؛ از هوا و هوس بپرهیزد، سرگرمی‌های غافل‌کننده را کنار زند، به خویشتن راست بگوید و دور از هرگونه تعصب و سهل‌انگاری، به آینده خود؛ یعنی سفر آخرت فکر کند.

امام علیه السلام این مقدمه را ظاهراً به دو منظور بیان فرمود: نخست اینکه مخاطب کاملاً باور کند که آنچه به او گفته می‌شود کاملاً جدی است و نتیجه مطالعه‌ای عمیق نسبت به حال و آینده است. دیگر اینکه به فرزندش نیز هشدار دهد که چنین آینده‌ای را نیز در پیش دارد و همیشه جوان نمی‌ماند (هرچند جوانی دلیل بر اعتماد و اطمینان به زندگی نیست) بلکه چیزی نمی‌گذرد که کاروان عمر به منزلگاه نهایی نزدیک می‌شود. مبدا فرزندش گرفتار غرور جوانی شود و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد.

آن‌گاه امام علیه السلام به سراغ این نکته می‌رود که چرا به فکر اندرز گسترده‌ای به فرزندش افتاده در حالی که توجه امام علیه السلام به سرنوشت خویش است می‌فرماید: «چون تو را جزیی از وجود خود بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرا دامانت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته، به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه‌گاه و پشتوانه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم؛ (وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَأَنَّ

۱. «صدف» از ریشه «صدف» بر وزن «حذف» به معنای اعراض کردن و روی گرداندن از چیزی است.

۲. «أَفْضَى» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است گویی در «فضا»ی او وارد شده است.

الْمَوْتُ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِراً<sup>۱</sup> بِهِ إِنْ أَنَا بَقَيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ).

تعبیر امام علیه السلام به اینکه تو را بعضی از وجود خود یافتم تفسیر روشنی دارد، زیرا فرزند از پدر و مادر متولد می‌شود و اجزای او برگرفته از اجزای آنهاست. اما اینکه می‌فرماید: تو را تمام وجود خودم یافتم؛ ممکن است اشاره به این باشد که تو امام بعد از من و جانشین منی، بنابراین تمام وجود من در تو تجلی می‌کند و تو تجلی‌گاه تمام وجود منی.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله اشاره به مجموعه صفات جسمانی و روحانی باشد که به حکم قانون وراثت از پدران به فرزندان می‌رسد و فرزندان واجد صفات روحانی و جسمانی پدرند.

در میان عرب نیز ضرب‌المثل‌هایی است از جمله شعر معروف شاعر است که می‌گوید:

إِنَّمَا أَوْلَادُنَا بَيْنَنَا      أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

فرزندان ما جگران ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند.<sup>۲</sup>

در شرح نهج‌البلاغه مرحوم تستری آمده است که مردی اعرابی فرزند از دست رفته‌اش را دفن کرد و سپس گفت:

دَفَنْتُ بِنَفْسِي بَعْضَ نَفْسِي فَأُضْحَبْتُ      وَلِلنَّفْسِ مِنْهَا دَافِنٌ وَدَافِينٌ

بخشی از وجودم را با دست خود به خاک سپردم و نگریستم که دفن‌کننده و دفن‌شونده یکی است.<sup>۳</sup>

جمله «حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً...» در واقع توضیحی و دلیلی است در اینکه چگونه فرزند دل‌بندش بعضی وجود او و یا همه وجود اوست می‌فرماید: به همین دلیل

۱. «مستظها» از ریشه «استظهار» به معنای طلب پشتیبانی از کسی یا از چیزی است.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۶۱.

۳. شرح نهج‌البلاغه تستری، ج ۸، ص ۳۳۰.

هر مصیبتی و هر درد و رنجی به تو برسد گویی به من رسیده حتی اگر مر دامت را بگیرد گویی دامن مرا گرفته است، چون همه چیز خود را در تو می بینم و تو تمام هستی منی. به هر حال این اهتمام امام علیه السلام به امر فرزندش انگیزه اصلی بیان این وصیت نامه طولانی که مجموعه ای است از بهترین اندرزها و هدایت ها در زمینه توحید، معاد، آداب زندگی، آداب تهذیب نفس و راه و رسم درست زیستن در جامعه و از آنجا که امام علیه السلام به مقتضای حدیث معروف «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»<sup>۱</sup> پدر تمام امت است، مخاطب در این وصیت نامه در واقع همه امتند. جمله «إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَيْتُ» اشاره به جاودانگی محتوای این نامه است و در واقع چنین است با اینکه بیش از هزار سال بر آن گذشته کاملاً تازه و شاداب، بالنده و پربار است و مصداق روشنی است از آیه شریفه «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»<sup>۲</sup>.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۲. ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.



## بخش سوم

فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُّ بُنْيَى - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ،  
الِإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ. وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ.

## ترجمه

پسرم! تو را به تقوای الهی و التزام به فرمانش و آباد کردن قلب و روح با ذکرش و چنگ زدن به ریسمان (لطف و عنایت) او توصیه می‌کنم و کدام وسیله می‌تواند میان تو و خداوند مطمئن‌تر از «حبل الله» باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری.

## شرح و تفسیر

### محکم‌ترین وسیله نجات

در این بخش از نامه، امام علیه السلام اندرزهای روح‌پرور و سازنده خود را آغاز می‌کند و در عبارات کوتاه چهار دستور به فرزندش می‌دهد؛ دستوراتی که عصاره همه فضیلت‌هاست می‌فرماید: «پسرم تو را به تقوای الهی و التزام به فرمان او و آباد کردن قلب و روح با ذکرش و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می‌کنم»؛ (فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُّ بُنْيَى - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَالِإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ).

سفارش به تقوا همان سفارشی است که همه انبیا و اوصیا سر آغاز برنامه‌های خود بعد از ایمان به پروردگار قرار داده‌اند؛ همان تقوایی که زاد و توشه راه آخرت و ملاک فضیلت و برتری انسان‌ها بر یکدیگر و کلید در بهشت است. تقوا

به معنای خداترسی درونی و پرهیز از هرگونه گناه و احساس مسئولیت در پیشگاه پروردگار که سد محکمی در میان انسان و گناهان ایجاد می‌کند. مرحله ادنای آن عدالت و مرحله اعلای آن عصمت است.

در دومین دستور به التزام به اوامر الهی اشاره می‌کند، همان چیزی که بارها در قرآن مجید به عنوان «اطیعوا الله» آمده و از میوه‌های درخت پر بار تقواست. تعبیر به «عِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ» اشاره به اهمیّت ذکر الله است که بدون آن خانه قلب ویران می‌شود و جولانگاه لشکر شیطان. قرآن مجید می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۱</sup> هم آبادی دل‌ها و هم آرامش آن در سایه ذکر خداست نه تنها ذکر لفظی - هرچند ذکر لفظی هم بسیار مهم است - بلکه ذکر عملی آن‌گونه که در روایات وارد شده که امام باقر علیه السلام فرمود: «سه چیز است که انجام آن از مشکل‌ترین کارهاست و سومین آن را «ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ ذکر خدا در هر حال» بیان فرمود سپس در تفسیر ذکر چنین می‌فرماید: «وَهُوَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهُ عَزَّ جَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ يَهُمُّ بِهَا فَيَحْوُلُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ جَلَّ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾»<sup>۲</sup>؛ ذکر خدا آن است که چون تصمیمی بر معصیت می‌گیرد خداوند عز و جل را یاد کند و یاد خدا میان او و آن معصیت حائل شود و این همان چیزی است که خداوند عز و جل در قرآن فرموده است: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند»<sup>۳</sup>.

و تعبیر به «الإِعْتِصَامُ بِحَبْلِهِ» اشاره به چنگ زدن به قرآن مجید است که همه

۱. رعد، آیه ۲۸.

۲. اعراف، آیه ۲۰۱.

۳. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۱، ح ۶.

برنامه‌های سعادت در آن هست و در خود قرآن به آن اشاره شده است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن، و هرگونه وحدت الهی)، چنگ زبید و پراکنده نشوید»<sup>۱</sup>.

می‌دانیم برای حبل الله در آیه شریفه مزبور معانی بسیاری ذکر کرده‌اند؛ بعضی از مفسران آن را اشاره به قرآن، بعضی اشاره به اسلام و بعضی گفته‌اند که منظور خاندان پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام است ولی در میان این تفاسیر اختلافی نیست، زیرا «حبل الله» به معنای ارتباط با خداست که تمام اینها را شامل می‌شود.

به همین دلیل امام علیه‌السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «و کدام وسیله می‌تواند میان تو و خداوند مطمئن تر از حبل الله باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری»؛ (وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ).

تعبیر به حبل (ریسمان و طناب) اشاره به این است که چون انسان بدون تربیت الهی در قعر چاه طبیعت گرفتار است، ریسمانی محکم لازم است که به آن چنگ زند و از آن چاه در آید و این ریسمان همان قرآن و اسلام و عترت است. درباره تقوا و اهمیّت و حقیقت و آثار آن در خطبه ۱۵۷، جلد ۶ صفحه ۱۷۲ به بعد و خطبه ۱۶۱، صفحه ۲۷۴ به بعد بحث شده است.

\*\*\*





## بخش چهارم

أَحْيَ قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقَوَّهَ بِالْيَقِينِ، وَنَوَّرَهُ بِالْحِكْمَةِ،  
ذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ، وَبَصَّرَهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا، وَحَدَّرَهُ صَوْلَةَ  
الدَّهْرِ وَفُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَأَعْرَضَ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ، ذَكَرَهُ  
بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَسِرَّ فِي دِيَارِهِمْ آثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيمَا  
فَعَلُوا وَعَمَّا انْتَقَلُوا، وَأَيْنَ حَلُّوا وَنَزَلُوا! فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَبَةِ،  
وَحَلُّوا دِيَارَ الْعُرْبَةِ، وَكَانَكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ.

## ترجمه

(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مرگ رام نما و آن را به اقرار به فناء دنیا وادار، با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از هجوم حوادث روزگار و زشتی‌های گردش شب و روز آن را برحذر دار.

اخبار گذشتگان را بر او (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی را که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند. هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید که از میان دوستان خود خارج شدند و در دیار غربت بار انداختند. گویا طولی نمی‌کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت).

## شرح و تفسیر

## دل را با اندرز زنده کن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه، دوازده اندرز مهم که سبب تکامل روح و جان و پیدایش حیات معنوی در انسان است بیان فرموده‌اند.

نخست می‌فرماید: «(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مرگ را به اقرار به فنا و دنیا و دار»؛  
 (أَخِي قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقُوَّةَ بِالْيَقِينِ، وَنُورَهُ بِالْحِكْمَةِ، ذَلِكَ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرُّهُ بِالْفَنَاءِ).

امام علیه السلام در این شش دستور از احیای قلب شروع می‌کند قلب که در این گونه موارد به معنای روح و عقل و ادراک است تا زنده نشود هیچ قدمی به سوی تکامل و تعالی برداشته نخواهد شد و سیر الی الله در همان جا متوقف می‌گردد. آنچه مایه حیات قلب است موعظه‌ها و اندرزهایی است که از سوی خداوند در قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام در روایاتشان و همچنین از سوی حوادث روزگار و تاریخ بشر بیان می‌شود.

حقیقت موعظه و اندرز، توصیه به نیکی‌ها و خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها و زشتی‌هاست که هرگاه با دلایل و شواهد همراه باشد و از دل بر آید و آمیخته با خیرخواهی و دلسوزی باشد بر دل می‌نشیند.

جمله «أَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ؛ دل را با زهد بمیران» منظور قلبی است که اسیر هوا و هوس‌ها باشد. چنین قلبی باید با زهد بمیرد و حیاتی با موعظه از سر بگیرد. این تعبیر بسیار جالبی است که امام علیه السلام نخست به احیای قلب دستور می‌دهد و بعد

۱. «قَرُّ» از ریشه «تقریر» در دو معنا به کار رفته: نخست تثبیت و قرار دادن چیزی در محلش و دیگر به اقرار و ادا شدن کسی نسبت به چیزی. در جمله بالا معنای دوم اراده شده است یعنی قلب خود را درباره فنا و دنیا به اقرار و ادا.

بـه

اماته و میراندن او؛ دستور نخستین ناظر به جنبه‌های مثبت عقل و روح و دستور دوم ناظر به جنبه‌های منفی و اسیر بودن عقل در چنگال شهوات است. در واقع قلب و روح انسان به باغی می‌ماند که درختان بارور و بوته‌هایی از گل‌های رنگارنگ دارد و در عین حال علف هرزه‌های فراوانی در لابه‌لای آن درختان به چشم می‌خورد. احیای این باغ به پرورش دادن آن درختان و بوته‌های گل است و میراندن آن به حذف و نابودی علف هرزه‌های مزاحم است.

بعد از آنکه قلب با موعظه زنده شد و عوامل مزاحم با زهد حذف گردید، نوبت به تقویت آن می‌رسد. امام علیه السلام در جمله «وَقُوِّهِ بِالْيَقِينِ» از تقویت آن به یقین سخن می‌گوید، یقینی که از مطالعه اسرار آفرینش و یا عبادت و بندگی خدا حاصل می‌شود و به دنبال تقویت، به نورانی کردن دل می‌پردازد و در جمله «وَنُورُهُ بِالْحِكْمَةِ» طریق نورانی ساختن آن را که فزونی علم و دانش است نشان می‌دهد.

از آنجا که روح آدمی ممکن است سرکشی کند، راه مهار کردن آن را در پنجمین و ششمین جمله‌ها «وَذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَقَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» نشان می‌دهد، زیرا یاد مرگ و اقرار به فنا، هر انسان سرکش و چموشی را وادار به تسلیم می‌کند. بسیار دیده‌ایم هنگامی که عزیزی در حادثه‌ای ناگهانی از دنیا می‌رود و افراد زیادی از نیکان و بدان در تشییع و مجالس یادبود او شرکت می‌کنند، آثار تذلل و تسلیم در همه چهره‌ها نمایان است. ممکن است این تأثیر موقتی باشد؛ ولی به هر حال نشان می‌دهد که ذکر موت و اقرار به فنا اگر ادامه یابد، همواره در مهار کردن نفس سرکش و شهوات نقش اصلی را خواهد داشت.

به دنبال این شش دستور و در تکمیل جمله‌های پنجم و ششم، امام علیه السلام چند دستور دیگر می‌دهد می‌فرماید: «با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از

هجوم حوادث روزگار و زشتی‌های گردش شب و روز آن را بر حذر دار؛  
 (وَبَصَّرَهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا، وَحَذَّرَهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَفُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ).

گاه بر قلب انسان پرده‌های غفلت و هوا و هوس چنان فرو می‌افتد که از درک حقایق مربوط به زندگی و سعادت خویش باز می‌ماند. برای کنار زدن این پرده‌های غفلت و بینا ساختن دل، چیزی بهتر از آن نیست که انسان حوادث تلخ دنیا و آفات و بلاها و دگرگونی‌های ناگهانی را که در زندگی قدرتمندان جهان نمونه‌های زیادی از آن دیده می‌شود، مورد دقت قرار دهد و بینایی را به دل باز گرداند.

تعبیر به «فَجَائِعَ الدُّنْيَا» اشاره به فجایع مردم دنیاست که همواره دگرگونی‌هایی را به دنبال دارد، یا اشاره به حوادث تلخی که ناخواسته در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد.

جمله «صَوْلَةَ الدَّهْرِ» با توجه به اینکه «صَوْلَةَ» به معنای حمله قاهرانه است، خواه این حمله از سوی حیوان درنده‌ای باشد یا انسان نیرومند ظالم، اشاره به آفات و بلاها و بیماری‌ها و ناکامی‌هاست که همچون حیوان درنده‌ای به انسان حمله می‌کند در حالی که در مقابل آن قادر به دفاع از خویشتن نیست.

فقره «فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ» با توجه به اینکه فحش به معنای هرگونه کار زشت و ناخوشایند است اشاره به این دارد که با گذشت روزها و شب‌ها دگرگونی‌های ناخوشایندی در زندگی فرد و جوامع بشری رخ می‌دهد و فضای زندگی را تیره و تار می‌سازد. اگر انسان در این امور دقت کند بر بینایی او نسبت به حقایق این جهان و مسیر صحیح زندگی می‌افزاید.

۱. «فحش» به هر کاری گفته می‌شود که از حد اعتدال خارج شود و صورت زشتی به خود بگیرد به همین دلیل به تمام منکرات و قبیح آشکار، فحش و فحشا گفته می‌شود، هرچند در عرف امروز ما، فحشا در مورد انحرافات جنسی به کار می‌رود. (فحش گاهی معنای مصدری دارد و گاه معنای اسم مصدری).

آن‌گاه امام علیه السلام به شرح این مطلب می‌پردازد و می‌فرماید: «و اخبار گذشتگان را بر او (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند»؛ (وَاعْرِضْ عَلَيْهِمْ أَحْبَارَ الْمَاضِينَ، وَذِكْرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَسِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَآثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا عَمَّا انْتَقَلُوا وَأَيْنَ حَلُّوا<sup>۱</sup> وَنَزَلُوا).

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تأکید نموده از جمله می‌فرماید: «﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ﴾؛ بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟»<sup>۲</sup>.  
 نیز می‌فرماید: «﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌گردد»<sup>۳</sup>.

مهم این است که در گوشه و کنار این کرهٔ خاکی در بسیاری از شهرها و روستاها آثاری از پیشینیان دیده می‌شود؛ آثاری خاموش که گذشت روزگار آنها را به ویرانی کشیده؛ ولی در عین خاموشی هزار زبان دارند و با ما سخن می‌گویند و سرانجام زندگی دنیا را به همهٔ ما نشان می‌دهند بسیاری از مردم به دیدن این آثار می‌روند و به آن افتخار می‌کنند که این آثار تاریخی نشانگر تمدن پیشین ماست در حالی که اگر از آنها درس عبرت بگیرند سزاوارتر است آن‌گونه که

۱. «حَلُّوا» از ریشهٔ «حَلَّ» گاه به معنای گشودن گره و حل مشکل آمده و گاه به معنای وارد شدن در مکانی است و در جملهٔ بالا معنای دوم اراده شده است.

۲. روم، آیهٔ ۴۲.

۳. حج، آیهٔ ۴۶.

خاقانی ها از دیدن کاخ کسری ها چنان درسی آموختند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن شرح بیشتری بیان کرده می فرماید: «هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید آنها از میان دوستان خود خارج شده در دیار غربت بار انداختند گویا طولی نمی کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت)»؛ (فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَبَةِ، وَحَلُّوا دِيَارَ الْعُرْبَةِ، وَكَانَكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ).

آری در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت که همه ما بدون استثنا همان مسیر پیشینیان را خواهیم پیمود، تردید نخواهیم کرد. روزی فرا می رسد که با همسر، فرزند، دوستان، اموال، مقامات و وسایل زندگی وداع خواهیم گفت، همه را می گذاریم و می رویم.

## نکته ها

### ۱. حیات و آبادی قلب

امام علیه السلام در آغاز این فقره به احیای قلب به وسیله موعظه اشاره فرموده و در فراز قبل به عمران و آبادی قلب. به یقین منظور از قلب در این عبارات و امثال آن، آن عضو مخصوصی نیست که در درون سینه است و کارش ایجاد گردش خون در تمام اعضاست، بلکه منظور آن روح و عقل آدمی است همان گونه که در منابع لغت نیز آمده است.

اما این روح انسانی است که باید به وسیله موعظه و تقوا، احیا و آباد شود، زیرا می دانیم انسان دارای سه روح و گاه چهار روح است: روح نباتی که اثرش نمو جسم و تغذیه و تکثیر مثل است و روح حیوانی که افزون بر آن اثرش حس و حرکت است؛ ناخن و موی انسان فقط روح نباتی دارد به همین دلیل با چیدن آن هیچ احساسی به انسان دست نمی دهد؛ ولی گوشت و ماهیچه او علاوه بر

روح نباتی، روح حیوانی نیز دارد و کمترین آسیب به آن، انسان را ناراحت می‌کند. اما روح انسانی که اثر بارز آن درک و شعور و ابتکار و خلاقیت و تجزیه و تحلیل مسائل مختلف است، حقیقتی است اضافه بر روح نباتی و حیوانی. البته افرادی هستند که روح چهارمی نیز دارند که از آن به روح القدس تعبیر می‌شود. حقایقی را درک می‌کنند که افراد عادی از آن بی‌خبرند (روح القدس گاهی اشاره به جبرئیل است و گاهی به فرشته اعظم از او) تعبیری که در بعضی روایات به «روح الایمان» است، شاید اشاره به همین مرتبه عالی روح انسانی باشد.

در حدیث از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ؛ هنگامی که کسی زنا کند روح ایمان از او جدا می‌شود (مگر اینکه توبه کند و جبران نماید)».<sup>۱</sup>

در بعضی از روایات روح القدس مرتبه بالاتری از روح ایمان شمرده شده و تعبیر به ارواح پنج‌گانه در آن آمده است.<sup>۲</sup>

سخن در روح انسانی است که گاه به اندازه‌ای قوی می‌شود که همه وجود انسان را روشن می‌سازد و گاه به قدری ضعیف می‌گردد که به آن مرده می‌گویند. امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «التَّفَكُّرُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ؛ تفکر موجب زنده شدن قلب بیناست».<sup>۳</sup> در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ وَمَفَاتِيحُ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ؛ بر شما باد به اندیشیدن که موجب حیاة قلب بینا می‌شود و کلید درهای دانش است».<sup>۴</sup>

در مقابل آن از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «أَرْبَعٌ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَكَثْرَةُ مَنَاقِشَةِ النِّسَاءِ يَغْنِي مَحَادِثَهُنَّ وَمُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ... وَمَجَالَسَةُ الْمُؤْتَى

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۰، باب الكبائر، ح ۱۱.

۲. همان مدرک، ص ۲۸۲، باب الكبائر، ح ۱۶.

۳. میزان الحکمه، ح ۱۷۰۳۰.

۴. همان مدرک، ح ۱۷۰۳۱.

فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتَى قَالَ كُلُّ غَيْبٍ مُتْرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب را می‌میراند: تکرار گناه و گفتگوی زیاد با زنان (بی‌بند و بار) و جدال و جر و بحث با افراد احمق و همنشینی با مردگان. کسی سؤال کرد ای رسول خدا منظور از مردگان در اینجا چیست؟ فرمود: ثروتمندان خوش‌گذران و مست ثروت»<sup>۱</sup>.

نیز در روایات از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «لِقَاءُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ وَمُسْتَفَادُ الْحِكْمَةِ؛ ملاقات با اهل معرفت سبب آبادی دل‌ها و به دست آوردن دانش است»<sup>۲</sup> و در تعبیر دیگر فرمود: «عِمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دل‌ها در معاشرت با خردمندان است»<sup>۳</sup>.

البته همان‌گونه که در روایات بالا آمده، قلب انسان گاه به صورت ویرانه یا بیمار در می‌آید و گاه به کلی از دست می‌رود و شایسته نام مرده می‌شود. امام علیه السلام در وصیت‌نامه بالا هم سفارش به احیای قلب کرده است و هم عمران و آبادی آن. ذکر خدا سبب آبادی قلب و موعظه وسیله احیای آن است.

## ۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار

هنگامی که سخن از واعظ به میان می‌آید، ذهن همه متوجه انسان فرهیخته و استادی روشن‌بین و مردی با تقوا می‌شود که با استفاده از آیات قرآن مجید و روایات معصومین و تجارب و مطالعاتی که داشته به دیگران اندرز می‌دهد. در حالی که در روایات، از واعظان دیگری غیر از آن نیز نام برده شده است؛ از جمله حوادث تلخ و ناگوار دنیا و دگرگونی جهان که امام علیه السلام در ادامه گفتار «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ» به آن اشاره فرموده‌اند.

۱. خصال، ص ۲۲۸.

۲. غررالحکم، ص ۴۳۰، ح ۹۷۹۵.

۳. همان مدرک، ص ۴۲۹، ح ۹۷۷۴.



پندهای دیگر، تاریخ پیشینیان، قصرهای ویران شده، قبرهای خاموش و دیار متروک آنهاست که با زبان بی‌زبانی هزار گونه اندرز دارند و امام علیه السلام در ادامه همین سخن به آن اشاره فرموده است.

واعظ دیگری که در سخن دیگری از امام علیه السلام (خطبه ۱۸۸) آمده، جسم بی‌جان مردگان است می‌فرماید: «فَكَفَىٰ وَاعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُهُمْ حُمُلُوا إِلَيَّ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ مردگانی که به سوی قبرهایشان بدون اختیار می‌برند برای پند و اندرز شما کافی هستند».<sup>۱</sup>

اندرزگوی دیگری که در کلمات قصار امام علیه السلام آمده واعظ درونی؛ یعنی همان وجدان بیدار آدمی است می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ کسی که از درون وجود خود واعظی داشته باشد خداوند حافظ و نگهبانی برای او قرار می‌دهد»<sup>۲</sup> این واعظ نفسانی همان است که قرآن در سوره شمس به آن اشاره کرده می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ و قسم به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است».<sup>۳</sup>

واعظ دیگر همان است که امام کاظم علیه السلام در برابر هارون الرشید بیان کرد آن‌گاه که هارون از امام علیه السلام تقاضای موعظه کرد آن حضرت در بیانی کوتاه و پر معنا فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَيْكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هیچ چیزی را چشمت نمی‌بیند جز آنکه در آن موعظه‌ای است».<sup>۴</sup>

یعنی ستارگانِ فروزان آسمان، خورشید و ماه درخشان، قامت خمیده پیران، موی سپید سالخوردگان، بر های خشکیده درختان در فصل خزان، قبرهای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۹.

۳. شمس، آیه ۷ و ۸.

۴. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴.

خاموش مردگان و قصرهای ویران شده شاهان هر یک با زبان بی‌زبانی درسی از عبرت می‌آموزند.

اگر هارون تنها به حوادث تکان دهنده‌ای که در تاریخ بنی‌امیه و بنی‌عباس روی داد نگاه می‌کرد بهترین اندرزها را به او می‌آموخت.

بنابراین فرمایش امام علیه السلام در این وصیت‌نامه: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ؛ قلب خود را با موعظه زنده کن» مفهوم وسیعی دارد که تمام واعظان را شامل می‌شود.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی می‌نویسد: «خرقاء دختر نعمان (یکی از سران عرب) هنگامی که می‌خواست به عبادتگاه خود برود جاده را از پارچه‌های حریر و دیبا و خز مفروش می‌ساختند و کنیزان به استقبال او می‌شتافتند و او را همراهی می‌کردند تا به عبادتگاه برود و به منزل خویش بازگردد. هنگامی که سعد بن ابی وقاص به قادسیه آمد و لشکر ساسانیان شکست خوردند و رستم فرمانده لشکر کشته شد، خرقاء نزد سعد آمد با کنیزان خود (به صورت اسیران) که لباس‌های بسیار مندرس در تن داشتند (و آثار نکبت دنیا از سر و صورت خرقاء نمایان بود) سعد گفت: کدام یک از شما خرقاء هستید؟ خرقاء خود را معرفی کرد سپس افزود: دنیا دار زوال است و به یک حال نمی‌ماند، ما پادشاهان این سرزمین بودیم خراج آن را برای ما می‌آوردند و همه سر بر فرمان ما بودند هنگامی که دنیا به ما پشت کرد همه چیز ما را درهم کوبید (اشاره به اینکه تو هم چنین روزی در پیش داری).»<sup>۱</sup>

نیز از محمد بن عبدالرحمان هاشمی نقل شده که می‌گوید: یک روز عید قربان وارد بر مادرم شدم زنی را با لباس‌های مندرس نزد او دیدم. مادرم رو به من کرد و گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این مادر جعفر برمکی (وزیر معروف هارون) است. من به او سلام کردم گفتم: کمی از ماجرای زندگی

۱. شرح نهج‌البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۳۲.

خود برای من تعریف کن. گفت: جمله‌ای می‌گویم که درس عبرتی است برای هر کس که آماده گرفتن عبرت است؛ فراموش نمی‌کنم (در عصر قدرت فرزندان جعفر) در یکی از همین روزهای عید قربان چهارصد کنیز داشتم با این حال فکر می‌کردم فرزندانم جعفر حق مرا ادا نکرده؛ ولی امروز نزد شما آمده‌ام تقاضای پوست دو گوسفند قربانی دارم که یکی را زیرانداز و دیگری را روی‌انداز خود کنم.<sup>۱</sup>

به گفته شیخ بهایی:

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد

تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب

پرده داری می‌کند بر طاق کسری عنکبوت

جغد نوبت می‌زند بر قلعه افراسیاب



۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۳۳ و مرحوم محدث قمی نیز در تتمه المنتهی، ص ۲۴۸ این داستان را نقل کرده است.



## بخش پنجم

فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعَ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ،  
الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ. وَأَمْسِكْ عَن طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ  
حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِّن رُّكُوبِ الْأَهْوَالِ. وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِّنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ  
الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَايِنِ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ، وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَلَا  
تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ. وَخُضِ الْعَمَرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ، وَتَفَقَّهْ فِي الدِّينِ،  
وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.

## ترجمه

بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره  
آنچه نمی دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی  
که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم  
از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند. امر به  
معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبانت منکر را انکار نما و از کسی که کار  
بد انجام می دهد با جدیت دوری گزین. در راه خدا آن گونه که باید و شاید جهاد  
کن و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد، در دریای  
مشکلات هر جا که باشد برای رسیدن به حق فرو شو. در دین خود تفقه کن (و  
حقایق دین را به طور کامل فراگیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات  
عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است.

## شرح و تفسیر

## رمز پیروزی استقامت است

امام علیه السلام در آغاز این بخش به عنوان نتیجه گیری از بخش سابق که دستور به سیر در احوال گذشتگان می داد، پنج اندرز مهم را بیان می کند می فرماید: «بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره آنچه نمی دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند؛ (فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَأَمْسِكْ عَن طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ).

جمله «أَصْلِحْ مَثْوَاكَ» با توجه به اینکه «مَثْوَى» به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است، اشاره دارد که در این دنیا کاری کن که سرای آخرت را آباد کنی.

در دعای روز سه شنبه از دعاهای پر معنای ایام هفته، به نقل از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می خوانیم: «وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقَرِّي؛ (خدایا) آخرتم را اصلاح کن، چرا که سرای جاویدان من است».

جمله «لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ» اشاره به این است که متاع بسیار پرارزش آخرت و سعادت جاویدان را به بهای اندک و بی ارزش زرق و برق دنیا مفروش، همان گونه که قرآن مجید در نکوهش جمعی از یهود و اعمال زشت آنها می فرماید: «﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَحْقِفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾»؛ آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را با (از دست دادن) آخرت خریده اند؛ از این رو از عذاب آنها کاسته نمی شود؛ و (به هیچ صورت) یاری

نخواهند شد».<sup>۱</sup>

جمله «دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ» به نهی از قول به غیر علم اشاره دارد که انسان از اموری سخن بگوید که از آن آگاهی ندارد. در قرآن کراراً از این عمل نهی شده است از جمله می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن»<sup>۲</sup> و در مورد پیروی از وسوسه های شیطان می فرماید: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ او شما را فقط به بدی و کار زشت فرمان می دهد؛ (و نیز دستور می دهد) آنچه را نمی دانید، به خدا نسبت دهید».<sup>۳</sup>

فقره «وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ» اشاره به این است که در مسائل غیر مربوط به تو دخالت مکن و به تعبیر ساده فضولی در کار دیگران موقوف! چه بسیارند کسانی که به علت دخالت در کارهای دیگران و اموری که به آنها مربوط نیست هم از انجام وظیفه خود می مانند و هم گرفتاری ها و نزاع هایی برای خود از این رهگذر به وجود می آورند. این همان چیزی است که قرآن مجید می فرماید: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنَّ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زیانی نمی رساند».<sup>۴</sup>

آخرین جمله «وَأَمْسِكْ...» به رعایت احتیاط در شبهات اشاره دارد که یکی از اصول مسلم عقلانی است؛ هرگاه انسان در برابر دو راه قرار گرفت: راهی روشن و خالی از اشکال و راهی مجهول و تاریک، عقل می گوید هرگز در چنین راهی گام مگذار که ممکن است سرانجام شومش دامانت را بگیرد و اگر هم به مقصد برسی با ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. در راهی گام بنه که با اطمینان و

۱. بقره، آیه ۸۶.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

۳. بقره، آیه ۱۶۹.

۴. مائده، آیه ۱۰۵.

آرامش تو را به مقصودت می‌رساند.

این اصل عقلانی در روایات زیادی، از جمله حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن اشاره شده است آنجا که می‌فرماید: «دَعْ مَا يُرِيْبُكَ إِلَىٰ مَا لَا يُرِيْبُكَ؛ آنچه تو را به شک می‌افکند رها کن و به سوی راهی برو که در آن شک و تردید نداری».<sup>۱</sup> در حدیث دیگری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امور زندگی انسان‌ها را به سه قسم تقسیم می‌کند: «بخشی بین الرشد که سالم بودنش آشکار است و باید از آن تبعیت کرد و بخشی بین الغیّ که ناسالم بودنش آشکار است و باید آن را رها و بخشی که مشکل و مشکوک است که باید آن را رها نمود و به خدا واگذار کرد».<sup>۲</sup>

بدیهی است که هیچ یک از این دستورات مسأله امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل را نفی نمی‌کند و مربوط به مواردی است که انسان مسئولیتی در برابر آن ندارد، لذا به دنبال این دستورات می‌فرماید: «امر به معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبان منکر را انکار نما و از کسی که عمل بد انجام می‌دهد با جدیت دوری گزین»؛ (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَيِّنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ).

جمله اول «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ» اشاره به این است که چون انسان، دیگران را امر به معروف می‌کند، اگر خودش اهل معروف نباشد در پیش وجدان خویش شرمنده می‌گردد. به علاوه از مردم نیز خجالت می‌کشد که بگویند او امر به معروف است در حالی که خودش عامل به منکر است. مجموع این امور سبب می‌شود که با امر به معروف انسان تدریجاً در سلک عاملان به معروف درآید.

جمله «وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ...» اشاره به مراتب نهی از منکر دارد که در اینجا برای آن دو مرحله ذکر شده و در بعضی دیگر از سخنان امام علیه السلام در کلمات قصار سه

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۰.



مرحله برای آن ذکر شده است: نخست انکار به قلب و بیزاری از منکر در درون دل و جان، هرچند ظالمان دست و زبان انسان را ببندند. مرحله دوم انکار با زبان و مرحله سوم جلوگیری عملی از منکرات. بسیاری از فقها این مرحله را وظیفه حکومت اسلامی و حاکم شرع دانسته‌اند و مرحله اول و دوم را وظیفه عموم مردم. جمله (وَبَايِنُ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ) ممکن است اشاره به جایی باشد که نهی از منکر اثر نمی‌گذارد، در چنین مواردی انسان باید مجلس منکر را ترک گوید و از عاملان به منکر دوری گزیند.

این احتمال نیز هست که منظور از آن بیزاری قلبی است که آثار آن در چهره انسان نمایان باشد که یکی از مراحل سه‌گانه نهی از منکر است و در حدیثی امیر مؤمنان علی عليه السلام از پیغمبر صلى الله عليه وآله نقل می‌کند: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ؛ پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله به ما دستور داد که اهل منکر را با چهره‌ای عبوس ملاقات کنیم (تا از قیافه ما بدانند که از آنها بیزاریم)»<sup>۱</sup>.

امام عليه السلام در ادامه این سخن چند دستور دیگر می‌دهد می‌فرماید: «در راه خدا آن‌گونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش‌گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد و در دریای مشکلات برای رسیدن به حق فرو شو هر جا که باشد»؛ (وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. وَخُصِّ الْعَمْرَاتِ<sup>۳</sup> لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ).

می‌دانیم جهاد مراحل و مراتبی دارد؛ خواه جهاد نظامی با دشمن و خواه

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰.

۲. «خُصِّ» صیغه امر از ریشه «خُوض» بر وزن «حُوض» گرفته شده که در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب است. سپس به عنوان کنایه به معنای ورود یا شروع به کارها آمده است.

۳. «عمرات» جمع «عمره» بر وزن «ضربه» در اصل از غمر به معنای از بین بردن اثر چیزی گرفته شده سپس به آب زیادی که تمام چهره چیزی را می‌پوشاند و پیش می‌رود، «عمره» و «غامر» گفته شده و بعد از آن به گرفتاری‌های شدید و جهل و نادانی فراگیر که انسان را در خود فرو می‌برد اطلاق شده است و «عمرات الموت» به معنای شادید حالت مرگ است.

تلاش‌هایی دیگر در مسیر حق. بعضی از مراحل آن شایسته مجاهدان واقعی نیست؛ شایسته آنها این است که آخرین مرحله‌ای را که در توان دارند در این راه به کار گیرند و جمله «جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» اشاره به همین معناست. اما جمله «وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ» اشاره به این است که گاهی افراد آلوده، اطراف انسان‌های مجاهد و مبارز را می‌گیرند و با ملامت و سرزنش می‌خواهند سدی بر سر راه آنها ایجاد کنند. امام علیه السلام می‌فرماید: هرگز این سرزنش‌ها مانع راه تو نشود؛ هنگامی که راه را تشخیص دادی با توکل بر خدا و عزم راسخ و بدون اعتنا به سرزنش سرزنش‌گران به پیش تاز.

از آنجا که در راه حق مشکلات فراوانی وجود دارد و حق‌جویان بدون پیکار با آنها، راه به جایی نمی‌برند، امام علیه السلام این مشکلات را به امواج خروشان دریا تشبیه کرده و دستور می‌دهد برای به دست آوردن گوهر حق، در این امواج فرو شو تا به گوهر مطلوب بررسی.

سخن امام علیه السلام در این جمله‌ها برگرفته از آیاتی از قرآن مجید است؛ در آیه ۷۸ سوره حج می‌خوانیم: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» و در آیه ۵۴ سوره مائده می‌خوانیم: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ».

بسیاری از مفسران «حق جهاد» را به معنای اخلاص در نیت تفسیر کرده‌اند؛ ولی باید توجه داشت که مفهوم آن منحصر به اخلاص نیت نیست، بلکه منظور این است که مشکل‌ترین مرحله جهاد، جهاد با نفس و کسب خلوص نیت است. امام علیه السلام در پایان این بخش دو اندرز مهم دیگر به فرزندش می‌دهد می‌فرماید: «در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فرا گیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است»؛ «وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرًا»

۱. «تصبر» از ریشه «صبر» به معنای خود را به شکیبایی واداشتن و خویشتن‌داری کردن است و تفاوت آن با

عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ).

با توجه به اینکه «تفقه» از ریشه «فقه» به معنای فهم و درک است، منظور امام علیه السلام از جمله «وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ» این است که حقایق دینی را اعم از اصول و فروع به طور کامل درک کن و تنها به صورت قناعت نکن، بلکه به عمق آنها آشنا شو.

جمله «عَوْدُ نَفْسِكَ...» اشاره به این است که صبر و استقامت در مقابل مشکلات چیزی است که با تمرین به دست می‌آید. باید آنقدر تمرین کنی و خویشتن را عادت دهی تا خلق و خوی تو گردد.

فقره «نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ» اشاره به این است که هر کار مثبتی با مشکلات و موانعی روبه‌روست. هرگاه انسان صبر و استقامت بر حق نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند به آن دست یابد. چیدن یک گل بدون تحمل نیش خار میسر نیست و برداشتن اندکی عسل از کندو غالباً با نیش زنبور همراه است. اگر استقامت در برابر مشکلات نباشد هیچ هدف مقدسی به انجام نمی‌رسد.

در اینجا سزاوار است به اشعار پرمعنایی که ابوالاسود سروده است توجه کنیم:

تَعَوَّدْتُ مَسَّ الضَّرِّ حَتَّى أَلْفَتُهُ	وَأَسْلَمَنِي طُولُ الْبَلَاءِ إِلَى الصَّبْرِ
وَوَسَّعَ صَدْرِي لِلْأَذَى كَثْرَةَ الْأَذَى	وَكَانَ قَدِيمًا قَدْ يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي
إِذَا أَنَا لَمْ أَقْبَلْ مِنَ الدَّهْرِ كُلِّ مَا	الْأَقْبِيهِ مِنْهُ طَالَ عَثْبِي عَلَى الدَّهْرِ

من خود را به درد و رنج‌ها عادت دادم تا به آن انس گرفتم و ادامه مشکلات مرا به صبر عادت داد.

فزون‌ی رنج‌ها سینه مرا برای تحمل رنج گشاده ساخت، هرچند در گذشته در

→ صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می‌کند.

برابر آن تنگی سینه احساس می‌کردم.  
 (من فکر می‌کنم) اگر من همه حوادث جهان را (از تلخ و شیرین نپذیرم،  
 پیوسته باید دنیا را سرزنش کنم).<sup>۱</sup>

## نکته‌ها

### ۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر

احتیاط در موارد مشکوک یکی از اصول مسلم مذهب ماست که در بعضی از موارد واجب و گاه مستحب است.

ریشه احتیاط، حکم عقل است که در علم اصول به عنوان دفع ضرر محتمل است که در وجوب آن به طور مطلق یا با بعضی قیود و شروط بحث است. عقل حکم می‌کند که زیان‌های احتمالی را از خود دور کنیم. قابل توجه اینکه همین مسأله در علم کلام و عقاید به عنوان پایه تحقیق در مسائل مذهبی و مبدأ و معاد شناخته شده و تحقیق درباره وجود خدا و معرفه الله را بر همین اساس می‌گذارند که ترک تحقیق احتمال ضررهای عظیمی را در پی دارد. به همین دلیل عقل حکم می‌کند که فرد به تحقیق بپردازد.

امام علیه السلام در تعبیری که در این فقره داشت این اصل را کاملاً مستدل ساخت و بعد از آنکه به فرزندش دستور فرمود از مسیرهایی که خوف ضلالت در آن است بپرهیزد، زیرا پرهیز در این گونه موارد بهتر از آن است که انسان گرفتار حوادث هولناک و وحشتناک شود.

اصولاً احتیاط اگر به افراط نکشد در همه جا و همه چیز - خواه در امور معنوی و یا امور مادی - کاری عاقلانه و منطقی است.

۱. معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۳۸ به نقل شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۸۱.

## ۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی

جمله «وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ» اشاره به یک اصل مهم اخلاقی است و آن اینکه انسان‌هایی که تربیت اخلاقی نشده‌اند در آغاز کار پذیرش اصول اخلاق برای آنها آسان نیست و باید آن را بر نفس خود تحمیل کنند و پیوسته تکرار نمایند. این فعل مکرر سبب می‌شود که آن امر اخلاقی به صورت عادت در آید و ادامه این عادت سبب می‌شود که به صورت ملکه نفسانی ظاهر گردد؛ یعنی تدریجاً در درون عمق جان انسان نفوذ کند و روح را به رنگ خود در آورد.

حدیث «الْخَيْرُ عَادَةٌ» و حدیث «الْعَادَةُ طَبْعُ ثَانٍ» که در غررالحکم در لابه لای کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده، اشاره به همین معناست.

تفاوت تصبّر با صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است؛ اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می‌کند. اصولاً بسیاری از فضایل اخلاقی است که جز با ریاضت نفس و عادت دادن خویش حاصل نمی‌گردد و از آنجا که صبر (استقامت در برابر مشکلات) خمیرمایه تمام پیروزی‌هاست و طبق بعضی از روایات صبر نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن، باید به هر قیمتی است آن را به دست آورد و به گفته شاعر:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان      آخر و العصر را آگه بخوان  
صد هزاران کیمیا حق آفرید      کیمیایی همچو صبر آدم ندید



## بخش ششم

وَأَجِيْ نَفْسَكَ فِيْ أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى الْإِلَهِ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفِ حَرِيْزٍ،  
مَانِعٍ عَزِيْزٍ. وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحَرَمَانَ، أَكْثَرَ  
الِاسْتِخَارَةِ، وَتَفْهَمُ وَصِيَّتِي، وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا، فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَعَى  
وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ.

## ترجمه

در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی  
مطمئن و نیرومند سپرده‌ای. به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و  
تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست و  
بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد. وصیتم را به خوبی  
درک کن و آن را سرسری مگیر، زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد  
و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن  
نمی‌باشد سودی ندارد.

## شرح و تفسیر

### وصیتم را سرسری مگیر

امام علیه السلام در این بخش از وصیّت‌نامه (بخش ششم) پنج دستور مهم دیگر به  
فرزند دلبندش می‌دهد:

نخست توکل به خداست که می‌فرماید: «در تمام کارهایت خود را به خدا  
بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده‌ای»؛

(وَأَلْجَىٰٓ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَىٰ إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُدْخِلُهَا إِلَىٰ كَهْفٍ ۲ حَرِيْزٍ ۳، وَمَنَاعٍ عَزِيْزٍ).

توکل زاییده ایمان به توحید افعالی است هنگامی که انسان سرچشمه همه امور جهان را به دست خدا بداند و او را مسبب الاسباب بشمرد طبعاً در همه مشکلات به او پناه می برد و او را پناهگاه مطمئن خود می داند.

توکل به این معنا نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و تنها به امید لطف خدا بنشیند، بلکه به این است که تمام توان خود را به کار گیرد و در آنجا که به موانع و مشکلاتی برخورد می کند که حل آن بیرون از توان اوست دست به دامان لطف خدا می زند و با توکل بر او بر مشکلات چیره می شود.

آنگاه به مسأله اخلاص اشاره کرده می فرماید: «به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست»؛ (وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ).

اخلاص نیز از ثمرات ایمان به توحید افعالی است، زیرا هنگامی که انسان بداند «لَا مُؤْتَرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» یقین پیدا می کند که عطا و حرمان به دست اوست. به هنگامی که به این امر ایمان پیدا کرد تنها به در خانه او می رود و با خلوص نیت هرچه می خواهد از او می خواهد. به همین دلیل در روایات وارد شده است که ریاکاران مشرکند؛ امام صادق علیه السلام می فرماید: «كُلُّ رِيَاءٍ شُرْكٌ إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هر ریایی شرک است هر کس کاری برای مردم کند پاداش خود را باید از مردم بگیرد و هر کس

۱. «ألجىء» از ریشه «الجا» از «لجوء» به معنای پناه بردن گرفته شده و «الجا» به معنای به پناه فرستادن است.

۲. «كف» به معنای غار وسیع است و سپس به هرگونه پناهگاه اطلاق شده است.

۳. «حریز» به معنای حفظ کننده از ریشه «حرز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده است.



عملی برای خدا انجام دهد پاداش او بر خداست».<sup>۱</sup>

این جمله در ضمن به این حقیقت نیز اشاره دارد که انسان خواسته‌های خود را باید فقط از خدا بخواهد نه از غیر خدا و اگر طبق عالم اسباب به سراغ غیر خدا می‌رود باز هم مؤثر واقعی را خدا می‌داند که اراده‌اش گاه به دست بندگانش تحقق می‌یابد و جمله «فَإِنَّ بَيْدَهُ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ» نیز بیانگر همین حقیقت است. در سومین دستور می‌فرماید: «و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد»؛ (وَأَكْثِرِ الْإِسْتِخَارَةَ).

استخاره دو معنا دارد: یکی استخاره‌ای است که امروز در میان مردم معمول و متعارف است، هرگاه مسأله‌ای بر انسان مشکل شده و با نیروی عقل خود و مشورت با اهل آن نتوانست آن را حل کند به سراغ مشورت با خدا می‌رود و استخاره نوعی مشورت با پروردگار است. معنای دوم استخاره این است که انسان در هر کاری که قدم می‌گذارد از خدا طلب خیر کند؛ یعنی خداوند را حاکم بر سرنوشت خود ببیند؛ در امر تجارت و زراعت و مانند آن تلاش کند ولی زبان حال و قال او اَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ باشد؛ یعنی خدایا خیر و برکت را از رحمت تو می‌خواهم. این نوع از استخاره در روایات بسیار بر آن تأکید شده است. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا اسْتَخَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا خَارَ لَهُ؛ هیچ بنده با ایمانی از خداوند طلب خیر نمی‌کند مگر اینکه خداوند خیر او را فراهم می‌سازد».<sup>۲</sup>

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای اینکه فرزندش نسبت به اندرزها و وصایای او اهتمام به خرج دهد می‌فرماید: «وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۳.

۲. بحارالانوار ج ۸۸، ص ۲۲۴، ح ۴.

مگیر»؛ (وَتَفَهَّمْ وَصِيَّتِي، وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا).

سپس دلیلی برای آن ذکر می‌کند و علوم و دانش‌ها را ضمن آن، به سه بخش تقسیم می‌نماید و می‌فرماید: (زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که (زیان‌بار است) سزاوار فراگرفتن نیست سودی نمی‌بخشد)؛ (فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَع، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ).

دانش‌های مفید، علمی است که انسان را در مسیر قرب الی الله یاری می‌بخشد؛ خواه در زمینه اعتقادات باشد یا عبادات و اخلاق و...، دنیای او را به صورت آبرومند تأمین می‌کند و از فقری که مایه کفر و روسیاهی است رهایی می‌بخشد.

علوم بیهوده دانش‌هایی است که نه خیر دنیا در آن است و نه خیر آخرت و گاه از آن برای سرگرمی و یا تفاخر استفاده می‌شود؛ شبیه آنچه در حدیث معروف وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی را در مسجد دید که گروهی اطراف او را گرفته‌اند فرمود: این چیست؟ عرض کردند: این مرد علامه است (و دانش فراوان دارد) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علامه چیست؟ عرض کردند: این شخص آگاه‌ترین فرد به نسب‌های عرب و حوادث ایام جاهلیت و اشعار آنهاست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ؛ این علمی است که هر کس آن را نداند زیانی نمی‌کند و آن کس که آن را بداند سودی نمی‌برد» سپس افزود: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ

۱. «صفح» در اصل به معنای جانب و روی هر چیزی است و معنای مصدری آن روی گرداندیدن و صرف نظر کردن است و از آنجا که صرف نظر کردن گاه به علت عفو و گاه به سبب قهر است، این واژه در هر دو معنا به کار می‌رود. در ضمن باید توجه داشت که فاعل تذهبن، وصیت است و معنای جمله این است که وصیت من به سبب روی گرداندن و بی‌اعتنایی از خاطر تو نرود و معادل آن در فارسی این است که وصیت مرا سرسری مگیر. در بعضی از نسخ به جای «عنك» عنها آمده در این صورت فاعل تذهبن مخاطب یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام است.

وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ؛ علم تنها در سه چیز است: نشانه‌های روشن (در مسائل مربوط به خدا شناسی و مبدأ و معاد) و علم مربوط به احکام الهی و واجبات و علوم مربوط به امور اخلاقی و سنت‌ها و مستحبات و غیر آن اضافی است.<sup>۱</sup> البته علوم و دانش‌هایی که به عمران و آبادی دنیای مردم کمک می‌کند و آنها را از فقر و بیماری و مشکلات دیگر‌هایی می‌بخشد نیز از علوم مفیدند، زیرا در واقع مقدمه‌ای برای آن سه گروه از علوم نافعند.

قسم سوم از علوم، علوم زیان‌بار است؛ مانند علم سحر و شعبده و علوم مربوط به تولید مواد حرام مانند شراب و مواد مخدر. در دنیای امروز ما، این علوم فراوان‌تر از گذشته است؛ علمی که تهیه و وسایل کشتار جمعی را به بشر می‌آموزد مانند بمب اتم، سلاح‌های مرگبار شیمیایی و امثال آن این گونه علوم آموختن و فراگرفتنش از نظر اسلام حرام است، چرا که به عنوان مقدمه حرام محسوب می‌شود.

## نکته

### علوم نافع و غیر نافع

شک نیست که علم و دانش نور و روشنایی است؛ ولی در عین حال چنین نیست که همه علوم مطلوب و مفید باشد. همان‌گونه که در وصیّت‌نامه بالا آمده است، امام علیه السلام علوم را به سه گونه تقسیم می‌کند:

علمی که برای زندگی انسان‌ها نافع است، گاه جنبه معنوی دارد؛ مانند علم به معارف دینی و احکام و اخلاق انسانی و گاه جنبه مادی دارد؛ مانند تمام علمی که برای زندگی مادی انسان‌ها لازم است نظیر علم پزشکی، کشاورزی، فنون

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱.

دفاعی، صنایع سبک و سنگین و... و می‌دانیم اگر این علوم نباشد و زندگی مادی انسان به طور معقول اداره نشود مشکلات معنوی فراوانی به دنبال خواهد داشت. به همین دلیل این علوم در اسلام به عنوان واجب کفایی معرفی شده؛ یعنی هر گروهی لازم است به دنبال بخشی از این علوم برود تا همه نیازهای مادی جامعه اسلامی تأمین گردد و اگر در یک رشته به اندازه کافی متصدیانی نداشته باشد، وجوب عینی پیدا می‌کند.

مسلمانان در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما نباید در این علوم از دیگران عقب بمانند، بلکه باید پرچم‌دار علم باشند همان‌گونه که در قرون نخستین اسلام و چند قرن بعد از آن چنین بوده است.

اما علوم مضر و زیان‌بار، علمی است که نتیجه آن تخریب نظام اجتماعی و سلامت جامعه و برخورداری آن از پیشرفت و تکامل است مانند علوم مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی و تولید انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی و امثال آن. قسم سوم علوم بیهوده است که نه فایده‌ای دارد نه زیانی که نمونه آن در بالا در شرح کلام امام علیه السلام بیان شد.



## بخش هفتم

أَيُّ بُنْيٍّ، إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهَنَا، بَادَرْتُ  
بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ  
إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ  
يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَىٰ وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ.  
وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالأُرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ. فَبَادَرْتُكَ  
بِالأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُو قَلْبُكَ، وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ، لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الأَمْرِ مَا قَدْ  
كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجَرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفِّيتَ مَنُونَةَ الطَّلَبِ،  
وَعُوفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجَرِبَةِ، فَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَاتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا  
رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.

## ترجمه

پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به  
(نوشتن) این وصیتم برای تو مبادرت ورزیدم و نکات برجسته‌ای را در وصیتم  
وارد کردم مبادا اجلم فرارسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده  
باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن‌گونه  
که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و  
فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت  
تو مبادرت کردم و از آنجا که قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری  
در آن پاشیده شود آن را می‌پذیرد، پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به  
امور دیگر مشغول گردد (گفتنی‌ها را گفتم) همه اینها برای آن است که با تصمیم

جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته و زحمت آزمون آن را کشیده‌اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی، بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد.

## شرح و تفسیر

### انگیزه من برای نوشتن این وصیت‌نامه

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه‌اش (هفتمین بخش) بار دیگر به انگیزه خود در بیان این وصیت‌نامه طولانی و مملو از اندرزهای نافع می‌پردازد؛ انگیزه‌ای که از دو بخش تشکیل می‌شود: بخشی از آن در وجود امام علیه السلام و بخشی از آن در وجود امام مجتبی علیه السلام و خلاصه اش این است که سن من بالا رفته و می‌ترسم اجلم فرا برسد به همین دلیل اقدام به این وصیت‌نامه کردم و از سوی دیگر تو جوان هستی و آماده پذیرش حق. از این می‌ترسم سن تو بالا رود و آن آمادگی در تو نباشد. به این دو دلیل به این وصیت‌نامه مبادرت کردم.

نخست می‌فرماید: «پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به این وصیتم، برای تو مبادرت ورزیدم»؛ (أَيُّ بُنَيِّ إِنْني لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أُرْدَادًا وَهَنَا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ).

می‌دانیم سن مبارک امام علیه السلام در آن زمان ۶۰ سال یا کمی بیشتر بود و سن فرزندش بیش از ۳۰ سال که هنوز بقایای جوانی را با خود داشت و این درسی است برای همه پدران در برابر فرزندان، هنگامی که سنین عمر آنها بالا می‌رود پیش از آنکه اجل فرا رسد و یا فرزندانشان دوران جوانی و یا نوجوانی را که آمادگی فراوان برای پذیرش حق در آن است، پشت سر بگذارند، آنچه را لازم

است به آنها بگویند و وصیت کنند.

آن‌گاه امام علیه السلام به توضیح بیشتری می‌پردازد و می‌فرماید: «و نکات برجسته‌ای را در وصیتم وارد کردم مبادا اجلم فرارسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم»؛ (وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، وَأَنَّ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا تُقْصِتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَىٰ وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ) ۲.

امام علیه السلام در اینجا نه به عنوان معصوم و نیز مخاطبش نه به عنوان فرزندی معصوم، بلکه به عنوان پدری پیر و دلسوز در برابر فرزندی که ممکن است در معرض تندباد و سوسه‌های نفس و فتنه‌های دنیا قرار بگیرد، به دو نکته راجع به خود و یک نکته درباره‌ی فرزندش اشاره می‌کند و می‌فرماید: از یک سو سن من بالا رفته و بیم فرارسیدن اجل و از دست رفتن فرصت را دارم و از سوی دیگر همراه بالا رفتن سن همان‌گونه که اعضای بدن ضعیف و ناتوان می‌شود، فکر هم ممکن است به سستی گراید و از سوی سوم تو که مخاطب من هستی نیز در معرض آفات مختلفی قرار بگیری؛ و سوسه‌های شیطان، هوای نفس و بندگی دنیا که اگر چنین شود باز فرصت پند و اندرز از دست می‌رود.

روی این جهات، من مبادرت به این وصیت و اندرزنامه کردم تا به نتیجه

۱. «افضی» از ریشه «افضاء» و ریشه «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است سپس در مورد القا و تعلیم مطلبی به دیگری به کار رفته گویی آن مطلب را در فضای فکر مخاطب وارد می‌کند.

۲. «نفور» در اصل به معنای حیوان فراری است که از چیز وحشتناکی رم کرده باشد و سپس به انسان‌هایی که از چیزی فراری هستند نیز اطلاق شده است.

مطلوب، قبل از فوت فرصت برسم.

جای تعجب است که ابن ابی الحدید در شرح جمله‌هایی که امام علیه السلام درباره خود بیان فرموده می‌گوید: «این جمله‌ها نشان می‌دهد، بر خلاف عقیده شیعه که می‌گویند امام علیه السلام از این گونه امور معصوم است نه در فکر او نقصانی حاصل می‌شود نه رأی او فتور می‌پذیرد»، باطل است.<sup>۱</sup>

در حالی که تمام قراین - همان‌گونه که گفتیم - نشان می‌دهد امام علیه السلام، این سخنان را نه از موضع امامت و عصمت، بلکه از موضع پدری پیر و پر تجربه که برای فرزندی جوان و کم تجربه نصیحت و اندرز می‌دهد، بیان فرموده است.

اگر ابن ابی الحدید سخن دیگر مولا علی علیه السلام را که در همین نهج البلاغه وارد شده توجه می‌کرد که می‌فرماید: «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ؛ از من سؤال کنید (آنچه را می‌خواهید) پیش از آنکه مرا از دست دهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست از هیچ حادثه‌ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می‌شود از من سؤال نمی‌کنید (مگر اینکه پاسخ آن را آماده دارم)».<sup>۲</sup>

نیز سخن دیگری که در خطبه ۱۸۹ آمده است که می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ ای مردم هرچه می‌خواهید از من پرسید، چرا که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاه‌ترم (و همه چیز به فرمان خدا و به اذن الله نزد من روشن است). آری اگر ابن ابی الحدید این سخنان را در کنار هم می‌گذاشت هرگز چنین نمی‌گفت.

سپس امام علیه السلام به بیان دلیلی برای طرح وصایای خود برای فرزند جوانش پرداخته چنین می‌گوید: «به یقین قلب جوان و نوجوان همچون زمین خالی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۶۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.



است؛ هر بذری در آن پاشیده شود آن را می پذیرد»؛ (وَإِنَّمَا قَلْبُ الْوَالِدِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُتِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ).

این امر بارها به تجربه رسیده و حتی روایتی است که به صورت ضرب المثل در آمده که «الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیماتی که در کودکی (و جوانی) داده می شود همچون نقشی است که بر سنگ بزنند (نقشی است ثابت، عمیق و پایدار. سپس بر آن افزوده اند که) وَالتَّعْلُمُ فِي الْكِبَرِ كَالْحِطُّ عَلَى الْمَاءِ؛ فراگیری در بزرگسالی همچون نقشی است که بر آب زنند (نقشی است گذرا و ناپایدار)».

آن گاه دو دلیل دیگر بر آن می افزاید و می فرماید: «به همین دلیل به تعلیم و تأدیب تو مبادرت ورزیدم پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد»؛ (فَبَادِرْ تَكُ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُؤَ قَلْبُكَ، وَيَسْتَعْلِلَ لُبُّكَ).

در واقع امام علیه السلام برای انتخاب این سن و سال جهت پند و اندرز، سه دلیل بیان فرموده است: آماده بودن قلب جوان برای پذیرش، عدم قساوت به سبب عدم آلودگی به گناه و عدم اشتغال ذهن به مشکلات زندگی و حیات و هر کدام از این سه به تنهایی برای انتخاب این زمان کافی است تا چه رسد به اینکه همه این جهات جمع باشد.

سپس امام علیه السلام می افزاید: «همه اینها برای آن است که با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته، و زحمت آزمون آن را کشیده اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی»؛ (لَتَسْتَقْبِلَ بِجِدٍّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْيَتَهُ<sup>۱</sup> وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفَيْتَ مَوْنَةَ الطَّلَبِ، وَعُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ).

۱. «بعیة» به معنای طلب و تقاضا از ریشه «بعی» بر وزن «نفی» گرفته شده که به گفته راغب در مفردات گاهی بار مثبت دارد که طلب خیرات است و گاه بار منفی که تجاوز از حد عدالت و تمایل به ظلم و باطل است.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود به اهمّیت استفاده از تجارب دیگران اشاره می‌کند، زیرا زندگی چیزی جز تجربه نیست و انسان عاقل به جای اینکه همه چیز را خودش تجربه کند و ضایعات و مشکلات آن را بپذیرد از تجارب دیگران استفاده می‌کند و آنچه را آنها آزموده‌اند و نتیجه‌اش روشن شده در اختیار می‌گیرد بی آنکه هزینه‌ای برای آن بپردازد. به تعبیر دیگر همواره نسل‌های آینده از نسل‌های گذشته از این نظر سعادت‌مندترند که تجارب پیشینیان در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و آنچه را آنها با زحمت فراوان به دست آورده‌اند آیندگان بدون زحمت در اختیار می‌گیرند و تعبیرات امام علیه السلام «كُفَيْتَ مَوْئَةَ الطَّلَبِ وَعُوفِيَتْ مِنْ عَلاَجِ التَّجْرِبَةِ» همه اشاره به همین نکته است.

لذا در پایان این بخش از اندرزنامه می‌فرماید: «بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد»؛ «فَاتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ». اشاره به اینکه گاه تجربه پیشینیان به طور کامل در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و آنها از آن بهره کامل می‌برند و گاه پیشینیان در بعضی از مسائل، نیمی از راه را پیموده‌اند و نیم دیگر را آیندگان می‌پیمایند و به اموری دست می‌یابند که حتی نصیب پیشینیان نشده بود.

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، سخنان امام علیه السلام در این وصیت‌نامه از موضع امامت و مقام عصمت نیست، بلکه به عنوان فردی دنیا دیده و تجربه کرده و دلسوز که به فرزندش در برابر طوفان حوادث دنیا کمک می‌کند تا از تجربیاتش بهره‌گیرد و حتی گاه آنچه را او به تجربه نیافته، فرزندش آن را تکمیل کند و به نتایج بهتری برسد.

## نکته

## آثار تربیت در جوانی

تاریخ انبیا نشان می‌دهد جوانان نخستین گروهی بودند که به آنها ایمان می‌آوردند و از اهداف آنها دفاع می‌کردند. قرآن کراراً داستان نوح و ایمان آوردن جوانان را به او و ایراد بزرگسالان ثروتمند را بیان کرده و نیز تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مؤمنان به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از همه جوانان بودند.

روایات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می‌کند؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به یکی از یارانش که برای دفاع از مکتب اهل بیت به بصره رفته بود و ناکام برگشت، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَيَّ كُلِّ خَيْرٍ؛ بر تو باد که به سراغ جوانان بروی که آنها برای پذیرش هر امر خیری از همه سریع‌ترند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اِخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ؛ هر کس قرآن را بخواند در حالی که جوان با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خون او عجین خواهد شد».<sup>۲</sup>

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ؛ فرزندان خود را با احادیث (اهل بیت) آشنا سازید پیش از آنکه گروه منحرف مرجئه (که اعتقادی به خلافت بلا فصل علی عَلَيْهِ السَّلَام نداشتند) از شما پیشی بگیرند».<sup>۳</sup>

در فصل بالا از وصیت‌نامه امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز این مطلب به خوبی بیان شده است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا از یک سو قلب جوانان پاک و خالی از آلودگی به تعصب‌های کور و لجاجت و عقاید باطله است، به همین دلیل همانند زمینی

۱. کافی، ج ۸، ص ۹۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۴.

۳. کافی، ج ۶، ص ۴۷، ح ۵.

است که خالی از هرگونه گیاه و علف‌های هرزه مزاحم باشد و هر بذری در آن افشانده شود به سرعت آن را می‌پذیرد.

از سوی دیگر، تعلقات دنیوی و مادی، او را به خود مشغول نداشته است تا پذیرش او نسبت به حق ضعیف شود.

از سوی سوم تعلیمات انبیا و احکام دین خدا با منافع نامشروع بسیاری از بزرگسالان در تضاد است و آنها حاضر نیستند به آسانی دست از منافع خود بردارند در حالی که جوانان گرفتار چنین منافعی نیستند.

یک از شعرای عرب می‌گوید:

قَدْ يَنْفَعُ الْأَدَبُ الْأَحْدَاثُ فِي مُهَلٍّ      وَلَيْسَ يَنْفَعُ بَعْدَ الْكِبَرِ الْأَدَبُ  
إِنَّ الْقُصُونَ إِذَا قَوْمَتَهَا اعْتَدَلَتْ      وَلَنْ تَلِينَ إِذَا قَوْمَتَهَا الْخَشْبُ

تربیت نسبت به جوانان در مدت کوتاهی فایده می‌بخشد ولی بعد از بزرگسالی اثری ندارد.

شاخه‌های تر و نازک را به راحتی می‌توان صاف و مستقیم کرد ولی هنگامی که به صورت چوب‌های سختی در آمد قابل تغییر نیست.

و به گفته سعدی:

آن که در خردیش ادب نکنند      در بزرگی فلاح از او برخاست  
چوب تر را چنان که خواهی پیچ      نشود خشک جز به آتش راست

## بخش هشتم

أَيُّ بُنْيَ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، فَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِيرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ؛ بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَةَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ، وَتَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ، وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ.

## ترجمه

پسرم! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیستند عمر نکرده‌ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش‌ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام (من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم آن‌گاه از میان تمام آنها از هر امری گزیده‌اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبایی) آنها زیبایی‌اش را برای تو انتخاب نمودم و مجهولاتش را از تو دور داشتم و همان‌گونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی.

## شرح و تفسیر

## سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران

امام علیه السلام در آغاز این بخش از وصیت نامه به نکته بسیار مهمی اشاره می کند و آن اهمیت مطالعه و بررسی تاریخ پیشینیان است؛ آنچه از اعمال آنها به ما رسیده و از اخبار آنها در اختیار ما قرار گرفته و آنچه در آثار بازمانده از آنها: (کاخ های ویران شده، قبرهای خاموش، ثروت های به جا مانده و...) باقی است می فرماید: «پسرم گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیستند عمر نکرده ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخرشان بوده ام»؛ (أَيُّ بُنَيِّ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ؛ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ).

اشاره به اینکه زندگی چیزی جز تجربه نیست. اگر کسی از تجارب دیگران بهره بگیرد، در اعمال آنها و نتایجی که از عملشان گرفتند دقت کند و در اخبار عبرت انگیزی که از آنها به یادگار باقی مانده بیندیشد و در آثار بازمانده از آنان با دیده عبرت بین بنگرد، عمری به درازای تمام تاریخ بشریت پیدا می کند و گویی از روز اول خلقت آدم تا کنون زنده بوده است.

آن گاه امام علیه السلام می افزاید: «(من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم. سپس از میان همه آنها از هر امری گزیده اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیباییش را برای تو انتخاب نمودم و مجهولاتش را از تو دور داشتم»؛

﴿فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ<sup>۱</sup> وَتَوَخَّيْتُ<sup>۲</sup> لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ﴾.

اشاره به اینکه مطالعه آثار پیشینیان و سیر و سیاحت در آثار آنها به تنهایی کافی نیست. انسان باید همچون صراف، سره را از ناسره جدا سازد و آنچه را خوب است گزینش کند و ناخالصی‌ها را به دور افکند و من زحمت این کار را نیز برای تو کشیده‌ام.

امام علیه السلام در پایان این بخش از وصیت‌نامه انگیزه خود را بر بیان این وصیت‌نامه به این صورت بیان می‌کند که می‌فرماید: «و همان‌گونه که پدری مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد، من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی»؛ ﴿وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ<sup>۳</sup> الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ﴾.

اشاره به اینکه اگر من زحمت گردآوری تجارب پیشینیان و آموزه‌های تاریخ را برای تو کشیدم و همه آنها را در این اندرزنامه خلاصه کردم، به دو دلیل است نخست اینکه پدرم؛ پدری مهربان و عاشق و دلباخته سعادت فرزندش و دیگر اینکه تو هم جوان هستی و در آغاز عمر و نیتی پاک و قلبی صاف داری. این دو،

۱. «نخیل» از ریشه «نخل» در اصل به معنای غربال کردن آرد برای جدا سازی سبوس و نخاله است. سپس واژه «نخیل» به هر شیء تصفیه شده اطلاق شده است. در عبارت بالا منظور امام این است که من از تاریخ پیشینیان، مصفای آن را برای تو برگزیدم و بخش‌های تاریک و کدر آن را رها ساختم و باید توجه داشت که «نخیل» به این معنای که جنبه وصفی دارد غیر از «نخیل» جمع «نخل» به معنای درخت خرماست.

۲. «توخیت» از ریشه «وخی» بر وزن «نهی» به معنای قصد چیزی کردن گرفته شده و «توخی» در اینجا به معنای برگزیدن و انتخاب کرده به کار رفته است.

۳. «مقتبل» به معنای آغاز شده و ابتدای هر چیز از ریشه «اقتبال» به معنای شروع کردن و ابتدا نمودن به چیزی گرفته شده است.

دست به دست هم داده و این زحمت را برای من آسان نموده است. در واقع امام علیه السلام با این سخنانش به همه پدران دلسوز درس می‌آموزد که اگر خواهان سعادت فرزندان خود هستند از آن زمان که قلب فرزندان صاف و پاک است در تربیتشان بکوشند و مخصوصاً از تاریخ پیشینیان که مملو از درس‌ها و عبرت‌هاست و نمونه‌های حسی برای مسائل اخلاقی به دست می‌دهد، کمک بگیرند.

## نکته‌ها

### ۱. مجموعه‌ی پر از اسراری به نام تاریخ

از آن روز که خط اختراع شد و بشر توانست آثار خود را به وسیله آن به یادگار بگذارد، تاریخ بشر آغاز گردید و تجربیات اقوام پیشین به عنوان میراث گرانبهایی برای اقوام آینده به دل تاریخ سپرده شد. عوامل پیروزی‌ها و اسباب شکست‌ها و ناپایداری قدرت‌ها و تلخ و شیرین‌های بسیاری دیگر در دل آن ثبت شد به گونه‌ای که افراد آگاه می‌توانند مسیر زندگی فردی و اجتماعی خود را در آینده تاریخ ببینند و بی آنکه نیاز به تجربه جدیدی داشته باشند از تجارب دیگران استفاده کنند.

به همین دلیل در قرآن مجید بخش مهمی از آیات، بیانگر تاریخ عبرت‌آموز پیشینیان است و با صراحت می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»؛<sup>۱</sup> به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.

قرآن در مورد بعضی از بخش‌های تاریخی که درس‌های عبرت بیشتری را در خود نهفته دارد، نام «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» را برگزیده و می‌گوید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ»؛ ما بهترین سرگذشت‌ها را به وسیله



این قرآن که به تو وحی کردیم، برای تو شرح می‌دهیم»<sup>۱</sup>.  
گاهی نیز مخاطبان خود را به سیر در زمین و مطالعه آثاری که از گذشتگان باقی مانده و تاریخ تکوینی آنها را تشکیل می‌دهد، دعوت می‌کند و می‌گوید:  
﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ﴾<sup>۲</sup>.

امام علیه السلام در این وصیت‌نامه به نکته مهمی درباره تاریخ اشاره کرده است و آن اینکه مطالعه دقیق تاریخ پیشینیان، عمر جاودان به انسان می‌بخشد و به این می‌ماند که انسان از روز آغاز خلقت آدم علیه السلام تا امروز همراه همه اقوام و جمعیت‌ها بوده و نتیجه تجارب آنها را برای خود ذخیره کرده باشد و به راستی چه فرصت گرانبهایی است که انسان با هزینه بسیار کم، متاعی این چنین بزرگ به دست آورد.

البته تاریخ کاستی‌های مهمی دارد و این بر اثر اعمال نفوذ جباران پیشین در تحریف حقایق تاریخ به نفع خویشان است که این آینه را در موارد بسیاری تیره و تار ساخته‌اند و با تطمیع و تهدید تاریخ نگاران، آنها را وادار به این کار کرده‌اند که نمونه آشکار آن بنی‌امیه و تاریخ‌نگین آنهاست.

ولی محققان آگاه، با دقت در قرائنی که در گوشه و کنار حوادث تاریخی است غالباً می‌توانند سره را از ناسره بشناسند و حق را از باطل جدا سازند و از آنجا که دروغگویان حافظه ندارند و غالباً گرفتار ضد و نقیض می‌شوند از آن ضد و نقیض‌ها، آب را از سراب تشخیص دهند.

ای کاش قدرتمندان امروز گاه و بی‌گاه سری به تاریخ می‌زدند و حد اقل شاهنامه‌ها را می‌خواندند و سرنوشت آینده خود را در این آینه می‌دیدند و دست از ظلم و ستم و تبهکاری بر می‌داشتند.

۱. یوسف، آیه ۳.

۲. روم، آیه ۴۲.

## ۲. چگونگی دسترسی امام علیه السلام به تاریخ گذشتگان

از تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از نامه استفاده می‌شود که دسترسی امام علیه السلام به تاریخ عبرت‌انگیز پیشینیان از سه راه بوده است: نخست از طریق نگاه کردن در اعمال آنها؛ که ممکن است اشاره به کارهایی باشد که سینه به سینه، نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. دوم. از طریق تفکر در اخبارشان که در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شده است؛ سوم. از طریق سیر در آثار آنان؛ یعنی کاخ‌های متروک، قصرهای خاموش، ویرانه‌های شهرها، قبرهای مندرس و مانند آن؛ که با زبان بی‌زبانی حقایق مربوط به نسل‌های پیشین را بیان می‌دارند و در عین خاموشی صد زبان دارند و همواره عارفان آگاه و شاعران با خبر از زبان آنها مطالب زیادی برای ما نقل کرده و می‌کنند.

راه چهارمی نیز امام برای آگاهی از تاریخ پیشینیان داشته و آن علم و دانشی است که از طریق وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله به بزرگترین شاگرد و وصیش علی علیه السلام منتقل ساخته است.

از آنجا که غیر از منبع اخیر، خطاها، ناصافی‌ها و ناخالصی‌ها در اخبار رسوخ کرده، امام می‌فرماید: «من با فکر خدادادی خالص آن را از ناخالص جدا ساخته‌ام و صحیح را از سقیم پرداخته‌ام و نتیجه آن را در اختیار تو (فرزند دل‌بندش امام حسن علیه السلام) که مخاطب مستقیم آن حضرت در این نامه است و تمام پیروانش که مخاطب غیر مستقیم آن حضرتند) گذاشته‌ام.

## بخش نهم

وَأَنْ أبتدئك بتعليم كتاب الله عز وجل وتأويله، وشرائع الإسلام أحكامه، وحلاله وحرامه، لا أجاوز ذلك بك إلى غيره. ثم أشفقت أن يلتبس عليك ما اختلف الناس فيه من أهوائهم وآرائهم مثل الذي التبس عليهم، فكان إحصاء ذلك على ما كرهت من تنبيهك له أحب إلي من إسلامك إلى أمر لا آمن عليك به الهلكة، ورجوت أن يوفقك الله فيه ليرشدك، وأن يهديك لقصديك فعهدت إليك وصيتي هذه.

## ترجمه

و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیر و اصول و احکامش و حلال و حرام آن، به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف کرده‌اند، بر تو نیز مشتبه گردد لذا روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب‌تر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم. امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راهی که در خورِ توست هدایت کند به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم.

## شرح و تفسیر

گرچه این بخش از کلام امام علیه السلام (بخش نهم) عطف بر جمله‌ای است که در

بخش قبل آمد، جمله (أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ) و از این نظر می‌بایست یک بخش منظور شود؛ ولی چون امام علیه السلام در اینجا بر مسائل مربوط به قرآن و تعلیمات کتاب الله تکیه کرده، آن را به صورت بخش مستقلی قرار دادیم می‌فرماید: «و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیرش و اصول و احکامش و حلال و حرام آن به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم»؛ (وَأَنْ أُبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ، وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ، لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ).

شک نیست که عالی ترین تعلیمات اسلام از عقاید و احکام و اخلاق، در قرآن است و سنت پیغمبر و معصومان علیهم السلام شرحی است بر فروع و مسائل مربوط به آن، لذا امام علیه السلام به هنگام تربیت فرزندش از قرآن شروع می‌کند و به همه مسلمانان تعلیم می‌دهد که آموزش فرزندان را از قرآن آغاز کنند تا گرفتار و سوسه‌های شیاطین جن و انس نشوند.

منظور از «تأویل» در اینجا تفسیر قرآن است، زیرا در قرآن مطالبی است که گاه به اجمال بیان شده و در اینجا توضیح و تفسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و آگاهانی را که از قرائن حالیه و مقامیه آگاهند، می‌طلبد و منظور از شرایع اسلام در اینجا عقاید اسلامی است به قرینه اینکه احکام بعد از آن ذکر شده است، هرچند شرایع و شریعت به اصول و فروع هر دو اطلاق می‌شود و تعبیر به «حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ» توضیحی است برای احکام، زیرا عمده احکام مربوط به حلال و حرام

۱. «شرایع» جمع «شریعت» در اصل به معنای محلی است که از آنجا به کنار نهر می‌رسند، زیرا معمولاً سطح نهرها پایین‌تر از سطح زمین است، لذا برای دسترسی به آب، کناره نهر را می‌شکافند و به صورت شیب‌دار یا پله درست می‌کنند تا مردم به راحتی بتوانند دسترسی به آن پیداکنند.  
سپس این واژه به آنچه خداوند آن را مقرر دانسته و بیان فرموده اعم از عقاید و احکام و اخلاق، اطلاق شده است و ارتباط آن با معنای اصلی روشن است، زیرا ایمان و تقوا و صلح و عدالت همچون آب حیات است که راه وصول به آن، شریعت الهی است.

است، هرچند احکام دیگری از قبیل مستحبات و مکروهات و احکام وضعیه نیز دارد.

جمله «لَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَّا غَيْرِهِ» اشاره به این است که من تمام حقایق دین را خالی از هرگونه خطا و اشتباه در قرآن می بینم، لذا تو را به سراغ راه های مشکوک در عقاید و احکام نمی فرستم، زیرا می دانیم در صدر اسلام بر اثر نفوذ افکار التقاطی بسیاری از مسلمانان جذب مذاهب باطل در اصول و فروع شدند؛ افکار التقاطی را چسبیدند و آیات قرآن را مطابق خواسته های خود تفسیر به رأی کردند و در احکام اسلام به سراغ قیاس و استحسان و اجتهادات ظنی که هیچ کدام پایه محکمی نداشت رفتند و در مسائل فرعی گرفتار اشتباهات و بدعت هایی شدند و جمله های بعد از این جمله شاهد و گواه این معناست.

آن گاه امام علیه السلام به نکته دیگری اشاره می کند و می فرماید: «سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده اند، بر تو نیز مشتبه گردد به همین دلیل روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم، هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب تر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم»؛ «ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَا آمَنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ».

۱. «شفقة» در این گونه موارد معمولاً مرادف با خوف شمرده می شود در حالی که به گفته بعضی از ادبا معنای اصلی آن توجه به چیزی است آمیخته به ترس یا به تعبیر دیگر خوف و ترسی است که با محبت و احترام و امید آمیخته باشد، زیرا در اصل از ریشه شفق که به معنای روشنایی روز آمیخته به تاریکی شب گرفته شده است. منتها هرگاه این واژه با «من» متعدی شود جنبه خوف در آن غلبه دارد (مانند عبارت بالا) و هرگاه با «فی» و «علی» متعدی شود، خوف در آن غلبه دارد. مثل اینکه انسان به دوستش بگوید: أَنَا مُشْفِقٌ عَلَيْكَ یعنی من از سرانجام کار تو بیمناکم.

چکیده کلام امام علیه السلام این است که من در این وصیت نامه خود به نفی آرا و عقاید باطله، با دلیل و برهان پرداختم گرچه طرح عقاید باطله و شبهات منحرفان خوشایند نیست؛ ولی ضرورت ایجاب می کند که آنها را طرح کنم و پاسخ آنها را روشن سازم، زیرا این کار بهتر از آن است که بر آن پرده پوشی کنم و یک روز تو گرفتار آن شوی و پاسخ آن را نداشته باشی.

این دغدغه ای است که همه معلمان و مربیان آگاه دارند که اگر شبهات گمراهان را مطرح نکنند بیم آن می رود که شخص مورد تربیت روزی گرفتار آن شود، بنابراین سعی می کنند آن شبهات را به صورت حداقل عنوان کنند و پاسخ قاطع آن را بگویند.

این جمله ممکن است ادامه گفتار امام علیه السلام راجع به قرآن مجید و اهمیت آن باشد و می خواهد بفرماید: من از قرآن دلایل بطلان این عقاید فاسد را به تو تعلیم می دهم تا گرفتار شبهات فاسدان و مفسدان نشوی.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله مستقلی باشد؛ یعنی افزون بر اینکه لازم دیدم کتاب الله و تفسیر آن و احکام حلال و حرام را به تو تعلیم دهم، لازم دیدم به کمک دلیل عقل، به نقد آرای باطله و عقاید فاسده، برخیزم و تو را از افتادن در دام منحرفان رهایی بخشم. تعبیر به «ثُمَّ أَشْفَقْتُ» با توجه به کلمه «ثم» که اشاره به مطلب تازه ای است، با تفسیر دوم مناسب تر است.

به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود، تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می کند که امام به عنوان امامت و امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان جانشین امام علیه السلام در اینجا مطرح نیست، بلکه به عنوان پدری دلسوز در برابر فرزندی نیازمند به تعلیم و تربیت، این سخنان را بیان فرموده، زیرا همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد امام حسن علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال از عمر مبارکش می گذشت. آیا امکان دارد که امام علیه السلام تا آن زمان به او

تعلیم قرآن نداده باشد و از آرای باطله او را آگاه نکرده باشد؟! امام حسن مجتبی علیه السلام نخست در آغوش پدر و سپس در کنار او همواره حضور داشت و افزون بر استماع خطبه‌های فصیح و بلیغ پدر از تعلیمات ویژه نیز برخوردار بود. امام علیه السلام در آخرین جمله این بخش، ابراز امیدواری می‌کند که وصایای او در فرزندش کاملاً مؤثر گردد می‌فرماید: «امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راه راستی که در خورِ توست هدایت کند، به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم»؛ (وَرَجَوْتُ أَنْ يُوفِّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ<sup>۱</sup>، أَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ<sup>۲</sup>، فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ).

از این تعبیر امام علیه السلام «فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ» استفاده می‌شود که آنچه در این نُه بخش از وصیّت‌نامه آمده در واقع جنبهٔ مقدماتی داشته است و هدف این بوده که فرزند خود را کاملاً برای پذیرش وصایای اصلی که بعداً می‌آید آماده سازد که بدون آماده سازی، نتایج مطلوب حاصل نخواهد شد.



۱. واژه «رشد» در فارسی امروز به معنای نمو اطلاق می‌شود؛ ولی در اصل لغت، به معنای راه یافتن به مقصد است و جمله «رَاشِدًا مَهْدِيًّا» که دعای هنگام بدرقه است؛ یعنی به مقصودت برسی و هدایت شوی.  
 ۲. «قصد» گاه به معنای نیت می‌آید و گاه به معنای پیمودن راه راست و معتدل و خالی از افراط و تفریط است و «قَصْدُ السَّبِيلِ» به معنای جاده‌ای است که انسان را به مقصد می‌رساند.





## بخش دهم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ إِنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ الْإِقْتِصَارُ  
عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ،  
الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ،  
وَفَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَيَّ الْأَخْذُ بِمَا عَرَفُوا، الْأِمْسَاكَ عَمَّا  
لَمْ يُكَلَّفُوا، فَإِنَّ أَبْتَ نَفْسِكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلِبُكَ  
ذَلِكَ بِتَفَهُمٍ وَتَعَلُّمٍ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَعَلْقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدَأْ قَبْلَ نَظْرِكَ  
فِي ذَلِكَ بِالْإِسْتِعَانَةِ بِالْهَكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ  
أَوْ لَجَّتِكَ فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَسْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ. فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَافَا قَلْبُكَ  
فَخَشِعْ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمِعْ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَإِنْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتَ  
لَكَ، وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تَحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغِ نَظْرِكَ وَفَكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ  
إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ، وَتَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ. وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ  
وَالْإِمْسَاكَ عَنِ ذَلِكَ أَمْتَلُ.

## ترجمه

بسرمد! بدان محبوب ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جویی،  
تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و  
حرکت در راهی که پدران در گذشته آن را پیموده اند و صالحان از خاندانت از  
آن راه رفته اند، زیرا همان گونه که تو درباره خویش نظر می کنی آنها نیز درباره  
خود نظر کرده اند و آن گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می اندیشی آنها نیز  
می اندیشیدند (با این تفاوت که آنها تجارب خود را برای توبه یادگار گذاشته اند)

سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به جایی رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند. اگر روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می‌خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می‌بایست (از طریق صحیح این راه را بیویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شبهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصومت‌ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هر گونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شبهه‌ای افکند یا تسلیم گمراهی کند پرهیز.

هرگاه یقین کردی قلب و روح صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت‌نامه) توضیح داده‌ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری) و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می‌نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می‌روی و در میان تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی‌تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است.

## شرح و تفسیر

### از پیمودن راه‌های مشکوک پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه اندرزهای مهمی به فرزندش می‌دهد و

مقدم بر همه چیز او را به تقوای الهی و قناعت به فرایض و احکام روشن خداوند و پرهیز از گام نهادن در راه‌های مشکوک دعوت می‌کند می‌فرماید: «پسرم بدان محبوب‌ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جوئی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و حرکت در راهی که پدران در گذشته آن را پیموده‌اند و صالحان از خاندانت از آن راه رفته‌اند؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ).

بی‌شک تقوای الهی مهم‌ترین وصیت همه اولیای خداست و زاد و توشه قیامت و برگه ورود در بهشت و معیار امتیاز انسان‌ها بر یکدیگر است و به همین دلیل در همه خطبه‌های نماز جمعه به آن توصیه می‌شود و بر آن تأکید می‌ورزند. تقوا که همان حالت خداترسی درونی و مسئولیت‌پذیری واقعی است انسان را از هرگونه گناه باز می‌دارد.

جمله «وَإِلْقِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» به این معنا نیست که تنها به واجبات قناعت کن و از مستحبات و سنن پرهیز، بلکه اشاره به نکته‌ای است که در ادامه سخن می‌آید و آن پرهیز از اموری است که در شریعت مسکوت مانده و کسی در برابر آن مسئولیت ندارد و یا دسترسی به آن میسر نیست؛ مانند معرفت به کنه ذات خداوند.

جمله «وَإِلْقِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» اشاره به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شخص علی عَلَيْهِ السَّلَام و عبدالمطلب و حمزه و ابوطالب و جعفر عَلَيْهِمُ السَّلَام است.

آن‌گاه امام عَلَيْهِ السَّلَام به ذکر دلیل بر این مطلب پرداخته می‌فرماید: «زیرا همان‌گونه که تو درباره خویش نظر می‌کنی آنها نیز درباره خود نظر کرده‌اند و آن‌گونه که تو (برای صلاح خویش) می‌اندیشی آنها نیز می‌اندیشیدند (با این تفاوت که آنها

تجارب خویش را برای تو به یادگار گذاشتند) سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به آنجا رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند؛ (فَأِنَّهُمْ لَمَّ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ، وَفَكَرُّوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلِّفُوا).

این سخن نیز ناظر به آن است که در مسائل مربوط به دین، اموری است که باید دنبال شود و عدم آگاهی بر آنها عذر نیست، بلکه همه باید آن را فراگیرند و اموری است که یا از تحت قدرت انسان بیرون است؛ مانند معرفت کنه ذات خداوند که هیچ پیامبر مرسلی هم نمی‌تواند به آن برسد و یا از اموری است که خداوند به لطف و کرمش بر بندگانش تخفیف داده و آنها را بدان مکلف نساخته است؛ ولی اگر اصرار بر آن کنند ممکن است تکلیف به آن دامانشان را بگیرد؛ مانند آنچه در داستان بنی اسرائیل مربوط به ذبح گاو مخصوص آمده که اگر اصرار در سؤال از جزئیات آن نداشتند، هر گاوی را ذبح می‌کردند کافی بود ولی اصرار بیش از حد آنها سبب شد چندان اوصاف مختلفی برای گاو مزبور ذکر شود که در دستیابی به آن دچار مشکل شوند.

نیز مانند آنچه درباره حج در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که روزی خطبه‌ای خواند و درباره وجوب حج سخن گفت. شخصی به نام عکاشه و طبق روایتی سراقه گفت: ای رسول خدا! آیا همه سال واجب است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد و جوابی نگفت و او دو یا سه بار سؤالش را تکرار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شد و فرمود: وای بر تو اگر بگویم آری، هر سال بر شما واجب می‌شود و قدرت نخواهید داشت، بنابراین آنجا که سکوت می‌کنم سکوت کنید، زیرا کسانی که پیش از شما بودند بر اثر کثرت سؤال گرفتار شدند، بنابراین هنگامی که شما را به چیزی امر کردم به آن اندازه که توانایی دارید انجام دهید.<sup>۱</sup>

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم که خطبه‌ای ایراد فرمود و گفت: «إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَفَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَنْقُصُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نِسْيَاناً فَلَا تَكَلَّفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَاقْبَلُوهَا؛ خداوند حدود و مرزهایی (برای حلال و حرام) قرار داده از آن تجاوز نکنید و واجباتی را لازم شمرده از آن کم نگذارید و نسبت به اموری ساکت شده و این سکوت به خاطر نسیان بوده، در برابر آن اصرار نکنید. این رحمت خداست (و تخفیف الهی) برای شما پس آن را بپذیرید»<sup>۱</sup>.

سپس در ادامه سخن می فرماید: «اگر (این پیشنهاد را نمی خواهی قبول کنی (و) روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می بایست (از طریق صحیح این راه را بپویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شبهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصومت‌ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هرگونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شبهه‌ای افکند یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز؛ «فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِنَفْسِهِمْ وَتَعْلَمُ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَعُلْقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ».

عصاره کلام امام علیه السلام در اینجا این است که برای رسیدن به حق دو راه در پیش

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۲، ح ۶۱.

۲. «أَوْلَجَتْكَ» از ریشه «ایلاج» و از ریشه «ولوج» به معنای داخل شدن در مکان محدود گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می رود معنای متعدی پیدا می کند، بنابراین «أَوْلَجَ» یعنی داخل کرد شخص یا چیزی را.

داری؛ یکی راه پیروی از پیشینیان صالح از خاندانت و استفاده از تجربیات بسیار سودمند آنها که راهی است نسبتاً آسان و بی خطر. راه دوم، راه اجتهاد شخصی است که خودت وارد میدان شوی و حق را از باطل بشناسی و پیمودن این راه چهار شرط دارد:

نخست اینکه در هر موضوعی نیک بیندیشی و دقت کنی و دیگر اینکه از فرو رفتن در شبهات یا تمسک جستن به تعصب یا خصومات پرهیزی و سوم اینکه از خدای خود استعانت بجویی و از او بخواهی که تو را در پیمودن این راه کمک کند و چهارم اینکه از هر امر مشکوکی که ممکن است منتهی به ورود در شبهه‌ای شود یا تو را به گمراهی بکشاند پرهیزی.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، نکته را روشن می‌کند که تنها سخنان سودمند و پربار و مؤثر من کافی نیست؛ آمادگی در وجود تو نیز از شرایط تأثیر محسوب می‌شود و به تعبیر دیگر همان گونه که فاعلیت فاعل شرط است، قابلیت قابل نیز لازم است، از این رو برای آماده ساختن قلب و جان فرزندش برای پذیرش این وصایا می‌فرماید:

«هر گاه یقین کردی قلب و روح صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت‌نامه) توضیح داده‌ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری)»؛ (فَإِنْ أُيِّقِنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمِعْ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَانظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ).

مسلم کسانی که قلبی تاریک و مملو از تعصب‌ها و هوا و هوس دارند و فکرشان چندین جا مشغول است؛ گاه در فکر حفظ مقامند و گاه در فکر جمع اموال و گاه به دنبال هوا و هوس‌های دیگر، نمی‌توانند از نصایح و اندرزهای

سودمند و بیدار کننده، هرچند گوینده‌اش امام علیه السلام باشد بهره بگیرند. به همین دلیل آیات قرآن که در تأثیرش جای هیچ تردید نیست، گروهی را هدایت می‌کند و در گروهی از تیره‌دلان لجوج اثری ندارد و یا اثر معکوس دارد. در سوره توبه آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ می‌خوانیم: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ \* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود بعضی از آنان (به دیگری) می‌گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت (به آنان بگو): اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند \* و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند». و به گفته شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

حضرت در ادامه این سخن می‌افزاید: «و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می‌نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می‌روی و در میان تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی‌تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است»؛ (وَإِنْ لَّمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَوَاحِ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخِيطُ الْعَشَوَاءَ<sup>۱</sup>، وَتَتَوَرَّطُ<sup>۲</sup>

۱. «عَشَوَاء» در اصل به معنای شتری است که چشم ضعیفی دارد و به همین دلیل مسیر خود را اشتباه و متمایل به چپ و راست می‌رود. سپس به هر انسانی که چنین باشد اطلاق شده است.

۲. «تَوَرَّطُ» از ریشه «تورط» بر وزن «توکل» به معنای افتادن در جایی است که رهایی از آن مشکل یا غیر ممکن باشد.

الظَّلْمَاءَ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ، وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ<sup>۱</sup>).

امام علیه السلام بدین وسیله به فرزندش هشدار می دهد که برای نتیجه گرفتن از این وصیت نامه خود را آماده سازد، اراده و تصمیم جدی بگیرد و از آنچه مایه پراکندگی فکر و خیال اوست جداً پرهیزد، دامن همت به کمر بزند و با گام های استوار وارد میدان شود و گوش دل را به سخنان امام علیه السلام بسپارد تا بتواند به سر منزل مقصود و سعادت مطلوب برسد. در غیر این صورت، بیهوده خود را خسته می کند و در این راه گام می نهد.

\* \* \*

۱. «أَمْثَلُ» از ریشه «مَثَلُ» بر وزن «طَلُوع» به معنای افضل و برتر است و جمع آن «اماتل» و «مُثُلُ» بر وزن «کتب» است.



## بخش یازدهم

فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي، وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكِ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ  
الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيَّتُ، وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي، وَأَنَّ  
الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقَرَّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعْمَاءِ، وَالْإِبْتِلَاءِ،  
وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ  
فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ، فَإِنَّكَ أَوْلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا تُمْ عَلِمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا  
تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ تُمْ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ!  
فَاعْتَصِمِ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ، وَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ،  
وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ.

## ترجمه

پسرم! در فهم وصیتم دقت نما. بدان مالک مر همان مالک حیات است و  
آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو  
نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است و دنیا پابرجا نمی ماند مگر  
به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت، گاهی گرفتاری و  
سرانجام پاداش در روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی دانی (از کیفرهای  
دنیوی) و اگر درباره فهم این امور (و حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن  
را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت  
جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز  
نمی دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطا می کند؛ اما پس از مدتی آن  
را می بینی (و از حکمت آن آگاه می شوی).

بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس.

## شرح و تفسیر

### همه چیز از سوی اوست

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه نخست به فرزندش دستور می دهد که در آنچه او می گوید دقت کند و فهم خود را به کار گیرد، می فرماید: «پسرم در فهم وصیتم دقت نما»؛ (فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي).

این جمله در واقع اشاره به اهمّیت بحثی است که بعد از آن بیان فرموده، اهمیتی که در خور دقت فراوان است.

آن گاه به این حقیقت اشاره می کند که در این عالم هر چه هست از سوی خداست؛ حیات و مرگ، صحت و بیماری، تلخ و شیرین، نعمت و ابتلا و ... همه آنها حکیمانه است و اگر نتوانستی به حکمت آنها پی ببری حمل بر بی اطلاعی خود کن و در برابر اراده حکیمانه خدا تسلیم باش. می فرماید:

«بدان مالک مرگ همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است»؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيِّتُ، وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِي هُوَ الْمُعَافِي).

این سخن اشاره به توحید افعالی است که در جهان بیش از یک مبدأ نیست: «لَا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» نه اینکه عالم دو مبدأ دارد، مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن؛ آن گونه که ثنویان و دوگانه پرستان می پنداشتند. اصولاً در خلقت خداوند شری وجود ندارد و هرچه هست خیر است و شر امری نسبی است. به

عنوان مثال: نیش عقرب وسیله‌ای دفاعی برای او در برابر دشمنانش هست. افزون بر آن که در سم و نیش حشرات دواهای شفابخشی وجود دارد و از این نظر خیر است و اگر کسی اشتباه کند و گرفتار نیش او شود، این شر بر اثر ناآگاهی او به وجود آمده است.

آن‌گاه امام علیه السلام به ناپایداری دنیا و آمیخته بودن تلخ و شیرین در آن اشاره کرده می‌فرماید: «و دنیا پابرجا نمی‌ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت و گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی‌دانی (از کیفرهای دنیوی)»؛ (وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِيَسْتَقْوِرَ إِلَّا عَلَىٰ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعْمَاءِ، وَالْإِبْتِلَاءِ، وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ). آری این طبیعت دنیاست و موافق حکمت خداوند است، زیرا اگر انسان همیشه غرق نعمت باشد، در میان امواج غفلت غرق می‌شود و اگر همیشه مبتلا باشد، یأس و نومیدی همه وجودش را فرا می‌گیرد و از خدا دور می‌شود. خداوند حکیم این دو را به هم آمیخته تا انسان پیوسته بیدار باشد و به سوی او حرکت کند و دست به دامان لطفش بزند.

سپس از آنجا که گاهی افراد نادان به سبب بی‌اطلاعی از حکمتِ حوادث عالم، زبان به اعتراض می‌گشایند. امام علیه السلام به فرزندش هشدار می‌دهد می‌فرماید: «و اگر درباره فهم این امور (حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی‌دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطا می‌کند؛ اما پس از مدتی آن را می‌بینی (و از حکمت آن آگاه می‌شوی)»؛ (فَإِنَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَىٰ جَهَالَتِكَ، فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأُمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصْرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ).

اشاره به اینکه کسی می تواند زبان به اعتراض بگشاید که نسبت به همه چیز آگاه باشد و فلسفه تمام حوادث را بداند و آن را موافق حکمت نبیند در حالی که چنین نیست؛ معلومات انسان در برابر مجهولاتش همچون قطره در مقابل دریاست. در آغاز عمر چیزی نمی داند و تدریجاً نسبت به بعضی امور آگاه می شود و چه بسیار اموری که در آغاز از فلسفه آن بی خبر است؛ اما چیزی نمی گذرد که حکمت آن بر او آشکار می شود. آیا انسان با این علم محدود و با این تجاربی که درباره جهل و علم خود دارد می تواند در مورد آنچه نمی داند لب به اعتراض باز کند؟!

امام علیه السلام در پایان این قسمت، فرزندش را دستور به تمسک به ظل عنایت و الطاف الهی و توجه به ذات پاک او می دهد که در هر حال کلید نجات است، می فرماید: «بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به سوی او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس»؛ (فَاعْتَصِم بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّأَكَ، وَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُدُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ، وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ).

این چهار دستور کوتاه و پر معنا به یقین ضامن سعادت هر انسانی است: اعتصام به ظل عنایت پروردگار و پرستش او و توجه به ذات پاکش و ترس از مجازاتش.

در جمله «الَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّأَكَ» که برگرفته از این آیات قرآن مجید است: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى \* وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى»<sup>۱</sup> نخست اشاره به آفرینش، سپس روزی و بعد تسویه و نظام بخشیدن به وجود انسان از نظر جسم و جان آمده است در حالی که می دانیم نخست خلقت است و بعد تسویه و سپس رزق و روزی؛ اما با توجه به اینکه عطف به او همیشه دلیل بر

ترتیب نیست مشکلی از این نظر در تفسیر عبارت پیدا نمی‌شود. این احتمال نیز کاملاً پذیرفتنی است که نظر امام علیه السلام به دوران تکامل جنینی و رشد پس از تولد است؛ زیرا نطفه‌ای که در رحم مادر قرار می‌گیرد، از روزی الهی که در رحم مادر برای او حواله شده پیوسته بهره می‌برد و به دنبال آن مراحل تکامل را یکی پس از دیگری سیر می‌کند حتی زمانی که متولد می‌شود و روزی او از خون به شیر مادر مبدل می‌گردد، باز هم مراحل تسویه و تکامل را تا مدت زیادی ادامه می‌دهد، بنابراین می‌توان گفت که روزی قبل از مراحل تکامل انسان شروع می‌شود.

## نکته

### مقایسه علم و جهل بشر

شک نیست انسان هنگام تولد چیزی را نمی‌داند، هرچند استعداد او برای فراگیری در حد بسیار بالایی است. قرآن مجید نیز بر این حقیقت ناطق است می‌گوید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup>.

آنگاه انسان از سه طریق آموزش می‌بیند: ۱. از طریق تجربیاتی که پیوسته به صورت بازی و سرگرمی و... بدان مشغول است. ۲. از راه تعلیم و تربیت پدر و مادر و استاد. ۳. از طریق شکوفا شدن علوم فطری (فطرت توحید، حسن و قبح عقلی، امور وجدانی و مانند آن) که دست قدرت خدا در نهاد او قرار داده است؛ ولی هرچه پیش‌تر می‌رود به وسعت مجهولات خود آشناتر می‌گردد.

فی المثل ستاره شناسان با اسباب ابتدایی که نگاه به آسمان می‌کنند، ستارگان محدودی را می‌بینند که وضع آنها برایشان مجهول است، وقتی ابزار پیشرفته‌تر می‌شود به کهکشان‌های عظیمی دست می‌یابند که هرکدام میلیون‌ها یا میلیاردها

۱. نحل، آیه ۷۸.

ستاره دارد. با کشف یک کهکشان دنیایی از مجهولات در مقابل آنها خودنمایی می‌کند و اگر روزی بتوانیم بعضی از ستاره‌های آنها را با دقت به وسیلهٔ تلسکوپ ببینیم، عالمی از مجهولات در مورد آن ستاره در مقابل ما آشکار می‌گردد. به این ترتیب هرچه در علم پیشرفت می‌کنیم سطح آگاهی ما بر دامنهٔ جهلمان بیشتر خواهد شد و تا به جایی می‌رسیم که به گفتهٔ آن دانشمند معروف:

تا به جایی رسید دانش من      که بدانم همی که نادانم

سری به قرآن می‌زنیم و آیاتی را که اشاره به علم خدا دارد بررسی می‌کنیم: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»؛ و اگر همهٔ درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد.<sup>۱</sup>

به همین دلیل در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا».<sup>۲</sup> انیشتین، دانشمند معروف می‌گوید: اگر تمام علوم بشر را از روز نخست تا به امروز که در کتابخانه‌ها جمع شده است در برابر مجهولات بشر بگذاریم، همانند یک صفحه از یک کتاب بسیار قطور است.

از اینجا نتیجه‌ای را که امام علیه السلام در عبارت بالا گرفته است به خوبی درک می‌کنیم که اگر ما در مسائل مربوط به مبدأ و معاد و اسرار زندگی بشر سؤالات بدون جوابی پیدا کنیم باید حمل بر نادانی خود کنیم و زبان به انکار و اعتراض نگشاییم. این حکم عقل و منطق است.

\*\*\*

۱. لقمان، آیهٔ ۲۷.

۲. اسراء، آیهٔ ۸۵.

## بخش دوازدهم

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئُ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ ﷺ  
فَارْضَ بِهِ رَائِدًا، وَإِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا، فَإِنِّي لَمْ أَلِكْ نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي  
النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنِ اجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ.

## ترجمه

پسرم! بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام ﷺ خبر نیاورده (و احکام  
خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در  
طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن. من از هیچ اندرزی  
درباره تو کوتاهی نکردم و تو هر قدر برای آگاهی از صلاح و مصلحت خویش  
کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام نخواهی رسید.

## شرح و تفسیر

### پیامبر اسلام ﷺ را راهنمای خود قرار ده

امام علیؑ در این بخش از اندرزنامه خود خطاب به فرزند عزیزش به دو نکته  
مهم اشاره می‌کند: نخست اینکه پیغمبر اسلام ﷺ بهترین پیشوا و راهنماست و  
دیگر اینکه پدرش امیر مؤمنان از هیچ کوششی برای هدایت او فروگذار نکرده  
است، بنابراین باید بر پیروی از این دو پیشوا پا فشاری کرد.

می‌فرماید: «پسرم بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام ﷺ خبر نیاورده  
(و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود  
بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن.»؛ (وَاعْلَمَ يَا

بُنِيَ أَنْ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَارْضَ بِهِ رَائِدًا، وَالْإِنِّي النَّجَاةَ قَائِدًا).

این تعبیر نشان می‌دهد که وحی آسمانی که بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد سرآمد همه وحی‌هایی است که بر انبیای پیشین نازل شده است. در آن اعصار مطابق استعداد انسان‌های همان زمان وحی آسمانی نازل می‌شد و در عصر خاتم انبیا آخرین پیام‌های خدا بر قلب مبارکش وحی شد.

مقایسه قرآن مجید با تورات و انجیل کنونی (هرچند دست تحریف به آن راه یافته) شاهد گویای این تفاوت عظیم است؛ در مورد معرفه الله و دلایل توحید و صفات پروردگار، قرآن مجید مطالبی دارد که در هیچ یک از کتب آسمانی دیده نمی‌شود حتی عسری از اعشار آن هم وجود ندارد. در مورد مسائل مربوط به معاد که به گفته بعضی از محققان دو هزار آیه در قرآن از معاد و شاخ و برگ آن سخن می‌گوید، آنقدر قرآن مطلب به میان آورده که فراتر از آن تصور نمی‌شود. در مباحث اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و مسائل مربوط به حکومت و تاریخ پیشینیان، قرآن از هر نظر پربار است. به همین دلیل امام علیه السلام در گفتار بالا می‌فرماید: احدی مانند پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی آسمانی را به صورت گسترده بیان نکرده است و همین دلیل انتخاب او به عنوان بهترین راهنما و پیشواست.

باید توجه داشت که واژه «رائد» در اصل به معنای کسی است که او را برای جستجوی مرتع (و آب) برای چهارپایان می‌فرستند و هنگامی که آن را کشف کرد خبر می‌دهد سپس این معنا توسعه یافته و به کسانی که امور حیاتی را در اختیار انسان‌ها می‌گذارند اطلاق شده است.

۱. «رائد» از ریشه «رود» بر وزن «عود» همان‌گونه که در متن گفته شده در اصل به معنای تلاش و کوشش برای یافتن آب و چراگاه است سپس به هرگونه تلاش برای انجام چیزی گفته شده است. مثل معروف «الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ قَوْمَهُ؛ کسی که به دنبال چراگاه می‌رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی‌گوید»، ناظر به همین معناست و از آنجا که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جستجوی سعادت برای پیروان خویش بود، بر او «رائد» اطلاق شده است.



قائد نیز در اصل به معنای کسی است که مهار ناقه را در دست می‌گیرد و آن را در مسیر راهنمایی می‌کند. سپس به رهبران انسانی اطلاق شده است.

امام علیه السلام در ادامه سخن می‌افزاید: «من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هر قدر برای آگاهی از صلاح خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام نخواهی رسید»؛ (فَإِنِّي لَمْ أَلْكَ نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنْ اجْتَهَدْتَ - مَبْلُغَ نَظَرِي لَكَ).

هدف امام علیه السلام از این سخن آن است که فرزندش را تشویق کند به دو دلیل نسبت به این نصایح کاملاً پایبند باشد یکی اینکه امام علیه السلام بر اثر دلسوزی و محبت فوق‌العاده به او چیزی را فروگذار نکرده و دیگر اینکه فرزندش تازه کار است و هرگز نمی‌تواند آنچه را امام علیه السلام می‌داند و می‌بیند، بداند و ببیند که گفته‌اند: آنچه را جوان در آینه می‌بیند پیر در خشت خام آن بیند.




---

۱. «آل» صیغه متکلم وحده، از ریشه «ألو» بر وزن «دلو» در اصل به معنای کوتاهی کردن است و جمله «لم ألك نصيحة» به این معناست که من در هیچ نصیحت و خیرخواهی درباره تو کوتاهی نکردم. قابل توجه اینکه این فعل لازم است و مفعول نمی‌گیرد، هر چند بعضی پنداشته‌اند که دو مفعول دارد: ضمیر خطاب در «ألك» مفعول اول و «نصیحة» مفعول دوم، در حالی که نصیحة تمییز است و ضمیر خطاب محذوفی دارد و در اصل «لم ألك» بوده است.



## بخش سیزدهم

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ  
سُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَصِفَاتِهِ، وَلَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا  
يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَلَا يَزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَزَلْ. أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوْلِيَّةٍ،  
وَأَخْرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَائِيَّةٍ. عَظُمَ عَنِّي أَنْ تَقْبُتَ رُبُوبِيَّتَهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ  
بَصَرٍ. فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ حَظْرِهِ،  
وَقَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ، وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَعَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ، فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ،  
وَالْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ، وَلَمْ  
يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ.

## ترجمه

پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می آمدند  
و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی؛ ولی او  
خداوندی یگانه است همان گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است.  
هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی کند و هرگز زایل نخواهد شد  
و همواره بوده است. او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و  
آخرین آنهاست بی آنکه پایانی برایش تصور شود. بزرگتر از آن است که  
ربوبیتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد.

حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند  
توست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به  
پروردگارت. در راه اطاعتش بکوش، از عقوبتت برحذر باش و از خشمش بیمناک،  
زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است.

## شرح و تفسیر

## ایمان به یکتایی او

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود به سراغ یکی از دلایل توحید می‌رود، همان توحیدی که پایه اصلی تمام دین و رکن رکن آن است؛ می‌فرماید: «پسرم بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دیدید و افعال و صفاتش را می‌شناختی»؛ (وَأَعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ).

امام علیه السلام در یک نگاه برای نفی شریک و همتا برای خداوند به سه امر استدلال می‌کند:

نخست اینکه اگر خدا شریک و همتایی می‌داشت حتما حکیم بود و خداوند حکیم باید بندگان را از وجود خویش آگاه سازد و اوامر و نواهی را توسط پیامبران خویش به گوش آنها برساند در حالی که ما می‌بینیم تمام انبیا بشر را به سوی خدای واحد دعوت کرده‌اند؛ آیات قرآن و متون کتب آسمانی گواه این مطلب است.

از سوی دیگر اگر پروردگار دیگری وجود داشت باید آثار ملک و قدرت و سلطان او در جهان نمایان گردد در حالی که هر چه در این عالم بیشتر دقت می‌کنیم به وحدت آن آشناتر می‌شویم. جهان مجموعه واحدی است با قوانین یکسان که بر سر تا سر آن حکومت می‌کند و این وحدت که از ساختمان اتم‌ها گرفته تا کهکشان‌های عظیم همه تحت قانون واحدی به حیات خود ادامه می‌دهند، دلیل بر یکتایی آفریدگار و یگانگی خداست.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به هفت وصف از صفات خداوند اشاره می‌کند:

نخست می فرماید: «ولی او خداوند یگانه است، همان‌گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است»؛ (وَلَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ).

این وصف نتیجه استدلالی است که امام علیه السلام قبلاً بیان فرمود که اگر پروردگار و معبود دیگری بود، فرستادگان او به سراغ تو می آمدند و آثار ملک و سلطانش را در همه جا می دیدی و افعال و صفاتش را در جبین موجودات مشاهده می کردی و چون چنین نیست نتیجه می گیریم که او خداوندی است یکتا. اضافه بر این در قرآن مجید نیز بارها خودش را به یکتایی توصیف کرده که نمونه بارز آن سوره توحید است و از آنجا که او صادق است و کذب و دروغ که نتیجه نیاز و عجز و هواپرستی است در ذات او راه ندارد، بنابراین می توانیم در این وصف و سایر صفاتش، بر دلیل سمعی؛ یعنی آیات و روایات قطعی تکیه کنیم.

در دومین وصف می فرماید: «هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی کند»؛ (لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ).

این همان توحید در حاکمیت است که یکی از شاخه های توحید افعالی است؛ مالک یکی است و حاکم یکی. دلیل آن هم روشن است، زیرا وقتی بپذیریم خالق اوست طبعاً مالک و حاکم جز او نمی تواند باشد. آن هم خالقیت مستمر، چرا که می دانیم خلقتش دائمی است؛ یعنی ما لحظه به لحظه آفریده می شویم درست مانند نور چراغ که به منبع مولد برق ارتباط دارد و اگر یک لحظه رابطه اش قطع شود خاموش می گردد. آری او همه روز خالق است و همواره حاکم و مالک.

آن‌گاه در بیان سومین و چهارمین وصف می افزاید: «و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است»؛ (وَلَا يَزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَزَلْ).

دلیل اینها روشن است، زیرا می دانیم او واجب الوجود است، واجب الوجود حقیقتی است که به تعبیر ساده، وجود او از ذاتش می جوشد، بنابراین چنین وجودی ازلی است و باید ابدی باشد. موجودی حادث است که وجودش از

خود او نبوده و از بیرون آمده؛ موجودی فانی می‌شود که وجودش از درون ذاتش نبوده و از خارج ذاتش به او رسیده باشد.

بنابراین پنجمین و ششمین وصف را هم می‌توان از اینجا نتیجه گرفت که می‌فرماید: «او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنها است بی آنکه پایانی برایش تصور شود»؛ (أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوَّلِيَّةٍ، وَآخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِلَا نَهَائِيَّةٍ).

این دو وصف نیز از لوازم ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست که آن هم نتیجه واجب الوجود بودن او است.

در هفتمین وصف که آخرین وصفی است که امام علیه السلام در اینجا بیان کرده و می‌فرماید: «بزر تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد»؛ (عَظُمَ عَنْهُ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ).

دلیل آن هم روشن است؛ ربوبیت او از ازل شروع شده و تا ابد ادامه دارد و همه عالم هستی را با مرزها و حدود ناشناخته‌اش در بر می‌گیرد، بنابراین چنین ربوبیت گسترده‌ای را نه با چشم می‌توان مشاهده کرد و نه در فکر انسان می‌گنجد، زیرا ربوبیتش نامحدود است و نامحدود در فکر محدود انسان نخواهد گنجید.

امام علیه السلام بعد از بیان عظمت خداوند و یگانگی و ازلیت و ابدیت و احاطه ربوبیت او بر جمیع عالم، در ادامه سخن، فرزندش را مخاطب ساخته و او را به کوچکی و ناتوانیش و نیازهای فراوانش در برابر خداوند توجه می‌دهد می‌فرماید: «حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانندت از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت»؛ (فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صَغَرِ خَطَرِهِ<sup>۱</sup>، وَقَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَعَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ).

۱. «خطر» در اینجا به معنای قدر و منزلت است.

چهار وصفی را که امام علیه السلام برای فرزندش بر شمرده اوصافی است درباره همه انسانها؛ همه در پیشگاه خداوند کوچک‌اند و قدرتشان ناچیز و عجزشان فراوان و نیازشان به پروردگارشان زیاد. مشروط بر اینکه انسان، خویشتن را بشناسد و به خود فراموشی گرفتار نگردد که در این صورت از طریق بندگی خارج نخواهد شد و گام در طریق طغیان نخواهد گذاشت. آری شناخت عظمت خدا و معرفت به کوچکی خویش در برابر او سرچشمه عبودیت و بندگی است و فراموشی آن سرآغاز طغیان و ظلم و بیدادگری است.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد؛ آنها گناهکارانند.<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام راه را به فرزند دل‌بندش نشان می‌دهد که انجام اعمال شایسته چگونه است، می‌فرماید: «در راه اطاعتش بکوش، از عقوبتش ترسان باش و از خشمش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است»؛ (فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْخَشْيَةِ مِنْ عِقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِالْحَسَنِ، وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ).

امام علیه السلام در اینجا عمل شایسته را در سه چیز خلاصه کرده است: اطاعت و فرمان، ترس از عقوبت و اشفاق از خشم او.

بدیهی است که خشیت و اشفاق در برابر عقوبت و خشم پروردگار، انگیزه طاعت است، بنابراین امام علیه السلام نخست به اطاعت پروردگار اشاره کرده و سپس بر انگیزه‌های آن تأکید ورزیده است و تفاوت خشیت و اشفاق همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در این است که خشیت به معنای خوف و ترس ولی شفقت و اشفاق ترس آمیخته با امید است، بنابراین ترس از عقوبت خداوند، همچون ترس از

حادثه و حشتناک ناامید کننده نیست، بلکه ترسی آمیخته با امید به لطف و عطوفت و کرم پروردگار است.

جمله «فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ...» اشاره به این است: گمان نبر اطاعت تو از پروردگار چیزی بر جاه و جلال او می افزاید یا خداوند نیازی به آن دارد. به عکس تو نیازمند به آنی، زیرا تو را به نیکی هایی که مایه سعادت توست امر فرموده و از قبايح و زشتی هایی که تو را به بدبختی و شقاوت می کشاند نهی کرده است. این جمله دلیل روشنی بر حسن و قبح عقلی است که متأسفانه جمعی از مسلمانان که از مکتب اهل بیت و تمسک به کتاب و عترت دور مانده اند با آن به مخالفت برخاسته اند و مسأله ای بدیهی عقلی را به سبب انگیزه های نادرست انکار کرده اند.

## نکته ها

### ۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی

امام علیه السلام در این بخش از نامه بعد از بیان یک سلسله حقایق در مورد خداوند و بیان چندی از صفات او و بیان عجز، ضعف و ناتوانی انسان، نتیجه می گیرد که باید او را آن گونه که شایسته است عبادت کرد.

این بدان معناست که وظایف ما پیوندی تنگاتنگ با واقعیت ها دارد؛ یعنی قوانین، همیشه از دل حقایق بیرون می آید و باید ها و نبایدها زائیده هست ها و نیست هاست. به عبارت دیگر، به دلیل شناخت و واقعیت هایی که در مورد غنای خداوند و احتیاج انسان است، لزوم عبادت نیز استنباط می شود و این همان بحث مهمی است که می گویند بین ایدئولوژی و جهان بینی ارتباط هست یا نه. جهان بینی همان شناخت واقعیت هاست و ایدئولوژی در اینجا اصطلاحاً به معنای احکام و قوانینی است که به عقیده ما از دل جهان بینی متولد می شود.



از این رو شبهه کسانی که می‌گویند: احکام اموری اعتباری بوده و ارتباطی با واقعیت‌ها که اموری تکوینی است ندارد، بی‌اساس است و امام علیه السلام در این بخش از نامه قلم سرخ بطلان بر آن می‌کشد، زیرا با جدایی این دو از یکدیگر، اعتبار احکام از میان می‌رود. حکم، زمانی ارزش دارد که با واقعیت پیوند داشته باشد و این فلسفه احکام است که به آن اعتبار می‌بخشد و این گره خوردن حکم با واقعیت است که موجب تثبیت حکم می‌شود.

احکام تبعدی نیز از این قانون مستثنا نیستند و همه احکام مطابق مصالح و مفاسد واقعی‌اند، هرچند گاهی ما فلسفه آنها را ندانیم، زیرا در غیر این صورت ترجیح بلا مرجح می‌شد. علمای شیعه همه بر این قول اتفاق دارند.

آیات قرآن و روایات نیز به این ارتباط تنگاتنگ میان احکام و واقعیت‌ها تصریح دارند.

در قرآن کریم در سوره مائده آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت‌آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آن دوری کنید تا رستگار شوید \* شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟<sup>۱</sup> خداوند متعال در این آیات بعد از آنکه مواردی از پلیدی‌های واقعی؛ مانند شراب و قمار را بیان می‌کند و متذکر می‌شود که آنها از عمل شیطان هستند، به بیان حکم آن می‌پردازد و مؤمنان را از ارتکاب به آنها نهی می‌کند سپس بار دیگر در بیان واقعیت‌ها به رستگاری

انسان اشاره می‌کند و اینکه عمل شیطان در واقع دشمنی، کینه و دوری از ذکر خدا و ترک نماز است.

در مورد روزه نیز فرموده‌اند: «صُومُوا تَصِحُّوا؛ روزه بگیرید جسم شما سالم می‌شود»<sup>۱</sup> و در جای دیگر به بیان فلسفه روزه پرداخته می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۲</sup>.

در حقیقت تمام روایاتی نیز که در باب علل الشرایع وارد شده، دلیل روشنی بر این مدعاست.

## ۲. آغاز خلقت و دوام فیض

همان‌گونه که از تعبیرات گویای امام علیه السلام در این بخش از نامه روشن شد، ذات پاک خداوند سرآغاز همه چیز است بی آنکه آغازی و سرانجام همه چیز است بی آنکه پایانی داشته باشد. از این معنا به ازلیت و ابدیت تعبیر می‌شود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا مخلوقات، حدوث زمانی دارند؛ یعنی زمانی بوده که خداوند بوده است و مخلوقی وجود نداشته؟ (البته تعبیر به زمان نیز از باب تسامح است، زیرا زمان خودش یا مخلوق است یا نتیجه حرکت در مخلوقات) آن‌گونه که آمده است: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»<sup>۳</sup> اگر چنین باشد مسأله دوام فیض زیر سؤال می‌رود و مفهومی این است که زمانی بوده که خداوند فیاض فیضی نبخشیده است در حالی که می‌دانیم فیض لازمه ذات پروردگار است و نبودنش نقصی محسوب می‌شود.

پاسخ این سؤال آن است که جهان حدوث ذاتی دارد؛ یعنی اگر بگوییم همیشه مخلوقی وجود داشته، آن مخلوق هم مستند به ذات پاک او و وابسته به

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷، ح ۴۶.

۲. بقره، آیه ۱۸۳.

۳. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۳۸.

قدرت او بوده است نه اینکه واجب الوجود باشد، همان‌گونه که نور آفتاب وابسته به اوست و اگر همیشه خورشید باشد و همیشه نورافشانی کند باز هم خورشید اصل است و نورش فرع و وابسته به آن.

به تعبیر دیگر واژه «مع» در جمله «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» بیانگر این حقیقت است که خداوند در ازل بوده و با او و همراه و همتای او (نه به وسیله او) چیزی وجود نداشته است.

\*\*\*



## بخش چهاردهم

يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ  
الْآخِرَةِ وَمَا أُعَدُّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَتَحْذُو  
عَلَيْهَا. إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا نَبَا بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيدٌ، فَأَمُّوا  
مَنْزِلًا خَصِيْبًا وَجَنَابًا مَرِيْعًا، فَاحْتَمَلُوا وَعَتَاءَ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ،  
خَشَوْنَ السَّفَرَ، وَجُشُوبَةَ المَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ،  
فَلَيْسَ يَجِدُونَ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلْمًا، وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَعْرَمًا. وَلَا شَيْءٌ أَحَبُّ  
إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ. وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَبَ بِهَا كَمَثَلِ  
قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيْبٍ، فَنَبَا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيدٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ  
إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْطَحَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ،  
يَصِيرُونَ إِلَيْهِ.

## ترجمه

فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از  
آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برای  
مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت‌گیری و در راه صحیح گام نهی.  
کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند  
که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا  
تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلی پر نعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن)  
حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده  
و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را

(با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند. به همین دلیل آنها از هیچ‌یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ‌چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامشان برساند.

(اما) کسانی که به دنیا مغرور شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پرنعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند، نیست.

## شرح و تفسیر

### راهیان جهان دیگر دو گروهند

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود، موقعیت دنیا و آخرت را از دیدگاه خداجویان طالب آخرت و دنیاپرستان، ضمن دو مثال زیبا و گویا بیان می‌کند نخست می‌فرماید: «فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برایت مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت‌گیری و در راه صحیح گام نهی»؛ (يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعِدُّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَتَّعَبِرَ بِهَا، وَتَحْذُو عَلَيْهَا).

همیشه مثال‌ها نقش بسیار مهمی در فهم و درک مسائل پیچیده؛ اعم از مسائل عقلی و حسی دارد و از طریق آن می‌توان شنونده را به عمق مسائل رهنمون ساخت و او را برای انجام کارهای مفید و پرهیز از بدی‌ها و زشتی‌ها آماده کرد و

تشویق نمود.

قرآن مجید از مثال‌های زیبا و پرمعنا بسیار استفاده کرده و بخش مهمی از قرآن را مثل‌های قرآن تشکیل می‌دهد. در کلمات امام علیه السلام در نهج البلاغه نیز مثال‌های فراوان پرمعنایی دیده می‌شود که نهایت فصاحت و بلاغت در آن به کار گرفته شده است.

امام علیه السلام بعد از ذکر این مقدمه دو مثال می‌زند نخست می‌فرماید: «کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلی پرنعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را (با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند»؛ (أَنْمَأَ مَثَلٌ مِنْ خَبْرٍ ۱ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا ۲ نَبَأَ بِهِمْ مَنَزِلٌ جَدِيدٌ ۳، فَأَمُّوا ۴ مَنَزِلًا خَصِيْبًا ۵ وَجَنَابًا ۶ مَرِيْعًا ۷، فَاحْتَمَلُوا ۸ وَعَثَاءَ ۹ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ، وَخُسُوفَةَ السَّفَرِ،

۱. «خَبْرٌ» این واژه فعل ماضی از ریشه «خَبِرَ» بر وزن «قَفَلَ» به معنای آگاه شدن و گاه به معنای آزمون برای آگاه شدن آمده است.

۲. «سَفَرُوا» جمع مسافر است.

۳. «جَدِيدٌ» به معنای خشک و بی آب و علف است و از ریشه «جَدَبٌ» بر وزن «جَلَبٌ» گرفته شده است.

۴. «أَمُّوا» از ریشه «أَمَّ» بر وزن «عَمَّ» به معنای قصد کردن گرفته شده است.

۵. «خَصِيْبٌ» به معنای پرنعمت و پر آب و گیاه از ریشه «خَصِبٌ» بر وزن «جَسَمٌ» به معنای فزونی نعمت گرفته شده است.

۶. «جَنَابٌ» به معنای ناحیه است.

۷. «مَرِيْعٌ» به معنای پرنعمت، از ریشه «مَرِعَ» بر وزن «رَأَى» به معنای فزونی گرفته شده است و «أَرْضٌ مَرِيْعَةٌ» به معنای زمین حاصل خیز است.

۸. «وَعَثَاءٌ» از ریشه «وَعَثَ» بر وزن «دَرَسَ» به معنای شن‌های نرمی است که پای انسان در آن فرو می‌رود و او را از راه رفتن باز می‌دارد و به زحمت می‌افکند. سپس بر هر گونه مشکلات اطلاق شده است، «وَعَثَاءُ الطَّرِيقِ» اشاره به مشکلات سفر است.

وَجُشُوبَةً<sup>۱</sup> الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةً دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ).

«به همین دلیل آنها از هیچ یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامششان برساند؛ (فَلَيْسَ يَجِدُونَ لَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلَمًا وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَعْرَمًا. وَلَا شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ).

آری این طرز فکر مؤمنان صالح و خداجویان اطاعت‌کار است، زیرا آنها هرگز فریفته زرق و برق دنیا نمی‌شوند؛ دنیا را مجموعه‌ای از ناراحتی‌ها، درد و رنج‌ها، گرفتگی‌ها، نزاع‌ها و کشمکش‌ها می‌بینند در حالی که ایمان به معاد و بهشت و نعمت‌هایش و اعتقاد به وعده‌های الهی به آنها اطمینان می‌دهد که در آنجا جز آرامش و آسایش و نعمت‌های مادی و معنوی و خالی بودن از هرگونه درد و رنج و از همه مهم‌تر رسیدن به قرب پروردگار چیزی نیست و همین امر سبب می‌شود که سختی‌های این سیر و سلوک را با جان و دل بپذیرند و هرگونه مشقتی را در این راه متحمل شوند و چون عزم کعبه دوست کرده‌اند، خارهای مگیلان در زیر پای آنها همچون حریر است و تلخی‌ها همچون شهد شیرین.

آن‌گاه امام علیه السلام به مثال دوم درباره دنیاپرستان بی‌ایمان پرداخته می‌فرماید: «(اما) کسانی که به دنیا مغرور شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پرنعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند نیست»؛ (وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَّبَ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ حَصِيبٍ، فَتَبَّأَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا

۱. «جُشُوبَةً» به معنای خشونت و ناگواری است.



أَفْطَعَ<sup>۱</sup> عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ).

آری؛ آنها می دانند که سرنوشتشان دوزخ با آن عذاب‌های مرگبار است و زندگی دنیا با همه مشکلاتش در برابر آن بسیار گواراست. به همین دلیل از مرگ بسیار می ترسند و از آینده خود بسیار در وحشتند، همان‌گونه که قرآن مجید درباره گروهی از دنیاپرستان بنی اسرائیل می گوید: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْزَحٍ حِجِّهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»؛ و (آنان نه تنها آرزوی مرگ نمی کنند، بلکه) آنها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود، در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت».<sup>۲</sup>

نیز به همین دلیل در روایت معروفی از رسول خدا ﷺ آمده است: «أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ»؛ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است برای این گروه (مؤمنان) به سوی بهشتشان و پلی است برای آن گروه (کافران) به سوی دوزخشان».<sup>۳</sup>

به همین دلیل در روایتی از امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) آمده است که کسی از محضرش پرسید: «مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟» چرا از مرگ بیزاریم و از آن خوشمان نمی آید؟». در پاسخ فرمود: «إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَعَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَانْتُمْ تَكْرَهُونَ الثَّقَلَةَ مِنَ الْعُمُرَانِ إِلَى الْخَرَابِ؛ زیرا شما آخرت خود را ویران ساخته اید و دنیایتان را آباد، از این رو شما کراهت دارید که از آبادی به سوی ویرانی روید».<sup>۴</sup>

۱. «أَفْطَعَ» به معنای ناپسندتر، از ریشه «فَطَاعَت» به معنای شنیع و ناپسند بودن گرفته شده است.

۲. بقره، آیه ۹۶.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۴. معانی الاخبار، ص ۳۹۰.



## بخش پانزدهم

يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَاحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، وَإِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

## ترجمه

پسرم! خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می‌داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی‌پسندی. به دیگران ستم نکن همان‌گونه که دوست نداری به تو ستم شود. به دیگران نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می‌شمی برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می‌شوی. آنچه را که نمی‌دانی مگو، اگر چه آنچه می‌دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره‌ تو بگویند، درباره‌ دیگران مگو.

## شرح و تفسیر

### یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران

امام علیؑ در این فقره از وصیت‌نامهٔ پربارش نخست به یکی از مهم‌ترین اصول اخلاق انسانی اشاره کرده می‌فرماید: «پسرم خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت

میان خود و دیگران قرار ده؛ (يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ).  
ترازوهای سنتی معمولاً دارای دو کفه بود و وزن کردن صحیح با آن در صورتی حاصل می شد که دو کفه دقیقاً در برابر هم قرار گیرد. این سخن اشاره به آن است که باید هرچه برای خود می خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چیزی را که برای خود روا نمی داری برای دیگران هم روا مداری تا دو کفه ترازو در برابر هم قرار گیرد.

آن گاه به شرح این اصل مهم اخلاقی پرداخته و در هفت جمله، جنبه های مختلف آن را بیان می کند:

در جمله اول و دوم می فرماید: «برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی»؛ (فَأُحِبُّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَآكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا).

در بخش سوم می فرماید: «به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود»؛ (وَلَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ).

در فقره چهارم می افزاید: «به دیگران نیکی کن همان گونه که دوست داری به تو نیکی شود»؛ (وَأُحْسِنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ).

در جمله پنجم می فرماید: «آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار»؛ (وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

در قسمت ششم می افزاید: «و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی»؛ (وَإَرْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ).

سرانجام در هفتمین دستور می فرماید: «آنچه را که نمی دانی مگو اگر چه آنچه می دانی اندک باشد و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو»؛ (وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ).

اشاره به اینکه همان گونه که دوست نداری مردم از تو غیبت کنند یا به تو

تهمت زند یا با القاب زشت و ناپسند تو را یاد کنند یا سخنان دیگری که اسباب آزرده‌گی خاطر شود نگویند، تو نیز غیبت دیگران مکن و به کسی تهمت زن و القاب زشت بر کسی مگذار و با سخنان نیش دار خاطر دیگران را آزرده مکن.

به راستی اگر این اصل مهم اخلاقی با شاخ و بر های هفت‌گانه‌ای که امام علیه السلام برای آن شمرده در هر جامعه‌ای پیاده شود، صلح و صفا و امنیت بر آن سایه می‌افکند و نزاع‌ها و کشمکش‌ها و پرونده‌های قضایی به حدّ اقل می‌رسد. محبت و صمیمیت در آن موج می‌زند و تعاون و همکاری به حدّ اعلی می‌رسد، زیرا همه مشکلات اجتماعی از آنجا ناشی می‌شود که گروهی همه چیز را برای خود می‌خواهند و تنها به آسایش و آرامش خود می‌اندیشند و انتظار دارند دیگران درباره آنها کمترین ستمی نکنند و سخنی بر خلاف نگویند؛ ولی خودشان آزاد باشند، هرچه خواستند در باره دیگران انجام دهند و یا اینکه برای منافع و حیثیت و آبرو و آرامش دیگران ارزشی قائل باشند؛ ولی نه به اندازه خودشان، برای خودشان خواهان حدّ اکثر باشند و برای دیگران حدّ اقل.

آنچه را امام علیه السلام در تفسیر این اصل اخلاقی بیان فرموده در کلام هیچ‌کس به این گستردگی دیده نشده است، هرچند ریشه‌های این اصل - به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه‌اش در تفسیر همین بخش از کلام مولا - به طور اجمالی در گذشته وجود داشته است.

او می‌گوید: «ما نمی‌دانیم چه کسی نخستین بار این سخن طلایی را بیان کرده ولی هرچه باشد همه انسان‌های فهمیده در آن اتفاق نظر دارند، زیرا معنای برادری و انسانیت و تعامل انسان‌ها با یکدیگر و قدرت و پیروزی، بدون محبت حاصل نمی‌شود. زندگی بدون محبت سامان نمی‌یابد و مفهومی نخواهد داشت و نقطه مقابل محبت که نفرت و کراهت است جز جنگ و جدایی و سستی نتیجه‌ای نخواهد داشت.»<sup>۱</sup>

در تعلیمات اسلام نیز اولین بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت زیبایی این اصل را بیان فرموده است؛ در حدیثی وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب بود و به سوی یکی از غزوات می‌رفت، مرد عربی آمد و رکاب مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عَمَلًا أُدْخِلُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ عملی به من بیاموز که با آن وارد بهشت شوم» پیامبر فرمود: «مَا أَحْبَبْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتِيَهُ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِيَهُ إِلَيْهِمْ خَلَّ سَبِيلَ الرَّاحِلَةِ؛ آنچه را دوست داری مردم درباره تو انجام دهند درباره آنان انجام ده و آنچه را دوست نداری نسبت به تو انجام دهند نسبت به آنان انجام نده (مطلب همین است که گفتم) مرکب را رها کن».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که جوانی از قریش نزد آن حضرت آمد و عرض کرد اجازه می‌دهی من مرتکب زنا شوم؟ اصحاب بر او فریاد زدند: چه حرف زشتی می‌زنی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آرام باشید و به جوان اشاره کرد که نزدیک بیاید بعد به او فرمود: آیا دوست داری کسی با مادر تو زنا کند و یا با دختر تو و یا... .

جوان عرض کرد: هرگز راضی نیستم و هیچ کس به این امر راضی نیست. فرمود: آن چه را گفתי نیز همین گونه است و همه بندگان خدا نسبت به حفظ ناموس خود سخت پایبندند.

آن‌گاه دست مبارک را بر سینه او گذارد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَطَهِّرْ قَلْبَهُ حَصْنٌ فَرْجُهُ؛ خداوندا گناهش را ببخش و قلبش را پاک کن و دامنش را از آلودگی‌ها نگاه دار» بعد از این ماجرا هیچ کس آن جوان را نزد زن بیگانه‌ای ندید.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، باب الانصاف و العدل، ح ۱۰.

۲. مجمع الزوائد هیثمی، ج ۱، ص ۱۲۹. این حدیث را مرحوم محدث قمی نیز در کتاب منتهی الآمال در فصل فضایل اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که در هفتمین جمله از جمله‌های بالا، امام علیه السلام مقدمتاً می‌فرماید: «آنچه را نمی‌دانی نگو، هرچند آنچه می‌دانی کم باشد» اشاره به اینکه اگر معلومات تو محدود است، به همان قناعت کن و در آنچه نمی‌دانی دخالت منما که تو را بر پرتگاه‌های خلاف و خطا می‌کشد.

\* \* \*





## بخش شانزدهم

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ، فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

## ترجمه

(پسرم!) بدان که خودپسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست، پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوششت را داشته باش (و از آنچه به دست می آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش. هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافتی (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش.

## شرح و تفسیر

### خزانۀ دار دیگران مباش

امام علیه السلام در این بخش از وصیّت نامه نورانی خود به چهار فضیلت دیگر اشاره و فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی علیه السلام را به آن توصیه می کند.

نخست می فرماید: «(پسرم) بدان که خودپسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست»؛ (وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ).

اشاره به اینکه انسان خودپسند، حقایق را درباره خویش و دیگران درک نمی کند و این صفت زشت، حجابی بر عقل او می افکند تا آنجا که عیوب خویش را صفات برجسته و نقص ها را کمال می بیند و گاه یک عمر در این خطا و اشتباه

بزر باقی می ماند و با همان حال از دنیا می رود.

به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه، عجب و خودپسندی همانند شراب است؛ هر دو انسان را مست می کند و انسان مست همچون دیوانگان است که باید از او فرار کرد.

در قرآن مجید و روایات اسلامی، در نکوهش عجب و خودپسندی نکته های فراوانی آمده است از جمله در آیه ۸ سوره فاطر می خوانیم: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»؛ آیا کسی که زشتی عملش (بر اثر عجب و خودپسندی و هوای نفس) برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد (و سزاوار باشد) گمراه می سازد و هر کس را بخواهد (و شایسته بیند) هدایت می کند پس جانان به سبب تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست».

در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام تعبیرات عجیبی درباره عجب و خودپسندی دیده می شود؛ در یک جا می فرماید: «الْعُجْبُ آفَةٌ الشَّرَفِ؛ خودپسندی آفت شرف انسان است»<sup>۱</sup> و در جای دیگر می فرماید: «آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ؛ آفت عقل، عجب است»<sup>۲</sup> و باز می فرماید: «الْعُجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ؛ عجب عقل انسان را فاسد می کند»<sup>۳</sup> و در جای دیگر: «تَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبَغْضَاءُ؛ نتیجه خودپسندی آن است که مردم دشمن انسان می شوند»<sup>۴</sup> و بالاخره می فرماید: «الْعُجْبُ رَأْسُ الْحِمَاقَةِ؛ خودپسندی سرآغاز حماقت است»<sup>۵</sup>.

۱. غررالحکم، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۳.

۲. همان مدرک، ص ۶۵، ح ۸۴۸.

۳. همان مدرک، ح ۸۴۶.

۴. همان مدرک، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۶.

۵. همان مدرک، ح ۷۰۹۶.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه سخن به دومین توصیه خود پرداخته می‌فرماید: «پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش»؛ (فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ). این چیزی است که در بسیاری از روایات اسلامی بر آن تأکید شده تا آنجا که در حدیث معروف نبوی می‌خوانیم: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْفَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ؛ کسی که سربار مردم باشد ملعون و رانده شده دربار خداست».<sup>۱</sup>

اگر همه مسلمانان به ویژه جوانان به این دستور عمل کنند که هیچ کسی جز افراد از کار افتاده محتاج دیگران نباشند، به یقین جامعه اسلامی به پیشرفت‌های مهمی نایل می‌شود حتی کشورهای اسلامی نیز نباید سربار کشورهای غیر مسلمان باشند که نتیجه‌ای جز ذلت به بار نمی‌آورد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، این جمله را طور دیگری تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند منظور این است که در راه انفاق، تلاش و کوشش کن و واژه «کدح» را به معنای آنچه را که انسان برای آن زحمت کشیده تفسیر کرده‌اند که در این صورت این فقره مقدمه‌ای برای بیان جمله بعد خواهد بود؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان توصیه سوم پرداخته می‌فرماید: «از آنچه به دست می‌آوری در راه خدا انفاق کن و انباردار دیگران مباش»؛ (وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِّغَيْرِكَ). اشاره به اینکه آنها که از افزوده‌های اموال خویش انفاق نمی‌کنند و سعی در اندوختن آن دارند، بیچارگانی هستند که تلاش خود را صرف در نگهداری اموال برای وارثان می‌کنند و در قیامت، حسابش بر آنها و در دنیا لذتش برای دیگران است؛ همان وارثانی که گاه کمترین اعتنایی به مورث خود ندارند و عمل خیری برای او انجام نمی‌دهند، بلکه گاه از او نکوهش می‌کنند که آنچه برایشان به ارث گذاشته کافی نیست. حتی اگر وارثان افراد نیکی باشند و از آن در طریق طاعت

خدا استفاده کنند باز هم مایه حسرت آنهاست، چرا که زحمتش را آنها کشیدند و ثوابش را دیگران بردند، همان گونه که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»؛ خداوند این چنین اعمال آنها را به صورتی حسرت آور به آنان نشان می دهد»<sup>۱</sup> می فرماید: «قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ مَالَهُ لَا يُنْفِقُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنْ عَمِلَ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَأَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ فَرَأَهُ حَسْرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ وَإِنْ كَانَ عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ قَوَاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ منظور از این آیه کسی است که مال فراوانی از خود به یادگار می گذارد که بر اثر بخل، در راه خدا انفاق نمی کند. سپس می میرد و آن را برای دیگری می گذارد که در طریق اطاعت خداوند یا معصیت او هزینه می کند که اگر در راه طاعت خدا عمل کرده، آن شخص مال خود را در ترازوی عمل دیگری می بیند و مایه حسرت او می شود در حالی که زحمت مال را او کشیده بود و اگر با آن معصیت خدا کند آن شخص به وسیله مالش کمک به معصیت به خداوند متعال کرده است (و باز هم مایه حسرت اوست)».<sup>۲</sup>

سرانجام در چهارمین توصیه می فرماید: «هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافتی (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش»؛ (وَإِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ).

اشاره به اینکه همه نعمت های الهی در خور شکر است و چه نعمتی از این بزرگ تر که انسان، راه هدایت را به لطف پروردگار پیدا کند با اینکه گروه های زیادی در بیراهه ها سرگردان می شوند و شکر هر نعمتی متناسب با همان نعمت است. شکر هدایت، خضوع در پیشگاه پروردگار و اطاعت او امر و نواهی اوست.

۱. بقره، آیه ۱۶۷.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۲، ح ۲.

## بخش هفدهم

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ، وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ، وَأَنَّهُ لَا غِنَىٰ بِكَ فِيهِ عَن حُسْنِ الْإِزْتِيَادِ، وَقَدْرِ بِلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ، مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ، فَلَا تَحْمَلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلٌ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمْهُ وَحَمَلْهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثِرْ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ وَاعْتَنِمْ مَنْ اسْتَفْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.

## ترجمه

(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری. در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشه کافی که تو را به مقصد برساند بی نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی) بنابراین بیش از حد توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود.

هرگاه در زمانی که قدرت داری نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می شوی به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر، این زاد و توشه را بر دوش او بگذار، زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی بر آیی و پیدایش نکنی. (همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار!

## شرح و تفسیر

## زاد و توشهٔ آخرت را با دیگران بفرست!

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه به طولانی بودن سفر آخرت و نیاز شدید به تهیهٔ زاد و توشه برای این سفر از طاعات و کارهای خیر به ویژه انفاق در راه خدا اشاره کرده است.

نخست می فرماید: «(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری»؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ، وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ).

پیمودن راه‌های دنیا، هرچند طولانی و مشقت بار باشد در برابر راه آخرت سهل و آسان است. راه آخرت بسیار پر پیچ و خم و از گردنه‌های صعب العبور فضایل اخلاقی و مبارزه با هواهای نفسانی می‌گذرد و گاه پیمودن یکی از آنها سال‌ها وقت می‌طلبد.

امام علیه السلام بعد از این هشدار، لزوم تهیهٔ زاد و توشه برای این سفر را گوشزد می‌کند و می‌فرماید: «در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشهٔ کافی که تو را به مقصد برساند بی‌نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی)»؛ (وَإِنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ<sup>۱</sup>، وَقَدْرِ بَلَاغِكَ<sup>۲</sup> مِنَ الزَّادِ، مَعَ خَفَّةِ الظَّهْرِ).

اساس این زاد و توشه همان است که در قرآن مجید آمده است، آنجا که می‌فرماید: «﴿وَنَزَّوْدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾»؛ و زاد و توشه تهیه کنید، و بهترین زاد و توشه تقوا و پرهیزکاری است».<sup>۳</sup>

۱. «ارتیاد» از ریشهٔ «رود» بر وزن «قوم» در اصل به معنای رفت و آمد کردن توأم با مدارا و ملایمت در طلب چیزی است و در مشتقات آن، گاه روی جنبهٔ طلب تکیه می‌شود و گاه روی جنبهٔ رفق و مدارا. واژهٔ اراده نیز از همین ریشه گرفته شده است.

۲. «بلاغ» به معنای چیزی است که انسان را به مقصد برساند.

۳. بقره، آیهٔ ۱۹۷.

تعبیر به «حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ» با توجه به اینکه ارتیاد به معنای طلب کردن است، مفهومش حسن طلب یا به عبارت دیگر تدبیر و مدیریت صحیح (در طریقه تهیه زاد و توشه برای سفر آخرت) است.

تعبیر به «حِفَّةِ الظَّهْرِ؛ سبک بودن پشت» اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده می‌فرماید: «وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود).<sup>۱</sup> امام علیه السلام به فرزندش می‌گوید که هرگز مانند آنان نباشد و تا می‌تواند پشت خود را از این بار سبک گرداند.

پیش از این نیز در خطبه بیست و یکم، این عبارت بسیار کوتاه و پر معنا را داشتیم: «تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا؛ سبکبار باشید تا به قافله برسید» در زمان‌های گذشته که قافله‌ها به راه می‌افتادند و به گردنه‌های صعب العبور می‌رسیدند گران‌باران وامی‌ماندند و چون قافله نمی‌توانست به جهت آنها توقف کند، به مسیر خود ادامه می‌داد و آنها تنها در بیابان می‌ماندند و طعمه خوبی برای دزدان و گرگان بیابان بودند.

امام علیه السلام پس از این مقدمه کوتاه و پر معنا مسائل مالی و انفاق فی سبیل الله را که از مهم‌ترین زاد و توشه‌های قیامت است عنوان می‌کند و می‌فرماید: «بنابراین بیش از حد توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود»؛ (فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلٌ ذَلِكُ وَبَالًا عَلَيْكَ).

اشاره به اینکه آنقدر ذخیره کن که برای نیاز تو کافی باشد و بتوانی فردای قیامت پاسخگوی آن باشی و گرنه همچون بار سنگینی بر دوش تو خواهد بود؛ باری که از آن استفاده نمی‌کنی و فقط رنج آن را می‌کشی.

سپس امام علیه السلام با تعبیر جالبی دعوت به انفاق فی سبیل الله می کند و می فرماید: «هرگاه در زمانی که قدرت داری، نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می شوی به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر این زاد و توشه را بر دوش او بگذار»؛ (وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَبُؤِافِيكَ بِهِ عَدَاً حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمُهُ وَحَمَلُهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثِرْ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ).

آن گاه می افزاید: «زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی بر آیی و پیدایش نکنی»؛ (فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ<sup>۱</sup>).

امام علیه السلام در پایان این بخش از وصیت نامه برای تشویق به انفاق در راه خدا از تعبیر دیگری استفاده کرده می فرماید: «(و همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار»؛ (وَاعْتَنِمَ مَنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قِضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ).

حاصل اینکه انسان عاقل و هوشیار باید از وجود دو کس بهره گیرد: کسی که داوطلبانه و رایگان بار سنگین توشه انسان را بر دوش می گیرد و با شادی و خوشحالی آن را به مقصد می رساند و دیگر کسی که در هنگام بی نیازی انسان به مال، بخشی از اموال او را وام می گیرد و در آن زمان که شدیداً به آن نیازمند است بازپس می دهد. آری چنین است حال کسانی که در راه خدا انفاق می کنند و

۱. در مورد اینکه ضمیر «تَطْلُبُهُ» و جمله «فَلَا تَجِدُهُ» به چه چیز برمی گردد، میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. احتمال اول این است که به شخص فقیر نیازمند بازگردد که انفاق ها را گویا بر دوش حمل می کند و در قیامت تحویل صاحبش می دهد. احتمال دیگر اینکه به خود مال برگردد؛ یعنی ممکن است زمانی فرارسد که بخواهی مالی در راه خدا انفاق کنی و نداشته باشی؛ ولی تفسیر اول همان گونه که در متن آمد ترجیح دارد و جمله «وَاعْتَنِمَ» شاهد خوبی برای آن است.



تعبیری جالب‌تر و زیباتر از این پیدا نمی‌شود.

تعبیر دوم برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؟» کیست که به خدا قرض نیکویی دهد، (و بدون منت، انفاق کند)، تا خداوند آن را برای او، چندین برابر کند؟<sup>۱</sup> البته آیه مسأله وام دادن را با نکته اضافه‌ای بیان می‌دارد و آن اینکه خداوند وامی را که از بندگان می‌گیرد دو چندان یا چند برابر به آنها باز پس می‌دهد.

تعبیر اول را هم احتمالاً بتوان از آیات شریفه سوره بلد استنباط کرد آنجا که می‌فرماید: «فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ \* فَكُ رَقَبَةً \* أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ...»<sup>۲</sup>

شایان توجه است که مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع روایت جالبی متناسب با وصیت‌نامه بالا نقل می‌کند که سفیان بن عیینه می‌گوید: زهری (یکی از تابعین معروف) در شبی سرد و بارانی علی بن الحسین علیه السلام را دید که آرد بر دوش خود حمل می‌کند عرض کرد: یابن رسول الله این چیست؟ فرمود: «أُرِيدُ سَفَرًا أَعِدُّ لَهُ زَادًا أَحْمِلُهُ إِلَى مَوْضِعِ حَرِيرِز؛ سفری در پیش دارم که زاد و توشه آن را به جای مطمئنی نقل می‌کنم» زهری گفت: غلام من در خدمت شماست آن را برای شما حمل می‌کند. امام علیه السلام قبول نکرد، زهری گفت: من خودم آن را بر دوش حمل می‌کنم تو والا مقام‌تر از آنی که بخواهی چنین باری را بر دوش حمل کنی. امام علیه السلام فرمود: «لَكِنِّي لَا أَرْفَعُ نَفْسِي عَمَّا يُنْجِنِي فِي سَفَرِي وَيُحْسِنُ وُرُودِي عَلَى مَا أَرِدُ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ لَمَّا مَضَيْتَ لِحَاجَتِكَ وَتَرَكْتَنِي؛ لکن من خودم را والاتر از آن نمی‌دانم که آنچه مرا در سفرم نجات می‌بخشد و ورودم را بر آنچه می‌خواهم نیکو می‌سازد بر دوش حمل کنم. تو را به خدا سوگند می‌دهم به دنبال

۱. بقره، آیه ۲۴۵.

۲. بلد، آیه ۱۱-۱۴.

کار خود بروی و مرا به حال خود رها سازی».

زُهری به دنبال کار خود رفت بعد از چند روز امام علیه السلام را دید، عرض کرد: اثری از سفری که فرمودید نمی بینم، امام علیه السلام فرمود: «بَلَى يَا زُهْرِيُّ لَيْسَ مَا ظَنَنْتَ وَلَكِنَّهُ الْمَوْتُ وَلَهُ كُنْتَ أُسْتَعَدُّ إِنَّمَا الْأِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ تَجُنَّبُ الْحَرَامَ وَبَدَلُ النَّدَى وَالْخَيْرِ؛ آن سفری که تو گمان کردی نیست منظورم سفر آخرت است و من برای آن آماده می شوم و آماده شدن برای این سفر با پرهیز از حرام و انفاق در راههای خیر حاصل می شود».<sup>۱</sup>

## بخش هجدهم

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَثُودًا، الْمُخْفُفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ،  
وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِلَّا مَا عَلَى جَنَّةٍ  
أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدِّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نَزُولِكَ، وَوَطِّي الْمُنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، «فَلَيْسَ  
بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ»، وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

## ترجمه

(فرزندم!) بدان پیش روی تو گردنه صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است، و کندروان وضعشان بسیار بدتر از شتاب کنندگان است و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گردنه به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ، بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسایل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مر راهی برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته).

## شرح و تفسیر

### امروز بار خود را سبک کن!

امام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه نورانی خود بار دیگر به مسأله سفر طولانی و پرخوف و خطر قیامت باز می‌گردد و مسیر راه را به دقت روشن ساخته و وسیله نجات را یادآوری می‌کند.

نخست می‌فرماید: «(فرزندم!) بدان پیش روی تو گردنه صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است و کندروان

وضعشان بسیار بدتر از شتاب‌کنندگان است»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَثُودًا<sup>۱</sup>، الْمُخِفُّ<sup>۲</sup> فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ<sup>۳</sup>، وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ).  
منظور از این گرده‌ صعب‌العبور یا مر و سكرات آن است یا عالم برزخ و یا پل صراط (و یا همه اینها).

بدیهی است برای عبور سالم از گرده‌های صعب‌العبور باید بار خود را سبک کرد و به سرعت گذشت، زیرا در این گونه‌گرده‌ها ممکن است راهزنان و یا حیوانات درنده نیز وجود داشته باشند.

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید: «فَلَا افْتَحَمَ الْعُقَبَةَ \* مَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ \* فَكُ رَقَبَةٍ \* أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ...»؛ ولی او از آن گرده‌مهم‌نگذشت، و تو چه می‌دانی که آن گرده چیست؟ آزاد کردن برده‌ای، یا غذا دادن در روز گرسنگی».<sup>۴</sup>

برخی از مفسران در شرح این آیات، عقبه را به معنای هوای نفس و بعضی دیگر به گرده‌های صعب‌العبور روز قیامت تفسیر کرده‌اند که کلام حضرت متناسب با همین تفسیر دوم است.

آن‌گاه در ادامه سخن می‌فرماید: «و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گرده به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ»؛ (وَأَنَّ مَهِيْطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَيَّ جَنَّةٍ أَوْ عَلَيَّ نَارٍ).

سپس می‌افزاید: «بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسایل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مر راهی

۱. «کثود» به معنای پر مشقت و صعب‌العبور است، از ریشه «کثد» بر وزن «عهد» به معنای شدت و سختی گرفته شده است.

۲. «مخفف» به معنای سبک‌بال از ریشه «خفف» بر وزن «صف» به معنای سبک شده گرفته شده است.

۳. «مثقل» یعنی سنگین‌بار از ریشه «ثقل» است.

۴. بلد، آیه ۱۱-۱۴.

برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته)؛ «فَاز تَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوَطَّئِ الْمُنْرِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، «فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ»<sup>۲</sup> وَلَا إِلَيَّ الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ»<sup>۳</sup>.

شایان توجه است که جمله «لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ» نخستین بار در کلام پیامبر اکرم ﷺ آمده است آنجا که می فرماید: «لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ أَكْثَرُوَا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ وَمُنْعَصِ الشَّهَوَاتِ؛ بعد از مر راهی برای عذرخواهی و جلب رضایت پروردگار نیست، بنابراین بسیار به یاد چیزی باشید که لذات را در هم می کوبد و شهوات را بر هم می زند»<sup>۴</sup>.

جمله «وَلَا إِلَيَّ الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ؛ راه بازگشتی وجود ندارد»، حقیقت و واقعیت واضحی است که در آیات قرآن و روایات به طور گسترده به آن اشاره شده است. قرآن مجید می فرماید: «﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...﴾» (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مر یکی از آنها فرا رسد، می گوید «پروردگارا! مرا بازگردانید؛ \* شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم» (ولی به او می گویند:) چنین نیست!»<sup>۵</sup>.

در خطبه ۱۸۸ نهج البلاغه درباره مردگان آمده است: «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَ وَلَا فِي حَسَنِ يَسْتَطِيعُونَ ازْدِيَادًا؛ نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند».

۱. «اُرْتَدَّ» به معنای انتخاب کن از ریشه «ارتیاد» است که در بخش قبل تفسیر شد.

۲. «مُسْتَعْتَبٌ» مصدر میمی است و به معنای عذر خواهی و رضایت طلبیدن است از ریشه «عتب» بر وزن «عطف» گرفته شده که معانی متعددی دارد و یکی از معانی آن رضا و خشنودی است و کسی که عذرخواهی می کند در واقع رضایت طرف را می طلبد لذا این واژه به معنای عذرخواهی به کار رفته است.

۳. «مُنْصَرَفٌ» نیز مصدر میمی به معنای بازگشت است.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱۶.

۵. مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰. در آیات ۲۸ سوره انعام و ۳۷ سوره فاطر نیز به همین معنا اشاره شده است.

آری منزلگاه‌های این عالم قابل بازگشت نیست، همان‌گونه که فرزند ناقص هرگز به رحم مادر برای تکامل بیشتر باز نمی‌گردد و میوه‌ای که از درخت جدا شد به شاخه بر نمی‌گردد، کسانی که از این دنیا به عالم برزخ می‌روند نیز امکان بازگشت به دنیا را ندارند. برزخیان نیز هنگامی که به قیامت منتقل شوند هرگز نمی‌توانند به عالم برزخ بازگردند و این هشدار است به همه ما که بدانیم ممکن است در یک لحظه همه چیز تمام شود، درهای توبه بسته شود و راه تحصیل زاد و توشه مسدود گردد و با یک دنیا حسرت، چشم از جهان ببوشیم.

\* \* \*

## بخش نوزدهم

وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَدِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ،  
تَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ، وَتَسْتَزَحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ، وَلَمْ  
يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ، وَلَمْ  
يَمْنَعَكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ، وَلَمْ يُعَيِّرَكَ بِالْإِنَابَةِ، وَلَمْ  
يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى، وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ، وَلَمْ  
يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَلَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نَزْوَعَكَ عَنِ الدَّنْبِ  
حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا، وَفَتَحَ لَكَ بَابَ  
الْمَتَابِ، وَبَابَ الْإِسْتِعْنَابِ،

فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ،  
وَأَبْتَنَنْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْنَيْتَهُ  
عَلَى أُمُورِكَ، وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ  
زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، سَعَةِ الْأَرْزَاقِ. ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ  
خَزَائِنِهِ بِمَا أَدِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ، فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْدُّعَاءِ أَبْوَابَ  
نِعْمَتِهِ، وَاسْتَمْطَرْتَ شَأْبِيبَ رَحْمَتِهِ، فَلَا يُقْنِطُكَ إِدْبَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ  
عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ، وَرُبَّمَا أُخْرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ،  
وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ. وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأُوْتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ  
عَاجِلًا أَوْ آجِلًا، أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَكَ  
دِينُكَ لَوْ أُوتِيْتَهُ، فَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَيُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛  
فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ.

## ترجمه

(فرزندم!) بدان آن کس که گنج‌های آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند. خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفיעی پناهبری و خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است).

در کیفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته) هرگز تو را به سبب توبه و انابه سرزنش نمی‌کند (آن‌گونه که انتقام جویان توبه‌کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می‌دهند) و حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوانساخته (آن‌گونه که تنگ‌نظران بی‌گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطاکاران می‌کنند) و در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن‌گونه که معمول افراد کوتاه‌فکر است) و در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است).

هیچ‌گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزر باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنه قرار داده (و از آن مهم‌تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و حسنه‌ات را ده برابر حساب می‌کند و در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته به گونه‌ای که هر زمان او را ندا کنی ندای تو را می‌شنود و هرگاه با او نجوا نمایی آن را می‌داند، بنابراین حاجت را به سویش می‌بری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی، غم و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می‌خواهی، و در کارهایت از او استعانت می‌جویی، می‌توانی از



خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی.

سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مایوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است؛ گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون‌تر کند و گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو نمی‌دهد در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند.

گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (و خداوند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد) بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیباییش برای تو باقی بماند و وبال و بدیش از تو برود (و بدان مال دنیا این‌گونه نیست) مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند!

## شرح و تفسیر

### درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه پر نورش به چند موضوع مهم اشاره می‌فرماید: نخست به سراغ مسأله دعا می‌رود که بسیار سرنوشت‌ساز و پر اهمیت است می‌فرماید: «(فرزندم) بدان آن کس که گنج‌های آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده

است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند؛ (وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ، تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ).

در این چند جمله، امام علیه السلام برای تشویق به دعا کردن به نکاتی اشاره فرموده است: نخست می‌گوید: از کسی تقاضا می‌کنی که همه چیز در اختیار اوست زمین و آسمان و مواهب و نعمت‌ها و روزی‌ها و در یک جمله تمام گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین، بنابراین درخواست از او به یقین به اجابت بسیار نزدیک است. در جمله دوم می‌فرماید: به تو اجازه داده و در واقع دعوت کرده تا به درگاهش روی و دعا کنی و این نهایت لطف و مرحمت است که کسی نیازمندان را به سوی خود فرا خواند و بگوید: بیایید و درخواست کنید. اشاره به آیاتی همچون ﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾<sup>۱</sup> و مانند آن دارد.

در جمله سوم می‌فرماید: او تضمین کرده که دعای شما را مستجاب کند که اشاره به آیاتی مانند ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾<sup>۲</sup> و امثال آن است.

در جمله چهارم مطلب را از اذن و اجازه فراتر می‌برد و می‌گوید: به شما امر کرده است که از او درخواست کنید و طلب رحمت نمایید تا خواسته شما را عطا کند و این به آیاتی نظیر: ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ اشاره دارد.<sup>۳</sup>

در جمله پنجم می‌فرماید: «خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفיעی پناه ببری»؛ (وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ).

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. نساء، آیه ۳۲.

اشاره به اینکه اساس اسلام بر این است که انسان‌ها می‌توانند رابطه مستقیم با پروردگار خود پیدا کنند، همان‌گونه که همه روزه در نمازهای خود از آغاز تا پایان، مخصوصاً در سوره حمد، با پروردگارشان خطاب مستقیم دارند به گونه‌ای که هیچ واسطه‌ای میان آنها و او نیست. این افتخار بزرگی است برای اسلام و مسلمانان که اسلام راه ارتباط مستقیم با خدا را بر همه گشوده و جای جای قرآن مجید، شاهد و گواه بر آن است به ویژه آیاتی که خداوند را با تعبیر «رَبَّنَا» یاد می‌کند. بر خلاف بعضی از مذاهب باطله که پیر و مرشد و شیخ خود را واسطه می‌دانند و گاه ارتباط مستقیم با خدا را روا نمی‌پندارند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مسأله شفاعت در اسلام - شفاعت پیامبر ﷺ، امام معصوم علیه السلام و حتی فرشتگان و مؤمنان صالح العمل - وارد شده است و آیات فراوان و روایات بسیار دلالت بر شفاعت شفیعان در دنیا و آخرت می‌کند، آیا شفاعت با برقراری ارتباط مستقیم منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود:

اولاً: دلیلی بر نفی ارتباط مستقیم نیست، بلکه ارتباط مستقیم با خدا در جای خود محفوظ است و مسلمانان شب و روز از آن استفاده می‌کنند و شفاعت هم در جای خود ثابت است و به تعبیر دیگر هر دو در کنار هم قرار دارند و دو راه به سوی رحمت خداوندند.

ثانیاً: در آیات قرآن مکرر به این نکته اشاره شده که شفاعت نیز به اذن خدا است، بنابراین کسی که دست به دامان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام برای شفاعت می‌زند باید در کنار آن از خدا بخواهد که اذن شفاعت به آنها بدهد، پس مکمل آن نیز ارتباط مستقیم با خداست.

به بیان دیگر من حوایج خویش را مستقیماً از خدا می‌خواهم ولی گاه حاجت به قدری مهم و پیچیده است یا من آنقدر آلوده و گنه‌کارم که احساس می‌کنم به

تنهایی توفیق رسیدن به خواسته خود را ندارم. در اینجا است که دست به دامان شخص بزرگ و آبرومندی می شوم که به اذن الله در پیشگاه خدا برای من شفاعت کند؛ مثلاً برادران یوسف بعد از آن همه جنایت درباره برادر خود احساس کردند گناهشان به قدری عظیم است که نمی توانند مستقیماً عفو خود را بخواهند، لذا دست به دامن پدر شدند و گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»<sup>۱</sup>. سپس امام علیه السلام بعد از مسأله دعا به مسأله توبه می پردازد و با تعبیراتی بسیار گویا و پرمعنا لطف الهی را به گناه کاران توبه کار شرح می دهد و در هشت جمله بر آن تأکید می ورزد.

۱. «خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است)»؛ «وَلَمْ يَمْنَعَكَ إِنِ اسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ».
۲. «در کيفر تو تعجيل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته)»؛ «وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ».
۳. «هرگز تو را به سبب توبه و انابه سرزنش نمی کند (آن گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می دهند)»؛ «وَلَمْ يُعَازِرْكَ بِالْإِنَابَةِ».
۴. «حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته (آن گونه که تنگ نظران بی گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطا کاران می کنند)»؛ «وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى».
۵. «در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن گونه که معمول افراد کوتاه نظر است)»؛ «وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ».
۶. «در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است)»؛ «وَلَمْ يَنَاقِشْكَ<sup>۲</sup> بِالْجَرِيمَةِ».

۱. یوسف، آیه ۹۷.

۲. «لَمْ يَنَاقِشْكَ» از ریشه «مناقشه» به معنای دقت و سخت گیری در حساب است و به همین جهت به مناظره و مباحثه دقیق، مناقشه گفته می شود.

۷. «هیچ‌گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزر باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنه قرار داده (و از آن مهم‌تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و حسنه‌ات را ده برابر حساب می‌کند»؛ (وَلَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ<sup>۱</sup> عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا).

۸. «در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته»؛ (وَفَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَبَابَ الْإِسْتِعْتَابِ<sup>۲</sup>).

این تعبیرات در واقع برگرفته از آیات مختلف قرآن است که توبه و آثار توبه و الطاف و عنایات الهی را در زمینه آن بازگو می‌کند.

در یک جا می‌فرماید: «﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ و ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید، تا رستگار شوید».<sup>۳</sup>

در جای دیگر در مورد قبولی توبه می‌فرماید: «﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ﴾؛ او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و بدی‌ها را می‌بخشد».<sup>۴</sup>

در مورد عدم تعجیل عقوبت می‌فرماید: «﴿وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ﴾؛ و پروردگارت آمرزنده و دارای رحمت است؛ اگر می‌خواست آنان را به سبب اعمالشان مجازات کند عذاب را هر چه زودتر برای آنها می‌فرستاد».<sup>۵</sup>

۱. «تُرُوع» به معنای جدا شدن از چیزی است، از این رو به حالت انسان در لحظات نزدیک به مرگ حالت

«تُرُوع» گفته می‌شود، زیرا لحظه جدایی روح از جسم است.

۲. «الاستعتاب» در بخش هجدهم از همین وصیّت‌نامه تفسیر شد.

۳. نور، آیه ۳۱.

۴. شوری، آیه ۲۵.

۵. کهف، آیه ۵۸.

درباره عدم یأس از رحمت با عبارتی مملو از لطف و محبت به پیامبرش می‌گوید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.<sup>۱</sup>

در مورد تبدیل سیئات به حسنات می‌فرماید: «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند.<sup>۲</sup>

درباره ثبت سیئات به اندازه خودش و ثبت خوبی‌ها به ده برابر می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد.<sup>۳</sup>

به یقین توبه اولین گام برای پیمودن راه حق است و به همین دلیل، سالکان مسیر الی الله آن را منزلگاه اول می‌شمرند و اگر در فرمایش امام علیه السلام به دنبال دعا ذکر شده برای آن است که توبه نیز نوعی دعاست؛ دعا، تقاضای عفو و رحمت خداست و تا این گام برداشته نشود و روح و دل از غبار گناه شستشو نگردد و حجابِ معصیت از برابر چشم دل کنار نرود، پیمودن این راه مشکل یا غیر ممکن است.

در دعاها و روایات معصومین علیهم السلام نیز اشارات زیاد و تعبیرات لطیفی در این باره دیده می‌شود؛ از جمله در مناجات تائبین (نخستین مناجات از مناجات‌های

۱. زمر، آیه ۵۳.

۲. فرقان، آیه ۷۰.

۳. انعام، آیه ۱۶۰.

پانزده گانه حضرت سیدالسادین (علیه السلام) می خوانیم: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من تو همان هستی که دری به سوی عفو و رحمت خودت به روی بندگانت گشوده‌ای و نام آن را توبه نهاده‌ای (سپس اذن عام دادی) و گفתי: همگی توبه کنید و به سوی خدا بازگردید توبه‌ای خالص از هرگونه ناخالصی‌ها پس کسانی که از ورود بر این باب رحمت غافل می‌شوند چه عذری دارند».

آری امام (علیه السلام) به عنوان راهنمایی آگاه و پر تجربه، دست فرزند جوانش را گرفته و از منزلگاه‌های این مسیر یکی پس از دیگری عبور می‌دهد تا به جوار قرب الهی واصل گردد.

آن‌گاه امام (علیه السلام) در ادامه این سخن فرزندش را به مناجات و راز و نیاز با خداوند و تقاضای حاجت از او دعوت می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه او را ندا کنی ندای تو را می‌شنود و هر زمان با او نجوا نمایی آن را می‌داند، بنابراین حاجت را به سویش می‌بری و آن چنان که هستی، در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی و غم و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می‌خواهی و در کارهایت از او استعانت می‌جویی»؛ «فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ<sup>۱</sup> إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، وَأَبْشَيْتَهُ<sup>۲</sup> ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَّوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، وَاسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْنَيْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ».

امام (علیه السلام) در این قسمت از کلام خود راه مناجات با خدا را به فرزندش می‌آموزد و می‌فرماید: حاجت را از او بخواه و سفره دلت را برای او بگشا و غم

۱. «افضیت» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است؛ گویی در فضای او وارد شده است.

۲. «ابشته» از ریشه «بشَّ» به معنای پراکنده ساختن گرفته شده و اینجا به معنای افشا کردن و ظاهر نمودن است.

و اندوه‌های خود را به او بازگو کن و برطرف کردن درد و رنج‌هایت را از او بطلب و در تمام کارها از او یاری بخواه. این پنج نکته محورهای مناجات بندگان با خداست که در عبارات کوتاه فوق به آن اشاره شده است.

آن‌گاه امام علیه السلام چگونگی درخواست از خداوند و نعمت‌های مهمی را که باید از درگاهش طلب کرد، بر می‌شمرد و می‌فرماید: «می‌توانی از خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست؛ مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی»؛ (وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ إعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ).

امام علیه السلام در اینجا پس از آنکه می‌فرماید خداوند مواهبی در خزانه رحمتش دارد که در اختیار هیچ کس جز او نیست، به سه موهبت اشاره می‌کند:

۱. عمر طولانی که انسان بتواند در آن خودسازی بیشتر کند و حسنات افزون‌تری فراهم سازد.

۲. سلامتی و تندرستی که بدون آن زیادی عمر جز درد و رنج و گاه دوری از خدا ثمره‌ای نخواهد داشت.

۳. روزی فراوان، زیرا انسان بدون امکانات مالی قادر بر انجام بسیاری از حسنات نیست؛ حسناتی مانند صلۀ رحم، کفالت ایتام، کمک به نیازمندان، ساختن بناهای خیر، نشر علوم اسلام و اهل بیت و ضیافت افراد باایمان.

البته این در صورتی است که ارزاق را تنها به معنای ارزاق مادی تفسیر کنیم؛ اما اگر معنای رزق به معنای وسیع کلمه گرفته شود که شامل علوم و دانش‌ها، قدرت و نفوذ اجتماعی و نیروی جسمانی و مانند آن شود، مطلب روشن‌تر می‌گردد.

بی‌شک طولانی شدن عمر و صحت بدن و وسعت روزی در مواردی به تلاش و کوشش خود انسان ارتباط دارد که امور بهداشتی را رعایت کند و از



عوامل زیان‌بار بپرهیزد و برای به دست آوردن روزی تلاش و کوشش بیش‌تر نماید. ولی به طور کلی و کامل، تنها بسته به مشیت الهی است و عواملی که او می‌داند و مقرر می‌دارد و از چشم ما پوشیده و پنهان است و به تعبیری که امام علیه السلام فرموده: از خزاین رحمت الهی است که جز او کسی قادر بر آن نیست.

قرآن مجید نیز به این موضوع در مورد درخواست‌های حضرت ابراهیم علیه السلام اشاره کرده و از قول او می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ \* وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي يَسْقِينِ \* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ \* وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ»؛ همان کسی که مرا آفرید، و پیوسته راهنماییم می‌کند، و کسی که مرا عذاب می‌دهد و سیراب می‌نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند.<sup>۱</sup>

روشن است که مواهب الهی منحصر به زیادی عمر و صحت بدن و وسعت روزی نیست؛ ولی بی‌شک ارکان اصلی را این سه چیز تشکیل می‌دهد، زیرا عمده کارهای خیر در پرتو این سه امر انجام می‌گیرد.

امام علیه السلام در بیان کلیدهای این خزاین رحمت، چنین می‌فرماید: «سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است»؛ (ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ).

از این تعبیر روشن می‌شود که دعا و مسئلت از پیشگاه خداوند، اثر عمیقی در نیل به خواسته‌ها و بهره‌مندی از خزاین بی‌پایان پروردگار دارد و نقش دعا را بیش از پیش روشن می‌سازد.

البته دعا با شرایطش، از جمله این که انسان آنچه در توان دارد به کار گیرد و برای آنچه از توان او خارج است به دعا متوسل گردد.

سپس نتیجه می‌گیرد: «پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری»؛ (فَمَتَنِي شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْدُعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِي، وَاسْتَمْطَرْتَ شَأْيِبَ رَحْمَتِي).

روشن است که خزاین پروردگار همان مجموعه نعمت‌های مادی و معنوی اوست و کلید درهای این خزاین دعاست. در بیان دیگری، امام علیه السلام نعمت‌های خدا را به باران رحمت و حیات‌بخش تشبیه می‌کند که با دعا انسان می‌تواند آن را از آسمان لطف خداوند بر زمین وجود خویش فرود آورد.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَمَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَخَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِيٍّ وَقَلْبٍ تَقِيٍّ؛ دعاها کلیدهای پیروزی و وسیله گشودن قفل‌های رستگاری است و بهترین دعا دعایی است که از سینه پاک و قلب با تقوا برخیزد».<sup>۲</sup>

در اینجا سؤال مهم و معروفی است که امام علیه السلام بلافاصله به پاسخ آن می‌پردازد و آن اینکه چرا بسیاری از دعاهای ما به اجابت نمی‌رسد یا اجابت آن مدت‌های طولانی به تأخیر می‌افتد؛ اگر دعا کلید درهای رحمت خداست چرا این کلید همیشه در را نمی‌گشاید یا دیر می‌گشاید؟ در حالی که آیاتی که دعا را کلید اجابت می‌شمرد از شمول اطلاق بهره‌مند است؛ در یک جا می‌فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم»<sup>۳</sup> در جای دیگر می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم».<sup>۴</sup>

۱. «شَآيِب» جمع «شَوْبُوب» بر وزن «بَهْلُول» به معنای رگبار و بارش تند است و گاه به معنای هرگونه شدت می‌آید.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۲.

۳. غافر، آیه ۶۰.

۴. بقره، آیه ۱۸۶.

امام علیه السلام در پاسخ این سؤال به چهار نکته اشاره می‌کند:

نخست اینکه گاه می‌شود که نیت دعا کننده آلوده است و از قلب پاک و شستشو یافته از گناه سرنزده است؛ می‌فرماید: «و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است»؛ (فَلَا يُعْطِنَكَ إِطْءَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَيَّ قَدْرَ النِّيَّةِ).

در حدیث بالا که از کتاب کافی نقل شد نیز خواندیم که دعایی به اجابت می‌رسد که از سینه پاک و قلب پرهیزکار برخیزد، بنابراین اگر بخشی از دعا به اجابت رسد و بخشی نرسد معلول آلودگی نیت بوده است و روایاتی که می‌گوید یکی از شرایط استجاب دعا توبه از گناه است نیز به همین معنا اشاره دارد.

حضرت به دومین مانع اشاره کرده و می‌فرماید: «گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون‌تر کند»؛ (وَرُبَّمَا أُخِّرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَكْبَرَ لِأَجْرِ السَّائِلِ، وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ).

به بیان دیگر خداوند اجابت دعای بنده‌اش را به تأخیر می‌اندازد تا بیشتر بر در خانه او باشد و نتیجه فزون‌تری نصیب او گردد و این نتیجه علاقه‌ای است که خدا به او دارد.

آن‌گاه درباره سومین مانع چنین می‌فرماید: «گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو داده نمی‌شود در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند»؛ (وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأُوتِيَتْ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجَلًا).

اشاره به اینکه گاه چیز کوچکی از خدا می‌خواهی و خداوند به مقتضای عظمتش و گستردگی رحمتش آن را به تو نمی‌دهد و از آن برتر را زود یا دیر در اختیار تو می‌گذارد؛ مانند کسی که به سراغ شخص کریمی می‌رود و از او

تقاضای خانه محقر معینی می‌کند و او درخواستش را نمی‌پذیرد؛ اما بعداً خانه‌ای وسیع و آباد و مرفه در اختیار او می‌گذارد.

سپس حضرت از علت چهارم سخن می‌گوید که از مهم‌ترین علت‌هاست و می‌فرماید: «گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایهٔ هلاک دین توست (خداوند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد)؛ (أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرَبِّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أَوْتَيْتَهُ).

بسیاری از ما بر اثر بی‌اطلاعی از عواقب امور گاه چیزهایی را با اصرار و با تمام وجود از خدا می‌خواهیم در حالی که مایهٔ هلاکت و بدبختی ما می‌شود. خداوند که عالم به عواقب امور است دعای ما را به اجابت نمی‌رساند؛ ولی ما را دست خالی هم بر نمی‌گرداند و چیزی که صلاح ماست می‌بخشد.

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این معنا دارد که می‌فرماید: «﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است»<sup>۱</sup>.

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَنْبَلُوهُمْ بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَصِحَّةِ الْبَدَنِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لِعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَرْبَابِهِمْ فَأَنْبَلُوهُمْ بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛ بعضی از بندگان من افرادی هستند که اصلاح امر دین آنها جز به غنا و گسترده‌گی زندگی و صحت بدن نمی‌شود، از این رو امر دین آنها را به وسیلهٔ آن اصلاح می‌کنم و بعضی از بندگانم هستند که امر دین آنها جز با نیاز و مسکنت و بیماری

اصلاح نمی‌شود، لذا امر دین آنها را با آن اصلاح می‌کنم و آنان را به وسیله آن می‌آزمایم»<sup>۱</sup>.

در طول تاریخ و حتی در زمان صحابه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز نمونه‌های روشنی از آن دیده شده که بعضی از افراد کم ظرفیت پیوسته از خدا به وسیله پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام تقاضای وسعت روزی می‌کردند و بعد از اصرار که در حق آنها دعا شد وسعت روزی به طغیان و سرکشی آنها انجامید و حتی بعضی از آنان تعبیراتی گفتند که بوی ارتداد می‌داد، همان‌گونه که در داستان معروف ثعلبه بن حاطب انصاری آمده است که پیوسته از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضای دعا برای مال فراوان می‌نمود. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که وضع حال و آینده او را می‌دانست به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ مقدار کمی که شکرش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی» آیا بهتر نیست به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تاسی جویی و به زندگی ساده‌ای بسازی؟ اما ثعلبه دست بر دار نبود. سرانجام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق او دعا کرد و ثروت کلانی به ارث از جایی که امیدش را نداشت رسید؛ گوسفندانی خرید که زاد و ولد فراوانی کردند آنچنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود. ناچار به بادیه‌های اطراف مدینه روی آورد و آنچنان سرگرم زندگی مادی شد که بر خلاف رویه او که در تمام نمازهای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرکت می‌کرد، نماز جماعت و حتی نماز جمعه را نیز ترک کرد.

پس از مدتی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد تا زکات اموالش را بدهد او از پرداخت خودداری کرد و به اصل تشریح زکات اعتراض نمود و گفت: این چیزی مثل جزیه‌ای است که از اهل کتاب گرفته می‌شود، ما مسلمان شده‌ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم. هنگامی که این

خبر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید دو بار فرمود: «یا وَیْحَ ثَعْلَبَةَ؛ وای بر ثعلبه».<sup>۱</sup>  
 آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه سخنان خود در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید:  
 «بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیبایش برای  
 تو باقی بماند و وبال و بدیش از تو برود (بدان مال دنیا این‌گونه نیست) مال برای  
 تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند»؛ (فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتَكَ فِيمَا يَبْقَى  
 لَكَ جَمَالُهُ، وَيَنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ).

## نکته

### شرایط استجابت دعا

بعضی چنین می‌پندارند که تعبیراتی نظیر: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا  
 بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم»<sup>۲</sup> هیچ قید و شرطی ندارد و انسان هر  
 دعایی که می‌کند باید انتظار داشته باشد که از لطف خدا به اجابت رسد در حالی  
 که چنین نیست در روایات متعددی که از معصومان علیهم السلام به ما رسیده برای اجابت  
 دعا شرایط متعددی ذکر شده است از جمله توبه و پاکی قلب؛ امام صادق علیه السلام  
 می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ شَيْئاً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ  
 بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالْمَدْحَةِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ الْأَعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ وَالتَّوْبَةِ  
 ثُمَّ الْمَسْأَلَةِ؛ مبدا هیچ یک از شما از خدا درخواستی کند مگر اینکه نخست حمد  
 و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیغمبر و آلش بفرستد سپس به گناه خود نزد او  
 اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید».<sup>۳</sup>

دیگر اینکه دعاکننده باید در پاکی زندگی خود به ویژه پرهیز از غذای حرام و

۱. تفسیر مجمع البیان و قرطبی و طبری و تفسیر نمونه و کتب دیگر، ذیل آیات شریفه ۷۵ تا ۷۸ از سوره  
 توبه.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۱۱ و کتب متعدّد دیگر.

کسب حرام بکوشد، همان‌گونه که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند».<sup>۱</sup>

در حالی که بسیاری از مردم به هنگام دعا نه توبه می‌کنند و نه از غذاهای آلوده یا مشکوک پرهیزی دارند، باز هم اجابت تمام دعاهایشان را انتظار می‌کشند. نیز از شرایط دعا تلاش و کوشش در مسیر امر به معروف و نهی از منکر است؛ آنها که شاهد مناظر گناه هستند و عکس العملی نشان نمی‌دهند، نمی‌توانند انتظار استجابت دعا داشته باشند همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «وَلَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْلُطَنَّ اللهُ شِرَارَكُمْ عَلَىٰ خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛ باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گر نه خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می‌کند آن‌گاه هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد».<sup>۲</sup>

در حدیث آمده است که شخصی نزد امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام آمد و از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خدا فرموده دعا کنید من اجابت می‌کنم، پس چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام در آن حدیث هشت شرط برای استجابت دعا بیان فرمود که بخشی از آن در احادیث بالا آمده است.<sup>۳</sup>

برای توضیح بیشتر به کتاب «مفاتیح نوین» صفحه ۲۱ تا ۲۵ و تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي...»<sup>۴</sup> مراجعه کنید.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ج ۳.

۳. سفینه البحار، ج ۱ بحث دعا.

۴. بقره، آیه ۱۸۶.





## بخش بیستم

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِالْآخِرَةِ لِالِدُّنْيَا، وَلِلْفَنَاءِ لِالْبَقَاءِ، وَلِلْمَوْتِ لِالْحَيَاةِ، وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْعَةٍ، وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ، وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَلَا بَدَأَ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ، فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالِ سَيِّئَةٍ، قَدْ كُنْتَ تَحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالْتَّوْبَةِ، فَيَحُولَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

## ترجمه

(پسرم!) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مرگ نه برای زندگی (در این دنیا) تو در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرتِ توست.

و (بدان) تو رانده شده‌ی مرگ هستی (و مرگ پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده‌ای از آن نجات نمی‌یابد و هرکس را او در جستجویش باشد از دست نمی‌دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت، بنابراین از این بترس که مرگ زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرار رسیدن مرگ با خویشتن گفتگو می‌کردی که توبه کنی؛ ولی مرگ میان تو و توبه حایل می‌شود و اینجاست که خویشتن را به هلاکت افکنده‌ای.

## شرح و تفسیر

### هدف آفرینش

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه (بخش بیستم) به چند نکته مهم درباره هدف آفرینش انسان و حقیقت دنیا و زندگی در آن و موقعیت انسان در برابر مر اشاره می‌کند که هر یک هشدار می‌دهد به فرزندان خود و به همه کسانی است که این وصیت‌نامه را می‌خوانند.

نخست می‌فرماید: «(پسرم) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مر نه برای زندگی (در این دنیا)؛ (وَاعْلَمُ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ). از دیدگاه اسلام و ادیان آسمان، هدف آفرینش انسان، زندگی در دنیا نیست، بلکه دنیا گذرگاهی به سوی آخرت و بازار تجارتهای برای برگرفتن زاد و توشه است؛ سرانجام زندگی دنیا فناست و هیچ کس حتی پیامبران الهی را بقایی نیست. درباره هدف آفرینش انسان، تعبیرات مختلفی در آیات و روایات آمده؛ قرآن مجید در سوره ذاریات می‌گوید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>. بر اساس این آیه هدف از آفرینش انسان، بندگی خداست.

در آیه دوم از سوره ملک می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ آن کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کند».

روشن است که آزمایش الهی، برای حسن عمل و عبودیت برای تهذیب نفوس است و نتیجه همه اینها زندگی سعادت‌بخش آخرت است و به این ترتیب همه اهداف به یکی بازمی‌گردد.

آن‌گاه به نکته دوم یعنی حقیقت دنیا و موقعیت آن اشاره کرده می‌فرماید: «تو

در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرتِ توست؛ «وَإِنَّكَ فِي قُلْعَةٍ<sup>۱</sup> وَدَارٍ بُلْعَةٍ<sup>۲</sup>، وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ».

امام علیه السلام در اینجا هم هدف آفرینش انسان را بیان می‌کند و هم ماهیت زندگی دنیا را؛ هدف آفرینش؛ زندگی سعادت‌بخش در سرای آخرت است نه زیستن در دنیا و به همین دلیل سرانجام زندگی دنیا فناست نه بقا و به تعبیر قرآن: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛ و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است.<sup>۳</sup> این معنا در بسیاری از آیات دیگر قرآن منعکس است.

اما اینکه حضرت دنیا را جایگاه «قُلْعَةٍ» (محلی که از آن باید کوچ کرد) و سرای «بلعۀ» (محلی که باید از آن زاد و توشه برگرفت) معرفی می‌فرماید این نکته نیز در آیات قرآن مجید منعکس است. آیاتی همچون «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»<sup>۴</sup>، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»<sup>۵</sup>، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»<sup>۶</sup> همگی ناظر به همین معناست و آیه شریفه «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»<sup>۷</sup> نیز اشاره به «دار بلعۀ» است.

هرگاه نگاه ما به دنیا و آخرت آن‌گونه باشد که امام علیه السلام در اینجا بیان فرموده، چهره زندگی ما عوض خواهد شد و دیگر اثری از حرص و آز، آرزوهای دور

۱. «قُلْعَةٌ» معنای زیادی دارد؛ به انسان ضعیف و کسی که نمی‌تواند خود را روی زمین اسب نگه دارد و اموالی که دوام و بقایی ندارد و همچنین سرایی که باید از آن نقل مکان کرد «قُلْعَةٌ» می‌گویند. در عبارت بالا معنای اخیر منظور است. این واژه از ریشه قلع گرفته شده است.

۲. «بُلْعَةٌ» به معنای زاد و توشه‌ای است که انسان به وسیله آن به مقصد می‌رسد از ریشه «بلوغ» و «بلاغ» گرفته شده، زیرا چنان زاد و توشه‌ای انسان را به مقصد می‌رساند.

۳. عنکبوت، آیه ۶۴.

۴. زمر، آیه ۳۰.

۵. عنکبوت، آیه ۵۷.

۶. الرحمن، آیه ۲۶.

۷. بقره، آیه ۱۹۷.

و دراز، تکالب و نزاع با اهل دنیا برای چیره شدن بر اموال بیشتر، و بخل و ثروت اندوزی وجود نخواهد داشت، بلکه همه چیز برای خدا و در راه خدا و در طریق جلب رضای او برای سعادت جاویدان آخرت خواهد بود.

امام علیه السلام در سومین نکته می فرماید: «و (بدان) تو رانده شده مر هستی (و مر پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی یابد و هرکس را او در جستجویش باشد از دست نمی دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت»؛ «وَأَنْتَ طَرِيدٌ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ طَائِبُهُ، وَلَا بُدَّ أَنْتَهُ مُدْرِكُهُ».

تعبیر به «طرید» یعنی شخصی که در تعقیب او هستند یا شکاری که صیاد به دنبال او می دود تعبیر بسیار جالبی است، گویی از آغاز عمر صیاد مر در تعقیب انسان است؛ گاه در کودکی گاه در جوانی و گاه در پیری او را شکار خواهد کرد و هیچ کس از دست این صیاد نمی تواند فرار کند و همان گونه که قرآن می فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»؛ هر جا باشید مر شما را در می یابد، هر چند در برج های محکم باشید».<sup>۱</sup> در جای دیگر می فرماید: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ»؛ بگو: «اگر از مر یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت».<sup>۲</sup>

آری انسان در هر چیز شک کند، در این معنا نمی تواند تردیدی به خود راه دهد که روزی باید از این جهان رخت بربندد، روزی که نه تاریخش معلوم است و نه ساعت و دقیقه آن، ممکن است دور باشد و شاید بسیار نزدیک؛ فردا یا امروز؟ قابل توجه اینکه هیچ استثنایی در این قانون نیست. زورمندان،

۱. «طرید» به تعبیری که می آید به معنای «مطروء» یا صیدی است که صیاد به دنبال آن می دود از ریشه «طرد» به معنای راندن گرفته شده است.

۲. نساء، آیه ۷۸.

۳. احزاب، آیه ۱۶.

قوی پیکران، صاحبان ثروت و قدرت و طیبیان حاذق و حتی انبیا و اولیا. قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ تو می میری و آنها نیز خواهند مرد»<sup>۱</sup>.

آن گاه امام عَلَيْهِ السَّلَام به نکته مهمی اشاره می کند که آخرین هشدار در این بخش از وصیت نامه اوست می فرماید: «بنابرین از این بترس که مر زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرارسیدن مر (با خویشتن گفتگو می کردی که توبه کنی؛ ولی مر میان تو و توبه حایل می شود و اینجاست که تو خویشتن را به هلاکت افکنده ای)؛ (فَكُنْ مِنْهُ عَلَيَّ حَذَرًا أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَيَّ حَالٍ سَيِّئَةٍ، فَذُكُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ، فَيَحُولُ بَيْنَكَ بَيْنَ ذَلِكَ، فَأَذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ).

امام عَلَيْهِ السَّلَام در این هشدار، فرزندش را به این حقیقت توجه می دهد که تاریخ مر در هر حال مبهم و ناپیداست و گاه انسان گرفتار گناهی می شود و تصمیم می گیرد لحظه ای بعد آن را با آب توبه از صفحه نامه اعمالش بشوید؛ ولی مر ناگهان فرا می رسد و این فرصت را از او می گیرد. همه ما در زندگی خود دیده یا شنیده ایم افرادی را که تصمیم به انجام کارهای خوب یا بدی داشتند ناگهان در همان لحظه از ادامه کار و رسیدن به مقصود باز ماندند.

در همین ایام که مشغول شرح این وصیت نامه هستیم خبری در رسانه ها پخش شد که برای یکی از دانشمندان معروف در محیط ما بزرگداشتی گرفته بودند و گروهی در آن مجلس شرکت داشتند و او با نشاط و خوشحالی در انتظار دریافت لوحه تقدیر بود که ناگهان در همان جا دست تقدیر او را گرفت و ناگاه گرفتار ایست قلبی شد و همه چیز پایان یافت.<sup>۲</sup>

۱. زمر، آیه ۳۰.

۲. مرحوم آقای دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی استاد پیش کسوت رشته مرمت و معماری، از نظر اعتقادات

در حدیث معروف مفضل می خوانیم که امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل فرمود: اگر سؤال کنی چرا خداوند مدت حیات انسان را مستور داشته و در هر ساعتی که مشغول انجام گناه و ارتکاب معاصی است، ممکن است مرگش فرا رسد، در پاسخ می گوئیم: حکمت آن این است که با اینکه انسان تاریخ مرگ خود را نمی داند باز هم هر زمان به سراغ گناه می رود، اگر تاریخ آن را می دانست و امید به طول بقای خود داشت بیشتر پرده دردی می کرد، بنابراین انتظار مرگ در هر حال برای او از اطمینان به بقا بهتر است و اگر این انتظار در گروهی از مردم اثر نکند در گروه دیگر به یقین مؤثر خواهد بود؛ دست از گناه می کشند و به سراغ اعمال صالح می روند و از اموال نفیس خود برای انفاق به فقرا و مساکین بهره می گیرند.<sup>۱</sup>




---

→ دینی مرد برجسته ای بود که به هنگام سخنرانی در همان مجلس سخن خود را با این آیه شریفه شروع کرد: ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (کهف، آیه ۳۰).  
 ۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۴، (با تلخیص و نقل به معنا).

## بخش بیست و یکم

يَا بُنَيَّ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذَكَرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ وَقَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَشَدَدَتْ لَهُ أَرْكَ، وَلَا يَأْتِيكَ بَعْتَهُ فَيَبْهَرَكَ. وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرَ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبِهِمْ عَلَيْهَا، فَقَدْ نَبَّأَكَ اللَّهُ عَنْهَا، وَنَعَتْ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، وَتَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا، فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا، وَيَفْهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا. نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ، وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ، قَدْ أَضَلَّتْ عَقُولَهَا، رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا. سُرُوحٌ عَاهَةٌ بِوَادٍ وَعَثٍ، لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يُقِيمُهَا، وَلَا مُسِيمٌ يُسِيمُهَا. سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا، وَغَرِقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَاتَّخَذُوهَا رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ لَعِبُوا بِهَا، وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا.

## ترجمه

پسر من! بسیار به یاد مر باش و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مر در آن قرار می‌گیری به گونه‌ای که هرگاه مر به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد و سخت بر حذر باش که دلبستگی‌ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبد و مغرور نسازد زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی‌هایش را برای تو آشکار ساخته است. جز این نیست که دنیاپرستان همچون سگ‌هایی هستند که پیوسته پارس می‌کنند (و برای تصاحب

جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می‌غرند، و زوزه می‌کشند، زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را مغلوب می‌سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنهاست) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات) عقل خود را گم کرده (و راه‌های صحیح را از دست داده‌اند) و در طرق مجهول و نامعلوم گام گذارده‌اند. آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نابینایی به راه انداخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته، در نتیجه در وادی حیرت سرگردانند و در نعمت‌ها و زرق و برق‌های دنیا غرق شده‌اند، دنیا را به عنوان معبود خود برگزیده، و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته است و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند.

### شرح و تفسیر

#### دنیای فریبکار و اهل آن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه‌اش به فرزند خود هشدار می‌دهد و تأکید می‌کند که به یاد مرگ و آماده استقبال از آن باشد و فریب کارهای دنیاپرستان را نخورد.

نخست می‌فرماید: «پسرم بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مرگ در آن قرار می‌گیری به گونه‌ای که هرگاه مرگ به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته



باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد»؛ (يَا بُنَيَّ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ وَقَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ<sup>۱</sup>، وَشَدَدَتْ لَهُ أَرْزَاكَ<sup>۲</sup>، وَلَا يَأْتِيكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ<sup>۳</sup>).

این واقعیتهای روشن است که غالب مردم از آن غافل اند. همه می دانند برای عمر انسان تاریخ معینی در ظاهر تعیین نشده و هر لحظه و هر زمان بر اثر حوادث بیرونی، فردی یا جمعی یا حوادث درونی (بیماری های ناگهانی) ممکن است انسان از دنیا چشم بپوشد و بسیاری کسانی که این حقیقت را می دانند و می بینند و از آن غافل می شوند. گاه در لحظاتی که در مجالس یادبود عزیزان از دست رفته شرکت می کنند، به فکر فرو می روند و شاید تصمیماتی جهت آمادگی برای این سفر می گیرند؛ ولی از مجلس که خارج شدند به دست فراموشی سپرده می شود.

امام علیه السلام در اینجا تأکید می فرماید که این واقعیتهای عینی و قطعی را فراموش مکن و برای استقبال از مرگ آماده باش و از آن بترس که غافلگیر شوی و بدون آمادگی چشم از جهان فرو بندی.

در خطبه ۱۱۴ در کلام دیگری از امام علیه السلام نیز خواندیم: «فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَخَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ؛ به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی پایان عمر بترسید.»

در دیوان منسوب به امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز اشعار پر معنایی در این زمینه آمده است از جمله:

۱. «حذر» به معنای پرهیز کردن و مراقبت در برابر خطرات است.

۲. «أزر» در اصل از «إزار» به معنای لباس، مخصوصاً لباسی که بند آن به کمر بسته می شود، گرفته شده و به همین مناسبت به قوت و قدرت اطلاق می گردد.

۳. «یبهر» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای غلبه کردن و مبهوت ساختن گرفته شده است.

يَا مَنْ بَدُنِيَاهُ اشْتَغَلَ  
قَدْ غَرَّهُ طُولُ الْأَمَلِ  
الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً  
وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ

«ای کسی که سرگرم دنیایی و آروزهای دراز تو را فریفته، بدان مر ناگهان فرا می‌رسد و قبر نگهدارنده اعمال توست».

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن هشدار دیگری به فرزندش می‌دهد که فریب کارهای دنیاپرستان را نخورد که آنها همچون حیوانات درنده‌اند؛ می‌فرماید: «و سخت بر حذر باش که دلستگی‌ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبد و مغرور نسازد»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبَهُمْ<sup>۲</sup> عَلَيْهَا).

آن‌گاه به ذکر دو دلیل برای این سخن پرداخته می‌فرماید: «زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی‌هایش را برای تو آشکار ساخته است»؛ (فَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَنَعَتْ<sup>۳</sup> هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا).

آیات متعددی در قرآن مجید درباره بی‌اعتباری دنیا دیده می‌شود از جمله: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا»؛ (ای پیامبر) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین (سرسبز می‌شود و) در هم فرو می‌رود. اما (بعد از مدتی) می‌خشکد به گونه‌ای که بادهای آن را به هر سو پراکنده می‌کنند؛ و خداوند به هر چیز تواناست».<sup>۴</sup>

۱. «إِخْلَاد» از ریشه «خُلِد» و «خُلود» به معنای سکونت مستمر در یک جا گرفته شده و «إِخْلَادٌ إِلَى الْأَرْضِ» به معنای چسبیدن به زمین و «إِخْلَادٌ إِلَى الدُّنْيَا» به معنای چسبیدن به امر دنیاست.

۲. «تکالِب» به معنای حمله کردن برای به دست آوردن چیزی است و در اصل از واژه «کلب» به معنای سگ گرفته شده است.

۳. «نعت» از ریشه «نعی» بر وزن «سعی» به معنای خبر مرگ کسی را دادن است.

۴. کهف، آیه ۴۵.

این مثال برای کسانی است که مراحل مختلف عمر خود (کودکی و جوانی و پیری) را طی می‌کنند؛ ولی بسیاری از کسانی که چنین امری نصیبشان نمی‌شود و در مراحل ابتدایی یا میانی به دلایل مختلفی چشم از جهان برمی‌بندند. اینکه می‌فرماید: دنیا ناپایداری و بی‌اعتباری خود را برای تو شرح داده، منظور به زبان حال است که تعبیر گویای آن در کلام دیگری از امام علیه السلام آمده است؛ آن‌گاه که دید انسان غافل یا ریاکاری به مذمت دنیا پرداخته و از فریبندگی دنیا سخن می‌گوید، امام علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرُّ بِغُرِّهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبَائِطِهَا... مَتَى غَرَّتْكَ أِبْمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلَى أَمْ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؛ ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی و خودت فریفته دنیا شده‌ای و اباطیل دنیا تو را فریفته... چه زمان دنیا تو را فریب داده (و با چه وسیله‌ای) آیا به استخوان‌های پوسیده پدرانت در زیر خاک و یا خوابگاه مادرانت (در درون قبرها)».<sup>۱</sup>

به گفته شاعر عرب:

هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ لِمَنْ عَلَيْهَا      حَذَارِ حَذَارٍ مِنْ بَطْشِي وَفَتْكِي  
فَلَا يُغَرُّكُمْ حُسْنُ ابْتِسَامِي      فَقُولِي مُضْحِكٌ وَالْفِعْلُ مُبْكِي

«دنیا با صراحت و آشکارا به اهلش می‌گوید: برحذر باشید برحذر باشید از حمله و مرغافلگیرانه من.»

تبسم‌های طولانی من شما را نفریبد، سخنانم خنده‌آور است و اعمالم گریه‌آور».<sup>۲</sup>

آری زرق و برق دنیا نشاط‌آور است؛ ولی هنگامی که به عمق آن دگرگونی‌ها، بی‌وفایی‌ها و ناپایداری‌های آن بیندیشیم چیزی جز گریه نخواهد داشت. آن‌گاه امام علیه السلام در یک تقسیم‌بندی حساب شده، اهل دنیا را به چهار گروه

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۱.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۱.

تقسیم می‌کند و می‌فرماید: «جز این نیست که دنیاپرستان همچون سگ‌هایی هستند که پیوسته پارس می‌کنند (و برای تصاحب جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می‌غرند، و زوزه می‌کشند، زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را مغلوب می‌سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنهایند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات)»؛ «فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ<sup>۱</sup>، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ<sup>۲</sup>، يَهْرُ<sup>۳</sup> بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا، وَيَقْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا، نَعَمٌ<sup>۴</sup> مُّعْتَلَةٌ<sup>۵</sup>، وَآخِرِيْ مُهْمَلَةٌ<sup>۶</sup>».

به راستی تقسیمی است بسیار جالب و دقیق، زیرا:

گروهی از مردم دنیا همچون سگانی هستند که کنار جیفه‌ای آمده‌اند و هر کدام سعی دارد جیفه را در اختیار خود بگیرد، پیوسته بر دیگری فریاد می‌زند و با فریادش می‌خواهد او را از جیفه دور سازد. نمونه روشن آن همان ثروتمندان از خدا بی‌خبری هستند که پیوسته سعی دارند ثروت بیشتری را تصاحب کنند و دیگران را از آن دور سازند؛ گاه بر سر آنها فریاد می‌کشند گاه به دادگاه‌ها متوسل می‌شوند و از طریق وکلای مزدور و پرونده سازی به تملک اموال دیگران می‌پردازند. در میان دولت‌ها نیز گاه چنین رقابت‌هایی وجود دارد که از طریق جنگ سرد و تبلیغات پرحجم دروغین سعی می‌کنند بازارهای مصرف دنیا را در

۱. «عَاوِيَةٌ» به معنای سگ‌هایی است که فریاد می‌کشند و پارس می‌کنند.

۲. «ضَارِيَةٌ» به معنای درنده است و از ریشه «ضرو» بر وزن «ضرب» به معنای درنده‌خویی گرفته شده است.

۳. «يَهْرُ» از ریشه «هریر» به معنای زوزه کشیدن است.

۴. «نَعَمٌ» به معنای چهارپاست؛ ولی غالباً به شتر اطلاق می‌شود (این واژه گاه معنای مفرد دارد و گاه به معنای جمعی استعمال می‌شود که در این صورت شتر و گاو و گوسفندان را شامل می‌شود).

۵. «مُعْتَلَةٌ» به معنای بسته شدن با عقال است. عقال، طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند.

۶. «مُهْمَلَةٌ» یعنی رها شده و در اینجا به معنای حیوان رها شده است.

اختیار خود بگیرند.

گروهی از مردم دنیا که نمونه آن در عصر ما دولت‌های نیرومند و زورگو هستند (یا ثروتمندانی که از آنها پشتیبانی می‌کنند) پیوسته در رقابتی ناسالم تلاش و کوشش می‌کنند که منابع ثروت را از چنگال یکدیگر برابند و برای رسیدن به مقصود خود گاه جنگ‌های خونینی به راه بیندازند که هزاران انسان بی‌گناه در آن به خاک و خون کشیده می‌شوند و شهرها و آبادی‌ها را ویران می‌سازند. آری این گرگانِ خون‌خوار بر سر جیفهٔ دنیا پیوسته می‌غرند و زوزه می‌کشند و آنها که نیرومندترند ضعیفان را پایمال می‌کنند و آنها که بزرگترند کوچک‌ترها را نابود می‌سازند.

بنابراین گروه سوم گروه بی‌دست و پایی هستند که برای تحصیل متاع دنیا به هر ذلتی تن در می‌دهند و اسیر و بردهٔ جهان‌خواران می‌شوند در حالی که گروه چهارم همچون حیوانات سرکشی هستند که در بیابان به هر سو می‌روند و به تعبیر امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن: «عقل خود را گم کرده (و راه‌های صحیح را از دست داده‌اند) و در طرق مجهول و نامعلوم گام گذارده‌اند آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند»؛

(قَدْ أَضَلَّتْ عَقُولَهَا، وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا سُرُوحٌ<sup>۱</sup> عَاهَةٌ<sup>۲</sup> بَوَادٍ وَعُثٌّ<sup>۳</sup>).

سپس می‌افزاید: «نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نابینایی به راه انداخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته در نتیجه در وادی حیرت‌سرگردان شده و در نعمت‌ها و زرق و برق‌های دنیا غرق

۱. «سُرُوح» جمع «سرح» بر وزن «سرح» به معنای حیوانی است که آن را در بیابان برای چریدن، آزاد می‌گذارند.

۲. «عَاهَةٌ» به معنای آفت است.

۳. «وَعُثٌّ» به معنای شن‌زار است که باکندی می‌توان در آن حرکت کرد.

شده‌اند، دنیا را به عنوان معبود خود برگزیده و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند؛ (لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا، وَلَا مُسِيمٌ<sup>۱</sup> يُسِيمُهَا، سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَن مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا<sup>۲</sup> فِي حَيْرَتِهَا، وَعَرَفُوا فِي نِعْمَتِهَا، اتَّخَذُوا رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا، وَتَسُوا مَا وَرَاءَهَا).

این همان گروهی هستند که در هر زمان به ویژه در دنیای امروز وجود دارند؛ جهان را جولانگاه خود قرار داده و همه جا را به فساد می‌کشند؛ علاقه بی حد و حصر به مال و ثروت و جاه و مقام، چشم آنها را از دیدن حقایق کور کرده و گوش آنها را برای شنیدن سخن حق کر کرده است. غرق نعمت‌های مادی و زر و زیور و عابدان درهم و دینارند و برای به دست آوردن دنیا گاه آتش جنگ به پا می‌کنند و گاه سلاح‌های کشتار جمعی ساخته و به قیمت گزاف در اختیار این و آن قرار می‌دهند و آنها را به جان هم می‌اندازند. دنیا بازیچه آنهاست و آنها هم بازیچه دنیا و به همین دلیل، خدا و روز حساب و برنامه‌های آخرت را به کلی فراموش کرده‌اند.

امام علیه السلام، فرزند دل‌بندش را هشدار می‌دهد که خود را از این چهار گروه دور دارد. نه فقط فرزند امام علیه السلام بلکه همه انسان‌ها مخاطب کلام اویند.

«عقول» در جمله «قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولُهُا» جمع عقل به معنای خرد است؛ ولی بعضی آن را جمع عقال (پای‌بند شتران) دانسته‌اند که مفهوم جمله چنین می‌شود: آنها پای بندهای خود را گم کرده و به همین دلیل در بیابان زندگی سرگردانند؛ ولی با توجه به جمله بعد: «وَرَكِبَتْ مَجْهُولُهُا» معنای اول مناسب‌تر است. اضافه بر این، «عقول» جمع عقل است نه جمع عقال، زیرا جمع عقال

۱. «مُسیم» به معنای کسی است که حیوانات را به چرای می‌برد. از ریشه «سوم» بر وزن «صوم» به معنای چریدن گرفته شده است.

۲. «تاهوا» از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی گرفته شده است.

«عقل» بر وزن قفل و «عقل» بر وزن دهل است.

به هر حال تقسیمی که امام علیه السلام برای اصناف دنیاپرستان و گروه‌های مختلف آن بیان فرموده، تقسیم بسیار جالبی است که انسان را برای تشخیص آنها و دوری از آنها بیدار و آگاه می‌سازد:

۱. گروه غوغاگران و صاحبان رسانه‌های گمراه‌کننده.
۲. گروه درندگانی که برای به دست آوردن منابع دنیا با هم در نبردند.
۳. گروه بردگانی که برای رسیدن به مال و مقام، به هر ذلتی تن در می‌دهند.
۴. گروه هوسران و عیاش که عقل را رها کرده و در بیابان زندگی سرگردانند؛ خدای آنها زر و سیم و هدفشان عیش و نوش است.

\* \* \*





## بخش بیست و دوم

رُوَيْدًا يُسْفِرُ الظَّلَامَ، كَأَنَّ قَدْرَدَتِ الْأَطْعَانَ، يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ!  
وَأَعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا،  
وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا.

## ترجمه

آرام باش (و کمی صبر کن) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد) گویا این مسافران، به منزل رسیده اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند). نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مر) برسد.

پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است، او را می برند و در حرکت است، هرچند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، گرچه ظاهراً ایستاده است و استراحت می کند.

## شرح و تفسیر

### آنها که بر مرکب شب و روز سوارند

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه بار دیگر به فرزند دلبندهش درباره مر و پایان عمر هشدار می دهد و می فرماید: «آرام باش (و کمی مهلت بده) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد)»؛ (رُوَيْدًا<sup>۱</sup>)

۱. «رُوَيْدًا» از ریشه «رود» بر وزن «عود» در اصل به معنای رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ←

يُسْفِرُ الظَّلَامَ).

منظور از ظلام (تاریکی) در اینجا جهل به حال دنیاست که بعضی از بی خبران آن را گویی پایدار می‌پندارند؛ ولی چیزی نمی‌گذرد که مر با قیافه وحشتناکش، خود را نشان می‌دهد.

آن‌گاه امام علیه السلام، اهل این جهان را به مسافرانی تشبیه کرده که به سوی سر منزل مقصود در حرکتند می‌فرماید: «گویا این مسافران به منزل رسیده‌اند (و پایان عمر را با چشم خود می‌بینند)»؛ (كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتْ الْأَطْعَانَ<sup>۲</sup>).

سپس می‌افزاید: «نزدیک است کسی که سریع حرکت می‌کند به منزلگاه (مر) (برسد)»؛ (يُوشِكُ<sup>۳</sup> مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ).

منظور از «مَنْ أَسْرَعَ» همهٔ انسان‌ها هستند نه گروه خاصی، زیرا همه با سرعت به سوی سر منزل نهایی که همان پایان زندگی است می‌رسند.

امام علیه السلام تشبیه جالبی دربارهٔ مردم جهان می‌کند و می‌فرماید: «پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است او را می‌برند و در حرکت است، هرچند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می‌کند، گرچه ظاهراً ایستاده است

→ ملایمت است. این واژه معنای مصدری دارد و توأم با تصغیر است؛ یعنی مختصر مهلتی بده علت منصوب بودن زویداً آن است که مفعول مطلق برای فعل محذوفی است، گویا در اصل چنین گفته می‌شود: «أَمْسَهُلُ إِمْهَالًا قَلِيلاً».

۱. «يُسْفِرُ» از ریشهٔ «سفر» بر وزن «قفر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است، لذا به زنان بی‌حجاب «سافرات» گفته می‌شود و در مورد طلوع صبح این تعبیر به کار می‌رود گویی صبح نقاب از چهره برمی‌گیرد و می‌درخشد. باید توجه داشت که ظلام فاعل است و در واقع حقیقت به موجودی نورانی تشبیه شده که تاریکی جهل آن را پوشانیده و نقاب آن سرانجام کنار می‌رود.

۲. «أَطْعَانَ» گاه جمع «ظعينة» به معنای هودج یا تخت روانی است که به هنگام سفر بر آن سوار می‌شدند و فرا رسیدن هودج‌ها به معنای فرا رسیدن مسافران است.

۳. «يُوشِكُ» از ریشهٔ «وَشِك» بر وزن «أَشِك» به معنای تند رفتن گرفته شده است، بنابراین مفهومی این است که به زودی فلان امر تحقق می‌یابد (صحیح آن یوشک با کسر شین است و گاه با فتح شین گفته می‌شود).

و استراحت می‌کند»؛ (وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّ مِنْكَ كَانَتْ مَطِيئَةُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَقِافًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَإِدْعَاءً).<sup>۲</sup>

اشاره به اینکه حرکت به سوی پایان عمر حرکتی اجباری است نه اختیاری؛ دست تقدیر پروردگار همه را بر مرکب راهوار زمان سوار کرده و چه بخواهند یا نخواهند با سرعت آنها را به سوی نقطهٔ پایان می‌برد، هرچند غافلان از آن بی‌خبرند. تعبیرهای دیگری در سایر کلمات امام علیه السلام در این زمینه دیده می‌شود از جمله می‌فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرُكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ؛ اهل دنیا همانند سوارانی هستند که مرکبشان را به پیش می‌برند و آنها در خوابند».<sup>۳</sup> در جای دیگر می‌فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ؛ نفس‌های انسان هر بار گامی به سوی سرآمد زندگی است».<sup>۴</sup> در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا وَيَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا؛ شب و روز در تو اثر می‌گذارند (و از عمر تو می‌کاهند) تو هم در آنها از خود اثری بگذار و کاری کن؛ آنها از تو چیزی می‌گیرند تو هم چیزی از آنها بگیر».<sup>۵</sup>

ابن ابی‌الحدید در اینجا داستان جالبی از یکی از اساتید خود نقل می‌کند می‌گوید: ابوالفرج محمد بن عباد (رحمه الله) از من خواست که این وصیت‌نامه را برای او بخوانم و در آن روز من جوان کم سن و سالی بودم آن را از حفظ برای او خواندم هنگامی که به این بخش از وصیت‌نامه رسیدم استادم فریادی کشید و به زمین افتاد در حالی که کسی بود که به این زودی تحت تأثیر واقع نمی‌شد.<sup>۶</sup>

۱. «مَطِيئَةٌ» از ریشهٔ «مَطُو» بر وزن «عطف» به معنای جدیت و نجات در سیر است.

۲. «وَإِدْعَاءٌ» به معنای کسی است که ساکن و آرام است، از ریشهٔ «وَدَاعَةٌ» به معنای سکون و آرامش گرفته شده است.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۶۴.

۴. همان مدرک، ۷۴.

۵. غررالحکم، ج ۲۷۸۹.

۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۹۱.

## نکته

## مسافران جهان دیگر!

در تعبیرات امام علیه السلام در این فقرات، انسان‌ها به مسافرانی تشبیه شده‌اند که بر مرکبی تندرو سوارند و این مرکب آنها را به سوی منزلگاه نهایی پیش می‌برد. شک نیست که گروهی از این مسافران در ایستگاه‌های وسط راه پیاده می‌شوند و گروه دیگری به راه خود همچنان تا پایان عمر طبیعی ادامه می‌دهند و عجب اینکه هیچ‌کس نمی‌داند در کدام ایستگاه او را پیاده می‌کنند.

دو چیز این سفر مسلم است: بدون اختیار بودن آن و اینکه پایان مقرر دارد. گروهی این سفر را در حال خواب می‌پیمایند و عده‌ای بیدارند و بعضی گاه خواب و گاه بیدار؛ آنها که بیدارند پس از پیاده شدن نعمت‌ها و برکات فراوانی که در هر ایستگاه موجود است و به آن نیاز دارند تهیه می‌کنند و آنها که در خوابند و یا موقعیت خود را نمی‌دانند به مفهوم «الْأَنسُ نِيَامُ إِذَا مَا تَوَاتُوا اتَّبَهُوا»<sup>۱</sup> دست خالی به مقصد می‌رسند.

انبیا و رسولان الهی مأمورانی هستند که پیوسته در مسیر راه به مسافران هشدار می‌دهند و بر خواب‌آلودگان فریاد می‌زنند که برخیزید و از توقفگاه‌های وسط راه آنچه نیاز دارید بگیرید، چرا که وقتی به مقصد رسیدید در آنجا تهیه و وسائل مورد نیاز ابداً امکان ندارد و از آن مهم‌تر اینکه بازگشت در این مسیر نیز ممکن نیست.

گروهی این سخنان را باور می‌کنند و از جان و دل می‌پذیرند و گروهی انکار می‌کنند یا ناباورانه به آن گوش می‌دهند و هنگامی که به مقصد رسیدند به واقعیت تمام آن سخنان پی می‌برند و فریاد و احسرتاه سر می‌دهند و نعره «يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكْذِبُ بِآيَاتِ رَبَّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» از آنها شنیده می‌شود؛ ولی چه سود؟<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳.

۲. انعام، آیه ۲۷.

## بخش بیست و سوم

وَاعْلَمَ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُوا أَجَلَكَ، وَأَنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ. فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ. وَأَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ، فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ؛ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرزُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ. وَأَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا. وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. وَمَا خَيْرٌ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَيُسْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ؟! وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ السَّهْلَكَةِ. وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَاذْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكُ قَسْمِكَ، وَآخِذُ سَهْمِكَ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ.

## ترجمه

و به یقین بدان هرگز به همه آرزوهایت دست نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی‌کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت) حال که چنین است، در به دست آوردن دنیا زیاده‌روی مکن و در کسب و کار میانه‌رو باش، زیرا بسیار دیده شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) به نابودی منجر گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاش‌گری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه‌روی محروم گشته است.

نفس خویشتن را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوارتر از آن باش که به پستی‌ها تن در دهی) هرچند گرایش به پستی‌ها تو را به خواسته‌هایت برساند،

زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری و برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است. آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود.

بپرهیز از اینکه مرکب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبخورهای هلاکت بیندازند و اگر بتوانی که میان تو و خداوندت، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می‌کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش‌تر است از مقدار زیادی که از سوی مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت‌ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می‌رسد) از ناحیه خداست.

## شرح و تفسیر

### هرگز تن به پستی مده

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود به شش نکته مهم که هر یک نصیحتی است انسان‌ساز، اشاره می‌کند؛ ولی پیش از آن در مقدمه‌ای می‌فرماید: «و بدان به یقین هرگز به همه آرزوهای دست‌نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی‌کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت)؛ (وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ).

آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «حال که چنین است در به‌دست آوردن دنیا زیاده‌روی مکن و در کسب و کار میان‌رو باش»؛ (فَخَفِضْ<sup>۱</sup> فِي الطَّلَبِ وَأَجْمِلْ<sup>۲</sup> فِي الْمُكْتَسَبِ).

۱. «خَفِضْ» از ریشه «خَفِضَ» به معنای پایین آوردن، در مقابل رفع به معنای بالا بردن است و در اینجا به معنای کم کردن و دست‌از‌زیاده‌روی برداشتن است.  
 ۲. «اجْمِلْ» از ریشه «اجْمَلَ» به معنای اعتدال در کار و عدم افراط است.

جمله «لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ» بیان واقعیتی روشن است که هیچ انسانی در این جهان به تمام آرزوهای خود نخواهد رسید، بنابراین چرا در طلب روزی حریص باشد؟ جمله «وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ» اشاره به این است که عمر انسان به هر حال محدود است و هیچ کس نمی تواند بیش از وقت مقرر در این جهان بماند. حال که چنین است چرا برای به دست آوردن مال، بیش از حد دست و پا کند.

تعبیر به «خَفْضُ؛ آرام باش و فرو نه» و «أَجْمَلُ؛ راه اعتدال پیش گیر» هر دو اشاره به یک حقیقت و آن ترک حرص برای جلب روزی بیشتر است. این تعبیر هرگز تلاش و سعی برای به دست آوردن روزی حلال را نفی نمی کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به استدلال پرمعنایی توسل می جوید و می فرماید: «زیرا بسیار شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) منجر به نابودی (اموال) گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه روی محروم گشته است»؛ «فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ<sup>۱</sup>؛ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَمْرُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ».

شبهه این مضمون در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است، حضرت می فرماید: «أَجْمِلُوا فِي طَلَبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ مُسِرِّرٍ لِمَا خَلِقَ لَهُ؛ در طلب دنیا میانه رو باشید، چرا که به هر کس آنچه مقدر شده است داده می شود».<sup>۲</sup>

جمله «رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ؛ چه بسیار تلاش فراوانی که منجر به نابودی شده» به گفته بعضی از نویسندگان، ضرب المثلی در لسان العرب است که مضمون آن را در فارسی، سعدی در ضمن دو بیت آورده است:

شد غلامی که آب جوی آورد	آب جوی آمد و غلام ببرد
دام، هر بار ماهی آوردی	ماهی این بار رفت و دام ببرد

۱. «حَرْب» به معنای غارت کردن است و در اینجا معنای فعل مجهول دارد؛ یعنی غارت شدن.

۲. کتاب السنة، عمرو بن ابی عاصم، ص ۱۸۲.

دو جمله «فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ... وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ...» در واقع به منزله دلیل است برای آنچه در جمله‌های قبل درباره رعایت اعتدال و میانه‌روی در طلب رزق آمده است و اشاره به این حقیقت است که دست و پای زیاد همیشه درآمد بیشتر و رعایت اعتدال و میانه‌روی همیشه درآمد کمتر را در پی ندارد، بلکه لطف الهی بر این قرار گرفته آنها که بر او توکل کنند و حرص و آز و طمع را کنار بگذارند و به صورت معتدل برای روزی تلاش نمایند زندگی بهتر و توأم با آرامش بیشتر داشته باشند و در ضمن، دیگران نیز اجازه پیدا کنند که از تلاش خود برای روزی بهره گیرند و حریصان جای را بر آنها تنگ نکنند.

امام علیه السلام در دومین دستور می‌فرماید: «نفس خویشان را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوarter از آن باش که به پستی‌ها تن در دهی) هرچند گرایش به پستی‌ها تو را به خواسته‌ها برساند، زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری»؛ (وَأَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ ۱ وَإِنْ سَأَفْتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ ۲، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ ۳ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا).

اشاره به اینکه بعضی از خواسته‌ها چنان است که اگر انسان از شخصیت خود مایه نگذارد به آن نمی‌رسد و سزاوار انسان آزاده و با شخصیت نیست که تن به چنین معامله‌ای بدهد؛ از شخصیت خود بکاهد تا به خواسته‌ای از خواسته‌های مادیش برسد.

و به گفته شاعر عرب:

مَا اعْتَضَ بِادِلٍّ وَجْهَهُ بِسُؤَالِهِ      عَوْضًا وَلَوْ نَالَ الْغِنَى بِسُؤَالِ  
وَإِذَا النَّوَالِ إِلَى السُّؤَالِ قَرْنَتْهُ      رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالِ

۱. «دَنِيَّة» به معنای شیء پست است از ریشه «دَنَاءَةٌ» به معنای پستی گرفته شده است.

۲. «رَغَائِب» جمع «رَغِيْبَةٌ» به معنای شیء مطلوب و امر مرغوب است.

۳. «تَعْتَاضُ» از ریشه «اعْتِيَاضُ» به معنای گرفتن عوض چیزی است و ریشه اصلی آن عوض است.



«کسی که از آبروی خویش به وسیله تقاضای از دیگران صرف نظر می‌کند، عوض شایسته‌ای پیدا نخواهد کرد هرچند از این طریق به غنا و ثروت برسد. زیرا هنگامی که رسیدن به مواهب مادی را در کنار سؤال بگذاری (ذلت) سؤال آشکارتر می‌شود و مواهب مادی هر چه باشد کوچک خواهد بود.»

به بیان دیگر، انسان مال را برای حفظ آبرو می‌خواهد و سزاوار نیست آبرویش را برای کسب مال بریزد.

امام علیه السلام در ادامه سخن سومین توصیه مهم خود را می‌فرماید و می‌گوید: «برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است»؛ (وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا).

این جمله از مهم‌ترین و درخشنده‌ترین وصایای امام علیه السلام است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و همواره نصب العین باشد. آری خداوند انسان را آزاد آفریده و نباید این آزادی و آزادگی را با هیچ بهای مادی معاوضه کند حتی گاه باید با زندگی محدود و مشقت‌بار مادی بسازد و تن به بردگی این و آن ندهد. این سخن هم درباره افراد صادق است و هم درباره ملت‌ها؛ چه بسیارند ملت‌های ضعیف و ناتوانی که آزادی خود را برای مختصر درآمدی از دست می‌دهند و استثمارگران دنیا نیز از این نقطه ضعف بهره گرفته آنها را برده خویش می‌سازند و حتی در کنار کمک‌های مختصر اقتصادی فرهنگ غلط خود را بر آنها تحمیل می‌کنند و گاه دین و ایمانشان را نیز از آنها می‌گیرند.

افراد با شخصیت و ملت‌های آزاده ترجیح می‌دهند از جان خود بگذرند و برده دیگران نشوند.

این توصیه در حقیقت از آثار و لوازم توصیه گذشته است که می‌فرمود:

«شخصیت خود را برای رسیدن به مواهب مادی فدا مکن.»

یکی از نمونه‌های روشن این مطلب همان است که امام حسین علیه السلام و یارانش در

کربلا نشان دادند؛ امام علیه السلام در این واقعه مهم تاریخی فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعَى بِنِ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةِ؛ نَاطَاكَ زَادَاكَانَ مَرَادَرِ مِيَانِ شَمَشِيرِ وَتَنِ دَادَنَ بَهْ ذَلَّتْ مَخِيرِ سَاخْتَهَانَدَ وَهَيْهَاتَ كَهْ مَن تَنِ بَهْ ذَلَّتْ بَدَهَم»<sup>۱</sup>.  
 امام صادق علیه السلام مطلب را در اینجا در حد کمال بیان فرموده و حریت را جامع صفات برجسته دانسته است می فرماید: «حَمْسُ خِصَالٍ مَن لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ: أَوَّلُهَا الْوَفَاءُ وَالثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ وَالثَّالِثَةُ الْحَيَاءُ وَالرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْخَامِسَةُ وَهِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الْخُرِّيَّةَ؛ پَنَجِ صَفْتِ اسْتِ كَهْ اَكْرَ كَسَى لَاقِلِ يَكَى اَزْ اَنَهَا رَا نَدَاشْتَهْ بَاشَدْ خَيْرِ قَابِلِ تَوْجَهِي دَرِ اَوْ نِيَسْتِ: اَوَّلِ وَفَاسْتِ دَوْمِ تَدْبِيرِ سَوْمِ حِيَا چَهَارْمِ حَسَنِ خَلْقِ پَنَجْمِ كَهْ جَامِعِ هَمَهْ اَيْنِ صَفَاتِ اسْتِ، حَرِيْتِ وَ اَزَادَاكِي اسْت»<sup>۲</sup>.

حضرت در چهارمین توصیه می فرماید: «آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود»؛ (وَمَا خَيْرٌ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَبِئْسَ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرِ).  
 اشاره به اینکه بعضی برای رسیدن به مقصود خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند در حالی که دستور اسلام این است که تنها از طریق مشروع و صحیح باید به اهداف رسید. به بیان دیگر، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. همچنین نباید برای رسیدن به راحتی‌ها به سراغ مقدماتی رفت که بیش از حد انسان را در فشار قرار می‌دهد.

دو جمله بالا را که به صورت جمله‌های خبریه تفسیر کردیم، بعضی به صورت جمله استفهامیه تفسیر کرده‌اند و مطابق این تفسیر معنای جمله چنین می‌شود: چه سودی دارد آن خیری که جز از طریق شر به دست نمی‌آید و چه

۱. لهوف، ص ۹۷ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۳۳.

فایده‌ای دارد آن راحتی که جز از طریق ناراحتی حاصل نمی‌شود. روشن است که نتیجه هر دو تفسیر یکی است، هرچند لحن و بیان متفاوت است.

شبیهِ همین معنا در کلمات قصار امام علیه السلام نیز آمده است؛ می‌فرماید: «مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ؛ آن خوبی و نیکی که جهنم را به دنبال داشته باشد خوبی نیست و نه آن ناراحتی و مشکلی که بهشت در پی آن باشد ناراحتی و مشکل است»<sup>۱</sup>.

سپس امام علیه السلام در پنجمین توصیه مهم خویش خطاب به فرزندش می‌فرماید: «و پرهیز از اینکه مرکب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبخورهای هلاکت بیندازند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ<sup>۲</sup> بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ<sup>۳</sup> الْهَلَكَةِ).

امام علیه السلام در اینجا موارد طمع را به منزله مرکب‌های سرکشی گرفته که اگر انسان بر آن سوار شود اختیار را از او ربوده و به پرتگاه می‌کشاند و تعبیر به «مَنَاهِلُ الْهَلَكَةِ؛ آبخورهای هلاکت» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان به سراغ آبخور برای سیراب شدن می‌رود ولی آبخوری که با مرکب طمع به آن وارد می‌شود نه تنها سیراب نمی‌کند، بلکه آبی نیست و به جای آن هلاکت است. بارها در زندگی خود آزموده‌ایم و تاریخ نیز گواه صدق این حقیقت است که افراد طماع گرفتار شکست‌های سختی در زندگی شده‌اند، زیرا طمع، چشم و گوش انسان را می‌بندد و به او اجازه نمی‌دهد راه را از بیراهه و محل نجات را از پرتگاه بشناسد، بلکه می‌توان گفت غالب کسانی که در مسائل تجاری و مانند آن

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۸۷.

۲. «تُوجِفُ» از ریشه «أَجَافُ» به معنای با سرعت حرکت کردن و تاختن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وَجِفُ» بر وزن «حَذَفُ» به معنای حرکت کردن سریع است. با توجه به اینکه در عبارت بالا با «بَاء» متعدی شده به معنای به سرعت راندن است.

۳. «مَنَاهِلُ» جمع «مَنْهَلٌ» به معنای آبخور است.

گرفتار و رشکست نهایی می شوند، عامل اصلی آن طمع آنها بوده است.

شبیبه این معنا حدیث پر معنایی است که از امام صادق علیه السلام در بحار الانوار نقل شده است می فرماید: «الطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَقِي بِيَدِهِ لِخَوَاصِّهِ فَمَنْ سَكِرَ مِنْهُ لَا يَصْحُو إِلَّا فِي أَلِيمِ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ مُجَاوِرَةِ سَاقِيهِ؛ طمع، شراب شیطان است که با دست خود به خواص خود می نوشاند و هرکس از آن مست شود جز در عذاب الهی یا در کنار ساقیش (شیطان) هوشیار نمی شود»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم: «الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ؛ طمع حکمت و تدبیر را حتی از دل دانشمندان بیرون می برد».

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ؛ چیزی مانند بدعت ها دین را ویران نمی سازد و چیزی بدتر از طمع برای فاسد کردن انسان نیست»<sup>۲</sup>.

آنگاه در ششمین و آخرین توصیه خود در این بخش از وصیت نامه می فرماید: «و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش تر است از مقدار زیادی است که از سوی مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می رسد) از ناحیه خداست»؛ «وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ دُوْنُ نِعْمَةٍ فَافْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكُ قَسْمِكَ، وَآخِذُ سَهْمِكَ، وَإِنَّ الْإِسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ».

امام علیه السلام در این دستور بر این نکته اخلاقی مهم تکیه می کند که انسان تا می تواند نباید زیر بار منت مردم باشد، بلکه باید با نیروی خود و اعتماد به توان

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۹، ح ۶.

۲. همان مدرک، ج ۷۵، ص ۹۲، ح ۹۸.

خویشتن سهم خود را از مقدرات الهی به دست آورد و اگر از این طریق به سهم کمتری برسد از آن بهتر است که از طریق مردمی که منت می‌گذارند به سهم بیشتری نایل شود. در واقع این سهم کمتر با توجه به حفظ کرامت و شخصیت و مقام انسان، از آن سهم بیشتر افزون‌تر است، زیرا در آنجا شخصیت و ارزش والای انسان خرج می‌شود؛ چیزی که بهایی برای آن نمی‌توان قایل شد.

گرچه عبارت امام علیه السلام در اینجا مطلق است و تفاوتی میان کسانی که با آغوش باز خواسته انسان را استقبال می‌کنند حتی پدر و فرزند و برادر همه را شامل می‌شود؛ ولی روشن است که منظور امام علیه السلام آنجاست که شخصیت انسان با سؤال خدشه دار شود و آمیخته با ذلت یا متنی باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده: «قَالَ يَوْمًا رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهْمُ أَغْنَانَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَا تَقُلْ هَكَذَا وَلَكِنْ قُلِ اللَّهْمَّ أَغْنِنَا عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْ أُخِيهِ؛ روزی شخصی در محضر آن حضرت به پیشگاه خدا عرضه داشت: خداوندا من را از همه خلق خود بی‌نیاز کن امام علیه السلام فرمود این‌گونه دعا نکن؛ ولی بگو خداوندا ما را از بدان خلقت بی‌نیاز کن، زیرا هیچ انسان باایمانی از کمک و یاری برادرش بی‌نیاز نیست».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: «يَا بُنَيَّ إِذَا نَزَلَ بِكَ كَلْبُ الزَّمَانِ وَقَحَطُ الدَّهْرِ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأُصُولِ الثَّابِتَةِ الْفُرُوعِ الثَّابِتَةِ مِنْ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَالْإِيثَارِ وَالشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْضَى لِلْحَاجَاتِ أَمْضَى لِدَفْعِ الْمُلِمَاتِ؛ فرزندم هنگامی که سختی‌های زمان و کمبودهای دوران دامن تو را گرفت از کسانی کمک بخواه که دارای ریشه‌های ثابت خانوادگی و شاخه‌های پربارند؛ آنهایی که اهل رحمت و ایثار و شفقت هستند، چرا که آنها در قضای حوایج سریع‌تر و در دفع مشکلات مؤثرترند».<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲، ح ۵.

۲. همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۵۹، ح ۳۸.

به بیان دیگر بسیار می‌شود که انسان شخصا قادر بر انجام کاری است؛ ولی تنبلی می‌کند و از دیگران کمک می‌خواهد و کُلّ بر آنها می‌شود این کار مذموم و نکوهیده است؛ ولی مواردی هست که کارها بدون تعاون دیگران انجام نمی‌شود. کمک گرفتن اشکالی ندارد، زیرا زندگی انسان همواره آمیخته با تعاون است. جمله «وَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنَّهُ» در واقع اشاره به توحید افعالی خداست و آن اینکه به فرض که انسان از دیگران کمک بگیرد (آنجا که نباید بگیرد) و به او کمک کنند باز هم اگر دقت کنیم همه اینها از سوی خداست، زیرا انسان خودش چیزی ندارد که به دیگری بدهد آنچه دارد از سوی خدا دارد و آنچه به دست آورده با نیروی خداداد به دست آورده است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود ذیل این توصیه امیر مؤمنان علیه السلام سخن کوتاه و پرمعنایی از شیخ محمد عبده، عالم معروف مصری به این مضمون نقل می‌کند که هیچ سخنی در دل انسان از این سخن اثربخش‌تر نیست، سخنی که به سبب قوّت در تأثیر و اصابت به حق خواننده باایمان را فوراً از دنیا (و مردم دنیا) برمی‌کند (و تمام توجه او را به سوی خدا می‌برد).  
به گفته شاعر:

گرفتن شرزه شیری را در آغوش	میان آتش سوزان خزیدن
کشیدن قلّه الوند بر دوش	پس آنگه روی خار و خس دویدن
مرا آسان‌تر و خوش‌تر بود زان	که بار منتّ دونان کشیدن

\*\*\*

## بخش بیست و چهارم

وَتَلَا فَيْكَ مَا فَرَطَمِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِذْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ، وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشِدِّ الْوِكَاءِ، وَحِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيَّ غَيْرِكَ. وَمَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ، وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ، وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ، وَرُبَّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ! مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ، وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ. قَارِنِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنِ أَهْلَ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ، بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ! وَظُلْمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ! إِذَا كَانَ الرَّفِيقُ خَرْقًا كَانَ الْخَرْقُ رِفْقًا. رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ دَوَاءً، وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَغَشَّ الْمُسْتَنْصِحُ. وَإِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النُّوْكَى وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ، وَخَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ. بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غَصَّةً. لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَنْوُبُ. وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ، وَمَفْسَدَةُ الْمَعَادِ. وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ، سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قَدَّرَ لَكَ. التَّاجِرُ مَخَاطِرٌ، وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ! لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ. سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ، وَلَا تُخَاطِرِ بِشَيْءٍ رَجَاءً أَكْثَرَ مِنْهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بِكَ مَطِيئَةَ اللَّجَاجِ.

## ترجمه

(فرزندم!) جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست می‌رود، و نگاه‌داری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان‌پذیر است و حفظ آنچه در دست داری، نزد من محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است. تلخی یأس (از

آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها و درآمد (کم) همراه با پاکی و درست‌کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است و انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگه‌داری می‌کند و بسیاری کسانانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند.

کسی که پرحرفی کند سخنان ناروا و بی‌معنا فراوان می‌گوید. هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می‌بیند و راه صحیح را انتخاب می‌کند. به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی. بدترین غذاها غذای حرام است و ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم‌هاست. در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروها سبب بیماری گردد و چه بسا بیماری‌هایی که داروی انسان است، گاه کسانانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند.

از تکیه کردن بر آرزوها برحذر باش که سرمایه‌احمق‌ها است. عقل، حفظ و نگهداری تجربه‌هاست و بهترین تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد، فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایه‌اندوه گردد غنیمت بشمار. نه هرکس طالب چیزی باشد به خواسته‌اش می‌رسد و نه هرکس که از نظر پنهان شد باز می‌گردد. تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد. هر کاری سرانجامی دارد (و باید مراقب سرانجام آن بود). آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید. هر بازرگانی خود را به مخاطره می‌اندازد. (همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است. نه در کمک‌کار پست خیری است و نه در دوست متهم فایده‌ای، تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره‌گیر و هیچ‌گاه نعمتی را که داری برای آنکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز. از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت برحذر باش که تو را بیچاره می‌کند.



## شرح و تفسیر

## بیست و هفت اندرز گرانبها

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه نورانیش مجموعه‌ای از اندرزهای گوناگون به فرزندش می‌دهد که هر یک به تنهایی نکته مهمی را در بر دارد و مجموعه‌اش برنامه مبسوطی برای زندگی سعادت‌مندانۀ هر انسانی است.

نخست می‌فرماید: «جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست رفته»؛ (وَتَلَاْفِيكَ<sup>۱</sup> مَا فَرَطَ<sup>۲</sup> مِنْ صَمْتِكَ اَيْسَرُ مِنْ اِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ).

اشاره به اینکه انسان اگر از گفتن چیزی خودداری و صرف نظر کند و بعد بفهمد این سکوت اشتباه بوده فوراً می‌تواند آن را تلافی و تدارک کند در حالی که اگر سخنی بگوید و بعد بفهمد این سخن اشتباه بوده و یا گفتنی نبوده است بازگرداندن آن امکان‌پذیر نیست؛ همانند آبی است که به روی زمین ریخته می‌شود و جمع کردن آن عادتاً غیر ممکن است.

در ادامه این سخن، راه صحیح را برای رسیدن به این مقصود با ذکر مثالی نشان می‌دهد و می‌فرماید: «نگهداری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان‌پذیر است»؛ (وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ).

«وِعَاء؛ ظرف» همان قلب و روح انسان است و «وِكَاء؛ ریسمانی است که دهانهٔ مشک را با آن می‌بندند» اشاره به زبان و دهان انسان که اگر انسان آن را در اختیار خود بگیرد سخنان ناموزون یا کلماتی که موجب پشیمانی است از او صادر نمی‌شود.

حضرت در دومین توصیه می‌فرماید: «و حفظ آنچه در دست داری، نزد من

۱. «تلافی» از ریشه «لَفِيَ» بر وزن «نَفَى» به معنای جبران کردن است و «الفاء» به معنای یافتن.

۲. «فرط» از ریشه «فَرَطَ» بر وزن «شَرَطَ» به معنای کوتاهی کردن و «افراط» زیاده روی کردن است.

محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است»؛ (وَحَفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِكَ).

اشاره به اینکه بسیارند کسانی که بر اثر اسراف و تبذیر اموال خود را از دست می‌دهند و نیازمند به دیگران می‌شوند و عزت و حیثیت خود را بر سر آن می‌نهند. هر گاه انسان، اعتدال و اقتصاد را در زندگی از دست ندهد نیازمند به دیگران نخواهد شد، بنابراین توصیه مزبور هرگز به معنای دعوت به بخل نیست بلکه به معنای دعوت به میانه‌روی و اعتدال و ترک اسراف و تبذیر است.

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین توصیه خود که در ارتباط با توصیه قبل است می‌فرماید: «تلخی یأس (از آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها»؛ (وَمَرَاةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ).

منظور از «یأس» در این عبارت همان ناامیدی است که انسان بر خود تحمیل می‌کند، به گونه‌ای که راه طلب از دیگران را بر خویش می‌بندد. این کار گرچه تلخ است؛ ولی سبب عزت و شرف انسان می‌شود و به همین دلیل، امام علیه السلام این تلخی را از شیرینی طلب بهتر می‌شمرد.

تعبیر به «الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» به عنوان یک ارزش و فضیلت در روایات متعددی از معصومان آمده است از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَحَيْرُ الْمَالِ الثَّقَةُ بِاللَّهِ وَالْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ بهترین سرمایه اعتماد بر ذات پاک خدا و مأیوس بودن از چیزی است که در دست مردم است».<sup>۱</sup> این سخن بدان معنا نیست که انسان، تعاون و همکاری با مردم را در زندگی از دست دهد، زیرا زندگی اجتماعی چیزی جز تعاون و همکاری نیست، بلکه منظور این است که چشم طمع بر اموال مردم ندوزد و سربار مردم نشود و با تلاش، برای معاش بکوشد.

به گفته شاعر:

وَإِنْ كَانَ طَعْمُ الْيَأْسِ مُرًّا فَإِنَّهُ  
الَّذِي وَأَخْلَى مِنْ سُؤَالِ الْأَرَادِلِ

اگر چه طعم یأس، تلخ است ولی شیرین تر و لذت بخش تر از درخواست و تقاضا از افراد رذل و پست است.

آن‌گاه در چهارمین توصیه می‌افزاید: «درآمد (کم) همراه با پاکی و درست‌کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است»؛ (وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ).

عفت از نظر لغت و موارد استعمال نزد علمای اخلاق، تنها به معنای خودنگهداری جنسی نیست، بلکه هرگونه خویش‌داری از گناه را شامل می‌شود و در جمله بالا به این معناست، زیرا بعضی به هر گناه و زشتی تن در می‌دهند تا ثروتی را از این سو و آن سو جمع‌آوری کنند اما مؤمنان پاک‌دل ممکن است از طریق حلال و خالی از هرگونه گناه به ثروت کمتری برسند؛ امام علیه السلام می‌فرماید این را بر آن ترجیح بده.

حضرت در پنجمین توصیه می‌فرماید: «انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می‌کند»؛ (وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ).

زیرا انسان، نسبت به اسرار خود از همه دلسوزتر است، چون افشای آنها گاه موجب ضرر و زیان و گاه سبب آبرو ریزی و هتک حیثیت او می‌شود در حالی که دیگران از افشای سر او ممکن است هیچ آسیبی نبینند، بنابراین اگر می‌خواهد اسرارش محفوظ شود باید در صندوق سینه خود آن را محکم نگه دارد، همان‌گونه که در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ»؛ سینه انسان خردمند صندوق اسرار اوست».

در ششمین توصیه می‌فرماید: «بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند»؛ (وَرُبَّ سَاعٍ فِيْمَا يَضُرُّهُ).

اشاره به اینکه سعی و تلاش باید روی حساب باشد. به بیان دیگر، تلاش باید با تدبیر توأم گردد نکند انسان با دست خویش ریشه خود را قطع کند که این بدترین نوع مصیبت است.

در هفتمین توصیه می فرماید: «کسی که پرحرفی می کند سخنان ناروا و بی معنا فراوان می گوید»؛ (مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ<sup>۱</sup>).

آری یکی از فواید سکوت، گرفتار نشدن در دام سخنان بی معناست و این بسیار به تجربه رسیده که افراد پر حرف پرت و پلا زیاد می گویند، زیرا سخنان سنجیده و حساب شده، فکر و مطالعه می خواهد در حالی که افراد پر حرف مجالی برای فکر ندارند. امام علیه السلام در غررالحکم عواقب سوء زیادی برای افراد پر حرف بیان فرموده از جمله اینکه «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ زَلَّ»؛ کسی که سخن بسیار گوید لغزش فراوان خواهد داشت<sup>۲</sup> و همین امر آبروی او را می برد و سبب خواری و رسوایی می گردد به عکس کسانی که کم و سنجیده سخن می گویند، سبب آبرومندی خود می شوند و به گفته شاعر:

کم گوی و گزیده گوی چون در      تا ز اندک تو جهان شود پر  
در هشتمین توصیه می فرماید: «هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می بیند و راه صحیح را انتخاب می کند»؛ (وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ).

اهمیت تفکر در همه امور دنیا و آخرت چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و تمام افراد پیروزمند و موفق همین راه را پیموده اند.

قرآن مجید در این باره می فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ \* فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد؛ شاید بیندیشید. \* درباره دنیا و آخرت<sup>۳</sup>.

۱. «اهجر» از ریشه «هجر» بر وزن «فجر» در اصل به معنای دوری و جدایی است. سپس به معنای هذیان گفتن مریض هم آمده، زیرا سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دورکننده است.

۲. غررالحکم، ۴۱۹.

۳. بقره، آیات ۲۱۹ و ۲۲۰.

در نهمین توصیه می‌فرماید: «به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی»؛ «قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنُ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبِينُ عَنْهُمْ».

اشاره به اینکه تأثیر مجالست و هم‌نشینی غیر قابل انکار است؛ هم‌نشینی با بدان انسان را بدبخت و با نیکان انسان را خوشبخت می‌سازد. در قرآن مجید اشارهٔ روشنی به این معنا شده است آنجا که می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا حَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا»؛ به یاد آور روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم \* ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم \* او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه انسان را تنها و بی‌یاور می‌گذارد».<sup>۱</sup>

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث معروفی می‌فرماید: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش دارد».<sup>۲</sup>

همین امر سبب می‌شود که بهترین راه برای شناخت شخصیت انسانی پیچیده و ناشناخته نگاه به هم‌نشینان او باشد، همان‌گونه که در حدیث امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده است: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به هم‌نشینان او نگاه کنید؛ اگر اهل دین الهی باشند او هم بر دین خداست و اگر بر

۱. فرقان، آیات ۲۷-۲۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۳.

غیر دین الهی باشند او نیز بهره‌ای از دین ندارد».<sup>۱</sup>

در دهمین توصیه می‌فرماید: «بدترین غذاها غذای حرام است»؛ (بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ).

قرآن مجید کسانی را که اموال یتیمان را می‌خورند به عنوان کسانی معرفی کرده که آتش می‌خورند: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا».<sup>۲</sup> بقیه غذاهای حرام نیز بی‌شبهت به اموال یتیمان نیست؛ در روایات آمده است از جمله موانع استجاب دعا خوردن غذای حرام است. قبلاً به این حدیث نبوی اشاره کردیم.

امام علیه السلام در یازدهمین توصیه می‌فرماید: «ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم است»؛ (و ظَلَمَ الضَّعِيفَ أَفْحَشُ الظُّلْمِ).

زیرا او قادر بر دفاع از خویشتن نیست. مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيُّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي علیه السلام حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بُنَيُّ إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ؛ هنگامی که پدرم در آستانه رحلت از دنیا بود مرا به سینه خود چسبانید و فرمود این سخنی است که پدرم در آستانه وفات (شهادت) سفارش کرد و او از پدرش (امیر مؤمنان علی علیه السلام) نقل فرمود: که بپرهیز از ستم کردن بر کسی که یار و یاورى جز خدا ندارد».<sup>۳</sup>

البته ظلم درباره همه کس قبیح است؛ ولی اگر کسی مثلاً به ثروتمندی ظلم کند و مقداری از مال او را ببرد، گرچه کار خلافی کرده، لطمه زیادی بر او وارد نمی‌شود به خلاف آن کس که از فقری مالی ببرد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

۲. نساء، آیه ۱۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۵.

در دوازدهمین توصیه می‌فرماید: «در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروهایی که سبب بیماری گردد و بیماری‌هایی که داروی انسان است»؛ (إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا رَبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ دَوَاءً).

اصل و اساس در برنامه‌های زندگی، نرمش و مداراست؛ ولی گاه افرادی پیدا می‌شوند که از این رفتار انسانی سوء استفاده کرده بر خشونت خود می‌افزایند در مقابل این افراد خشونت تنها طریق اصلاح است. جمله بعد در واقع به منزله علت برای این جمله است، زیرا مواردی پیدا می‌شود که دوا، درد را فزون‌تر می‌سازد و تحمل درد، دوا محسوب می‌شود همان‌گونه که شاعر گفته است:

هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود  
اشاره به اینکه زخم‌هایی است که تنها درمان آن در گذشته داغ کردن و سوزاندن بود، به یقین در آنجا مرهم نهادن بیهوده و گاه سبب افزایش بیماری است و به عکس گاه بیماری‌هایی عارض انسان می‌شود که سبب بهبودی از بیماری‌های مهم‌تری است.

در سیزدهمین توصیه می‌فرماید: «و گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند»؛ (وَرَبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَغَشَّ ۲ الْمُسْتَنْصِحُ ۳).

اشاره به اینکه همیشه نباید به سخنان کسانی که اهل نصیحت نیستند بدبین بود؛ گاه می‌شود از آنها سخن حکمت آمیز و ناصحانه‌ای صادر می‌گردد و به عکس، خیرخواهان نصیحت‌گو، گاه از روی خطا و حسادت و عوامل دیگر در نصیحت خود خیانت می‌کنند، بنابراین همیشه نباید به آنها خوش‌بین بود و در

۱. «خُرْق» به معنای خشونت به خرج دادن (ضد رفق و مدارا کردن).

۲. «غَشَّ» از ریشه «غش» (به کسر غین) به معنای خیانت کردن است.

۳. «المستنصح» (به صورت اسم مفعول) به معنای کسی است که از او نصیحت می‌طلبند.

هر دو صورت حکم عقل را باید به کار گرفت و از قراین به درستی و نادرستی اندرز اندرزگویان پی برد.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار حدیث معروف جالبی در این زمینه نقل می‌کند که پس از پایان طوفان نوح، شیطان در برابر حضرت نوح علیه السلام ظاهر شد و گفت: خدمت بزرگی به من کردی و حقی بر من داری می‌خواهم جبران کنم. نوح علیه السلام به او گفت: من بسیار ناراحت می‌شوم که من خدمتی به تو کرده باشم بگو چیست؟ گفت: آری تو نفرین کردی و قومت را غرق نمودی اکنون کسی باقی نمانده که من او را گمراه کنم و مدتی استراحت می‌کنم تا جمع دیگری به وجود آیند و به گمراه ساختن آنها بپردازم نوح گفت: چه خدمتی به من می‌خواهی بکنی (در بعضی از روایات دیگر آمده است که نوح حاضر به پذیرش از او نبود ولی از سوی خداوند خطاب آمد: گرچه کار او شیطنت است ولی در اینجا راست می‌گوید، بپذیر) <sup>۱</sup>؛ شیطان گفت: «ادُّكُرْنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ فِي إِحْدَاهُنَّ ادُّكُرْنِي إِذَا غَضِبْتَ وَادُّكُرْنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ ادُّكُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ أَحَدٌ؛ در سه جا مراقب من باش که من در این سه مورد به بندگان خدا از همیشه نزدیک‌ترم: هنگامی که خشمگین شوی مراقب من باش و هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می‌کنی (باز هم) مراقب من باش و هنگامی که با زنی در خلوتگاهی که شخص دیگری در آنجا نباشد همراه شوی در آنجا نیز مراقب من باش». <sup>۲</sup> این در واقع یکی از مصادیق روشن کلام مولا امیر مؤمنان است.

در چهاردهمین توصیه می‌فرماید: «از تکیه کردن بر آرزوها برحذر باش که سرمایه‌ی احمق هاست»؛ (وَإِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى <sup>۳</sup>).

۱. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۱۰.

۲. همان مدرک، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

۳. «نوکى» جمع «نوک» بر وزن «بتر» به معنای شخص احمق و نادان است.



منظور از «مُنی؛ آرزوها» آرزوهای دور و دراز است که به خیالات شبیه‌تر است و آنها که گرفتار این‌گونه آرزوها می‌شوند، نیروهای فعال خود را بیهوده هدر می‌دهند و سرانجام به جایی نمی‌رسند. از سوی دیگر تکیه بر این‌گونه آرزوها تمام فکر و عمر انسان را به خود مشغول می‌دارد و از پرداختن به معاد باز می‌دارد.

این همان چیزی است که در حدیث معروفی که هم از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده و هم از امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ در نهج البلاغه، فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ؛ ای مردم چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، چرا که پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دور و دراز آخرت را به فراموشی می‌سپارد»<sup>۱</sup>.  
در پانزدهمین توصیه می‌فرماید: «عقل، حفظ و نگهداری تجربه‌هاست»؛ (وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ).

اشاره به اینکه هنگامی که تجربه‌ها جمع‌آوری شود با توجه به اینکه «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَفِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ؛ حوادث مشابه نتیجه مشابه دارند» و حدیث معروف «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْدَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ؛ انسان با ایمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود»<sup>۲</sup> سبب می‌شود که انسان، راه صحیح را در برخورد با حوادث آینده پیدا کند و از تجربیات پیشینیان درس بگیرد و از زیان‌های ناشی از خطاها رهایی یابد.

بسیاری از قواعد کلی عقلی از همین تجربیات جزئی برگرفته شده (طبق قاعده استقرای منطقی) البته این تجربه‌ها گاه مربوط به خود انسان است و گاه از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲ و در بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷ نیز از باکمی تفاوت از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۵.

تجربه‌های دیگران استفاده می‌کند که این به اصطلاح «نورٌ علی نُورٍ» است و به همین دلیل مدیرانِ مدبر به مطالعهٔ تاریخ پیشینیان اهمّیت فراوان می‌دهند. کوتاه سخن اینکه انسان اگر تجارب خویش را حفظ کند و از تجارب دیگران نیز استفاده کند، هم می‌تواند در موارد مشابه، گرفتار خطا نشود و هم قانونی کلی از موارد جزئی تهیه کند که برای خودش و دیگران در همهٔ شئون زندگی مفید و سودمند باشد.

در نامهٔ ۷۸ تعبیر شدیدتری در این زمینه آمده است می‌فرماید: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِيبَةِ؛ بدبخت کسی است که از عقل و تجربیات خود سود نبرد».

در شانزدهمین توصیه می‌فرماید: «بهترین تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد»؛ (وَخَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ).

اشاره به اینکه تجربه‌ها گاه سود مادی می‌آورد و گاه سود معنوی و بهترین تجربه‌ها آن است که دارای سود معنوی باشد.

در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است: «لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ؛ آنچه از مال تو از دست برود ولی باعث اندرز و بیداری تو شود در واقع از دست نرفته است».<sup>۱</sup>

در هفدهمین توصیه می‌فرماید: «فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایهٔ اندوه گردد غنیمت بشمار»؛ (بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً).

فرصت به معنای فراهم بودن مقدمات برای رسیدن به یک مقصد است؛ گاه انسان مقصد مهمی دارد و مقدماتش فراهم نیست؛ ولی ناگهان در یک لحظه فراهم می‌گردد که باید بدون فوت وقت از آن لحظه استفاده کند و خود را به مقصد برساند که اگر غفلت کند و از دست برود چه بسا در آینده هرگز چنان

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۹۶.

شرایطی برای رسیدن به مقصد فراهم نگردد. فرصت مانند بادها و نسیم‌های موافقی است که به سوی مقصد می‌وزد که اگر کشتی بادبانی از آن استفاده نکند ممکن است ساعت‌ها و روزها بر سطح دریا بماند و مایه غصه و اندوه شود.

در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ (بدانید) از سوی پروردگار شما در ایام زندگیتان نسیم‌های سعادت می‌وزد از آن استفاده کنید و خود را در معرض آن قرار دهید».<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از آن حضرت آمده: «مَنْ فَتَحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُعَلِّقُ عَنْهُ؛ کسی که دری از خیر به روی او گشوده شود باید برخیزد و از آن بهره‌گیرد، زیرا نمی‌داند چه زمانی این در بسته می‌شود».<sup>۲</sup>

در این زمینه، روایات معصومین عليهم السلام و عبارات بزرگان فراوان است با حدیثی از امیر مؤمنان عليه السلام آن را پایان می‌دهیم فرمود: «أَشَدُّ الْغُصَصِ فَوْتُ الْفُرْصِ؛ شدیدترین غصه‌ها از دست رفتن فرصت‌هاست».<sup>۳</sup>

سپس در هجدهمین توصیه می‌فرماید: «نه هرکس طالب چیزی باشد به خواسته‌اش می‌رسد و نه هرکس که از نظر پنهان شد باز می‌گردد»؛ (لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يُتُوبُ).

این دو جمله می‌تواند به منزله علتی برای توصیه مبادرت به فرصت‌ها باشد که در جمله قبل گذشت، زیرا انسان تنها در صورتی به مقصود می‌رسد که در زمینه فراهم بودن شرایط برخیزد و تلاش کند در غیر این صورت تلاش او بیهوده است. واژه «غائب» می‌تواند اشاره به فرصت از دست رفته باشد که ای بسا دوباره باز نگردد. در عین حال می‌تواند توصیه مستقلی باشد اشاره به اینکه انسان همیشه نباید انتظار داشته باشد که از کوشش‌هایش نتیجه بگیرد. به بیان

۱. بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۲۲۱.

۲. کنز العمال، ح ۴۳۱۳۴.

۳. غررالحکم، ۱۰۸۱۸.

دیگر، از شکست‌ها نباید ناامید گردد.

در نوزدهمین توصیه می‌فرماید: «تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد»؛ (وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ وَمُفْسَدَةُ الْمَعَادِ).

منظور از زاد و توشه در اینجا همان زاد و توشه تقوا برای سفر آخرت است که اگر انسان آن را از دست دهد آخرت او تباه خواهد شد.

در بیستمین توصیه می‌فرماید: «هر کاری سرانجامی دارد (باید مراقب سرانجام آن بود)»؛ (وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ).

اشاره به اینکه انسان هنگامی که دست به کاری می‌زند باید در عاقبت آن بیندیشد و بی حساب و کتاب اقدام نکند؛ اگر عاقبت آن نیک است در انجام آن بکوشد وگرنه پرهیزد.

در غرالحکم از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام همین جمله با اضافه‌ای نقل شده: «وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ حُلُوءٌ أَوْ مَرَّةٌ؛ هر کار عاقبتی شیرین یا تلخ دارد (که باید به آن اندیشید)»<sup>۱</sup>.

در بیست و یکمین توصیه می‌فرماید: «آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید»؛ (سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ).

مقصود اینکه نباید بیهوده حرص زد؛ نه بدین معنا که انسان تلاش برای معاش را رها سازد و کوشش برای بهبود زندگی را فراموش کند، بلکه هدف این است که از تلاش‌های بیهوده و حریصانه پرهیزد. همه روایاتی که به مقدر بودن روزی اشاره می‌کند نیز ناظر به همین معناست.

در بیست و دومین توصیه می‌افزاید: «هر بازرگانی خود را به مخاطره می‌اندازد»؛ (التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ)<sup>۲</sup>.

۱. غرالحکم، ۱۰۹۱۳.

۲. «مخاطر» کسی است که خود را به خطر می‌افکند.

بازرگان همیشه از تجارت خود سود نمی‌برد و به اصطلاح امروز، تجارت نوعی ریسک است؛ بنابراین انسان باید شجاع باشد و بر خدا توکل کند و از زیان‌های احتمالی نهراسد و از زیان‌ها ناامید و مأیوس نشود. البته تاجر باید تلاش و کوشش و تدبیر را از دست ندهد؛ ولی اگر با زیانی مواجه شد نیز ناراحت نگردد.

این احتمال نیز داده شده که این جمله اشاره به جنبه‌های معنوی تجارت باشد، زیرا تاجر گاه آلوده اموال حرام می‌شود و سعادت خود را به خطر می‌افکند، بنابراین باید همواره مراقب این خطرات باشد مخصوصاً در عصر و زمان ما که اموال حرام و تجارت‌های نامشروع فزونی گرفته و گاه پرسود بودن آن چشم عقل را می‌بندد و تاجر را گرفتار گناه می‌سازد.

آن‌گاه در بیست و سومین توصیه می‌فرماید: «همواره دنبال فزونی مباش (زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است»؛ (وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنَّمَىٰ مِنْ كَثِيرٍ).

اشاره به اینکه همیشه نباید به کمیت اعمال و کارها نگاه کرد، بلکه مهم کیفیت آن است؛ چه بسا اعمال کمتر با کیفیت بالاتر و خلوص بیشتر بارورتر و مؤثرتر باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید».<sup>۱</sup>

احتمال دیگر در تفسیر این جمله آن است که انسان نباید در زندگی مادی دنبال سرمایه‌های فزون‌تر باشد چه بسا سرمایه کمتر پاک‌تر و حلال‌تر بوده، و نمو و رشد بیشتری داشته باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُم

المُضْعِفُونَ»؛ آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت؛ و آنچه را به عنوان زکات می دهید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت و فزونی است و) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعف اند.<sup>۱</sup>

حضرت در بیست و چهارمین توصیه می فرماید: «نه در کمک کار پست خیری است و نه در دوستِ متهم»؛ (لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَّهِينٍ<sup>۲</sup>، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ<sup>۳</sup>)، زیرا هرگاه فرد پستی انسان را یاری کند غالباً توأم با منت است اضافه بر این شخصیت انسان در نظر مردم پایین می آید، زیرا فرد پستی در یاری اوست و دوست متهم هرچند حق دوستی را ادا کند سبب متهم شدن انسان و آبروریزی او می شود و اینجاست که باید عطایش را به لقایش بخشید.

در بیست و پنجمین توصیه می فرماید: «تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر»؛ (سَاهِلٌ<sup>۴</sup> الدَّهْرُ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ).

اشاره به اینکه ممکن است چنین فرصتی همیشه به دست نیاید. این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که هرگاه روزگار با تو مدارا کند تو هم آسان بگیر و مدارا کن و به گفته شاعر:

إِذَا الدَّهْرُ أَعْطَاكَ الْعِنَانَ فَسُرِّ بِهِ رُوَيْدًا وَلَا تَغْنَفْ فَيُصِحُّ شَامِسًا  
 هنگامی که روزگار زمام خود را در اختیار تو بگذارد آرام با او حرکت کن و فشار میاور که ممکن است چموش و سرکش شود.

در بیست و ششمین توصیه می فرماید: «هیچ گاه نعمتی را که داری به خاطر اینکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز»؛ (وَلَا تُخَاطِرْ بِشَيْءٍ رَجَاءً أَكْثَرَ مِنْهُ).

۱. روم، آیه ۳۹.

۲. «مهین» به معنای پست و حقیر و ضعیف از ریشه «مهانة» گرفته شده است.

۳. «ظنین» به معنای شخص متهم، از ریشه «ظن» به معنای گمان گرفته شده و معنای اسم مفعولی دارد.

۴. «ساهل» امر از ریشه «مسهلة» به معنای مدارا کردن است.

گاه انسان، نعمت‌هایی در اختیار دارد؛ ولی طمع و فزون طلبی او را وادار می‌کند که برای به چنگ آوردن نعمت بیشتر آن را به مخاطره افکند. این کار عاقلانه نیست. مثل اینکه انسان مال خود را در اختیار افرادی که آگاهی بر تجارت و مضاربه ندارند به هوای قول‌هایی که برای سود بیشتر می‌دهند بگذارد و سرانجام نه تنها سودی عایدش نشود بلکه اصل سرمایه نیز از دست بدهد.

سرانجام در بیست و هفتمین و آخرین توصیه (در این بخش از وصیت‌نامه) می‌فرماید: «از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت برحذر باش که تو را بیچاره می‌کند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ<sup>۱</sup> بِكَ مَطِيئَةَ اللَّجَاجِ).

لجاجت آن است که انسان بر سخن باطل یا طریقه نادرستی که بطلان آن بر او ثابت شده اصرار ورزد به گمان اینکه شخصیت خود را در انظار نشکنند در حالی که اگر در این گونه موارد انسان در برابر حق تواضع کند و آن را پذیرا شود، اعتبار و آبروی او در انظار مردم بیشتر خواهد شد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَآخِرُهَا نَدَامَةٌ؛ از لجاجت پرهیز که آغازش جهل و نادانی و آخرش ندامت و پشیمانی است».<sup>۲</sup> در حدیثی دیگر از همین امام علیه السلام می‌خوانیم: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَعَ مِنَ اللَّجَاجِ؛ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست».<sup>۳</sup>

به راستی اگر کسی تنها و صایای بیست و هفت‌گانه این بخش از وصیت‌نامه را که با عباراتی کوتاه و پرمعنا ایراد شده بود در زندگی خود پیاده کند چه سعادت‌ی نصیب او می‌شود و اگر جامعه‌ای توفیق عمل به آن را یابد چه جامعه‌ای خوشبخت و سعادت‌مند خواهد بود.

۱. «تجمیع» فعل مضارع از ریشه «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۹، ح ۶.

۳. غررالحکم، ح ۱۰۶۴۳.





## بخش بیست و پنجم

احْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصَّلَةِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللِّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبُذْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِي صَدِيقَكَ، وَامْحُضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً، وَتَجَرَّعِ الْعَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً، وَلَا أَلَذَّ مَغْبَةً. وَلِيَنَّ لِمَنْ غَالَطَكَ، فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِيَنَّ لَكَ، وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظُّفْرَيْنِ. وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَّا. وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ.

## ترجمه

(فرزندم!) در مقابل برادر دینی خود (این امور را بر خود تحمیل کن:) به هنگام قطع رابطه از ناحیه او، تو پیوند برقرار نما و در زمان قهر و دوریش به او نزدیک شو، در برابر بخلش، بذل و بخشش و به وقت دوری کردنش نزدیکی اختیار کن، به هنگام سخت گیریش نرمش و به هنگام جرم، عذرش را بپذیر، آن گونه که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت توست؛ اما بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به کار بندی. هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار به دشمنی با دوست خود برخاسته ای. نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز، خواه این نصیحت (برای او) زیبا و خوشایند باشد یا زشت و ناراحت کننده.

خشم خود را جرعه جرعه فرو بر که من جرعه‌ای شیرین تر و خوش عاقبت تر و لذت بخش تر از آن ندیدم.

با کسی که نسبت به تو با خشونت رفتار می‌کند نرمی کن که امید می‌رود به زودی در برابر تو نرم شود. با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق خشونت و پیروزی از طریق محبت) شیرین‌ترین را برگزیده‌ای. اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را قطع کنی جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی خواست بازگردد بتواند. کسی که درباره تو گمان نیکی ببرد با عمل خود گمانش را تصدیق کن.

## شرح و تفسیر

### در برابر بدی‌ها نیکی کن!

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه و زبیه انسان را در برابر دوستانش ضمن چند توصیه بیان می‌فرماید؛ نخست می‌گوید: «در برابر برادر دینی خود (این امور را بر خویش تحمیل کن:) به هنگام قطع رابطه از ناحیه او، تو پیوند برقرار نما و در زمان قهر و دوریش به او نزدیک شو، در برابر بخلش، بذل و بخشش و به وقت دوری کردنش نزدیکی اختیار کن، به هنگام سخت‌گیریش نرمش و به هنگام جرم عذرش را بپذیر آن‌گونه که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت توست»؛ (أَحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ<sup>۱</sup> عَلَى الصَّلَاةِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ<sup>۲</sup> عَلَى اللَّطْفِ<sup>۳</sup> وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ<sup>۴</sup> عَلَى الْبَدْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ

۱. «صَرْمٌ» به معنای قطع کردن و بریدن و جدا ساختن، در اینجا به قطع رابطه با دیگری اشاره دارد. نقطه مقابل آن صلّه و برقرار ساختن پیوند است.

۲. «صُدُودٌ» مصدر و به معنای منع کردن است.

۳. «اللَّطْفُ» بر وزن «شرف» و در بعضی از نسخ بر وزن «قفل» آمده و به معنای محبت کردن و نیکی نمودن است.

۴. «جمود» در اینجا به معنای بخل است، نقطه مقابل بذل.

شَدَّتْهِ عَلَى اللَّيْنِ، وَعِنْدَ جُزْمِهِ عَلَى الْعُدْرِ، حَتَّى كَانَتْ لَهُ عَيْدٌ، وَكَانَهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ).

امام علیه السلام در این توصیه، فرزند خود را از مقابله به مثل در برابر خشونت و بی‌محبتی دوستان، بر حذر می‌دارد و در ضمن شش جمله مقابله به ضد را در این‌گونه موارد توصیه می‌کند، چرا که مقابله به مثل پایه و اساس دوستی را به خطر می‌افکند و انسان دوستان خود را از دست می‌دهد؛ ولی اگر در برابر بی‌مهری مهر ورزد و در برابر بدی‌ها نیکی کند، به زودی دوستش به اشتباه خود پی می‌برد و شرمنده می‌شود و در مقام جبران بر می‌آید و پایه‌های دوستی محکم‌تر از پیش می‌شود.

عبارات امام علیه السلام در اینجا در واقع شرح چیزی است که در قرآن کریم آمده است: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ \* وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی‌رسند و جز کسانی که بهره‌عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی‌شوند.<sup>۱</sup>

گرچه این آیه در مورد دشمنان است، ولی به طور مسلم درباره‌ی دوستان نیز صادق خواهد بود. سیره‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام و علمای بزرگ نیز همین معنا را نشان می‌دهد که جز در موارد استثنایی در برابر بدی‌های دوستان و دشمنان، به مقابله به مثل بر نمی‌خواستند.

از آنجا که بعضی از افراد پست و کوتاه‌فکر ممکن است از این گونه رفتار سوء استفاده کنند، امام علیه السلام این گروه را استثنا کرده می‌فرماید: «اما بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره‌ی کسی که اهلیت ندارد به کار

بندی»؛ «وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ».

تفاوت جمله «وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ...» و جمله «أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ...» در این است که جمله دوم به افراد نااهل و لجوج و کینه توز اشاره دارد که نیکی در برابر بدی آنها سبب جرأت و جسارتشان می شود و مانند «ترحم بر پلنگ تیز دندان» است؛ ولی جمله اول ناظر به کسانی است که چنین حالتی ندارند؛ اما نیکی های مکرر در برابر بی مهری های آنها چه بسا سبب اشتباهشان می شود و خیال می کنند کار خوبی انجام داده اند.

تعبیر به «اخْمِلُ» در آغاز این توصیه اشاره به این است که خوبی کردن در برابر بدی گرچه برای انسان مشکل است؛ ولی باید آن را بر خود تحمیل کرد.

حضرت در دومین توصیه می فرماید: «هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار به دشمنی با دوست خود برخاسته ای»؛ (لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ).

این عملی منافقانه است که انسان هم با دوستش دوستی کند و هم با دشمن دوستش؛ این روش کسانی است که دوستی صادقانه ندارند و هدفشان این است که از هر کسی بهره بگیرند و در این راه از کارهای ضد و نقیض نیز پروا ندارند. البته این در جایی است که دشمنی دشمن ظالمانه باشد نه آنجا که دوست ما کار خلافی کرده و کار خلافش سبب دشمنی افرادی شده است.

نیز این سخن در جایی است که هدف از طرح دوستی با دشمن دوست اصلاح میان آنها نبوده باشد که اگر این کار به منظور اصلاح ذات البین باشد نه تنها زشت و ناپسند نیست، بلکه کاری بسیار شایسته است.

شایان توجه است که اندرز امام علیه السلام در اینجا تنها درباره اشخاص صادق نیست، بلکه درباره گروه ها و ملت ها و دولت ها نیز صادق است، هرچند در دنیای امروز بسیاری دولت هایی که با طرفین دعوا طرح دوستی می ریزند بی

آنکه قصد صلح و سازشی داشته باشند، بلکه هدفشان این است که از هر دو برای تأمین منافع شخصی خود استفاده کنند. هم با ما دوستند و هم با دشمنان ما و جالب اینکه آن را پنهان نمی‌دارند؛ آشکارا با ما طرح دوستی عمیق می‌ریزند و آشکارا با دشمنان ما نرد عشق می‌بازند.

شخصی به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: من هم تو را دوست دارم و هم فلان شخص را - و نام بعضی از دشمنان امام علیه السلام را برد - (در بعضی از روایات آمده که نام معاویه را برد) امام علیه السلام فرمود: تو الان یک چشمی هستی یا به کلی نابینا شو (و دشمنانم را دوست بدار) و یا کاملاً نابینا باش (و مرا دوست دار).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: کسی خدمتش عرض کرد: فلان کس شما را دوست می‌دارد؛ ولی در بیزاری از دشمنانتان ضعیف است فرمود: «هَيْهَاتَ كَذَبٍ مِّنْ ادَّعَىٰ مَحَبَّتِنَا وَلَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا؛ هَيْهَاتَ دَرُوعٌ مِّنْ كَوَيْدِ كَسِيٍّ كَمَا ادَّعَىٰ مَحَبَّتَ مَا مِي كَنْد و از دشمنان ما بیزاری نمی‌جوید».<sup>۲</sup>

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هرچند فرزند پدران، یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند».<sup>۳</sup>

سپس در سومین توصیه در این بخش از وصیت‌نامه می‌فرماید: «نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز خواه این نصیحت زیبا و خوشایند باشد یا زشت و ناراحت کننده»؛ (وَأَمْحَضُ<sup>۴</sup> أَخَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً).

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۷.

۲. همان مدرک، ح ۱۸.

۳. مجادله، آیه ۲۲.

۴. «امحض» از ریشه «محض» بر وزن «وعظ» به معنای خالص کردن و در مورد نصیحت به معنای خیر خواهی خالی از هرگونه شائبه است.

اشاره به اینکه بسیار می‌شود که دوستان انسان از نصایحی که ممکن است سبب آزردهی خاطر ما شود پرهیز می‌کنند و حقایق را کتمان می‌نمایند. آنها در واقع نصیحت کننده با اخلاص نیستند، زیرا اگر مشکل کسی را به او بگویند و موقتاً ناراحت شود؛ ولی او را از خطر و ضرر یا از گناهی رهایی بخشند بسیار بهتر از آن است که لب فرو بندند و او را در دام مشکلات و خطرات رها سازند. متأسفانه بسیاری از کسانی که روی همین‌گونه ملاحظات از اندرزه‌های به موقع صرف نظر می‌کنند و خدا را از خود ناراضی و به خلق خدا خیانت می‌نمایند. جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي؛ محبوب‌ترین دوستان من آنها هستند که عیوب مرا به من هدیه می‌کنند».<sup>۱</sup>

یعنی انسان عاقل نه تنها نباید از بیان عیوب خود بر زبان دیگران ناراحت شود، بلکه آنها را به گفتن این عیوب تشویق کند.

در حدیث پرمعنای دیگری از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است که به یکی از دوستانش فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ يُبَيِّنُكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ؛ از کسی پیروی کن که تو را می‌گریاند؛ اما خالصانه سخن می‌گوید و از آن کس پرهیز که تو را می‌خنداند اما ناخالصانه حرف می‌زند (و زشتی‌هایت را در نظرت زیبا نشان می‌دهد)».<sup>۲</sup>

امام علیه السلام در چهارمین توصیه‌اش می‌فرماید: «خشم خود را جرعه جرعه فرو بر که من جرعه‌ای شیرین‌تر و خوش‌عاقبت‌تر و لذت‌بخش‌تر از آن ندیدم»؛ (وَتَجَرَّعَ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا أَلَذَّ مَعْبَةً<sup>۳</sup>).

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۹، ح ۵.

۲. همان مدرک، ص ۶۳۸، ح ۲.

۳. «مَعْبَةٌ» به معنای عاقبت از ریشه «عَبَّ» به معنای عاقبت گرفته شده است. این ریشه گاهی در مورد کارها و

امام علیه السلام در اینجا خشم را به داروی تلخی تشبیه می‌کند که نوشیدنش سخت و طاقت فرساست و به همین دلیل انسان ناچار است آن را کم کم و به صورت جرعه جرعه بنوشد؛ ولی دارویی بسیار شفا بخش است و عاقبتش شیرین و لذیذ، زیرا انسان را از شرمساری و ندامت و پشیمانی و زیان‌های بسیار که غالباً به هنگام خشم در صورت عدم خویشتن‌داری دامان انسان را می‌گیرد، نجات می‌دهد. در کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم به من چنین نصیحت کرد: «يَا بُنَيَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَقْرَبَ لِعَيْنِ أَبِيكَ مِنْ جُرْعَةٍ غَيْظٍ عَاقِبَتُهَا صَبْرٌ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يَسْرُرُنِي أَنْ لِي بِذَلِّ نَفْسِي حُمْرَ النَّعَمِ؛ فرزندم چیزی همچون صبر در هنگام خشم مایه روشنی چشم من نخواهد بود و من دوست ندارم نفس خویش را (به هنگام غضب) ذلیل سازم هرچند ثروت‌های عظیمی در برابر آن به دست آورم».<sup>۱</sup>

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَلَوْ شَاءَ أَنْ يُمِضِيَهُ أَمْضَاهُ أَمَلًا اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِضَاهُ؛ کسی که خشم خود را فرو برد در آنجا که می‌تواند بر طبق آن عمل کند (ولی خودداری نماید) خداوند روز قیامت قلبش را از خوشنودی خود پر می‌کند».<sup>۲</sup>

در پنجمین توصیه می‌افزاید: «با کسی که با تو به خشونت رفتار می‌کند نرمی کن که امید می‌رود به زودی در برابر تو نرم شود»؛ (وَلِنْ<sup>۳</sup> لِمَنْ غَالَطَكَ<sup>۴</sup> فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ).

بسیارند کسانی که در هنگام خشونت راه خشونت را پیش می‌گیرند و

→ اموری که یک در میان انجام می‌شود اطلاق می‌گردد؛ مانند روایت معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به بعضی از یارانش فرمود: «رُزُّ غَبَاً تَرَدَّدَ حُبًّا؛ همه روز به دیدن من نیا، بلکه یک روز در میان باشد تا محبت شدیدتر شود». (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۷۴، ح ۱۲۲۱۰)

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۱۰.

۲. همان مدرک، ح ۶.

۳. «لِنْ» فعل امر از ریشه «لین» بر وزن «چین» به معنای نرم بودن است.

۴. «غالط» از ریشه «غلط» به معنای خشونت (نقطه مقابل لبنت و نرمش) گرفته شده است.

خشونت‌ها به صورت تصاعدی پیش می‌رود و گاه به جاهای خطرناک می‌رسد؛ ولی اگر انسان بر نفس خویش مسلط باشد و با اراده و تصمیم خود را در برابر خشونت‌ها کنترل کند و به جای خشونت، راه نرمش را پیش گیرد، نه تنها خشونت‌ها پایان می‌گیرد، بلکه جای خود را به دوستی و محبت و نرمش می‌دهد همان‌گونه که قرآن مجید بر این معنا تأکید می‌نهد و نیکی را در برابر بدی توصیه می‌کند و نیکی را سبب جلب دوستی می‌داند.<sup>۱</sup>

حضرت در ششمین توصیه می‌فرماید: «با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق خشونت و پیروزی از طریق محبت) شیرین‌ترین را برگزیده‌ای»؛ (وَخُذْ عَلَيَّ عَدُوَّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَخْلَى الظَّفَرَيْنِ).

این جمله در واقع تاکیدی است بر آنچه در توصیه‌های قبل آمد؛ ولی با تعبیری دلپذیر می‌فرماید: تو ممکن است از طریق شدت و خشونت بر دشمن پیروز شوی و نیز ممکن است از طریق ابراز محبت و دوستی؛ به یقین دومی شیرین‌تر است و عاقبت بهتری دارد، چرا که در آینده بیم خشونتی نخواهی داشت در حالی که اگر با خشونت پیروز شوی هر زمان انتظار خشونت جدیدی از سوی دشمن خواهی داشت و به تعبیر دیگر در روش اول دشمن همچنان دشمن باقی می‌ماند در حالی که در روش دوم، دشمن مبدل به دوست می‌گردد. در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی داستان جالبی در این زمینه از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که مردی از خاندان عمر چون حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می‌دید، به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دشنام می‌داد تا حضرت را ناراحت کند. یکی از دوستان امام علیه السلام عرض کرد اجازه دهید آن مرد ناصبی را به قتل برسانیم. امام علیه السلام فرمود: نه سپس سوار شد و به سوی مزرعه آن مرد ناصبی

۱. به سوره فصلت، آیات ۳۴ و ۳۵ مراجعه شود.



رفت و با مرکب خود مقداری از زراعت او را پایمال کرد. مرد ناصبی فریاد برآورد: زراعت ما را پایمال نکن. امام علیه السلام (به خاطر مصالحی) گوش به حرف او نداد و همچنان پیش آمد تا نزد او رسید و با او به شوخی و مزاح پرداخت سپس فرمود: چقدر هزینه کشت این زراعت تو شده است عرض کرد: صد دینار. فرمود: چقدر امید داری که سود کنی؟ عرض کرد: نمی دانم. امام علیه السلام فرمود: (نگفتم چقدر سود می کنی) گفتم: چقدر امید داری سود کنی؟ عرض کرد: صد دینار. امام علیه السلام سیصد دینار در آورد و به او بخشید. آن مرد برخاست و سر امام علیه السلام را بوسید. هنگامی که امام علیه السلام بعد از این ماجرا وارد مسجد شد آن مرد ناصبی برخاست سلام کرد و گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا می داند رسالت و نبوت خود را در چه خاندانی قرار دهد» یاران آن مرد ناصبی برخاستند و او را نهی کردند و گفتند: این چه کاری است که می کنی؟ مرد ناصبی به آنها دشنام داد. در اینجا امام علیه السلام به یارانش فرمود: کدام یک بهتر بود آنچه را شما می خواستید یا آنچه را من می خواستم؟<sup>۱</sup>

آن گاه امام علیه السلام در هفتمین توصیه می فرماید: «اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را قطع کنی جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی خواست باز گردد بتواند»؛ (وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمَ مَا).

اشاره به اینکه هم چنان که انسان در دوستی باید حد اعتدال را نگه دارد و همه اسرار خویش را نزد دوستش فاش نکند که اگر روزی دوستی مبدل به دشمنی شد گرفتار زیان و خسران نشود، همین گونه اگر انسان پیوند دوستی را برید نباید تمام پل های پشت سر خود را ویران سازد، زیرا بسیار می شود که طرف پشیمان

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲. مرحوم علامه مجلسی همین داستان را به صورت مشروح تر در بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷ آورده است.

می‌گردد و می‌خواهد به دوستی برگردد؛ ولی راهی در برابر او باقی نمانده است. همین تعبیر به صورت جامع‌تری در کلام دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام (مطابق آنچه در بحارالانوار آمده) دیده می‌شود که می‌فرماید: «أَحِبُّ حَسْبِيكَ هَوْنًا مَا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَأَبْغَضَ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ حَسْبِيكَ يَوْمًا مَا؛ با دوستت در حد اعتدال دوستی کن شاید روزی دشمنت شود و با دشمنت در حد اعتدال دشمنی کن شاید روزی دوستت شود (مبادا از کارهایی که در حق او کردی شرمنده شوی)».<sup>۱</sup>

به گفته ابن ابی‌الحدید بعضی از دانشمندان این مطلب را به بیان دیگری گفته‌اند: «إِذَا هَوَيْتَ فَلَا تَكُنْ غَالِيًا وَإِذَا تَرَكَتَ فَلَا تَكُنْ قَالِيًا؛ هرگاه به کسی علاقه‌مند شدی راه غلو را درپیش‌نگیر و هرگاه او را رها ساختی راه عداوت را درپیش‌مگیر».<sup>۲</sup>

حضرت در آخرین و هشتمین توصیه این بخش از وصیّت‌نامه می‌فرماید: «کسی که درباره تو گمان نیکی ببرد با عمل گمانش را تصدیق کن»؛ (وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ).

اشاره به اینکه اگر مثلاً تو را اهل خیر و بذل و بخشش و سخاوت می‌داند و از تو چیزی خواست به او کمک کن تا گمان او را تصدیق کرده باشی و بزرگواری تو تثبیت شود.

این‌گونه رفتار دو مزیت دارد؛ هم خوش‌بینی و حسن ظن مردم را تثبیت می‌کند و هم با این خوش‌بینی‌ها انسان به راه خیر کشیده می‌شود.

بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی نزد انسان می‌آیند و می‌گویند مشکلی داریم که گمان می‌کنیم تنها به دست تو حل می‌شود انسان باید در حل مشکل چنین افرادی بکوشد و حسن ظن آنها را به سوء ظن تبدیل نکند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

## بخش بیست و ششم

وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اِتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ  
أَضَعْتَ حَقَّهُ. وَلَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَزْعَبَنَّ فِيمَنْ زَهَدَ عَنْكَ، وَلَا  
يَكُونَنَّ أَحْوَكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ  
أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِنْ ظَلَمِكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي  
مَضْرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوءَهُ.

## ترجمه

هیچ‌گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که میان تو و برادرت برقرار است حق او را ضایع مکن؛ زیرا آن کس که حقش را ضایع کنی برادر تو نخواهد بود. نباید خاندان تو بدبخت‌ترین و ناراحت‌ترین افراد در برابر تو باشند. به کسی که به تو علاقه ندارد (و بی‌اعتنایی یا تحقیر می‌کند) اظهار علاقه مکن و نباید برادرت در قطع پیوند برادری، نیرومندتر از تو در برقراری پیوند باشد و نه در بدی کردن قوی‌تر از تو در نیکی نمودن و هرگز نباید ظلم و ستم کسی که بر تو ستم روا می‌دارد بر تو گران آید، زیرا او در واقع سعی در زیان خود و سود تو دارد (بار گناه خود را سنگین می‌کند و ثواب و پاداش تو را افزون می‌سازد) و البته پاداش کسی که تو را خوشحال می‌کند این نیست که به او بدی کنی.

## شرح و تفسیر

### حق دوست را ضایع مکن

امام علیؑ در این بخش از وصیّت‌نامهٔ پربارش همانند بخش سابق، طی شش

نکته نصیحتی پر معنا در قالب عبارات کوتاهی برای فرزند دلبدش بیان می‌کند. نخست می‌فرماید: «هیچ‌گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت است حق او را ضایع مکن زیرا آن کس که حقش را ضایع کنی برادر تو نخواهد بود»؛ (وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى مَا بَيْنَكَ بَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ). اشاره به اینکه همیشه برادران از یکدیگر انتظار دارند که به حقوقشان احترام گذارده شود. اگر خلاف آن را ببینند پایه‌های اخوت متزلزل می‌گردد؛ ولی مع‌الاسف افرادی هستند که بر خلاف این فکر می‌کنند و گمان دارند اگر حق برادر و دوستان و نزدیکان را نادیده بگیرند مهم نیست و قابل گذشت است. در حالی که این اشتباه بزرگی است، زیرا این‌گونه بی‌مهری‌ها اگر فوراً اثر نگذارد تدریجاً همچون موربانه پایه‌های محکم اخوت را می‌خورد و سست می‌کند. این سخن به آن می‌ماند که شخصی طلبکاران زیادی دارد و تمام سعی او بر این است که دیگران را راضی کند و از مطالبات دوستانش غافل می‌شود و معتقد است بی‌اعتنایی به حق آنان مانعی ندارد.

در دومین توصیه می‌افزاید: «نباید خاندان تو بدبخت‌ترین و ناراحت‌ترین افراد نسبت به تو باشند»؛ (وَلَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ).

اشاره به اینکه نباید با آنها چنان بد رفتاری کنی که با تو مخالف شوند آن چنان که تمنای مر تو و زوال نعمت تو را داشته باشند.

در تفسیر این جمله این احتمال نیز وجود دارد که نباید همه توجه خود را به دوستان و افراد مورد علاقه خویش داشته باشی و از خانواده‌ات غافل شوی و آنها در درد و رنج و بدبختی زندگی کنند.

کم نیستند کسانی که بیشترین وقت خود را با دوستان و یاران می‌گذرانند و عیش و نوش‌هایشان با آنهاست و کمک‌ها و محبت‌هایشان متوجه آنان؛ ولی خانواده‌های آنها در محرومیت شدید از نظر زندگی یا از نظر محبت و صفا و

صمیمیت زندگی می‌کنند.

در حدیثی از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ كَيْلًا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ؛ سزاوار است (هرگاه انسان نعمتی پیدا کرد) خانواده خود را در رفاه قرار دهد مبادا (تضییق بر آنان سبب شود که) آرزوی مر او را کنند». سپس امام علیه السلام در ذیل روایت فرمود: «کسی بود که امام علیه السلام نعمتی به او داد و او آن نعمت را از خانواده خود دریغ داشت خدا آن نعمت را از او گرفت و به دیگری داد»<sup>۱</sup>.

در سومین توصیه می‌افزاید: «به کسی که به تو علاقه ندارد (و بی‌اعتنایی یا تحقیر می‌کند) اظهار علاقه مکن»؛ «وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهَدًا عَنكَ». زیرا چنین علاقه‌ای باعث ذلت و خواری انسان می‌شود. درست است که طبق دستورات گذشته انسان باید با کسی که از او قطع رابطه کرده پیوند برقرار سازد؛ ولی این در جایی است که طرف مقابل جواب مثبت دهد؛ اما اگر او بی‌اعتنایی و تحقیر می‌کند نباید تن به ذلت داد و به سراغش رفت، بلکه باید عطایش را به لقایش بخشید. مطابق ضرب‌المثل معروف، انسان باید برای کسی بمیرد که او برایش تب می‌کند.

در چهارمین توصیه می‌فرماید: «و نباید برادرت در قطع پیوند برادری نیرومندتر از تو در برقراری پیوند باشد و نه در بدی کردن قوی‌تر از تو در نیکی نمودن»؛ «وَلَا يَكُونَنَّ أَحْوَكُ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صَلَاتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ».

اشاره بر اینکه هر قدر او در قطع پیوند می‌کوشد، تو بیش از وی اصرار بر پیوند داشته باش و هر چه او در بدی تلاش می‌کند، تو بیشتر در نیکی تلاش کن.

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۳.

۲. واژه «زهد» خواه با «فی» متعدی شود یا با «عن» هر دو به معنای بی‌اعتنایی کردن است و زاهد را از این جهت زاهد می‌گویند که نسبت به زرق و برق دنیا بی‌اعتناست.

البته این در مورد کسانی است که نیکی‌ها و محبت‌ها در آنان تأثیر مثبت می‌گذارد، بنابراین منافاتی با جمله قبل ندارد.

در پنجمین توصیه می‌فرماید: «و هرگز نباید ظلم و ستم کسی که بر تو ستم روا می‌دارد بر تو گران آید، زیرا او در واقع سعی در زیان خود و سود تو دارد (بار گناه خود را سنگین می‌کند و ثواب و پاداش تو را افزون می‌سازد)؛ «وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِّنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَىٰ فِي مَضْرَبَتِهِ وَنَفْعِكَ».

اشاره به اینکه انسان نباید در برابر ستم‌هایی که به او می‌شود زیاد ناراحت و مأیوس گردد و امید به زندگی را از دست دهد و باید این سخن مایه تسلی خاطر او باشد که ظالم تیشه به ریشه خود می‌زند و بار گناهان مظلوم را نیز بر دوش می‌کشد. در واقع زیان ظلم نخست دامن او را می‌گیرد و با دست خود بار مظلوم را سبک می‌کند.

این سخن شبیه روایتی است که در باب غیبت وارد شده است که یکی از بزرگان شنید کسی درباره او غیبت کرده است هدیه‌ای برای او فرستاد. او تعجب کرد. آن مرد بزرگ فرمود: شنیدم حسنات را به نامه اعمال منتقل کردی و سیئاتم را پذیرفتی من هم در برابر این خدمت خواستم تشکری کرده باشم.

این سخن بدان معنا نیست که انسان در مقابل ظالمان سکوت کند، زیرا می‌دانیم شعار اسلام این است: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»؛ نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌شود<sup>۱</sup> و می‌دانیم امام علی علیه السلام در وصیت‌نامه خود که در بستر شهادت بود به فرزندان خود تأکید کرد: «كُونَا لِلظَّالِمِ حَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا؛ دشمن ظالم و کمک‌کار مظلوم باشید»<sup>۲</sup>. بلکه منظور این است، هنگامی که ستمی بر انسان وارد می‌شود و او توانی برای برطرف کردن ظلم ندارد گرفتار یأس و

۱. بقره، آیه ۲۷۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

ناامیدی و بدبینی نشود و زبان به نفرین و آه و ناله ننگشاید. شاهد این سخن حدیث معروفی است که از پیغمبر اکرم نقل شده زمانی که شنید گردنبد عایشه را سارق برده است و عایشه پیوسته به سارق نفرین می‌کند. پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَمْسَحِي عَنْهُ بِدُعَائِكَ؛ عذاب او را با نفرین‌های خود از میان نبر»<sup>۱</sup> یعنی خویشتن دار باش و بدان او به خود ستم کرده و خداوند در برابر صبر و تحمل به تو پاداش خواهد داد.

در اینجا نکته باریکی است که باید به آن توجه داشت و آن اینکه ظالم (مثلاً سارق) هم خسارت مالی بر مظلوم وارد می‌کند و هم او را گرفتار آزار روحی می‌سازد و خدا به هر دو علت او را مجازات خواهد کرد؛ ولی اگر مظلوم با نفرین‌های مکرر تشفی قلب و آسودگی خاطر پیدا کند طبعاً عذاب ظالم کمتر می‌شود.

از آنچه گفتیم روشن می‌شود آنچه بعضی از شارحان مانند ابن ابی الحدید تمایل بدان پیدا کرده‌اند که خاموش نشستن در برابر ظلم ظالم قاعده‌ای کلی است، اشتباه بزرگی است؛ بلکه باید گفت این یک استثنا و مربوط به موارد خاص است و اصل کلی در اسلام نه ظلم کردن و نه تن به ظلم دادن است.

سرانجام امام علیؑ در ششمین توصیه این بخش از وصیت‌نامه می‌فرماید: «و پاداش کسی که تو را خوشحال می‌کند این نیست که به او بدی کنی»؛ (وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ).<sup>۲</sup>

این پندار برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»؛ آیا جزای نیکی جز نیکی است».<sup>۲</sup> بعضی از شارحان این جمله را کلام مستقل ندانسته‌اند و گفته‌اند ادامه توصیه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۱.

۲. الرحمن، آیه ۶۰.

قبل است، زیرا امام علیه السلام می فرماید: ظالم، به خود زیان می رساند و به تو سود می دهد، بنابراین کسی که به تو سود می دهد نباید او را (از طریق نفرین و ابراز ناراحتی های مکرر) ناراحت کنی.

\* \* \*



## بخش بیست و هفتم

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. مَا أَقْبَحَ الخُضُوعَ عِنْدَ الحَاجَةِ، وَالجَفَاءَ عِنْدَ العِنْيِ إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَتَوَاك، وَإِنْ كُنْتَ جَازِعًا عَلَى مَا تَقَلَّتْ مِنْ يَدَيْكَ، فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ. اسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الأُمُورَ أَتْسِبَاهُ؛ وَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ العِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَعْتَ فِي إِيْلَامِهِ، فَإِنَّ العَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالأَدَابِ البِهَائِمِ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالصَّرْبِ. اطْرَحْ عَنكَ وَارِدَاتِ الهُمُومِ بَعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ اليَقِينِ. مَنْ تَرَكَ النُّقْصَدَ جَارًا، وَالصَّاحِبَ مُنَاسِبًا، وَالصَّدِيقَ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ. الهَوَى شَرِيكُ العَمَى وَرُبَّ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ، وَقَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ، وَالعَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ. مَنْ تَعَدَّى الحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ، وَمَنْ اقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ. وَأَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتَ، بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ. وَمَنْ لَمْ يَبَالِكْ فَهُوَ عَدُوُّكَ. قَدْ يَكُونُ اليَأْسُ إِدْرَاكًا، إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَالِكًا. لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ، وَلَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ، وَرُبَّمَا أَخْطَأَ البَصِيرُ قَصْدَهُ، وَأَصَابَ الأَعْمَى رُشْدَهُ. آخِرُ الشَّرِّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ، وَقَطِيعَةَ الجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ العَاقِلِ. مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ، وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ. لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ، إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ. سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ، وَعَنِ الجَارِ قَبْلَ الدَّارِ. إِيَّاكَ أَنْ تَذْكَرَ مِنَ الكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا، وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ.

## ترجمه

پسرم! بدان که «رزق و روزی» بر دو گونه است: یک نوع آن است که به

جستجوی آن برمی خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگری آن که او به سراغ تو خواهد آمد حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می آید. چه زشت است خضوع (در برابر دیگران) به هنگام نیاز و جفا و خشونت به هنگام بی نیازی و توانگری، تنها از دنیا آنقدر مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی و اگر قرار است برای چیزی که از دست رفته ناراحت شوی و بی تابی کنی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت باش.

با آنچه در گذشته واقع شده، نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن؛ زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند. از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد مگر آن زمان که در ملامت او اصرار ورزی؛ چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می گیرند؛ ولی چهارپایان جز با زدن اندرز نمی گیرند. هجوم اندوه و غم‌ها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز. کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می شود. (و بدان) یار و همشین (خوب) همچون خویشاوند انسان است.

دوست آن است که در غیاب انسان، حق دوستی را ادا کند. هواپرستی شریک و همتای نابینایی است. چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیک تر و خویشاوندانی که از هرکس دورترند. غریب کسی است که دوستی نداشته باشد. آن کس که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می گیرد. و آن کس که به ارزش و قدر خود اکتفا نماید موقعیتش پایدارتر خواهد بود. مطمئن ترین وسیله‌ای که می توانی به آن چنگ زنی آن است که میان تو و خدایت رابطه‌ای برقرار سازی. کسی که به (کار و حق) تو اهمیّت نمی دهد در واقع دشمن توست. گاه نومییدی نوعی رسیدن به مقصد است، در آنجا که طمع موجب هلاکت می شود. چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود. و نه هر فرصتی مورد استفاده قرار گیرد. گاه می شود که شخص بینا به خطا می رود و نابینا به مقصد می رسد. بدی را به

تأخیر بیفکن (و در آن عجله مکن) زیرا هر زمان بخواهی می توانی انجام دهی. بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل است. کسی که خود را از حوادث زمان ایمن بداند زمانه به او خیانت خواهد کرد و کسی که آن را بزر بشمارد او را خوار می سازد. چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند. هرگاه حاکم تغییر پیدا کند زمانه نیز دگرگون می شود. پیش از عزم سفر ببین که هم سفرت کیست و پیش از انتخاب خانه بنگر که همسایه ات چه کسی است؟ از گفتن سخنان خنده آور (و بی محتوا) پرهیز هرچند آن را از دیگری نقل کنی.

## شرح و تفسیر

### بیست و هشت اندرز دیگر

امام علیه السلام در بخش بیست و هفتم از وصیت نامه پربار خود نیز به بیست و هشت موضوع مهم به عنوان نصیحت اشاره می کند و بیش از پیش این وصیت نامه را پربارتر می سازد.

**یکم.** نخست درباره رزق و روزی هایی که بسیاری از مردم با حرص و ولع به دنبال آنند می فرماید: «پسرم بدان که روزی بر دو گونه است: یک نوع، روزی است که به جستجوی آن برمی خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگری آن که به سراغ تو خواهد آمد حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می آید»؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ).

این جمله به قرینه جمله مشابه؛ اما مفصل تری که در کلمات قصار<sup>۱</sup> آمده ناظر به آن است که انسان نباید در تحصیل روزی حریص باشد و نیز نباید سست و تنبل شود.

منظور امام علیه السلام از روزی هایی که انسان باید به دنبال آن برود کسب و کارهای

روزانه است؛ مانند زراعت، صنعت، تجارت و امثال آن و منظور از روزی‌هایی که به دنبال انسان می‌آید، هرچند انسان به دنبال آن نرود اموری مانند ارث، هدایا و یا تجارت و درآمدهای غیر منتظره‌ای است که انسان به چنگ می‌آورد؛ بنابراین اگر روزی‌های قسم اول برای او تنگ شود نباید از لطف خدا مأیوس گردد و در عین تلاش و کوشش بیشتر انتظار روزی‌های ناخواسته را داشته باشد.

هنگامی که انسان در جهان خلقت، موارد زیادی از نوع دوم را می‌بیند، این امید در دل او قوت بیشتری پیدا می‌کند. روزی جنین در عالم رحم از طریق بند ناف متصل به مادر تأمین است و بعد از تولد آنچه را برای حیات خود لازم دارد از سینه مادر می‌مکد، قرآن مجید می‌گوید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست. و او قرارگاه و محل نقل و انتقالشان را می‌داند؛ همه اینها در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است.<sup>۱</sup>

مخصوصاً اگر انسان با تقوا باشد و از درآمدهای حرام بپرهیزد، خداوند مژده و سعت رزق را به او داده است «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»<sup>۲</sup>.

از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که در جهان خلقت روزی‌های بسیار گران‌بها و ضروری برای زندگی انسان به طور فراوان به مقتضای رحمانیت خداوند به همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر ارزانی داشته شده همچون نور خورشید، برکات زمین، باران و اکسیژن هوا که زندگی بدون آن غیر ممکن است. اینها همه روزی‌هایی هستند که به سراغ انسان می‌آیند، هرچند او به سراغش نرود. قرآن مجید نیز می‌فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»؛ و روزی شما در

۱. هود، آیه ۶.

۲. طلاق، آیه ۲ و ۳.

آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می‌شوید»<sup>۱</sup>.  
 نیز می‌فرماید: «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا؛ از آیات و نشانه‌های خدا رزقی (بارانی) است که از آسمان برای شما نازل می‌کند و بوسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات می‌بخشد»<sup>۲</sup>.

گرچه این آیه به قرآینی موجود در آن، تنها ناظر به دانه‌های حیات بخش باران است؛ ولی آیه قبل مفهوم گسترده‌تری دارد که شامل نور آفتاب که منبع هرگونه حرکت در روی کره زمین است و هوا که مایه حیات همه موجودات زنده است نیز می‌شود.

در تاریخ پیشینیان، گاه داستان‌ها از حوادثی پرده برمی‌دارد که مصداق زنده روزی‌هایی است که به دنبال انسان می‌آید بی آنکه او بخواهد. از جمله داستانی که ابن ابی الحدید در شرح این جمله از عماد الدوله (از سلاطین آل بویه) نقل می‌کند و آن زمانی بود که عماد الدوله وارد شیراز شد و ابن یاقوت را که بر آن حکومت می‌کرد مجبور به فرار نمود. این در حالی بود که وضع مالی عماد الدوله بسیار بد بود. هنگامی که از بیابان می‌گذشت یکی از پاهای اسب او ناگهان در زمین فرو رفت. ناچار شد از اسب پیاده شود. غلامان به کمک او آمدند و او را نجات دادند. ناگاه دیدند در آنجا نقب وسیعی است. عماد الدوله دستور داد آن را حفر کنند. ناگهان انبار عظیم و ذخایر پر قیمتی را که مربوط به ابن یاقوت بود در آنجا یافتند. روز دیگری در همان شهر استراحت کرده بود و به پشت خوابیده بود همان خانه‌ای که قبلاً ابن یاقوت در آن ساکن بود. ناگهان ماری را بر فراز سقف مشاهده کرد. به غلامان گفت بالا بروید و مار را بکشید. مار فرار کرد و در لابه‌لای چوب‌های سقف پنهان شد. عماد الدوله دستور داد چوب‌ها را بشکنید

۱. ذاریات، آیه ۲۲.

۲. جاثیه، آیه ۵.

و مار را بیرون بیاورید و بکشید. هنگامی که چوب‌ها را شکستند دیدند بیش از پنجاه هزار دینار در آنجا ذخیره و جاسازی شده است. در حادثه دیگری، نیاز به دوختن لباسی داشت، گفتند: در اینجا خیاط ماهری است که پیش از این لباس‌های ابن یاقوت را او می‌دوخت و او مردی است باایمان و اهل خیر. تنها اشکال او این است که کر است و چیزی نمی‌شنود (اما می‌تواند سخن بگوید) عماد الدوله دستور داد او را احضار کردند؛ ولی او بسیار متوحش و ترسان بود هنگامی که نزد عماد الدوله حاضر شد به او گفت: من می‌خواهم لباسی این‌گونه و آن‌گونه برای من بدوزی. (خیاط چون کر بود نفهمید و ذهنش به مسأله دیگری منتقل شد، لذا) خیاط لرزید و با صدایی لرزان گفت: به خدا سوگند ای مولای من ابن یاقوت بیش از چهار صندوق در نزد من امانت نداشت اگر دشمنان من چیزی غیر از این بگویند باور نکن. عمادالدوله تعجب کرد و دستور داد صندوق‌ها را حاضر کنند. دید تمام آنها مملو از طلا و زینت آلات و جواهرات است که همه تعلق به ابن یاقوت داشته و او به عنوان غنیمت آنها را تصاحب کرد.<sup>۱</sup>

**دوم.** دومین نصیحت و اندرز پر فایده امام آن است که می‌فرماید: «چه زشت است خضوع (در برابر دیگران) به هنگام نیاز و جفا و خشونت به هنگام بی‌نیازی و توانگری»؛ (مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى).

اشاره به اینکه افراد ضعیف النفس به هنگام نیاز به این و آن چنان ذلیلانه عرض حاجت می‌کنند که تمام شخصیت آنها را زیر سؤال می‌برد؛ ولی به هنگام بی‌نیازی و توانگری کسانی را که دست نیاز به آنها دراز می‌کنند با خشونت بر می‌گردانند. هر دو صفت از نکوهیده‌ترین رذایل اخلاقی است. باید به هنگام نیاز، مناعت طبع را حفظ کرد و به هنگام بی‌نیازی و توانگری، لطف و محبت و تواضع را دریغ نداشت.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۴.

بعضی از شارحان نهج البلاغه<sup>۱</sup> این سخن را ناظر به آنچه در آیه ذیل است می‌دانند: «حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ غَاصِبٌ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ \* فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید و بادهای موافق کشتی نشینان را (به سوی مقصد) می‌برد و خوشحال می‌شوند، (ناگهان) طوفان شدیدی می‌وزد، و امواج از هر سو به سراغ آنها می‌آید و گمان می‌کنند هلاک خواهند شد. (در آن هنگام) خدا را از روی خلوص عقیده می‌خوانند که اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود \* اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید (بار دیگر) به ناحق در زمین ستم می‌کنند».<sup>۲</sup>

به این ترتیب جمله‌های بالا را ناظر به رابطه خلق و خالق دانسته‌اند در حالی که چنین نیست و ظاهر این است که این جمله‌ها ناظر به رابطه خلق با خلق است و گرنه خضوع در برابر خالق در هر حال شایسته است.

منظور از خضوع در اینجا تواضع معقول نیست، بلکه تواضع‌های ذلیلانه و توأم با حقارت است و منظور از جفا، خشونت و بی‌احترامی و بی‌مهری و بی‌محبتی است.

در حدیث شریف علوی می‌خوانیم: «مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ؛ چه زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش‌های الهی و از آن بهتر بی‌اعتنایی و ابای نفس مستمندان در برابر اغنیا به جهت توکل بر خداست».<sup>۳</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۵.

۲. یونس، آیه ۲۲ و ۲۳.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۰۶.

یکی از شعرا در این زمینه شعر زیبایی گفته است:

خُلُقَانٍ لَا أَرْضَاهُمَا لِفَتَى      تَبِيهُ الْغِنَى وَ مَذَلَّةَ الْفَقْرِ  
فَإِذَا غَنِيَتْ فَلَا تَكُنْ بَطِرًا      وَإِذَا افْتَقَرْتَ فَتَهْ عَلَى الدَّهْرِ

دو ویژگی است که من هرگز برای هیچ جوانمردی آنها را نمی‌پسندم: تکبر اغنیا و اظهار ذلت فقرا.

بنابراین هنگامی که توانگر شدی متکبر و بی‌اعتنا مباش و هنگامی که فقیر شدی در برابر تمام دنیا بی‌اعتنا باش.

سوم. «تنها از دنیا آنقدر مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی»؛ (إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ<sup>۱</sup>).

اشاره به اینکه ثروت‌های دنیا می‌آید و می‌رود و گاه آلف و الوف از انسان باقی می‌ماند و به دست دیگران می‌افتد که حسابش در قیامت با اوست و لذتش در دنیا برای دیگران. هیچ یک از اینها مال حقیقی انسان نیست. تنها آن مقدار که برای اصلاح سرای آخرت از پیش فرستاده است مال حقیقی اوست.

در حدیثی از کلمات قصار امام علیه السلام می‌خوانیم: «لِكُلِّ أَمْرٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ؛ برای هر انسانی در اموالش دو شریک است: وارث و حوادث (حوادثی که اموال او را بر باد می‌دهد)»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مَالِي مَالِي وَهَلْ لَكَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ أَوْ لَبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ وَمَا عَدَا ذَلِكَ فَهُوَ مَالُ الْوَارِثِ؛ انسان می‌گوید: مال من مال من (کدام مال؟) آیا مال تو چیزی جز آن است که خورده‌ای و از بین برده‌ای یا پوشیده‌ای و کهنه و فرسوده کرده‌ای و یا صدقه داده‌ای و آن را (برای سرای آخرت) گذارده‌ای و غیر از آن

۱. «مشوی» همان طور که قبلاً اشاره شد به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۳۵.



هرچه هست مال وارث است».<sup>۱</sup>

یعنی مال واقعی انسان تنها دو بخش است: بخشی که آن را مصرف و حداقل در دنیا از آن استفاده می‌کند و بخش دیگری که ذخیره آخرت و یوم المعاد می‌سازد، بقیه اموالی خیالی هستند که گاه در حوادث از بین می‌روند و اگر باقی بماند نصیب وارث است.

**چهارم.** حضرت به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند که سزاوار است همه روز انسان به یاد آن باشد و آن اینکه می‌فرماید: «و اگر قرار است برای چیزی که از دست رفته ناراحت شوی و بی‌تابی کنی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت باش (زیرا هر دو یکسان است)»؛ (وَإِنْ كُنْتَ جَارِعاً عَلَيَّ مَا تَفَلَّتْ<sup>۲</sup> مِنْ يَدَيْكَ، فَاجْزَعْ عَلَيَّ كُلَّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ).

بسیارند افرادی که اگر مال و مقامی که داشتند از دست رفت، ناله و فریاد سر می‌دهند روزها و گاه ماه‌ها و سال‌ها دریغ و حسرت می‌خورند؛ اما نسبت به اموال و مقامی که به آنها هرگز نرسیده چنان دیدی را ندارند. در حالی که اگر دقت کنند هر دو شبیه هم است؛ مقدر بوده مال و مقامی یک یا چند سال در اختیار من باشد و بعد از آن به حسب اسباب ظاهری یا ماورای طبیعی برای من تقدیر نشده بوده است. چه فرق می‌کند میان بقا و حدوث؛ هرگاه در حدوث مقدر نبوده جزع نمی‌کنم چرا در بقا نیز چنین نباشد؟ البته گاه انسان خیال می‌کند که می‌بایست بیش از آن مدت در اختیارش بود؛ ولی بر حسب عالم اسباب خیال باطلی بوده و تأسف بر آن همانند تأسف کسی است که در خواب مال و مقامی را می‌بیند و هنگامی که بیدار می‌شود به سبب از دست رفتنش جزع و فزع می‌کند.

**پنجم.** این توصیه نیز به نکته مهم دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «با آنچه در

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ح ۶.

۲. «تَفَلَّتْ» از ریشه «فَلت» بر وزن «فقر» در اصل به معنای خلاص شدن و نیز به معنای اموری است که ناگهانی و بدون تأمل از انسان صادر می‌شود.

گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند؛ (اَسْتَدِلَّ عَلٰی مَا لَمْ یَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَاِنَّ الْأُمُورَ اَشْبَاهٌ).

اشاره به اینکه یک سلسله قوانین کلی بر جهان هستی و بر جوامع انسانی حکومت می‌کند که هر زمان مصادیقی از آن روی می‌دهد؛ ولی همه مشمول آن قوانین کلی هستند، بنابراین انسان می‌تواند با مطالعه در حالات پیشینیان و جوامع گذشته و یا حتی با مطالعه در سنین پیشین عمر خود مسائل مربوط به امروز و فردا را از طریق مقایسه درک کند تا گرفتار خطا و اشتباه و زیان و خسران نشود. این سخن شبیه چیزی است که امام علیه السلام در خطبه دیگری بیان کرده آنجا که می‌فرماید: «عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ یَجْرِی بِالْبَاقِیْنَ كَجَزْیِهِ بِالْمَاضِیْنَ؛ بندگان خدا! این جهان نسبت به موجودین همان‌گونه جریان دارد که نسبت به گذشتگان جریان داشت»<sup>۱</sup> و این سخنی معروف است که در تعبیر روزانه ما به عنوان تاریخ تکرار می‌شود.

در ذیل همان خطبه چگونگی تکرار تاریخ را تحت شش عنوان بیان کردیم: زوال سریع نعمت‌ها، ناپایداری حوادث جهان، بی‌وفایی بسیاری از مردم دنیا، غرورها و شکست‌های ناشی از آن، تغییر حالات و روحیات به گونه‌ای که گاه نزدیک‌ترین دوستان انسان خطرناک‌ترین دشمن او می‌شوند و بالاخره آنچه باقی مانده و می‌ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی‌ها محبت‌ها و اخلاص‌هاست و آنچه مایه نفرین و لعنت و بدنامی‌ها می‌شود ظلم و ستم‌ها و بی‌عدالتی‌هاست.

آری! همه این امور، امروز نیز همچون گذشته در حال تکرار است. به همین دلیل افراد باهوش کسانی هستند که هم در زندگی خود و هم در تاریخ پیشینیان بسیار مطالعه کنند و عبرت گیرند.

ششم. می فرماید: «از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد مگر آن زمان که در ملامت او اصرار ورزی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می گیرند ولی چهارپایان جز با زدن اندرز نمی گیرند»؛ (وَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَعَتْ فِي إِبْلَامِهِ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْأَدَابِ، وَالْبَهَائِمَ لَا تَتَعَطَّى إِلَّا بِالضَّرْبِ).

اشاره به اینکه مردم دو گروهند؛ بعضی هوشیار که با اندک موعظه و اندرز به خطای خود پی می برند. اینها انسان‌های واقعی‌اند؛ ولی برخی به آسانی پند نمی پذیرند تا زمانی که از هر سو مورد ملامت و سرزنش و توبیخ و تحقیر قرار گیرند. آنها بسان چهارپایانند که جز با ضربات تازیان راه صحیح را پیش نمی گیرند و از چموشی دست بر نمی دارند و آرام نمی شوند.

هفتم. در این توصیه به مسأله مهم دیگری اشاره می کند: «هجوم اندوه و غم‌ها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز»؛ (اطْرُحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ).

اشاره به اینکه زندگی مجموعه‌ای از تلخ و شیرین‌هاست و هر زمان از سویی غم و اندوهی به انسان هجوم می آورد؛ گاه در مسائل اجتماعی گاه سیاسی گاه امور مادی و گاه امور خانوادگی. انسان اگر در برابر هجمه اندوه‌ها زانو بزند به زودی از پای در می آید؛ ولی با دو نیرو می توان بر آنها غلبه کرد: نخست قدرت صبر و شکیبایی است که انسان بداند چه صبر کند چه صبر نکند این‌گونه حوادث که از اختیار او بیرون است، اگر بر اثر سهل‌انگاری و ندانم‌کاری دامن او را گرفته باشد، مسیر خود را طی می کند. اگر صبر کند در نزد خدا هم سالم است و هم مأجور و اگر شکیبایی را ترک کند باز حوادث مسیر خود را طی می کند بی آنکه اجر و پاداشی داشته باشد. دیگر اینکه اگر انسان به نیروی یقین مجهز باشد و به تعبیر قرآن بگوید: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا»؛ بگو: هیچ حادثه‌ای برای ما

رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است»<sup>۱</sup> به یقین تقدیرات الهی از روی حکمت است چه از حقیقت آن آگاه باشیم چه نباشیم؛ در نتیجه با این دو نیرو در برابر واردات هموم ایستادگی می‌کند و به خود آرامش می‌دهد. مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود داستانی نقل می‌کند که آموزنده است؛ وی می‌گوید: مردی در خود احساس بیماری کرد. هنگامی که به طیب مراجعه نمود به او خبر داد که متأسفانه گرفتار سرطان خون شده است. آن مرد بیمار با بی‌اعتنایی از این مسأله گذشت و گفت: برای من چه تفاوت می‌کند با مر ناگهانی از دنیا بروم یا با مر تدریجی به هر حال باید رفت و سالیان دراز به همین صورت زندگی می‌کرد در حالی که اگر صبر و قرار را از دست داده بود و در بستر بیماری می‌خوابید، قوای خود را از دست می‌داد و با مر دست به گریبان می‌شد و در همان زمان کوتاهی که زنده بود گویا هر روز می‌مرد و زنده می‌شد.<sup>۲</sup>

لقمان حکیم نیز در اندرزهای سودمندش به فرزند خود می‌گوید: «وَاصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر»؛ در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است».<sup>۳</sup>

امام علیه السلام در این بخش از نصایح با عباراتی کوتاه و پرمحتوا توصیه‌های خود را دنبال می‌کند.

**هشتم.** می‌فرماید: «کسی که میانه‌روی را ترک کند از راه حق منحرف می‌شود»؛ (مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارَ).

اشاره به اینکه سلامت دین و دنیا همیشه در میانه‌روی است و هرگونه افراط و تفریط باعث گمراهی و بدبختی و شکست است و صراط مستقیمی که ما همه

۱. توبه، آیه ۵۱.

۲. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۳، ص ۵۲۶.

۳. لقمان، آیه ۱۷.

روز در نمازهایمان هدایت به سوی آن را از خدا می‌خواهیم همین صراط مستقیم اعتدال است.

**نهم.** «یار و همنشین (خوب) همچون خویشاوند انسان است»؛ (وَالصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ<sup>۱</sup>).

اشاره به اینکه پیوندهای دوستی گاه به قدری قوی می‌شود که جای پیوندهای نسبی را می‌گیرد؛ بلکه گاهی از آن قوی‌تر می‌شود. ضرب المثل معروفی است که می‌گویند از کسی پرسیدند: دوست بهتر است یا برادر؟ گفت: برادری که دوست باشد بهتر است. ضرب المثلی نیز در زبان عرب رایج است که می‌گوید: «الْصَّدِيقُ نَسِيبُ الرُّوحِ وَالْأَخُ نَسِيبُ الْبَدَنِ؛ دوست، هماهنگ و مناسب با روح و برادر، هماهنگ و مناسب با جسم و بدن است».<sup>۲</sup>

از این سخن می‌توان چنین نتیجه گرفت که همان حقوقی که برای خویشاوندان در نظر گرفته می‌شود باید دربارهٔ دوستان خوب در نظر گرفته شود. **دهم.** می‌فرماید: «دوست آن است که در غیاب انسان، حق دوستی را ادا کند»؛ (وَالصَّدِيقُ مِنْ صَدَقَ غَيْبُهُ).

اشاره به اینکه کسانی که در حضور انسان اظهار محبت و عشق و علاقه می‌کنند، ممکن است نشانهٔ واقعی دوستی آنها نباشد؛ دوستی واقعی آن‌گاه آشکار می‌شود که انسان در غیاب دوستش تمام آنچه را در حضور می‌گفت و رعایت می‌کرد بگوید و رعایت کند.

**یازدهم.** در این توصیه به نکتهٔ مهم دیگری اشاره کرده و می‌فرماید: «هوایرستی شریک و همتای نابینایی است»؛ (وَالهُوَى شَرِيكُ الْعَمَى).

زیرا همان گونه که نابینایان اجسامی را که در اطراف آنهاست نمی‌بینند،

۱. «مناسب» از ریشهٔ «نسب» در اینجا به معنای خویشاوند است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۷.

هرچند نزدیک و مجاور باشد، هواپرستان نیز از دیدن حقایق آشکار محرومند، چرا که حجاب هواپرستی سخت‌ترین و تیره‌ترین حجاب است و در آفات شناخت، آفتی بدتر از آن یافت نمی‌شود.

قرآن مجید می‌گوید: «﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؟! با این حال غیر از خدا چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام در نامه‌ای نیز به یکی از اصحابش به این حقیقت تصریح کرده می‌فرماید: «فَارْزُقِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغْمِي وَيُصِمُّ وَيُبْكِمُ وَيُذِلُّ الرَّقَابَ؛ محبت دنیا (و هوای نفس) را رها کن که چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال و گردن‌ها را به زیر می‌آورد»<sup>۲</sup>.

**دوازدهم.** می‌فرماید: «چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیک‌تر و خویشاوندانی که از هرکس دور‌ترند»؛ (وَرُبَّ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ، وَقَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ).

اشاره به اینکه پیوندهای نسبی همیشه دلیل بر پیوند دل‌ها و نزدیکی فکرها نیست؛ گاه می‌شود دور افتادگان به انسان از نزدیکان نزدیک‌ترند. آنچه مهم است پیوند دل و ارتباط ارواح به یکدیگر است که اگر در نزدیکان پیدا نشد می‌توان آن را در دور افتادگان جستجو کرد.

در قرآن کریم نیز می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا

۱. جائیه، آیه ۲۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ»<sup>۱</sup>

**سیزدهم.** «غریب کسی است که دوستی نداشته باشد»؛ (وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَيْبٌ).

آری! آنچه انسان را از غربت بیرون می آورد محبت است و کسانی که محروم از محبت دوستاند تنهای تنهایند. این غربت از عوامل مختلفی سرچشمه می گیرد گاه کبر و غرور و خودبرتربینی است که مردم را از انسان می راند و گاه حسادت ها و گاه بی وفایی ها و عوامل دیگر است.

بنابراین برای اینکه از غربت بیرون آییم راهی جز این نیست که این گونه رذایل را از خود دور سازیم و جاذبه اخلاقی ما دوستان خوبی را فراهم سازد.

**چهاردهم.** در این توصیه به نکته بااهمیتی اشاره می فرماید: «آن کس که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می گیرد»؛ (مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ)، زیرا راه حق وسیع و گسترده و صاف و نورانی است؛ اما طریق باطل سنگلاخ و پر پیچ و خم و تنگ و باریک است. آنها که راه حق را پیش می گیرند با سرعت به سوی مقصد می روند، چرا که عالم هستی در مسیر حق است و آنچه هماهنگ با آن باشد در همان مسیر حرکت می کند ولی طی کردن راه باطل همچون شنا بر خلاف جهت آبی است که به سرعت در حرکت است و دائماً شناگر را در تنگنا قرار می دهد.

افزون بر این، مسیر حق همچون جاده ای است که در جای جای آن علایم راهنمایی به چشم می خورد و رهروان را از وضع راه آگاه می سازد؛ ولی مسیر باطل فاقد همه اینهاست و به همین دلیل به گمراهی می انجامد.

**پانزدهم.** این فقره به مطلب معروف و بااهمیتی اشاره کرده و می فرماید: «و آن کس که به ارزش و قدر خود اکتفا کند موقعیتش پایدارتر خواهد بود»؛ (وَمَنْ

اَقْتَصَرَ عَلَيَّ قَدْرَهُ كَأَنِّ أَبْقَى لَهُ).

این جمله شبیه جمله دیگری است که در غرر الحکم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْزَهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند».<sup>۱</sup>

تجربه نشان داده کسانی که پا را از گلیم خویش فراتر می‌نهند مردم را بر ضد خود می‌شورانند و مردم نه تنها آن جایگاه نادرست را برای آنان به رسمیت نمی‌شناسند، بلکه جایگاه سزاوارشان را هم از آنان می‌گیرند. دلیل آن روشن است، زیرا مردم این گونه مدعیان نالایق و بلندپروازان بی‌مقدار و گاه ابله را افرادی متقلب و دروغگو و خائن می‌شناسند و به همین دلیل کمترین ارزشی برای آنها قائل نیستند؛ ولی افراد صادق و راستگو و قانع به حق خویش را انسان‌های باارزشی می‌دانند که همیشه حقشان را ارج می‌نهند.

**شانزدهم.** «مطمئن‌ترین وسیله‌ای که می‌توانی به آن چنگ زنی آن است که میان تو و خدایت رابطه‌ای برقرار سازی»؛ (وَأَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ).

اشاره به اینکه پناه‌بردن به وسایل مادی و توسل به مخلوق، هرگز قابل اطمینان نیست و به آسانی ممکن است هم آنها شکست بخورند و هم تو که دست به دامان آنها زده‌ای. ثابت و جاودانه و پایدار، ذات پاک خداست که هیچ چیز نمی‌تواند قدرتش را محدود سازد، بنابراین آن کس که تکیه بر ذات پاکش کند تکیه بر جای مطمئن و غیر قابل زوالی کرده و این همان توحید افعالی است که می‌گوید: «لَا مُؤْتَرِّفِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ؛ مؤثر واقعی در عالم هستی تنها خداست». قرآن مجید می‌گوید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؛ بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر



شود و به خدا ایمان آورد، به محکم‌ترین دستگیره چنگ زده است»<sup>۱</sup>.  
 بعضی گفته‌اند منظور از وسیله، ایمان و قرآن مجید است ولی روشن است که  
 جمله مفهوم گسترده‌تری دارد و تمام وسائلی که انسان را به خدا نزدیک‌تر  
 می‌کند را در بر می‌گیرد.

البته این سخن بدین معنا نیست که ما به سراغ عالم اسباب نرویم و نیز بدان  
 معنا نیست که توسل به معصومین علیهم‌السلام نداشته باشیم، چرا که اگر ذات پاک  
 مسبب‌الاسباب را در پشت عالم اسباب بینیم و توسل به معصومین علیهم‌السلام را به  
 عنوان شفاعت در پیشگاه خدا بشمریم تمام اینها مصادیقی از رابطه با خدا  
 محسوب می‌شود.

**هفدهم.** «کسی که به (کار و حق) تو اهمّیت نمی‌دهد در واقع دشمن توست»؛  
 (وَمَنْ لَمْ يُبَالِكْ فَهُوَ عَدُوُّكَ).

البته منظور کسانی هستند که به نحوی با انسان ارتباط دارند و شاید دم از  
 دوستی می‌زنند؛ اما هنگامی که پای دفاع از حق، آبرو و شخصیت به میان می‌آید  
 کاملاً خونسرد و بی‌تفاوتند. این نشان می‌دهد که آنها در اظهار دوستی صادق  
 نیستند و نوعی عداوت مضمّر در درون دارند.

بنابراین مجبور نیستیم که این جمله را فقط ناظر به رابطه مردم با زمامداران  
 جامعه بدانیم و بگوییم افرادی از مردم که در پیش آمده‌های سیاسی و اجتماعی و  
 مانند آن هیچ‌گونه اظهار هماهنگی با برنامه‌های زمامداران ندارند و بی‌اعتنا از  
 کنار آن می‌گذرند، آنها در واقع مخالف آن نظام و دشمن آن وادی هستند.<sup>۲</sup> به  
 خصوص اینکه حال و هوای این وصیّت‌نامه مربوط به رابطه خلق با زمامداران  
 نیست، بلکه رابطه مردم با یکدیگر را روشن می‌سازد.

۱. بقره، آیه ۲۵۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید و شرح نهج البلاغه مرحوم مغنیه.

**هجدهم.** حضرت در این توصیه پربار خود می فرماید: «گاه نومیدی نوعی رسیدن به مقصد است در آنجا که طمع موجب هلاکت می شود»؛ (قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكًا، إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكًا).

اشاره به اینکه گاه انسان، پیوسته برای رسیدن به مقصدی تلاش و کوشش می کند و طمع دارد به آن دست یابد در حالی که خدا می داند شر او در آن است، لذا او را مأیوس و محروم می سازد در اینجا گرچه ظاهراً او به هدف نرسیده ولی در واقع هدف که سلامت و حفظ منافع است برای او حاصل شده است، بنابراین همیشه نباید یأس و نومیدی را شکست و زیان محسوب داشت بلکه در بسیاری از موارد پیروزی و موفقیت است.

**نوزدهم.** «چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود»؛ (لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَنْظَهُرُ).

در تفسیر این جمله احتمالاتی است: نخست اینکه اگر افرادی را ظاهراً بی عیب دانستید زیاد به وضع ظاهری آنها مغرور نشوید، زیرا ممکن است عیوب پنهانی داشته باشند که بر شما ظاهر نگردیده است، بنابراین احتیاط را در هر حال از دست ندهید. این تفسیر را جمعی از شارحان نهج البلاغه پذیرفته اند. دیگر اینکه انسان اگر ظاهراً خودش را بی عیب دید نباید مغرور شود، چراکه بسیاری از عیوب است که جز با تأمل و تفکر آشکار نمی شود همان گونه که در حالات بعضی از بزرگان گفته اند که بعد از مثلاً سی سال ناگهان بر اثر پیشامدی به بعضی از عیوب خود واقف شدند.

احتمال سومی نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه اگر عیوبی داشتی و خود را نسبت به دیگران معیوب تر دیدی، نگران نباش و در اصلاح خویش بکوش، زیرا دیگران هم غالباً عیوبی دارند که در پنهان داشتن آن می کوشند.

البته این تفسیرها با هم تضادی ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم جمله

جمع باشند، هر چند تفسیر نخست مناسب تر به نظر می رسد.

**بیستم.** «و نه هر فرصتی مورد استفاده قرار می گیرد»؛ (وَلَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ). یعنی اگر فرصتی از دست تو رفت زیاد غمگین نباش، زیرا گاه فرصت چنان غافلگیرانه است که انسان موفق به بهره گیری از آن نمی شود، هر چند باید نهایت کوشش را برای استفاده از فرصت ها به خرج داد و اگر مردم می توانستند از همه فرصت ها بدون فوت وقت استفاده کنند چهره زندگی بشر بسیار با وضع فعلی متفاوت بود.

این کلام نورانی درس بزرگی به ما می دهد، زیرا بسیار دیده ایم افرادی یک عمر برای فرصتی که از دست داده اند غصه می خورند و می گویند: اگر فلان روز فلان کار را کرده بودیم چنین و چنان می شد و ای کاش بیدار بودیم و این فرصت را از دست نمی دادیم. آنها به جای اینکه به آینده پردازند دائما اندوه گذشته را می خورند.

**بیست و یکم.** امام علیه السلام در این توصیه خود به موضوع مهم دیگری اشاره کرده و می فرماید: «گاه می شود که شخص بینا به خطا می رود و نابینا به مقصد می رسد»؛ (وَرُبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ، وَأَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ).

اشاره به اینکه در مورد کارهای افراد آگاه نیز بیندیش و میندار همیشه آنها بدون ارتکاب خطا راه صواب را می پویند و نیز درباره کارهای ناآگاهان بیندیش و نیندار که همیشه آنها راه خطا را می پویند. ای بسا بر اثر عواملی به نتیجه مطلوبی برسند که بینایان نرسیده اند.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که از پدرانش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرد: «كَلِمَتَانِ غَرِيبَتَانِ فَاحْتَمِلُوهُمَا كَلِمَةٌ حِكْمَةٌ مِنْ سَفِيهِ فَأَقْبَلُوهَا وَكَلِمَةٌ سَفِيهِ مِنْ حَكِيمٍ فَأَعْفِرُوهَا؛ دو سخن شگفت آور است: سخن حکمت آمیزی که از سفیهی صادر شود آن را بپذیرید و سخن سفیهانه ای که از

حکیمی و دانایی صادر شود آن را بر او ببخشید».<sup>۱</sup>  
 در امالی، ذیل این حدیث چنین آمده است: «فَإِنَّهُ لَا حَكِيمَ إِلَّا ذُو عَشْرَةٍ وَلَا سَفِيهَةَ إِلَّا ذُو تَجْرِبَةٍ؛ زیرا هیچ دانایی بدون لغزش و هیچ نادانی بدون تجربه نیست».<sup>۲</sup>  
**بیست و دوم.** «بدی را به تأخیر بيفکن (و در آن عجله نکن) زیرا هر زمان بخواهی می توانی انجام دهی»؛ (أَخَّرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ).

اشاره به اینکه خوبی احتیاج به مقدماتی دارد که انسان باید برای آن عجله کند در حالی که بدی در هر زمان و در هر شرایط از هر شخصی ساخته است. این سخن ممکن است به این معنا باشد که در مجازات‌ها و توبیخ و سرزنش‌های به حق عجله مکن چرا که در هر زمان میسر است شاید بعداً پشیمان شوی و راه بازگشت بر تو بسته شده باشد.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا به جمله مورد بحث وجود دارد که کنایه از ترک هرگونه شر و بدی به ناحق باشد مثل اینکه گاه بعضی از افراد می‌گویند: ما چنان ناراحت شده‌ایم که می‌خواهیم دست به خودکشی بزنیم و ما به آنها می‌گوییم خودکشی دیر نمی‌شود و هر زمان ممکن است. بیا تا راه اصلاح مشکلات را جستجو کنیم. به یقین مفهوم این سخن آن نیست که بعداً اقدام به خودکشی کن، بلکه کنایه از ترک آن است.

**بیست و سوم.** «بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل است»؛ (وَقَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدُلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ).

اشاره به اینکه همان‌گونه که از ارتباط با عقلا سود می‌گیری از جدایی با جاهلان نیز بهره‌مند خواهی شد. (مطابق این معنا جاهل و عاقل مفهوم قطیعه و صله است).

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۵۸۷۹.

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۵۸۹، ح ۱۰.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که اگر جاهل از تو قطع پیوند کرد هرگز ناراحت مباش، زیرا به منزله این است که عاقلی با تو رابطه برقرار کند؛ از زیانش برکنار می‌مانی و شر او از تو قطع می‌شود. (مطابق این تفسیر، جاهل و عاقل جنبه فاعلی دارد).

**بیست و چهارم.** «کسی که خود را از حوادث زمان ایمن بداند زمانه به او خیانت خواهد کرد و کسی که آن را بزر بشمارد او را خوار می‌سازد؛» (مَنْ أَمَّنَ الزَّمَانَ خَانَهُ، وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ).

جمله اول اشاره به این است که هیچ یک از نعمت‌های دنیا مورد اعتماد نیست؛ پیروزی‌ها، ثروت‌ها، حسن و جمال، محبوبیت‌ها و سایر مواهب مادی در هر لحظه در معرض زوال است. آنها که بر این امور اعتماد کنند ناگهان دنیا به آنها خیانت کرده و یکی را پس از دیگری از آنها می‌گیرد. این درست به آن می‌ماند که انسان در مسیر سیلاب خانه مجللی بنا کند که هر لحظه ممکن است سیلاب عظیمی جاری شود و خانه را در هم بکوبد، بنابراین منظور از زمان در اینجا دنیا و مواهب مادی دنیاست و منظور از جمله دوم این است که دنیا در نظرش مهم باشد و برای به چنگ آوردن آن تن به هر کاری بدهد. به یقین چنین کسی خوار و بی‌مقدار و در نظرها موهون خواهد شد.

این احتمال نیز در تفسیر دو جمله بالا هست که منظور از زمان، اهل زمان است؛ یعنی انسان نباید به همه مردم زمان خود اطمینان کند، چرا که ممکن است ناگهان از پشت به او خنجر زنند و منظور از بزر داشتن زمان، اهل زمان است مخصوصاً طاغوت‌ها و صاحبان قدرت که اعتماد بر آنها و بزر شمردنشان سبب وهن انسان می‌شود، لذا بسیاری از بزرگان و علمای گذشته، نزدیک شدن به طاغوت‌ها را خطر شمرده و افراد محترم را از قرب سلطان برحذر داشته‌اند و اینکه در شرح حال بزرگان پیشین می‌بینیم که از فساد زمان خود شکوه داشته‌اند

منظور فساد مردم زمانشان بوده است.<sup>۱</sup>

در اشعار منسوب به حضرت عبدالمطلب می خوانیم:

يَعِيبُ النَّاسُ كُلَّهُمْ زَمَانًا      وَمَا لِزَمَانِنَا عَيْبٌ سِوَانَا  
نَعِيبُ زَمَانِنَا وَالْعَيْبُ فِيْنَا      وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا  
وَإِنَّ الذُّئْبَ يَشْتَرِكُ لَحْمَ ذئِبٍ      وَيَأْكُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عِيَانًا

«مردم هر کدام زمانی را نکوهش می کنند در حالی که زمان ما عیبی جز ما

ندارد.

ما بر زمان خود عیب می گیریم در حالی که عیب در خود ماست و اگر زمان

زبان بگشاید ما را مسخره خواهد کرد (شاهد این سخن اینکته):

گر ها گوشت یکدیگر را نمی خورند ولی ما گوشت یکدیگر را آشکارا

می خوریم.<sup>۲</sup>

**بیست و پنجم.** حضرت در این وصیت پربارش می فرماید: «چنین نیست که

هر تیراندازی به هدف بزند»؛ (لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ).

اشاره به اینکه نباید انسان توقع داشته باشد همیشه به مقصد برسد و

تلاش هایش نتیجه بخش باشد به گونه ای که اگر یکبار به هدف نرسید مایوس

گردد یا کسانی را که مرتکب خطایی شدند و به هدف نرسیدند زیر رگبار ملامت

و سرزنش قرار دهد. انسان ها همیشه جایز الخطا هستند. (جز معصومین علیهم السلام).

این سخن برای تسلی خاطر و تقویت اراده در مقابل بعضی از شکست ها و

نیز برای طرد نکردن دوستان و مدیران به علت یک یا چند خطاست.

نیز محتمل است منظور آن باشد که هر تیراندازی موفق نمی شود به هدف

بزند، بلکه تیراندازان ماهر و لایق از عهده چنین کاری برمی آیند.

۱. درباره مفهوم فساد زمان بحث بیشتری را در پیام امام، ج ۲، ذیل خطبه ۳۲ آورده ایم.

۲. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۱.

جمع هر دو معنا در تفسیر این جمله نیز بعید نیست.

**بیست و ششم.** این توصیه مبارک خود به مسأله دگرگون شدن اوضاع زمان پرداخته می‌فرماید: «هرگاه حاکم تغییر پیدا کند زمانه نیز دگرگون می‌شود»؛ (إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ).

اشاره به اینکه اوضاع جامعه بر محور وضع حاکمان می‌گردد؛ نه تنها «الْأَنْسَاءُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» از واقعیت برخوردار است، غالب حرکات و سکنات مردم بر محور نوع حکومت‌ها می‌چرخد. اگر حاکمان، افرادی آگاه عدالت‌پیشه و باتقوا باشند، مردم به سوی تقوا و عدالت حرکت می‌کنند و اگر افرادی سودجو، ظالم، بی‌تقوا و سنگدل باشند، تمام این روحيات در جامعه منعکس می‌شود. به همین دلیل پیغمبران بزرگ الهی سعی داشتند قبل از هر چیز حکومت عادلانه‌ای برقرار کنند تا اصلاح مردم در سایه آن میسر شود. آنها که تصور می‌کنند سیاست از دیانت جداست سخت در اشتباهند، زیرا ترویج دیانت بدون اصلاح حکومت امکان‌پذیر نیست و به همین دلیل پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اولین فرصت دست به تشکیل حکومت اسلامی زد تا بتواند با قدرت، راه را برای تبلیغات صحیح و مؤثر اسلامی بگشاید و فرهنگ‌سازی صحیح را جانشین فرهنگ جاهلیت کند. مخصوصاً در دنیای امروز که رسانه‌های عمومی با تأثیر عمیقی که در افکار مردم دارد و همچنین برنامه‌های مربوط به آموزش و پرورش از سطوح پایین تا سطح عالی در اختیار حکومت‌ها یا عناصر وابسته به حکومت است. آیا ممکن است بدون در دست داشتن این امور، جامعه را از فساد رهایی بخشید؟

از آنچه در بالا گفتیم معلوم شد که منظور از تغییر زمان، تغییر مردم جامعه است و منظور از تغییر سلطان، تغییر حالات سلطان است.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي قَبِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ؛ دو گروه از امت من

هستند که اگر اصلاح شوند، مردم اصلاح می شوند و اگر فاسد بشوند مردم فاسد می گردند: بعضی از حاضران از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: آن دو گروه کدامند؟ فرمود: عالمان و حاکمان.<sup>۱</sup>

در بعضی از تواریخ آمده است که روزی انوشیروان کارگزاران روستاهای خود را جمع کرد و گوهر گرانبهایی در دست داشت و آن را در دست خود می گرداند. به آنها خطاب کرد و گفت: چه چیز بیش از هر چیز به روستاها زیان می رساند و آن را به نابودی می کشاند؟ هر کس از شما پاسخ صحیح آن را بگوید این گوهر گرانبها را در دهانش می گذارم.

بعضی گفتند: قطع شدن آب و بعضی گفتند: خشکسالی. بعضی دیگر گفتند: غلبه بادهای مخالف (انوشیروان هیچ کدام را نپسندید) آن گاه رو به وزیرش (بوذرمهر) کرد و به او گفت: تو پاسخ بگو من تصور می کنم عقل تو به اندازه عقل همه رعایا یا بیشتر است. بوذرمهر گفت: عامل ویرانی و فساد آبادیها تغییر رأی سلطان درباره رعیت و تصمیم بر ظلم و جور گرفتن اوست. انوشیروان گفت: آفرین بر این عقل تو... آن گاه گوهر گرانبها را در دهان او قرار داد.<sup>۲</sup>

**بیست و هفتم.** «پیش از سفر بین که همسفرت کیست و پیش از انتخاب خانه بین که همسایه ات کیست»؛ (سَلُّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ).

این سخن امام علیه السلام واقعیتی است که بارها مردم آن را تجربه کرده اند، زیرا به هنگام سفر غالباً پرده ها کنار می رود و درون اشخاص ظاهر می شود؛ اگر هم سفر انسان آدمی نادرست و بی تقوا یا بخیل و سنگدل یا بدخلق باشد آرامش را به

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۹، ح ۱۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۱.



کلی از او سلب می‌کند همچنین همسایگان بد سبب سلب آرامش از انسان حتی در خانه او هستند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «كَانَ إِذَا سَافَرَ يَقُولُ: مَنْ كَانَ يُسِيءُ إِلَى جَارِهِ فَلَا يَصْحَبْنَا لِأَنَّ الْجَارَ رَفِيقٌ مُلَازِمٌ؛ آن حضرت هنگامی که مسافرت می‌کرد می‌فرمود: کسی که به همسایه‌اش بدی می‌کند با ما هم‌سفر نشود؛ زیرا همسایه رفیق همیشگی انسان است».

مرحوم تستری در شرح نهج‌البلاغه خود از کتاب تاریخ بغداد چنین نقل می‌کند که محمد بن میمون ابی حمزه<sup>۱</sup> (از معاریف عصر خود) همسایه‌ای داشت که می‌خواست خانه‌اش را بفروشد. مشتری پرسید: به چند می‌فروشی؟ گفت: دو هزار (دینار) قیمت خانه است و دو هزار (دینار) ارزش همسایه‌ی ابی حمزه بودن. این سخن به گوش ابو حمزه رسید چهار هزار (دینار) برای او فرستاد و گفت: این را بگیر و خانه‌ات را بفروش.<sup>۲</sup>

**بیست و هشتم.** حضرت در آخرین اندرز این بخش از وصیت‌نامه پربار می‌فرماید: «از گفتن سخنان خنده‌آور (و بی محتوا) بپرهیز، هرچند آن را از دیگری نقل کنی»؛ (إِيَّاكَ أَنْ تَذْكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحَكًا، وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ).

زیرا این‌گونه سخنان از یک سو هیبت و ابهت انسان را برباد می‌دهد و از سویی دیگر غالباً همراه با غیبت یا استهزای فرد آبرومندی است، بنابراین هم مایه نقص انسان در دنیا و هم در آخرت است. خواه این سخن از خودش باشد یا به نقل از دیگری. چه تفاوت می‌کند که غیبت یا سخریه ابداع خود انسان باشد یا حکایت از دیگری.

۱. در زمان خود از شیوخ برجسته خراسان و مردی دانشمند و آگاه و سخاوتمند و شیرین‌زبانی بود و به همین جهت لقب «سکری» به او دادند. (سُکْرٌ به معنای شکر است). (اعلام زرکلی)

۲. شرح نهج‌البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۴۵۵ در تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۵۴۸ نیز همین روایت از تاریخ بغداد نقل شده است.

البته این سخن به آن معنا نیست که انسان از شوخی و مزاح مشروع بپرهیزد و خشک و عبوس در مجالس بنشیند، زیرا می دانیم شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام و بزرگان علما این گونه شوخی و مزاح مشروع را داشته اند. حتی توصیه شده در سفرها برای از بین بردن فشار مشکلات سفر مزاح بیشتر کنید. مرحوم علامه بحر العلوم در اشعار فقهی خود می گوید:

وَ أَكْثَرَ الْمِزَاحِ فِي السَّفَرِ إِذَا لَمْ يَسْخَطِ الرَّبُّ وَ لَمْ يَجْلِبْ أَدَىٰ

«در سفرها مزاح بیشتر کن مشروط بر اینکه موجب خشم خدا و آزار شنوندگان نباشد».

این سخن برگرفته از حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «وَأَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَبَدَلُ الزَّادِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ مروت در سفر آن است که انسان از زاد و توشه خود به دیگران ببخشد و حسن خلق داشته باشد و مزاح خالی از معصیت کند».<sup>۱</sup>

کوتاه سخن اینکه این امور در حد اعتدالش نیکوست و اگر از حد اعتدال بگذرد یا موجب وهن شخصیت انسان می شود و مردم همچون دلچکی به او نگاه می کنند و یا اینکه وارد گناهایی می شود که خشم خدا را می طلبد.

باید انصاف داد که این نصایح بیست و هشت گانه که در عباراتی کوتاه و پرمعنا ایراد شده بود و هرکدام درس مهمی درباره زندگی مادی یا معنوی انسان دربر داشت، از باارزش ترین اندرزهاست که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و در برابر دیدگان همگان قرار گیرد. سلام و درود بر روان پاکت و سخنان پرمحتوایت ای امیر مؤمنان.

\*\*\*

## بخش بیست و هشتم

وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَىٰ أَفْنٍ، وَعَزْمُهُنَّ إِلَىٰ وَهْنٍ. وَاكْفُفْ  
عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكِ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَىٰ عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ  
خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَعْرِفَنَّ  
غَيْرِكَ فَافْعَلْ. وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ،  
لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ. وَلَا تَعُدُّ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا.  
وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ  
وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ.

## ترجمه

از مشاوره با زنان (کم خرد) بپرهیز که رأی آنها ناقص و تصمیمشان سست است و از طریق حجاب، دیده آنها را از دیدن مردان بیگانه باز دار، زیرا تأکید بر حجاب، آنها را سالم تر و پاک تر نگاه خواهد داشت. (افراد غیر مطمئن را بر آنها وارد نکن زیرا) بیرون رفتن آنها بدتر از آن نیست که افراد غیر مطمئن را به آنها راه دهی. اگر بتوانی که آنها غیر از تو (از مردان بیگانه) دیگری را نشناسند چنین کن و به زن بیش از کارهای خودش را وامگذار، زیرا او همچون شاخه گل است نه قهرمان و مسلط بر امور.

به خاطر احترام او، دیگری را (بیگانه ای را) احترام مکن و احترامش را به حدی نگه دار که او را به این فکر نیندازد که برای دیگران (بیگانگان) شفاعت کند. برحذر باش از اینکه در جایی که نباید غیرت به خرج دهی، اظهار غیرت کنی (و کار تو به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی جا و سوء ظن نادرست زن پاک دامن را به ناپاکی، و بی گناه را به آلودگی ها سوق می دهد.

## شرح و تفسیر

## رفتار حکیمانه و عادلانه با زن

در بیست و هشتمین بخش از این وصیت نامه تاریخی، امام علیه السلام به مسائل مربوط به زنان می پردازد و دستورات هشت گانه ای را در این زمینه به فرزندش می دهد. نخست می فرماید: «از مشاوره با زنان (کم خرد) بپرهیز که رأی آنها ناقص و تصمیمشان سست است»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَىٰ أَفْنٍ<sup>۱</sup> وَعَزْمُهُنَّ إِلَىٰ وَهْنٍ).

امام علیه السلام در اثنای این نصایح هفتگانه علتی بیان کرده که می تواند به تمام سؤالاتی که امروز پیرامون این دستورات مطرح می شود، پاسخ گوید، حضرت می فرماید: زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان (مدیر مسلط).

روشن است چنین موجود لطیفی نمی تواند در مسائل مهم طرف مشورت باشد. بدیهی است هر حکم عامی استثنائاتی دارد و در این مورد نیز زنانی را می توان یافت که در عزم و اراده و رأی، با مردان صاحب نظر برابری می کنند. به علاوه، می دانیم که مسائل احساسی و عاطفی بر زنان غلبه دارد و همین امر در مقام مشاوره با آنها اثر می گذارد.

سپس در دومین توصیه می فرماید: «و از طریق حجاب، دیده آنها را از دیدن مردان بیگانه باز دار، زیرا تأکید بر حجاب، آنها را سالم تر و پاک تر نگاه خواهد داشت»؛ (وَإِذَا كَفَّ عَنْ عَيْنَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَىٰ عَلَيْهِنَّ).

این سخن شبیه دستوری است که در آیه ۳۱ سوره نور آمده است: «﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾»؛ و به زنان باایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فروگیرند و دامان خویش را (از بی عفتی) حفظ کنند».

۱. «افن» به معنای نقصان و کمبود فکر و خرد است.

نیز نشان می‌دهد که بر خلاف تصور بسیاری از مردم، همهٔ فتنه‌ها از ناحیهٔ نگاه مردان به زنان نیست، بلکه بسیاری از آنها به سبب نگاه زنان به مردان و وسوسه‌های آنهاست که امام علیه السلام برای جلوگیری از آن دستور می‌دهد آنها را در حجاب نگه دار.

روشن است که این قبح نیز همهٔ زنان را شامل نمی‌شود بلکه زنان بی‌بند و بار یا ضعیف‌الایمان را می‌گوید.

در سومین توصیه می‌فرماید: «(افراد غیر مطمئن را بر آنها وارد نکن، زیرا) بیرون رفتن آنها بدتر از آن نیست که افراد غیر مطمئن را به آنها راه دهی»؛ (وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ).

در چهارمین توصیه که در واقع تکمیل توصیهٔ قبل است می‌فرماید: «اگر بتوانی که آنها غیر از تو (از مردان بیگانه) دیگری را شناسند چنین کن»؛ (وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ).

اشاره به اینکه هر چه می‌خواهند، تنها از تو بخواهند، حتی اگر خواسته‌ای از دیگران داشته باشند، به وسیلهٔ تو باشد و عملاً رابطهٔ آنها را با دیگران که در بسیاری از موارد مبدل به رابطهٔ فاسدی می‌شود قطع کن و رابطهٔ ایشان را با خودت در همه جا محکم و استوار دار و به این ترتیب هم خواسته‌هایشان انجام شود و هم رابطه‌های مفسده‌انگیز قطع گردد.

حضرت در پنجمین دستور می‌افزاید: «و به زن بیش از کارهای خودش را وامگذار، زیرا او همچون شاخهٔ گل است نه قهرمان و مسلط بر امور»؛ (وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ<sup>۱</sup>).

اشاره به اینکه زنان به علت داشتن جنبه‌های عاطفی و لطافت روحی

۱. «قهرمان» در اصل لغت فارسی است که به ادبیات عرب منتقل شده و به معنای مدیر و کافرما و وکیل دخل و خرج است و گاه به معنای پهلوان و شجاع نیز آمده است.

نمی‌توانند عهده‌دار امور خشن شوند و مدیریت‌های سخت را بر عهده گیرند، بنابراین آنها در محدودهٔ امور مربوط به خویش باید فعالیت کنند نه امور مربوط به دیگران مخصوصاً پست‌های حساس و سنگین.

علتی را که امام علیه السلام برای این دستور و دستورات مشابه آن بیان فرموده، علت بسیار حساب‌شده‌ای است که با ساختمان روح و جسم زنان سازگار است، هرچند بعضی از غرب‌زده‌ها در سخن، حاضر به پذیرش این معنا نیستند؛ ولی در عمل، سعی دارند آن را پیاده کنند. حتی در مغرب‌زمین که سال‌های طولانی است شعار مساوات زنان با مردان را می‌دهند در عمل طور دیگری رفتار می‌کنند به گونه‌ای که کمتر زنی می‌تواند به پست‌های حساس دست یابد و نسبت آنها که توفیق بر این کار پیدا می‌کنند به کسانی که نمی‌توانند شاید به پنج درصد هم نرسد.

کوتاه سخن اینکه رعایت عدالت در میان زنان و مردان و رفع تبعیض ناروا گرچه یک واقعیت است؛ اما نمی‌توان قوانین را طوری تنظیم کرد که با واقعیت‌های عامل تکوین در تضاد باشد و شعارهایی که این تضاد را پرورش می‌دهد شعارهایی است ریاکارانه و دروغین که هرگز به واقعیت نمی‌رسد.

در ششمین توصیه می‌فرماید: «به جهت احترام او، دیگری را (بیگانه‌ای را) احترام مکن»؛ (وَلَا تُعَدُّ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا).

اشاره به اینکه هر گاه برای او این و آن را اکرام کنی ممکن است رابطه‌ای عاطفی میان آنها پیدا شود، رابطه‌ای که در آینده ممکن است منشأ فسادی گردد. در هفتمین توصیه که بی ارتباط با توصیه قبل نیست می‌فرماید: «و احترامش را به حدی نگه دار که او را به این فکر نیندازد که برای دیگران (بیگانگان) شفاعت کند»؛ (وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرَهَا)، چرا که این گونه شفاعت‌ها نیز می‌تواند منشأ رابطهٔ عاطفی گردد و ضرر و زیان آن قابل انکار نیست.

۱. «لا تعد» به معنای تجاوز نکن از ریشهٔ «عدو» بر وزن «سرو» به معنای تجاوز گرفته شده است.

خلاصه اینکه احترامات زن باید محفوظ باشد؛ ولی در حد خودش و از آنها به دیگران تجاوز نکند خواه به صورت قبول شفاعت باشد و یا بدون شفاعت؛ زیرا از نظر روانی آثار منفی در آنها می‌گذارد و آنها را تشویق به ارتباط با دیگران می‌کند. بعضی از شارحان در تفسیر «وَلَا تَعْدُ بِكِرَامَتِهَا نَفْسَهَا» گفته‌اند: منظور این است که بیش از حد آنها را احترام نکن و در تکریمشان اندازه نگه دار؛ ولی این تفسیر با ترکیب این جمله و کلمات آن سازگار نیست و ظاهر همان است که در بالا گفته شد.

در هشتمین (و آخرین توصیه این بخش از خطبه) می‌فرماید: «برحذر باش از اینکه در جایی که نباید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی (و کار به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی جا و سوء ظن نادرست، زن پاک دامن را به نپاکی و بی‌گناه را به آلودگی‌ها سوق می‌دهد»؛ (وَأَيُّكَ وَالتَّغَايُرُ<sup>۱</sup> فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالتَّبَرُّيَّةَ إِلَى الرَّيْبِ<sup>۲</sup>).

شک نیست که هر کسی به ویژه زنان برای حفظ آبروی خود دست به کارهای خلاف نمی‌زنند؛ ولی اگر نزدیکان و همسران آنان با غیرت‌های بی‌مورد و سوء ظن‌های ناروا آنها را متهم کنند این پرده دریده می‌شود و می‌گویند: حال که ما را بی‌جهت رسوا کرده‌اند چه ضرورتی دارد که دیگر در پاکی خود بکوشیم. از این پس هر آنچه با دادا باد.

این سخن تنها درباره زنان صادق نیست، بلکه درباره فرزندان، همکاران، خدمتکاران و دوستان نیز جاری است که همیشه سوء ظن‌های ناروا سبب تشویق به آلودگی‌ها می‌شود و راه را برای فساد می‌گشاید. همه چیز در حد اعتدال خوب است حتی غیرت و تعصب برای حفظ ارزش‌ها.

۱. «التغایر» از ریشه «غیرت» به معنای شدت عمل در جهت حفظ نوامیس یا سرمایه‌های مهم دیگر است.

۲. «ریب» (با توجه به فتح یاء) جمع «ریبه» بر وزن «غیبت» به معنای شک و سوء ظن است.

## نکته

### موقعیت اجتماعی زنان

در اینجا لازم است به دو موضوع اشاره کنیم:

۱. در دنیای امروز شعارهای زیادی در مورد مساوات زن و مرد طنین انداز است و کنوانسیون‌های جهانی نیز آن را روز به روز داغ‌تر می‌کنند که مطلقاً هیچ تفاوتی میان این دو جنس نیست، بنابراین هر دو می‌توانند بدون هیچ گونه تفاوت مسئولیت‌های اجتماعی را بر عهده بگیرند؛ خواه مسئله قضاوت باشد یا فرماندهی لشکر و اداره جنگ و خواه سفرهای فضایی، یا کاوش‌های اعماق دریاها و خلاصه مدیریت‌ها در تمام سطوح.

ولی با نهایت تعجب هنگامی که وارد مرحله عمل می‌شوند تفاوت‌ها کاملاً آشکار می‌شود. مردان مدیریت‌ها را در سطوح بالا و میانه غالباً جز در موارد بسیار محدود و معدود در اختیار گرفته‌اند و به زنان اجازه ورود در این میدان‌ها را نمی‌دهند و در کشورهای اروپایی و آمریکایی نیز مطلب همین است. هنگامی که سؤال می‌شود که این تناقض در قول و عمل از کجاست، پاسخی برای آن ندارند. این تناقض زائیده تفاوت واقعیت‌ها با شعارهاست که در جهان امروز همه جا به چشم می‌خورد. برای جلب آرای زنان در انتخابات سیاسی و خاموش کردن اعتراض‌های آنها شعار مساوات را هرچه داغ‌تر سر می‌دهند؛ ولی در مرحله عمل این واقعیت را پذیرفته‌اند که ساختمان روح و جسم زنان با مردان متفاوت است و هر کدام برای مسئولیتی آفریده شده‌اند. هر دو انسانند و هر دو صاحب حقوق فردی و اجتماعی؛ اما اینکه بگوییم هر دو یک جور فکر می‌کنند و قابلیت برای هر کاری را دارند اشتباه بزرگی است.

الکسیس کارل، فیزیولوژیست و جراح زیست‌شناس معروف فرانسوی که کتابهایی با شهرت جهانی دارد در کتاب معروف خود انسان موجود ناشناخته



می‌گوید: زن و مرد به حکم قانون خلقت متفاوت آفریده شده‌اند و این اختلاف و تفاوت‌ها وظایف و حقوق آنها را متفاوت می‌کند... و به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم، طرفداران نهضت آزادی زنان فکر می‌کنند که هر دو جنس می‌توانند یکسان تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی به عهده گیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است. یکایک سلول‌های بدن همچنین دستگاه‌های عضوی مخصوصاً سلسله عصبی نشانه جنس او را بر روی خود دارد. سپس می‌افزاید: قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان و آسمان‌ها سخت و غیر قابل تغییرند و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها تغییری ایجاد کند. ما مجبوریم آنها را آن طور که هست بپذیریم (نه آن طور که می‌خواهیم).

آن‌گاه این سخن را با این جمله پایان می‌دهد: زنان باید به سمت مواهب طبیعی خود و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت بسیار بیشتر از مردهاست و نبایست آن را سرسری گیرند و رها کنند.<sup>۱</sup>

جالب اینکه در سال هزار و نهصد و نود و پنج میلادی ده‌ها هزار تن از اعضای سازمان‌های دولتی و غیر دولتی در پکن گرد هم آمدند تا سندی را که بر اساس کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض بر ضد زنان قبلاً تنظیم شده بود امضا کنند. بعضی از مواد آن به قدری نادرست بود که مورد اعتراض سازمان‌ها و گروه‌های مختلف قرار گرفت. از افرادی که به اعتراض جلسه را ترک کردند خانم شارون هیر نماینده پارلمان کانادا و رییس هیأت کانادایی شرکت کننده در آن جلسه بود. او برخاست و خطاب به خبرنگاران گفت: «تساوی مورد نظر سند پکن برای زنان تساوی به ارمغان نخواهد آورد. من با اولین پرواز به وطنم باز

۱. انسان موجود ناشناخته، ص ۱۰۰ به بعد، چاپ سوم.

می‌گردم و سعی می‌کنم تفاوت میان زن و مرد (و مسئولیت‌های آنان) را حفظ کنم همان‌گونه که این تفاوت در خلقت وجود دارد، چون این تفاوت‌هاست که ما را حفظ خواهد کرد.<sup>۱</sup>

شرح این مسأله از عهده بحث کوتاه و فشرده ما خارج است، کافی است اجمالاً بگوییم این شعارها نه تنها مشکلی را از زنان جهان حل نکرده بلکه آثار مخربی نیز داشته است.<sup>۲</sup>

بنابراین باید واقعیت‌های مربوط به این دو جنس را دور از شعارهای توخالی بپذیریم و بر اساس آن برنامه ریزی کنیم و هر یک را در جایگاه شایسته اجتماعی خود قرار دهیم بی آنکه کمترین ظلم و ستم یا تحقیر در حق زنان روا داریم.

۲. آنچه در کلمات مولا علی علیه السلام در این وصیت‌نامه و در بعضی خطبه‌های دیگر و کلمات قصار وارد شده مورد بحث و گفتگو از ناحیه بعضی قرار گرفته که آیا مفهوم این نامه‌ها و خطبه‌ها زن ستیزی نیست؟ ولی هرگاه ما به شأن ورود این خطبه‌ها و مسائل تاریخی مقارن آن بنگریم خواهیم دانست که این تعبیرات هرگز درباره همه زنان نیست، بلکه اشاره به گروه خاصی دارد که سرچشمه مفاسدی در درون خانواده یا داخل اجتماع می‌شدند. مخصوصاً با توجه به اینکه بخشی از سخنان مولا علی علیه السلام در این باره بعد از جنگ جمل بیان شده است. سردمدار جنگ جمل، همان جنگی که بنابه روایتی هفده هزار قربانی از مسلمانان گرفت زن بود که آتش افروز یا یکی از آتش افروزان اصلی جنگ هم او بود.

بنابراین نظر مولا به این گونه زنان است. به بیان دیگر سخنان مولا به صورت موجبه کلیه نیست، بلکه موجبه جزئیه است.

۱. به نقل از گزارش توصیفی اجلاس پکن، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ص ۱۰.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید به دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۸۴-۸۹ مراجعه کنید.

شاهد این سخن دیدگاه قرآن نسبت به زنان است که به عنوان نمونه به آیات ذیل اشاره می‌شود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ و از نشانه‌های خدا اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان محبت و رحمت قرار داد. به یقین در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند»<sup>۱</sup>.

اگر همه آنها نواقص العقول یا شر و بد باشند این آرامش از کجا پیدا می‌شود. در جای دیگر می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لِهِنَّ»؛ آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید)<sup>۲</sup>. هر گاه همه آنها دارای صفات منفی باشند چگونه می‌توانند سبب زینت همسرانشان و مایه حفظ آنها گردند.

در جای دیگر می‌خوانیم: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است به طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد»<sup>۳</sup>.

در آیه ۳۵ سوره احزاب، ده گروه از مؤمنان صالح العمل و زنان صالحه را در کنار هم قرار داده و در پایان به همه وعده اجر عظیم می‌دهد، می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

۱. روم، آیه ۲۱.

۲. بقره، آیه ۱۸۷.

۳. نحل، آیه ۹۷.

وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.

در این زمینه بحث بسیار است که ذکر همه آنها ما را از کیفیت بحث‌های مربوط به نکته‌ها خارج می‌کند؛ ولی برای حسن ختام به کلام خود مولا علیه السلام باز می‌گردیم که در همین بخش از وصیت‌نامه‌اش فرمود: «إِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَكَيْسَتْ بِقَهْرِمَانَةٍ». می‌دانیم که گل و ریحان در حد ذات خود مزایای فراوانی دارد؛ هم مایه آرامش خاطر است و هم زینت و هم فواید فراوان دیگر؛ ولی در عین حال موجودی است لطیف که اگر از آن مراقبت کافی نشود پژمرده خواهد شد. در واقع این جمله اشاره به آن است که در آنها جنبه احساس و عواطف برتری دارد در حالی که در مردان خرد بر عواطف ترجیح دارد و البته هنگامی که این دو با این دو ویژگی با هم بیامیزند نظام خانواده تأمین می‌شود.

\*\*\*

## بخش بیست و نهم

وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِّنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَىٰ أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ وَأَكْرَمٌ. عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

## ترجمه

(پسرم!) برای هر یک از خدمتگذارانت کار معینی قرار ده که او را در برابر آن مسئول بدانی؛ زیرا این سبب می‌شود که آنها کارهای تو را به یکدیگر وانگذارند (و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نکنند) قبیله و خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تواند که به وسیله آنها پرواز می‌کنی و اصل و ریشه‌تواند که به آنها باز می‌گردد و دست و نیروی تو که با آن (به دشمن) حمله می‌کنی.

## شرح و تفسیر

### تقسیم مسئولیت‌ها

در این بخش از وصیت‌نامه امام علیه السلام دو دستور مهم در زمینه مدیریت و تعاون به فرزند دلبندش - و در واقع به همه انسان‌ها به عنوان پدری دلسوز - می‌دهد. نخست می‌فرماید: «برای هر یک از خدمتگذارانت کار معینی قرار ده که او را در برابر آن مسئول بدانی، زیرا این سبب می‌شود آنها کارهای تو را به یکدیگر وانگذارند (و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نکنند)»؛ (وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِّنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَىٰ أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ).

۱. «یتواكلوا» از ریشه «تواكل» و «وکالت» گرفته شده و «تواكل» آن است که هر کسی کار خود را به دیگری بگذارد و شانه از آن تهی کند.

تقسیم کار از مهم‌ترین اصول مدیریت است، زیرا بدون آن غالباً افراد در انتظار دیگران می‌نشینند و مسئولیت‌ها را به گردن آنها می‌اندازند و به هنگامی که کار زمین می‌ماند در برابر مؤاخذه کارفرما به این عذر متوسل می‌شوند که ما گمان کردیم دیگران این کار را انجام خواهند داد و اگر به دیگران گفته شود آنها هم همین عذر را می‌آورند؛ ولی هنگامی که کارها و مسئولیت‌ها تقسیم شود هر کسی می‌داند در برابر کار خود مسئول است و در انجام آن سعی و تلاش می‌کند. این توصیه نشان می‌دهد که امام علیه السلام به اصول مدیریت کاملاً توجه داشته و فرزندش را به آن توصیه می‌کند.

در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در جنگ و غیر جنگ این امر نمایان بود که فردی را فرمانده میمنه لشکر و فرد دیگری را فرمانده میسره و فرد سومی را در قلب سپاه قرار می‌داد و مسئولیت‌ها را تعیین می‌فرمود. برای جمع‌آوری زکات افراد خاصی مأموریت داشتند و برای کسب اطلاعات از وضع دشمنان افراد دیگری مأموریت پیدا می‌کردند و اداره امور بخش‌های کشور اسلام به افراد آگاه سپرده می‌شد.

در دومین دستور می‌فرماید: «قبیله و خویشاوندان را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تواند که به وسیله آنها پرواز می‌کنی و اصل و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردد و دست و نیروی تو که با آن (به دشمن) حمله می‌کنی»؛ (وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ<sup>۱</sup>).

امام علیه السلام در این جمله خویشاوندان را به سه چیز تشبیه کرده که هر کدام ناظر به مطلب خاصی است؛ تشبیه به بال و پر، اصل و ریشه و تشبیه به دست.

تشبیه اول اشاره به پیشرفت و ترقی در سایه کمک‌های آنهاست و تشبیه دوم

۱. «تصول» از ریشه «صولة» بر وزن «دولة» به معنای حمله کردن گرفته شده است.

اشاره به عدم احساس تنهایی در برابر مشکلات و تشبیه سوم اشاره به مبارزه با دشمنان با کمک عشیره و خویشاوندان است.

در واقع همان‌گونه که اجتماع بزرگ انسان‌ها در سایه کمک‌های متقابل به پیشرفت‌های بی‌نظیر نایل می‌گردد اجتماع کوچک عشیره و خویشاوندان در دل این اجتماع بزرگ نیز با تعاون بیشتر و همکاری نزدیک‌تر به موفقیت‌های فوق‌العاده‌ای نایل می‌گردد. حتی اقوام جاهلی نیز به این حقیقت پی برده بودند و لذا پیوند با قبیله و جلب حمایت آنها در غلبه بر مشکلات در عصر جاهلیت عرب و سایر اعصار نیز با قوت تمام دنبال می‌شد. البته با این تفاوت که آنها در حمایت از قبیله و حمایت قبیله از آنان، حق و باطل و ظلم و عدالت را به رسمیت نمی‌شناختند و بدون قید و شرط، از یکدیگر کمک می‌خواستند و مورد حمایت قرار می‌گرفتند؛ ولی اسلام این حمایت متقابل را محدود به مسیرهای حق کرد و طرفداری از باطل را حتی آنجا که پای پدر و مادر و برادر در میان باشد، مجاز نشمرده است.

در بخش چهارم خطبه بیست و سوم در جلد دوم همین کتاب بحث قابل توجهی را در این زمینه ملاحظه خواهید کرد.

ابن ابی‌الحدید نمونه‌هایی از حمایت قبیله نسبت به افراد مظلوم را آورده که نشان می‌دهد این حمایت تا چه حد کارساز بوده است. از جمله اینکه فرزاد هر زمان می‌خواست در مقابل خلفا و امرا شعری از اشعارش را بخواند حتما نشسته می‌خواند. روزی وارد بر خلیفه اموی سلیمان بن عبدالملک شد و شعری خواند و پدران خودش را در آن ستود. سلیمان، ناراحت شد گفت: این مدح و ستایش درباره من بود یا خودت؟ فرزاد در جواب گفت: هم برای من و هم برای تو. این مسأله سبب خشم سلیمان شد به او گفت: بسیار خوب برخیز و بقیه اشعار را بخوان و بعد از این جز در حالت قیام نباید شعری بخوانی. فرزاد گفت: نه به

خدا قسم. چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه سر من بر تنم نباشد و به زمین افتد. سلیمان گفت: وای بر این احمق آلوده مادر. با صراحت با من مخالفت می‌کند و فریادش بلند شد. (و قصد سوئی درباره فرزدق کرد) ناگهان شنید سر و صدای زیادی بر در قصر است. سلیمان گفت: چه خبر است گفتند: قبیله بنی تمیم (قبیله فرزدق) بر در ایستاده‌اند و می‌گویند: هرگز نباید فرزدق ایستاده شعر بخواند و ما دست به قبضه شمشیرها بردیم.

سلیمان هنگامی که شرایط را سخت دید گفت: مانعی ندارد. فرزدق بنشیند و اشعارش را بخواند.<sup>۱</sup>

\* \* \*



## بخش سی‌ام (بخش آخر)

اسْتَوْدِعَ اللهُ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَاسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ،  
وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، وَالسَّلَامُ.

### ترجمه

دین و دنیایت را نزد خدا به امانت بگذار و از او بهترین مقدرات را برای امروز و فردا و دنیا و آخرت بخواه و سلام بر تو.

### شرح و تفسیر

#### همه چیز خود را به خدا بسپار

سرانجام امام علیؑ در آخرین و کوتاه‌ترین بخش این وصیت‌نامه به فرزندش دو دستور می‌دهد که همه چیز در آن دو جمع است؛ نخست می‌فرماید: «دین و دنیایت را نزد خدا به امانت بگذار»؛ (اسْتَوْدِعِ اللهُ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ).

سپس می‌افزاید: «و از او بهترین مقدرات را برای امروز و فردا، دنیا و آخرت بخواه و سلام بر تو»؛ (وَاسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ، وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، وَالسَّلَامُ).

بدیهی است هیچ‌کس بهتر از خدا نمی‌تواند دین و دنیای انسان را حفظ کند و هیچ‌کس بهتر از او نمی‌تواند بهترین مقدرات را برای دنیا و آخرت انسان تأمین

---

۱. در بسیاری از نسخ نهج البلاغه به جای صیغه امر «اسْتَوْدِعِ» و «اسْأَلْ» صیغه متکلم وحده آمده است که مفهومش این است که من دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم و بهترین مقدرات را برای دنیا و آخرت تو از پیشگاه او می‌طلبم. البته مفهوم هر دو در واقع یکی است، هر چند نسخه اخیر مناسب‌تر به نظر می‌رسد مخصوصاً با توجه به تعبیر به «لک».

کند. او سرچشمه همه خیرات و منبع تمام برکات است و هر کس هر چه دارد از او دارد همان گونه که در قرآن می خوانیم: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ تمام خوبیها به دست توست و تو بر هر چیزی توانایی<sup>۱</sup>.

شک نیست که هم دنیای انسان آفاتی دارد و هم دین انسان و البته آفات دین بیشتر است و این آفات به قدری زیاد و متنوع است که غلبه بر آنها جز با استمداد از ذات پاک خداوند امکان پذیر نیست.  
و به گفته شاعر:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغان حریص و بی نوا

دم به دم وابسته دام نُوایم

هر یکی گر باز و سی مرغی شویم

می رهانی هر دمی ما را و باز

سوی دامی می رویم ای بی نیاز

گر هزاران دام باشد هر قدم

چون تو با مایی نباشد هیچ غم

«مولوی»

\*\*\*

اکنون که این جمله های آخر جلد نهم را می نویسیم در آستانه عید غدیر سال هزار و چهارصد و بیست و هشت هجری قمری هستیم (مطابق دی ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و شش) و به این دعای زیبا مترنم می شویم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأُمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عليه السلام».

پایان جلد نهم